

## فهرست

صفحه

پیش گفتار

۳

گفتار نخست در مقدمات:

- بخش نخست \_ منابع نگارش متن اصلی کتاب ۹
- منابع بهائی ۹
- منابع غیر امری ۳۷
- بخش دوم \_ مشاهیر زنان در تاریخ ادیان ۷۵
- بخش سوم \_ تساوی حقوق رجال و نساء ۹۱
- گفتار دوم در شرح حیات جناب طاهره
- بخش نخست \_ شهر قزوین، زادگاه جناب طاهره ۱۰۷
- بخش دوم \_ اجداد و منسوبان جناب طاهره ۱۲۱
- بخش سوم \_ تولد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره ۱۵۴
- بخش چهارم \_ ازدواج جناب طاهره ۱۶۳
- بخش پنجم \_ گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه ۱۷۲
- بخش ششم \_ سفر جناب طاهره به کربلا ۱۸۳
- بخش هفتم \_ ایمان جناب طاهره و قیام به انتشار امر بدیع ۱۸۷
- بخش هشتم \_ حوادث ایام کربلا و بغداد ۱۹۴
- بخش نهم \_ مراجعت جناب طاهره به ایران ۲۱۳
- بخش دهم \_ ورود جناب طاهره به قزوین ۲۲۶
- بخش یازدهم \_ عزیمت جناب طاهره به طهران ۲۴۹
- بخش دوازدهم \_ جناب طاهره در احتفال بدشت ۲۵۷

بخش سیزدهم \_ ایام اقامت جناب طاهر در مازندران ۲۸۷

بخش چهاردهم \_ ایام اقامت جناب طاهر در خانه کلانتر ۲۹۴

بخش پانزدهم \_ شهادت جناب طاهر ۳۰۸

بخش شانزدهم \_ زیارت نامه جناب طاهر ۳۳۶

بخش هفدهم \_ توقیعات حضرت باب به اعزاز جناب طاهر ۳۹۴

گفتار سوم \_ آثار جناب طاهر

بخش نخست \_ آثار منظوم ۳۴۴

بخش دوم \_ آثار منثور ۳۹۴

کتاب شناسی:

الف \_ کتب و مقالات فارسی و عربی ۴۸۷

ب \_ کتب و مقالات انگلیسی و سایر زبان‌های اروپائی ۴۹۶

فهرست اعلام ۱ تا ۲۳

مقدمه ناشر

در تاریخ پر حادثه دیانت حضرت باب زندگی مشعشعانه و آثار فراوان جناب طاهر قره‌الین بلاشک بیش از همه مؤمنین اولیّه عهد اعلیٰ مورد توجه نویسندگان، شعرا، قصّه سرایان و حتّی ردیّه نویسان قرار گرفته و آثار فراوانی در زمینه حیات، مجاهدات، آثار نظم و نثر و بخصوص تأثیر شدید این نابغه دوران در مسائل مربوط به حقوق زنان به رشته تحریر درآمده است.

زندگی نامه جناب طاهر مشحون از حوادث بی‌شمار و کم‌نظیر تاریخی است. تولّد و پرورش وی در یک شهر بسیار قدیمی و در خانواده‌ای متدین ولی بنیادگرا داستان جامع و کوتاه از اوضاع زنان در قرن نوزدهم است. نماد ماهیّت و قدرت روح تحوّل و تغییر در نهاد بانوی هوشیار و آگاهی می‌باشد که در بطن یک جامعه متحجّر و کوتاه‌بین رشد می‌نماید و مانند ستونی از نور از چاه قیودات کهنه به آسمان وسیع رفیع پرتو می‌افکند و در

محبوبه مذلت و خواری همجنسان خود شمای حقیقی استعدادهای نهفته یک زن پرده‌نشین را در محافل و مجالس مردان فاضل و دانشمند زمان به‌منصه ظهور میرساند.

دانشمند و نویسنده پرکار جناب دکتر نصرت‌الله محمدحسینی به‌مناسبت یکصد و پنجاهمین سال انعقاد اجتماع بدشت جزئیات حیات پرتلاطم طاهره، سوابق خانوادگی، آثار و نوشته‌های منظوم و منثور و حتی اوضاع و احوال زادگاه او را که حاصل تحقیق دقیق در صدها نوشته و اثر، خواه موافق یا مخالف است به رشته تحریر درآورده است.

مؤسسه معارف بهائی بسیار خوشوقت است که انتشار چنین اثر مهم تاریخی را عهده‌دار گردیده و نتیجه زحمات چندین دهه ایشان را بصورت این کتاب در اختیار خوانندگان ارجمند قرار میدهد.

مؤسسه معارف بهائی

حضرت طاهره

شرح حیات و آثار منظوم و منشور قرّة العین  
بمناسبت یکصد و پنجاهمین سال انعقاد احتفال بدشت

نصرت الله محمد حسینی

به همسر عزیزم افسر

به پاس سی و چهار سال صفا و دوستی

پیشگفتار

یکصد و پنجاه سال پیش در تاریکترین عصر تاریخ ایران حضرت طاهره در بدشت کشف حجاب نمود. چهارسال پس از اجتماع بدشت این نادره زمانه منشور آزادی زنان در یک دست و جان شیرین در دیگر دست به جاودانه‌هایپوست. طاهره چون شمع سوخت و رخ از افق تاریخ بر افروخت.

در سوز شمع جز پر پروانه‌ای نسوخت

ما سوختیم و آتش ما در جهان گرفت

طاهره به فتوای علماء دین و فرمان شاه ایران زمین به مرگ محکوم گشت. در باغی در خارج دروازه شهر طهران دستمال ابریشمین در حلقش فرو نمودند و شاید هنوز آثار حیات در او باقی بود که جسدش را به چاهی در افکندند و با خاک و سنگ انباشتند، ولکن " گمان میر که به آخر رسد حکایت عشق". فریاد طاهره از آن دورها، از اوج آسمانها بگوش میرسد، فریادی که نداء آزادی و مساوات نوع بشر بهمراه دارد:

محکوم شود ظلم به بازوی مساوات

معدوم شود جهل ز نیروی تفرّس

گسترده شود در همه جافرش عدالت  
افشانده شود در همه جاتخم توئس  
مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق  
تبدیل شود اصل تباین به تجانس

طاهره همه چیز داشت. بغایت زیبا بود. در دانش و فضل و کمال گوی سبقت از رجال  
ربوده بود. شهرت علمی و ثروت سرشار پدر و مادرش از حدّ فزون بود. شاه ایران زمین  
مشتاق وصال او بود. با این همه هیچیک از مظاهر فریبای جهان خاک او را از توجه  
به عالم پاک باز نداشت. عاشق نقطه اولی بود و با همه هستی خویش مشتاق دیدار آن  
طلعت اعلی. ولکن چرخ تقدیر این دیدار میسر ننمود.

شيفته حضرت اعلاستم عاشق دیدار دلاراستم

راهرو وادی سوداستم از همه بگذشته تراخواستم

پر شده از عشق تو اعضای من

پس از شهادت حضرت باب " باد خزان به گلشن آمال او وزید". طاهره در خانه کلانتر  
خبر شهادت حضرت باب را شنید. تحمل شهادت آن حضرت و هزاران عاشق جانسوخته  
فوق طاقت طاهره بود. بلایائی که حضرت طاهره در ایران و عراق تحمل فرمود در طاقت  
همه نبود. با آنکه بر انواع معارف دینی عصر خویش احاطه داشت جوهر فنا و محویت بود.  
صدها تن از عالمان دین طوق ارادتش برگردن افکنده و هزاران تن از مردم عراق و ایران از  
دریای فضل و کمالش بهره گرفته‌اند. علماء جرأت مباحله با وی نداشتند و فضلاء در برابر  
استدلالش محکوم و منکوب ملاحظه گشتند. بفرموده حضرت عبدالبهاء " در تقریر آفت  
دوران بود و در احتجاج فتنه جهان". حضرت ولی‌امرالله در بیانی بظاهر مختصر و به حقیقت  
بسیار جامع طاهره را " شاعره‌ای جوان، از خاندانی برجسته، صاحب جمال و بلاغتی  
مسحور کننده، روحی شکست ناپذیر، نظریاتی متهورانه و رفتاری بی‌نهایت شجاعانه و از  
لسان جلال حضرت یگانه ملقب به "طاهره جاودانه" تصویر فرموده‌اند. پرفسور ادوارد براون،  
خاورشناس برجسته و استاد ممتاز دانشگاه کمبریج انگلستان در باب طاهره مینویسد "

ظهور بانوئی چون قرّة العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. اما در کشوری چون ایران حادثه‌ای بینظیر بل معجزه است... اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة العین آفریده بود. "مورخان رسمی دربار قاجار چون سپهر و هدایت و حقایق‌نگار با آنکه نهایت خصومت با امر بدیع و طاهره داشتند با این همه به‌غایت جمال و کمال و قوّت استدلال حضرتش اعتراف نموده‌اند. دکتر علی‌الوردی استاد جامعه شناسی دانشگاه بغداد می‌گوید که بعّلت جمع نهایت جمال، ذکاء مفرط، قوّت شخصیت و لسان فصیح در وجود طاهره وی از نفوسی بوده است که مسیرتاریخ را تغییر داده‌اند. دکتر الوردی مینویسد که "طاهره متعلّق به زمان خود نبود و حدّ اقلّ صد سال زودآمده بود. شاید اگر در عصر ما ظاهر گشته بود بزرگترین بانوی سده بیستم مسیحی بود". شهاب الدّین محمود آلوسی مفتی بغداد از محضر طاهره استفاضه نمود و با نهایت صراحت به‌غایت عفت و تقوی و دانش و ذکاء طاهره کتباً و شفاهاً شهادت داد. گوینو، نویسنده معروف فرانسوی او را "سرآمد علمای زمان" و "اعجوبه عصر" شمرد. شاهزاده خانم قاجار شمس جهان او را "خاتون عالم" و علامه دکتر محمد اقبال لاهوری "خاتون عجم" نامید. نه تنها در معاهد علمی اسلامی در عراق عرب دانشمندان به‌گردش انجمن کرده استفاضه مینمودند، در همه جای ایران از جمله در دل جنگلهای مازندران و بویژه در قریه "واز" مردم او را می‌پرستیدند و قدمگاهش را مقدّس شمرده بیادش نامگذاری مینمودند. جذبه جمال و کمال و درعین حال افتادگیش قلوب را تسخیر مینمود. آنچه خود در این باب سروده است (با تغییر ضمیر حاضر به غایب) گویای زبان حال ارادت کیشان فراوان حضرتش در بلاد و دیار بوده است:

اگر به باد دهد زلف عنبر آسا را      اسیرخویش کند آهوان صحرا را  
و گربه‌نرگس شهلائی خویش سرمه کشد      بروز تیره نشاند تمام دنیا را  
برای دیدن رویش سپهر هر دم صبح برون بر آورد آئینه مطلقاً  
گذار وی به کلیسا اگر فتد روزی      بدین خویش برد دختران ترسارا

نگارنده خیلی زود با نام طاهره آشنا گشت. مادرم اشعار طاهره را با لحن ملکوتی خاص در کنار بالینم زمزمه مینمود، هنوز آهنگ دلنشین صدای او که غزل طاهره را ترنم می نمود در گوش جانم است.

بخیالت ای نکو رو بمدام باشد این دل  
بجمالت ای نکو خو بکلام باشد این دل

...

بجمال حسن رویت بهتتار مشک مویت  
بهحصار بزم کویت بهمرا م باشد این دل

از همان دوران کودکی عشقی عجیب به طاهره داشتم و بی اغراق از چهارده سالگی در باب حیات و آثار او به پژوهش پرداختم. هرچه در این خصوص یافتم بدقت خواندم و ارزیابی نمودم. همواره مشتاق اخذ آگاهی بیشتر از حیات و آثار این نادره زمانه بودم. تا در سال ۱۹۷۳ میلادی که بدعوت و محبت دو تن از استادان برجسته زمان به تدریس حقوق در دانشکده علوم اداری و بازرگانی قزوین ( که بعداً بخشی از مجتمع عالی آموزشی دانشگاه طهران گردید) اشتغال یافتم. به مدت پنج سال هفته‌ای یک و گاه دو روز بدان شهر می‌رفتم و در ساعات فراغت با برخی از دانشجویان که از بستگان جناب طاهره بودند مصاحبات اختصاصی مینمودم. وسیله آنان با تنی چند از قدماء خاندان شهیدی و صالحی قزوین ملاقات نمودم و اطلاعات پر ارزشی در باب حیات طاهره و منسوبان آن حضرت بدست آوردم. در اینجا وظیفه خود میدانم که از همه آنان سپاسگزاری نمایم.

در باب حیات و آثار طاهره دهها کتاب و صدها مقاله بزبانهای مختلف انتشار یافته است که هر یک بجای خود حاوی نکات مهمه در خصوص این بانوی فاضله است. نگارنده تلاش نموده تا به اهم آنها اشارت نماید و محتوای هریک را باختصار بکاود.

بخش نخست از گفتار نخست تحت عنوان منابع نگارش متن اصلی کتاب بدین امر اختصاص یافته است. این بخش اگرچه بیش از حد مفصل گردیده ولیکن خواننده گرامی هوشمند در مییابد که نگارنده را چاره‌ای جز آن نبوده است. بخش دوم از گفتار نخست در بیان

احوال مشاهیر زنان در تاریخ ادیان است. زیرا در بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله نام جناب طاهره در کنار نام آن جاودانگان آمده است و آگاهی اجمالی از احوال آنان ضروری بنظر میرسیده است. بخش سوم از گفتار نخست توضیح تعلیم اساسی امر حضرت بهاءالله، وحدت رجال و نساء باستناد نصوص مقدسه بهائیه است. برای تحقق این تعلیم مقدس به حقیقت حضرت طاهره جان فداء فرموده است و او نخستین قربانی احقاق حقوق نسوان در عصر اخیر تاریخ جهان است.

گفتار دوم که به حقیقت متن اصلی کتاب است حاوی احوال حضرت طاهره است. پس از بیان تاریخ و جغرافیای شهر قزوین زادگاه طاهره در بخش نخست، بترتیب در بخشهای بعدی به اجداد و منسوبان، تولد، روزگار کودکی و نوجوانی، ازدواج طاهره و دیگر حوادث مهمه حیات او پرداخته‌ایم.

گفتار سوم اختصاص به آثار طاهره دارد. در بخش نخست اشعار طاهره و در بخش دوم آثار منثور طاهره نقل گردیده و مورد بررسی قرار گرفته است.

در این کتاب نهایت دقت بکار رفته تا اطلاعات مکتسبه از منسوبان جناب طاهره با محتوای مدارک موثق موجود و نیز نظریات پژوهشگران بهائی و غیر بهائی با نصوص مبارکه طلعات مقدسه بهائیه تطبیق گردد.

تحسین و تقدیر و عنایت مستمرّ معهد مقدس‌اعلی خصوصاً طیّ دو مرقومه مبارکه مورّخه نهم شهرالملک ۱۵۰ بدیع (۱۴ فوریه ۱۹۹۴ میلادی) و سیزدهم شهرالرحمة ۱۵۲ بدیع (پنجم جولای ۱۹۹۵ میلادی) دارالانشاء بیت‌العدل اعظم الهی مشوّق اصلی این فانی در اتمام کتاب " حضرت طاهره " گشته است.

مساعدت دائره جلیله نصوص و الواح مرکز جهانی امرالله نیز مورد کمال تقدیر قلبی نگارنده است.

مراحم و تشویقات حضرت ایادی امرالله، استاد دانشمند جناب علی‌اکبر فروتن علیه‌بهاءالله خصوصاً طیّ مکتوب مرغوب مورّخ پانزدهم می ۱۹۹۶ و مرقومه شریفه مفصله مورّخه ۱۴ نوامبر ۱۹۹۶ میلادی بی‌تردید این فانی را منبع عظیم نیروی روحانی بوده است.



آغاز و تکمیل پژوهش حاضر همچنین مدیون ترغیبات دو وجود نازنین و عزیز است. نخست مادر فداکار و موقنه‌ام متصاعده الی الله بانو قدسیه آل‌نذاف علیها رضوان‌الله که پیش از همه مرا با نام و آثار حضرت طاهره آشنا فرمود. دوم همسر محبوب و ارجمند افسر عزیز که با نهایت محبت و گذشت در همه مراحل مرا یار و همکار وفادار و نظریات پر ارزش و متینش برایم مغتنم بوده است.

سعادت دیگر این فانی تشویقات گروهی از فضلاء امرالله و مؤسسه فخریه معارف بهائی است که آن نیز مستمر است و همواره منبع امید گشته است. در خاتمه وظیفه خود میدانم که از خادم جلیل امرالله جناب دکتر عنایت‌الله عنایتی و همسر ارجمند هنرمندشان امه‌الله سرکارخانم ایراندخت (فوزی) عنایتی که با کمال محبت در جریان تحقیقات این فانی تسهیلات لازم فراهم فرموده‌اند سپاسگزاری نماید.

آرزو دارم که این پژوهش ناقابل مورد مرحمت یاران هوشمند و فاضل قرارگیرد و چون گذشته مرا در انجام تعهدات دیگر یاری فرمایند.

نصرت‌الله محمدحسینی

تابستان سال ۱۹۹۸ در شهر برنابی، از کلمبیای انگلستان، کانادا

گفتارنخست

درمقدمات

بخش نخست

منابع نگارش متن اصلی کتاب

شرح حیات جناب طاهره در آثار طلعات مقدسه بهائیه آمده و در دهها کتاب و صدها مقاله از پژوهشگران و نویسندگان بهائی و غیر بهائی بیان گشته و آثار آن نادره زمانه

ارزیابی گردیده‌است، لذا منابع نگارش کتاب را ذیل دو عنوان منابع بهائی و غیربهائی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

#### نخست منابع بهائی

الف: آثار طلعات مقدّسه: ذکر طاهره و آثار او در الواح مبارکه حضرت باب، جمال‌ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی‌امرالله به اختصار و یا تفصیل گردیده است.

۱- در آثار حضرت باب بکرات ذکر طاهره آمده و از او تجلیل فرموده‌اند و ما شمه‌ای از بیانات مبارکه را در طیّ شرح حیات طاهره نقل کرده‌ایم و چند توقیع مبارک را نیز در پایان احوال او آورده‌ایم.

۲- در الواح جمال‌ابهی نیز از طاهره تجلیل شده و ابیاتی از اشعار او نقل گردیده‌است. فقراتی از بیانات مبارکه را در متن کتاب درج کرده‌ایم.

۳- حضرت عبدالبهاء در الواح متعدّده به احوال و آثار طاهره اشاره فرموده‌اند که برخی از بیانات مبارکه را در طیّ کتاب آورده‌ایم. اما دو اثر مبارک باید بیشتر کاویده شود. نخست کتاب تذکرةالوفاء است و دوم مقاله شخصی سیّاح. عنوان کامل کتاب تذکرةالوفاء " تذکرةالوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء " است. این کتاب بیان احوال قریب یکصدتن از اصحاب عصر رسولی است. نفوسی که افتخار تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء را داشته و نزد آن حضرت بسیار عزیز بوده‌اند. جناب طاهره از جمله آن نفوس بوده است و بشرحی که در متن کتاب حاضر ( و به نقل از تذکرةالوفاء) آمده حضرت عبدالبهاء خاطره جالبی از وی داشته‌اند. مطالب اصلی مربوط به طاهره در دو موضع از کتاب بیان گشته است. در یک موضع بتفصیل به بیان احوال او پرداخته‌اند ( صص ۲۹۱-۳۱۰) و در طیّ شرح حیات جناب شمس‌الصّحی خورشیدیگم نیز مطالب مفصّلی را در باب جناب طاهره مرقوم فرموده‌اند ( صص ۷۶-۲۷۰). این کتاب از جمله مهم‌ترین منابع نگارش کتاب حاضر است. کتاب تذکرةالوفاء در سال ۱۹۱۵ میلادی از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء صادر گشته و پیش از صعود مبارک اجازه انتشار آنرا به جناب آقا محمدحسین کهربائی عنایت فرموده‌اند. تذکرةالوفاء در سال ۱۹۲۴ میلادی در

مطبعه عباسیه در حيفا و در سیصد و شانزده صفحه بطبع رسیده است. شیوه نگارش مبارک در این کتاب در عین فصاحت و بلاغت عارفانه و عاشقانه و شور افکن است. در عین سادگی در اوج امتناع است. از جمله هر خطّ از تحریر مبارک در باب حیات طاهره آکنده از نکات دقیقه است. نگارنده در حدّ توان خویش منابع مربوط به زندگی طاهره را با محتوای تذکرة الوفاء تطبیق نموده است. این کتاب به انگلیسی تحت عنوان "Memorials of the Faithful" ترجمه گردیده است.

عنوان کامل مقاله شخصی سیّاح "مقاله شخصی سیّاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است" میباشد. این کتاب در فاصله سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۹۰-۱۸۸۸ میلادی) از قلم مبارک صادر گشته است. عدم ذکر نویسنده کتاب دلالت بر نهایت محویت و عبودیت حضرت عبدالبهاء در ساحت جمال اهی دارد. زیرا جوائز نمیدانستند که در ایام حضرت بهاءالله ذکری از ایشان شود. هیکل مبارک نسخه‌ای از کتاب را در سال ۱۸۹۰ میلادی در ارض اقدس به پروفیسور براون Browne عنایت فرموده‌اند و بشرحی که بعداً خواهد آمد براون مبادرت به ترجمه کتاب بزبان انگلیسی نموده است. مقاله شخصی سیّاح شامل چهار بخش است. بخش نخست (صص ۵۶-۱) اختصاص به حوادث عهد اعلی دارد و بخش دوم (صص ۱۱۳-۵۶) مربوط به حیات جمال اهی است. در بخش سوم در اواخر کتاب (صص ۶۵-۱۱۴) لوح مبارک سلطان عیناً نقل گردیده است. بخش چهارم اختصاص به نقل شمه‌ای از بیانات مبارکه جمال اهی و تعالیم آن حضرت دارد. مقاله شخصی سیّاح نخستین بار در بمبئی بطبع رسیده و در پایان آن قید گردیده است "بتاریخ جمعه ۲۶ شهر ربیع‌الثانی ۱۳۰۸". نسخه مورد استفاده نگارنده در سال ۱۱۹ بدیع وسیله مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران بطبع رسیده است. حضرت عبدالبهاء در بخش نخست از کتاب (صص ۳۴-۳۲) به احوال طاهره و خصائص شخصیت جاودانه او اشاره فرموده‌اند. این بخش با وجود اختصار منبع بسیار مهمی برای نگارش کتاب حاضر بوده‌است.

۴- حضرت ولی‌امرالله در توقیعات متعدده به احوال و آثار طاهره و خدمات او اشاره فرموده‌اند که ما به نقل پاره‌ای از آن بیانات در متن اصلی کتاب حاضر پرداخته‌ایم. اما اثر جاودانه حضرت ولی‌امرالله *God Passes By* حاوی شرح مختصر و جامعی از حیات طاهره و نقش او در احتفال بدشت و دیگر حوادث عهداعلی است. این کتاب چون دو کتاب تذکره‌الوفاء و مقاله شخصی سیاح یکی از مهم‌ترین منابع نگارش کتاب حاضر است. *God Passes By* شاهکار تاریخ نگاری و متنی فلسفی، علمی و هنری است که برای پی بردن به نکات دقیقه عمیق مندرجه در آن باید با کمال دقت بکرات مطالعه شود. از خصائص عمده کتاب بررسی علل وقوع و نتایج حوادث تاریخی امر اعظم است که متأسفانه در آثار تاریخ نگاران بهائی کمتر بدان توجه گردیده است. این اثر نفیس به لوح قرن احبای غرب نیز معروف است و در سال ۱۹۴۴ میلادی بمناسبت یکصدمین سال ظهور امر اعظم انتشار یافته است. ترجمه فارسی آن وسیله جناب نصرالله مودت تحت عنوان " کتاب قرن بدیع" انجام یافته و آن نیز منتشر گشته است.

ب - آثار تاریخ نگاران بهائی:

۱- تاریخ نبیل زرنندی ؛ این کتاب تألیف جناب یار محمد زرنندی (۱۸۹۲-۱۸۳۱ میلادی) ملقب از قلم اهی به " نبیل اعظم " است. نبیل زرنندی که در کودکی مختصری خواندن و نوشتن فراگرفته و تا نوجوانی در موطن خویش به شبانی اشتغال داشته در هفده سالگی در سال ۱۸۴۷ میلادی با امر بدیع آشنا شده و وسیله جناب سید حسین مهجور زواره‌ای و جناب سید محمد اسمعیل ذبیح زواره‌ای فائز به ایمان گشته است. وی از آغاز ایمان عاشقانه قیام بخدمت کرده و به توفیقات عظیمه در میدان تبلیغ نائل گردیده است. نبیل پس از صعود جمال‌اهی طاقت فرقت نداشته لذا مدتی پس از صعود مبارک خود را در بحر غرق نموده است. از نبیل تاریخ امر و نیز چند مثنوی و اشعار دیگر و مکاتبات متعدده با اصحاب باقی مانده که همه گویای عمق عرفان و اطلاعات امری و ادبی اوست. تاریخ جاودانه نبیل چون گوهری است که بر تاج تاریخ نگاری در دور بهائی میدرخشد. نبیل نگارش تاریخ خویش را در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۸-)

۱۸۸۷ میلادی) آغاز کرده و پس از حدود یک سال و نیم آنرا پایان برده است (۱). لذا باید وقایع سالهای ۱۳۰۷ قمری (حدود ۱۸۹۰ میلادی) تا صعود جمال ابھی (۱۸۹۲ میلادی) را بعداً نوشته باشد. بخشهایی از تاریخ نبیل به تصویب حضرت بهاءالله فائز گشته است. بدین ترتیب که میرزا آقاخان خادم آنها را در حضور مبارک قرائت مینموده و جمال ابھی اظهار قبول و رضاء میفرموده‌اند. همچنین صفحاتی از این تاریخ به تصویب و تصحیح حضرت عبداله‌بهاء رسیده است (۲). منبع دانش نبیل در نگارش تاریخ جاودانه‌اش بیانات کتبی و شفاهی حضرت بهاءالله، آثار حضرت باب، گزارش کتبی تنی چند از احباب از مشاهدات عینی خویش، مشاهدات شخصی خود نبیل و اطّلاعاتی است که طی چند ده سال از سابقین اولین و گروهی از مشاهیر بایه و اهل بهاء از جمله جناب میرزا موسی کلیم بدست آورده است. حضرت ولی‌امرالله نیمه نخست تاریخ نبیل زرنندی را که حاوی شرح حوادث عهد اعلی است و به خروج حضرت بهاءالله از ایران و عزیمت به بغداد خاتمه مییابد تنقیح و تلخیص نموده و به انگلیسی ترجمه فرموده‌اند. عنوان ترجمه انگلیسی "The Dawn Breakers" است. این ترجمه چند بار بطبع رسیده است. ترجمه انگلیسی وسیله ایادی امرالله جناب عبدالجلیل سعد از قضات برجسته و فضلاء بهائی مصر با عنوان "مطالع الانوار" به عربی ترجمه شده و انتشار یافته است. جناب عبدالحمید اشراق خاوری متن عربی مطالع الانوار را به فارسی ترجمه نموده است. این ترجمه نیز چند بار بطبع رسیده است. (۳) نبیل زرنندی در مواضع متعدده از تاریخ خویش خصوصاً در سه فصل: بعثت حضرت باب، سفر طاهره از کربلا به خراسان، اجتماع اصحاب در بدشت و واقعه تیراندازی به ناصرالدین شاه به بسیاری از حوادث مربوط به حیات جناب طاهره اشاره کرده و اطّلاعات ارزشمندی را برای آیندگان بجای نهاده است. آنچه نبیل در خصوص حیات طاهره نوشته است در نهایت استحکام است. تنها چند نکته از تاریخ او در باب طاهره باید با نصوص مبارکه خصوصاً محتوای تذکرة الوفاء و کتاب قرن بدیع تطبیق شود و این امر در طی متن کتاب حاضر انجام گردیده است.

۲- نوشته شیخ سلطان کربلائی: اجداد جناب شیخ سلطان معروف به عرب از علماء و بزرگان کربلا بودند. شیخ سلطان مردی فاضل و از شاگردان فداکار و مقرب جناب سید کاظم رشتی بود و در کربلا مژده ظهور را از جناب طاهره شنید و مؤمن گشت. (۴)

شیخ سلطان در همان آغاز ظهور به شیراز رفت و لکن چون بیمار بود در روزهای نخست توفیق زیارت حضرت باب را نیافت. حضرت باب برای او پیغام فرستادند که به عیادت او تشریف خواهند برد، این بود که همراه غلام حبشی به عیادت وی رفتند. نامبرده داستان تشریف خویش را در آن شب به حضور حضرت باب برای نبیل زرنندی اینگونه تعریف کرده است: "حضرت باب بمن پیغام داده بودند که قبل از ورود به اطاق چراغ را خاموش کنم. وقتی وارد اطاق شدند تاریک بود. من در آن تاریکی دامن مبارک را گرفتم و با کمال تضرع عرض کردم ای مولای محبوب رجاء دارم تضرع مرا بشنوی و آرزوی مرا برآری تا در راه تو شهید شوم. جز تو کس دیگری نمیتواند مرا باین موهبت کبری برساند. حضرت فرمودند ای شیخ من هم همین آرزو را دارم که در راه محبوب فداء شوم، بیا ما هر دو دست بدامن محبوب واقعی بزنیم و از او بطلبیم که آرزوی ما را برآورد. من بتو قول میدهم که دعا کنم تا خداوند تشریف به حضور بهترین محبوب را برای تو فراهم کند. وقتی به حضور او مشرف شدم مرا بیاد آور. آن روز خیلی عظیم است، چشم روزگار چنان روزی را ندیده. حضرت باب وقتی میخواستند تشریف ببرند مبلغی بمن عنایت فرمودند. هرچه خواستم قبول نکنم ممکن نشد. با اصرار مرا وادار بقبول فرمودند. بعد برخاسته تشریف بردند. کلمه بهترین محبوب که فرمودند مرا متحیر کرد که مقصود کیست. اول خیال کردم که حضرت طاهره است بعد حدس زدم که شاید منظور سید علو (۵) باشد. در تردید بودم و نمی دانستم چطور این راز را کشف کنم. بعدها که به حضور حضرت بهاءالله مشرف شدم یقین کردم که مقصود حضرت باب از بهترین محبوب که در راه او آرزو جانفشانی داشتند حضرت بهاءالله بودند". (۶) چون اقامت شیخ سلطان در شیراز در آن ایام صلاح نبود حضرت باب امر فرمودند پس از کسب بهبودی به کربلا برگردد و بخدمت امر جدید ادامه دهد. وی در کربلا در خدمت جناب طاهره

بود و به نشر نفعات الله اشتغال داشت و اوامر طاهره را با جان و دل اجراء می نمود. هنگام شهادت حضرت باب در کربلا بود و هم در آنجا بود که بدام نیرنگهای سیدعلو افتاد. شیخ سلطان خود را وصی سیدعلو که دعاوی واهی داشت می دانست. از قضا جناب حاج سیدجواد کربلائی نیز در دام حیل سیدعلو گرفتار بود. در سال ۱۲۶۷ هجری قمری (۱۸۵۱ میلادی) که حضرت بهاءالله به کربلا تشریف بردند شیخ سلطان را نصیحت و هدایت فرمودند. حاج سیدجواد کربلائی نیز متنبه شد. اصحاب از گرد سیدعلو دور گشتند و چون او خود را تنها یافت به عظمت مقام حضرت بهاءالله اعتراف کرده توبه نمود و سوگند یاد کرد که دیگر لب بدینگونه یاوه گوئیه نگشاید. (۷) شیخ سلطان به امر جمال اهی مؤمن گشت و نهایت عشق را به آن حضرت و حضرت عبدالبهاء داشت. دختر نامبرده همسر جناب میرزاموسی کلیم برادر بلند اختر جمال اهی بود. همین شیخ سلطان بود که بعدها از بغداد به کردستان رفت و در التزام جمال اهی به بغداد مراجعت نمود. مکتوبی از جناب شیخ سلطان به عربی در دست است که بسال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) از کربلا خطاب به بایان ایران نوشته است. عین این مکتوب در جلد سوم ظهورالحق (صص ۲۵۹-۲۴۵) تألیف جناب فاضل مازندرانی آمده است. قدمت این سند ارزشمند و صحّت مطالب آن که ناشی از مشاهدات عینی نویسنده است نگارنده را بر آن داشت که مکتوب مورد بحث را از منابع مهمّه شرح حیات جناب طاهره داند. در این مکتوب به برخی از وقایع مربوط به حیات طاهره در سالهای نخستین ظهور حضرت باب، اقدامات گروهی از اصحاب خصوصاً ملا احمدحصاری علیه آن جناب، مقامات علمی و روحانی طاهره و تألیفات او اشاره گشته است. از متن مکتوب روشن میشود که شیوه های انقلابی جناب طاهره تا چه حدّ مورد مخالفت گروهی از اصحاب اولیّه بوده است.

۳- تاریخ میرزا حسین همدانی: جناب میرزا حسین همدانی دانی جناب حاج صدر همدانی ملقب به صدرالصدور است. (۸) جناب رضاخان ترکمان از اصحاب جانفشان عهد اعلی که در حوادث قلعه طبرسی به شهادت رسیده نیز از منسوبان میرزا حسین است. (۹) میرزا

حسین در آغاز مشرب عرفانی داشت و با اهل تصوّف محشور بود. چون مردی ادیب، خطّاط و زبان دان بود بعنوان منشی یک از وزراء ناصرالدین‌شاه بکار اشتغال یافت و اندک اندک در دربار شاه مقرب گشت. در سفر نخست ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۸۷۳ میلادی) او نیز از همراهان شاه بود و تجارب خوبی بدست آورد. هنگام مراجعت به ایران مدتی در استانبول اقامت نمود. چون به ایران برگشت باّتهم ایمان به امر اعظم زندانی گردید. در آن ایام (سال ۱۲۹۱ هجری برابر ۱۸۷۴ میلادی) آقاجمال بروجردی با گروهی از علماء شیعی در مجلس مخصوص مباحثه و مباحله کرده و بر اثر عدم رعایت اصول حکمت ضوضاء پدید گشته بود. در نتیجه آقاجمال بروجردی و تنی چند و از جمله میرزاحسین گرفتار زندان شدند. پس از رهائی از زندان در دفتر مانکجی Manakji سرپرست زرتشتیان ایران در آن زمان بکار انشاء و ضمناً مطالعه و تحقیق و تألیف پرداخت. (۱۰) میرزاحسین در سال ۱۲۹۹ هجری (حدود ۱۸۸۱-۱۸۸۲ میلادی) در رشت صعود نمود.

میرزاحسین بینهایت مورد احترام مانکجی بود و یک شب که در خانه مانکجی مهمان بود میزبان از وی درخواست نمود که کتابی در باب تاریخ امر بدیع بنگارد و نامبرده قبول نمود. میرزا حسین از جناب ابوالفضائل برای نگارش تاریخ امر کمک طلبید و ابوالفضائل نیز برخی مواد لازم مخصوصاً مسموعات خویش را از جناب حاج سیدجواد کربلایی در اختیار او گذاشت و از وی خواست که نسخه خطّی تاریخ حاج میرزا جانی کاشانی را بدست آورد و با استفاده از آن متن و نیز دو کتاب ناسخ التّواریخ و روضة الصّفاى ناصری (بعنوان مستند برای بیان تاریخ روز و ماه و سال و وقوع حوادث عهداعلی) بنگارش تاریخ خود پردازد. سپس اوراق خطّی را بتدریج نزد حاج سیدجواد کربلایی برای تأیید و تصحیح بفرستد. ابوالفضائل مقدمه‌ای برای ضمّ به کتاب میرزاحسین نوشت و او را در این مقدمه برعایت انصاف و بیان حقیقت تشویق نمود. میرزاحسین تصمیم گرفت تاریخ خود را در دو مجلد تألیف نماید. جلد نخست در بیان حیات حضرت باب و جلد دوم در خصوص حیات جمال‌اهی. میرزاحسین برپایه اطلاعات و نظریات واصله از جناب ابوالفضائل



بنگارش جلد نخست مبادرت کرد ولکن مانکجی وی را برآن داشت که تغییراتی در تاریخ خود دهد و اصولاً بسیاری از مطالب را شخصاً به میرزا حسین دیکته می نمود که بنگارد. این بود که شیوه نگارش و محتوای کتاب با میل مؤلف توافق کامل نداشت. بهرحال عمر جناب میرزا حسین همدانی کفاف نداد که جلد دوم کتاب تاریخ خود را بنویسد. قصد حقیقی نامبرده تصحیح و تکمیل تاریخ حاج میرزا جانی بوده که گاه بدان نائل شده و گاه بعلت دخالت مانکجی در کار تألیف تحقق نیافته است. متن اصلی فارسی کتاب تا کنون بطبع نرسیده ولکن از همان زمان تألیف نسخ خطی متعدّد از آن فراهم گشته است. غالب این نسخ با یکدیگر اختلاف داشته و کاتبین بی اطلاع به ذوق و سلیقه خویش در متن تغییراتی داده اند. نگارنده این سطور حدود چهل و پنج سال پیش در کتابخانه فتح اعظم ( کتابخانه حظیرة القدس ملی بهائیان ایران) در طهران به نسخه ای از کتاب میرزا حسین همدانی دست یافت که وسیله جناب آقا محمد فاضل قائنی تصحیح و تکمیل شده بود. این نسخه که به " تاریخ بدیع بیانی" شهرت دارد در حدود سال ۱۳۰۰ ه. قمری (۱۸۸۲ میلادی) تحریر گشته است. تاریخ میرزا حسین همدانی تحت عنوان "تاریخ جدید" وسیله پرفسور ادوارد براون به انگلیسی ترجمه گردیده است. تاریخ جدید حاوی شرح حیات حضرت باب و گروهی از اصحاب خصوصاً جناب قدّوس، جناب باب الباب و جناب طاهره است. حوادث قلعه طبرسی و دو واقعه نیریز و زنجان تشریح شده و جریان مجلس ولیعهد در تبریز و واقعه شهدای سبعه طهران و شهادت حضرت باب در آن توضیح گردیده است. در مواضع متعدّد از این تاریخ گاه باختصار و گاه به تفصیل به احوال جناب طاهره اشاره گردیده است. مؤلف با نقل نوشته حاج میرزا جانی کاشانی مقام جناب طاهره را بعنوان "رایت طالقانی" ۱۱ مذکور در روایت شیعی تحلیل کرده است. در تاریخ میرزا حسین واقعه قتل ملاّ تقی برغانی (عموی جناب طاهره) و حوادث خونین ناشی از آن توضیح شده، اجتماع بدشت توصیف گشته و به شهادت جناب طاهره اشاره گردیده است. محتوای این تاریخ خصوصاً مطالب مربوط به حیات طاهره باید با متن تاریخ نبیل زرندی تطبیق شود.

زیرا در پاره‌ای موارد با یکدیگر توافق ندارند و ما به برخی از این نکات در متن و یا حواشی کتاب حاضر اشاره کرده‌ایم.

۴- تاریخ سمندر: مؤلف این تاریخ جناب شیخ کاظم قزوینی ملقب از قلم اهی به سمندر است. سمندر فرزند جناب شیخ محمد نبیل قزوینی بود و در سال ۱۲۶۰ هـ. قمری (۱۸۴۴ میلادی) در قزوین متولد گردید و از همان اوان کودکی در دامان امر بدیع پرورش یافت. الواح متعدده از قلم اهی و خامه حضرت عبدالبهاء باعزاز نامبرده نازل گردیده است. صعودش در قزوین بسال ۱۳۳۶ هـ. قمری (۱۹۱۷ میلادی) واقع گشت. تاریخ سمندر حاوی بیان برخی از وقایع مهمه عصر رسولی و شرح حیات گروهی از اصحاب در آن عصر است. جناب سمندر خود غالباً شاهد وقایع بوده و با اصحاب اولیه معاشرت و مکاتبت داشته است. نامبرده هنگام فرار جناب طاهره از قزوین به طهران چهارساله بوده است و وقایع را تا حدودی بخاطر داشته است. سمندر در مواضع متعدده از تاریخ خویش به وقایع حیات جناب طاهره و از جمله آیام کودکی و نوجوانی او اشاره کرده است. اما آنچه بیشتر مورد استفاده نگارنده این سطور قرار گرفته رساله ایست که او اختصاصاً در باب حیات طاهره نوشته است. این رساله در تاریخ سمندر و ملحقات (صص ۳۷۰-۳۴۳) درج گردیده است. (۱۲) رساله مورد بحث بجوایش امة الاعلی خانم دکتر مودی Moody علیه‌رضوان الله (۱۳) و حضرات ایادی امرالله در طهران و اعضاء محفل روحانی قزوین نوشته شده و لکن خطاب اصلی به دکتر مودی است. این رساله بحقیقت مکمل تاریخ سمندر است زیرا نکات بسیاری که در متن تاریخ او نیامده در این رساله توضیح گردیده است. متأسفانه این رساله مطالبی در باب واقعه بدشت و آیام مسجونیت جناب طاهره در خانه کلانتر ندارد و لکن متن اصلی تاریخ سمندر حاوی نکات جالبی از آیام حیات طاهره و نیز حادثه قتل ملا محمد تقی برغانی و فرار طاهره از قزوین است. (۱۴)

۵- مقاله ادیب‌العلماء: این مقاله نوشته ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب فرزند ملا محمد تقی طالقانی است. وی در سال ۱۲۶۴ هـ. قمری (۱۸۴۷ میلادی) در قریه کرکبود طالقان تولد یافت. پدر او که مدتی در دربار معلم زینت الدوله دختر فتحعلی شاه قاجار و لذا

صاحب مال و اعتبار بود در سال ۱۲۷۵ ه قمری (۱۸۵۸ میلادی) در گذشت. جناب ادیب تحصیلات خود را در ادب فارسی و عربی، علوم ریاضی، فلسفه و فقه و اصول در مدارس میرزا صالح و خان مروی در طهران و سپس اصفهان تکمیل نمود. وی از سال ۱۲۹۱ ه قمری (۱۸۷۴ میلادی) مدّتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم در ایام ناصرالدین شاه بود و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرده بود. جناب ادیب همراه سه تن دیگر (۱۵) تحت نظر اعتضادالسلطنه در تألیف جلد نخست از نامه دانشوران شرکت داشت که این نکته در دیباچه دائرةالمعارف مذکور قید گردیده است. جناب ادیب پس از در گذشت اعتضادالسلطنه مدّتی در دارالفنون طهران بتدریس اشتغال یافت. در حدود سال ۱۳۰۴ ه قمری (۱۸۸۶ میلادی) به شاهزاده فرهاد میرزا معتمدالدوله در تألیف کتاب قمقام زخار کمک کرد. از آن پس شهرت و احترامش مزید گشت و از دولت لقب ادیب العلماء یافت. جناب ادیب مشرب تصوّف داشت و از بایان احتراز مینمود و لکن اراده الهی چیز دیگر بود و سرانجام ادیب به تحقیق در باب امر بدیع پرداخت و در حدود سال ۱۳۰۷ ه قمری (۱۸۹۰ میلادی) با زیارت کتاب مبارک ایقان بایمان فائز گشت. در آغاز احتیاط می نمود و لکن خیلی زود قیام بر خدمت امر الهی فرمود و به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافت. با بسیاری از بزرگان و علماء و ادباء معاشرت کرد و تلاش برای هدایت آنان نمود. در ایام حضرت عبدالبهاء نیز قائم بخدمات مهمّه گشت. به بسیاری از نقاط ایران و هندوستان اسفار تبلیغی نمود و همواره از ارکان مهمّه تشکیلات اداری بهائی نیز محسوب بود. جناب ادیب در سال ۱۳۲۷ ه قمری (۱۹۰۹ میلادی) در طهران صعود نمود و در بقعه امامزاده معصوم مدفون گشت. از ادیب رسالات استدلالی و تاریخی و نیز اشعاری باقی است. (۱۶) از جمله آثار باقی مانده از جناب ادیب رساله ایست در بیان احوال جناب طاهره. جناب سمندر در آخر رساله خویش در باب حیات طاهره اظهار مینماید که چون از واقعات طهران به بعد مربوط به زندگی طاهره اطلاع کافی نداشته از اعضاء محفل روحانی طهران تقاضا نموده که شخص مطلعی در باب بقیه حیات طاهره رساله ای بنگارد و جناب ادیب بانجام این مهمّ مبادرت فرموده است. رساله جناب ادیب

اگرچه در نهایت اختصار است و لکن حاوی نکات دقیقه بسیاری است. زیرا نامبرده مدّتی نزد برادر فاضل جناب طاهره، میرزا عبدالوهاب قزوینی به تحصیل فلسفه اشتغال داشته و از وی در باب طاهره کسب اطلاعاتی کرده است. در مواضع متعدّده از کتاب حاضر از محتوای رساله جناب ادیب استفاده شده است. (۱۷)

۶- رساله بغدادی: این رساله بعربی و تألیف جناب آقا محمد مصطفی بغدادی است. آقا محمد مصطفی فرزند جناب شیخ محمدشبل بغدادی است که از علماء بزرگ شیعی اثنی عشری عراق و از شاگردان برجسته جناب سید کاظم رشتی بوده است. (۱۸) جناب شبل هنگام مسجونیت جناب ملا علی بسطامی در زندان بغداد چندبار بحضور وی رسیده و در همان اوقات یا مدّتی پیش از آن بامر بدیع مؤمن گشته است. جناب شبل به ایران رفت تا به حضور حضرت باب شرفیاب شود و توفیق نیافت لذا به خراسان عزیمت نمود و مدّتی در مشهد در محضر جناب قدّوس و جناب باب‌الباب بود. سپس به بغداد برگشت و در خدمت جناب طاهره بود و از آن جناب حمایت می نمود. بشرحی که در متن این کتاب آمده است جناب طاهره و همراهان مدّتی در بغداد در خانه شبل اقامت داشتند. نامبرده با پسر خردسالش آقا محمد مصطفی و گروهی از اصحاب عرب و ایرانی همراه جناب طاهره مجدداً به ایران رفت. قصد پیوستن به اصحاب قلعه طبرسی داشت، و لکن میسر نشد. عاقبت به عراق مراجعت نمود و همچنان بخدمات مهمّه قائم بود تا آنکه دو روز پس از شهادت حضرت باب مرغ روحش به جهان جاودان پرواز نمود. (۱۹) آقا محمد مصطفی در سال ۵۱۲۵۶ قمری (۱۸۴۰ میلادی) در شهر بغداد تولّد یافت. (۲۰) در خردسالی همراه پدر در ظلّ امر بدیع وارد و از ملازمان جناب طاهره گشت. وی همراه پدر و در التزام جناب طاهره به ایران رفت و از نزدیک شاهد وقایع حیات حیرت‌انگیز طاهره بود. در ایام اقامت حضرت بهاء الله در بغداد با آنکه در آغاز جوانی بود از جهان فانی رسته و به محبوب الهی پیوسته بود. در حدود سال ۵۱۲۷۰ قمری (۱۸۵۳ میلادی) هنگامیکه چهارده ساله بود به مقام من‌یظهری جمال قدم مؤمن گشت. ۲۱ حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص او چنین میفرمایند:

"... از جوانی فرید و یگانه در نهایت شهامت و شجاعت و وفاق شهیر آفاق بود. از بدو طفولیت در شبستان دل بدلالت پدر شمع هدایت برافروخت و پرده اوهام بسوخت. دیده بینا گشود و آیات کبری مشاهده نمود... کسی که در عراق در تاریخ هفتاد شهیر به محبت نیر آفاق بود این ذات محترم بود... باری این هژبر فائق در هر کوئی جسورانه و مردانه عبور و مرور می نمود و عوانان از قوت بازو و شدت بآس او جرأت تعرض نمی نمودند... اول شخص احباء در عراق بود... چون اعلان من بظهره اللّٰهی به مسامع اهل آفاق رسید جناب مشارالیه از نفوسی بود که قبل از اعلان مؤمن و موقن بود... باری بنهایت قوت بر خدمت امر برخاست و شب و روز آرام نداشت... در ایام شدت و ضیق به عکا وارد گشت و بشرف لقاء فائزگردید و خواهش سکنی در حوالی عکا نمود. مأذون به بیروت شده در آنجا بخدمت پرداخت." (صص ۲۰۵-۲۰۲).

آقا محمد مصطفی سالها چه در ایام جمال ایمی و چه در عهد حضرت عبدالبهاء قائم به خدمات مهمه بود. با فرزندان ارجمندش حسین افندی اقبال، علی افندی احسان و ضیاء افندی بغدادی ( دکتر ضیاء مبسوط بغدادی) در بیروت تجارتخانه داشت که یک شعبه آن در اسکندرون بود.

محمد مصطفی مدتها واسطه وصول و ایصال عرائض احباء و الواح مبارکه بود. این شمشیر بران عهد و پیمان ( بقول جناب دکتر حبیب مؤید علیه رضوان الله ) (۲۲) ایام حیات را در خدمت امر و حمایت از عهد و میثاق الهی گذرانید. جناب دکتر مؤید در کتاب خاطرات حبیب در خصوص او چنین مینویسد: " با اشخاص مهم آمیزش و ملاقات می نمود. با رؤسای لشگری و کشوری عثمانیان ارتباط داشت. در واقع سنگر اول ارض اقدس را داشت و پیش قراول امر بود و حصن حصین امرالله را از هجمات و لطمات اعداء حفظ می کرد. از تلامذه ایرانی بھر نحوی که می توانست و میسر بود سرپرستی و اعانت می فرمود و از زائرین و واردین ارض مقدس پذیرائی و دلجوئی و رهنمائی می نمود و در واقع مرکز مهم امری و سنگر مقدم را دارا بود و از بطش و هیمنه و وقار او یار و اغیار حساب می بردند..." (صص ۱۰-۱۱). جناب آقا محمد مصطفی در اواخر حیات بینائی خویش را از

دست داد. سرانجام در سال ۱۳۲۸ه. ق (حدود ۱۹۱۰م) در اسکندرون با نهایت ایقان به مملکوت جاودان شتافت. در هنگام صعود هفتاد و دو سال داشت. جناب آقا محمد مصطفی رساله شرح حیات جناب طاهره را بخواهش جناب ابوالفضائل تألیف کرده است. (۲۳) بطوری که جناب شیخ محیی الدین کردی نوشته فائق افندی ارمنی (که بهائی بوده و پس از صعود حضرت عبدالبهاء از صراط مستقیم منحرف گشته است) نسخه‌ای از رساله را نزد جناب حاج نیاز کرمانی یافته و به شیخ محیی الدین داده که طبع نماید. چون این نسخه دارای برخی اغلاط لغوی و کلمات نامأنوس ادبی بوده تصحیح شده و سپس بطبع رسیده است. اصل رساله آقا محمد مصطفی عبری است. این رساله در سال ۱۳۳۸ه. ق (۱۹۱۹م) در قاهره بطبع رسیده است. رساله مذکوره اخیراً وسیله جناب ابوالقاسم افغان بفارسی ترجمه گردیده و ضمن چهار رساله تاریخی (صص ۴۴-۱۸) طبع گردیده است. آقا محمد مصطفی در ابتداء رساله به اختصار به بیان احوال خویش پرداخته و سپس مشاهدات خود را از ملازمت با جناب طاهره یک یک بیان نموده است. این رساله از منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است. نکاتی در این رساله مطرح شده که در هیچ یک از منابع تاریخی مربوط به حیات جناب طاهره نیامده است.

۷- تاریخ کواکب الدرّیه: عنوان کامل این کتاب "الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیه" و مؤلف آن میرزا عبدالحسین آواره است که پس از طرد روحانی نام خانوادگی "آیتی" پذیرفته است. آواره پیش از پذیرش امر بهائی به شیخ عبدالحسین تفتی شهرت داشته است. وی در حدود سال ۱۳۱۹ ه ق (۱۹۰۱م) وسیله برادر بزرگترش شیخ محمدعلی تفتی در قصبه تفت به جامعه بهائی پیوست. مدتی در اردستان بتدریس کودکان و چند سال در شهرهای ایران خصوصاً کاشان و طهران به تبلیغ اشتغال داشت. دو بار به حضور حضرت عبدالبهاء شرفیاب گشت. پس از صعود مبارک به ارض اقدس احضار گشت و چندی مقیم آن بلد شد. سپس مأموریت انگلستان یافت. با آنکه در جمع بهائیان ایران مورد توجه بود و شهرت داشت ولکن چون مرتکب برخی افعال ناروا گشت و در مصر و بیروت نیز قبلاً در الفت میان احباء و محفل روحانی محلّ ایجاد اختلال کرده و قلب مبارک حضرت

ولی امرالله را محزون نموده بود اهل حقیقت بتدریج از وی دوری نمودند. سوء اعمال و آمال واهی او سرانجام سبب سقوط وی گشت و در همان سالهای نخستین عهد ولایت منفور همگان و مطرود مرکز امر رحمن گردید. چون توبه‌نامه غیرمتین او مقبول نگشت با نام جدید آیتی آغاز مخالفت کرد و از حروف نفی در ادوار گذشته پیشی گرفت. آواره پس از مشاهده عظمت و اشتهار کامل امرالله در نهایت خسران در سال ۱۳۳۲ شمسی در گذشت.

تاریخ کواکب الدرّیه شامل دو جلد است. جلد نخست در باب حوادث دو عهد اعلی و ابی است و جلد دوم به عهد حضرت عبدالبهاء اختصاص دارد و شامل شرح کوتاهی در باب تاریخ آغاز عهد ولایت است. با آنکه جلد نخست تاریخ او حاوی اشتباهات عجیب تاریخی است (۲۴) ولیکن شامل اطلاعات مهمی در باب حیات و آثار جناب طاهره است. مؤلف در صفحات ۶۰-۶۶ به بیان مقدمات احوال جناب طاهره می‌پردازد. مطالب مطروحه جز در یکی دو مورد جزئی قابل استفاده است. در صفحات ۲۶-۱۱۰ دنباله حیات طاهره را پی میگیرد و اطلاعات مفیدی ارائه مینماید. این بخش حاوی وقایع حیات جناب طاهره تا ورود به طهران است. در این بخش نیز یکی دو مورد از نکات با کتاب تذکره‌الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء مطابقت ندارد. البته به همه این نکات در متن کتاب حاضر اشاره گردیده است. در صفحات ۲۳-۳۰۵ به بیان وقایع ایام مسجونیت طاهره و سرانجام شهادت آن جناب پرداخته است. این بخش نیز حاوی اطلاعات مفیدی است. مؤلف در مواضع دیگر جلد نخست نیز به وقایع مربوط به حیات و آثار طاهره اشاره کرده است. همچنین به درج چند مرقومه از طاهره مبادرت نموده که حائز اهمیت است. مجلد نخست کواکب الدرّیه بلحاظ انور حضرت عبدالبهاء رسیده و با دست مبارک خویش برخی از مواضع آن را تصحیح فرموده‌اند. ولیکن این بدان معنی نیست که تمام کتاب را ملاحظه و تصویب فرموده باشند. جلد نخست کتاب در یک مقدمه، سه فصل و یک خاتمه تألیف شده و در سال ۱۹۲۳ میلادی در مطبعه سعاده در قاهره بطبع رسیده است.

۸- تاریخ مارتاروت: این کتاب به انگلیسی و نامش "Tahirih The Pure: Iran's Greatest Woman" است و به حضرت ورقه‌علیا تقدیم گشته است. ایادی امرالله جناب مارتاروت Martha L. Root با مطالعه آثار مطبوع و خطی (بکمک احبای فارسی زبان) و مصاحبه با بسیاری از یاران مهد امرالله و بستگان جناب طاهره در طهران و قزوین به تألیف این کتاب مبادرت نموده است. (۲۵) خانم مارتاروت در دهم آگست سال ۱۸۷۲ میلادی در شهر ریچوود Richwood ایالت اوهایو Ohio بدنیا آمد. پس از انجام تحصیلات اوّلیّه به دانشگاه شیکاگو رفت و از آنجا فارغ‌التحصیل گردید. پس از فراغ از تحصیلات در آغاز به تعلیم اشتغال یافت و سپس به روزنامه نگاری پرداخت. (۲۶) در حدود سالهای ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در نتیجه مذاکره با ایادی امرالله جناب روی ویلهلم Roy Wilhelm و جناب تورنتون چیس Thornton Chase بشرف ایمان فائز گشت. پس از ایمان به امر بدیع عاشقانه قیام بخدمت نمود. در سال ۱۹۱۲ میلادی چهارصد تن از روزنامه‌نگاران و دیگران را برای استماع بیانات حضرت عبدالبهاء به هتل شنلی Schenley در پیتسبورگ Pittsburgh دعوت کرد و توفیق بسیار یافت. اما خدمات جاودانه او در آخرین سالهای عهد میثاق و در ایام ولایت باوج اعتلاء رسید. به مدّت ۲۰ سال چهار بار بدور کره ارض سفر نمود و پیام امر اعظم را به اهل عالم ابلاغ فرمود. تقریباً به همه جای جهان جز روسیه سفر کرد. با پادشاهان، ملکه‌ها، شاهزادگان، رؤساء جمهور، وزراء و سیاسیون، استادان دانشگاهها، فضلاء، ادباء، شعراء و مردم عادی در خصوص امراهی مذاکره نمود و نفوس بسیاری را به امر بدیع راهنمون گشت. در بیش از چهارصد دانشگاه و کالج سخنرانی فرمود. هشت بار با علیاحضرت ملکه ماری Marie ملکه رومانی ملاقات و مذاکره نمود. ملکه رومانی حتی در نخستین مصاحبه (ژانویه ۱۹۲۶) به عظمت امر بدیع و تعالیم مبارک اعتراف نمود که نتیجه آن صدور اعلامیه مخصوص در این باب بود. اعلامیه مذکور بزبانهای مختلف در سراسر جهان انتشار یافت. سرانجام در اعلامیه ثالث علناً و صریحاً به ایمان خویش به امر بدیع اعتراف فرمود. مارتاروت به ایران نیز سفر کرد و در برخی از شهرها خصوصاً طهران و قزوین از اماکن متبرّکه و تاریخیّه امر دیدن نمود. صعود این



بانوی خادمه جلیله در هونولولو Honolulu و در بیست و هشتم سپتامبر ۱۹۳۹ واقع گردید. (۲۷) در هنگام صعود ۶۷ سال داشت.

عشق و خلوص و خدمات تبلیغی و تشویقی جناب مارتاروت موجب شده که حضرت ولی‌ام‌الله به‌او عنوان "سرحلقه مبلغین و مبلغات"، "مقتدای مبلغین و مبلغات"، "فخرالمبلغین و المبلغات"، "آیت انقطاع"، "مشعل الحبّ و الوداد"، "مثال الشّجاعة و الوفاء"، "قرّة‌العیون اهل بهاء"، و "قبسه نار محبّه‌الله" عنایت فرمایند. ایادی امرالله مارتاروت هنگام اقامت در طهران و قزوین (در سال ۱۹۳۰م) به منابع مختلف مربوط به احوال و آثار جناب طاهره دست یافت. با برخی از بستگان و نوادگان این نادره زمانه گفتگو نمود و اطلاعات پر ارزشی بدست آورد. غالب اطلاعاتی که نگارنده این سطور در مدّت پنج‌سال (۱۹۷۸-۱۹۷۳م) تدریس در دانشکده علوم اداری و بازرگانی قزوین از خویشان و احفاد جناب طاهره بدست آورده با اطلاعات مکتسبه وسیله خانم مارتاروت تطابق دارد و این میرساند که نامبرده در مدّت بسیار کوتاه اقامت در قزوین و ایّام قلیل در طهران با چه دقّتی مصاحبات خویش را انجام داده است. جناب میرزا یوسف خان وحید کشفی (لسان‌حضور) بعنوان مترجم در قزوین در خدمت جناب مارتاروت بوده است. خانم روت بزیارت اماکن تاریخیّه امریّه در قزوین فائز گشت. چون بخانه نیمه مخروبه جناب طاهره در آمد بر کف اطاق مخصوص طاهره بوسه زد و اشک ریخت. خانم روت در کتاب خود "Tahirih" در خصوص تشرفّ خویش بخانه جناب طاهره چنین مینویسد: ... هنگام ورود به شهر (قزوین) جائی که طاهره پرورش یافته بود روح من مشتاق شناسائی بیشتر او بود. اظهار اشتیاق نمودم تا خانه محلّ تولّد طاهره را زیارت کنم. احبّاء بمن گفتند که این امر امکان پذیر نیست. زیرا خویشان طاهره همه از مسلمین‌اند و همواره از اینکه طاهره به حضرت باب مؤمن شده بشدّت خشمگین بوده‌اند. لذا مسلماً این تنفّر نسبت به امر بهائی هنوز در آنان موجود است. صاحب گراند هتل Grand Hotel، محلّ اقامت من، که در آستانه در ورودی هتل ایستاده بود یکی از بستگان طاهره را دید که از نزدیک می‌گذشت. بشوخی باو گفتم خاندان شما باید از خویشتن خجالت کشند... مردم در هر کشور از

جهان دوستدار جدّه شما طاهره‌اند امّا شما از انتساب باو افتخار نمی‌نمائید. من یک مهمان آمریکائی در هتل دارم که او آرزوی دیدن خانه‌ای را دارد که طاهره در آن زندگی می‌کرده است. آن شخص بصاحب هتل گفت اگر این مهمان امریکائی می‌خواهد خانه طاهره را ببیند من باو نشان خواهم داد. صاحب هتل بدو گفت که تو نمیتوانی ولکن آن شخص گفت میتوانم و این کار را خواهم کرد. بمرحال ترتیبی داده شد که من بدیدن خانه طاهره بروم. من همراه صاحب هتل و آن شخص که از بستگان طاهره بود بدیدن خانه قدیمی جناب طاهره رفتم. خانه‌ای بزرگ و قدیمی با شبکه سازی های پیچ در پیچ و زیبا بود. بنظر میرسید که در ایّام حیات طاهره از بهترین منازل آن نقطه از ایران بوده است. شخص مذکور که خویش طاهره بود بخش مسکونی نسوان را در آن خانه مجلّل که محلّ تولّد طاهره بود بمن نشان داد. سپس مرا به کتابخانه طاهره که از لحاظ هنری عجیب ولی جالب بود و در طبقه دوّم قرار داشت برد. جائی که طاهره بعنوان یک دختر کوچک می‌نشست و کتاب می‌خواند. دختریکه مقدرّ بود بعدها شاعره‌ای شود و نخستین بانوی شهید در آسیای مرکزی بمنظور تربیت نسوان و تحقّق تساوی آنان با مردان گردد و حجاب را از چهره آنان بزدايد. آن منسوب طاهره اطاقی را که طاهره بدستور پدرش مدّتی در آن زندانی بود نشان داد. آن شخص با شگفت می‌گفت اگرچه پدر طاهره از لحاظ اعتقادات مذهبی بشدّت با طاهره اصطکاک داشت ولکن واقعاً عاشق دختر با استعداد خویش بود. پدر طاهره بیشتر او را بدین علّت در خانه زندانی کرده بود که از سیخ داغهای مردم وحشی که بعلّت ایمانش بامر بدیع می‌خواستند او را شکنجه کنند نجات بخشد. امّا سرانجام طاهره را بزندان شهر بردند. هنگامیکه من زانو زدم تا برکف اطاق طاهره بوسه زنم همه منسوبان طاهره ساکت ایستاده بودند. رفتار آنان محترمانه و دوستانه بود. هنگام خروج از اطاق طاهره آن منسوب طاهره بمن گفت که شما نخستین فرد بهائی هستيد که تا کنون از مغرب زمین آمده و در باب طاهره پرسش نموده و خواسته که خانه او و احفاد او را ببیند. من بدو گفتم علّتش اینست که احدی جرأت آمدن نکرده است. حقیقتش را بگویم ما از همه شما بسیار بیم داشتیم. پس از پایان خواندن ادعیه این منسوب

نیکخوی طاهره که اشک در چشمانش حلقه زده بود گفت: من مخالف طاهره نیستم و احساس میکنم که افتخاری است برای انسان که از منسوبان چنین خاندان شریفی باشد. مادر من خواهر کوچکتر طاهره بود. آن شخص با من به هتل برگشت و ما یک گفت و شنید طولانی با هم داشتیم. آنروز یک دوستی واقعی میان یک بهائی غربی و یکی از خویشان طاهره برقرار گشت. هرگاه خاطرات شیرین و مقدس مربوط به ایام اقامت در ایران را بیاد میآورم بخاطر میگذرد که این منسوب مهربان طاهره که حقوقدان برجسته‌ای بود چگونه هنگام خروج من از ایران در کنار دیگر دوستان بهائی ایستاده و بمن الله‌اهی میگفت. گویا هم جسم او و هم روح او با دوستان بود و در همان لحظات بود که رنگین کمان زیبا و روشنی در آسمان ظاهر گشت تا نشان کاملی از وحدت باشد. آنچه این منسوب طاهره بمن گفت و آنچه از احفاد یاران قدیم ایران شنیدم همه را یادداشت نموده و بیاد میآورم و بر پایه آن گفته‌ها این شرح حیات را مینگارم. اگرچه در جزئیات گاه اختلافات دیده میشود ولیکن همه متفقاً بر شکوه درخشان این بانوی برجسته بهائی، حضرت طاهره، دلالت دارد" (صص ۵۰-۴۶). (۲۸) هنگامیکه مارثاروت بقزوين وارد میشد چهل و پنج اتوموبیل حامل احبای آن شهر وی را همراهی می نمودند. برخی از احبای از دهها فرسنگ فاصله برای دیدار او آمده بودند. روبروی هتل اقامتگاه وی مرتباً پنج سرباز مراقب او و اوضاع شهر بودند و مارثا از این مراقبت خوشنود نبود. (۲۹)

کتاب طاهره "Tahirih the Pure" یکی از جامعترین کتب در باب حیات جناب طاهره است. خانم روت در این کتاب اطلاعات بسیار جالب و تازه ای ارائه مینماید. خصوصاً بیش از هر منبع دیگر دوران کودکی و نوجوانی طاهره را میشکافد. کتاب از نادر کتبی است که نحوه شهادت طاهره را باستناد نظر حضرت عبدالبهاء در تذکره الوفاء بیان میکند. متن اصلی کتاب شامل مقدمه، سه فصل و یک مؤخره است. کتاب حاوی سه پیوست است. پیوست نخست شامل برخی از اشعار منسوب به طاهره و پیوست دوم صفحاتی از کتاب ایقان در خصوص حضرت باب و اصحاب اولیّه آن حضرت و پیوست سوم مقالتی از حضرت ولی‌امرالله تحت عنوان "The World Religion" "دیانت جهانی" است.

مارثاروت کتاب طاهره را به حضرت ورقه‌علیا تقدیم کرده است. در فوریه ۱۹۳۸ حضرت ولی‌امرالله امر فرمودند که کتاب طاهره خانم روت در هند بطبع برسد. خانم روت در آوریل همان سال در کانونشن ملی بهائیان هندوستان شرکت کرد. سه ماه در کراچی اقامت داشت و با همکاری جناب اسفندیار بختیاری بطبع کتاب توفیق یافت. این کتاب یک بار نیز در سال ۱۹۶۶ میلادی در کراچی و بار دیگر در ۱۹۸۱ میلادی در آمریکا بطبع رسیده است. طبع اخیر که بوسیله کلمات پرس Kalimat Press انجام یافته حاوی پیشگفتاری از خانم مرضیه گیل Gail علیها رضوان‌الله است. در این پیشگفتار خانم گیل بنحو زیبا و گویائی شخصیت خانم روت را تصویر نموده است و او را بحق با جناب طاهره مقایسه کرده و وجوه اشتراک و افتراق این دو بانوی جاودانه امر اعظم را تبیین نموده است. کتاب طاهره وسیله جناب عباسعلی‌بت به اردو ترجمه شده و انتشار یافته است. این ترجمه تجدید چاپ گردیده است. بار سوم نیز با تجدید نظر و اضافات وسیله جناب دکتر صابر آفاقی در سال ۱۹۶۴ بطبع رسیده است. کتاب طاهره همچنین چند سال پیش وسیله جناب احسان معتقد بفارسی ترجمه گردیده است. (۳۰)

۹- تاریخ ظهورالحق: این کتاب تألیف جناب فاضل مازندرانی است. نام وی اسدالله بود و تولدش در سال ۱۲۹۸ ه.ق (۱۸۸۰ م) در شهر بابل (بارفروش آن زمان) واقع گشت. پس از انجام تحصیلات مقدماتی در آن شهر نزد تنی چند از برجسته‌ترین علماء زمان به فراگرفتن فلسفه، منطق، کلام، فقه و ادب فارسی و عربی پرداخت و در غالب معارف دینی از علماء بزرگ عصر محسوب گردید. جناب فاضل بر اثر مذاکره با برخی از احباب مازندران و طهران و بکوشش جناب میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی علیه‌رضوان‌الله و زیارت آثار جمال‌اهی و از جمله لوح بشارات بکمال ایقان فائز گشت. سپس قیام بخدمت و نشر امر مبارک نمود. فاضل دهها سال به تبلیغ، تعلیم، تحقیق، و تألیف اشتغال داشت و آثار ارزنده‌ای از خویشتن بیادگار گذاشت. حضرت عبدالبهاء او را "مبلغ کامل" (۳۱) و در عرصه دانش و حکمت "تالی ابوالفضائل" (۳۲) خوانده‌اند. صعود جناب فاضل در

خرم‌شهر بسال ۱۹۵۷ میلادی واقع و جسدش در گلستان جاوید شهر اهواز مدفون گشت. (۳۳)

کتاب ظهورالحق در نه مجلد مفصل تألیف شده و بزرگترین اثر جناب فاضل‌مازندرانی است. حضرت ولی‌امرالله پس از وصول یکی از مجلدات کتاب ظهورالحق در ابلاغیه مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ خطاب بجناب فاضل میفرمایند: "ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل بجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال‌احدیہ آنی از یاد نرود. ملأ اعلی و سکان فردوس اهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأئید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خفیّ اللطاف متمنی و ملتمس". (۳۴) مجلد نخست تا سوم کتاب ظهورالحق اختصاص به تاریخ عهد اعلی دارد. جلد سوم این کتاب در طهران (وسیله مطبوعه آزرندگان) انتشار یافته و لکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این مجلد در حدود سال ۱۹۴۴ بطبع رسیده است. جناب فاضل در طی مجلدات سه‌گانه به تفصیل به بیان احوال جناب طاهره پرداخته و برخی از آثار منظوم و منثور او را نقل کرده است. کتاب ظهورالحق از اهمّ منابع نگارش کتاب حاضر است. احوال و آثار جناب طاهره همچنین در برخی از دیگر تألیفات جناب فاضل خصوصاً کتاب اسرارالآثار (در پنج مجلد) و کتاب رهبران و رهروان بزرگ آمده و نگارنده سطور از این دو منبع نیز کمال استفاده کرده است.

۱۰- تاریخ شهدای امر: این کتاب تألیف جناب محمدعلی ملک خسروی است و سه مجلد آن انتشار یافته است. مجلد سوم در شرح حیات شهدای طهران و حاوی احوال جناب طاهره است (صص ۲۱۵-۱۲۹). اجداد ملک خسروی همگی اهل نور و ساکن قریه نُج از قراء میانرودعلیای نور (نزدیک قریه تاکر) بوده‌اند. تولّد نامبرده در سال ۱۲۸۱ شمسی (۱۹۰۱م) در طهران واقع گشت و تحصیلاتش در دارالفنون انجام یافت. مدّتی استاد و فرمانده مدرسه نظام بود و سرانجام در سال ۱۳۱۴ شمسی (۱۹۳۵م) بعلت بهائی بودن از ارتش اخراج گردید. ایمان جناب ملک خسروی به امر بدیع در سال ۱۳۰۶ شمسی بر اثر مذاکرات با جناب الله‌قلی سبحانی و جناب عنایت‌الله مهاجرین و زیارت آثار مبارکه واقع

گشت. از آن پس قیام بخدمت امر مبارک نمود. سی و دو سال افتخار عضویت لجنه اماکن متبرکه را داشت و اطلاعات و تجربیات ارزشمندی اندوخت. ملک خسروی در یازدهم تیرماه سال ۱۳۶۳ شمسی در نهایت ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. (۳۵) اگرچه بخش اعظم منابع نگارش احوال جناب طاهره در مجلد سوم تاریخ شهدای امر از کتب مطبوعه امری است ولیکن این بخش از تاریخ او حاوی مطالب انتشار نیافته نیز میباشد. پژوهش ملک خسروی در باب ایام اقامت جناب طاهره در مازندران خصوصاً در قریه "واز" بسیار ارزشمند و کاملاً حاوی مطالب تازه است. کتاب اقلیم نور نیز حاوی مطالب جدیدی در خصوص ایام اقامت جناب طاهره در قریه "واز" است.

۱۱- کشف الغطاء: این کتاب در ۴۳۸ صفحه انتشار یافته که ۱۳۲ صفحه آن تألیف جناب ابوالفضائل و بخشهای دیگرش بقلم جناب سیدمهدی گلپایگانی (۱۹۲۸-۱۸۶۳م) است. نام اصلی کتاب "کشف الغطاء عن حیل الاعداء" است و وسیله جناب سید مهدی عنوان کتاب مذکور گردیده است. (۳۶) برای آگاهی کامل از علت نگارش کتاب باید به مقدمه و متن آن مراجعه نمود. خلاصه آنکه پس از انتشار کتاب نقطه الکاف (۳۷) وسیله پرفسور ادوارد براون حضرت عبدالبهاء امر فرمودند که جناب ابوالفضائل رساله ای در توضیح علل جعلیت و مسمومیت کتاب مرقوم دارد و او در امتثال امر مبارک بنگارش آغاز کرد ولیکن عمرش وفا نمود و همانطور که خود قلباً میخواست (۳۸) حضرت عبدالبهاء امر فرمودند جناب سیدمهدی گلپایگانی خالوزاده او (۳۹) باتمام کتاب پردازد و تنی چند از دیگر بهائیان نیز کمک نمایند. جناب شیخ محمدعلی قائنی بیش از دیگران به نامبرده مدد نموده است. (۴۰)

اما جناب ابوالفضائل (۱۹۱۴-۱۸۴۴م) مشهورتر از آن است که نیاز به معرفی داشته باشد. وی از برجسته ترین فضلاء و مبلغین دو عهد ایمی و میثاق و خالق آثار جاودانه است. (۴۱) شش جزوه مرتب و مقداری یادداشتهای متفرقه بمنظور نگارش پاسخ به نقطه الکاف از ابوالفضائل باقی مانده که جناب سید مهدی عیناً در کشف الغطاء آورده است. حدود بیست صفحه از این بخش از کتاب باحوال جناب طاهره اختصاص یافته

است. جناب ابوالفضائل با دقتی که خاص آن جناب است به احوال و اعمام طاهره اشاره نموده و مطالب جدیدی را ارائه مینماید. این متن صرفنظر از چند مورد که در کتاب حاضر بآنها اشارت گشته است با نصوص مبارکه تطبیق دارد و یکی از منابع مهمه مورد استفاده نگارنده سطور بوده است. جناب سید مهدی گلپایگانی نیز در صفحات ۱۲-۲۰۸ کتاب اشاراتی به طاهره دارد (۴۲).

۱۲- تذکره شعرای قرن اول بهائی: این کتاب تألیف جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی است. جناب ذکائی فرزند ملا محمد رضا آرائی ملقب به ابن‌الروح و بانو طیبة النساء بود و در سال ۱۲۸۳ شمسی در آران کاشان تولد یافت. ملا محمد روح‌الامین جد ذکائی از علماء بزرگ زمان خویش بوده و احفاد او غالباً شاعر و فقیه و از مراجع روحانی کاشان و توابع بوده‌اند. برادر بزرگتر جناب ذکائی یعنی جناب میرزا علی محمد ادیب بیضائی که در سال ۱۳۲۲ ه. ق (۱۹۰۴ م) در اوان تولد ذکائی به امر اعظم مؤمن گشته بود همواره تلاش مینمود که بستگان خویش را به امر جدید رهنمون شود و ذکائی بعدها بواقع بر اثر مساعی برادر مؤمن و موقن گشت. جناب ذکائی در حقیقت غالب معارف ادبی را نزد برادر آموخت و او نیز از آغاز نوجوانی بسرودن اشعار پرداخت. ذکائی مدتی در مدرسه معرفت‌بشر در آران و سپس در مدرسه پسرانه تربیت در طهران بتدریس پرداخت. پس از اتمام دوره عالی علوم قضائی در وزارت عدلیه آن زمان اشتغال یافت. در هر نقطه از ایران که ساکن بود با احباب معاشرت داشت و از دانش خویش آنانرا مستفیض می‌نمود. ذکائی مردی فاضل و ادیب بود و شعر نیکو می‌سرود. وی در میان شاعران زمان در ایران شهرت و احترام بسیار داشت و امرالله را به‌غالب آنان ابلاغ کرده بود. ذکائی در انجمن‌های ادبی طهران و برخی از دیگر نقاط ایران عضویت داشت. این بنده نگارنده سالها با آن شاعر ماهر معاشر بود و از مصاحبتش لذت می‌برد. سالها در انجمن مبلغین در طهران با یکدیگر محشور بودیم و گاه فانی را بحضور در انجمنهای ادبی امری و غیر امری تشویق می‌فرمود. جناب ذکائی دهها سال در نقاط مختلف ایران در محافل و لجنات امریه قائم بخدمت بود. از وی آثار متعدده امری و غیر امری در زمینه شعر و ادب فارسی باقی

مانده و برخی از آنها بطبع نیز رسیده است. کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی حاصل بیش از چهل سال پژوهش و تلاش اوست. این اثر ارزنده در شش مجلد تألیف شده و پنج مجلد آن انتشار یافته است. ذکائی در این کتاب با بیانی شیوا و گویا و محققانه به احوال دهها شاعر بهائی اشاره نموده و برخی از آثار آنان را درج کرده است. در مجلد سوم کتاب (در صص ۱۳۳-۶۳) به بیان احوال جناب طاهره و ارزیابی و نقد آثار منظوم و منثور او پرداخته است. پژوهش او در باب حیات طاهره مستند و دقیق و اتخاذ تصمیماتش در باب صحت و یا عدم صحت انتساب برخی از اشعار به طاهره حکیمانه و محققانه است. جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در هشتاد و دو سالگی در تاریخ بیست و ششم مرداد ۱۳۶۵ شمسی در طهران با کمال ایقان به ملکوت جاودان صعود نمود. پس از صعودش بیت‌العدل اعظم الهی در پیام مخصوص مورخ سی‌ام اکتبر ۱۹۸۶ میلادی او را بعنوان "ادیب و شاعر گرانمایه" تجلیل و برای اعتلاء درجات روح پاکش دعا نموده و بازماندگان ارجمندش را تسلیت فرموده‌اند.

۱۳- درام خانم بارنی: عنوان این نوشته "قهرمانان الهی God's Heroes" است. خانم لورا کلیفورد بارنی Laura Clifford Barney در سال ۱۸۷۹ در امریکا تولد یافت. تحصیلات خود را در آمریکا و فرانسه بانجام رساند و در بیست و یک سالگی (۱۹۰۰م) در پاریس به‌همت خانم می بولز ماکسول May Boles Maxwell به‌امر اعظم مؤمن گشت. مادرش خانم الیس بارنی Alice Barni نیز افتخار ایمان یافت. خانم لورا بارنی نقاش، موسیقی‌دان و معمار بود. آثار نقاشی او هنوز در موزه ملی National Museum در شهر واشینگتن پایتخت آمریکا موجود است. وی از جمله تابلوئی از جناب ابوالفضائل (در ایام دیدار شخص اخیر از واشینگتن) تهیه کرده است. خانم بارنی با جناب هیپولیت دریفوس Hippolyt Dreyfus نخستین بهائی فرانسوی که در سال ۱۹۰۱ بامر جدید مؤمن شده بود به ایران سفر کرد و در همه نقاط خصوصاً طهران، اصفهان و تبریز مورد پذیرائی یاران ایران قرار گرفت. خانم بارنی به عشق‌آباد و هندوچین نیز مسافرت کرد. نامبرده بعداً با جناب دریفوس ازدواج نمود. در سال ۱۹۰۴ افتخار تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء را



یافت. اقامت او در ارض اقدس طولانی بود و خانم بارنی به آموختن زبان فارسی پرداخت. پاسخ پرسشهای مستمر او در هنگام صرف غذا از حضرت عبدالبهاء خالق اثر جاودانه‌ای شد که به کتاب مفاوضات اشتهار دارد. بعبارت دیگر خانم بارنی پاسخهای حضرت عبدالبهاء را به پرسش‌های خویش که وسیله کاتبین نوشته میشد جمع آوری نمود و این مجموعه تحت عنوان "التور الاهی فی مفاوضات عبدالبهاء" در سال ۱۹۰۸ میلادی انتشار یافت. به همت او متن انگلیسی و در نتیجه همکاری با جناب دریفوس متن فرانسه مفاوضات نیز فراهم گردید. شرح خدمات خانم بارنی دریفوس به جامعه بهائی و کوشش خستگی ناپذیر او در سازمانهای جهانی و نحوه همکاری با جامعه ملل The League of Nations و احراز نمایندگی شورای بین‌المللی زنان و همیاری با سازمان ملل متحد U.N. خود داستان مفصلی است که در این مختصر نمی‌گنجد. همسر عزیزش جناب دریفوس در سال ۱۹۲۸ میلادی صعود نمود. ولی خانم دریفوس بارنی قریب نود و پنج سال زندگی نمود و مرغ روحش در نهایت ایقان در هجدهم آگست ۱۹۷۴ میلادی به ملکوت جاودان پرواز نمود. مرقدش در گورستان پسی Passy در پاریس است. (۴۳)

نگارش کتاب "قهرمانان الهی The God's Heroes" در اپریل ۱۹۰۹ میلادی اتمام پذیرفته و چند ماه بعد وسیله شرکت کِگان پل Kegan Paul در یکصد و هشت صفحه (و نیز پنج صفحه پیشگفتار) همزمان در لندن انگلستان و ایالت فیلادلفیای آمریکا انتشار یافته است. در این کتاب که بصورت یک درام شورانگیز به برخی از قهرمانان امراظم اشاره شده صحنه‌هایی از حیات جناب طاهره در چند پرده (Act) ارائه گردیده است. عنوان کامل درام این است: "God's Heroes : A Drama in Fine Arts". خانم بارنی در پیشگفتار درام مینویسد: "باید باختصار بگویم که این اثر تنها نمایانگر بخشی از یکی از مهیج‌ترین ادوار تاریخ انسانی و ارائه محدود گسترده‌ترین نظام فلسفی است که هنوز برای آدمی ناشناخته است" (ص ۵ پیشگفتار). (۴۴) در این پیشگفتار به نقش حضرت باب، حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در تأسیس و تبیین امر جدید اشاره گشته است (صص VI-VIII پیشگفتار). خانم بارنی در صفحه VIII تصریح میکند که در این متن به برخی از قهرمانان

امر بدیع اشاره کرده است. سپس از طاهره تجلیل نموده میگوید نمونه یک "حواری" تابع حقیقت The Disciple of Truth "است که علیرغم تعقیب و آزار خشونت بار در نشر حقیقت توفیق یافته است (ص ۵ پیشگفتار). در همان صفحه خطاب به خوانندگان متن درام میگوید میدانم که تنها امتیاز نمایشنامه من موضوع آنست و امیدوارم که کمک کرده باشم تا شما نظری اجمالی به شکوه مشرق زمین افکنید و این درام اشتیاق شما را بدین نهضت عظیم، دیانت جهانی یعنی آئین بهائی برانگیزد. آئینی که بجهت مردم در حال انتظار امید و صلح بارمغان میآورد".

درام خانم بارنی در باب طاهره حاوی گفتگوی بازیگران در پنج پرده (Act) است. پیش از آغاز نمایش بازیگران و نقش‌هایشان بدین صورت بیان گردیده است:

قرّة‌العین که بعداً به طاهره ملقب گردید انسان الهی

فاطمه خواهر قرّة‌العین (۴۵) آرام و بواقع یک زن

لیلا زن اکبر ظریف و دل‌شکسته

داعیه پرستار پیر که شرارت و فضیلت

را بایکدیگر اشتباه میکند.

زن نخست کلانتر

زن دوم کلانتر و مادر عروس آتی

روح‌انگیز نامزد اکبر جوان

شخص ناظر

دو پسر خردسال قرّة‌العین

صالح پدر قرّة‌العین

علی عموی قرّة‌العین شخصی متعادل و وسیع‌النظر

تقی عموی قرّة‌العین و پدر همسر او مردی مغرور و بی‌اعتناء

عبدالوهاب برادر قرّة‌العین روحانی‌اسلامی درست‌کردار (۴۶)

محمد شوهر و پسر عموی قرّة‌العین خوش‌سیما ولی دنیا پرست

قدّوس

جمیل، زاهد و صاحب‌منش مردانه

حسین پسر کلانتر

پر حرارت، هوشیار و دلسوز

و نیز چند تن دیگر از جمله بشیر غلام سیاه

پرده نخستین چنین آغاز میشود: "قزوین یک باغ گل رُز، سحر، اذان مؤمنین را از خواب بیدار میکنند...". پرده دوم توصیف تالار جشن خانه کلانتر در طهران است. سرانجام پرده پنجم (آخر) توصیف یک باغ متروک، بنای مخروب و یک چاه سنگی است. صحنه غروب است و اذان مؤمنین را به‌نماز میخواند. این پرده بیان شهادت و خاتمه حیات جناب طاهره است. در آخرین بخش پرده آخر حسین پسر کلانتر خطاب به‌ظالمین و مسئولان شهادت جناب طاهره پس از دفن آن نابغه دوران در چاه و زیر سنگ و خاک میگوید: "آیا شما گمان میکنید که میتوانید او را در آنجا مدفون نمائید. هیئات... شما او را در اذهان مردمان جاودانه کرده‌اید. روح عشق طاهره به‌دل‌های زنده کروورها آدمیان انتقال خواهد یافت. شما نتیجه معکوس خواهید گرفت زیرا با آنچه کرده‌اید او را مشهور جهان خواهید کرد. شهادت طاهره به‌اهل عالم جرأت و خلوص و پیروی از حقیقت خواهد آموخت." در این بخش از پرده پنجم اذان ادامه مییابد و مؤمنین را به نماز میخواند. سپس پرده میافتند. درام خانم بارنی گویای بسیاری از حقایق و اطلاعات تاریخی در باب حیات جناب طاهره است و صرف نظر از چند اشتباه جزئی میتواند معرفی مهمّ از جمال و کمال و مظلومیّت این نادره زمانه باشد.

۱۴- دیگر منابع و کتب و مقالات امری: نگارنده در جریان پژوهش مستمرّ خویش در باب حیات و آثار طاهره چنانکه قبلاً نیز معروض داشته از اطلاعات بستگان آن جناب استفاده‌ای فراوان کرده است. فاضل، ادیب و شاعر توانا جناب نعمت‌الله ورتا علیه رضوان‌الله که از احفاد جناب طاهره بود و ذکرش قریباً خواهد آمد در این زمینه اطلاعات پر ارزشی در اختیار این فانی نهاده است. همچنین دهها نکته دقیقه در کتب و مقالات و متون جمع آوری شده فضلاء و پژوهشگران بهائی آمده که نگارنده از آنها بهره برده است. از میان آن نفوس حاج میرزا جانی کاشانی، میرزا محمودزرقانی، محمد معین‌السلطنه تبریزی،

عبدالحمید اشراق خاوری، میرزا عباس قابل آباده‌ای، محمدعلی فیضی، ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی افنان، مرضیه گیل، پروفیسور الساندرو بوزانی Alessandro Bausani، دکتر صابر افاقی، دکتر محمد افنان، دکتر شاپور راسخ، روح‌الله مہرابخانی، دکتر موژان مؤمن، دکتر وحید رأفتی، دکتر امین بنانی، دکتر حشمت مؤید، فروغ‌ارباب، نوید محبت، حسام نقبائی، دکتر ہدی محمودی، ابوالقاسم افنان، دکتر طلعت بصاری (قبلہ)، سوزان استایلز Susan Stiles، روث روزن‌والد Ruth Rosenwald، استن‌وود کاب Stanwood Cobb، کلارا اج Clara Edge، دیمتری اماسیانو Dimitri Amasianof، و کتلیں جمیسون دمس Kathleen Jemison Demas را توان نامبرد.

دوم منابع غیر امری

بدیہی است کہ مراد از منابع غیر امری کتب، رسالات و مقالات غیر بہائیان در خصوص حیات و آثار جناب طاہرہ است. این بخش را زیر چند عنوان ادامہ میدہیم.

نخست - منابع فارسی:

۱- مجلّد قاجار از ناسخ‌التواریخ: نام اصلی این کتاب تاریخ قاجاریہ است کہ بہ حقیقت کتابی مستقلّ است ولکن آنرا دنبالہ کتاب معروف ناسخ‌التواریخ دانستہ‌اند. تاریخ قاجاریہ تألیف میرزا محمدتقی‌خان کاشانی ملقب بہ لسان‌الملک و متخلص بہ سپہر (۱۲۹۷-۱۲۱۶ ق برابر با ۱۸۷۹-۱۸۰۱ م) است. کتاب معروف ناسخ‌التواریخ کہ در دسترس است حاوی تاریخ ظهور آدم تا زمان حضرت خاتم و بیان حال معصومین تا حضرت امام حسین است و سپہر مجلّدی در اتمام آن نگاشته کہ تاکنون بدست نیامدہ است. اما تاریخ قاجاریہ حاوی بیان احوال شاہان قاجار تا سال ۱۲۷۲ ہ ق (۱۸۵۵ م) است. چون این کتاب نزد غالب پژوهشگران بہ مجلّد (یا مجلّدات) قاجاریہ از ناسخ‌التواریخ معروف است ما نیز آنرا بعنوان ناسخ‌التواریخ نام میبریم. سپہر اگرچہ در غالب معارف اسلامی زمان دست داشته و نویسنده و ادیب بودہ است ولکن شیوہ نگارش تاریخ قاجاریہ زیبا و شیوا نیست. سپہر در تاریخ قاجاریہ با نہایت وقاحت بہ مقدّسات امر بدیع جسارت نمودہ و بسیاری از حقایق را واژگون جلوه دادہ است. اہانت او بہ حضرت

طاهره و نسوان بابی لکّه ننگی بر دامان تاریخ‌نگاری در عصر قاجار است. با این همه سپهر در مواضع متعدده از تاریخ قاجاریه به نکات بسیار مهمی اشاره کرده و از جمله به دانش و ذكاء و جمال و کمال جناب طاهره اعتراف نموده است. بمرحال سپهر در اواخر حیات به‌نگارش رساله‌ای پرداخته و در آن اقرار نموده که آنچه را در تاریخ قاجاریه علیه امر بدیع نگاشته "نظر به مقتضیات زمانه و اجبار خویش و بیگانه" بوده است. این رساله احتمالاً همان متمم ناسخ التواریخ است که تاکنون بدست نیامده است. (۴۷)

۲- روضة الصفاى ناصرى: این کتاب تألیف رضاقلی‌خان هدایت لله‌باشی (۱۲۸۸-۱۲۱۵ هـ ق برابر با ۱۸۷۱-۱۸۰۰ م) است. (۴۸) هدایت در روضة الصفاى ناصرى تقریباً همان شیوه غرض آلود سپهرکاشانی را بکار برده و با نهایت وقاحت به مقدّسات امر مبارک حمله نموده و بسیاری از حقایق تاریخی را واژگون جلوه داده است. با وجود این در مواضع متعدده از کتاب به عظمت و استقلال ظهور حضرت باب و در چند موضع به جمال و کمال طاهره و احوال او اشاره کرده است. (۴۹)

۳- حقایق الاخبار ناصرى: این کتاب تألیف محمدجعفرخان حقایق‌نگار (۱۳۰۱-۱۲۲۵ هـ ق برابر ۱۸۸۲-۱۸۱۰ م) است. حقایق‌نگار نیز چون دو مورّخ نامبرده در بالا با لحنی وقیح به مقدّسات امر بدیع و نیز جناب طاهره اهانت نموده و واقعیّات را واژگون بیان کرده است. با وجود این ناخودآگاه به برخی از دقائق و حقائق مربوط به تاریخ عهد اعلی و حیات و شخصیت طاهره اشاره کرده و به جمال و کمال بی نظیر این نادره زمانه اعتراف نموده است. (۵۰)

۴- تألیفات اعتمادالسلطنه: محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه (۱۳۱۳-۱۲۵۹ هـ ق برابر ۱۸۹۵-۱۸۴۳ م) فرزند حاج‌علی‌خان حاج‌الدوله (اعتمادالسلطنه) معروف بود که شرح مظلّمش در تاریخ امر مبارک آمده است. تألیفات متعدده از محمدحسن‌خان در دست است. برخی گفته‌اند که غالب این تألیفات از دیگران بوده و نامبرده از آنان خریده و یا بزور گرفته و بنام خود منتشر نموده است. در تألیفات اعتمادالسلطنه خصوصاً مرآت البلدان ناصری، منتظم ناصری، المآثر و الآثار، مطلع الشمس، و خیرات حسان (۵۱) به

حوادث مربوط به امر بدیع به تفصیل و یا باختصار اشارت رفته و از جمله احوال طاهره و اعمام و دیگر بستگان او کاویده شده است. اعتماد السلطنه نیز چون دیگر مورخان غیر بهائی یاد شده با وقاحت به امر بدیع حمله کرده و حقائق غالب وقایع را تحریف نموده است. ولکن در برخی از مواضع میتوان به اعترافات و مندرجات کتب او استناد نمود. (۵۲)

۵- مفتاح باب الابواب: این کتاب تألیف دکتر محمد مهدی خان زعیم الدوله (متوفی بسال ۱۳۲۳ هـ ق برابر ۱۹۰۵ م) است. (۵۳) زعیم الدوله (رئیس الحکماء) مدتها در مصر بوده و جریده حکمت را منتشر میکرده است. کتاب مفتاح باب الابواب که بقول خود مؤلف تلخیص از کتاب بزرگتر او بنام باب الابواب است در سال ۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۳ م) بعربی تألیف شده و در سال ۱۳۲۱ هجری قمری (۱۹۰۳) میلادی انتشار یافته است. این کتاب تجدید طبع شده و وسیله حسن فرید گلپایگانی بفارسی نیز ترجمه گردیده است. مفتاح باب الابواب حاوی وقایع دو عهد اعلی و ابھی است. برخی از اشارات مؤلف به جناب طاهره در این کتاب در خور تأمل و استناد است. بهر حال زعیم الدوله نیز چون دیگر وقایع نگاران غیر بهائی ایرانی یاد شده مغرضانه سخن گفته است. (۵۴)

۶- نوشته ایشیک آقاسی: نام ایشیک آقاسی حاج میرزا احمد و وی فرزند حاج ابوالحسن تاجر شیرازی است. حاج میرزا احمد در سال ۱۲۴۱ هجری قمری (۱۸۲۵ میلادی) در شیراز تولد یافت. در نُه سالگی پدر خویش را از دست بداد. در آغاز جوانی در شیراز و یزد به تجارت پرداخت. چند سال کدخدای محله میدان شاه در شیراز بود. سپس همراه حسام السلطنه به خراسان رفت و به سمت ایشیک آقاسی منصوب گردید. مدتی در یزد منصب امیر دیوانی و سالهای بعد در مناطق دیگر ایران مناصب مختلف داشت تا در سال ۱۲۹۸ هـ ق (۱۸۸۰ م) به شیراز برگشت و سالها در آن شهر زیست. وفات او را در فاصله سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۰ هـ ق (۱۸۹۵-۱۸۹۲ م) دانسته اند. از آثار وی علاوه بر نوشته مورد بحث اشعار باقی مانده و سه کتاب تاریخ یزد (اخبار الیزد) حدیقه الشعراء، و کتاب در مصیبت اهل بیت رسول اکرم را توان نام برد. از قرائن معلوم میشود که خاندان حاج میرزا احمد با خاندان حضرت باب آشنائی و معاشرت داشته اند. حاج میرزا احمد اگرچه

به حضور حضرت باب رسیده و لکن مؤمن نشده و هرچه مقامات آن حضرت بارزتر گشته بر تردید و اعراض وی افزوده است. این نکته از محتوای نوشته او بخوبی روشن میشود. نامبرده طی سالها مواد لازم را برای تألیف کتابی حاوی حوادث ایام سلطنت شاهان قاجار تا سال ۱۲۸۶ هـ ق (۱۸۶۹ م) فراهم نموده و در همان سال نگارش آنرا تمام کرده است. متن اصلی این کتاب تا کنون انتشار نیافته (۵۵) و لکن آقامیرزا محمدخان بهادر بخشهایی از نوشته مذکور را که به حوادث ظهور بدیع ارتباط داشته به انگلیسی ترجمه نموده و این ترجمه در نشریه انجمن سلطنتی آسیائی (Journal of the Royal Asiatic Society) انتشار یافته است. (۵۶) نوشته مذکور با آنکه حاوی اشتباهات متعدده در باب کیفیت و زمان وقوع حوادث مربوطه است و لکن مشتمل بر بیان نکاتی است که قابل استناد است. حاج میرزا احمد نه تنها در این نوشته به جناب طاهره و جمال و کمال او اشارت کرده در کتاب دیگر خود تحت عنوان حقیقة الشعراء به بیان احوال و نقل آثار آن قهرمان جاودانه پرداخته است. (۵۷)

۷- مکارم الآثار: این کتاب تألیف میرزا محمدعلی معلّم حبیب آبادی است. وی در سال ۱۳۰۸ هـ ق (۱۸۹۱ م) در قریه حبیب آباد از قراء بلوک برخوار اصفهان تولّد یافت. اجداد وی همه از زارعین آن نواحی بوده اند و معلّم اصولاً نزد ادباء و استادان معارف اسلامی تلمذ مرتبی نکرده و شخصاً به تکمیل اطلاعات خویش پرداخته است. وی سالها به تعلیم و تألیف اشتغال داشته است. از معلّم علاوه بر اشعار چند کتاب بیادگار مانده که معدودی از آنها بطبع رسیده است. نامبرده در سال ۱۳۹۶ هـ ق (۱۹۷۶ م) در گذشت (۵۸) نگارنده سطور دو بار، یکبار در طهران و یکبار در اصفهان، با معلّم حبیب آبادی ملاقات و مذاکرات امری داشت و او را مردی متمسک به اسلام و با انصاف یافت. (۵۹) روح بی طرفی معلّم در عین تمسک شدید اسلامی از محتوای مجلّدات کتاب مکارم الآثار آشکار است. در این کتاب احوال دهها تن از علماء و رجال ایران و جهان اسلام خصوصاً در عصر قاجار بیان گردیده است. نگارنده سطور برای بیان احوال اجداد، اعمام، فرزندان و دیگر بستگان جناب طاهره از این کتاب مدد فراوان گرفته است.

۸- قصص العلماء: این کتاب تألیف میرزا محمدبن سلیمان تنکابنی متوفی بسال ۱۳۰۲هـ ق برابر ۱۸۸۴م است. محمد تنکابنی از شاگردان سید ابراهیم موسوی قزوینی و از فقهاء و نویسندگان عهد ناصرالدین شاه بود. کتاب قصص العلماء چنانکه از عنوانش روشن است بیان احوال حدود دویست تن از علماء اسلام است. مؤلف به تفصیل به بیان احوال برادران برغانی، پدر و اعمام جناب طاهره، خصوصاً ملا محمدتقی پرداخته و اطلاعات جالب و مهمی در باب آنان ارائه کرده است.

۹- کتاب "قرّة العین": مؤلف این کتاب معلوم نیست ولکن از نشریات ازلیان است. این کتاب در سال ۱۳۶۸هـ ق (۱۹۵۲م) به مناسبت یکصدمین سال شهادت جناب طاهره در ۵۲ صفحه انتشار یافته است. مؤلف و یا مؤلفین ابتداء به بیان احوال این نابغه دوران پرداخته و سپس برخی از آثار منظوم و منثور او را درج کرده‌اند. کتاب حاوی اشتباهاتی در باب جزئیات و کلیات مربوط به حیات طاهره است با وجود این شامل نکات جالب متعددی است که مورد استفاده نگارنده سطور قرار گرفته است.

۱۰- کتاب باب الجنة: نام کامل این کتاب "مینودر یا باب الجنة قزوین" و تألیف سید محمدعلی گلریز است. کتاب مذکور در دو مجلد تألیف شده و انتشار یافته است. جلد نخست که از انتشارات دانشگاه طهران است حاوی شرح مفصّلی از علت تسمیه شهر قزوین به "باب الجنة" است که خلاصه آن در مقدمه کتاب حاضر آمده است. سپس مؤلف به بیان تاریخ تفصیلی بنای شهر قزوین و حوادث آن شهر پیش از اسلام و پس از آن پرداخته است. در این کتاب در باب اوضاع جغرافیائی قزوین و محلات آن اطلاعات جالبی ارائه گشته است. در این مجلد اطلاعاتی در خصوص بستگان جناب طاهره، اجداد مادری و پدری و فرزندان او، آمده که بسیار پر بهاست. مجلد دوم کتاب که از انتشارات طه(طاها) است اختصاص به شرح حال و آثار رجال و دانشمندان قزوین دارد. در این مجلد نیز احوال بستگان طاهره آمده و به احوال و آثار منظوم خود او نیز اشاره گردیده است. بطور کلی باید گفت که کتاب "مینو در یا باب الجنة قزوین" از منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است.



۱۱- لغت‌نامه دهخدا: این لغت‌نامه به همت علی‌اکبر دهخدا و جمعی از دیگر دانشمندان و پژوهشگران برجسته ایرانی چون دکتر محمدمعین طیّی ساها تألیف و تکمیل گردیده است. دهخدا در سال ۱۲۹۷هـ.ق (۱۸۷۹م) در طهران تولّد یافت. در آغاز نزد استادان زمان به تحصیل فنون ادب و معارف دینی پرداخت. چند سال در اروپا بسربرد. کار اصلی او در آغاز در ایران و اروپا روزنامه‌نگاری بود و سپس به تحقیق و تألیف پرداخت. دهخدا در سال ۱۳۳۴ شمسی در طهران درگذشت. از وی علاوه بر لغت‌نامه و اشعار چند اثر و دهها مقاله باقی مانده است. لغت‌نامه دهخدا در اشکال مختلف و از جمله در ۵۰ مجلد بزرگ انتشار یافته است. دهخدا برای تألیف این لغت‌نامه چهل سال زحمت کشیده است. البته همانطور که مذکور آمد نفوس متعدّده در تکمیل آن همت کرده‌اند و لکن کار اساسی از خود او بوده است. در لغت‌نامه شرح حیات طلعات مقدّسه بهائیه و بسیاری از رجال برجسته بهائی (و بابی) آمده است. مفصّلترین بحث در این کتاب ذیل لفظ "باب" است. احوال جناب طاهره ذیل نام او و در برخی از دیگر مواضع لغت‌نامه آمده است. این اثر همچنین منبع قابل توجهی برای نگارنده در بیان احوال بستگان جناب طاهره بوده است. اگرچه برخی از مآخذ لغت‌نامه در خصوص تاریخ امر و احوال طاهره موثّق تلقی نمی‌شوند و کتاب حاوی اشتباهات متعدّده است با وجود این محتوای آن غنی است و برای پژوهشگر بهائی نیز منبع مهمّی محسوب می‌گردد.

۱۲- دیگر منابع غیر بهائی فارسی: نگارنده برای نگارش احوال جناب طاهره و ارزیابی آثار منظوم و منثور او چند سال در شهر قزوین، (۱۹۷۸-۱۹۷۳م)، ضمن تدریس در دانشکده علوم اداری و بازرگانی با خویشان و احفاد جناب طاهره خصوصاً افراد خاندان شهیدی معاشرت و مصاحبت نموده و اطلاعات گرانبھائی بدست آورده است. همچنین طیّی دهها سال از منابع متعدّده فارسی بهره گرفته حتّی به یادداشتهای سیدمهدی دهجی ناقص در باب واقعه بدشت و موجود در کتابخانه دانشگاه کمبریج انگلستان مراجعه نموده که معرفّی آن منابع مباین با اختصار در کلام است. لذا تنها به نام برخی از پژوهشگران اشاره میکند. از میان پژوهشگران و نویسندگان غیر بهائی که آثارشان مورد استفاده

نگارنده قرار گرفته میتوان از محمد هاشم خراسانی، محمد علی مدرّس تبریزی، محمد قزوینی، دکتر محمد معین، مرتضی مدرّسی چهاردهی، عبدالرفیع حقیقت "رفیع"، مهدی بامداد، یحیی آرین پور، عبدالحسین نوائی، محمود خیری، محمد اقبال لاهوری، فخری قویمی، معین الدّین محرابی، علی اکبر مشیر سلیمی، دکتر غلامحسین مصاحب، همانا طاق، سید محمد باقر نجفی، کشاورز صدر، آقا بزرگ طهرانی، محمد معصوم شیرازی، دلارام مشهوری و محمد حسین رجبی نام برد.

## دوم - منابع عربی

۱- لمحات اجتماعی: یکی از منابع مهمّه نگارش کتاب حاضر به حق کتاب لمحات اجتماعیّه است. نام کامل کتاب "لمحات اجتماعیّه فی تاریخ العراق الحدیث" است. این کتاب تألیف دکتر علیّ الوردیّ استاد جامعه شناسی دانشگاه بغداد است. دکتر الوردی صاحب تألیفات متعدّده در زمینه جامعه شناسی و تاریخ شناسی است. (۶۰) لمحات اجتماعیّه در دو مجلد در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۱ در مطبعه ارشاد در بغداد بطبع رسیده است. جلد دوم، (الجزء الثانی)، شامل حوادث سالهای ۷۲-۱۸۳۳م در عراق است. مؤلّف در فصل پنجم از جلد دوم ذیل عنوان "قرّة العین" (صص ۹۰-۱۵۲) به تفصیل به بیان احوال جناب طاهره میپردازد. دکتر الوردی از منابع متعدّده مطبوع و خطّی برای نگارش شرح حیات طاهره مدد گرفته است. از منابع مذکور کتاب خطّی "عقائد الشیخیّه" جناب ملاّ احمد معلّم حصاری را توان نام برد که دکتر الوردی از عبدالرزاق عبّاجی به عاریت گرفته و از آن استفاده کرده است. منبع مهمّتر دیگر متن خطّی تحت عنوان "قرّة العین علی حقیقتها و واقعها" تألیف شیخ عبّود صالحی در بیان احوال جناب طاهره است. عبّود صالحی از خویشان نزدیک طاهره است. (۶۱) دکتر الوردی در لمحات اجتماعیّه در نهایت استادی و انصاف به بیان احوال طاهره میپردازد. مهمّلات مورّخان را در باب طاهره ردّ میکند. برای مثال آنچه دکتر محمد مهدی خان زعیم الدّوله در کتاب مفتاح باب الابواب (صص ۸۰-۸۱) به عنوان متن خطابه طاهره در بدشت آورده محلّ تردید اوست زیرا اکنده از مهمّلاتی است که با روح شرع بیان مباینّت دارد. مقالت او اگرچه در جزئیات خالی

از اشتباهات نیست ولکن بطور کلی محکم و مستند است. در این مقالت نقش طاهره در جمع بایان کربلا و اصولاً در عراق، موقع و موقف او در احتفال بدشت و تأثیرش در انتشار آئین بابی با دقت مخصوصی تصویر و توصیف گشته است. در آخر مقالت تصریح مینماید که به علت جمع نهایت جمال، ذکاء مفرط، قوت شخصیت و لسان فصیح در وجود طاهره وی از نفوسی بوده که مسیر تاریخ را تغییر داده‌اند. (۶۲) سپس میگوید که: "طاهره متعلق به زمان خود نبود و حدّ اقل صد سال زود آمده بود. شاید اگر در عصر ما ظاهر گشته بود بزرگترین بانوی سده بیستم مسیحی بود" (۶۳) دکتر الوردی در مقالات دیگر خود نیز که برخی مطبوع گشته از طاهره تحلیل عظیم کرده است. (۶۴)

۲- دیگر منابع عربی: علاوه بر کتب دائرةالمعارف و معاجم و کتب اعلام عربی که به احوال جناب قرّةالعین اشاره کرده‌اند دهها دانشمند، پژوهشگر و نویسنده عرب و ایرانی در باب این نابغه زمانه و بستگان او بزبان عربی قلمفرسائی نموده‌اند. از میان نفوس مذکوره و تألیفات مربوطه آنها به آقابزرگ طهرانی و کتاب معروف الذریعه الی تصانیف الشیعه، میرسیّد محمدباقر خوانساری و کتاب روضات الجنّات فی احوال العلماء و السّادات، عبدالرزاق الحسینی و کتاب البایون و البهائیون فی حاضرهم و ماضیهم، عمررضا کحاله و کتاب اعلام النساء فی عالم العرب و الاسلام، ظهیر الهی و رساله البهائیّه و نیز رساله البایّه، شکیب ارسلان و کتاب حاضرالعالم الاسلامی و محمود شکری الالوسی و کتاب مختصر التّحفة الاثنی عشریّه میتوان اشاره نمود.

سوم منابع انگلیسی

۱- آثار پرفسور براون:

پرفسور ادوارد گرنویل براون Edwrad Granville Browne در هفتم فوریه ۱۸۶۲ در یولی Uley واقع در گلوسترشایر Gloucestershaire انگلستان تولّد یافت. پس از تحصیلات مقدماتی و عالی دوران دانشکده پزشکی را نیز باتمام رسانید. ولکن بعداً به علت عشق بفرآگرفتن زبانه‌های شرقی خصوصاً فارسی، عربی و ترکی و مطالعه در زمینه فرهنگ و دین مردم خاور حرفه پزشکی را رها کرد. پس از مطالعه کتاب گوینوی فرانسوی (

مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) مشتاق پژوهش در خصوص آئین بابی گشت (۶۵) و از آن پس تا پایان حیات عمده اوقات خویش را در این زمینه مصروف داشت. شوق دیدار خاک ایران و ملاقات با مؤمنین امر بدیع و نیز عشق به زبان فارسی موجب گشت که به ایران سفر کند و قریب یازده ماه بسیاری از نقاط آن سرزمین را به بیند و با ایرانیان معاشرت و مصاحبت داشته باشد. شرح این سفر در کتاب او " یک سال در میان ایرانیان A year amongst the Persians " آمده است. براون در سال ۱۸۹۰ میلادی در قصر بهجی به حضور حضرت بهاءالله بار یافت. داستان چهار بار تشرّف خویش را در آثار خود شرح داده است. براون در آن سال به حضور حضرت عبدالبهاء نیز رسیده است. در همان سال و مجدداً در ۱۸۹۶ با میرزا یحیی ازل ملاقات نموده است. مکاتبات براون با ازل و ازلیان و حمایت وی از آنان نکته‌ایست که خود بارها تصریح کرده است. براون با حضرت عبدالبهاء تا اوائل عهد میثاق مکاتبه داشته و قطع گردیده تا آنکه بعدها در اروپا به حضور آن حضرت شرفیاب گشته است. وی سالها استاد زبانهای فارسی و عربی بود. در سال ۱۹۰۶ ازدواج کرد و نتیجه این ازدواج دو پسر شد. براون در پنجم ژانویه سال ۱۹۲۶ میلادی در کمبریج انگلستان در گذشت. با آنکه براون با برخی از دشمنان امر بهائی دوستی نزدیک داشته و از وصایت معموله ازل و برخی از دعاوی واهیّه ازلیان حمایت نموده و آثارش حاوی اشتباهات متعدده است با وجود این تألیفات او شامل اطّخلاعات جالب و وسیعی در خصوص امر بدیع است. جان کلام همان است که محقق فقید ارجمند ایادی امرالله جناب حسن افنان بالیوزی فرموده است که هیچیک از دانشمندان غربی چون براون مواد لازمه تاریخیّه در خصوص امر بدیع برای نسلهای آینده بیادگار ننهاده‌اند. بدین روی بی تردید اهل بهاء باید عمیقاً از این خاورشناس برجسته سپاسگزاری نمایند. (۶۶)

براون دهها کتاب و مقاله در خصوص امر بدیع نوشته و صدها لوح از الواح حضرت باب و جمال اهی را در گنجینه خویش محفوظ داشته و مدارک و اسناد ارزشمندی را از خطر محو نجات بخشیده است. نخستین اثر از آثار براون را که باید مورد بررسی قرار داد کتاب "A Traveller's Narrative" است. این کتاب شامل دو مجلد است. مجلد نخست حاوی

متن فارسی مقاله شخصی سیّاح اثر قلم حضرت عبدالبهاء است. (۶۷) این متن بخطّ جناب زین‌المقرّین است. جلد دوم شامل ترجمه انگلیسی مقاله شخصی سیّاح، یک مقدمه بسیار مهمّ و بیست و شش یادداشت در باب موادّ تاریخیّه مربوط به ظهور بدیع است. مقدمه کتاب از جمله حاوی داستان تشرّف براون به حضور جمال‌ابھی و حضرت عبدالبهاء در سال ۱۸۹۰ میلادی است. براون در این مقدمه تصریح مینماید که توفیق آئینه آئین بابی صرفاً در ید اقتدار جمال‌ابھی و اوصیاء و احبّاء آن حضرت است (ص XVIII). در این جلد پروفیسور براون به بیان نکات مهمّی از حیات طاهره پرداخته است. یادداشت Q (صص ۳۱۶-۳۰۹) تحت عنوان قرّة‌العین (Kurratu'l-Ayn) حاوی احوال او و اعمامش، ملاقات طاهره با ناصرالدین‌شاه و اقوال مختلف در خصوص نحوه شهادت طاهره است. در ذیل یادداشت A نیز مطالبی در خصوص طاهره آمده است. بیان معروف براون در خصوص ظهور طاهره بعنوان دلیل کافی عظمت و حقانیت حضرت باب در همین مجلد و ذیل یادداشت Q آمده است. مفاد بخشی از بیان براون چنین است " ظهور بانوئی چون قرّة‌العین در هر عصر و کشوری از نوادر زمان است. امّا در کشوری چون ایران حادثه‌ای بینظیر بل معجزه است... اگر آئین بابی فاقد دلیل دیگری بر اثبات عظمت خود بود همین کافی بود که قهرمانی چون قرّة‌العین آفریده بود". (۶۸) کتاب دیگر براون "موادّ لازمه برای مطالعه دیانت بابی Materials for The Study of The Babi Religion" نیز حاوی اطلاعات جالبی در خصوص امر بدیع است. در چند موضع از این کتاب به احوال طاهره اشاره گردیده و بخشی از فصل یازدهم به نقل آثار نامبرده اختصاص داده شده است. در فصل پنجم نامه افسر اطریشی "آلفرد فن گومنز Alfred Von Gumoens (۶۹) را که در احیان حادثه رمی شاه در طهران بوده در خصوص شهادت فجیع بابیان پس از آن حادثه نقل کرده است. ۰ (۷۰) در این نامه است که سروان گومنز جناب طاهره را بعنوان " نیبه زیبای قزوین The Beautiful Prophetess of Qazwin " یاد میکند. (۷۱) براون همچنین در حواشی و پیوستهای ترجمه انگلیسی تاریخ جناب میرزا حسین‌هدانی به احوال و آثار جناب طاهره اشاره میکند و در پیوست شماره چهار مطالبی راجع به احتفال بدشت

مینویسد و مرقومه‌ای از طاهره خطاب به شیخ‌علی عظیم‌ترشیزی نقل مینماید. در سه کتاب انقلاب ایران (Persian Revolution) جلد چهارم تاریخ ادب ایران A Literary History (of Persia) و یکسال در میان ایرانیان نیز به طاهره و آثار او اشاراتی گردیده است. در برخی از مقالات مطبوعه براون نیز ذکر طاهره و آثار او شده است. جان کلام آنکه آثار براون جزء منابع مهمه نگارش کتاب حاضر است.

۲- دیگر منابع انگلیسی غیر بهائی: طی یکصد و چهل و پنج سال که از شهادت جناب طاهره میگذرد دهها کتاب و مقاله و سیله پژوهشگران و نویسندگان غیر بهائی و مأموران سیاسی مقیم ایران بزبان انگلیسی در خصوص احوال و آثار او انتشار یافته است. از میان برخی از نفوس مذکوره که در قرن اول بهائی در باب طاهره پژوهش نموده و نوشته‌اند و یا در مجامع جهانی از او تحلیل کرده‌اند. باید از ژوستین شیل Justin Sheil مأمور دولت انگلستان در طهران، (۷۲) خانم مری شیل Mary Sheil همسر او، (۷۳) نویسنده یا نویسندگان مقاله روزنامه تایمز لندن در صفحه چهارم شماره سیزدهم اکتبر ۱۸۵۲ (قریب دو ماه پس از شهادت جناب طاهره) در باب شهادت طاهره، (۷۴) پرفسور بنیامین جاوت Benjamin Jawett، (۷۵) سیروالنتاین چیرل Sir Valentine Chirol، (۷۶) سیرفرانسیس ادوارد یانگ هازبند Sir Francis Edward Younghusband، (۷۷) لرد جرج ناتانیل کرزن Lord George Nathaniel Curzon سیاستمدار معروف انگلیس، (۷۸) رابرت گرانت واتسون Robert Grant Watson، (۷۹) الیزابت مدکانستنس Elizabeth Maud Constance، (۸۰) پروفسور تامس کلی چین Thomas Kelly Cheyne، (۸۱) پروفسور هدایت حسین، (۸۲) و پروفسور محمد اسحاق، (۸۳) یاد کرد.

برخی از نفوس غیر بهائی که در قرن دوم بهائی خصوصاً در سالهای اخیر در باب طاهره و آثار او پژوهش کرده و حاصل تحقیق خویش را بزبان انگلیسی انتشار داده‌اند عبارتند از: ای. جی. بریل E.J. Brill، (۸۴) حسن هادی، (۸۵) سید علیرضا نقوی، (۸۶) ان مری شمیل Annemarie Schimmel، (۸۷) حمیدالگار، (۸۸) دکتر عباس امانت، (۸۹) سارا گراهام

براون Sara Graham Brown، (۹۰) جوننا بانکیر Jonna Bankir، دیردری لشگری  
Deirdre Lashgari (۹۱) و فرزانه میلانی.

چهارم - منابع فرانسوی:

۱- تاریخ گوینو؛ نام این کتاب "مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی Les Religions et les Philosophies dans L'Asie Centrale" است و چند بخش آن اختصاص به تاریخ عهد اعلی دارد. مؤلف کتاب ژوزف آرتور گوینو Joseph Arthur Gobineau (۱۸۱۶-۱۸۸۲) نویسنده معروف و دیپلمات فرانسوی است. شهرت گوینو در اروپا به دو جهت است. نخست احیاء و ارائه نظریات نژاد پرستانه که متأسفانه از عوامل مؤثر در ترویج تعصبات نژادی در اروپای قرن بیستم و مظالم نظامهای مردود خاص گردید. دوم تألیفات او در خصوص زندگی و نحوه تفکر مردم آسیا خصوصاً ایرانیان. گوینو دو بار در ایران در فاصله سالهای ۱۸۵۸-۱۸۵۵ و ۱۸۶۳-۱۸۶۲ مأموریت سیاسی داشته و در این مدت در جمیع شئون فرهنگی خصوصاً مذهبی مردم ایران مطالعه نموده و نتیجه مطالعات خود را ضمن چند کتاب و مقاله با ارزش انتشار داده است. در آثار گوینو بکرات به ظاهره اشاره گردیده و بخشهایی از کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (صص ۱۴۱-۱۳۸، ۱۵۵-۱۵۰، ۱۹۵-۱۹۴، ۲۵۳-۲۴۶ ترجمه فارسی) به احوال وی اختصاص یافته است. اگرچه در نوشته گوینو اشتباهاتی بچشم میخورد ولیکن حاوی نکات مهمی در خصوص حیات ظاهره است و تجلیل گوینو از جناب ظاهره بعنوان "سرآمد علمای زمان" و "اعجوبه عصر" (ص ۱۴۰ ترجمه فارسی) قابل توجه است.

۲- تاریخ نیکلا: نام این کتاب "سید علی محمد معروف به باب Siyyed Ali Muhammad dit le Bab" است. مؤلف کتاب ای. ال. ام. نیکلا A.L.M. Nicolas (۱۸۶۴-۱۹۳۹) خاور شناس و دیپلمات فرانسوی است که بیش از سی سال از عمر خویش را در ایران بسر برده است. حاصل مطالعات وی در خصوص تاریخ حیات و تعالیم حضرت باب، تألیف و ترجمه چند کتاب و مقالات متعدده است. نیکلا هنگام اقامت در قبرس (۱۸۹۵-۱۸۹۴) و انجام خدمات کنسولی در آن سرزمین بارها با میرزا

یچی ازل ملاقات نموده و چنانکه خود گفته اطلاعاتی در خصوص امر بدیع بدست آورده است. تاریخ "سیدعلی محمد معروف به باب" مهمترین اثر تاریخی مطبوع نیکلا در خصوص امر بدیع است. کتاب مذکور نخستین بار در سال ۱۹۰۵ میلادی در پاریس در بیش از چهارصدوپنجاه صفحه بطبع رسیده است. تاریخ نیکلا حاوی شرح حیات حضرت باب و حوادث عهد اعلی است. این کتاب وسیله علی محمد فرهوشی (مترجم همایون) به فارسی ترجمه شده و در ۴۸۷ صفحه پایان یافته است. علاوه بر مقدمه مترجم و چهار صفحه که او پیوست کتاب کرده چهل و هشت صفحه متمم کتاب نیز در آخر متن آمده است. منابع نیکلا برای نگارش این کتاب برخی از آثار امری، اطلاعات چهارتن از ایادی امرالله، دو سال معاشرت و مصاحبت با ازل و کتب تاریخ عصر قاجار بوده است. نیکلا چون گوینو در تاریخ نگاری اشتباهات عجیبی دارد. باوجود این تاریخ او در شرح وقایع عهد اعلی بیشتر قابل استناد است. در فصل چهارم تاریخ خود (صص ۲۷۶-۳۰۵ ترجمه فارسی) تحت عنوان قرّةالعین، طاهره و اجتماع بدشت به بیان احوال خاندان برغانی و سپس عقاید جناب شیخ احمداحسانی پرداخته و حیات طاهره را کاویده است. فصل دوازدهم اختصاص به شهادت جناب طاهره دارد.

۳- دیگر منابع فرانسوی: از دیگر پژوهشگران و نویسندگانی که در باب جناب طاهره بزبان فرانسه مطالبی نوشته‌اند باید از ژوزف‌ارنست رنان Joseph Ernest Renan، (۹۳) کلمان‌هوار Clement Huart، (۹۴) دکتر ژان باپتیست فوریه Jean Baptist Feurier، (۹۵) خانم ژن‌هنری دیولافوی Jane Henriette Dieulafoy، (۹۶) آ. دو. بلکام Bellecombe، (۹۷) و مهال تجدد (۹۸) یاد نمود. باید توجه داشت که در کتب تاریخ دین و نیز دائرةالمعارف‌ها و فرهنگ‌های شرح حال بفرانسه نیز به احوال جناب طاهره اشاره گردیده است. اخیراً نیز کولت گوویون Colette Gouvion و فیلیپ ژوویون Philippe Jouvion در کتاب ارزشمند "باغبانان بهشت خدا" (صص ۱۳۶-۱۲۷ ترجمه فارسی وسیله خانم باهره سعادت که بهمت مؤسسه معارف بهائی چاپ و منتشر شده است) شرح مختصر و گویائی در باب جناب طاهره نگاشته‌اند.



پنجم - منابع روسی:

۱- مکاتیب دالگوروکی: شاهزاده دیمتری ایوانوویچ دالگوروکی (دالگو روکف) Dimitri Ivanovich Dolgorouki (Dolgoroukov) پس از اتمام تحصیلات خویش وارد خدمت دولتی و سیاسی شد و سالها در چند کشور اروپائی و آسیائی به عنوان دیپلمات خدمت نمود. نامبرده از آغاز سال ۱۸۴۶ تا اوائل سال ۱۸۵۴ سفیر روسیه در طهران بود. سپس به امر تزار به روسیه برگشت و عضویت سنای آن کشور را یافت. دالگوروکی در اکتبر سال ۱۸۶۷ میلادی در مسکو در گذشت. در آثار مبارکه حضرت بهاءالله و از جمله در لوح تزار روس ذکر او گردیده است. دالگوروکی در رهائی حضرت بهاءالله از سجن طهران نقش حساس داشت. (۹۹) سفیر روسیه در مکاتبات خود با وزیر امور خارجه دولت تزاری و سایر مقامات کشوری و سیاسی بارها در باب امر بدیع و نقش آن در تحولات منطقه نوشته است. از جمله در مکتوب مورخ بیست و سوم آگست ۱۸۵۲ به مسجونیت و نحوه شهادت جناب طاهره اشاره کرده است. (۱۰۰) غالب مکاتبات دالگو روکی در کتاب "نهضت بایان در ایران Babidskie Vosstaniya / v Irane" تألیف دانشمند روسی ام. اس. ایوانف M.S. Ivanov آمده است. (۱۰۱)

۲- کتاب کاظم بیک: میرزا الکساندر کاظم بیک (بیگ) Aleksander Kazem Bek (Beg) (۱۸۷۰-۱۸۰۲) خاورشناس شهیر روس در جوانی از آئین اسلام برگشت و به مسیحیت روی آورد. سالها در روسیه و در چند مدرسه عالی و دانشگاه بتدریس زبانهای شرقی اشتغال داشت. چند سال استاد ادب فارسی در دانشگاه سن پترزبورگ St. Petersburg بود و سر انجام بریاست مدرسه زبانهای شرقی منصوب شد. اثر کاظم بیک در خصوص امر بدیع تحت عنوان "باب و بابیت ... Bab & Babidi" (۱۰۲) نخستین کتابی است که در مغرب زمین (اروپا) در خصوص امر بدیع انتشار یافته است. کاظم بیک خلاصه کتاب مذکور را به فرانسه در چند شماره از نشریه Journal Asiatique تحت عنوان "باب و بایان Bab et les Babis" انتشار داده است. (۱۰۳) اگرچه منبع مهم نگارش کتاب کاظم بیک ناسخ التواریخ (تاریخ قاجاریه) است ولیکن نامبرده اصولاً مهملات

ناسخ‌التواریخ را ردّ میکند و از حضرت باب و اصحاب آن حضرت دفاع مینماید. کاظم‌بیک همچنین از اطلاعات شاگرد خویش سوروگین Sevrugin که بیست سال در ایران اقامت داشته و مدّتی منشی سفارت روس در طهران بوده استفاده کرده است. این اطلاعات وسیله خانیکوف Khanykov سرکنسول روسیه در تبریز به کاظم‌بیک داده شده است. منبع دیگر نگارش کتاب کاظم‌بیک اطلاعات ماشنین Mochenin مترجم کنسولگری روسیه در تبریز بوده است. اگرچه آنچه کاظم‌بیک در خصوص اصحاب حضرت باب و از جمله جناب طاهره نوشته حاوی اشتباهات متعدّده است ولیکن متضمّن نکات مهمّی است که در آن ایام راهبر پژوهشگران بوده است. (۱۰۴)

۳- نوشته خانم گرینفسکایا: مراد نمایشنامه‌ایست که او در خصوص حیات حضرت باب و جناب طاهره نوشته است. خانم ایزابلا آرکادیونا گرینفسکایا Izabella Arkadyevna Grinevskaya در یک خانواده یهودی آلمانی در لهستان بدنیا آمد. بعدها بآموختن زبان روسی پرداخت و به سن‌پترزبورگ St. Petersburg کوچید. در آغاز به فلسفه روی آورد ولیکن بعداً بسرودن شعر پرداخت. این شاعره توانا با استفاده از آثار خاور شناسانی چون کاظم‌بیک، تومانسکی Tumanski و گامازوف Gamazov درام جاودنده‌ای آفرید که شهرت بسیار یافت. نام این نمایشنامه "باب، منظومه دراماتیک از تاریخ ایران" است که در پنج پرده به شعر پرداخته شده است. نمایشنامه خانم گرینفسکایا اگرچه از لحاظ حقایق تاریخی در خصوص حیات حضرت باب و جناب طاهره و بیان زمان وقوع حوادث حاوی اشتباهات متعدّده است ولیکن مهارت نویسنده آن در تصویر وقایع و نشان دادن صحنه‌ها بصورت زنده حائز اهمّیت بسیار است. منظومه مورد بحث در سال ۱۹۰۳ انتشار یافت. در سال ۱۹۰۴ در تأثر جامعه ادبی-هنری پترزبورگ و نیز شهرهای دیگر روسیه اجراء گردید. این نمایشنامه در لندن نیز به‌روی صحنه آمد. به فرانسه نیز وسیله خانم هلپرین Halperin ترجمه گردید و در پاریس اجراء شد. وسیله فیدلر Fiedler شاعر به آلمانی ترجمه و در برلین اجراء گردید. مورد توجه هنرمندان و روشنفکران روسیه و دیگر کشورهای اروپائی قرار گرفت و در نشریات متعدّده معرفی و ارزیابی گشت. گرینفسکایا در سال

۱۹۱۴ دهمین سال انتشار کتاب و اجراء نمایش آنرا جشن گرفت. در یکی از سالنهای بسیار بزرگ لنینگراد به تفصیل در باب آن کتاب سخن گفت. یکی از روزنامه‌های کثیرالانتشار خبری آن سامان ضمن انتشار خبر انعقاد جشن و سخنرانی خانم گرینفسکایا از ذهن خلاق او در آفرینش درام مذکور تحلیل نمود. نشر دوم کتاب "باب" در سال ۱۹۱۶ واقع گشت. در سال ۱۹۱۷ نمایشنامه مذکور در "تأثر مردم" در لنینگراد اجراء گردید. مردم از نقاط دور حتی مسکو و ترکستان برای دیدن نمایشنامه به لنینگراد رفتند. شهرت خانم گرینفسکایا بجدی گشت که نامه‌های مردم را که خطاب باو بود بی آنکه آدرسی روی آنها باشد پستی به اقامتگاهش میرساند. گرینفسکایا در مقدمه نشر دوم نمایشنامه در ببحوجه جنگ جهانی نخست مینویسد که در این دقائق حسّاس که سیمای وحشتناک جنگ واقعاً موجب تأثر شدید است باید مردم تأمل کنند و در باب مسائل مهمی که میتواند جهانیان را بیکدیگر نزدیک کند بیاندیشند (صص ۳-۴). گرینفسکایا در این نمایشنامه برای آنکه نشان دهد حضرت باب با شیوه‌های جشن انقلابی مخالف بودند مینویسد که چون حکم اعدام حضرت باب صادر گردید مردم قصد داشتند تا حضرتشان را آزاد نمایند و لکن ایشان فرمودند انتقام لازم نیست شمشیرهایتان را غلاف کنید. با لبخند به آغوش مرگ می‌شتابیم. نمایشنامه مذکور مدتی پس از انقلاب روسیه نیز در لنینگراد بروی صحنه آمد. از نفوسی که پس از انتشار نمایشنامه از آن تحلیل نمودند لئوتولستوی Leo Tolstoy روسی (۱۸۲۸-۱۹۱۰ میلادی) بزرگترین نویسنده آن زمان در اروپا را توان نام برد. تحلیل تولستوی در نشریات روسیه بطبع رسیده است. خانم گرینفسکایا با برخی از بهائیان روسیه و از جمله جناب میرزا علی اکبر نجوانی در باکو تماس یافت و به تکمیل اطلاعات خویش پرداخت. گرینفسکایا به تشویق تنی چند و از جمله نیکلا زازولین Nicolas Zazuline هفت سال پس از نوشتن نمایشنامه باب اثر دیگری تحت عنوان " بهاءالله، نمایشنامه تراژدی منظوم از تاریخ نهضت‌های دینی در ایران" در پنج پرده آفرید. گرینفسکایا وسیله جناب نجوانی تقاضای تشرّف بحضور حضرت عبدالبهاء نمود و حضرتشان اجازه تشرّف صادر فرمودند. گرینفسکایا در مقاله‌ای که در یکی از نشریات

قفقازیه در همان اوقات عزیمت به ارض اقدس انتشار یافته از امر بدیع، حضرت باب و جمال‌الهی تجلیل نموده و قصد تشرّف به ارض اقدس و حضور حضرت عبدالبهاء را تصریح کرده است. (۱۰۵) وی در سال ۱۹۱۱ در رمله اسکندریه در مصر به حضور مبارک رسید. دو نمایشنامه باب و بهاء‌الله را به حضور مبارک تقدیم نمود. در آن زمان هنگامیکه حضرت عبدالبهاء نسخه خطّی نمایشنامه بهاء‌الله را در دست مبارک داشتند فرمودند روزی هر دو نمایشنامه در طهران به‌روی صحنه خواهد آمد. گرینفسکایا دو هفته در حضور مبارک بود و سپس به روسیه مراجعت نمود. یک سال بعد نمایشنامه بهاء‌الله در سن‌پترزبورگ بطبع رسید و وسیله نقّادان تجلیل گردید. حضرت عبدالبهاء چند لوح به‌عزاز خانم گرینفسکایا نازل فرموده‌اند. نامبرده پس از بازگشت از سفر مصر و تشرّف به‌حضور حضرت عبدالبهاء کتاب مفصّلی تحت عنوان " مسافرت به کشور خورشید" نگاشت و در آن به‌تفصیل از ملاقات خویش با حضرتشان سخن گفته است. مرغ روان این شاعره جاودانه در سال ۱۹۴۴ میلادی به‌جهان الهی پرواز نمود (۱۰۶)

۴- دیگر آثار روسی: برخی از دیگر نویسندگان و پژوهشگران روسی که در باب حیات جناب طاهره مطلب نوشته‌اند عبارتند از تومانسکی (Tumanski، ۱۰۷)، روزن (Rozen، ۱۰۸) گامازوف (Gamazov، Bartold، ژوکوفسکی (Zhukovski، وسلیتسکی (Wesselitski، باکولین (Bakulin و برتلس (Bertels).

ششم - منابع اتریشی:

۱- کتاب دکتر پولاک: عنوان این کتاب " ایران؛ سرزمین و ساکنان آن Presien: Das Land und Seine Bemohner " است. مؤلف کتاب دکتر ژاکوب ادوارد پولاک Jakob Eduard Polak است. کتاب مذکور در سال ۱۸۶۵ در دو مجلد در لایپزیگ Leipzig بطبع رسیده است. چهار صفحه از مجلد نخست کتاب (صص ۳۵۳-۳۵۰) به امر بدیع و جناب طاهره اشاره دارد. دکتر پولاک در سال ۱۸۵۱ به ایران رفت و مدتی در دارالفنون طهران تدریس نمود و پس از مرگ دکتر کلاک (Cloquet پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه شد و سر انجام در سال ۱۸۶۱ به اتریش برگشت. دکتر پولاک پس از

واقعه رمی شاه (ص ۳۵۲) به شهادت بابیان خصوصاً جناب طاهره اشاره میکند. پولاک مدّعی است که هنگام شهادت طاهره حاضر بوده است (ص ۳۵۳). (۱۰۹)

۲- شعر حماسی نژمایر: این شعر تحت عنوان " قرّة العین؛ تصویری از ایران معاصر Gurret-ul-Eyn ; Ein Bild Aus Persiaens Neuzeit" در سال ۱۸۷۴ بطبع رسیده است. گوینده شعر ماری فون نژمایر Marie Von Najmajer (۱۸۴۴-۱۹۰۴) شاعره مجارستانی-اتریشی است که در آن به زیبایی، کمالات، مظلومیّت و شهادت جناب طاهره و نقش او در احیای جامعه زنان و آزادی آنان اشاره کرده است. (۱۱۰)

هفتم - دیگر زبانه‌ها:

الف- ترکی: از میان آثار ترکی در باب جناب طاهره باید از کتاب " زرین تاج طاهره" تألیف خانم عزیزه جعفرزاده استاد ادب فارسی در دانشگاه باکو و نوشته سلیمان ناظم‌بیک نویسنده معروف تحت عنوان " ناصرالدین شاه و بابلر" (طبع استانبول، سال ۱۹۲۳ میلادی) یاد کرد.

ب- ارمنی: سارگیس مباگاجیان Sargis Mubagajian در کتاب " امامت: کشور ستاینندگان امامان Imamat: Strana Poklonnikov Imamon" به امر بدیع و جناب طاهره اشاره کرده است. دو تصویری که از طاهره در این کتاب آمده است واقعیّت ندارد. (۱۱۱)

پ- اردو: علاوه بر ترجمه کتاب جناب مارثا روت و کتاب تحفه طاهره به اردو و مقالات جناب دکتر صابر آفاقی به آن زبان در کتب و مقالات متعدّد و سیله فضلاء، شعرا و پژوهشگران غیر بهائی ذکر جناب طاهره و آثار گوهر بارش شده است. از جمله نفوس مذکوره باید از اختر عزیز احمد، (۱۱۲) قمر هاشمی، (۱۱۳) مسعود کشفی، (۱۱۴) و پرفسور محمد ارشاد، (۱۱۵) یاد کرد. (۱۱۶)

زیرنویس بخش نخست

منابع نگارش متن اصلی کتاب

۱- Dawn Breakers . مقدمه، ص XXXVII.

۲- عیناً مأخذ بالا.

۳- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب نبیل زرنندی و میزان سندیت تاریخ جاودانه‌اش از جمله رجوع فرمائید به:

الف- تذکرة الوفاء. صص ۶۳-۵۷.

ب- God Passes By. صص ۱۵۳، ۱۰۵، ۳، ۹، ۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۹۹، ۱۸۸ و ۲۲۲.

پ- Dawn Breakers صص XXXIII, XXIV, XXXVI, XXXVII, LXIII, ۱۶۸، ۴۴۵-۴۳۴، ۵۰۵-۵۰۴، ۵۸۲-۵۸۱، ۵۸۷ و ۵۹۲-۵۹۱.

ت- رأفتی؛ نبیل اعظم زرنندی. خوشه‌ها، جلد هفتم، صص ۵۷-۲۹ و تاریخ نبیل زرنندی در همان مجلد صص ۸۵-۷۶.

ث- محمد حسینی؛ "حضرت باب" صص ۴۳-۳۵.

ج- محمد حسینی؛ منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌ها، جلد هفتم، صص ۹۱-۹۰.

چ- محمد حسینی؛ نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او. نشریه بانگ سروش، مندرج در شماره‌های سالهای ۱۴۷-۱۴۶ بدیع.

۴- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۱۸۱ و ۲۶۳. جناب فاضل مازندران مینویسد که " شیخ سلطان بواسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب بظهور حضرت باب گردید" ( ظهورالحق، جلد سوم، ص ۲۴۴).

۵- در متن فارسی مطالع الانوار(ص ۱۸۳) "سید علاء" آمده است. باید توجه داشت که نام این شخص سید علو (Siyyeid-i-Uluvv) است. رجوع فرمائید به Dawn Breakers ص ۱۹۰.

۶- مطالع الانوار صص ۱۸۳-۱۸۲.

۷- مأخذ بالا صص ۶۴۱-۶۴۰.

۸- رستگار؛ تاریخ حضرت صدرالصدور. ص ۲۰. برای آگاهی از احوال جناب صدر الصدور از جمله رجوع فرمایند به کتاب مذکور و نیز مجلد پنجم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی.

۹- برای آگاهی از احوال رضاخان ترکمان شهید از جمله رجوع فرمایند به کتاب " حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۴۰۱-۴۰۰.

۱۰- مانکجی پور لیمجی هوشنگ هاتریاری که غالباً " درویش فانی" امضاء مینمود. در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمد و مدتی سرپرست زرتشتیان ایران بود. مانکجی در بغداد بحضور جمال اقدس اهی رسیده و به حضرتشان کمال ارادت یافته بود. نامبرده به فرهنگ و ادب ایران علاقه مخصوص داشت و نویسندگان را به تألیف کتب در این باب تشویق مینمود.

۱۱- میرزا جانی در تاریخ خویش به استناد روایات شیعی ظهور پنج رایت را در روز قیامت تصریح کرده است: ۱- رایت یمانی، رایت حضرت باب ۲- رایت حسینی، رایت جناب قدّوس ۳- رایت خراسانی، رایت جناب باب الباب ۴- رایت طالقانی، رایت جناب طاهره ۵- رایت سفیانی، رایت ناصر الدین شاه. ذوق اصحاب حضرت باب در تطبیق روایات مربوطه به روز قیامت در خور کمال دقت است. با این حال باید توجه داشت که بفرموده حضرت باب در کتاب دلائل سبعة این قبیل تعبیرات و اشارات " اقتراناتی" است از برای سکون قلب مؤمنین و الا بفرموده حضرتشان در همان کتاب جلیل، اعظم دلیل بر اثبات حقایق مظهر ظهور همان نزول آیات بفطرت است. و نیز باید توجه داشت که آنچه میرزا جانی نوشته استنباط شخصی او بوده و اصولاً مراد از "رایت حسینی" در روایات شیعی رایت جمال اقدس اهی است که به یک اعتبار ظهور رجعت حسینی است.

۱۲- این رساله همچنین در مجموعه چهار رساله تاریخی که بکوشش جناب ابوالقاسم افغان جمع آوری گردیده آمده است، صص ۶۴-۴۵.

۱۳- برای آگاهی از احوال امة الاعلی دکتر مودی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- عالم بهائی، جلد ششم (۱۹۳۶-۱۹۳۴) ص ۴۸۳ The Baha'i World.

ب- مقاله آر. جکسون آرمسترانگ اینگرم R. Jackson Armstrong- Ingram تحت عنوان "زنان بهائی آمریکائی و تربیت دختران در طهران (۱۹۰۹-۱۹۳۴) در ایران: مطالعات مربوط به تاریخ بابی و بهائی American Baha'i women and the education of girls in Tehran(1909 - 1934). In Iran: Studies in Babi and Baha'i History ۲۱۰-۱۸۱.

پ- ارباب فروغ، اختران تابان، جلد نخست صص ۳۰۸-۳۰۰.

ت- فاضل مازندرانی، ظهور الحق جلد هشتم (قسمت دوم) ص ۱۲۰۲.

۱۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب سمندر از جمله رجوع فرمایند به: الف- تاریخ سمندر و ملحقات، خصوصاً مقدمه آن بقلم جناب عبدالعلی علائی علیه رضوان الله.

ب- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد هفتم، صص ۶۸-۳.

پ- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۵۶-۵۵.

۱۵- نام دیگر مؤلفان جلد نخست نامه دانشوران عبارتست از:

۱- میرزا عبدالوهاب قزوینی (پدر محمد قزوینی پژوهشگر معروف)

۲- شیخ محمد مهدی شمس العلماء عبدالرب آبادی

۳- حاج میرزا ابوالفضل ساوجی

هفت مجلد از نامه دانشوران طی سالهای ۱۳۲۴-۱۲۹۶ ه قمری (۱۹۰۶-۱۸۷۸ م) طبع گردیده و لکن انتشار مجلدات بعدی موقوف گشته است. باید دانست که تنها جلد نخست تحت نظر اعتضادالسلطنه بوده و مجلدات بعدی زیر نظر محمدحسن خان اعتمادالسلطنه تألیف شده و انتشار یافته است.

۱۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار ایادی امرالله جناب ادیب العلماء طالقانی از جمله رجوع فرمایند به:

فاضل مازندرانی، ظهور الحق جلد هشتم (قسمت اول)، صص ۴۷۸-۴۶۲.

۱۷- متن رساله جناب ادیب در مجموعه چهار رساله تاریخی که بکوشش جناب ابوالقاسم افغان انتشار یافته آمده است صص ۷۴-۶۵.



۱۸- اجداد آقا محمد مصطفی بشرحی که خود مرقوم داشته اصلاً از مردم کوفه بوده‌اند. شیخ محمدشبل به تصریح آقا محمد مصطفی فرزند سید درویش و او فرزند سید شبل و سید شبل فرزند سید شریف کاظمی بوده است. رجوع فرمایند به چهار رساله تاریخی، صص ۱۸-۱۹.

۱۹- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب شیخ محمد شبل بغدادی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- ترجمه فارسی رساله آقا محمد مصطفی بغدادی در مجموعه چهار رساله تاریخی صص ۲۲-۱۸ و ۴۳-۴۲.

ب- فاضل مازندرانی، ظهور الحق، جلد سوم، صص ۲۶۰-۲۵۹.

پ- محمد حسینی، حضرت باب، صص ۶۸۶-۶۸۵.

۲۰- سال تولد آقا محمد مصطفی را فرزندش جناب علی افندی احسان همان سال ۱۲۵۶ هجری قمری نوشته است (چهار رساله تاریخی ص ۹) ولکن جناب فاضل مازندرانی سال تولد او را ۱۲۵۳ ه قمری دانسته است. (ظهور الحق، جلد سوم، ص ۲۶۰).

۲۱- تذکرة الوفاء، اثر قلم حضرت عبدالبهاء. ص ۲۰۳.

۲۲- خاطرات حبیب ص ۱۰.

۲۳- رجوع فرمایند به:

الف - گلپایگانی، ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۸.

ب- بغدادی، رساله (چهار رساله تاریخی) ص ۱۸.

۲۴- برای آگاهی بیشتر از احوال مؤلف کواکب الدرّیه و اشتباهات تاریخ او از جمله رجوع فرمایند به: کتاب حضرت باب، تألیف نگارنده سطور، صص ۵۸-۵۶.

۲۵- رجوع فرمایند به: Root. Tahirih. p111.

۲۶- رجوع فرمایند به: The Baha'i World, Vol 8, pp. 643- 644.

۲۷- God Passes By ص ۳۸۸.

۲۸- ترجمه عبارات خاتم روت از نگارنده سطور و گاه به مضمون است.

- ۲۹- رجوع فرمایند به: . 339-341. Garis. Martha Root.
- ۳۰- برای آگاهی بیشتر از شرح حیات ایادی امرالله جناب مارثاروت از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- God Passes By صص ۳۰۸، ۳۴۵-۳۴۴، ۳۹۴-۳۸۶.
- ب- تمام متن " Martha Root Lioness at the Threshold " بقلم M. R. Garis.
- پ- The Baha'i World جلد هشتم، صص ۶۴۴-۶۴۳.
- ت- پیشگفتار طبع سال ۱۹۸۱ کتاب طاهره مارثاروت بقلم خانم مرضیه گیل Gail صص ۲۸-۱.
- ث- اشراق خاوری، رحیق مختوم، جلد دوم صص ۸۷۴-۸۶۷.
- ج- ارباب فروغ، اختران تابان جلد نخست صص ۳۴۶-۳۳۳.
- ۳۱- لوح مبارک خطاب به حرم جناب فاضل ( مأخذ: محمد حسینی " جناب فاضل مازندرانی". سالنامه جوانان بهائی ایران ۱۱۷-۱۱۶ بدیع، ص ۲۰۸.
- ۳۲- از جمله رجوع فرمایند به لوح مبارک حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب روی ویلهم Roy Wilhelm مندرج در نشریه نجم باختر Star of the West (مجلد یازدهم ۱۹۲۱-۱۹۱۹ میلادی) ص ۲۵۷.
- ۳۳- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب فاضل مازندرانی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- ظهور الحق جلد هشتم (قسمت دوم) صص ۸۸۱-۸۲۵.
- ب- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد هفتم صص ۱۴۱-۶۹.
- پ- محمد حسینی، حضرت باب، صص ۵۱-۴۸.
- ت- محمد حسینی. جناب فاضل مازندرانی. سالنامه جوانان بهائی ایران، سال ۱۱۷-۱۱۶ بدیع، صص ۲۱۰-۲۰۱.
- ث- The Baha'i World. جلد چهاردهم صص ۳۳۶-۳۳۴.
- ۳۴- مأخذ: محمد حسینی. حضرت باب. صص ۵۰-۴۹.

۳۵- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب محمدعلی ملک خسروی از جمله رجوع فرمایند به :

الف- محمد حسینی، حضرت باب، صص ۵۲-۵۱.

ب- محمد حسینی. سخنی با محمدعلی ملک خسروی. آهنگ بدیع سال بیست و هشتم، ۱۲۸ بدیع، شماره نخست صص ۲۶-۲۴.

پ- ملک خسروی، اقلیم نور، صص د-ج.

۳۶- مقدمه کشف الغطاء صفحه ۷.

۳۷- برای آگاهی بیشتر در باب کتاب نقطة الکاف علاوه بر مقدمه منضم به همان کتاب ( بقلم محمد قزوینی و ظاهراً بقلم براون) و کتاب کشف الغطاء رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور صص ۴۵-۴۴.

۳۸- مقدمه کشف الغطاء صفحه ۶.

۳۹- جناب فاضل مازندرانی در مجلد پنجم کتاب اسرارالآثار خصوصی ( ص ۲۵۹) جناب سیدمهدی را خواهر زاده جناب ابوالفضائل دانسته است. نظر جناب فاضل در حقیقت مستند به بیان حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی است که جناب سید مهدی گلپایگانی را بعنوان "ابن اخت" جناب ابوالفضائل نام برده‌اند. علت امر اینست که پس از مرگ مادر جناب سیدمهدی همشیره ابوالفضائل او را بزرگ نموده‌اند و لذا بعنوان خواهرزاده ابوالفضائل شناخته شده است. ( برای زیارت لوح جناب ادیب رجوع فرمایند به مجلد نخست از کتاب ریح مختوم تألیف جناب اشراق خاوری، صص ۵۵۵-۵۵۴).

۴۰- مقدمه کشف الغطاء صص ۱۰-۹.

۴۱- برای آگاهی از احوال جناب ابوالفضائل رجوع فرمایند به:

الف- مهراجحانی، زندگانی جناب ابوالفضائل گلپایگانی، تمام متن.

ب- اصفهانی، حاج میرزااحیدرعلی. ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی).

پ- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد دوم، صص ۲۸۲-۲۳۵.

- ۴۲- برای آگاهی از احوال و آثار جناب سیدمهدی گلپایگانی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف- سلیمانی، مصابیح هدایت، جلد سوم، صص ۶۱-۱۸.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ جلد ششم (خطّی) و جلد هشتم (قسمت دوم) صص ۱۰۱۴-۱۰۰۴.
- ۴۳- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار خانم دریفوس بارنی رجوع فرمایند به:
- الف- The Baha'i World. جلد شانزدهم (۱۹۷۶-۱۹۷۳) صص ۵۳۶-۵۳۵.
- ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد هشتم، (قسمت دوم) صص ۱۱۹۵-۱۱۹۴.
- پ- مقاله ایادی امرالله جناب یوگو جیاچری Ugo Giachery در مجله La Pensee Baha'ie شماره ۵۶ مورّخ ششم جون ۱۹۷۶.
- ۴۴- ترجمه از نگارنده سطوراست. ترجمه بخشهای دیگری از این اثر که در کتاب حاضر آمده نیز از نگارنده است.
- ۴۵- خانم بارنی در اینجا اشتبهاً نام مرضیه خواهر جناب طاهره را فاطمه ذکر میکند.
- ۴۶- باید توجه داشت که میرزا عبدالوهاب برادر جناب طاهره به امر بدیع مؤمن گردیده است. متأسفانه خانم بارنی در خاتمه درام طاهره و طیّ بیان شخصیّات تاریخی در نمایش اشتبهاً میرزا عبدالوهاب را دشمن امر بدیع میخواند.
- ۴۷- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار میرزا محمدتقی خان سپهر رجوع فرمایند به:
- الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۱-۵۹.
- ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم صص ۱۰۴-۱۰۲.
- ۴۸- اصل کتاب روضة الصفاء بقلم محمد بن خاوندشاه ابن محمود و معروف به میرخواند (متوفی بسال ۹۰۴ هجری قمری برابر با ۱۴۹۸ میلادی) است این کتاب در تاریخ اسلام و ایران تا ایام سلطان بایقرا در هفت مجلد است. رضاقلی خان هدایت سه مجلد دیگر بر آن افزوده و وقایع تاریخ ایران را تا ایام خویش بنگارش در آورده است.
- ۴۹- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار رضاقلی خان هدایت رجوع فرمایند به:

الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۲-۶۱.

ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، صص ۱۰۴-۱۰۵.

۵۰- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار حقایق نگار از جمله رجوع فرمایند به منابع بالا بترتیب:

الف- صفحه ۶۵.

ب- صفحه ۱۰۵.

۵۱- نام کتاب " خیرات حسان فی ترجمه مشاهیر النسوان " است و در سه مجلد طی سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۴ هجری قمری در طهران بطبع رسیده است.

۵۲- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار محمد حسن خان اعتماد السلطنه از جمله رجوع فرمایند به منابع بالا (زیرنویس ۴۹):

الف- صص ۶۵-۶۴.

ب- صص ۱۰۶-۱۰۵.

۵۳- محمد قزوینی در یادداشتهای خود تحت عنوان " وقایع معاصرین " تاریخ وفات زعیم الدوله را چهارم محرم ۱۳۳۳ هجری قمری دانسته است ( لغت نامه دهخدا. ذیل زعیم الدوله). اما در بخش اعلام فرهنگ معین ( جلد پنجم ص ۶۵۱) تاریخ وفات نامبرده ۱۳۲۳ ه قمری آمده است.

۵۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار زعیم الدوله و محتوای مفتاح باب‌الابواب از جمله رجوع فرمایند به:

الف- محمد حسینی. حضرت باب. صص ۶۳-۶۲.

ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، ص ۱۰۷.

پ- براون Browne

Materials for the Study of The Babi Religion. ص ۱۹۱.

۵۵- از متن اصلی کتاب تاریخ میرزااحمد تنها بخش مربوط به میرزاتقی خان امیر کبیر وسیله آقا میرزا محمد خان بهادر انتشار یافته است.

۵۶- رجوع فرمائید به:

Khan Bahadur. Some notes on Babism. Journal of the Royal Asiatic Society, July 1927, pp. 443-469

۵۷- کتاب حدیقه الشعرا که حاوی بیان احوال و آثار بیش از چهار صد تن از شعرای مرد و نه شاعره است با تصحیح، تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوائی وسیله چاپ زرین در سال ۱۳۶۴ شمسی در طهران بطبع رسیده است. شعر زیر از ایشیک آقاسی است که خود در کتاب مذکور و در ضمن بیان احوال عاصم سنندجی درج کرده است:

در وجود خود چو حیرانیم ما	غیر خود را از کجا دانیم ما
آنقدر دانیم کاندرا این بساط	همچو گو در حکم چو گانیم ما
عرصه هستی چو گرداب اندر آن	چون خسی پیوسته گردانیم ما
با چنین بی‌اختیاری خویش را	کی توان زین بحر برهانیم ما
ماحضر نبود به غیر از خون دل	تا به خوان دهر مهمانیم ما
خوش بود آندم که رخس روح را	زین جهان تنگ بجهانیم ما
از ملک بی‌شک بجاه افرون شویم	خویشتن را قدر اگر دانیم ما

برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار حاج میرزا احمد ایشیک آقاسی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، مجلد هفتم، صص ۱۰۸-۱۰۷.

ب- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد چهارم، صص ۱۱۴۰-۱۱۳۹.

پ- حقیقت (رفیع). نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه. بخش نخست، صص ۳۱۶-۵۱۳.

۵۸- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار معلّم حبیب آبادی رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷-۷.  
ب- محمد حسینی. منابع تاریخ امر بهائی. خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم،  
صص ۱۱۰-۱۰۹.

پ- مهدوی. تذکره شعرای معاصر اصفهان. صفحه ۴۵۸.  
۵۹- جلال‌الدین همائی متخلّص به سنائی استاد سابق دانشگاه طهران در رثاء و تاریخ  
وفات معلّم حبیب آبادی و توصیف کتاب مکارم الآثار چنین سروده است:

از دارفنا رحلت زی عالم باقی کرد  
آن عالم ربّانی کش نام معلّم بود  
هم صاحب خلق نیک هم صاحب روح پاک  
هم مؤمن با تقوی هم عارف عالم بود  
تاریخ رجالش داد آوازه در اسپاهان  
چونانکه به نیشابور سمعی و حاکم بود  
لفظ و قلم صدقش اندر روش تحقیق  
از کذب و غرض خالی و ز شائبه سالم بود

تألیف مکارم کرد از آثار رجال عهد  
آنگونه که شایسته در فنّ تراجم بود  
تاریخ وفات او پرسید سنا از من  
گفتم که معلّم را آثار مکارم بود ۱۳۹۶

۶۰- برخی از آثار دکتر علی الوردی علاوه بر لمحات اجتماعیّه بترتیب سال طبع عبارتند  
از:

شخصیّة الفرد العراقی (۱۹۵۱ م) و عاظ السلاطین (۱۹۵۴ م) مهزلة العقل البشريّ  
(۱۹۵۵ م) اسطورة الادب الرفیع (۱۹۵۷ م) الاحلام بین العلم و العقیده (۱۹۵۹ م) منطق  
ابن خلدون... (۱۹۶۲ م) دراسة فی طبیعة المجتمع العراقی (۱۹۶۵ م).

۶۱- دکتر الوردی در این خصوص چنین مینویسد: " انّ هذه المعلومات عن قرّة العين حصلت عليها من مصادر مختلفه و قد استفدت بصورة خاصّة من كتاب مخطوط بقلم عبّود الصّالحی عنوانه " قرّة العين علی حقیقتها و واقعها" و ممّا یجد ذكره انّ هذا الكاتب هو من اسرة البرغانی و من اقرباء قرّة العين" ( لمحات اجتماعیه. جزءثانی، ص ۱۵۴ زیر نویس شماره ۱).

۶۲- مأخذ بالا. صفحه ۱۸۹.

۶۳- مفاد و خلاصه بیان دکتر الوردی. عین بیان او چنین است: "... هی قد ظهرت فی غیر زمانها او هی سبقت زمانها بمائة سنة علی اقل تقدير. فهی لو كانت قد نشأت فی عصرنا هذا...ربّما كانت اعظم امرأة فی القرن العشرين" ( مأخذ بالا. صفحه ۱۹۰).

۶۴- رجوع فرمایند از جمله به نوشته او تحت عنوان " هکذا قتلوا قرّة العين" در منشورات الجمل طبع کلن سال ۱۹۹۱.

۶۵- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol. 2, pp. X-XI.

۶۶- رجوع فرمایند به:

Balyuzi. E.G. Browne and The Baha'i Faith. pp. 121-122.

۶۷- پروفیسور براون هنگام ترجمه مقاله شخصی سیّاح آگاهی نداشت که کتاب مذکور اثر قلم حضرت عبدالبهاء است. ولیکن بعداً از این امر اطلاع یافت ( رجوع فرمایند به صفحه XXXI مقدّمه ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی. New History of The (Bab).

۶۸- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol. 2, p. 309.

عین بیان براون چنین است:

"The Appearance of such a woman as Kurratu'l-Ayn is in any country and any age a rare phenomenon, but in such a country as Persia it is a prodigy-nay, almost a miracle . . . Had the Babi religion no other claim to greatness, this were sufficient, that it produced a heroine like Kurratu'l-Ayn."



۶۹- برای آگاهی از احوال این افسر اتریشی و محتوای نامه او رجوع فرمایند به کتاب " حضرت باب" تألیف نگارنده سطور صص ۶۰۷-۵۶۰۶.

۷۰- رجوع فرمایند به:

Browne. Materials for the Study of the Babi Religion. pp. 256-271.

۷۱- مأخذ بالا. صفحه ۲۷۱.

۷۲- شیل سیاستمدار و افسر انگلیسی (۱۸۷۱-۱۸۰۳م) چند سال در ایران مأموریت نظامی و سیاسی داشت. برای آگاهی از محتوای برخی از مکاتبات او در خصوص شهادت بایان خصوصاً نامه مورخ بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ ( چند روز پس از شهادت طاهره) رجوع فرمایند به:

Momen. The Babi and Baha'i Religions. pp. 134-135.

۷۳- خانم مری شیل (در گذشته بسال ۱۸۶۹م) نیز که چند سال با شوهرش در ایران بوده با استفاده از گزارشهای شوهرش و مشاهدات شخصی و اطلاعات مکتسبه به تألیف کتابی تحت عنوان Glimpses of life and manners in Persia (نظری اجمالی بزندگی و رفتار مردم ایران) پرداخته که در آن به جناب طاهره اشارت کرده است. این کتاب در سال ۱۸۵۶ (چهار سال پس از شهادت طاهره) در لندن بطبع رسیده است.

۷۴- در این مقاله نیز به جناب طاهره بعنوان " نیّه زیبای قزوین " The fair prophetess of Kazoee (Qazwin) اشاره گردیده است.

۷۵- بنیامین جاوت ( ۱۹۹۳-۱۸۱۷م) استاد دانشگاه آکسفورد از مذهبیهون تجدّد خواه و از چهره‌های معروف دانشگاهی انگلستان و طرفدار جدی ورود زنان بدانستگاه مذکور بود.

۷۶- سر والتاین چیرل ( ۱۹۲۹-۱۸۵۲) روزنامه نگار معروف انگلیسی که به ایران و ارض اقدس نیز سفر کرد و در مقالات و آثار خود و از جمله کتاب "مسأله خاور میانه The Middle Eastern Question" از امر بدیع و جناب طاهره تجلیل کرده است.

۷۷- سر فرانسیس یانگ هازبند (۱۹۴۲-۱۸۶۳م) کاشف و نویسنده انگلیسی در مقالات خویش و نیز در سال ۱۸۹۳ در پارلمان جهانی ادیان از جناب طاهره تجلیل فراوان کرده است. حضرت ولی‌امرالله نظر او را راجع به طاهره از کتابش *The Gleam* (صص ۲۰۳-۲۰۲) در زیر نویس صفحه ۶۲۹ کتاب *The Dawn Breakers* نقل فرموده‌اند.

۷۸- لُرد کرزن (۱۹۲۵-۱۸۵۹م) از برجسته ترین سیاستمداران انگلیسی بود و مدتی سمت نایب السلطنه هندوستان را داشت. وی در سال ۱۸۸۹ به ایران سفر کرد و مشاهدات و اطّلاعات خود را در کتاب "ایران و مسأله ایرانی *Persia and The Persian Question*" و مقالات خویش انتشار داد. لُرد کرزن در آثار خود و از جمله کتاب مذکور از امر بدیع و جناب طاهره تجلیل کرده است و میگوید جانفشانی زرین تاج شاعره قزوین یکی از مؤثرترین وقایع در تاریخ جدید است.

۷۹- واتسون (در گذشته بسال ۱۸۹۲ م) دیپلمات انگلیسی سالها در کشورهای مختلف جهان در خدمت وزارت امور خارجه انگلستان بوده و مدتی نیز در ایران مأموریت سیاسی داشته است. کتاب او تحت عنوان "تاریخ ایران... *History of Persia...*" حاوی بیان تاریخ سرزمین ایران از ایام باستان تا سال ۱۸۵۸ است. مؤلف در صفحات ۴۱۰-۳۴۷ طبع لندن (سال ۱۸۶۶) به حوادث امر بدیع و در صفحات ۴۱۰-۴۰۷ به حادثه رمی شاه و شهدای آن از جمله جناب طاهره اشاره کرده است.

۸۰- رجوع فرمایند به نوشته او:

*The first Persian feminist. In the fortnight review, 1913, pp 1175-1182.*

۸۱- پروفیسور چین (۱۹۱۵-۱۸۴۱م) کشیش مسیحی انگلیسی و استاد دانشگاه آکسفورد و مؤلف *Encyclopaedia Biblica* (البته با همکاری دکتر ساترلند *Sutherland*) در آثار خود و از جمله کتاب "مصالحه نژادها و ادیان *The Reconciliation of Races and Religions*" (صص ۱۱۶-۱۱۴) طبع سال ۱۹۱۴ در لندن به احوال جناب طاهره اشاره نموده و از او تجلیل فراوان کرده است.

۸۲- رجوع فرمایند به نوشته او:

Hossain H. " A Female Martyr of The Babi Faith". In The Proceedings of the Idara-i-Maarif-i-Islamia (A convention held in Lahore, 1933).

۸۳- پروفیسور اسحاق استاد دانشگاه کلکتہ از جملہ در دو اثر ذیل بہ بیان احوال و آثار طاہرہ پرداختہ است:

A- Four Eminent Poetesses of Iran. Calcutta. Iran Society, 1981.

B- Qurratu'l-Ayn : A Babi Martyr. Indo-Iranica, Vol. 3, no.1.

۸۴- رجوع فرمایند بہ:

Brill E.J. The Encyclopedia of Islam. New Edition, Vol. 4, 1986.

۸۵- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

A Golden Treasury of Persian Poetry. New Delhi: Indian Council for Cultural Relations, 1972, pp. 412-415-

۸۶- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Babism and Bahatism : A Study of Their History and Doctrines. Islamic Studies, No. 14, 1975, pp. 147-217.

۸۷- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Introductuon to Rabi'a the Mystic and Her Fellow Saints in Islam. Cambridge University Press, 1984.

و نوشتہ دیگر در Encyclopedia of Religion (جلد دوازدهم صفحات ۱۸۰-۱۷۹).

۸۸- در کتاب :

Religion and State in Iran 1785-1906: The Role of The Ulama in The Qajar Period. University of Clifornia Press. 1969.

۸۹- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او:

Resurrection and Renewal : The Making of The Babi Movement in Iran, 1844-1850. Cornell University Press, 1989.

اگرچہ محتوای مقالہ او در این کتاب (صص ۳۳۱-۲۹۵) در باب طاہرہ در برخی از موارد با تذکرۃ الوفاء، God Passes By و تاریخ نبیل زرنندی مطابقت ندارد ولکن یکی از جامعترین و دقیقترین تحقیقات سالهای اخیر در خصوص این نابغہ دوران است.

۹۰- رجوع فرمایند بہ نوشتہ او :

Images of Women. New York: Columbia University Press. 1988, p. 214.

۹۱- در کتاب " زنان شاعره جهان Women Poets of The World " از انتشارات

MacMillan Publishing Company, 1983.

۹۲- علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) مترجم فارسی تاریخ گوینو لفظ " مذاهب " را بجای Religions "ادیان" و واژه مفرد فلسفه را در عنوان کتاب بکار برده است. لذا ما نیز برای پرهیز از اغتشاش ذهنی خوانندگان عزیز عیناً عنوان مذکور ( مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی) را اتخاذ نموده‌ایم.

۹۳- رنان ( ۱۸۹۲-۱۸۲۳م) فیلسوف، زبان شناس، تاریخ‌نگار و خاورشناس معروف فرانسوی سالها به تحصیل معارف دینی اشتغال داشته و در ادب، زبان‌شناسی و باستان‌شناسی نیز مطالعات عمیق نموده است. وی در زمینه‌های مختلف صاحب تألیفات متعدده است. رنان از جمله در کتاب " حواریون Les Apotres " به امر بدیع اشاره نموده و در باب عظمت بی‌نظیر شهادت طاهره و دیگر شهدای واقعه رمی شاه سخن رانده است. کتاب مذکور به انگلیسی نیز ترجمه شده و در سال ۱۸۶۹ در لندن انتشار یافته است.

۹۴- هوار ( ۱۹۲۶-۱۸۵۴م) دیپلمات فرانسوی، خاورشناس برجسته و استاد زبانهای شرقی در آثار خود از جمله " دیانت باب La Religion De Bab " به جناب طاهره اشاره مینماید.

۹۵- فوریه (۱۹۲۱-۱۸۴۲م) پزشک فرانسوی که در فاصله سالهای ۱۳۰۶-۱۳۰۹ هجری قمری (۱۸۹۱-۱۸۸۹م) در ایران پزشک ناصرالدین شاه بوده از جمله در کتاب " سه سال در دربار ایران " به طاهره اشاره کرده است. این کتاب با حذف برخی از مطالب وسیله عباس اقبال بفارسی ترجمه گردیده است.

۹۶- خانم دیولافوی (۱۹۱۶-۱۸۵۱م) همراه شوهرش که باستان‌شناس بود در فاصله سالهای ۱۸۸۷-۱۸۸۰م) به ایران و عراق سفر کرد. نامبرده در چند نوشته به جناب طاهره اشاره کرده است.

۹۷- رجوع فرمائید به مقاله او در L'investigateur تحت عنوان:

"Une Reformatrice Contemporaine : La Belle Kourrwoul-Ain, ou la Lumiere des Yeux". Momen. The Babi and Baha'i Religions. p. 27.

۹۸- نهال تجدّد دارای درجه دکتری در رشته زبان چینی از فرانسه است. وی در کتاب خود تحت عنوان " آلبوم آخرین معجزات Le Derniere Album des Miracles " به احوال طاهره اشاره کرده است ( رجوع فرمایند به نوشته خانم باهره راسخ مندرج در صفحات ۵۳-۵۵ شماره مسلسل ۱۹۵ نشریه پیام بهائی (فوریه ۱۹۹۶).

۹۹- God Passes By. p. 104.

۱۰۰- برای آگاهی از محتوای این مکتوب رجوع فرمایند به ترجمه انگلیسی آن در:

Momen. The Babi and Baha'i Religions, p. 143.

۱۰۱- رجوع فرمایند به پژوهش جناب دکتر جهانگیر درّی استاد دانشگاه مسکو تحت عنوان " مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه " مندرج در مجلد هفتم خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، صص ۱۲۶ و ۱۴۷.

۱۰۲- عنوان کامل کتاب چنین است:

A.K. Kazem Bek. Bab I Babi di Religiozno-Politicheskiya Smuti V Persyi V. 1844-1852. St. Petersburg, 1865.

۱۰۳- در شماره‌های سال ۱۸۶۶، جلد هفتم؛ صص ۳۸۴-۳۲۹، ۵۲۲-۴۵۷ و جلد هشتم؛ صص ۲۵۲-۱۹۶، ۴۰۰-۳۵۷ و ۵۰۷-۴۷۳

۱۰۴- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار کاظم‌بیک رجوع فرمایند به:

الف- درّی، مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه. خوشه‌ها، جلد هفتم، صص ۱۲۸-۱۲۷.

ب- مؤمن، The Babi and Baha'i Religions، صص ۲۷-۲۶، ۵۰۸-۵۰۷ و ۵۳۷.

پ- براون. A Traveller's Narrative. جلد دوم: صص ۲۰۵-۲۰۴ و صفحات مذکور در Index همان کتاب.

ت- محمد حسینی. حضرت باب. ص ۷۷.

۱۰۵- برای آگاهی از محتوای مقاله مذکور رجوع فرمایند به : نجم باختر جلد نخست سال ۱۹۱۱ شماره ۱۹ صفحه پنجم از بخش فارسی.

۱۰۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار خاتم گرینفسکایا رجوع فرمایند به:

الف- مأخذ بالا و نیز شماره می سال ۱۹۳۳ همان مأخذ.

ب- God Passes By p. 56.

پ- مؤمن، The Babi and Baha'i Religions. pp. 50,51,503.

ت- عالم بهائی. جلد ششم، سالهای ۱۹۳۶-۱۹۳۴، صفحات ۷۱۲-۷۰۷.

ث- درّی. مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه. خوشه‌ها جلد هفتم صفحات ۱۴۷-۱۴۶.

۱۰۷- الکساندر جی. تومانسکی Aleksander G. Tumanski، (۱۸۶۱-۱۹۲۰) خاور شناس و افسر روس سالها در زمینه امربدیع خصوصاً آثار حضرت بهاءالله پژوهش کرده است. ترجمه او از کتاب اقدس بروسی در سال ۱۸۹۹ انتشار یافته است. در مقالات او به جناب طاهره نیز اشاره گردیده است. وی با زبانهای عربی و فارسی آشنا بوده و علاوه بر مدّتی اقامت در عشق‌آباد چند بار بمنظور انجام مأموریت های خویش به ایران نیز رفته بود.

۱۰۸- بارون ویکتور رومانویچ روزن Victor Romanovich Rozen (۱۸۴۹-۱۹۰۸) از برجسته‌ترین خاور شناسان روس، استاد مطالعات شرقی در دانشگاه پترزبورگ و عضو فرهنگستان علوم در روسیه بود. وی در جمع آوری آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله کوشش فراوان کرده است. روزن در مقالات خود به جناب طاهره اشاره نموده است.

۱۰۹- رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative . Vol. 2, pp 203-204.

۱۱۰- از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صص ۲۰۸-۲۰۷.

۱۱۱- از جمله رجوع فرمایند به :

Momen. The Bábí and Bahá'í Religions, p. 59.

۱۱۳- قمر هاشمی از معروفترین مردان شاعر اردو زبان در مجموعه "تماشا طلب آزار" ( کراچی ۱۹۸۸) از جناب طاهره تجلیل فراوان کرده و به بیان احوال او پرداخته است.

۱۱۲- اختر عزیز احمد در کتاب " دخترانی که مشهور شدند(لزگیان جو مشهور هوئین)"  
طبع لاهور ۱۹۶۳، از جناب طاهره تجلیل بسیار کرده و استقامت و فطانت او را ستوده و  
جذبه اشعارش را بیش از جذبه آثار قآنی میداند.

۱۱۴- مسعود کشفی از شاعران و نویسندگان معروف کشمیرآزاد در مجموعه اشعار خود  
بنام " کارون" منظومه‌ای بنام " قرّةالعین " دارد که در آن از جناب طاهره تجلیل فراوان  
کرده و گفته است که اقبال لاهوری سوز درون خویش را از طاهره گرفته و غالب دهلوی  
طاهره را کمال مطلوب میدانسته است.

۱۱۵- نویسنده معروف پروفیسور محمد ارشاد در نوشته خود " دو آهوی تشنه در نمکزار؛  
حباطی و قرّةالعین" از عظمت مقام طاهره و جذبه و شور اشعار او سخن گفته و آثارش را  
در حدّ آثار مولوی تجلیل کرده است.

۱۱۶- برای آگاهی بیشتر از نظریات شاعران، نویسندگان و پژوهشگران اردو زبان در  
باب جناب طاهره به آثار جناب دکتر صابر آفاقی و از جمله نوشته او " تأثیر طاهره بر  
شعراى شبه قاره هند"، خوشه‌ها جلد سوم، صفحات ۱۱۴-۱۰۷ مراجعه فرمایند.

## مشاهیر زنان در تاریخ ادیان

در آثار مبارکه این ظهور اعظم خصوصاً الواح حضرت عبدالبهاء و توقیعات حضرت ولّی امرالله ذکر مشاهیر زنان در تاریخ روحانی عالم شده است. باید توجه داشت که حضرت ورقه علیا ( بهائیه خانم) دختر بلند اختر جمال اهی و خواهر مهر پرور حضرت عبدالبهاء بتصریح حضرت بهاءالله در میان نسوان عالم حائز مقامی بی نظیراند. بعبارت دیگر بزرگترین بانوی بهائی و بانوی تاریخ در دید اهل بهاء حضرت ورقه علیا میباشند. (۱) حضرت ولّی امرالله نام حضرت ورقه علیا را در کنار جاودانه‌های تاریخ ادیان چون جناب سارا، جناب آسیه، جناب مریم (مادر حضرت مسیح)، جناب فاطمه زهرا و جناب طاهره مذکور فرموده‌اند. (۲) حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه خویش علاوه بر نسوان مذکور و حضرت آسیه خانم مادر بلند اختر حضرتشان و حضرت خدیجه خانم حرم حضرت باب از بانوان برجسته دیگری در تاریخ ادیان چون دבורه نبیه، مریم مجدلیه. باربارای مقدسه و خدیجه کبری یاد و تجلیل فرموده‌اند. بدیهی است که پس از حضرت ورقه علیا ( بهائیه خانم) احدی از بانوان ترفیع بمقام حضرت آسیه خانم حرم جمال اهی و حضرت خدیجه خانم حرم حضرت ربّ اعلی نمی یابد. اینک برای تکمیل این مقال به بیان احوال این بانوان جاودانه در تاریخ ادیان باختصار می پردازیم.

۱- حضرت ورقه علیا ( بهائیه خانم): حضرت ورقه علیا در سال ۱۸۴۶ میلادی در طهران تولّد یافتند. والده ایشان حضرت آسیه خانم بودند. حضرت ورقه علیا از همان آغاز کودکی محاط در بلایا و با پدر و برادر خویش در مصائب شریک بودند. در جمیع مراحل تبعید نگران بودند که مبادا از پدر و برادر بزرگوار خود جدا شوند. پس از صعود جمال اهی در نهایت ثبوت بر میثاق الله به برادر عالی شأن، حضرت عبدالبهاء، خدمت نمودند. آنی نبود که از خدمت دریغ ورزند. حضرتشان ازدواج نفرمودند که به پدر و برادر و امر اعظم خدمت نمایند. بینهایت مورد محبت حضرت عبدالبهاء بودند. هیکل مبارک در



خطابی بایشان میفرمایند: " شب و روز بیاد تو هستم و چون بخاطرم گذری تأثر اشتداد یابد و تحسّر تزايد جوید. غم مخور غمخوار تو منم. محزون مباش، مأیوس مباش، محصور مباش. این ایام بگذرد. انشاءالله در ظلّ جمال مبارک در ملکوت اهی جمع این غصّه‌ها را فراموش می‌کنیم و جمع این طعن‌ها بتحصین جمال مبارکش تلافی می‌گردد. تا دنیا بوده است حزن و اندوه و حسرت و حرقت نصیب بندگان الهی بوده. قدری فکر کن بین همیشه چنین بوده است. لهذا دل به‌الطاف جمال‌قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش" (۳) در خطاب دیگر میفرمایند: "در شب و روز بیاد تو مشغولم. آنی از خاطر نمی‌روی. فی‌الحقیقه بجهت خودم ابداً متأسّف و متحسّر نیستم. ولی هر وقت ملاحظه صدمات شما را می‌نمایم بی‌اختیار اشک از چشمم میریزد" (۴) و نیز در خطابی میفرمایند: "... ما حیفا را بجهت شما مهیا نمودیم ولی حقیقهً اسباب زحمت شما گشت. اما چه چاره، زحمت راه حق را باید کشید. اگر شما نکشید کی این زحمت‌ها را تحمّل می‌تواند. باری هر قسمی باشد امروز بیائید که دل من تنگ شده است." (۵) در لوح دیگری میفرمایند: " باری حضرت اخت را بجان و دل و روح و قلب و فوآد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقت جان و وجدان مذکور. از فرقتش نتوانم ذکری کنم زیرا آنچه نویسم البتّه از عبرات محو خواهد شد." (۶)

در سال ۱۹۲۱ میلادی حضرت عبدالبهاء به ملکوت اهی صعود فرمودند. معلوم است که چه حزن عظیمی قلب حضرت ورقه‌علیا را پر نمود. در ایام غیبت حضرت ولیّ امرالله از ارض اقدس حیفا زمام امر در دست حضرت ورقه‌علیا بود. آن حضرت محبوب قلب حضرت ولیّ امرالله بود. پس از صعود حضرت ورقه‌علیا در ساعت یک بامداد روز جمعه پانزدهم جولای ۱۹۳۲ میلادی (بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۱۱ شمسی) حضرت ولیّ امرالله در همان روز پانزدهم تلگرام ذیل را بطهران مخبره فرمودند: "ورقه‌علیا، بقیّه‌البهاء و ودیعه از افق بقعه نورا متواری و بسدره‌المنتهی متصاعد و در اعلیٰ غرف جنان بر مسند عزّ بقاء متکی. چشم اهل بهاء گریان و قلوب اهل وفاء سوزان. صبر و شکیب صفت یاران است و تسلیم و رضا از شیم خاصّان و مقربان. اعیاد و جشنهای امریّه اعزازاً لمقامهاالمحمود مدّت

نه ماه در شرق و غرب عالم بهائی بالکلیه موقوف. هیکل نازنینش در بقعه مرتفعه جوار مقام بهاء استقرار یافت. شوقی" (۷) در یکی از توقیعات پس از صعود حضرت ورقه‌علیا خطاب بآن حضرت میفرمایند: "ای خانم اهل بهاء رفتی و شکست محفل ما، هم محفل ما و هم دل ما. قلم و لسانم از عهده شکر عاجز است و از وصف سجایای حمیدهات قاصر. رشی از محبت بیکرانت را تقدیر نتوانم و از عهده تعریف و توصیف ادنی حادثه‌ای از حوادث حیات گرانبهایت بر نیام، در بارگاه الهی روح مقدّست شفیع این مور ضعیف است و در این تنگنای ظلمانی یاد پر حلاوتت انیس و دستگیر این عبد حقیر. شکل زیبایی بر صفحه قلب مجروح منقوش است و تبسمات جان افزایت در اعماق دل غمینم مطبوع و محفوظ. مرا در ساحت عزّ کبریا فراموش منما و از امدادات متتابعه حیّ قدیر مأیوس و ممنوع مگردان و در ملک و ملکوت بآنچه تو دانی اعظم نوایای این عبد است برسان."

(۸) در توقیع دیگری که به انگلیسی از قلم حضرت ولی امرالله صادر شده در خصوص سجایای ملکوتی حضرت ورقه‌علیا چنین میفرمایند: "خلوص و صفای زندگی که حتی در مسائل جزئی اشتغالات و مجهودات روزانه منعکس بود؛ ملائمت روحی و شفقتی که هر گونه تمایزات عقیدتی، طبقاتی و نژادی را باطل میکرد؛ حالت تسلیم و تفویض که آرامش روحی و بردباری شجاعانه حضرت باب را بخاطر میآورد؛ دوست داشتن گلها و اطفال که یکی از خصائص حضرت بهاءالله بود؛ طرز رفتار ساده و معاشرت طلبی مفرط که همیشه ایشان را در دسترس همه قرار میداد و سخاوت و محبتی که در عین حال بدون ملاحظه و تبعیض بود؛ طرز رفتار حضرت عبدالبهاء را واضحاً بیاد میآورد. خلق و خوی دلپسند و نشاطی که هیچ غم و غصّه‌ای آنرا زائل نمی‌کرد، آرامش و حالت سادگی که هزاران مرتبه مقام عالی ایشان را عالتر مینمود، طبیعت با گذشتی که آنرا هر خصم لدودی را خلع سلاح میکرد از جمله صفات برجسته حیات مقدّسی بود که تاریخ آنرا بعنوان حیاتی بهره‌مند از قدرتی آسمانی که کمتر قهرمانی از قهرمانان گذشته دارای آن درجه قدرت بوده‌اند ثبت خواهد کرد..." (ترجمه) (۹)

۲- حضرت آسیه خانم: ایشان نیز از قلم ابھی به "ورقه‌علیا" ملقب گشته‌اند. از القاب دیگر ایشان "نوّاب" است. آسیه خانم دختر والاگهر جناب میرزا اسمعیل وزیر یالرودی بودند. جمال ابھی نوزده ساله بودند که با آسیه خانم ازدواج فرمودند (سال ۱۲۵۱ ه ق برابر با ۱۸۳۵م). آسیه خانم زیبا و مهربان و جوهر فداکاری بودند. آنچه در قباله نگاهشان با جمال ابھی آمده گوئی الهام خداوند بوده است: "زیباترین عروسی که مشاطه‌گان فکر و اندیشه در حجال خیال به زیور کمال آراسته". دوران نامزدی این زوج جلیل کوتاه بود و مراسم عقد و عروسی با حضور جناب وزیر و خدیجه خانم (والده جمال ابھی) برگزار گردید. این عروسی مظهر همه عروسیهای زیبا و گیرای بزرگان ایران زمین بود. روز پیش از عروسی طلاآلات و جواهرات آسیه خانم را، که زرگران حرفه‌ای بمدّت شش ماه در خانه میرزا اسمعیل وزیر ساخته بودند، همراه با دیگر بخشهای جهیز چهل قاطر به‌خانه داماد حمل نمود. مهر و صدق داماد "پانصد تومان وجه اشرفی طلا (شاید در کیسه‌های تافته سرخ‌رنگ) شش‌دانگ حیاط فتح‌الله‌خان، دو جاریه و یک غلام (بهمان رسم پیشین ایران زمین و اسلام) به بھای هشتاد تومان بود. سپس خطبه عقد در کنار سفره گسترده و حضور بستگان و دوستان قرائت گردید. آسیه خانم از همان روزهای نخستین در اندیشه رفاه جمال ابھی بود و هرگز در انجام وظائف همسری و مادری کوتاهی نفرمود. با همگان مهربان بود. هم او بود که با دستهای لطیف و زیبای خویش مرهم بر چشمان تقریباً نابینای نبیل زرنندی چوپان نوجوان بظاهر مسکین مینهاد. و هم او بود که در دل زمستان سرد کوههای مغرب ایران در آب یخ لباسهای جمال ابھی و حضرت عبدالبهاء را می‌شست و نظیف می‌فرمود. دخت عالی مقامش حضرت ورقه‌علیا می‌فرماید: "مادرم قامتی بلند و زیبا و چشمانی برنگ آبی تیره داشت. وی بسان مرواریدی بود تابان و گلی زیبا و خندان در میان نسوان. دختری بود هوشمند و در عین حال محبوب و مهربان. به هر کجای قدم می‌نهاد فضا را آکنده از عشق و سرور مینمود." (۱)۰ از اقتران جمال ابھی با آسیه خانم پیش از تولّد حضرت عبدالبهاء چند فرزند پدید گشت و لکن چرخ تقدیر بر بقاء آنان نگشت و مقدر بود که در سال ستین، (۱۲۶۰) جهان بطلوع مولی‌العالمین حضرت

عبدالبهاء منور گردد. باری آسیه خانم در سال ۱۳۰۳ هـ ق (۱۸۸۶ میلادی) در عکا مملکوت اهی صعود فرمود. حضرتشان در جمیع آنات حیات در مصائب جمال اهی سهیم و شریک بودند. حضرت بهاءالله میفرمایند که همسر ارجمندشان در همه عوالم لانهایه الهیه با حضرتشان قرین و معاشرند. (۱۱)

۳- حرم حضرت باب: نام آن حضرت خدیجه بیگم بود و در سال ۱۲۳۸ هجری قمری (۱۸۲۲ میلادی) در شیراز در محله بازار مرغ و در بالاخانه بیت مسکونی پدرشان آقا میرزا علی تولد یافتند. (همان بیبی که سه سال پیش از آن شاهد تولد حضرت باب بود). مادر بلند اختر خدیجه خانم، حاجیه بی بی خانم، اهل جهرم بودند. خدیجه خانم دختری زیبا و عفیف و از بستگان حضرت باب بودند. یعنی والده حضرت باب دختر عموی ایشان بودند. خدیجه خانم در بیست سالگی رؤیائی دیدند که عیناً واقع شد. در آن رؤیا دیدند که حضرت فاطمه زهرا به خواستگاری ایشان آمده‌اند. چندی بعد فاطمه خانم والده حضرت باب به خواستگاری رفتند و دو ماه نگذشت که ازدواج ایشان با حضرت باب واقع گشت (۱۲۵۸ هـ ق برابر با ۱۸۴۲ م). نتیجه این اقتران پسری بنام احمد شد که اندکی پس از تولد در گذشت. (۱۲) خدیجه خانم در همان آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن شدند. برخی عقیده دارند که ایمان ایشان پیش از ایمان حروف حیّ واقع شده است. مستند این گروه بیان حضرت باب در کتاب بیان فارسی است آنجا که میفرماید: " چنانچه در حین ظهور نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم به کلّ رسید" (باب یازدهم از واحد چهارم). بعقیده این گروه از پژوهشگران مراد از دو نفس جناب بابالباب و خدیجه خانم است. ظاهراً باید مراد از دو نفس نفس مظهر الهی و نفس اول من آمن جناب بابالباب باشد. این نکته از مقدمه بیان فارسی روشن میشود. همچنین این گروه به فقراتی از زیارتنامه حضرت حرم نازل از قلم اعلی استناد کرده‌اند. آنجا که میفرمایند: "نشهد اّتك اول ورقة فارت بكأس الوصال." (۱۳) در این بیان مبارک میفرمایند که خدیجه خانم نخستین بانوئی است که بكأس وصال حضرت باب فائز گشته است. و نیز استناد به بیان دیگری در آن زیارتنامه مینمایند. عین بیان مبارک چنین است:

"انت الّتی وجدت عرف قمیص الرّحمن قبل خلق الامکان و تشرّفت بلقائه و فزت بوصاله و شربت رحيق القرب من يد عطائه." (۱۴) در این عبارات اشاره میفرمایند که حضرت حرم عرف قمیص رحمن را پیش از خلق امکان استشمام کرده‌اند و بلقاء مبارک مشرف و بوصال حضرتشان فائز گشته‌اند. اگرچه همه این بیانات مبارکه بر سبقت ایمانی حضرت حرم اشاره مینماید و لکن با توجّه به تصریح حضرت باب در کتاب بیان فارسی تا چهل روز پس از اظهار امر جز جناب باب الباب احدی بآن حضرت مؤمن نگشته است. عین بیان مبارک چنین است: "و همچنین مبداء ظهور بیان را مشاهده کن که تا چهل روز غیر از حرف سین مؤمن به باء نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله تقمّص ایمان پوشیده تا آنکه واحد اوّل تمام شد." (باب پانزدهم از واحد هشتم). بمر حال تاریخ ایمان حضرت حرم به حضرت باب باید در همان ماههای نخستین از ظهور مبارک باشد. ایام سرور حضرت حرم پس از اظهار امر حضرت باب پایان یافت. آن بانوی موقنه عقیقه از همان اوقات تا پایان حیات محاط در بلائی لانهایات بود. تبعید و مسجونیت حضرت باب و شهادت آن حضرت آتش به جان آن جناب زد و ستم دشمنان و اهانت آنان بآن سیده نساء تا خاتمه حیات حضرتش ادامه داشت. سرانجام در سال ۱۲۹۹ هجری قمری (۱۸۸۱ میلادی) با نهایت عشق و ایمان به حضرت بهاءالله در شهر شیراز بملکوت ابھی صعود فرمودند. حضرتشان در آثار مبارکه حضرت باب (خصوصاً کتاب قیوم الاسماء) و مکاتبات خصوصی آن حضرت مورد کمال مرحمت قرار گرفته‌اند. عبارت "جان شیرین من" در توقیعات حضرت باب خطاب به حضرت حرم گویای عشق فراوان آن حضرت به خدیجه خاتم است. از القاب شامخه ایشان که در الواح جمال ابھی نازل گشته است "خیر النساء"، "بتول عذراء"، "ورقه‌علیا" و "ثمره علیا" را توان نام برد. باید توجّه داشت که والده حضرت باب نیز در امر اعظم صاحب مقامی رفیع‌اند و ایشان نیز از قلم ابھی به "خیر النساء" ملقب گشته‌اند.

۴- حضرت فاطمه زهراء: مقام فاطمه زهراء دختر بلند اختر حضرت رسول اکرم در آثار طلعات مقدّسه بهائیه تجلیل گشته و حضرت ولی‌امرالله ایشان را در کنار برجسته‌ترین

نسوان در تاریخ ادیان چون آسیه، سارا و مریم مادر حضرت مسیح نام برده‌اند. (۱۵) حضرت عبدالبهاء میفرماید: "حضرت فاطمه شمع انجمن نساء بود." (۱۶) جناب فاطمه در سال پنجم پس از بعثت در مکه دنیا آمدند. مادرشان خدیجه حرم رسول اکرم بودند. صعود جناب فاطمه بسال یازدهم هجری (۶۳۲ میلادی) واقع گشت. جناب فاطمه حرم حضرت علی علیه بهاءالله بودند و از فرزندان بزرگوار آن دو حضرت امام حسن مجتبی و حضرت امام حسین را توان نام برد. کمالات و فضائل و مراتب استقامت جناب فاطمه در تواریخ اسلامی به تفصیل بیان و برخی خطب از ایشان نقل گشته است. از القاب جناب فاطمه که در آثار اسلامی آمده و برخی در آثار مبارکه تأیید گشته "سیده نساء"، "صدیقه"، "زهراء" و "بتول" را توان نام برد.

۵- جناب خدیجه کبری: نام پدر ایشان خویلد و نام مادرشان فاطمه بود. ایشان نخستین حرم رسول اکرم بودند و مادر جناب فاطمه زهراء. جناب خدیجه بانویی ثروتمند و از اشراف قریش بودند. نامبرده ثروت خودشان را در طریق اعانت رسول اکرم و اسلام مصروف داشتند. حضرت رسول چه پیش از اظهار امر و چه پس از آن همواره آن جناب را مدح و ثناء گفته‌اند. جناب خدیجه نخستین بانویی بودند که به اسلام مؤمن شدند لذا به امّ المؤمنین ملقب گشتند. از القاب دیگر جناب خدیجه "طاهره" است. حضرت رسول اکرم آن جناب را "خدیجة الکبری" نیز نامیده‌اند. صعود جناب خدیجه سه سال پیش از هجرت (حدود ۶۱۹ میلادی) در مکه واقع گشت. در هنگام رحلت حدود شصت و پنج سال داشتند و رسول الله در آن احوان مردی پنجاه ساله بودند. حضرت بهاءالله در یکی از الواح مبارکه در خصوص جناب خدیجه چنین میفرماید: "در ایام خاتم انبیاء روح ماسواه فداه تفکر کن. جمیع من علی الارض از عباد و اماء مخصوص عرفان آن نیر افق بیان خلق شده‌اند و در ایام ظهور جمیع بر اعراض و اعتراض قیام نمودند مگر نفوس معدوده مذکوره و از اماء خدیجه کبری باین شرافت عظمی فائز شد. چه که در حین باساء و ضراء ثابت بلکه شاکر مشاهده گشت. هنیئاً لها و مریئاً لها. او از نسائی است که از اثمار

سدره منتھی مرزوق شد و از سلسبیل بقاء آشامید. طوبی لها و لكلّ امة احبتھا و اقبلت الیھا و نطقت بنائھا". (۱۷)

۶- جناب مریم مادر حضرت مسیح: در آثار طلعات مقدّسه بهائیه در خصوص مریم عذراء (باکره) مادر بلند اختر حضرت مسیح بکرات بیانات نازل گشته است. حضرت ولی امرالله نام ایشان را در کنار برجسته‌ترین زنان جاودانه تاریخ ذکر فرموده‌اند. (۱۸) حضرت عبدالبهاء در خصوص ایشان میفرمایند: "حضرت مریم که فخر رجال بوده." (۱۹) ایشان از نسل یهودا و داود بودند و با ایصابات مادر حضرت یحیی تعمید دهنده نسبت نزدیک داشتند. (۲۰) جناب مریم در هجده سالگی هنگامیکه با یوسف نجار نامزد بودند و پیش از آنکه اقتران واقع شود از روح القدس بارور گشتند. (۲۱) حضرت مسیح بدین علّت عیسی بن مریم خوانده میشوند. حضرت مریم از آغاز تولّد حضرت مسیح شاهد حوادث تاریخی متعدّد مربوط به زندگی آن حضرت بودند و هنگام شهادت حضرت مسیح حضور داشتند. (۲۲)

۷- جناب مریم مجدلیّه: مریم اهل مجدل است. مجدل نام دهکده‌ایست در کنار دریاچه طبریّه (در کشور اسرائیل). روایات در باب شرح حیات مریم مختلف است. سنت مسیحی میگوید که او همان زنی است که در باب هفتم از انجیل لوقا ذکرش آمده و گناهکار بوده و ایمان آورده و حضرت مسیح او را بخشیده است. (۲۳) مریم مجدلیّه هنگام شهادت حضرت مسیح حضور داشته و از محل تدفین آن حضرت نیز آگاه شده است. (۲۴) مریم پس از شهادت حضرت مسیح قیام کرد و شاگردان را جان جدید بخشید و تا پایان زندگانی در ترویج امر مقدّس مسیحی جانفشانی نمود. ذکر مریم مجدلیّه در آثار مبارکه این ظهور اعظم بکرات آمده است. از جمله حضرت عبدالبهاء در خصوص او میفرمایند: "مریم مجدلیّه غبطه رجال بود." (۲۵) در بیان دیگری میفرمایند. "در زمان حضرت مسیح ملاحظه کنیم بعد از آنکه حواریون مضطرب شدند حتی پطرس کبیر سه مرتبه حضرت مسیح را انکار کرد ولی مریم مجدلیّه سبب ثبات و استقامت آنها شد و خدمتی عظیم بدین مسیحی کرد." (۲۶) و نیز میفرمایند: "در عالم مسیحی مریم مجدلیّه سبب ثبوت حواریون گردید.

جميع حواريون بعد از مسيح مضطرب شدند. لكن مریم مجدلیه مانند شیر مستقیم ماند." (۲۷) در یکی از دیگر الواح میفرمایند: "بعد از حضرت روح معدودی بودند که بشریعه روح الله وارد شدند. با وجود آنکه در بدایت عروج آن حضرت از کمال وحشت و دهشتی که حاصل شده بود تزلزل و اضطراب مستولی شد لکن بعد از چند روز زنی مسماة به مریم مجدلیه باستقامت و ثبوتی ظاهر شد که رجال را بر امر ثابت و مستقیم نمود و بر اعلاء کلمة الله قیام نمودند." (۲۸) در لوحی میفرمایند: "مریم مجدلیه یک زن قروی خدا بود هنوز ستاره اش از افق عزت ابدیه میدرخشد." (۲۹) در لوح دیگری میفرمایند: "در کور حضرت روح مریم مجدلیه بعد از صعود و عروج عیسوی باستقامت و ثبوتی قیام نمود که نفحات محبت الله آفاق را معطر نمود. حتی این فخر رجال بقسمی به نصیحت و دلالت و هدایت زبان گشود که فی الحقیقه بتأیید الهی ید بیضاء نمود و سبب استقامت و اشتعال حضرات حواریین گشت." (۳۰) و نیز در لوحی میفرمایند: "... در کور مسیحائی و دور عیسوی بعد از صعود روح وجود بمقام محمود جمیع یاران و دوستان پریشان شدند مگر امه ای از اماء رحمن که نام مبارکش مریم مجدلیه بود و مجدل دهکده حقیری است در ساحل دریاچه طبریّه. سبحان الله این ورقه با وجود آنکه اهل مقنعه و از دهکده بود بچنان روح تأییدی موفق گردید که مشاهیر رجال عاجز گردیدند و سبب ثبوت و رسوخ و استقامت و سکون جمیع موحدین گردید. تا بحال قدر و منزلت این ورقه مستور بود حال واضح و مشهود گردید. این ربه الرجال بقوتی ظاهر شد که سرور ابطال رجال گردید." (۳۱) در یک بیان شفاهی میفرمایند: "مریم مجدلیه بظاهر چه استعدادی داشت. زنی دهاتی بود. زنه ای اعظم از او بسیار آمدند... چون مریم محبت مسیح در قلبش بود به محبت مسیح هر استعدادی باو داده شد...". (۳۲) در بیان شفاهی دیگری ضمن شرح خدمات نمایان مریم مجدلیه میفرمایند: "بعد از شهادت حضرت مسیح از جمله خدماتش این بود که بواسطه ای با امپراطور رومان ملاقات نمود و آن ملاقات در وقتی واقع شد که پیلاتس و هیروودیس دانسته بودند که یهود محض افتراء تحریک بر قتل مسیح نموده اند و حضرت عیسی بیگناه بوده. لهذا متعرض یهود بودند. چون امپراطور از حال و خیال مریم



پرسید جواب گفت که من از طرف مسیحیان آمده‌ام و استدعای مسیحیان شفاعت از قاتلین مسیح و بذل آسایش یهود است. زیرا پیلاتس و هیروودیس متعرض یهودند. هر چند یهودیان سبب قتل مسیح شدند لکن حضرت مسیح ابداً راضی نیست که از آنها انتقام کشیده شود. امپراطور از این بیان مریم بسیار خوشنود و متأثر شد و امر عدم تعرض یهودیان را صادر کرد. " (۳۳)

۸- جناب آسیه: بر اساس روایات اسلامی همسر فرعون مصر و زنی پرهیزکار و خدا ترس بوده و حضرت موسی را که از آب گرفته بودند به دربار برده و به فرزند خواندگی پذیرفته است. اما بر پایه روایات یهودی دختر فرعون بدین امر مبادرت نموده است. باستناد مندرجات توراۃ مقدّس هنگامیکه مادر حضرت موسی آن حضرت را در قایق بسیار کوچکی که از نی ساخته بود نهاد و بامان خدا در رود نیل رها ساخت. مریم خواهر موسی که احتمالاً هفت ساله بود در پی قایق همی رفت. دختر فرعون که در نهر شنا مینمود کودک را دید و دلش بر وی بسوخت و وسائل حفظ و بقاء او را فراهم کرد و بعداً کودک را بفرزند خواندگی پذیرفت. " (۳۴) حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه میفرمایند: "آسیه دختر فرعون فخر رجال بود. " (۳۵) در یکی از الواح مبارکه در خصوص او میفرمایند: "ای بسا اماء که در سبیل الهی گوی سبقت و پیشی را از رجال در میدان ثبوت و رسوخ ربودند. در کور موسوی آسیه از افق استقامت با وجهی لائح طالع. " (۳۶) حضرت عبدالبهاء (۳۷) و حضرت ولی‌امرالله (۳۸) آسیه را از نسوان جاودانه تاریخ فرموده‌اند.

۹- جناب سارا: نخستین بانویی که تورات مقدّس از او تجلیل نموده سارا حرم حضرت ابراهیم است. نام وی در آغاز سارای Sarai بود و خداوند او را ساره نامید. (۳۹) داستان حیات این بانوی زیبا و عالی مقام که باستناد تورات خواهر پدری حضرت ابراهیم بوده به تفصیل در آن کتاب جلیل آمده است. (۴۰) حکایت آفرینش جهان در سفر پیدایش تورات باختصار آمده ولی بیان زندگی سارا بدرازا کشیده است. ایام حضرت ابراهیم و سارا بحدود دو هزارسال پیش از میلاد حضرت مسیح تخمین گشته است. آنان

در حرّان زیست مینمودند. خداوند به حضرت ابراهیم فرمود که از سرزمین پدری به ارض موعود کوچ نماید. در تورات جلیل در این خصوص میفرماید: " خداوند به ابرام گفت از ولایت خود و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که بتو نشان دهم بیرون شو و از تو امّتی عظیم پیدا کنم و ترا برکت دهم و نام ترا بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود و برکت دهم به آنانی که ترا مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه ترا ملعون خواند و از تو جمیع قبائل جهان برکت خواهند یافت." (۴۱) حضرت ابراهیم عازم کنعان گشت و سارا نیز همراه آن حضرت بود. تا وصول به ارض موعود مصائب بسیار بر آن دو وارد گشت و سارا همه را تحمّل نمود. همانگونه که پطرس حواری میفرماید سارا مطیع حضرت ابراهیم بود و او را آقای مطلق میخواند. (۴۲) سارا قحط و غلای شدید درّه نیل را با نهایت شکیبائی تحمّل نمود و ایام خوشی و غنای بعدی هرگز او را مغرور نمود. سارا با نهایت ایمان و در غایت کهولت در گذشت (۴۳) و در غار مکفیله (مکپلاه) Machpelah مدفون گردید. (۴۴) در مواضع متعدّده از تورات و انجیل از نامبرده تجلیل گشته است. در برخی از آثار اسلامی ساره (سارا) دختر عموی حضرت ابراهیم معرفی شده و از زیبا رویان زمان خویش بشمار آمده است. همچنین به وی فضل و علم و حکمت نسبت داده شده است. چنانکه ناصر خسرو در حقّ او میگوید:

نیامد جز که فضل و علم و حکمت

بما میراث از ابراهیم و ساره

در آثار این ظهور اعظم از سارا تجلیل گردیده و حضرت ولیّ امرالله او را از جمله زنان قهرمان جاودانه در تاریخ ادیان محسوب فرموده‌اند. (۴۵) حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"سارا زن ابراهیم فخر رجال بود." (۴۶)

۱۰- دیگر زنان جاودانه: بیان احوال دیگر نسوان جاودانه تاریخ ادیان موجب تطویل کلام است. همین قدر میتوان گفت که در امر اعظم حضرت منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء و ایادی امرالله حضرت امه‌البهاء روحیه خانم حرم حضرت ولیّ امرالله در این گروهند. در تاریخ اسلام میتوان از جناب زینب الکبری دختر بلند اختر حضرت علی علیه

بهاء الله یاد کرد. در عالم مسیحی از جمله ذکر جناب باربرای مقدّسه ضروری است (۴۷) و در تاریخ یهود جناب دبورا (دبوره نبیّه) قاضی برجسته خاندان اسرائیل. مطالعه تفصیلی احوال این نسوان جاودانه و صد ها تن از زنان برجسته بهائی در شرق و غرب عالم مبین مقام عظیم نسوان و اهمیّت تعلیم اساسی جمال اقدس اِهی تساوی حقوق رجال و نساء است.

زیر نویس بخش دوم

مشاهیر زنان در تاریخ ادیان

۱- جمال اقدس اِهی در یکی از الواح خطاب به حضرت ورقه علیا میفرمایند: "... یا ایّتها الورقة المباركة التّوراء... قد جعلناک من خیرة الاماء و اعطيناک مقاماً لدى الوجه الذی ما سبقه النساء کذلک فضّلناک و قدّمناک فضلاً من لدن مالک العرش و الثری" (مأخذ: بهائیّه خانم حضرت ورقه مبارکه علیا. تدوین دائره مطالعه نصوص و الواح مرکز جهان بهائی ص ۳). در این بیان مبارک خطاب به حضرت ورقه علیا میفرمایند که بآن حضرت مقامی اعطاء فرموده اند که هیچ یک از نسوان جهان بدان ترفیع نیافته اند.

۲- God Passes By ص ۳۴۷.

۳- بهائیّه خانم حضرت ورقه علیا. ص ۹.

۴- عیناً مأخذ بالا.

۵- مأخذ بالا. صص ۱۳-۱۴.

۶- مأخذ بالا. ص ۱۱.

۷- مأخذ بالا. ص ۲۳.

۸- مأخذ بالا. صص ۲۸-۲۹.

۹- مأخذ بالا. صص ۴۱-۴۲.

۱۰- نقل به مضمون از کتاب شاهراه منتخب Chosen Hyway تألیف خانم بلامفیلد.

۱۱- از جمله در لوحی خطاب به حضرت آسیه خانم میفرمایند: "یانوآب یا ایتهاالورقة المنبته من سدرتی ... قد رضی الله عنک فضلاً من عنده و رحمة من لدنه و جعلک صاحبة له فی کلّ عالم من عوالمه و رزقک لقاءه و وصاله بدوام اسمه و ذکره و ملکوته و جبروته. طوبی لامة ذکرک و ارادت رضائک و خضعت عندک و تمسکت بجبل حبک و ویل لمن انکر مقامک الاعلی... (اشراق خاوری. ریحق محتوم. جلد نخست، صص ۶۴۶-۶۴۵).

۱۲- برای آگاهی از جریان تولد و صعود احمد فرزند حضرت باب از جمله رجوع فرمایند به کتاب " حضرت باب " تألیف نگارنده سطور، صص ۱۷۲-۱۷۰.

۱۳- مأخذ: فیضی. خاندان افنان. ص ۱۸۴.

۱۴- مأخذ بالا. ص ۱۸۵.

۱۵- God Passes By. ص ۳۴۷.

۱۶- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.

۱۷- یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۳۵.

۱۸- God Passes By. ص ۳۴۷.

۱۹- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.

۲۰- انجیل لوقا، آیه سی و ششم از باب نخست.

۲۱- موضوع حمل حضرت مریم بروح القدس در انجیل جلیل و قرآن شریف و آثار مقدسه این ظهور اعظم تصریح گردیده است. برای زیارت آثار مبارکه بهائی در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به:

الف- کتاب ایقان اثر قلم جمال اقدس اهی. صص ۴۳-۴۴.

ب- کتاب مفاوضات حضرت عبدالبهاء. صص ۶۸-۶۶.

پ- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء خطاب به جناب آقا غلامحسین بنابی مندرج در جلد دوم مائده آسمانی تألیف جناب اشراق خاوری. صص ۸۱-۸۰.

ت- توقیع حضرت ولی امرالله خطاب به دکتر شوک Shook مورخ نوزدهم نوامبر ۱۹۴۵ میلادی (مندرج در Baha'i News آمریکا شماره ۲۱۰، آگست ۱۹۴۸، ص ۳).

- ۲۲- انجیل یوحنا، آیه بیست و پنجم از باب نوزدهم.
- ۲۳- برای آگاهی بیشتر رجوع فرمایند به انجیل لوقا، باب هفتم آیات ۳۶-۵۰.
- ۲۴- از جمله رجوع فرمایند به انجیل متی باب بیست و هفتم، آیات ۵۶-۵۵، باب بیست و هشتم آیات ۹-۱ و انجیل مرقس باب پانزدهم آیه ۴۷ و باب شانزدهم آیات ۱۴-۱.
- ۲۵- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۲۶- نقل از نطق مبارک در سانفرانسیسکو در سیزدهم اکتبر ۱۹۱۲ (مأخذ، یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۴۱).
- ۲۷- مأخذ بالا. صص ۴۲-۴۱.
- ۲۸- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد نخست، ص ۲۵۵.
- ۲۹- نقل از خطابه مبارک در سانفرانسیسکو (مأخذ: یزدانی. مقام و حقوق زن. ص ۵۵).
- ۳۰- مأخذ بالا. صص ۵۹-۵۸.
- ۳۱- فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد پنجم، ص ۱۲۴.
- ۳۲- زرقانی. بدایع الآثار. جلد دوم، صص ۱۱۹-۱۱۸.
- ۳۳- مأخذ بالا. ص ۳۷.
- ۳۴- از جمله رجوع فرمایند به تورات مقدس، سفر خروج، باب دوم آیات ۱۰-۵.
- ۳۵- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.
- ۳۶- یزدانی. مقام و حقوق زن. ۵۸.
- ۳۷- مأخذ بالا. ص ۶۶.
- ۳۸- God Passes By. ص ۳۴۷.
- ۳۹- تورات مقدس، سفر پیدایش، باب هفدهم آیه پانزدهم.
- ۴۰- برای آگاهی از حیات جناب سارا علاوه بر تورات مقدس از جمله رجوع فرمایند به:  
Lofts. Women in the Old Testament. pp. 6-22.
- ۴۱- تورات، سفر پیدایش، باب دوازدهم آیات یک تا سه.

۴۲- انجیل جلیل، رساله اوّل پطرس رسول. باب سوم آیه ۶.

۴۳- بتصریح تورات در سفر پیدایش ( باب بیست و سوم آیه نخست) سارا در یکصد و بیست و هفت سالگی در گذشت.

۴۴- در تورات مذکور است که: "... ابراهیم زوجه خود ساره را در مغاره مکفیله در مقابل ممری (Mamre) که حبرون باشد در زمین کنعان مدفون نمود" ( سفر پیدایش، باب ۲۳ آیه ۱۹).

۴۵- God Passes By. ص ۳۴۷.

۴۶- خطابات حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۳۵.

۴۷- حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک خطاب به احبّای سانتاباربارا میفرمایند: "حضرت سانتاباربارا دختری بود عادی ولکن چون حیات خود را و جان خود را فدای مسیح کرد ملاحظه کنید که چگونه از افق عالم مانند ستاره درخشید. هنوز نورش منتشر ..."

(مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد سوم، ص ۸۲).

بخش سوم

تساوی حقوق رجال و نساء

امر مقدّس بهائی در این دور جلیل حامل پیام وحدت رجال و نساء و تساوی حقوق آنان است. در آثار مبارکه امر اعظم نه تنها تفوّق و سبقت رجال بر نساء امری موهوم تلقی گردیده بل تصریح شده که ظهور ذکاوت، مهارت فطری و روحانیت در زن شدیدتر است. مشاهدات عینی و علمی گویای آنست که زن هم مادر و فرزند پرور است و هم عامل اصلی اتصال و اتحاد اعضاء خانواده. شواهد تاریخی نشان میدهد که در عصر عتیق و در روزگاری که به اشتباه به دوران مادر شاهی یا مادر سالاری Matriarchy معروف گشته است (۱) مهارت طبیعی زن رافع مشکلات حیات زیستی و اجتماعی افراد آدمی بوده است. عصر عتیق هرگز شاهد اعمال خشونت و حاکمیت از سوی زنان نبوده است. مرد شکار افکن بمدد زور بازو در پی شکار دوان بوده و لذا کمتر فرصت بررسی و شناخت پدیده‌های اطراف خویش را داشته است. زن بعلت بارداری در پی شکار نرفته و سکونت مداوم‌تر در یک محلّ سبب شناخت زمین و گیاهان گشته است. در عصر کشاورزی زن نه تنها به کشف گیاهان خوردنی توفیق یافته بل ابزار لازم برای تولید اغذیه مناسب را هم ایجاد نموده است. تغذیه کودکان، رام کردن چارپایان، کشف گیاهان شفا بخش همه و همه از درایت زن بوده است. این درایت هیچگاه شکل قدرت حاکم بر مقدرات مرد نگرفته و همواره در جهت رفاه مرد و کودکان خانواده بکار رفته است. نقش اصلی زن، نفوذ و تأثیر او در تربیت کودکان و حفظ اتصال و اتحاد اعضاء خانواده بوده است. اینکه چگونه زن در طی هزاره‌ها در مذبح خشونت و سلطه جوئی مرد قربانی شده است دقیقاً معلوم نیست. ولیکن با ستیزه جوئی و قدرت جسمانی مرد بی ارتباط نبوده است. مفهوم مرد سالاری Patriarchy با ویژگیهای نقش زن در عصر عتیق سازگاری نداشت. مرد بر خلاف زن از توانائیهای خویش برای تحقیر و تحفیف و اسارت زن مدد گرفت. زن اسیر و فرمانبردار مرد و از حقوق انسانی خویش محروم گشت و تفوّق

مرد بر زن عنصر اساسی فرهنگ جایگزین گردید. پیامبران آسمانی که در کور حضرت آدم مبعوث گردیدند هر یک بنوعی اراده تدارک مقدمات تحقق تساوی حقوق رجال و نساء را داشتند ولیکن افسوس که بشر آماده پذیرش این تعلیم جلیل نبود. چون تعالیم الهی بر اساس مقتضیات زمان نازل میگردد رفع بسیاری از موانع تحقق این تعلیم اساسی میسر نگشت. با وجود همه محرومیتها و تحقیرها و تحقیفها برخی از زنان در بسیاری از موارد بر مردان پیشی گرفته‌اند و نقش اساسی خویش را بنحو مطلوب ایفاء کرده‌اند. چنانکه جناب خدیجه در حمایت از رسول اکرم جاودانه گشت و جناب مریم مجدلیه موجب احیاء مجدد جامعه مسیحی گردید. زنان جاودنده‌ای در ظلّ ادیان پدید گشته‌اند و بانوان خدمتگذار، فیلسوف، شاعر و هنرمندی در نقاط مختلف جهان ظهور کرده‌اند که گوی سبقت از بسیاری از رجال ر بوده‌اند و ما بنام و احوال برخی از آنان قبلاً اشاره کرده‌ایم. در آیامی که جناب طاهره به حضرت باب مؤمن گشت زن در ایران ارزشی نداشت. در حقیقت ارزش او بعنوان کالائی در دست مرد بود. اکثریت قریب باتفاق زنان ایران بیسواد و محروم از حقوق انسانی خویش بودند. بردن نام آنان در جمع برخلاف عفت و اخلاق عمومی محسوب میشد. جای زنان اندرون خانه بود و وظیفه‌شان انحصاراً پخت و پز، نظافت خانه و نگاهداری کودکان. حتی شاهزادگان نیز مستثنی نبودند. شاهزاده خاتم تاج السلطنه دختر ناصرالدین شاه در خاطرات خویش مینویسد که زنان ایرانی از حشر با انسانها محرومند و با جانوران محشورند. آزادی آنان تنها در گریه کردن در لباس سیاه عزاست و یا آنگاه که کفن سفید بر تنشان میکنند. (۲) افکار عمومی زنان را پست، دروغگو، حيله‌گر و ناقص عقل محسوب مینمود. حکومت صفویان و خاندان قاجار بیش از حکومت دیگر در ترویج این عقاید واهی تلاش نموده‌اند و بسیاری از تألیفات آن آیام پر از اهانت به مقام زن و جنگ گفته‌های نامعقول پیشینیان در باب نسوان است. نقل گفته‌های واهی آنان در شأن کتاب حاوی احوال طاهره جاودانه نیست. تعجب است که چگونه مردان ایرانی در باب مادران، خواهران، دختران و همسران خویش چنین باورهائی



داشته‌اند. چگونه مادران پست، درغگو، حيله‌گر و ناقص عقل ( بزعم آنان) مربی مردانی چون ابن سینا، خیام، عطّار و مولوی بوده‌اند. بقول پروین خانم اعتصامی:

اگر فلاطون و سقراط بوده‌اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

و نیز بگفته او که جوهر بیانات مبارکه این ظهور اعظم است:

دامن مادر نخست آموزگار کودک است

طفل دانشور کجا پروده نادان مادری

امر مقدّس بهائی به زن هویتی میبخشد که در شأن اوست. دیگر اجازه نمیدهد که زن صلیب خود را بردوش کشد و در مذبح ناجوانمردی قربانی شود. امر بهائی تلاش مینماید تا زن موجودی شکوفا و بارور شود و نقش اصلی خویش را که اتّحصال و اتّحاد کانون خانواده است باز یابد. اصل تساوی حقوق زنان و مردان تعلیم عظیمی است که بر تعلیم اساسی وحدت عالم انسانی استوار است. تعلیمی که با قاطعیّت تشریح و توضیح شده و تحقق آن شرط اصلی استقرار صلح اعظم در جامعه بنی آدم تلقی گشته است. جزئیات مربوط به تعلیم وحدت رجال و نساء در آثار مبارکه این ظهور اعظم آمده است و در این مقام بجاست که شمه‌ای از آن بیانات مقدّسه درج گردد:

الف- آثار حضرت باب: باید توجه داشت که حضرت باب اهل عالم را بجهت پذیرش ظهور جمال اقدس اهبی آماده فرموده‌اند. احکام حضرتشان در خصوص حقوق زنان واسطی است میان ادیان گذشته و شریعت جمال اهبی و این نکته باید در پژوهش تفصیلی دیگری کاویده شود. در اینجا تنها به نقل یک بیان از حضرتشان اکتفاء می‌گردد. در سوره الاحلاق میفرمایند: "لقد احلّ الله علیکم النساء... و لتعزّوهنّ و لتوقّوهنّ و لتکرّموهنّ و لتعظّموهنّ لتکوننّ عندالله ربّکم من المقبلین. انّ الله ما جعل الفرق بینکم و بین النساء الاّ انتم کرّجل الایمن و هنّ کرّجل الایسر." (۳) در این بیان مبارک امر میفرمایند که اهل بیان همسران خویش را تعزیز، توقیر، تکریم، و تعظیم نمایند تا از مقبلین نزد خداوند محسوب

گردند سپس میفرمایند که خداوند میان مردان و زنان فرقی ننهاده و مردان پای راست و زنان پای چپ هیکل وجوداند.

ب- آثار جمال الهی : حضرت بهاءالله در خصوص وحدت رجال و نساء و تساوی حقوق و مقام آنان میفرمایند: "تعالی تعالی من رفع الفرق و وضع الاتفاق. تباهی تباهی من اخذ الاختلاف و حکم بالاثبات و الائتلاف. لله الحمد قلم اعلی فرق ما بین عباد و اماء را از میان برداشته و کلّ را در صقع واحد بغایت کامله و رحمت منبسطه مقررّ و مقام عطاء فرموده. ظهر ظنون را بسیف بیان قطع نمود و خطرات اوهام را بقدرت غالبه قویّه محو نمود." (۴) در لوح دیگر میفرمایند: "... ذکور و اناث در صقع واحد قائم." (۵) و در لوح مبارک به اعزاز یکی از بانوان بهائی اشتهاورد میفرمایند: "اناث و ذکور عندالله واحد بوده و هست." (۶)

پ- آثار حضرت عبدالبهاء: در آثار کتبی و شفاهی حضرت عبدالبهاء بکرات در باب تساوی حقوق رجال و نساء بیانات مبارکه صادر گشته است. در اینجا چند فقره از آن بیانات مقدّسه نقل میگردد. در لوحی میفرمایند: "تجلی مواهب نوع واحد بر رجال و نساء واقع." در لوح دیگری خطاب به یکی از نسوان بهائی میفرمایند: "ذکوریت و اناثیت و مردانگی و فرزاندگی به لویه و سبوت و یال و کوپال نبوده بلکه به همت و قدرت و معرفت و ثبات و استقامت و اشتعال و انجذاب بوده...". در خطابه مبارک در دوبلین آمریکا میفرمایند: "خدا جمیع را یکسان خلق کرده. حضرت بهاءالله اعلان مساوات رجال و نساء فرمود که مرد و زن هر دو بندگان خدا هستند و کلّ بشر و در حقوق متساوی. نزد خدا مردی و زنی نیست. هر کس اعمالش بهتر در درگاه الهی مقربتر است. در عالم الهی ذکور و اناث نیست... جمیع یکی هستند. لهذا رجال و نساء کلّ باید متحد باشند. مساوی باشند." در لوحی میفرمایند: "عالم انسانی را دو بال بیهمال یکی ذکور و دیگری اناث. اگر یک بال ضعیف باشد مرغ پرواز نتواند. چون که دو جناح نجاح باید پرواز کند." در نطق مبارک در فیلادلفیا میفرمایند: "عالم انسانی مانند طیور محتاج بدو جناح است یکی اناث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقص یک بال سبب وبال بال

دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است. چون دستی ناقص ماند دست کامل هم از وظیفه خویش باز ماند. " در لوح صلح لاهه نیز بیان مبارک مشابھی میفرمایند: " و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجال است که عالم انسانی را دو بال است. یک بال رجال و یک بال نساء. تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید. اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست. تا عالم نساء متساوی با رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال. " در بیان دیگری در پاسخ مدیر یکی از جرائد آمریکائی میفرمایند: "تا مساوات تامّه بین ذکور و اناث در حقوق حاصل نشود عالم انسانی ترقیّات خارق العاده ننماید. زنان یک رکن مهمّ از دو رکن عظیم اند و اوّل معلّم و مربّی انسان. " (۷)

نکته مهمّه که پس از بررسی کتب مقدّسه قبل و آثار مبارکه این ظهور اعظم روشن میشود اینست که در ادیان گذشته بر اساس اقتضای زمان اصل عدم تساوی حقوق رجال و نساء است و در برخی از موارد تساوی مشهود میگردد. ولیکن در امر بهائی اصل تساوی حقوق رجال و نساء است و موارد عدم تساوی بسیار جزئی است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح میفرمایند: "در این عصر الهی موهبت رحمانی بر عالم نساء شمول یافت. مساوات رجال و نساء جزء در مواقع جزئی از جمیع جهات اعلان گردید. امتیاز برخاست. نساء ایات هدی شدند و مظاهر الطاف جمال اهی. باید بشکرانه این موهبت چنان بنار محبت الله برافروزند که اثبات نمایند استحقاق این الطاف داشته اند. " (۸) در لوح مبارک میسیس ترو میفرمایند: "در شریعت الله نساء و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت العدل بنص کتاب رجالند. دیگر در محافل عموماً... رجال و نساء مشترکند در جمیع حقوق. " (۹) باید توجه داشت که موارد عدم تساوی در معنای محرومیّت زنان از حقوق مخصوصه نیست بل نوعی معافیّت است. حکمت و علّت معافیّت نسوان از عضویت بیت العدل اعظم الهی بتصریح حضرت عبدالبهاء در آتیه اوقات روشن خواهد گشت. دیگر موارد معافیّت که بحقیقت مزیت است نه محرومیّت، معافیّت از اعطاء مهر در ازدواج، معافیّت از اعطاء نفقه در دوران

اصطبار و معافیت از وجوب حجّ است. در مبحث ارث نیز تفاوت سهام ناچیز است و علل اقتصادی و اجتماعی آن کاملاً روشن است. لذا باید گفت که موارد عدم تساوی حقوق رجال و نساء فرعی و جزئی و نوعی معافیت است. در برابر این عدم تساوی جزئی موضوع تفوّق و سبقت نسوان بر مردان در موارد معینه در آثار حضرت عبدالبهاء تصریح گشته است. در یکی از بیانات مبارک میفرمایند: "در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوّت بوده رجال بقوّه شدّت و صلابت جسماً و فکراً بر زنان تسلّط یافته بودند. امّا حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده. قوّه اجبار رو باضمحلال است و ذکاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبّت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است رو بعلوّ و سموّ و استیلاء است. پس این قرن بدیع شؤونات رجال را بیشتر مزوج با کمالات و فضائل نسوان نماید و اگر بجوایم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدّن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت." (۱۰) در بیان دیگری اشاره میفرمایند که: "نساء غالباً تعصّب سیاسی ندارند." (۱۱) در لوح مبارکی باعزاز یکی از بانوان بهائی میفرمایند: "حلل عرفان بر قامت نسوان نمایشش بیشتر است و آرایشش عظیم‌تر. علی‌الخصوص نسائی که در میدان عرفان چون شیر ژیان نعره بر آرند و چون عقاب ملکوت به پرواز آیند." (۱۲) در لوح دیگری میفرمایند: "ای امة الله در دوره‌های سابق جمیع اناث هر چند اقدام در خدمات نمودند و بادیه محبّت الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی‌گشتند. زیرا الرّجال قواّمون علی النّساء منصوص بود. حال در این دور بدیع کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کلّ محشور در صقع واحدند. هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد و هر سواری در این میدان جولان دهد بضرر چوگان گوی برآید. خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث. ربّما ربّة الخدور فاقت الذکور و انتصرت علی جیش موفور و حازت قصبات السّبق فی مضمار الوجد و السّرور." (۱۳) بعلّت وجود این مواهب و خصائل در نسوان است که در یکی از الواح میفرمایند: "... جناب طاهره چون در سلک نساء بود بی‌نهایت جلوه نمود و سبب حیرت عموم گردید. اگر از رجال بود ابداً چنین جلوه نمی‌نمود." (۱۴)

مطالعه تاریخ انسانی نشان می‌دهد که زن بیش از مرد تاریخ ساز است، بعبارت دیگر نقش زن در تغییر تاریخ اهمّ از نقش مرد است. بدیهی است زنانی که اسیر هوی و هوس خویش بوده‌اند سبب ویرانی خاندان و ملت خود و جهانیان گشته‌اند و بعکس زنان جاودانه تاریخ خدمات عظیمه به اهل جهان کرده‌اند که ما بنام برخی از آنان در این کتاب اشاره کرده‌ایم. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... چون در جهان حوادث و اخبار و تاریخ قرون و دهور و اعصار بنگری اعظم وقایع و آثار در ممرّ اعصار از جنس نساء صادر و ظاهر ولی بعضی مظاهر آیات کبری بودند و بعضی اسیر سطوت نفس و هوی. یکی سبب حیات ابدی جهان و جهانیان شد دیگری سبب ممت سرمدی بیچارگان. " (۱۵) در طول تاریخ مردان بکمک سطوت حیوانی و زور جسمانی خویش بر زنان تسلط یافته و برای توجیه این غلبه در خصوص ضعف نسوان افسانه‌ها بافتند. آنچه مسلم است تفاوت مرد و زن در جوامع کنونی ناشی از عدم تربیت مطلوب زن است. حضرت عبدالبهاء ضمن نطق مبارک در فیلادلفیا در این خصوص چنین می‌فرمایند: " تأخّر جنس زن تا بحال بجهت این بود که مثل مردان تربیت نمی شدند. اگر نسوان مانند مردان تربیت میشدند شبهه‌ای نیست که نظیر رجال میگشتند. چون کمالات رجال را اکتساب نمایند البتّه بدرجه مساوات رسند و ممکن نیست سعادت عالم انسانی کامل گردد مگر بمساوات کامله زنان و مردان. " (۱۶) و نیز می‌فرمایند: " نساء و رجال در حقوق مساوی، هیچوجه امتیازی در میان نیست. زیرا جمیع انسانند. فقط احتیاج به تربیت دارند. اگر نساء مانند رجال تربیت شوند هیچ شبهه‌ای نیست که امتیازی نخواهد ماند. " (۱۷) حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "... حتّی نقائص و ضعفهای جسمانی نیز مربوط به عادت و تربیت است. " (۱۸) بفرموده حضرت ولیّ امرالله تساوی حقوق رجال و نساء: "در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حرّیت مضرّه عالم حیوانی. " (۱۹)

با آنکه یکصد و پنجاه سال از ظهور مبارک امر بدیع میگذرد و سازمانهای جهانی و ملی انسان دوست بر تلاش مداوم خود در جهت تحقّق تساوی حقوق زنان و مردان هر روز افزوده‌اند هنوز جامعه انسانی در نیمه راه وادی وحدت رجال و نساء است. زنان که بیش

از دو سوّم بار جهان را بر دوش میکشند و بزرگترین نقش سازندگی یعنی تربیت کودکان را بر عهده دارند هنوز به حقوق حقّه خویش دست نیافته‌اند. میلیونها تن از زنان هنوز نمیدانند که با مردان حقوق مساوی دارند. این نا آگاهی سبب گشته که مقام خویش را پست‌تر از مردان دانند. تا حقوق زنان برای این گروه از آنان تعریف و توضیح نشود هرگز تنفیذ نخواهد گشت. مطالعات زن شناسی نیز غالباً در آثار پژوهشگران است و بنحو مطلوب به عامّه نا آگاه از زنان انتقال نیافته است. تا زنان ندانند که با مردان در حقوق مساویند هرگز معرفت اجتماعی کافی نخواهند داشت و لذا در نحوه تربیت فرزندان آنان تأثیر نامطلوب خواهد گذاشت. برای تحقق وحدت انسانی مردان باید در افزایش آگاهی زنان تلاش پیگیر نمایند. زنان نیز باید تساوی حقوق را بطلبند. این توصیه حضرت عبدالبهاء به زنان در گنگره آزادی نسوان در لندن است. (۲۰) از بیانات مبارکه در این ظهور اعظم روشن میشود که عدم تساوی حقوق رجال و نساء مابین با اصل عظیم عدالت اجتماعی است زیرا نیمی از جمعیت جهان را از حقوق انسانی خویش محروم میسازد و مردان را نیز از عظمتی که باید بدان برسند باز میدارد. تا تساوی حقوق رجال و نساء تحقق نیابد بدبختی‌های کنونی جامعه انسانی در سطح جهانی ادامه مییابد. عدم تساوی، تلقی تفوق را دائمی مینماید و تحقق صلح جهانی را بتأخیر میاندازد. عدم اعتقاد به تساوی حقوق رجال و نساء طرز تلقی‌ها و عادات مضری را از محیط خانواده به محیط کار و دیگر محیط‌های اجتماعی و سرانجام روابط بین‌الملل میکشاند. عدم تساوی حقوق را نه از لحاظ زیستی و نه از لحاظ اخلاقی توان توجیه نمود. شاید برخی تصور کنند مراد از وحدت رجال و نساء یا تساوی حقوق آنان مذکر گردانیدن جنس مؤنث است. البته در بیانات مبارکه این ظهور اعظم آمده که در این عهد زنان از رجال محسوب‌اند، ولکن مراد واقعی اعطاء حقوق مساوی به زنان و مردان است. جمال اهی در یکی از الواح میفرمایند: " امروز اماءالله از رجال محسوب. " (۲۱) در توضیح این بیان مبارک استناد به چند فقره از بیانات حضرت عبدالبهاء ضروری است. حضرتشان در لوحی میفرمایند: " ای امةالله... اليوم عظمای رجال غافل و تو آگاه و علمای اقوام و ملل کور و تو بینا و با انتباه. اقویا

اضعف ضعفاء گشتند و توانایان ناتوان شدند و اماءِ رحمن مرد میدان. " (۲۲) در لوح دیگری میفرمایند: "... از بدو وجود تا یوم موعود رجال نفوق بر نساء در جمیع مراتب داشتند... در این دور بدیع فیض عظیم ربّ جلیل سبب فوز مبین نساء شد. ورقاتی مبعوث شدند که گوی سبقت را در میدان عرفان از رجال ربودند... این از مواهب این دور بدیع است که جنس ضعیف را قوی فرمود و اناث را قوه ذکر بخشید... " (۲۳) در لوح دیگری میفرمایند: "ای امه الله شکر یزدان پاک را که از عنصر ضعیف نساء امائی مبعوث فرمود و حقائق شاخصه قویه بر انگیخت که محسود رجال گشتند و مغبوط ابطال، در استقامت چون جبل راسخ بودند و در رسوخ و رزانت چون بنیان ثابت. این از قدرت عظیمه الهیه است که جزء ضعیف به اعظم قوی مبعوث و بسیاری از رجال در قمیص نساء محشور. تو که مرد میدانی پاک یزدان را شکر نما... " (۲۴) و نیز در لوح دیگری میفرمایند: " در این دور بدیع اماء رحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت نساء را از حسیض ذلت نجات داده و باوج عزت رجال رسانده. ملاحظه نمائید که چه موهبتی، زیرا حزب نساء بدرجه ای در شرق ساقط بودند که... در ذکر زن بلانسیبت میگفتند و تعبیر به ضعیفه مینمودند. حال الحمد لله در ظلّ عنایات مبارک نساء در نهایت احترامند... " (۲۵) با توجه به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء روشن است که مراد از عبارت "اماء رحمن مرد میدان"، "اناث را قوه ذکر بخشیده"، عنصر ضعیف نساء، تو که مرد میدانی" (خطاب به یکی از نسوان بهائی) "اوج عزت رجال" و "حال... نساء در نهایت احترامند" اشاره بذلت قبلی نسوان و عزت آنان چون مردان پس از ظهور امر بدیع است. زیرا امر مقدس بهائی تلاش میکند تا خشونت و سطوت و تسلط جوئی مردان بدل به خصائص جمیله زنان چون عاطفت بی پایان، لطافت و ملایمت زبان و وفا فراوان گردد. نه آنکه زنان هویت خویش را از دست دهند و به مردان بدل شوند. در امر بدیع به زنان حقوقی اعطاء گردیده تا مساوی مردان گردند و خصائص و احوال خشونت آمیز مردان تبدیل شده ویژگیهای مطلوب زنانه یابند. لذا بفرموده مبارک حضرت عبدالبهاء که قبلاً نقل گردید "کلّ محشور در صقع واحد" شوند. قوله الاعلی: "ای امه الله در دوره های سابق

جمع اناث هر چند اقدام در خدمات نمودند و بادیه محبت الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی گشتند. زیرا الرجال قوامون على النساء منصوص بود. حال در این دور بدیع کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کل محشور در صقع واحدند. هر نفسی قدم پیش نهد نصیب بیش برد و هر سواری در این میدان جولان دهد بضر بچوگان گوی بر باید. خواه رجال خواه نساء خواه ذکور خواه اناث. " (۲۶) در لوح دیگری میفرمایند: "چه بسیار ربّات حجال بقوت اعظم رجال مبعوث شدند و بسا مردان که در تحت مقنعه ذلّ و هوان محشور شدند. پس نظر بصفت است و شرط و مناط سمت و سیرت نه نقش و صورت. و چون کمالات معنویّه و فضائل روحانیّه و انوار رحمانیّه در قمیص اناث ظاهر گردد و در زجابه نساء باهر جلوه اش بیشتر باشد. " (۲۷) باری از بیانات مبارکه مستفاد میشود که مراد از تساوی حقوق مذکر گردانیدن نسوان نبوده و نیست. بل مراد تحقق دو امر مبرم است. یکی اعطاء حقوق مساوی به زنان و دوم تلطیف زنانه خشونت مردانه. بهر حال جان کلام در بیان حضرت ولیّ امرالله در معنای تساوی حقوق است. "... تساوی در تحصیل علوم و فنون و صنایع و بدایع و کمالات و فضائل عالم انسانی است نه حریت مضرّه عالم حیوانی. " (۲۸) در این بیان مبارک به اخذ "فضائل عالم انسانی و دفع" حریت مضرّه عالم حیوانی" اشاره گردیده که باستناد دیگر نصوص مقدسه تحقق عدالت و تبدیل حالات و کیفیات خشونت مردانه به لطافت و عاطفت و ملائمت زنانه است. همچنین این سخن بدان معنی نیست که مرد زن گردد. اعمال زور و خشونت مردان که در طیّ دوران بدان خو گرفته اند باید به ملائمت و لطافت که از خصائص جمیله انسانی است و در زنان جلوه بیشتر دارد بدل گردد. حضرت عبدالبهاء در خصوص آمیختن شؤونات رجال با خصائص زنان در این قرن بدیع بیان مبارکی دارند که قبلاً در این بخش نقل کرده ایم و مجدداً بجهت تأکید در این مقام درج مینمائیم. قوله الاعلی: "در ایام گذشته عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوت بوده رجال بقوه شدت و صلابت جسماً و فکرراً بر زنان تسلط یافته بودند. اما حال این میزان بهم خورده و تغییر کرده. قوه اجبار رو باضمحلال است و ذکاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان



ظهورش شدیدتر است رو بعلو و سمو و استیلاء است. پس این قرن بدیع شئونات رجال را بیشتر ممزوج با کمالات و فضائل نسوان نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت. " (۲۹)

در کور آدم در متون کتب دینی بر اساس مقتضیات زمان عباراتی آمده که مرد سمبل انسانیت و زن موجودی فرعی و تبعی تلقی گشته است. در کور بهاءالله باستناد نصوص مبارکه الهیه که قبلاً زیارت گردید زن همعنان مرد است بلکه در مواردی سبقت و تقدّم دارد. لذا میتوان گفت که بطور کلی زن در اندیشه فلسفی بهائی بر مرد تقدّم می‌یابد. اگر چه فلسفه اساسی اعلان این تقدّم نسخ عقاید خرافی گذشتگان در باب مقام و حقوق زن است و لکن باید گفت که زن به دو دلیل اساسی بر مرد تقدّم دارد. دلیل نخست مقام مادری است. بعبارت دیگر نقش زن بعنوان مادر در تربیت کودکان عظیم است. زن نخستین مربی کودک است. ورود در این مبحث و بیان اهمیت و اعظمیت آن خارج از موضوع کتاب است و نگارنده در پژوهش دیگری بدان پرداخته است. (۳۰) اما در اینجا شایسته میدانند که شمه‌ای از بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء را بمناسبت نقل نماید. در پاسخ سؤال یکی از مدیران جرائد سانفرانسیسکو میفرمایند: " زنان یک رکن مهمّ از دو رکن عظیم‌اند و اوّل معلّم و مربی انسان زیرا معلّم اطفال خرد سال مادرانند. آنان تأسیس اخلاق کنند و اطفال را تربیت نمایند. بعد در مدارس کبری تحصیل میکنند. حال اگر معلّم و مربی ناقص باشد چگونه مربی کامل گردد. " (۳۱) در لوحی میفرمایند: "اوّل مربی و اوّل معلّم امّهات‌اند که فی‌الحقیقه مؤسس سعادت و بزرگواری و ادب و علم و دانش و فطانت و درایت و دیانت اطفال‌اند. " (۳۲) و در لوح دیگر میفرمایند: "زیرا اوّل مربی اطفال امّهات‌اند. آنها باید در بدایت طفل رضیع را از ثدی دین‌الله و شریعت‌الله شیر دهند تا محبت‌الله با شیر اندر آید و با جان بدر رود. و تا امّهات تربیت اطفال ننمایند تأسیس آداب الهیه نکنند، من بعد تربیت نتایج کلیه نبخشد. " (۳۳) و در نطق مبارک در فیلادلفیا میفرمایند: "تربیت نساء اعظم و اهمّ از تربیت رجال است زیرا این دختران روزی مادران شوند و اطفال را مادر تربیت میکند. اوّل معلّم اطفال مادرانند لهذا باید در نهایت کمال و

علم و فضل باشند تا بتوانند پسران را تربیت کنند. و اگر مادران ناقص باشند اطفال نادان و جاهل گردند." (۳۴) دلیل دوم عواطف رقیقه و احساسات مادرانه زن مانع بروز جنگ است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص در نطق مبارک در فیلادلفیا میفرماید: "چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد وحدت رجال و نساء اعلان گردد. بنیان جنگ و جدال بر افتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست. زیرا اختلاف تربیت مورث جنگ و نزاع، مساوات حقوق بین ذکور و اناث مانع حرب و قتال است زیرا نسوان راضی بجنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند. هرگز راضی نمیشوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره پاره گردد. هیچ مادری راضی نمیشود. ولو هر اوهامی بعنوان محبت وطن و وحدت سیاسی، وحدت جنسی، وحدت نژاد و وحدت مملکت اظهار دارند و بگویند که این جوانان باید بروند و برای این اوهامات گشته شوند. لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد یقین است که حرب از میان بشر برداشته خواهد شد و هیچ اطفال انسانی را فدای اوهام نخواهند کرد." (۳۵) در بیان دیگری میفرماید: "مرد بیش از زن تمایل بجنگ و خونریزی دارد و چون نسوان در عالم انسانی نفوذ و تأثیر کلی یابند از جنگ محققاً جلوگیری نمایند. پس نسوان از جنگ مانند مردان قناعت و رضایت درونی حاصل ننمایند و نفرت و انزجار آنان نسبت بجنگ باید برای استقرار و حفظ صلح عمومی مورد استفاده قرار گیرد." و نیز میفرماید: "جهت نمائید تا آمال صلح عمومی بین المللی از راه مساعی زنان تحقق یابد زیرا مرد بیش از زن رغبت بجنگ دارد و شاهد و گواه حقیقی برای ثبوت افضلیت زن بر مرد خدمت و جدیتی است که در راه استقرار صلح عمومی بکار برد." و نیز میفرماید: "مادر مشقات و بلیات پرورش طفل را بر خود هموار نموده ... بر مادران بینهایت صعب و ناگوار است که جگر گوشگان و پروردگان آغوش عشق و محبت خویش را به میدان حرب روانه نمایند. علیهذا چنین خواهد شد که چون نسوان کاملاً در امور این جهان سهیم گردند و با مردان تساوی و برابری حاصل کنند جنگ موقوف شود. زیرا مانع و رادع جنگ نسوان خواهند

بود. در این شک و تردیدی نیست. " (۳۶) مجدداً تأکید میشود که تعلیم تساوی حقوق رجال و نساء بر تعلیم اساسی تساوی حقوق انسانها یا وحدت عالم انسانی استوار است. در پرتو این دو تعلیم مبارک هرگونه تبعیض علیه نسوان در امر بهائی حرام است. زنان و مردان در تمتع از مواهب آزادی و حقوق اداری، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی متساوینند. امر بهائی عقیده دارد که تربیت مرد تربیت یک تن است و تربیت زن تربیت یک خانواده بل نوع انسان است. در جوامع کنونی کار مرد هنگام غروب آفتاب پایان می‌یابد ولیکن زن خدمتگذار تمام وقت خانواده است و هرگز کارش پایان نمی‌گیرد. (۳۷) امر بهائی تلاش میکند که در جمیع صحنه‌های زندگی مرد و زن در کنار یکدیگر نقش آفرین و خدمتگذار اطفال و نوع انسان باشند. مرد حامی زن و زن حامی مرد باشد. چنانکه از لحاظ زیستی مکمل یکدیگرند از لحاظ اجتماعی نیز یکدیگر را تکمیل نمایند. چون دو بال یک کبوتر پرنده زندگی انسانی را پرواز آورند. در رهگذر زندگی نه زن بی مدد مرد تواند زیست و نه مرد بتنهائی یارای حمل بار مسئولیت‌های حیات اجتماعی را دارد. این اتحاد و اتصال زن و مرد است که چرخ حیات اجتماعی را بگردش می‌آورد. آنجا که به زور بازوی مردان نیاز است همانجا به عاطفت و محبت زنان نیز نیاز است. در طبیعت سرد و خشک جهان خاک لطافت زنان جان پاک منشاء عشق و امید و جنبش و کوشش است. اینست که در الواح مبارکه این ظهور اعظم فرشتگان حامل وحی همه وجه تأنیث دارند. ذکر "حوریّه بقاء"، "حوریّه معانی"، "حوریّه حیات"، "حوریّه فردوس" و "ورقه نورا" بعنوان فرشتگان حامل وحی در الواح مبارکه الهیه همه مبین این نکته است که زن بعنوان سمبل ادامه حیات، بقاء، نورانیت و فلاح عالم انسانی در آثار رحمانی تجلیل شده و بر مرد تقدّم یافته است تا روشن شود که طراز عقائد عصر جدید ناسخ اوهام گذشته در تقدّم مرد بر زن است. کوتاه سخن آنکه در امر بهائی زن نه تنها در نقش مادر و نخستین مربی کودک بر مرد تقدّم یافته بل بعنوان صاحب نقش مقرر و حسّاس در تلطیف عواطف اعضاء جامعه انسانی و در تنفیذ و اجراء تشریعات جمال اقدس ایمی و معهد مقدّس اعلی بنصّ طلعات مقدّسه نورا در این دور اسنی از مرد سبقت گرفته است. این سبقت افزایش

خواهد یافت و سالهای آتی تاریخ امر مقدس بهائی شاهد ظهور زنان جاودانه‌ای خواهد گشت که تقدم نسوان را بر دیوار زمان خواهد نگاشت. چنین فرمود مولای توانا حضرت عبدالبهاء قوله‌الاعلی: "عنقریب ملاحظه مینمائید که در بین نساء نفوسی چنان منجذب مبعوث شوند که سبب حیرت گردند و شمع روشن شوند." (۳۸)

با آنکه پرتو تعلیم مقدس امر حضرت بهاءالله در خصوص تساوی حقوق رجال و نساء بر آفاق عالم تابیده و بسیاری از زنان در صحنه جهانی در غالب میادین خدمات انسانی توفیق بی‌نظیر یافته‌اند هنوز خشونت و سلطه و مقاومت نظام مرد سالاری در همه سرزمین‌ها دیده میشود. وظیفه اهل بهاء در آخرین سالهای حساس و تاریخ ساز سده بیستم میلادی بسیار عظیم است. دیگر تصویر زن پرده نشین و خانه‌گزین باید از منظر جامعه محو گردد و به مردان یاد آوری شود که عصر جدید نساء پرور است. امر بدیع حامل پیام آزادی نسوان است. امر جمال اقدس ایمی منشور الهی تساوی حقوق رجال و نساء را به جهان عرضه میکند و به زن هویتی میبخشد که در شأن اوست. حیات طاهره گویای عظمت تعلیم حضرت بهاءالله است. طاهره فخر رجال بود و آغازگر عصری جدید در آزادی نسوان. وی همان کلمه بود که موعود عالمیان بدان تفوه فرمود و علی‌رغم مخالفت مردم عصر درهای آزادی بر وجه زنان مظلوم و محروم گشود. کار او را باید پی گرفت و به اهل اوهام ثابت نمود که زن سمبل لطافت و عشق و حیات است. وجود گرانبهایش علت آفرینش صلح در عالم است و در مقام نخستین مربی انسانی باید جاودانه تجلیل شود.

زیر نویس بخش سوم

تساوی حقوق رجال و نساء

۱- در پژوهشهای اخیر تاریخ شناسان، جامعه شناسان، مردم شناسان و باستان شناسان وجود دورانی تحت عنوان روزگار مادر شاهی و مادر سالاری مورد تأیید قرار نگرفته است.

۲- تاج السلطنه طوبی. خاطرات (خطی) موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران.

- ۳- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۵۴.
- ۴- اشراق خاوری. مائده آسمانی، جلد هشتم ص ۵۲.
- ۵- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۲.
- ۶- مأخذ بالا. ص ۷۶.
- ۷- مأخذ بالا. صص ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۵۷، ۶۷، ۷۷، ۷۹ و ۸۲.
- ۸- مأخذ بالا. ص ۷۸.
- ۹- مأخذ بالا. صص ۷۷-۷۸.
- ۱۰- مأخذ بالا. صص ۷۲ و ۹۹.
- ۱۱- مأخذ بالا. ص ۹۳.
- ۱۲- مأخذ بالا. ص ۶۱.
- ۱۳- اشراق خاوری. مائده آسمانی، جلد نهم ص ۷.
- ۱۴- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد هفتم ص ۸۰.
- ۱۵- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۵۶.
- ۱۶- مأخذ بالا. ص ۷۹.
- ۱۷- مأخذ بالا. صص ۷۹-۸۰.
- ۱۸- مأخذ بالا. ص ۲۳.
- ۱۹- مأخذ بالا. ص ۱۴۸.
- ۲۰- مأخذ بالا. ص ۸۱.
- ۲۱- مأخذ بالا. ص ۷۶.
- ۲۲- مأخذ بالا. ص ۵۹.
- ۲۳- مأخذ بالا. ص ۵۸.
- ۲۴- مأخذ بالا. ص ۶۲.
- ۲۵- مأخذ بالا. صص ۶۴-۶۵.
- ۲۶- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد هفتم صص ۱۲۱-۱۲۰.

۲۷- مأخذ بالا. صص ۵۲-۵۱.

۲۸- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۱۴۸.

۲۹- مأخذ بالا. ص ۷۲.

۳۰- نگارنده طیّ سالها پژوهش در سازمانهای تربیتی بزهکاران در کشور کانادا (و از جمله مؤسسات New Hope, St. Leonard, Seven Step, Hatfeild, Elizabeth Fry) با صدها تن از مجرمین خطرناک (اعم از قاتلان عمد و سارقان بانکها) مصاحبه خصوصی داشته و به بررسی و تحلیل یافته‌های خویش پرداخته است. در اکثریت قریب باتفاق آنان فقد عنصری مادری (چون مرگ مادر، کوتاهی او در تربیت فرزند و اعتیاد مادر) از عوامل اصلیّه ارتکاب جرم بوده است.

۳۱- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی ص ۸۲.

۳۲- مأخذ بالا. ص ۱۰۲.

۳۳- مأخذ بالا. ص ۱۰۶.

۳۴- مأخذ بالا. ص ۱۱۱.

۳۵- اشراق خاوری. پیام ملکوت. ص ۲۳۴.

۳۶- مأخذ این سه بیان مبارک نشریه اخبارامری طهران، سال ۱۰۵ بدیع، شماره‌های ۲ و ۳ و ۴ است.

۳۷- شاید شعر قدیمی انگلیسی زیر در این مقام جان کلام ما باشد.

For man's work ends at setting sun  
Yet woman's work is never done

۳۸- یزدانی. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی. صص ۳۵-۳۶.

## گفتار دوم

در شرح حیات جناب طاهره

بخش نخست

شهر قزوین زادگاه جناب طاهره

بگفته ابن فقیه همدانی دژ قزوین در گذشته "کشوین" نامیده میشده است. (۱) امام رافعی قزوینی نیز نام این شهر را "کشوین" دانسته است. (۲) یاقوت حموی نیز نام اصلی قزوین را "کشوین" و یا "کژوین" گفته است. (۳) حمدالله مستوفی علت تسمیه شهر قزوین را به "کشوین" چنین نوشته است: "یکی از اکاسره قدیم لشگری بجانب دیلمان فرستاده بود در صحرای قزوین صف کشیدند. سپهسالار لشگر اکاسره به موضع زمین قزوین در صف لشگری خود خللی دید با یکی از اتباع خود گفت: "آن کش وین" یعنی بدان کُنج نگر و لشکر راست کن. نام "کشوین" بر این موضع افتاد. چون آنجا شهر کردند کشوین خواندند. عرب معرب کردند قزوین گفتند". (۴) محمدعلی گلریز در کتاب "مینودر یا باب‌الجَنّه قزوین" مینویسد: "نگارنده چنین می‌پندارم که برای جلوگیری از تاخت و تاز کوه نشینان مزبور (آماردها و دیلمه) بفرمان پادشاه وقت دژی در مدخل کوهستان شمالی قزوین که بمنزله برج دیده بانی میتوان تصویر کرد ساخته و قلعه بزرگتری نیز که جایگاه سپاهیان مستحفظ و نیروی پادگان این ناحیه بوده در محلّ کنونی قزوین میان دو رودخانه دیزج و ارنزک بنا کرده اولی را دژبالا و دومی را دژپائین نامیده‌اند. دژپائین. مرور ایام تحریف شده به دژپین و دژبین و کژوین و کشوین تبدیل گردیده است و در دوران شاپور ذوالاکتاف در جایگاه همان دژ قلعه‌ای بنا کرده و بهمان نامی که قبلاً معروف بوده "کشوین" خوانده‌اند. اعراب نیز پس از استیلای باین حدود کشوین را معرب کرده قزوین گفته‌اند." (۵)

در برابر نظریات بالا نظر دیگری ابراز گردیده که باستناد آن نام "قزوین" معرب لفظ "کاسپین" است. لفظ مذکور از نام مردمی گرفته شده است که در سواحل غربی دریای کاسپین (دریای قزوین یا مازندران) ساکن بوده‌اند. (۶) برخی گفته‌اند لفظ "کاسپین" ترکیب دو واژه پارسی باستان "کَس" (کرانه) و "پین" (پهن) است و مراد از کرانه پهن ساحل وسیع دریای مازندران است. (۷) هیچ‌یک از نظریات بالا مستند بدلائل مقنعه نمیباشد و یقیناً جای پژوهش ژرف‌تری در خصوص معنای لفظ قزوین خالی است. آنچه مسلم است دریای مازندران نزد اعراب به "بحر قزوین" و در بلاد مغرب زمین به دریای "کاسپین Caspian" معروف است.

ابن فقیه بنای شهر قزوین را به شاپور ذوالاکتاف نسبت می‌دهد. (۸) امام رافعی قزوینی (۹) یاقوت حموی (۱۰) و فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۱) نیز همین نظر را ابراز داشته‌اند. اما حمدالله مستوفی بانی شهر قزوین را شاپور اول ساسانی می‌داند. (۱۲) محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳) و بارتولد Bartold خاورشناس روسی نظر حمدالله مستوفی را تکرار کرده‌اند. (۱۴) بی آنکه بنقد نظریات مذکور پردازیم باید تصریح نمائیم که آنچه مسلم است قزوین از شهرهای باستانی ایران است و از همان اوائل و اواسط عصر ساسانی از اهمیت کشوری و لشگری خاص برخوردار بوده‌است.

بگفته یاقوت حموی (۱۵) در سال ۲۴ هجری قمری (۶۴۴ میلادی) عثمان حکومت ری را به براءبن عازب داد و او پس از فتح اهر به قزوین رفت و بر گردن مردم آنجا جزیه نهاد. چون مردم قزوین به پرداخت جزیه تمایل نداشتند ترجیح دادند که اسلام آورند. اندکی بعد علیه دستگاه حکومت و خلافت قیام نمودند و لکن سرانجام اطاعت نمودند و اسلامشان واقعیت بیشتر یافت. از منابع موجود برمیآید که شهر قزوین بدست سعید بن عاص بن اُمیّه توسعه یافت. محمد بن حجاج بن یوسف ثقفی در ایام جنگ سپاه اسلام با دیلمیان به قزوین رفت مسجد جامع آنرا بنا نهاد و نام خویش را بر لوح سنگی نقش نموده بر در آن نصب کرد.



برخی از محدثان در فضیلت شهر قزوین اخباری نقل نموده‌اند. از جمله گفته‌اند که حضرت رسول اکرم فرموده است قزوین در روی زمین چون بهشت عدن در جنان است. (۱۶) امام رافعی قزوینی در کتاب "التدوین فی اخبار قزوین" بنقل چندین روایت نبوی در باب قزوین و شهدای آن پرداخته که در اینجا بنقل مفاد برخی از آنها میپردازیم. (۱۷) در یک روایت رسول اکرم قزوین را از بالاترین درهای بهشت محسوب کرده‌اند. (۱۸) در روایت دیگر مذکور است که در آخر الزمان مردمی در قزوین پدید میشوند که نور ایشان شهداء را نورانی مینماید. همانگونه که خورشید به اهل جهان نور میبارد. (۱۹) و نیز در روایت دیگری مذکور است که قزوین دری از درهای بهشت است. (۲۰) در روایت دیگر آمده است که رسول اکرم فرمود خداوند برادران مرا در قزوین بیامرزد زیرا شهداء آن شهر مقام شهداء واقعه بدر را دارند. (۲۱) و در روایت دیگر آمده است که رسول اکرم فرمود برای امت من شهری است که قزوین نام دارد سکونت در آن شهر افضل از اقامت در حرمین است. (۲۲)

قزوین بعلة موقعیت لشگری و کشوری خود بتدریج توسعه یافت. حکیم ناصر خسرو قبادیانی (۴۸۱-۳۹۴ ه ق برابر با ۱۰۸۸-۱۰۰۳ م) در کتاب سفرنامه خود در خصوص قزوین مینویسد: "...نهم محرم (سال ۴۳۸ ه ق) به قزوین رسیدم. باغستان بسیار داشت و هیچ چیز که مانع شود در رفتن راه نبود و قزوین را شهری نیکو دیدم. باروی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهای خوب الا آنکه آب در وی اندک بود در کاریز بزیر زمین" (صص ۳۳-۳۴). عمادالدین محمود زکریای قزوینی (متوفی بسال ۶۸۲ ه ق برابر با ۱۲۸۳ م) مورخ و جغرافی شناس در کتاب آثار البلاد به بزرگی و آبادی شهر قزوین در ایام خویش اشاره نموده و تصریح میکند که شهر مذکور دارای خاک خوب و باغهای فراوان پر درخت است که مانند آنها در شهرهای دیگر نیست. شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۵۵ ه ق ۱۵۴۸ م رسماً شهر قزوین را بعنوان پایتخت خود برگزید. این شهر تا سال ۱۰۰۰ ه ق (۱۵۹۱ م) پایتخت صفویان بود و در آن تاریخ شاه عباس کبیر پایتخت را به اصفهان انتقال داد. در قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) شهرت قزوین در جهان بحدی

بود که جان میلتون John Milton (۱۶۷۴-۱۶۰۸ م) شاعر و نویسنده انگلیسی در اثر معروف خود "بهشت گم شده Paradise Lost" (که در سال ۱۶۶۷ میلادی اتمام یافت) بدان شهر اشاره کرده است. اما پس از انتقال پایتخت به اصفهان بتدریج اهمیت قزوین کاهش یافت. خرابه‌های موجود از زمان شهرت و اعتبار قزوین گویای وسعت و عظمت شهر در ایام پایتختی است. بهر حال قزوین در ایام پس از صفویه نیز از مراکز عظیم روحانی بوده و اجداد مادری جناب طاهره که همه از علماء طراز اول شیعی بوده‌اند در این زمینه نقش اساسی داشته‌اند. پروفیسور دکتر ابراهیم ولتاین ویلیامز جکسون Abraham Valentine Williams Jackson (۱۹۳۷-۱۸۶۳ میلادی) خاورشناس آمریکائی در سفرنامه خود تحت عنوان "Persia, Past and Present" (ایران در گذشته و حال) مینویسد که قزوین در حدود سال ۱۹۰۳ میلادی دیگر شهری درجه اول بحساب نمی‌آمده اگر چه میان پنجاه تا صد هزار تن جمعیت داشته است (ترجمه فارسی صفحه ۵۰۰). با توجه به نظر دکتر ژان بابتیست فوریه Jean Baptiste Fevrier (۱۹۲۱-۱۸۴۲ میلادی) در باب جمعیت قزوین در همان اوان نظر پروفیسور جکسون اغراق آمیز بنظر میرسد. دکتر فوریه فرانسوی که در فاصله سالهای ۱۳۰۹-۱۳۰۶ هجری قمری برابر ۱۸۹۲-۱۸۸۹ میلادی طیب مخصوص ناصرالدین شاه بوده در کتاب *Trois Ans A La Cour De Perse* (سه سال در دربار ایران) در خصوص قزوین مینویسد: "قزوین شهری است که شماره جمعیت آن از بیست هزار نفر متجاوز نیست ولی از مشاهده محلات خالی و خرابه‌های متعدد آن میتوان یقین کرد که سابقاً خیلی بیش از این سکنه داشته است. این شهر هم بمان سرنوشت شهرهای دیگر قدیمی ایران که وقتی پایتخت بوده‌اند دچار شده باین معنی که تا پادشاه در آنجا مقرّ داشته آبادی و شکوه آن برجا بوده ولی همینکه از این امتیاز افتاده و جای دیگر مقام آنرا گرفته رو به تنزل و ویرانی نهاده است (ترجمه فارسی، صص ۸۶-۸۵). دکتر فوریه مینویسد: "قزوین در بیست و چهار فرسنگی یعنی ۱۴۰ کیلومتری طهران قرار دارد. این فاصله را با کالسکه میتوان در چهارده ساعت طی کرد بشرط آنکه در پنج منزل اسبها را عوض کنند" (ص ۹۳). در سالهای ۱۲۹۹-

۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۱-۱۸۸۰ میلادی) در ایران اقدام به سرشماری گردید و جمعیت قزوین حدود سی و دو هزار و دویست تن تعیین گشت. (۲۳) بر پایه سرشماری رسمی سال ۱۳۶۳ شمسی جمعیت شهر قزوین قریب سیصد و پنجاه هزار و جمعیت قزوین بزرگ ( قزوین و توابع) هفتصد هزار تن بوده است. (۲۴) قزوین همواره دارای موقعیت سوق الجیشی و کشاورزی بوده است. از لحاظ موقعیت ارتباطی مانند پلی شهرهای جنوبی و مرکزی ایران را به استانهای شمالی و غربی و نیز کشورهای اروپائی وصل مینماید. قزوین از شمال به گیلان، از جنوب به استان مرکزی، از مغرب به تاکستان و از مشرق به طهران محدود است. اطراف قزوین را باغهای بسیار فرا گرفته که در آغاز بهار شکوفه‌های درختان آنها بسیار زیبا و خوشآیند است. محصولات عمده کشاورزی قزوین عبارتند از انواع میوه‌ها خصوصاً انگور، حبوبات (چون گندم، جو، لوبیا، نخود)، چغندر قند، پنبه، ذرت، فندق، پسته و گردو. معادن کشف شده قزوین عبارتند از زاج، نمک، ذغال سنگ، آهن و مس. (۲۵)

حکومت قزوین را در ایام ملا محمد صالح قزوینی و دخترش جناب طاهره اصلاً شاهزادگان قاجار داشتند. در روزگار سلطنت فتحعلی شاه پسران وی علی نقی میرزا (در ۱۲۲۲ ه ق برابر با ۱۸۰۷ م) محمدعلی میرزا (۱۲۳۱ ه ق برابر ۱۸۱۵ م) و امامقلی میرزا (۱۲۳۸ ه ق برابر ۱۸۲۲ م) به حکومت آن شهر منصوب گردیدند. در ایام محمد شاه نیز بهرام میرزا پسر فتحعلی شاه حکومت قزوین یافت (۱۲۵۶ ه ق برابر ۱۸۴۰ م). حمزه میرزا حشمت الدوله پسر عباس میرزا نیز حکومت قزوین داشت. در روزگار سلطنت ناصرالدین شاه اسکندر میرزا ( ۱۲۶۴ ه ق برابر ۱۸۴۸ م) بدستور امیرکبیر حاکم قزوین گردید. (۲۶)

پس از ورود مردم آریائی به سرزمین ایران جماعاتی از آنان در دشت قزوین مستقر گردیده‌اند. مردم قدیم قزوین احتمالاً از خاندان دیلم بوده و بعدها پس از آمیزش با تازیان و ترکان و مغولان دگرگونی‌هایی یافته‌اند و از جمله زبان جماعاتی از آنان با ترکی آمیخته شده است. برای مثال مردم محلات درب کوشک، شیخ‌آباد، گوسفند میدان، قملاق و دیمج که بیشتر با ترکان و درباریان شاهان صفوی در تماس بوده‌اند به ترکی سخن

میگویند. بعکس مردم برخی از محلات قزوین ترکی نمیدانند. (۲۷) با توجه به آنچه معروض گشت خاندان جناب طاهره در محلات ترک زبان قزوین و از جمله قملاق و دیمج میزیسته‌اند و غالب اموال و موقوفات آنان نیز در آن محلات بوده است.

مدارک موجود و اکتشافات باستانشناسی نشان میدهد که مردم قزوین به آئین مهر پرستی گرایش داشته و پس از ظهور حضرت زرتشت به آئین مزدیسنی گرویده‌اند. بعقیده باستان شناسان مسجد جامع کبیر قزوین در آغاز آتشکده بوده و پس از رواج اسلام بصورت مسجد در آمده است. مردم شهر قزوین همانگونه که قبلاً مذکور گردید در حدود سال ۲۴ هجری قمری (۶۴۴ میلادی) و در زمان خلافت عثمان ناچار به اسلام گردن نهادند و لکن خیلی زود به آئین جدید مؤمن شدند. پس از پیدایش مذاهب مختلف در جامعه اسلامی بسیاری از مردم قزوین به مذهب شافعی روی آوردند بطوریکه در سده چهارم هجری (دهم میلادی) بیشتر مردم قزوین و توابع آن شافعی بودند. دو مذهب حنفی و شیعی نیز در قزوین پیروان داشتند. در ردوبار و الموت مذهب زیدی نفوذ نموده بود و در تارم (طارم) گروهی به مذهب اسماعیلیه روی آورده بودند. بتدریج پیروان مذهب حنفی نیز افزایش چشمگیر یافتند. در ایام هجوم سپاهیان چنگیز حدود دوازده هزار تن از حنفیان مقتول گردیدند. لذا جمعیت آنان بکلی کاهش یافت. اما تا نیمه سده هشتم هجری (چهاردهم میلادی) اکثریت مردم قزوین شافعی بودند. جماعتی از قوم یهود نیز در قزوین میزیستند. (۲۸) اما تعداد اسماعیلیان از سده پنجم در تارم، رودبار و الموت افزایش سریع یافت (۲۹). حسن بن صباح در سال ۴۸۳ هجری قمری (۱۰۹۰ میلادی) قلعه الموت را مرکز اقدامات خود نمود و پیروان فراوان یافت. بتدریج نفوذ او در سراسر امپراتوری اسلام مشهود گردید و جانبازی فدائیان او در دل پادشاهان زمان هراس میآفرید. بهرحال خلفای معروف فاطمی هواخواه و مروّج فرقه اسماعیلیه و بر پایه برخی روایات تاریخی از اولاد محمد بن اسماعیل بوده‌اند. اما هواخواهان مذهب شیعی دوازده امامی در قزوین اگرچه در آغاز گروه اندکی بودند و لکن همواره در شوون مختلفه زندگی مردم آن شهر تأثیر محسوس داشتند. در زمان حکومت آل بویه (۴۴۸-۵۳۲۰ ق برابر ۱۰۵۶-۹۳۲ م) جمعیت شیعیان

دوازده امامی در اطراف قزوین افزایش یافت در حدیّ که در آغاز سده هفتم هجری (سده سیزدهم میلادی) مردم دهستان زهراء همه دوازده امامی شدند. پس از آنکه سلطان محمد الجایتو (متوفی بسال ۷۱۶ هـ ق برابر ۱۳۱۶م) قبول مذهب دوازده امامی نمود جماعت دوازده امامی نیرومند گردیدند ولکن هنوز آزادی کامل نداشتند و تقیّه مینمودند. سرانجام طلوع شاه اسماعیل صفوی و ترویج مذهب دوازده امامی وسیله او و سپس جلوس شاه طهماسب صفوی بر تخت سلطنت و گزینش قزوین بعنوان پایتخت و ادامه اقدامات پدرش (شاه اسماعیل) مذهب شیعی دوازده امامی را در قزوین جایگزین مذاهب دیگر کرد و از پیروان آن مذاهب جز معدودی چند جرأت ابراز وجود نیافتند. از آن زمان علماء و فقهاء بزرگی در جامعه شیعی قزوین پدید شدند و آن شهر از کانونهای عظیم نشر مذهب شیعی اثناعشری گشت. اما اختلاف دو مکتب اصولی و اخباری در زمان فتحعلی شاه و در اوان حیات جناب طاهره به اوج خود رسید و سپس بصورت ستیز شیخی و بالاسری موجب قتل ملاّ محمد تقی برغانی (عموی طاهره) و در نتیجه شهادت گروهی از اصحاب معصوم و مظلوم حضرت باب گردید. و ما داستان مخالفت ملاّ محمد تقی مذکور را با جناب شیخ احمد احسائی در متن این کتاب به تفصیل بیشتر بیان خواهیم کرد. اما سرآمد علمای شیخی ساکن قزوین دو تن نخست جناب ملاّ عبدالوهاب قزوینی (دارالشّائی) دائی جناب طاهره و دوم جناب ملاّ محمد علی برغانی عموی آن جناب بودند که ما به احوال هر دو در متن این کتاب اشاره خواهیم کرد. در ایّام حیات جناب طاهره جماعتی از ارامنه نیز در قزوین سکونت داشتند. بدین ترتیب قزوین مرکز مهمّ نشر عقائد شیعی اثناعشری و مسکن گروهی از پیروان ادیان موسوی و عیسوی بود. اما هنوز تأثیر عقاید اسمعیلی، باطنی و نقطوی در اذهان مردم مشهود بود و شاید همین تأثر از عوامل گرایش برخی از علماء و مردم عادی شهر به عقاید شیخ احمد احسائی گردیده بود.

از مراکز مهمّ تاریخیّه قزوین که بنحوی با حیات جناب طاهره و خاندان او ارتباط دارند علاوه بر خانه پدری محلّ تولّد آن جناب اماکن زیر را توان نامبرد:

۱- مسجد و مدرسه صالحیه: بانی این مسجد و مدرسه ملا محمد صالح برغانی پدر جناب طاهره بوده است. مدرسه و مسجد مذکور در محله قملاق قرار دارند. در روزگار جناب طاهره و پس از آن دهها سال مراسم سوگواری ایام محرم خصوصاً عاشورا در این مسجد برگزار میگردد و ملا محمد صالح و یا تنی دیگر از خاندان برغانی در آن به اقامه نماز جماعت میپرداخته است. مدرسه مذکور نیز از حیث وسعت و عظمت در ایران بی نظیر و یا کم نظیر بود و در آن هفتصد تن از طلاب علوم دینیّه به تحصیل اشتغال داشتند. بانوان نیز در بخش مخصوص خود بکسب معارف اسلامی میپرداختند. در میان حیاط مدرسه حوض سنگی بزرگی بود بصورت صلیب که بر زیبایی آن بسی میافزود. بر سر در مدرسه که با کاشی‌های زیبا مزین بوده اشعاری بخط خوش نستعلیق در متن کاشی‌های لاجوردی نوشته شده بود که حاکی از مراتب عظمت مقام ملا صالح برغانی و خدمات او بویژه بنای مسجد و مدرسه بوده است. (۳۰) جناب طاهره غالباً باین مدرسه میرفته و علاوه بر تلمذ نزد پدر با استادان و شاگردان مرد و زن مدرسه مذکور به بحث میپرداخته است. طاهره مدت دو سال در آن دانشگاه عظیم اسلامی بتدریس اشتغال داشته است. مدرسه صالحیه تا ایام مشروطیت از رونق بسزائی برخوردار بوده است. از موقوفات مدرسه، قریه قره قباد با چهارده مزرعه و حمام محمدخان بیگ در محله گوسفند میدان بوده است.

۲- مسجد شهید: بانی این مسجد و آب انبار متصل بآن ملا محمد تقی برغانی عموی جناب طاهره (ملقب نزد شیعیان به شهید ثالث) بوده است. مسجد مذکور در محله دیمج و در بازار دباغها ساخته شده است. ملا محمد تقی در این مسجد نماز میخوانده و وعظ میکرده است. بشرحی که بتفصیل در متن کتاب حاضر خواهد آمد. ملا عبدالله شیرازی (معروف به میرزا صالح) از شیخیان غیور در آن زمان و از بایان شجاع بعدی در همین مسجد ملا محمد تقی را بشدت مضروب نموده و این ضرب چند روز بعد سبب مرگ نامبرده گردیده است. (۳۱) گرمابه‌ای نیز در محله دیمج بنام شهید (ملا محمد تقی شهید ثالث) معروف است.

۳- شاهزاده حسین: از دیگر اماکن تاریخی مربوط به حیات جناب طاهره در قزوین بقعه شاهزاده حسین است. جناب طاهره در ایام کودکی و نوجوانی غالباً همراه مادرش بدین بقعه میرفته و به قرائت اوراد و ادعیه میپرداخته است. و هم از دروازه نزدیک این بقعه بود که در سی و یکسالگی از شهر قزوین مخفیانه خارج گشت. نزدیک این بقعه تنی چند از اصحاب مقتول و یا مضروب گشته‌اند. در همین شاهزاده حسین بود که برخی از اصحاب متحصن گردیدند و در گورستان شمالی آنجا بود که ملا عبدالوهاب قزوینی مقبره و بقعه‌ای برای خویش و بستگانش ساخته بود. مرقد مادر جناب طاهره و مقبره ملا محمدتقی برغانی نیز در شاهزاده حسین است. اینکه مراد از شاهزاده حسین کیست دقیقاً مورد اتفاق نظر نیست و لکن با احتمال قوی نامبرده حسین بن علی بن موسی الرضا است و گویند دو ساله یا کوچکتر بوده که در قزوین بسال ۲۰۱ هجری قمری برابر ۸۱۶ میلادی وفات یافته و در محل کنونی بخاک سپرده شده است. (۳۲) بقعه شاهزاده حسین در طی قرن‌ها بارها تعمیر گردیده و سرانجام از بناهای زیبا و تاریخی قزوین گشته و بسیار مورد احترام مردم آن شهر است. مقبره ملا محمدتقی برغانی در طرف سلامگاه شاهزاده حسین واقع است. حاج میرزا ابوالقاسم شیرازی مقبره‌ای برای خود ساخته بود که پس از قتل ملا محمدتقی جسد او را در آنجا به امانت نهادند. حدود یک سال پس از آن چون خواستند آن جسد را به عتبات عالیات حمل نمایند و تعطیل عمومی کرده بودند مردم از حمل جسد جلوگیری کردند لذا در همان مقبره متعلق به میرزا ابوالقاسم شیرازی مدفون گشت. باید توجه داشت که مرقد جناب ملا عبدالوهاب قزوینی در نجف و در کنار مرقد حضرت علی علیه بهاء الله است.

از دیگر بناهای تاریخی قزوین مقبره حمدالله مستوفی، سردر عالی قاپو، عمارت چهل ستون، مدرسه حیدریه، چند مدرسه دیگر، کاروانسراها و بازار سر پوشیده را توان نامبرد. قزوین در سده‌های اخیر از مهم‌ترین کانونهای مذهبی شیعی اثناعشری بوده و در فاصله سالهای ۱۹۷۸-۱۹۷۳ میلادی که نگارنده این سطور در اوقات مخصوصه در آن شهر بتدریس و تحقیق اشتغال داشت صاحب حدود پنجاه مسجد بود. وجود برادران برغانی بعنوان تنی چند از برجسته‌ترین علماء و فقهاء شیعی در قزوین و نیز علماء خاندان مادری جناب

طاهره در اوان ظهور امر بدیع، آن شهر را به کانونی از فعالیت‌های پرحرارت اسلامی بدل کرده بود. در برابر خاندان برغانی خاندانهای برجسته دیگری به مکتب شیخیه گرایش یافتند و پس از ظهور حضرت باب تنی چند از علماء و تجار معروف آن شهر بافتخار ایمان نائل گشتند. در خصوص علماء شیخی قزوین خصوصاً ملا عبدالوهاب و ملا محمدعلی قریباً گفتگو خواهیم کرد. در اینجا به نام برخی از کبار مؤمنین قزوین در عهد اعلی اشاره مینمائیم. علاوه بر جناب طاهره و خواهرش مرضیه و عموی کوچکترش جناب ملا محمد برغانی، جناب ملا محمدعلی قزوینی (پسر دائی و شوهر خواهر طاهره) جناب ملا عبدالکیرم قزوینی (میر احمد کاتب) اعضاء خاندان فرهادی، جناب شیخ محمدنبیل قزوینی، جناب ملا جعفر قزوینی، جناب آقا سید عبدالهادی قزوینی، برادران قزوینی (جناب کربلای محمدحسین، جناب آقا محمدصادق، جناب حسن آقا و جناب آقا علی زرگر) جناب کریم خان مافی متخلص به بهجت، جناب کربلای لطفعلی و جناب آقا محمدعلی کدخدا را توان نام برد و ما بشرح حیات برخی از آنان در ضمن بیان احوال جناب طاهره اشاره خواهیم کرد.

زیرنویس بخش نخست

شهر قزوین زادگاه جناب طاهره

۱- اخبار البلدان. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ، طهران، ص ۲۹۱. ابوبکر شهاب الدین احمد بن محمد همدانی معروف به ابن الفقیه از مشاهیر جغرافی شناسان کتاب اخبار البلدان را در فاصله سالهای ۲۹۰-۲۸۰ ه ق برابر ۹۰۲-۸۹۳ م تألیف کرده است.

۲- التّدوین فی اخبار قزوین. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ، طهران، فصل دوم ص ۵.

۳- معجم البلدان. جلد چهارم. ص ۸۸.

۴- تاریخ گزیده. فصل نخست از باب ششم، ص ۸۳۰ ( بنقل از کتاب البیان تألیف ابوجعفر برقی).



- ۵- جلد نخست. صص ۲۴-۲۵.
- ۶- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، صص ۲۱-۱۶ ( و منابع مذکوره در آن).
- ۷- مأخذ بالا. ص ۲۱.
- ۸- اخبار البلدان. صص ۲۹۱ و ۲۹۵.
- ۹- التّدوین فی اخبار قزوین. ص ۷.
- ۱۰- معجم البلدان. جلد چهارم. صص ۸۱-۹۱.
- ۱۱- هداية السبيل و كفاية الدليل. ص ۳۲۸.
- ۱۲- تاریخ گزیده. فصل نخست از باب ششم، ص ۸۳۰.
- ۱۳- مرآت البلدان. جلد چهارم، ص ۱۷۴.
- ۱۴- جغرافیای تاریخی ایران. ترجمه فارسی صص ۲۶۱ و ۲۶۵.
- ۱۵- معجم البلدان. جلد چهارم، ص ۸۸.
- ۱۶- نقل از اخبار البلدان ابن فقیه.
- ۱۷- برای آگاهی از محتوای تفصیلی روایات مذکور از جمله رجوع فرمایند بکتاب "مینودر یا باب الجنة قزوین" تألیف سید محمد علی گلریز. جلد نخست، صص ۸۶-۷۰.
- ۱۸- عین عبارات چنین است "... فأنه من اعلى ابواب الجنة".
- ۱۹- عین عبارات چنین است "أنه يكون في آخر الزمان قوم بقزوین یضیی نورهم للشهداء كما تضيئ الشمس لاهل الدنيا".
- ۲۰- عین عبارات چنین است " قزوین باب من ابواب الجنة".
- ۲۱- عین عبارات چنین است "رحم الله اخوانی بقزوین ... انّ الشّهد فیها يعدل عندالله شهداء بدر".
- ۲۲- عین عبارات چنین است "یکون لامتی مدینة یقال لها قزوین السّاکن بها افضل من ساکن الحرمین".
- ۲۳- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، ص ۳۹۰.

۲۴ - شیخ الاسلامی . جغرافیای کامل ایران. ص ۷۲۶.

۲۵ - عیناً مأخذ بالا.

۲۶ - گلریز. مینودر یا باب الجنّه قزوین. جلد نخست صص ۷۴۳-۷۴۲.

۲۷ - مأخذ بالا. صص ۳۰۳-۳۰۱.

۲۸ - مأخذ بالا. صص ۴۱۲-۴۰۸.

۲۹ - اسمعیلیان که به سبعیّه و هفت امامیان نیز شهرت دارند و گروهی آنان را فدائیان. باطنیان و حشاشین نامیده‌اند، پیروان مذهبی شیعی هستند که عقیده دارند اسماعیل فرزند حضرت امام جعفر صادق امام هفتم است و اعتقادی به حضرت امام موسی کاظم بعنوان امام هفتم ندارند.

۳۰ - گلریز. مینودر یا باب الجنّه قزوین. جلد نخست، صص ۵۷۷-۵۷۴. برخی از ابیات حکّ شده بر سر مدرسه صالحیّه چنین است:

"از رحمت ربّانی و ز حکمت یزدانی  
توفیق چه شد شامل تأیید چه شد عاید  
این کعبه که از عرشش وین مدرسه کز فرش  
فیض ازلی نازل نور ابدی صاعد  
از افضل اعمال و ز احسن افعال، آن  
شد از عمل صالح آن مجتهد ماجد  
آن محرم سرّالله و آن مُحرم بیت‌الله  
کز سعی و صفا آمد هم مفتی وهم مرشد  
آن کو پی تکبیرش صفهای ملک قائم  
و آنکو گه تسبیحش افواج ملک ساجد  
...

سال عمل بانی هاتف بجوابش گفت

هست از عمل صالح هم مدرسه هم مسجد"

۳۱- مأخذ بالا. ص ۵۵۷.

۳۲- برای آگاهی بیشتر از موافقان و مخالفان این عقیده از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا صص ۶۵۲-۶۵۰.

بخش دوم

اجداد و منسوبان جناب طاهره

اجداد پدری طاهره اصلاً اهل برغان از قراء دهستان برغان بوده اند. این قریه میان کرج و قزوین (در بخش معروف به ساوجبلاق) واقع شده و کوهستانی و سردسیر است. مردم برغان اصلاً زارع‌اند و جماعتی از آنان نیز به جاجیم و جوارب و شال بافی اشتغال دارند. راههای وصول به قریه مالرو است و جمعیت آن در حال حاضر به سه هزار نفر نمی‌رسد. (۱) از مدارک موجود بر می‌آید که تاپشت سیزدهم طاهره از علماء و پارسایان بوده‌اند. (۲) از جمله جدّ اعلاّی پدری طاهره ملاّ محمد کاظم معروف به طالقانی (برغانی الاصل) از فضلاء دوران صفویّه و مدرّس مدرسه نوآب در قزوین بوده و در سال ۱۰۹۴ هجری قمری (۱۶۸۲ میلادی) در گذشته است. (۳) نواده ملاّ محمد کاظم که ملاّ محمد برغانی نام داشته (۴) مردی فاضل و بسیار مقدّس و متقی بوده است. (۵) خواهر ملاّ محمد ماه شرف خانم (متوفی بسال ۱۲۳۴ هجری قمری برابر با ۱۸۱۸ میلادی) نیز از زنان ادیب و فاضل و در فقه و اصول و ادب عرب ماهر و بارع و از مقرّبان تاج‌الدوله همسر فتحعلی‌شاه قاجار بوده است. وی نزد تاج‌الدوله بتحریر مراسلات اشتغال داشته است. (۶) ملاّ محمد برغانی از همسرش فاطمه خانم صاحب چند فرزند و از جمله سه پسر گردیده است: حاج ملاّ محمد تقی برغانی، حاج ملاّ محمد صالح برغانی و حاج ملاّ محمد علی برغانی. (۷)

حاج ملاّ محمد تقی برادر بزرگتر (عموی جناب طاهره) در حدود سال ۱۱۸۳ هجری قمری (۱۷۶۹ میلادی) در برغان تولّد یافت. (۸) وی چندی در قزوین به تحصیل پرداخت و سپس همراه برادر خود حاج ملاّ محمد صالح به شهر مذهبی قم رفت و نزد میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی و مؤلف کتاب معروف قوانین‌الاصول (۹) تلمذ

نمود. دوران تلمذ نزد میرزای قمی اگرچه کوتاه بود و مورد پسند ملا محمد تقی واقع نگشت ولکن او را واداشت که در فقه شیعی مطالعات مفصّله نماید. از قرائن برمیآید که میرزای قمی بعدها ملا محمد تقی را بیاد نمیاورده زیرا در اواخر حیات چون از او در باب صلاحیت اجتهاد ملا محمد تقی سؤال مینمایند میگوید که او را ملاقات ننموده است. بهر حال میرزای قمی و ملا محمد تقی در برخی از مسائل فقه شیعی توافق نداشتند و این امر موجب مباحثات کتبی میان آن دو گشته است. (۱۰) باری ملا محمد تقی از قم به اصفهان رفت و تحصیلات خود را ادامه داد. به مطالعات فلسفی نیز پرداخت و گاه تدریس فلسفه مینمود. (۱۱) برخی گفته‌اند که برادران ملا محمد تقی، ملا محمد صالح و ملا محمد علی نیز در قم و اصفهان همراه او به تحصیل اشتغال داشته‌اند. (۱۲) برادران برغانی سرانجام به عراق عرب شتافتند و نزد بزرگان علماء شیعی بتکمیل تحصیلات خویش پرداختند. از قرائن بر میآید که ملا محمد تقی دو بار به عتبات عالیات برای تکمیل تحصیلات رفته (۱۳) و در بار دوم از آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب معروف ریاض المسائل (۱۴) اجازه اجتهاد گرفته است. ملا محمد تقی مردی سختگیر و جدلی بوده است. خود گوید که روزی در مدرس سید علی طباطبائی با استاد مباحثه می نموده که جوانی مداخله کرده و او را محکوم نموده است. ملا محمد تقی که از عهده جوابگوئی بر نمی آمده متغیر شده و به جوان مذکور اهانت نموده ولی زود دریافته که آن جوان سید مهدی فرزند استادش بوده است. این عمل مورد پسند استاد واقع نشده و او را سخت توبیخ نموده است. (۱۵) برخی نوشته‌اند که ملا محمد تقی علاوه بر سید علی طباطبائی از فرزند او سید محمد و نیز شیخ جعفر نجفی (۱۶) اجازه اجتهاد گرفته است. (۱۷) ملا محمد تقی پس از اتمام تحصیلات خود در عراق (در سفر نخست) به طهران رفت و مدتی در آنجا با برادران خویش مقیم شد. از آنجا بود که مجدداً بعراق رفت و از آقا سید علی طباطبائی اجازه اجتهاد گرفت و دوباره بطهران برگشت. برادران برغانی در طهران شهرت یافته و مورد توجه درباریان شدند. این برادران خصوصاً ملا محمد تقی بسیار جسور و مغرور بودند. داستان خشونت برادران در مورد ملا محمد علی جدلی در حضور فتحعلی شاه در غالب کتب شرح احوال آنان آمده است.

خلاصه داستان این است که ملا محمدعلی نامی از مردم مازندران که به ملا محمدعلی جنگلی شهرت داشت آنگاه که ملا محمدصالح برغانی (پدر جناب طاهره) در قزوین تحصیل مقدمات می‌نموده معلم او بوده است. فتحعلی‌شاه در یکی از اسفار خود به قزوین با محمدعلی جنگلی روبرو شده و از او خوشش آمده و به وی لقب جدلی داده است. سالها بعد یک بار که برادران برغانی در حضور فتحعلی‌شاه بوده‌اند و ملاّی جدلی نیز حاضر بوده است شاه از ملا محمدتقی برغانی سوآلی میکند که جواب میدهد. ملاّی جدلی بر پاسخ ملا محمدتقی ایراد میگیرد. ملا محمدتقی به ایراد او نیز پاسخ میدهد. ولکن ملاّی جدلی قانع نشده به مجادله خویش ادامه میدهد. ملا محمدتقی دیگر سکوت میکند. ولکن برادرش ملا محمدصالح این سکوت را در مجلس سلطان مایه سرشکستگی میبیند. لذا با ملاّی جدلی به مجادله میپردازد. ملاّی جدلی که مردی حرافّ بوده در میان گفتگو به ملا محمد صالح میگوید که تو شاگرد من بوده‌ای و آنچه در این باب میدانی از من آموخته‌ای. ملا محمدصالح نیز سکوت میکند. در این هنگام برادر کوچکتر که ملا محمدعلی برغانی باشد بمیدان آمده بر ملاّی جدلی می‌تازد. گفتگو شدّت مییابد. آندو که در حضور سلطان از یکدیگر دور نشسته بودند اندک اندک بیکدیگر نزدیک میشوند. ملاّی جدلی تصمیم میگیرد که سیلی بصورت برغانی بزند ولی برغانی پیشدستی کرده سیلی سختی بر صورت جدلی میزند. هر دو برخاسته گریبان یکدیگر میگیرند که ناگاه سلطان خشمگین گردیده و بر سر برادران برغانی فریاد میزند و آنان را توییح مینماید. لذا برادران برغانی مجلس را ترک نموده و به خانه میروند. (۱۸) برخی نوشته‌اند که بر اثر این حادثه شاه بر برادران برغانی سخت گرفته لذا آنان مجبور به ترک مجلس و سپس طهران گشته‌اند. (۱۹) اما ملا محمد تنکابنی که از شاگردان ملا محمد تقی برغانی بوده و از او اجازه اجتهاد گرفته (۲۰) در کتاب قصص العلماء مینویسد که همان شب فتحعلی‌شاه در خواب میبیند که جناب فاطمه زهراء بدین عمل شاه اعتراض نموده و فرموده است که رضای خاطر برادران برغانی را فراهم کرده بدانان احترام نماید. لذا فردای آنروز شاه برادران برغانی را طلبیده

بدانان محبت و احترام و "هریک را بخلعت فاخر و تشریف ملوکانه محلّع و مشرف" میدارد (ص ۳۲).

ملاّمحمدتقی برغانی در حادثه جنگهای ایران و روس با سیدمحمد مجتهد معروف که حکم جهاد با روس صادر کرده بود همراه بود. پس از شکست نایب السلطنه عباس میرزا روزی فتحعلی شاه در طهران در مجلس علماء سؤال از حوادث واقعه در جنگ و علت شکست عباس میرزا نمود. احدی پاسخ نداد. مجدداً سؤال نمود. پاسخی نبود، بار سوم که پرسش نمود ملاّمحمدتقی گفت که پاسخ میدهد ولکن پیش از پاسخگویی مایل است که حکایتی را برای شاه بیان نماید. شاه موافقت کرد. ملاّمحمدتقی گفت در بلاد اسرائیل عابدی بود که در صومعه به عبادت اشتغال داشت. در کنار آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که کاروانیان در سایه آن استراحت مینمودند. دزدان راه از پیش در بالای آن درخت پنهان شده و هنگامیکه کاروانیان بخواب میرفتند اموال آنان را غارت مینمودند. عابد مذکور بر آن شد که درخت را قطع نماید تا پناهگاه دزدان خراب گردد. چون نیمی از درخت را برید شیطان بصورت انسانی ظاهر شد و با عابد به ستیز برخاست و کشتی گرفت ولی عابد پیروز گشت. چون عابد خسته بود اتمام کار بریدن را بروز دیگر موکول نمود. شب با خود اندیشید که فردا درخت را بکلی می‌برم و کاروانیان را از شرّ راهزنان آسوده می‌سازم. پس بهتر است که از کاروانیان برای کاری که انجام میدهم باج گیرم تا مخارج زندگیم تأمین گردد. فردا صبح چون به بریدن نیمه دیگر درخت مشغول گشت شیطان مجدداً بر او ظاهر شد تا مانع انجام کار شود. عابد با شیطان ستیز کرد و مجدداً کشتی گرفت. این بار عابد به زمین خورد زیرا نیت او خدمت نبود بل نفع خویش را می‌طلبید. شاهزاده عباس میرزا نیز در آغاز نیت خدمت و تقرب به بارگاه شاهی داشت لذا پیروز گردید. ولکن بعد نیت دیگر یافت و بدان روی کارش بشکست انجامید. این داستان و این سخن شاه را خوش آمد و بدو خلعت داد. (۲۱) ملاّمحمد تقی بسیار جسور و حاضر جواب بود و همین حاضر جوابی در ایام محمدشاه نیز برای او خلعت آورده بود.

حاج میرزا آقاسی صدر اعظم صوفی شاه (۲۲) با برادران برغانی خصوصاً حاج ملا محمدتقی در نهایت عداوت بود. لذا برخی از رجال دولت برای خوشایند او با برادران برغانی مخالفت می‌ورزیدند. در یکی از اسفار محمد شاه به قزوین حاج میرزا آقاسی دستور داده بود که برادران برغانی از شهر خارج شوند تا با پادشاه روبرو نشوند. اما برادران بھر تدبیری بود در شهر ماندند تا بحضور شاه رسند. چون لحظاتی در حضور پادشاه بودند پرده‌دار مجلس بدانان اشاره کرد که محفل را ترک نمایند. ملا محمدتقی در آن حال جرأت کرده بعرض شاه رسانید که ما را مطلبی است که میخواهیم معروض داریم ولکن پرده‌دار اشاره میکند که مجلس را ترک نمائیم. شاه خشمگین گردید و به پرده‌دار دستور داد که خاموش باشد. ملا محمدتقی معروض داشت چون برادران حضرت یوسف کنعانی یوسف را به شخصی مصری فروخته مصریان او را در زنجیر کرده روانه مصر نمودند. یقلوس نامی را که غلام سیاه و زشت روی و زشت خوی بود سرپرست یوسف ساختند و او بسیار سختگیر بود. چون کاروانیان به گورستان آل یعقوب رسیدند یوسف خود را از شتر بزیر انداخت و بر سر گور مادرش راحیل رفت و به گریه و زاری پرداخت. چون یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید به جستجو پرداخت تا او را بر سر گور مادر یافت. سیلی سختی بصورت یوسف زد. حضرت یوسف دست به درگاه الهی دراز و آغاز تضرع و زاری نمود. ناگاه دریای قهر الهی به تلاطم آمد. زلزله پدید گشت و بادهای بحرکت در آمد. به جبرئیل خطاب شد که زلزله و باد را آنچنان شدید نماید که کاروانیان حیران و سرگردان و پریشان گردند. چون کاروانیان چنین دیدند دانستند که همه این عذابها از ستمی بود که بر یوسف رفت لذا دست بدامان او شدند تا دعا نماید و انقلابات بر طرف گردد. یوسف نیز چنان کرد که آنان استدعا نمودند. فرشتگان آسمان به بارگاه الهی معروض داشتند که بار خدایا برادران یوسف این همه بر وی ستم نمودند، او را در چاه انداختند، برهنه نمودند و سرانجام او را فروختند ولکن تا این دم بر آنان خشم نفرموده‌ای چه شد که با یک سیلی یقلوس این همه بلایا بر مصریان نازل فرمودی؟ خطاب از درگاه الهی رسید که برادران یوسف چون پیغمبرزاده‌اند ولکن یقلوس شخص بیگانه بی‌مایه‌ایست

و چون بصورت حضرت یوسف سیلی زده و کاروانیان ممانعت ننموده‌اند این بلایا بر آنان نازل نمودیم تا درس عبرتی باشد. در پی نقل این داستان ملامحمدتقی بحضور محمد شاه معروض داشت ای سلطان تورا برماحکمی باشد رواست و بجان ممت داریم لیکن از یقلوس زمان که غلام حاج میرزا آقاسی باشد ستم نمی‌پذیریم. میرزا آقاسی حکم کرده که حتی ما را از ایران اخراج نمایند. اگر حکم اخراج بدستور سلطان است باکی نیست و بجان خریداریم. محمد شاه از سخن ملامحمدتقی سخت متأثر و از عمل پرده‌دار متغیر گردید. باعزاز برادران پرداخت و آنان از محضر پادشاه راضی و خشنود برون آمدند. زیرا پادشاه را از آغاز نوجوانی بدانان تعلق مخصوص بود. (۲۳)

لامحمدتقی در دفاع از نظریات و فتاوی خود نیز بسیار غیور و جسور بود. یک بار فتوایی داده بود که بر خلاف نظر مجتهدین دیگر بود و تنها برادرش ملامحمدصالح با فتوای وی موافقت داشت. در آن باب ملاعبدالوهاب قزوینی با فتوای ملامحمدتقی موافق نبود و همه علماء قزوین با رأی ملاعبدالوهاب موافقت کردند. ملامحمدتقی مجلسی آراست و در آن مجلس علماء با وی به مناظره و مباحثه و مشاجره پرداختند ولیکن هیچ یک بر وی غلبه نیافتند. علماء قزوین از دیگر علماء ایران استفتاء نمودند (فتوی و یا نظر خواستند) آنان نیز علیه ملامحمدتقی نظر دادند. حتی حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی (رشتی) در اصفهان که اشهر مجتهدین ایران بود فتوای ملامحمدتقی را رد نمود و رساله‌ای در رد نظر او نگاشت ولکن حریف نامبرده نگشت و به واقع غلبه نیافت. آقا سید محمد طباطبائی فرزند آقا سید علی طباطبائی نیز علیه ملامحمدتقی نظر داد و ملائی را بنمایندگی خویش به قزوین فرستاد که فتوای ملامحمدتقی را باطل نماید و حکم سید محمد را اجراء نماید. اما هنوز ملامحمدتقی قانع نبود و رساله علیه فتوای سید محمد نوشت و در تألیفات خویش از نظر خود دفاع نمود.

گفته‌اند که در آغاز نماز جماعت را در قزوین حاج سید محمدتقی امام جمعه (۲۴) بانجام میرساند ولکن ملامحمدتقی برغانی به حرمت نماز جماعت در زمان غیبت حضرت قائم اعتقاد داشت و هواخواهان خویش را از حضور در نماز جماعت منع مینمود. یک بار که



حاج سید محمد تقی را با برخی از مردم قزوین کدورتی پیش آمده و در نماز جماعت حاضر نشده بود ملاً محمد تقی بی درنگ در مسجد حاضر شده و امامت جمعه را پذیرفته بود. از آن پس منصب امامت جمعه را تصرف کرده و دیگر میدانی به حاج سید محمد تقی نداده بود. گویند روزی امام جمعه سابق (حاج سید محمد تقی) و ملاً محمد تقی در مجلسی روبرو شده‌اند و حاج سید محمد تقی به ملاً محمد تقی گفته است که آن چه حکم اسلامی است که امروز حرام است و یک هفته دیگر حلال. ملاً محمد تقی هرچه اندیشه نمود پاسخی نیافت. حاج سید محمد تقی گفت که آن نماز جماعت است که چون من بیای می‌داشتم حرام بود و اینک که تو منصب امامت جمعه را تصرف کرده‌ای حلال است. (۲۵)

ملاً محمد تقی در برخی از فتاوی خود بکلی با فقهاء دیگر مخالفت کرده که تعدادی از آن فتاوی در متون آثار خود او و یا کتب تاریخی و فقهی آمده است. برای مثال اگر چه سالها با غناء در تشبیه و تعبیه و تعزیه مخالف بود و لکن بر اثر دیدن یک رؤیا (چنانکه خود مدعی است) نظرش دگرگون گشت. گویند شبی در خواب دید که حضرت رسول اکرم باو میفرمایند که: ای آخوند غنا در مرثی امام حسین جائز است. مردم را از آن منع مکن. از آن پس غنا را در ذکر مصیبت جائز میدانست. (۲۶) از جمله فتاوی او آن بود که میگفت حاکم شرع میتواند از مردم اجرت گیرد و مکرر در بالای منبر میگفت که: "بر من حکم کردن لازم است، لیکن نوشتن لازم نیست و برای نوشتن اجرت میگیرم." بدین روی مردم میگفتند که نامبرده رشوه میگیرد. (۲۷) پروفیسور براون مینویسد که ملاً محمد تقی برغانی خود را اعلم مجتهدین زمان خویش میدانسته است. (۲۸) ملاً محمد تقی مردی ظالم، مغرور، لجباز و بد دهن بود. با آنکه سالها تحصیلات دینی کرده بود قشری بود. بی تردید بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (ص ۳۰۲) در خصوص او که میفرمایند "ظالم جهول" میتواند جامع همه معایب او باشد. با آنکه ملاً محمد صالح برغانی برادر او (پدر جناب طاهره) از اعلم علماء و فقهاء زمان خویش بود و همواره محبت و التفات کرده از برادر خود حمایت مینمود ملاً محمد تقی او را نزد دیگران "کودن و قلیل الادراک" میخواند. (۲۹) جناب ملاً عبدالوهاب قزوینی (دائی جناب طاهره) که

مردی بسیار فاضل و مجتهدی مورد احترام علمای اصولی و اخباری خصوصاً شیخی بود و همواره از ملا محمدتقی حمایت مینمود و در آغاز اسباب اشتهار او را فراهم فرمود (۳۰) مورد نفرت و مخالفت ملا محمدتقی بود. یکی از علل کدورت آن بود که سید محمد طباطبائی فرزند سید علی طباطبائی چون در اوائل اشتهار برادران برغانی به قزوین آمد برخی از علماء از مقامات علمی و اجتهاد برادران برغانی از وی سوآلاتی مینمودند. برای مثال شخصی از او پرسید که آیا حاج ملا محمد صالح (پدر طاهره) مجتهد است یا نه؟ تصریح بر اجتهاد او نمود. چون از اجتهاد ملا محمدتقی پرسید سید محمد پاسخ صریحی نداد و لکن گفت که ملا محمدتقی مرد فاضلی است. سائل چنین شهرت داد که سید محمد گفته است ملا محمدتقی مجتهد است. حال آنکه سید محمد چنین مطلبی را عنوان نکرده بود. چون ملا عبدالوهاب قزوینی از جریان آگاهی یافت به سائل در حضور سید محمد اعتراض نمود و فرمود چرا چنین سخنی را شایع کرده‌ای. ملا محمدتقی پس از اطلاع از جریان امر بسیار آزرده گشت. لذا سید محمد یکروز برای صرف ناهار به خانه ملا محمدتقی رفت و پس از اظهار ملاطفت اجازه اجتهاد او را نوشته به وی تسلیم نمود. سپس به منبر آمده و این خبر را به آگاهی همگان رسانید. اگرچه ملا عبدالوهاب در کمال صفا به سائل اعتراض کرده بود و لکن عمل او سبب کدورت شدید ملا محمدتقی گردیده بود. اما علت اساسی اختلاف ملا محمدتقی با ملا عبدالوهاب طرفداری شخص اخیر از جناب شیخ احمد احسائی بود. خصوصاً که شیخ احمد در آخرین سفر خویش به قزوین که بدعوت ملا محمدتقی انجام یافته بود در خانه ملا عبدالوهاب اقامت نمود و این امر سبب کینه و حسادت ملا محمدتقی گردیده بود و همه جا از ملا عبدالوهاب انتقاد مینمود. ملا محمدتقی نخستین فقیه شیعی بود که جناب شیخ احمد احسائی را تکفیر و به منبر از وی بدگوئی نمود. اهانت وی به شیخ و تکفیر وی و هواخواهانش گروهی از شیخیان را به مخالفت با ملا محمدتقی برانگیخت و سر انجام نیز یک تن از آنان او را مقتول نمود.

اما داستان تکفیر جناب شیخ احمد احسائی وسیله ملا محمدتقی بسیار مفصل است و خلاصه‌اش اینست که جناب شیخ پس از ورود به قزوین در خانه ملا عبدالوهاب اقامت

نمود. روزها در مسجد جمعه نماز می‌گزارد و علماء قزوین همه حاضر شده بدو اقتداء مینمودند. جناب شیخ گاه بملاقات علماء قزوین میرفت. روزی همراه تنی چند از علماء برای دیدار ملا محمدتقی به خانه او شتافت. پس از انجام تعارفات مرسومه ملا محمدتقی از شیخ در خصوص معاد سؤال نمود. چون پاسخ را بر وفق عقیدت خود نیافت به مجادله پرداخت. نتیجه‌ای از مذاکرات حاصل نگشت و حاضران متفرق شدند ولکن ملا محمدتقی رسماً شیخ را تکفیر نمود. چون خبر این تکفیر در قزوین شایع گشت علماء ملاحظه نموده دیگر برای نماز جماعت و اقتداء به جناب شیخ احمد احسائی در مسجد حاضر نشدند جز جناب ملا عبدالوهاب قزوینی. شخص اخیر از شیخ تقاضا نمود رساله‌ای در خصوص معاد مرقوم دارد. شیخ نیز اجابت نمود ولکن محتوای آن رساله نیز رفع شبهه ننمود و ثمری نبخشید. حاکم قزوین شاهزاده علینقی میرزا رکن‌الدوله که میدانست فتحعلی‌شاه به شیخ احمد ارادت دارد و این حادثه خوشآیند شاه نخواهد بود و سبب بدنامی او نیز خواهد گشت برای رفع شقاق شبی علماء را به ضیافت دعوت نمود. جناب شیخ احمد و ملا محمدتقی را نیز دعوت کرد. هنگام حضور علماء در مجلس جناب شیخ احمد را در صدر نشانید و پس از او ملا محمدتقی بود. برای شیخ و ملا محمدتقی یک سفره نهادند ولکن ملا محمدتقی از سفره دیگر استفاده کرد و هنگام خوردن غذا دست بر یک سوی صورت خود نهاده بود که شیخ را نبیند. پس از صرف شام شاهزاده رکن‌الدوله آغاز سخن کرد و گفت که جناب شیخ احمد احسائی "سرآمد علمای عرب و عجم و لازم‌الاحترام" است و ملا محمدتقی نیز باید در احترام ایشان کوتاهی ننماید. اما ملا محمدتقی در پاسخ گفت که "در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی است که خلاف ضروری دین اسلام و منکر ضروری کافر است". بهر حال تلاش شاهزاده نیز بی اثر بود و ملا محمدتقی به تکفیر و عناد خویش ادامه داد. جناب شیخ احمد قزوین را ترک فرمود و از آنجا به عراق عرب رفت. (۳۱) پس از شیوع خبر تکفیر شیخ در بلاد ایران و عراق عرب برخی از دیگر علماء شیعی نیز به تکفیر آن جناب مبادرت نمودند که از جمله حاج ملا محمدجعفر استرآبادی، ملا آقای دربندی و شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر

الکلام) را توان نام برد. (۳۲) تنکابنی در کتاب قصص العلماء (ص ۲۰) در باب حالات ملا محمدتقی مطالبی را مینویسد که مفادش چنین است: "وی نماز جمعه میخواند و باداء خطابه میپرداخت. در حسن بیان و وعظ گوی سبقت از میدان واعظان زمان ربوده بود. موعظه او در نهایت فصاحت، بلاغت، سلاست و ملاحظت و مؤثر در قلوب بود. همواره در وعظ خویش حکایات عجیب نقل مینمود. در گریز به مصیبت حضرت امام حسین ابتکار داشت. مسائل علمی و دینی را بنحو اکمل بیان مینمود و در تفسیر و تأویل ید طولی داشت. در مجلس وعظ او طلاب بسیار حضور داشتند و تقریرات او را مینوشتند. برای عبادت از نیمه شب تا بامداد به مسجد خود میرفت و بمناجات و دعا و تضرع و زاری اشتغال مییافت و مکرر در میان زمستان دیدند آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت ریزش برف در نیمه شب پوستین بر دوش و عمامه بر سر مشغول بتضرع و مناجات بوده ایستاده و دستها را باآسمان بر داشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید پوشانیده...".

باری ملا محمدتقی همچنان به تکفیر جناب شیخ احمد احسائی و پیروان آن جناب ادامه داد و نفوس بسیاری را بعنوان هواخواهی از شیخ از هستی ساقط و تعدیب و شکنجه نمود. این احوال ادامه داشت تا بشرحی که خواهد آمد جناب طاهره به گروه پیروان شیخ پیوست و سپس به حضرت باب مؤمن گشت و ملا محمدتقی و پسرش ملا محمد (شوهر جناب طاهره) بر شدت مخالفت افزودند و سرانجام میرزا عبدالله شیرازی معروف به میرزا صالح که شیخی بود و اخیراً به تحقیق در خصوص آئین حضرت باب پرداخته بود ملا محمدتقی را مقتول نمود و ما داستان قتل او را به تفصیل ضمن شرح حیات جناب طاهره بیان خواهیم کرد و متذکر خواهیم شد که تویع مبارک حضرت باب خطاب به ملا محمدتقی نیز اثری نکرد و بر مخالفت خویش افزود. ملا محمدتقی پس از مرگ وسیله شیعیان به شهید ثالث ملقب گشت. (۳۳) نامبرده در شب پانزدهم ذوالقعدة ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۶ میلادی) مضروب و در هفدهم همان ماه در گذشت. (۳۴) هنگام مرگ تقریباً هشتادسال داشت. جسد او را در سلامگاه شاهزاده حسین مدفون نمودند. ملا محمدتقی دارای ده پسر و چهار

دختر بوده که اولاد و نوادگان آنها همگی بعنوان خاندان شهیدی قزوین معروفند. (۳۵)  
تنی چند از علماء شیعی از ملامحمدتقی اجازه اجتهاد گرفته‌اند. ملامحمد بن سلیمان  
تنکابنی (۳۶) از آن دسته علماء است که اجازه اجتهاد خود را در کتاب قصص العلماء  
(صص ۲۶-۲۵) درج کرده است. (۳۷)

از ملامحمد تقی تألیفات متعدده در دست است. معروفترین کتاب او مجالس المتقین است  
که حاوی پنجاه مجلس است. در این مجالس مواعظ دینی، مباحث فقه اسلام، تفسیر قرآن  
شریف، حکایات مختلفه و ذکر مصیبت شهادت امام حسین آمده است. این کتاب بطبع  
رسیده و شرح قتل ملامحمدتقی نیز بدان پیوست گردیده است. تألیف کتاب در سال  
۱۲۵۸ هجری قمری (۱۸۴۲ میلادی) آغاز گشته و اتمامش چند سال بطول انجامیده  
است. از دیگر تألیفات او کتاب عیون الاصول در دو مجلد و در علم اصول است که  
تقریباً بقدر کتاب قوانین میرزای قمی است. اما مهمترین تألیف او کتابی است بنام منهج  
الاجتهاد در بیست و چهار مجلد که شرح کتاب معروف شرایع است. آغاز تألیف این  
کتاب بسال ۱۲۲۶ هجری قمری (۱۸۱۱ میلادی) بوده و نگارش آن بیش از پانزده سال  
بطول انجامیده است. (۳۸) معروف است که شیخ محمدحسن نجفی صاحب کتاب جواهر  
الکلام (در بیست و چهار مجلد) هنگام تألیف برخی از مجلدات کتاب خود از کتاب منهج  
الاجتهاد ملامحمدتقی استفاده کرده است. (۳۹) ملامحمدتقی در احیان تألیف کتاب از دید  
و بازدید و رفتن به مجالس عروسی و عزا خود داری میکرده و هر روز تنها دوساعت  
بغروب مانده می نشست و به مرافعات مردم رسیدگی میکرده است. نگارنده در اوقاتی  
که در دانشکده علوم اداری و بازرگانی شهر قزوین بتدریس اشتغال داشت (۱۹۷۸-  
۱۹۷۳ میلادی) و در ساعات فراغت در خصوص احوال و آثار و بستگان جناب طاهره  
تحقیق مینمود نسخه اصلی این کتاب عظیم را نزد احفاد ملامحمدتقی ملاحظه نمود. بیاد  
آورد لطیفه دقیقه سرتنکیس را که بیک اعتبار مراد "یجعل اعلاهم اسفلهم و اسفلهم  
اعلاهم" است. چه بسیار از علماء طراز اول چون ملامحمدتقی که بظاهر در اعلی مقامات  
دینی جای داشته و بر اثر اعراض از امرالله به ادنی مرتبه تنزل نمودند و چه بسیار از نفوس

بیسواد که بظاهر در مراتب دانیّه بودند و بر اثر ایمان به مظهر الهی بمقامات عالیّه ارتقاء یافتند و نامشان در سجلّ ملکوت و در عالم ناسوت جاودانه گشت. محمد جعفر گندم پاک کن از آن دسته بود که نامش در دو امّالکتاب دور اعظم (کتاب مستطاب اقدس و کتاب مبارک بیان فارسی) مخلّد گشته است. باری شاگردان ملاّمحمدتقی بر برخی از رسائل او شرح و تفسیر نوشته‌اند که آن شروح و تفاسیر نیز موجود است. (۴۰) این شرح احوال و آثار ملاّمحمدتقی برغانی بود. برادر کوچکتر ملاّمحمدتقی، ملاّمحمدصالح نام داشت که پدر جناب طاهره بود و اینک بشرح احوال و آثار او میپردازیم.

ملاّمحمدصالح برغانی که حضرت عبدالبهاء او را "فاضل قزوین و عالم نحریر" (۴۱) فرموده‌اند از برجسته‌ترین علماء و فضلاء عصر خویش بوده است. وی در مراتب زهد و عبادت به مقامی رسیده که مردم زمان او را "سلمان عصر" نامیده‌اند. (۴۲) تحصیلات ملاّمحمدصالح همراه برادران دیگر در قزوین، قم، اصفهان و عتبات عالیات بوده و مدّتی نزد سید علی طباطبائی تلمّذ کرده و لکن عمده تلمّذ او در مدرس سیدمحمد طباطبائی (فرزند سید علی) بوده است. ملاّمحمدصالح بسیار مورد احترام فتحعلی‌شاه بوده و محمد شاه نیز به وی ارادت مخصوص داشته است. محمد شاه در دوران ولایت عهد و در سفر جهاد بدستور پادشاه برای ملاّمحمدصالح سجّاده می‌انداخته و بخدمات خصوصی او می‌پرداخته. (۴۳) ملاّمحمدصالح در اجراء امر به معروف و نهی از منکر بسیار سختگیر بوده است. بر اثر همت او و برادرانش شهر قزوین که از قدیم از منابع تولید شراب بوده به دارالعباده‌ای بدل گردیده است. معروف است که در ذکر مصیبت شهادت حضرت امام حسین بسیار میگریسته و سب گریه فراوان حاضران مجلس می‌گشته است. وی اصولاً در ذکر مصیبت اجازه نمی‌داده که احدی به اخبار غیر معتبره استناد نماید. (۴۴) کثرت قرائت و اشتغال ملاّمحمدصالح به تألیف کتب متعدّده و ادراک و استنباط و درایت فقهی او و سلامت نفسش سبب میگردید که در بسیاری از مواقع با برادر بزرگتر خود ملاّمحمدتقی اتفاق نظر نداشته باشد. برادر نیز بحسد او را قلیل الادراک میخوانده است. حال آنکه بشهادت اهل علم و تحقیق فضل و کمال ملاّمحمدصالح بسی بیشتر از برادر بوده است.

از ویژگیهای شخصیت ملامحمدصالح طبع شوخ وی بوده که هزاران تن را مجذوب او مینموده است. لطف بیان و قوت استدلال او دل هر مکابر مجادلی را میربوده و او را رام میکرده است. بھر کجای قدم می‌نهاده مورد احترام بزرگان آن محلّ بوده چنانکه در حلب وسیله پادشاه آن اقلیم پذیرائی شده و او را در اثبات امامت و وصایت بلافصل حضرت علی علیه بهاءالله اقناع نموده و از وی هدیه بسیار گرفته است. (۴۵) همسر ملامحمدصالح آمنه نام داشت. آمنه در سال ۱۲۰۲ هجری قمری (۱۷۸۷ میلادی) در قزوین تولّد یافت. وی نواده سید حسین قزوینی و نیز سید محمد مهدی بحر العلوم از بزرگترین علماء و فقهاء شیعی بود. به احوال سید حسین قزوینی قریباً اشاره خواهیم کرد. سید محمد مهدی بحر العلوم (۱۲۱۲-۱۱۵۴ هجری قمری برابر با ۱۷۹۷-۱۷۴۱ میلادی) واقعاً بحر ذخار در معارف اسلامی و از مشاهیر مجتهدین اصولی بود. جناب حاج سید جواد کربلائی از بزرگان اصحاب دو عهد اعلی و ابھی نوه بحر العلوم بوده است. باری آمنه که از زیبایی خیره کننده‌ای بهره داشت در هفده سالگی با ملامحمدصالح برغانی ازدواج کرد. آمنه نزد او و برادر خودش ملاعبدالوهاب قزوینی تحصیل فقه و اصول کرد و نزد ملا آغا حکمی قزوینی در مدرسه صالحیه فلسفه خواند. مدرسه صالحیه در آن اوقات بخش مخصوصی برای تعلیم زنان تأسیس کرده بود که غالب استادان آن از زنان منسوب به خاندان آمنه بودند. این بانوی فاضله از محضر جناب شیخ احمد احسائی نیز در قزوین بسیار استفاده نمود و قلباً به جماعت شیخیه پیوست ولکن از ترس شوهر و خصوصاً برادر شوهرش ملامحمدتقی برغانی به تصریح ابراز نمی‌نمود. ملا محمد صالح جهت رفع مشاکل و مسائل شرعی، بانوان را نزد او میفرستاد همچنین زنان نزد او به تحصیل معارف اسلامی اشتغال داشتند. وی سالها مدرّس دانشگاه عظیم اسلامی (مدرسه صالحیه قزوین) بود. آمنه در حدود سال ۱۲۶۹ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) در گذشت. شاید از غم فقدان دختر عزیزش جناب طاهره دقّ کرد. از آثار شعری او قصیده مفصّلی است در چهارصد و هشتاد بیت از زبان حضرت زینب و در خصوص واقعه کربلا. (۴۶) مادر آمنه فاطمه خاتم نیز بانوئی فاضله بود. فاطمه خاتم (۱۲۶۰-۱۱۷۲ هجری قمری برابر با ۱۸۴۴-۱۷۵۸ میلادی) نزد پدر

خویش سید حسین قزوینی و عمویش سید حسن قزوینی و نیز سید محمد بحر العلوم تلمذ نمود و پس از ازدواج با ملا محمد علی قزوینی فرزند شیخ عبدالکریم قزوینی از شوهر نیز استفاده علمی بسیار کرد تا آنکه در معارف معقول و منقول اسلامی مهارت کامل یافت. فاطمه خانم در وعظ و خطابه نیز استاد بود و کثیری از زنان در مدرس او حاضر شده استفاضة مینمودند. نامبرده زنی بسیار پارسا و خوشدل بود و شعر نیکو می سرود. پسران او همه از علماء بزرگ زمان خویش بودند و ما به احوال یکی از آنان جناب ملا عبدالوهاب قزوینی که قلباً به امر حضرت باب مؤمن گشت بعداً اشاره خواهیم کرد. (۴۷)

باری ملا محمد صالح بسیار تلاش نمود که دخترش جناب طاهره به مکتب شیخی تمایل نیابد و لکن توفیق نیافت. ایمان طاهره به حضرت باب دیگر پدر را بکلی ناامید نمود. با وجود این بارها کوشید که دختر خویش را از آئین جدید برگرداند اما پیروز نگردید. همواره به طاهره میگفت تو با این وسعت فضل و شدت ذکاء اگر خود ادعا میکردی من میپذیرفتم. متأسفم که از این پسر بیسواد شیرازی تبعیت کرده‌ای. (۴۸) جناب طاهره چه در کربلا و چه در قزوین و طهران حضوراً و یا با مکاتبه کوشش فراوان نموده که اعضاء خاندان خصوصاً پدر خویش را در ظلّ امر جدید در آورد و لکن توفیق نیافته است. در مرقومات طاهره به پدرش (که برخی موجود است) تصریح است که طاهره در اماکن مقدّسه دائماً برای ایمان پدر دعاء و تضرّع کرده است. بشرحی که خواهد آمد حضرت باب هنگام توقف کوتاه خود در سیاه‌دهان قزوین توقیع مخصوصی خطاب به ملا محمد صالح نازل و او را به ایمان و نصرت امر بدیع دعوت فرموده‌اند. ملا محمد صالح اگرچه ایمان نیاورده و لکن همه اتهامات وارده بر طاهره و از جمله شرکت در توطئه برای قتل حاج ملا محمد تقی را ردّ کرده است. جناب سمندر در تاریخ خویش (صص ۷۶-۷۴) حکایتی را در این خصوص نقل مینماید که خلاصه‌اش چنین است: "یکی از معتمدان از دوستان بیان نموده که در ایامی که حاج ملا محمد تقی برغانی مضروب و مقتول گردیده در مجلسی حاضر بوده است اعضاء حاضر در مجلس که از علماء و اعیان و بزرگان قزوین بوده‌اند از جناب طاهره سخن میگفته‌اند و در آن اوقات طاهره در خانه پدر بسر میبرده است. سیدی از علمای



مشهور قزوین روی خود را به ملا محمد صالح کرده و اتهاماتی چند بر طاهره وارد میکند. ملا محمد صالح بدفاع از طاهره میپردازد و جمیع اتهامات را ردّ مینماید اما سید بد طینت بنوعی طعنه آمیز و بمنظور تحقیر و تخفیف ملا محمد صالح شعر زیر را میخواند:

شکوهی نماند در آن خاندان      که بانگ خروس آید از ماکیان

قلب ملا محمد صالح مجروح و اشک چشمش بر محاسن و سیمایش جاری میگردد و دیگر سکوت مینماید. خیلی زود سید مذکور فوت میکند و خاندانش از هم میپاشد و در باب دخترش آنقدر اذکار نالایقه شایع میشود که عبرت همگان میگردد. ملا محمد صالح سرانجام طاعت این اتهامات و لاطائلات نمی آورد و از قزوین عازم عتبات عالیات میشود و در آنجا سالها پس از شهادت جناب طاهره محزون و دلخون زندگی میکند تا در سال ۱۲۸۳ هجری قمری (۱۸۶۶ میلادی) چشم از جهان دون میپوشد. (۴۹) ملا محمد صالح روزی از خانه شخصی خویش در کربلا (که سالها پیش خریده بود) عازم زیارت مرقد حضرت امام حسین علیه بهاء الله میشود. پس از زیارت و نماز در بالای سر امام حسین مشغول بدعاء میشود که حالش منقلب میگردد و ناگاه بر زمین می افتد. او را بدوش کشیده به خانه میبرند و در آنجا وفات مینماید. (۵۰) از ملا محمد صالح چهار دختر و شش پسر باقی ماندند که ضمن شرح حیات جناب طاهره بنام و احوال آنان اشاره خواهیم کرد. همچنین از ملا محمد صالح تألیفات عظیم و متعددی باقی مانده است. کتاب غنیمۃ المعاد در چهارده مجلد (که شرح بر ارشاد است) از آن جمله است. (۵۱) کتاب دیگری نیز در دو مجلد بنام مسالک در شرح ارشاد دارد. کتاب بحر العرفان (۵۲) در مجلدات متعدده و در تفسیر قرآن شریف از دیگر آثار مهمه ملا محمد صالح است. شرح نهج البلاغه در چهار مجلد نیز از اهم تألیفات اوست. (۵۳) از ملا محمد صالح آثار منظوم نیز در دست است و شعر بعربی و فارسی نیکو میسروده است. ذکر همه آثار او در اینمقام میسر نیست و طالبان آگاهی بیشتر باید به کتب شرح حال علماء شیعی قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) مراجعه نمایند. (۵۴)

پس از بیان احوال و آثار حاج ملا محمد تقی و حاج ملا محمد صالح لازم است که بشرح احوال و آثار برادر کوچکتر آندو جناب حاج ملا محمد علی برغانی پردازیم. تحصیلات ملا محمد علی چون دو برادر دیگر در قزوین، قم، اصفهان و سپس عتبات عالیات بود. نامبرده از شاگردان برجسته جناب شیخ احمد احسائی بود و از محضر جناب سید کاظم رشتی نیز مدتی استفاده کرده بود. ملا محمد علی به اقرار برادرش ملا محمد صالح و تاریخ نگاران عصر قاجار در نهایت زهد و تقوی بوده و شبها غالباً بتضرع و ابتهال میگذرانده است. معروف است که شبها برای آنکه خواب او را نرباید زنجیری به گردن خود می‌بسته و سر آنرا به سقف اطاق وصل مینموده که تا گردن خم میکند بیدار شود. (۵۵)

ملا محمد علی در فضل و کمال نیز بینظیر بود و این نکته علاوه بر نصوص مبارکه از شهادت علمای زمان و متون آثار وی مشهود است. ملا محمد علی که شیخی بوده پس از ظهور حضرت باب بدان حضرت مؤمن شده و لذا مورد مخالفت شدید برادران خویش خصوصاً حاج ملا محمد تقی قرار گرفته است. صورت شهادت کتبی ملا محمد علی بر حقایق حضرت باب در آخر صحیفه جعفریه یا شرح دعاء زمان غیبت که به شرح یا تفسیر هاء نیز معروف است آمده است. حضرت باب کلمات او و یک تن دیگر از علماء طراز اول شیخی و بابی را در آخر این رساله نقل فرموده و بعنوان "شهادتین" مدلل بر حقایق حضرتشان دانسته‌اند. این شهادت کتبی در کتاب ظهور الحق تألیف جناب فاضل مازندرانی نیز مطبوع و منتشر گشته است. حضرت باب در توقیعات نازلہ خطاب به نامبرده او را به هدایت بستگان خویش ولی با رعایت حزم و حکمت توصیه فرموده‌اند. از جمله توقیعات صادره به اعزاز او توقیعی است که در سیاه دهان قزوین نازل گردیده است. حضرت بهاء الله در کتاب مبارک ایقان (ص ۱۷۴) ایمان ملا محمد علی را از جمله دلائل حقایق حضرت باب فرموده‌اند. ملا محمد علی بر خلاف برادرانش طالب ریاست دینی و دنیوی نبوده و بیشتر عمر خود را در تحصیل معارف دینی و عرفانی محصور نموده است. نویسندگان اسلامی هر یک بنوعی به ایمان او اشاره کرده‌اند. ملا محمد تنکابنی در کتاب قصص العلماء مینویسد: "سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگتر بود و حاجی

ملاّمحمدصالح برادر وسط و هر دو فقیه و حاجی ملاّمحمدعلی برادر کوچک که او از شاگردان شیخ احمد احسائی بود و در زمان واقعه میرزا علی محمد باب او نیز میل به باب داشته و در مجلس وعظ مرّده باب حاضر میشد" (ص ۱۹). سیّدمحمد علی گلریز نیز در مجلد نخست از کتاب "مینودر یا باب‌الجنّه قزوین" در خصوص ایمان ملاّمحمدعلی چنین مینویسد: "حاج ملاّمحمدعلی برادر دیگر حاج ملاّمحمدتقی که از مریدان شیخ احمد احسائی بود پس از وی به سیّد علی محمد باب گروید و در طیّ این حوادث و وقایع مردود میزیست تا در گذشت" (ص ۴۷۱). (ص ۵۷) باری مدرّس تبریزی ملاّمحمدعلی را "از اکابر علماء امامیه" دانسته (ص ۵۸) و محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات عصر قاجار او را از بزرگترین علماء عصر قاجار نوشته است. (ص ۵۹) از ملاّمحمدعلی فرزندی بنام شیخ عبدالحسین قزوینی باقی مانده که بر برخی از کتب پدر شروحو نوشته و بیادگار نهاده است. (ص ۶۰) نگارنده از حوادث ایّام اخیر حیات جناب ملاّمحمدعلی برغانی علیه رضوان الله و سال دقیق صعود او تا کنون اطلاع مستند مهمّی بدست نیاورده است. از قرائن بر میآید که نامبرده تا حدود سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در حیات بوده است. (ص ۶۱) عمده آثار ملاّمحمدعلی در توضیح آیات شریف قرآن و مباحث فلسفی و عرفانی آئین اسلام است. ولکن در فقه شیعی نیز تألیفات مهمّه دارد. (ص ۶۲) ملاّمحمدعلی نیز چون برادرخویش ملاّمحمدصالح صاحب آثار منظوم است. از اهمّ تألیفات فقهی ملاّمحمدعلی کتاب "جمع المسائل" در شرح "مختصر نافع" علامه حلّی است. (ص ۶۳) امّا کتاب ریاض الاحزان که در هشت مجلد تألیف گشته مشهورترین اثر اوست. این کتاب در توضیح مسائل فلسفی و عرفانی نوشته شده است. (ص ۶۴) از دیگر تألیفات ملاّمحمدعلی رموزات العارفین، لسان العارفین، معراج العارفین، غنائم العارفین، مشکوة العارفین، منهاج السّالکین و حیاة الایمان را توان نام برد. (ص ۶۵)

امّا از بستگان و اجداد مادری جناب طاهره چند تن بسیار نام آورند. نخست آقا سیّد حسین قزوینی است. (ص ۶۶)، دختر آقا سیّد حسین (فاطمه خانم) مادر آمنه و آمنه مادر جناب طاهره بوده است. (ص ۶۷) آقا سیّد حسین از برجسته‌ترین ثقات علمای شیعی و از

بزرگترین فقهاء و مجتهدان اواخر قرن دوازدهم و سالهای نخست قرن سیزدهم هجری بوده است. وی معاصر آقا محمد باقر بهبهانی و از استادان سید علی طباطبائی (صاحب ریاض المسائل) و میرزا ابوالقاسم قمی معروف به میرزای قمی و سید محمد مهدی بحر العلوم بوده است. آقا سید حسین در سال ۱۲۰۸ هجری قمری (۱۷۹۳ میلادی) در گذشت. مرقدش در شهر قزوین و بزعم مردم آن بلد محلّ رواشدن حاجات است. از اهم آثار او براهین السداد، درّثمین و معارج الاحکام را توان نام برد. (۶۸) داماد آقا سید حسین قزوینی بشرحی که قبلاً آمد ملا محمدعلی قزوینی و او پدر آمنه (مادر طاهره) و ملا عبدالوهاب قزوینی (دائی طاهره) بوده است. (۶۹) پسر آقا سید حسین قزوینی، آقا سید جواد قزوینی نیز چنانکه قبلاً بیان گردید از بزرگان علماء قزوین در عصر خویش بوده که از جمله با دختر آقا سید محمد مجاهد ازدواج کرده و در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ میلادی) در گذشته است. (۷۰) این سید جواد بغیر از ملا جواد برغانی است که از منسوبان طاهره است و بنام و عاقبت او بعداً اشاره خواهیم کرد.

پدر آقا سید حسین قزوینی، امیر محمد ابراهیم قزوینی نیز از برجسته‌ترین فقهای شیعی ایران در زمان خویش بوده است. وی سالها نزد ملا محمد باقر مجلسی معروف (صاحب کتاب بحار الانوار) و نیز پدر خود محمد معصوم قزوینی تلمذ نموده است. میر محمد ابراهیم در حدود سالهای ۱۱۴۹-۱۱۴۵ هجری قمری (۱۷۳۶-۱۷۳۲ میلادی) در هشتاد سالگی در گذشته است. (۷۱) از وی آثار مهمی در توضیح فقه شیعی و سایر معارف اسلامی در دست است. (۷۲) اما از همه معروفتر و مهمتر در میان اجداد مادری جناب طاهره میر محمد معصوم قزوینی از دانشمندان و حکمای برجسته قرن یازدهم هجری قمری (هفدهم میلادی) است. او از شاگردان بسیار فاضل میرزا رفیعی نائینی و از معاصران ملا محسن فیض و ملا محمد تقی مجلسی اول (پدر ملا محمد باقر مجلسی ثانی) بوده است. در گذشت وی را در حدود سالهای ۱۱۹۲-۱۱۹۱ هجری قمری (۱۷۷۸-۱۷۷۷ میلادی) نوشته‌اند. (۷۳) از میر محمد معصوم آثار ارزشمندی در توضیح مسائل فلسفی و عرفانی و زمینه‌های مختلف معارف اسلامی باقی مانده است. (۷۴)

از بستگان معروف مادری جناب طاهره در قرن سیزدهم هجری قمری (نوزدهم میلادی) دائی او جناب ملاّ عبدالوّهّاب قزوینی است. تولّد او در قزوین بسال ۱۱۴۰ هجری قمری (۱۷۲۷ میلادی) واقع گشت. وی چنانکه از پیش آمد نوه دختری آقا سیّد حسین قزوینی و برادر آمنه (مادر جناب طاهره) بوده است. تحصیلات اوّلیّه ملاّ عبدالوّهّاب در قزوین و در برخی از شهرهای ایران انجام یافت و سپس برای تکمیل اطلاعات خویش به عتبات عالیات رفت. مدّتی نیز از محضر جناب شیخ احمد احسائی استفاده نمود و بجمع شیفتگان وی پیوست و بشرحی که قبلاً آمد چند بار جناب شیخ را در خانه خویش در شهر قزوین پذیرائی نمود. ملاّ عبدالوّهّاب مورد احترام عمیق علماء ایران و شخص فتحعلی شاه قاجار بود. نامبرده همان عالم جوانمردی است که سبب اشتهار برادران برغانی خصوصاً ملاّ محمدتقی در قزوین گردیده و لکن شخص اخیر پس از کسب شهرت کافی و تسلّط بر مردم قزوین نسبت به وی رسم وفاء چنانکه باید بجای نیاورده است. ملاّ عبدالوّهّاب جامع معقول و منقول و از بزرگترین علماء شیعی و شیخی زمان خویش بود. جناب فاضل مازندرانی در جلد نخست از کتاب ظهور الحقّ (خطّی) به اقبال و ایمان ملاّ عبدالوّهّاب به حضرت باب اشاره کرده است. در مجلّد سوم نیز مینویسد: "و حاجی خود نیز بنوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت باین امر نمود" (ص ۳۰۴). ملاّ جعفر قزوینی در تاریخ خود مینویسد که جناب ملاّ عبدالوّهّاب هرگز در حضور جمع بایمان خویش اعتراف نکرده است. (۷۵) حضرت باب هنگام اقامت کوتاه مدّت حضرتشان در قریه سیاهدهان قزوین توقیعی خطاب به ملاّ عبدالوّهّاب نازل و او را به نصرت امر بدیع دعوت فرمودند. ملاّ محمد صالح برغانی (پدر جناب طاهره) مانع از آن شد که ملاّ عبدالوّهّاب در سیاهدهان بحضور حضرت باب شرفیاب شود و به ملاّ عبدالوّهّاب گفته بود که دختران من و پسران شما بظهور بدیع مؤمن گشته‌اند و ما در محلّ اّتهمیم. لذا اگر در این امر دخالت نمائیم علماء مخالف ما را خوار نموده از درجه اعتبار ساقط مینمایند. (۷۶) امّا دو تن از فرزندان ملاّ عبدالوّهّاب، ملاّ محمدعلی قزوینی و میرزا محمدهادی قزوینی در همان آغاز ظهور به حضرت باب مؤمن شدند و از حروف حیّ محسوب گشتند. جناب ملاّ محمد علی برادر

کوچکتر (۷۷) که شوهر مرضیه (خواهر طاهره) بود سرانجام در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسید. اما میرزا محمد هادی برادر بزرگتر در مهالک داخل نشد و زنده ماند و سرانجام به میرزا یحیی ازل پیوست. از قرائن بر میآید که ملا عبدالوهاب به دارالشفائی شهرت داشته است. (۷۸) بهرحال حضرت باب در آثار مبارکه حضرتشان جناب ملا عبدالوهاب را با کمال مرحمت عالم جلیل تصریح فرموده‌اند. از جمله در توقیع مبارک مربوط به زیارت جامعه صغیره در مورد ملا محمد علی پسر ملا عبدالوهاب میفرمایند: "... اخی محمد علی نجل العالم الجلیل الحاج عبدالوهاب القزوینی." (۷۹) ملا عبدالوهاب صاحب پسر دیگری بنام آقا میرزا یوسف دارالشفائی بوده (۸۰) که به امر بدیع مؤمن نگشته است. سید جواد موسوی خوانساری (۸۱) که بدرخواست ملا عبدالوهاب اجازات او را بسال ۱۲۴۸ هجری قمری (۱۸۳۲ میلادی) جمع نموده در آغاز مجموعه از وی بعنوان مولای جلیل و عالم نبیل و قدوه و زبده اهل تحقیق و تدقیق یاد کرده است. (۸۲) از ملا عبدالوهاب در کتب شرح حال بسیار تحلیل گشته و آقا بزرگ طهرانی در کتاب "الکرام البرره" چند صفحه به بیان احوال و آثار او اختصاص داده و نامبرده را از بزرگان علماء قرن سیزدهم (نوزدهم میلادی) دانسته است. ملا عبدالوهاب در هشتاد و سه سالگی هنگامیکه در نجف مقیم بود سخت بیمار گردید و وصیت نمود که پس از مرگ او را در کنار مرقد حضرت علی علیه بهاء الله دفن نمایند. لذا پس از صعودش در محرم سال ۱۲۶۴ هجری قمری (دسامبر ۱۸۴۷ میلادی) او را در حرم حضرت علی دفن نمودند. (۸۳)

زیر نویس بخش دوم

اجداد و منسوبان جناب طاهره

۱- لغت نامه دهخدا. ذیل نام برغان .

۲- گلریز. مینودر یا باب الجنة قزوین. جلد نخست، ص ۳۲۹.

۳- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۷. بنقل از کتاب معروف

"امل الآمل فی علماء جبل عامل" تألیف شیخ محمد بن حسن حرّ عاملی. این کتاب حاوی

شرح احوال بیش از دویست تن از علماء اسلام و از جمله یکی از معاصران مؤلف جدّ  
اعلای طاهره ملامحمد کاظم طالقانی است . کتاب مذکور دو بار بترتیب در طهران و  
نجف در سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۰۶ هجری قمری (۱۸۸۴ و ۱۸۸۸ میلادی) بطبع رسیده  
است. در مجلد دوم کتاب امل آمل طبع نجف (۱۳۰۶ هجری قمری) در خصوص جدّ  
اعلای جناب طاهره چنین آمده است: "مولانا محمد کاظم الطالقانی اصلاً القزوینی مسکناً،  
من افاضل المعاصرين كان مدرّساً في مدرسة نواب في قزوین، مات في المحرم سنة ۱۰۹۴"  
(ص ۲۹۵).

۴- نام پدر ملامحمد، ملامحمدتقی و نام جدّش ملامحمد جعفر بوده که شخص اخیر فرزند  
لامحمد کاظم طالقانی است. ( رجوع فرمایند از جمله به: معلّم حبیب آبادی. مکارم  
الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۷).

۵- رجوع فرمایند به:

الف- طهرانی آقا بزرگ. نقباء البشر. ص ۲۱۸.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۹.

۶- رجوع فرمایند از جمله به:

الف- اعتماد السلطنه. خیرات حسان. جلد دوم، ص ۱۴۲.

ب- رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. ص ۲۰۹.

پ- امین. اعیان الشیعه. جلد دوم، ص ۶۸.

۷- مؤلف کواکب الدرّیه ( عبدالحسین آواره) در مجلد نخست از کتاب مذکور (ص ۶۰)  
به فرزند دیگری از ملامحمد برغانی بنام حاج شیخ جواد اشاره کرده ولی این نکته در منابع  
موثّق موجود نیامده است.

۸- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۹.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۳.

۹- اجداد میرزای قمی اصلاً اهل شفت از توابع شهر رشت بودند ولی تولد او بسال ۱۱۵۲ هجری قمری (۱۷۳۹ میلادی) در یکی از توابع بروجرود واقع گشت. تحصیلات دینیّه او در شهرهای مختلف ایران بود. سرانجام به عتبات عالیات رفت و اجازه اجتهاد گرفته به ایران مراجعت نمود. وی از برجسته‌ترین علماء و فقهاء شیعی زمان خویش بود. کتاب قوانین الاصول او که نام اصلیش قوانین المحکمه است بنظر بسیاری از بزرگان شیعی ناسخ کتب اصول پیشینیان است. میرزای قمی سالها در شهر قم اقامت داشت و بدین روی به قمی شهرت یافت. وی در سال ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۸۱۵ میلادی) در آن شهر در گذشت ( مکارم الآثار معلّم حبیب آبادی، جلد سوم صص ۹۱۹-۹۱۱). بشرحی که در تاریخ امر بهائی در شهر قم نوشته‌ام چند تن از بستگان میرزای قمی بعدها در ظلّ امر بدیع وارد شده‌اند.

۱۰- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۲.

۱۱- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۹. مؤلف از قول ملا محمدتقی نقل نموده که نامبرده در اصفهان شواهد ربوبیّه ملاً صدر را تدریس میکرده است.

۱۲- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۰۶.

۱۳- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۲.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۳.

۱۴- آقا سید علی طباطبائی (۱۲۳۱-۱۱۶۱ هجری قمری برابر با ۱۸۱۵-۱۷۴۸ میلادی) اصلاً اصفهانی و از فقهاء و علماء بسیار مشهور شیعی ساکن عراق بوده است. وی با میرزای قمی اختلاف مشرب داشته است. شاگردان طباطبائی از برجسته‌ترین علماء شیعی عصر بوده‌اند. بنظر برخی جنابان شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی نیز نزد او مدتی تلمذ کرده‌اند. عنوان کامل کتاب ریاض المسائل از او " ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل " است. این کتاب به شرح کبیر شهرت دارد و لذا سید علی به صاحب



شرح کبیر نیز معروف است. برای آگاهی بیشتر از احوال سیدعلی طباطبائی از جمله رجوع فرمایند به:

الف- موسوی. روضات الجنّات. ص ۴۱۴.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۱۳۹.

پ- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صص ۹۱۱-۹۰۱.

۱۵- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۰-۱۹.

۱۶- شیخ جعفر نجفی اصلاً از احفاد مالک اشتر است. وی در سال ۱۱۵۶ هجری قمری (۱۷۴۳ میلادی) در نجف تولّد یافت. شیخ جعفر از مشهورترین فقهاء و علماء عصر خویش بود. کتب متعدّدی تألیف کرده که معروفترین آنها کتاب کشف الغطاء است. بدین علّت به شیخ جعفر کاشف الغطاء نیز معروف است. وفات شیخ جعفر در حدود سالهای ۱۲۲۸-۱۲۲۷ هجری قمری (۱۸۱۳-۱۸۱۲ میلادی) در نجف واقع گشت ( معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صص ۸۵۶-۸۵۲).

۱۷- رجوع فرمایند به:

الف- مدرّسی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۷.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۳.

۱۸- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۳۲-۳۱.

۱۹- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۰۷.

ب- بامداد. رجال ایران. صص ۲۰۴-۲۰۳.

۲۰- عین اجازه اجتهاد در کتاب قصص العلماء صص ۲۶-۲۵ آمده است.

۲۱- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۷-۲۶.

۲۲- برای آگاهی از احوال حاج میرزا آقاسی از جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت

باب اثر نگارنده سطور، خصوصاً صص ۳۲۴-۳۲۱.

۲۳- تنکابنی. قصص العلماء. صص ۲۹-۲۷.

- ۲۴- برای آگاهی از احوال سید محمد تقی قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:  
 معلم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد ششم، صص ۱۹۶۸-۱۹۶۷.
- ۲۵- رجوع فرمایند از جمله به:  
 الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۹.  
 ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۰۸.
- ۲۶- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۳۳. برای اطلاع از موارد حرمت یا حلیت غناء در اسلام از جمله رجوع فرمایند به رساله غناء نازل از قلم حضرت ربّ اعلی. محتوای این رساله مبارکه در کتاب حضرت باب تألیف نگارنده سطور صص ۸۲۰-۸۱۹ باختصار توضیح گردیده است.
- ۲۷- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۳.
- ۲۸- رجوع فرمایند به زیر نویس صفحه ۲۶۹ The New History ترجمه انکلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی.
- ۲۹- مأخذ بالا. ص ۳۴.
- ۳۰- تنکابنی در قصص العلماء در این خصوص مینویسد: "... شهید ثالث ... بدار السلطنه قزوین نزول اجلال فرمود و مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی که از علماء آن دیار است و شهره امصار و از رؤسای آن اعصار در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت بر آمده." ص ۲۲.
- ۳۱- مأخذ بالا. ۴۳-۴۲.
- ۳۲- مأخذ بالا. ص ۴۴.
- ۳۳- باید توجه داشت مراد از شهید اول محمد شمس الدین مکتبی به ابو عبدالله صاحب کتاب لمعه دمشقیّه است که بفتوای قاضی برهان الدین مالکی و عباد بن جماعه در سال ۷۸۶ هجری قمری (۱۳۸۴ میلادی) بقتل رسیده است. شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی صاحب شرح لمعه است که در سال ۹۶۵ هجری قمری (۱۵۵۷ میلادی) در عهد سلطان سلیم مقتول گشته است ( رجوع فرمایند از جمله به لغت نامه دهخدا ذیل شهید

اول و شهید ثانی). برخی قاضی نورالله شوشتری را شهید ثالث دانسته‌اند. قاضی نورالله ( ۱۰۱۹-۹۵۶ هجری قمری برابر با ۱۶۱۰-۱۵۴۹ میلادی) محدث و فقیه اصولی و قاضی لاهور از برجسته‌ترین علمای شیعی در عصر صفویه است. وی صاحب یکصد و چهل تألیف است. قاضی نورالله بعثت تعلق به مذهب شیعی هنگام تعذیب وسیله فرآشان جهانگیر شاه هندی در گذشت. گروهی نیز نفوس دیگری را بعنوان شهید اول، شهید ثانی و شهید ثالث نام برده‌اند) در این خصوص از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب‌آبادی . مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱۴.

۳۴- ماده تاریخ مرگ او از جمله در عبارت "تقی قطب دین شهید" در شعر زیر آمده است:

حیف از شهید ثالث آن قطب و نجم دین  
کو بُد بزهد و علم و عمل در جهان و حید  
گشت او قتیل و گفت بتاریخ او خرد  
گردیده آه و داد تقی قطب دین شهید

۳۵- هفت تن از پسران حاج ملا محمد تقی مجتهد بوده‌اند و آنها علاوه بر ملا محمد شوهر طاهره عبارتند از: ملا عبدالله، شیخ باقر، شیخ صادق، ملا محمود، شیخ جعفر و شیخ عیسی. سه پسر دیگر ملا محمد تقی نیز از علماء شیعی بوده‌اند و خصوصاً میرزا ابوالقاسم صاحب تألیفات بوده است.

۳۶- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار تنکابنی از جمله رجوع فرمایند به پژوهش نگارنده تحت عنوان "منابع تاریخ امر بهائی" مندرج در مجلد هفتم خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، صص ۱۱۱-۱۱۰.

۳۷- در اینجا برای آنکه خوانندگان گرامی با شیوه نگارش حاج ملا محمد تقی برغانی آشنا شوند فقراتی از عین اجازه اجتهاد را که برای ملا محمد تنکابنی صادر کرده است نقل مینمائیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بقدرته و جعلهم آية لربوبية فهذا هم من الضلالة بنصب الأدلة الواضحة و الحجج اللامعة ببعث سفرائه و رسله الذين يرغبونهم في جزيل ثوابه و يرهبونهم عن شديد عقابه كي لا يكون عليه بعده حجة ليهلك من هلك عن بينة و الصلوة و السلام على اشرف العصر الذي دان لمفخره ارباب المفاخر و طأطأ لفخره كل فاجر المبعوث الى يوم البعث و المبعوث عنه كل البحث. فضله الله من كرامته بما لم يتفضل على احد من بريته و قرن الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلا هويته خاتم انبيائه و رسله محمد صاحب الشريعة الناسخة و البيئات الباهرة. ثم السلام على خازن علم الله و ترجمان وحي الله لسان الله و عين الله و جنب الله الذي فضله الله على جميع بريته في آية مباهلة كتابه و خليفته في باطن فرقانه و ظاهره الامام الغالب علي ابن ابي طالب و على اهل بيته الطاهرة و التجوم الزاهرة حجج الله الباهرة المؤمنين عن السهو في السراء و الضراء المعصومين عن الزلة و الخطاء صلوات الله و سلامه و بركاته عليهم اجمعين. اما بعد فقد استجازني الفاضل الزكي و العالم الامعي جناب الملا ميرزا محمد التنكابني صاحب الفهم الجلي و الاستعداد القوي للعروج الى معارج الاحكام و الخوض في مسائل الحلال و الحرام و تحقق استقامة فهمه و معرفته في علمه و صلاحه و احتياظه في دينه و اهتمام في تحصيل احكامه باستفراغ وسعه بجده و اجتهاده فسارعت الى تنجيز طلبه و اجابة دعوته جرياً على عادة علمائنا الابرار و اقتفاء لآثار اسلافنا الاخيار فاجزت له ان يروي عنى مقرواتي و مسموعاتي من الاخبار المروية عن ائمتنا سلام الله عليهم في الاصول و الفروع ... و اجزت له ان يروي عنى و عن مشايخ اجازتى... وفقه الله تعالى بمحمد و آل خير البريات. كتبه بيمينه الراجي لعفو الاحد الصمد محمدتقى بن محمد.

۳۸- معلّم حبيب آبادى. مكارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱.

۳۹- تنكابنى. قصص العلماء. ص ۳۰.

۴۰- از ديگر آثار ملا محمدتقى رساله‌اى در ردّ رساله ميرزاى قمى، رساله در طهارت و نماز و روزه، رساله در نماز جمعه. رساله در نماز قضاء و رساله در ديّات را توان نام برد. (معلّم حبيب آبادى. مكارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷۱۲-۱۷۱۱).

۴۱- مقاله شخصى سياح. ص ۳۲.

۴۲- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۱.

۴۳- مأخذ بالا. ص ۲۹.

۴۴- مأخذ بالا. ص ۹۱.

۴۵- مأخذ بالا. صص ۹۱-۹۲.

۴۶- منابع احوال و آثار آمنه:

الف- تحقیقات اختصاصی نگارنده سطور از اعضاء خاندان شهیدی قزوین.

ب- رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۹-۱۰.

پ- امین. اعیان الشیعه. جلد دوم، ص ۷.

۴۷- برای آگاهی بیشتر از احوال فاطمه خاتم قزوینی مادر بزرگ جناب طاهره از جمله رجوع فرمایند به:

الف- رجی. مشاهیر زنان ایرانی پارسی گوی. صص ۱۷۸-۱۷۹.

ب- امین. اعیان الشیعه. جلد سوم، ص ۱۵۹.

۴۸- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- The New History ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی. صص ۲۶۹، ۲۷۰ و ۲۷۳.

ب- کتاب طاهره Tahirih جناب مارثا روت، صص ۶۹-۷۰.

۴۹- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۰۷. باید توجه داشت که محمدعلی مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، جلد نخست ص ۲۴۸، بنقل از برخی مأخذ دیگر در گذشت ملامحمد صالح را در فاصله سالهای ۱۲۷۵-۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳-۱۸۵۸) میلادی نوشته است.

۵۰- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۸.

ب- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۳.

۵۱- نام اصلی کتاب " غنیمة المعاد في شرح الارشاد" است . بتصريح آقا شيخ بزرگ طهرانی در کتاب " الذريعة الى تصانيف الشيعة" ، جلد شانزدهم ص ۷۱، مجلدات چهاردگانه کتاب " غنیمة المعاد في شرح الارشاد" در فاصله سالهای ۱۲۴۶-۱۲۲۵ هجری قمری (۱۸۳۰-۱۸۱۰ میلادی) تألیف گردیده است. مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، جلد نخست ص ۲۴۸، کتاب غنیمة المعاد را در بیست و چهار مجلد میدانند.

۵۲- نام اصلی کتاب " بحرالعرفان و معدن الايمان في تفسير القرآن " است. تنکابنی در قصص العلماء صفحه ۹۲ آنرا در هفت مجلد و مدرّس تبریزی در ریحانة الادب (جلد نخست، صفحه ۲۴۸) در هفده مجلد دانسته است.

۵۳- این کتاب در سال ۱۳۸۰ هجری قمری (۱۹۶۰ میلادی) با مقدمه‌ای از ابوالحسن شعرانی و سیله مطبوعه اسلامیّه در طهران بطبع رسیده است.

۵۴- از دیگر آثار ملا محمد صالح تفسیر صغیر، تفسیر بسیط، معدن البكاء، مخزن البكاء، منبع البكاء و اعمال السنّه را توان نام برد. رجوع فرمایند از جمله به:  
الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۹۲.

ب- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۸.

۵۵- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۲۰.

ب- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۰۶.

۵۶- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۳۱۰-۳۰۹. جناب ملاّ محمد علی از جمله در عبارات زیر به معرفت و اطاعت خویش از حضرت باب اشاره کرده است: " و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مأموراً و سمعناه امره و قد كنّا لالواحه من الناظرين. قد اكرمنا الله عزّ وجلّ من ملاحظة الالواح معرفة اركان التّوحيد و تبين الرّشد من الغيّ و أنّا ان شاء الله لامره من المطيعين."

۵۷- از جمله مدارک دیگر که به ایمان جناب ملاّ محمد علی برغانی به امر بدیع اشاره کرده‌اند عبارتند از:

الف- معلّم حبيب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، ص ۱۷۱۴.

ب- بامداد. رجال ایران. ص ۲۰۴.

۵۸- ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۸.

۵۹- المآثر و الآثار. ص ۱۴۴.

۶۰- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبيب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷۱۰-۱۷۰۸.

ب- گلریز. مینو در یا باب الجته قزوین، جلد نخست، ص ۳۳۰.

۶۱- مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، جلد نخست، صفحه ۲۴۸، سال در گذشت  
ملاّمحمد علی را حدود ۱۲۷۰ هجری قمری نوشته است.

۶۲- نگارنده برخی از تألیفات خطّی جناب ملاّمحمدعلی را نزد احفاد خاندان برغانی در  
قزوین و در بخش کتب خطّی در کتابخانه‌های ملک طهران و مسجد سپهسالار طهران  
دیده است. از محتوای آن کتب مقامات فضل و کمال جناب برغانی کاملاً مشهود است.

۶۳- معلّم حبيب آبادی در کتاب مکارم الآثار، (جلد پنجم، صفحات ۱۷۰۸ و ۱۷۱۰)  
دو صفحه از این کتاب را گراور کرده است. شیخ عبدالحسین فرزند ملاّمحمد علی شرحی  
بر این کتاب نوشته است.

۶۴- آقابزرگ طهرانی در مجلد یازدهم از کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه (صفحه  
۳۱۷) شرحی در خصوص محتوای جلد پنجم و هشتم کتاب نوشته است. جلد هشتم  
کتاب ریاض الاحزان دارای دو مقدمه و یک خاتمه و دوازده مجلس و نام آن " جنّة  
الرضوان" است. جلد پنجم کتاب نیز " جنّة التّعیم" نام دارد و حاوی دو مقدمه و یک  
خاتمه و بیست و شش مجلس است. این جلد با عبارات " حمد ذرّات و ثنای موجودات  
مخصوص ذات حضرت معبودیست که ... " آغاز میگردد.

۶۵- رجوع فرمایند به:

الف- طهرانی. الذریعه الی تصانیف الشیعه. جلد یازدهم، ص ۱۵۵.

ب- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد نخست، ص ۲۴۸.

- پ- معلّم حبيب آبادی. مكارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷۱۰-۱۷۰۷.
- ۶۶- نام اجداد آقا سيّد حسين و بحقيقت اجداد اولّيه جناب طاهره از سوى مادر بترتيب زير است: آقا سيّد حسين بن امير ابراهيم بن امير محمّد معصوم بن محمّد فصيح بن امير اولياء حسيني.
- ۶۷- دائی آمنه، برادر فاطمه خانم، سيّد جواد قزوینی نیز چنانکه در متن اين کتاب بيان گردیده از علماء بزرگ قزوین بوده و در سال ۱۲۷۸ هجری قمری (۱۸۶۱ ميلادی) در گذشته است (معلّم حبيب آبادی. مكارم الآثار. جلد ششم، ص ۲۲۱۱).
- ۶۸- عناوين تفصيلی برخی از آثار آقا سيّد حسين قزوینی چنین است:
- الف- اختيار المذهب فيما يصحبه الانسان من الذّهب.
- ب- براهين السّداد.
- پ- الدرّ الثمين في الرّسائل الاربعين، شامل چهل رساله.
- ت- مستقصى الاجتهاد في شرح ذخيرة العباد (در ارث).
- ث- المشتركات (در رجال).
- ج- معارج الاحكام، در شرح مسالك الافهام و شرايع الاسلام، در دوازده مجلد.
- چ- نظم البرهان .
- ۶۹- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار آقا سيّد حسين قزوینی از جمله رجوع فرمايند به:
- الف- مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد سوم، صص ۲۹۲-۲۹۳.
- ب- معلّم حبيب آبادی. مكارم الآثار. جلد دوّم، صص ۳۴۱-۳۳۹ و جلد پنجم، ص ۱۷۳۶.
- پ- تنكابنی. قصص العلماء. ص ۱۲۲.
- ۷۰- رجوع فرمايند به:
- الف- طهرانی . الكرام البرره. ص ۲۸۱.
- ب- معلّم حبيب آبادی. مكارم الآثار. جلد ششم، ص ۲۲۱۱.
- ۷۱- برای آگاهی بیشتر از احوال محمّد ابراهيم قزوینی از جمله رجوع فرمايند به:



- الف - مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد سوّم، ص ۲۹۳.
- ب - لغت نامه دهخدا. جلد سی و هشتم، ص ۲۷۹.
- پ - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد دوّم، ص ۳۴۰.
- ۷۲ - از جمله اهمّ آثار او عبارتند از:
- الف - اجوبة المسائل الفقهيّة و العقليّة.
- ب - تتميم امل الآمل حرّ عاملی.
- پ - تحصيل الاطمینان في شرح زبدة البيان.
- ۷۳ - برای آگاهی بیشتر از احوال میر محمد معصوم قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد دوّم، ص ۳۴۰.
- ب - لغت نامه دهخدا. جلد سی و هشتم، ص ۲۸۲.
- پ - مدرّس تبریزی. ریحانة الادب، جلد سوّم، ص ۲۹۳.
- ۶۴ - اهمّ آثار میر محمد معصوم بشرح زیر است:
- الف - حاشیه الهیات .
- ب - شرح اشارات خواجه.
- پ - حاشیه بر حاشیه خضری بر شرح تجرید قوشچی.
- ت - حاشیه شفاء.
- ۷۵ - سمندر. تاریخ سمندر و ملحقات. صص ۴۹۴-۴۹۵.
- ۷۶ - از جمله رجوع فرمایند به:
- الف - سمندر. تاریخ سمندر. صص ۹۹-۹۷.
- ب - محمد حسینی. حضرت باب. ص ۳۲۵.
- ۷۷ - نوائی. فتنه باب. ص ۷۲.
- ۷۸ - گلریز. مینودر یا باب الجنّة قزوین. جلد نخست، صص ۳۴۵، ۴۷۱ و ۸۲-۶۸۱. این نکته در مجلد پنجم مکارم الآثار معلّم حبیب آبادی (ص ۱۷۳۸) نیز آمده است.
- ۷۹ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوّم، ص ۳۰۵.

۸۰- گلریز. مینودر یا باب الجنّه قزوین. جلد نخست، ص ۳۴۵. مؤلف بنام پسر میرزا یوسف، میرزا ابوتراب دارالشفا فی نیز اشاره کرده است.

۸۱- برادر محمد باقر موسوی خوانساری مؤلف کتاب روضات الجنّات.

۸۲- عین عبارات چنین است: " و بعد فهذه اجازات وافیات ... للمولی الجلیل و العالم التّییل ذی الشّرف الاصلیل، قدوة اهل التّحقیق و زبده اهل التّدقیق، نخبه الانجاب و سلیل الاطیاب جناب الحاج ملاّ عبدالوهّاب " (معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، زیرنویس (صفحه ۱۷۳۸)).

۸۳- برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار ملاّ عبدالوهّاب قزوینی از جمله رجوع فرمایند به:  
الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار، جلد پنجم، صص ۱۷۴۱-۱۷۳۶.

ب- طهرانی. الکرام البرره. ص ۸۰۹ و بعد.

پ- تنکابنی. قصص العلماء. ص ۷۶ و بعد.

ت- گلریز. مینودر یا باب الجنّه قزوین. جلد نخست، صص ۳۴۵، ۴۷۱ و ۸۲-۶۸۱.

ث- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۳۰۵ و ۳۰۴.

بخش سوم

تولد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره

بتصریح حضرت ولیّ امرالله جناب طاهره در سال ۱۲۳۳ هجری قمری (۱۸۱۷ میلادی) در قزوین تولّد یافت. (۱) این سال هرگز در تاریخ جهان فراموش نمی شود زیرا تولّد جمال‌بهی در آن واقع شده است. اکثریت قریب باتّفاق وقایع نگاران بهائی و غیر بهائی تولّد طاهره را در همین سال دانسته‌اند. امّا مؤلف کواکب الدّرّیه (۲) سال تولّد وی را ۱۲۳۰ یا ۱۲۳۱ هجری قمری (۱۸۱۴ یا ۱۸۱۵ میلادی) و دکتر علی الوردیّ سال ۱۸۱۴ میلادی دانسته است. (۳) ایادی امرالله خانم مارثا روت باستناد قول افراد و نویسندگان مختلف در کتاب "طاهره Tahirih" با تردید تولّد او را در فاصله سالهای ۱۸۲۰-۱۸۱۷ میلادی نوشته است. (۴) ولی در مقالات بعدی تولّد طاهره را بیقین سال ۱۸۱۷ میلادی دانسته است. (۵) روز تولّد طاهره معلوم نیست و اینکه جناب فاضل مازندرانی بنقل از

جناب نبیل زرنندی نوشته است تولد طاهره در همان شب تولد جمال اهی واقع گشت (۶) سهو قلم است و با توجه به ترجمه انگلیسی حضرت ولی امرالله تاریخ مذکور مبنائی ندارد. زیرا نبیل تنها تصریح بر سال تولد طاهره دارد. (۷) باید دانست کتابی که در صفحه نخست آن تاریخ دقیق تولد طاهره قید گردیده بوده همراه با دیگر کتب و اوراق و لباسهای او پس از شهادتش وسیله اعداء سوزانیده شده است. (۸)

طاهره خیلی زود، شاید در هفت ماهگی زبان باز کرد و راه رفتن آغاز نمود. (۹) از آغاز حیات ثابت نمود که خداوند او را برای جنبش و ایراد سخن آفریده است. کودکی شیرین زبان بود و از همان دوران در هوشیاری و آگاهی همگان را حیران مینمود. تولد او همراه با افزایش چشمگیر ثروت و شهرت پدرش گشت. وجودش از هر جهت موجب سرور اعضاء خاندان برادران برغانی بود. طاهره در آغوش گرم مادرش " آمنه " پرورش یافت. مادر دانشمند و زیبایی که با همه وجود مفتون او و زیبایی خیره کننده وی بود. روایات موجود حاکی از آن است که مادر طاهره نیز از زیبایی بی نظیری بهره گرفته بود. (۱۰) وی دختر ملا محمدعلی قزوینی و از طرف مادر از نوادگان آقا سید حسین قزوینی از مشاهیر علمای شیعی ایران بود.

نام اصلی طاهره فاطمه بود (۱۱) نامی که پدرش (ملا محمد صالح) به وی داده بود. (۱۲) ولکن هم پدر و هم بستگان دیگر پیاس احترام به فاطمه خانم مادر بزرگش از تکرار نام فاطمه احتراز داشتند و او را در خانه امّسلمه میخواندند. (۱۳) اینست که حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء و در بخش مربوط به حیات طاهره میفرمایند: " اسم مبارکش امّسلمه بود" (ص ۲۹۱). طاهره در میان اعضاء خاندان و نزدیکان خویش به زرین تاج و زکّیه نیز ملقب بود. (۱۴)

خواهر کوچکتر طاهره مرضیه نام داشت و او نیز در جمال و کمال آیتی بود. بطوریکه بعداً خواهد آمد مرضیه با ملا محمدعلی قزوینی پسر دائی خود ازدواج کرد و همراه جناب طاهره به کربلا رفت و پس از ظهور حضرت باب بدان حضرت مؤمن گشت. طاهره خواهر کوچکتر دیگری داشت بنام ربابه. ربابه نزد پدر، عمو، طاهره، ملا محمدعلی قزوینی

و برادر خویش میرزا عبدالوہاب تحصیل زبان عربی، ادب فارسی، فقه، اصول، تفسیر و حدیث کرد و فلسفه را نزد شیخ ملاّ آغا حکمی آموخت. وی با میرزا ہبۃ اللہ قزوینی (رفیعی) ازدواج کرد. ربابہ واعظی بی نظیر و در مسائل فقہی صاحب فتوی بود. معروف است کہ ہموارہ بہ مستمندان و درماندگان کمک مینمود و در سخن رانیهای خویش ناصرالدین شاہ و بستگان او و درباریان را بیاد انتقاد میگرفت ولکن هیچگاہ در مہلکہ و یا معرض خطر قرار نگرفت. نگارندہ مدرکی دالّ بر ایمان ربابہ بہ امر جدید تا کنون نیافتہ و باحتمال قوی نامبردہ بہ امر مبارک مؤمن نبودہ است. ربابہ در سال ۱۲۹۷ ہجری قمری (۱۸۷۹ میلادی) در گذشت. (۱۵) غالب نفوسی کہ بہ بیان شرح حیات طاہرہ پرداختہ اند او را صاحب چند برادر و خواہر دانستہ اند. حال آنکہ جناب فاضل مازندرانی مینویسد: " حاجی ملاّ محمد صالح را دو دختر و یک پسر بود". (۱۶) جناب ملک خسروی نیز با این قول موافقت دارد. (۱۷) جناب سمندر در تاریخ خود مینویسد: "از جملہ اولاد حاجی ملاّ صالح مزبور دو دختر بودہ امّ سلمہ خانم و مرضیہ خانم و ہر دو عالمہ و فاضلہ بودہ اند" (صفحہ ۳۴۴). از بیان جناب سمندر معلوم میشود کہ ملاّ محمد صالح اولاد دیگر نیز داشتہ است. سمندر ہنگام بیان کیفیت ورود جناب طاہرہ بہ قزوین پس از مراجعت از سفر کربلا مینویسد: "... تا اینکہ اخبار و مراسلات از آن صفحات بہ ایران و پدرش مرحوم حاجی ملاّ صالح رسید کہ پسر خود را با جمعی از اعزّہ و محترمین فرستاد و ایشان را بہ قزوین آوردند." ( ص ۳۴۹). جناب نبیل زرنندی نام یکی از برادران جناب طاہرہ را میرزا عبدالوہاب دانستہ و نوشتہ کہ نامبردہ بہ امر مبارک مؤمن بودہ ولکن خدمتی از او ظاہر نگشتہ است. (۱۸) ہمسر میرزا عبدالوہاب دختر ملاّ محمد تقی برغانی عموی او و نامش امّ کلثوم بودہ است. امّ کلثوم در سال ۱۲۲۴ ہجری قمری ( ۱۸۰۹ میلادی) در قزوین تولّد یافت و مقدّمات ادب فارسی و عربی و معارف اسلامی را نزد عمّہ پدرش، ماہ شرف قزوینی، فرا گرفت. سپس نزد پدر و نیز عموی خود ملاّ محمد صالح برغانی بہ تحصیل فقه و اصول پرداخت. فلسفہ را نیز از ملاّ آغا حکمی قزوینی آموخت. امّ کلثوم خود سالہا بہ زنان معارف اسلامی تدریس می نمود و کتابخانہ اش را در سال

۱۲۶۸ هجری قمری ( ۱۸۵۲ میلادی) وقف طلاب علوم دینی کرد و تولیت آنرا نخست به همسرش میرزا عبدالوهاب و پس از مرگ او به پسر دیگر ملا محمد صالح شیخ حسن سپرد. ام کلثوم صاحب تألیفاتی است که از جمله آنها تفسیر سوره فاتحه قرآن شریف را توان نام برد. نامبرده اگرچه به امر اعظم مؤمن نگشت و لکن به جناب طاهره مهر فراوان داشت. (۱۹) میرزا عبدالوهاب چنانکه خواهد آمد جامع معقول و منقول و در بیان و ایراد خطابه در عصر خویش بی نظیر بود. ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در شرح مختصر مربوط به حیات جناب طاهره در خصوص میرزا عبدالوهاب مینویسد: "چنانکه این فانی در مبادی جوانی کتاب قبسات را در فلسفه در خدمت مرحوم میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر حضرت طاهره تحصیل میکردم". (۲۰) جناب آقا محمد مصطفی بغدادی در رساله شرح حیات جناب طاهره به برادران طاهره اشاره کرده است. (۲۱) آنچه بدیهی است طاهره چند برادر داشته است. این نکته از کتاب تذکرة الوفاء ( ص ۲۷۵) و نیز کتاب God Passes By (ص ۷۳) بخوبی روشن میشود. زیرا حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله به برادران طاهره اشاره فرموده‌اند. بهر حال بر پایه مدارک تاریخی موجود ملا محمد صالح قزوینی شش پسر و چهار دختر داشته است. پنج تن از پسران وی بنامهای میرزا عبدالوهاب، آقا میرزا حسن، آقا شیخ محمد، آقا شیخ عبدالحسین و آقا شیخ رضا مجتهد بوده‌اند و تنها یک تن آقا میرزا محمد علی قریب الاجتهاد بوده است. (۲۲)

از دوران کودکی جناب طاهره اطلاع چندانی نداریم. آنقدر میدانیم که عشقی فراوان به مادر خود داشته و با آنکه همیشه چند خدمتکار در خانه بوده‌اند کارهای خویش و خانه را شخصاً انجام میداده، به مادرش کمک میکرده و با زیر دستان با نهایت عطف و ادب رفتار مینموده است. بدین جهت خادمان خانه بویژه اندرون بینهایت به وی عشق میورزیده‌اند. (۲۳) طاهره با مادر خودش بسیار نزدیک بوده و اگرچه مادرش به امر بدیع مؤمن نشده و لکن اتهامات وارده به طاهره را جمیعاً ردّ میکرده است. (۲۴) مردم قزوین از ایام نوجوانی طاهره را دختر آقا و بعدها غالباً خانم یاد میکرده‌اند. (۲۵) طاهره از همان

دوران کودکی بر حسب ظاهر خوب تغذیه مینموده و از حکایتی که حضرت عبدالبهاء در این باب فرموده‌اند روشن میشود که به اصطلاح معروف اشتهای خوبی داشته است. یکی از نسوان بهائی غرب که در عکا در محضر حضرت عبدالبهاء شرفیاب بوده و افتخار تناول غذا با آن حضرت را داشته بعلت خوشمزه بودن غذا بیش از حد معمول تناول کرده و از این جهت در باب اشتهای خود از حضرت عبدالبهاء استدعای بخشش نموده است. حضرت عبدالبهاء به وی فرموده‌اند: "فضیلت و تقوی عبارت از ایمان واقعی به حق است نه به اشتهای بد و یا خوب. جناب طاهره اشتهای خوبی داشت و هر هنگام که در باب آن از او توضیح میخواستند میفرمود در حدیث قدسی آمده که یکی از صفات اهل فردوس تغذیه خوب مدام آنان است." (خلاصه و مفاد بیان مبارک). (۲۶) هوش و استعداد بی نظیر جناب طاهره پدرش، حاج محمدصالح، را بر آن داشت که در همان آغاز خردسالی وی را تحت تعلیم معلم خصوصی ورزیده و آگاهی قرار دهد و خود نیز در تعلیم مسائل و مباحث معارف زمان به وی کوشش نماید. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد: "این دختر (طاهره) در سنّ شباب مبادی عربیّت و منطق و کلام و فقه و اصول و حدیث را نزد والد خود و سائر اقارب خود تحصیل نمود و در این معارف براعت یافت" (ص ۹۲). طاهره پس از چند سال تحصیل و تلمذ نزد پدر و عموی خویش در معارف دینی و ادبی بجدی از مهارت رسید که پدرش با افسوس میگفت "اگر این دختر پسر بود خاندان مرا روشن مینمود و جانشین من میگشت." (۲۷) شاهدان عینی حیات طاهره و مورخان بهائی و غیر بهائی استعداد عجیب علمی و ذکاوت و جمال بی نظیر او را تصریح کرده‌اند. میرزا محمدتقی خان سپهر مورخ معروف در مجلد سوم از کتاب تاریخ قاجاریه (معروف به ناسخ التواریخ) با آنکه با نهایت وقاحت اتهامات نا روا بر جناب طاهره وارد کرده به جمال و کمال بی نظیر نامبرده اعتراف نموده است. از جمله مینویسد: "این دختر با اینکه روئی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیّه و حفظ احادیث و تأویل آیات فرقانی با حظی وافر بود." (ص ۲۱۹). رضاقلی خان هدایت دیگر مورخ شهیر عصر قاجار که در وقاحت بیان نسبت به طاهره تالی سپهر است نیز بدین گونه از این

نادره زمانه تجلیل کرده است. "چه زنی در کمال جمال بود و ملحده‌ای شیرین مقال". (۲۸) میرزا محمد جعفر خان حقایق نگار مورخ مخصوص دربار قاجار در مجلد نخست از تاریخ حقایق الاخبار ناصری (ضمن بیان واقعات سال ۱۲۶۳ هجری قمری) در خصوص طاهره مینویسد: "با وجود حسن و جمال و غنچ و دلال در علوم معقول و منقول بحدّ کمال بود". باری طاهره با روی "چون ماه انور" و موی سیاه چون "مشک اذفر" و بقول جناب فاضل مازندرانی "با وجه ملیح و اسمر و خالی بر گونه ایسر" (۲۹) از همان آغاز نوجوانی در محافل نسوان بر صدر می نشست و به پیچیده ترین پرسش‌های آنان پاسخ کوبنده میداد و در جمع رجال خاندان خویش نیز حلّ مشکلات دینیّه مینمود. این بود که به پیشنهاد برخی از اعضاء خاندان برغانی و تقاضای گروهی از نسوان آگاه شهر قزوین در بخش زنانه دانشگاه اسلامی شهر (مدرسه صالحیه) بتدریس معارف دینی و ادبی پرداخت. (۳۰) بدین سبب و بعلت اخلاق ملکوتی که داشت طاهره بی نهایت مورد احترام پدر، بستگان و مردم شهر بود.

زیر نویس بخش سوم

تولد و روزگار کودکی و نوجوانی جناب طاهره

۱ - God Passes By. ص ۷۳.

۲ - آواره . کواکب الدرّیه. جلد نخست، ص ۶۰.

۳ - وردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۲. اطلاعات مؤلف در خصوص احوال شخصیّه طاهره مستند است به اقوال عبود صالحی از منسوبان طاهره در کتاب خطّی "قرّة العین علی حقیقتها و واقعها".

۴ - رجوع فرمایند به : Root. Tahirih, The Pure . pp 50-96.

۵ - رجوع فرمایند از جمله به : Root. Tahirih's Message to The Modern World. Baha'i World Vol. 8, p. 918.

۶ - ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۳۱.

۷ - Dawn Breakers. ص ۶۲۸.

- ۸- از جمله رجوع فرمایند به کتاب طاهره اثر جناب مارثا روت، ص ۵۰.
- ۹- مستند به مصاحبه اختصاصی نگارنده با نواده امّ عام خدمتکار خانه حاج ملا محمد صالح قزوینی ( پدر طاهره).
- ۱۰- محمد حسینی. پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره. خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد سوم، صص ۴۶ و ۶۲.
- ۱۱- God Passes By. ص ۷۲.
- ۱۲- Dawn Breakers. ص ۷۲.
- ۱۳- رجوع فرمایند به :
- الف- تذکرة الوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء. ص ۲۹۱.
- ب - گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۲.
- پ - فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم. صص ۳۱۱-۳۱۰.
- ۱۴- God Passes By. ص ۷۳.
- ۱۵- برای آگاهی بیشتر از احوال ربابه رجوع فرمایند به :
- الف- رجبی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۱۰۴-۱۰۳.
- ب - امین. اعیان الشّیعه. جلد چهارم، صص ۱۰۵-۱۰۴.
- ۱۶- ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۱۰.
- ۱۷- تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صص ۱۳۱-۱۳۰.
- ۱۸- مطالع الانوار. ص ۲۸۴.
- ۱۹- مآخذ احوال امّ کلثوم :
- الف- اطلاعات مکتسبه نگارنده از اعضای خاندان شهیدی قزوین.
- ب - رجبی. مشاهیر زنان ایرانی پارسی گوی. صص ۱۹-۱۸.
- پ - دائرة المعارف تشیّع. جلد دوم، ص ۵۰۸.
- ث - امین. اعیان الشّیعه. جلد دوم، ص ۶۸.
- ۲۰- افنان. چهار ساله تاریخی. ص ۶۸.



۲۱- مأخذ بالا. صص ۳۵-۳۴.

۲۲- رجوع فرمایند به :

الف- گلریز. مینودر یا باب الجته قزوین. جلد نخست، ص ۳۳۰.

ب - معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، زیر نویس ص ۱۷۰۷.

۲۳- مستند به مصاحبات نگارنده با نواده امّ عام خدمتکار خانه حاج ملاّمحمد صالح قزوینی و نیز تنی چند از بستگان غیر بهائی جناب طاهره.

۲۴ - این نکته مستند است به اقوال منسوبان جناب طاهره. از جمله رجوع فرمایند به کتاب "طاهره" جناب مارثا روت، ص ۷۲.

۲۵ - تاریخ سمندر و ملحقات. صص ۷۳ و ۳۴۵.

۲۶ - ترجمه از مقاله خانم مرضیه گیل در باب جناب طاهره تحت عنوان " جامه ابریشمین

سپید " The White Silk Dress مندرج در مجلدّ هم عالم بهائی، ص ۸۱۴.

۲۷ - بیان حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء، صص ۲۹۲-۲۹۱.

۲۸ - روضة الصّفاى ناصری. ص ۴۲۹.

۲۹ - ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۱۱. ناسخ التّواریخ (مجلد سوم تاریخ قاجاریه، ص

۲۱۹) در باب موی جناب طاهره عبارت " مشک اذفر" را بکار میبرد که دلالت بر رنگ

سیاه موی آن جناب دارد. امّا دکتر علی‌الوردی در کتاب لمحات اجتماعیّه (جلد دوم، ص

۱۵۲) موی جناب طاهره را بور و یا زرّین دانسته است. عین گفته نامبرده چنین است :

"قد سمّیت بزّرین تاج و هو اسم فارسیّ. معنی التّاج الذهبی لآئها کانت ذات شعر اشقر" (

گفته شده که طاهره به زرّین تاج موسوم بود که بمعنای صاحب تاج طلائی است. زیرا

دارای موی طلائی رنگ بوده است."

۳۰ - مستند به اطلاعات مکتسبه از خاندان شهیدی قزوین و نیز جناب نعمت‌الله ورتا

علیه رضوان الله (وسیله نگارنده سطور).

بخش چهارم

ازدواج جناب طاهره

جناب طاهره یقیناً کمتر از پانزده سال و احتمالاً حدود سیزده سال داشت که به اجبار پدر و عموی خود ملا محمد تقی با پسر عمویش ملا محمد ازدواج نمود. (۱) قرائن بسیار این احتمال را تقویت مینماید. برای مثال میتوان به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء استناد نمود که میفرماید: "قره العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد و منجذب بنفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند." (۲) از بیان مبارک استنباط میشود که در حدود سالهای ۱۲۶۳-۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۷-۱۸۴۴ میلادی) که طاهره ۲۷ تا ۳۰ ساله بوده است پسرانش بیش از سیزده، چهارده سال داشته‌اند. دکتر علی الوردی نیز ازدواج طاهره را در چهارده سالگی دانسته است. (۳) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد که طاهره: "پس از تکمیل دروس بعقد مزاجت عموزاده خود ملا محمد نجل حاجی ملا تقی که امام جمعه قزوین گردید منعقد شد." (ص ۹۲). بی‌تردید مراد جناب ابوالفضائل از تکمیل دروس تحصیلات عالی یا مقدماتی است که در همان آغاز سالهای نوجوانی (سیزده و یا چهارده سالگی) انجام گرفته است. (۴) اینک پروفیسور براون با احتمال ازدواج طاهره را پس از مراجعت به قزوین در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) دانسته است مبنائی ندارد. (۵) احتمالاً در اوان ازدواج طاهره بود که پدرش قریه‌ای از قراء نزدیک قزوین را بدو بخشید. طاهره نام آن قریه را بهجت آباد نهاده بود. (۶) ملا محمد بعداً سالها در عتبات تحصیل نمود و پس از مراجعت به قزوین و قتل پدرش به امامت جماعت برگزیده شد. طاهره از ملا محمد صاحب سه فرزند دو پسر و یک دختر شد. دکتر علی الوردی تولد پسران طاهره، ابراهیم و اسمعیل، را در کربلا دانسته است. (۷) چنانچه روشن شود که جناب طاهره در زمان حیات جناب سید کاظم رشتی در کربلا اقامت نداشته باید تولد ابراهیم و اسمعیل در قزوین واقع شده باشد. پسران طاهره بعدها بدرجه اجتهاد رسیدند. آقا شیخ ابراهیم در برغان اقامت داشت و در همانجا درگذشت. وی غالباً در خصوص مادر خویش اظهار نظری نمی نموده و در پاسخ پرسشهای متعدده مردم عادی و علماء سکوت میکرده است. حال آنکه پسر دیگر طاهره

آقاشیخ اسماعیل بر بالای منبر از جماعت بایه انتقاد و تبری مینموده است. آقاشیخ اسماعیل پس از انجام تحصیلات عالیّه در عتبات عالیات به قزوین برگشت. وی علاوه بر احاطه علمی و اعظی بی نظیر بوده و در هر مسجد و مجلس چون لب به سخن میگشوده بر اثر سکوت و توجه حاضران گوئی نفسها در سینهها محبوس میگشته است. (۸) شیخ اسماعیل پس از پدرش ملا محمد مدّتی امام جمعه قزوین بوده است. (۹) از خاندان شیخ اسماعیل بعدها نوه دختری او (پسر معصومه خانم) استاد نعمت الله ورتا (۱۳۴۲-۱۲۷۳ شمسی) در ظلّ امر مبارک وارد گشت. (۱۰) جناب نعمت الله ذکائی بیضائی در مجلد چهارم تذکره شعرای قرن اول بهائی و نیز نشریه آهنگ بدیع (سال ۱۲۰ بدیع، شماره هفتم) به احوال جناب ورتا اشاره نموده و از آثار او در آن مجلد آورده است. سبب آشنائی این بنده نگارنده نیز با جناب ورتا جناب ذکائی بیضائی بود. از همان روزهای نخست آشنائی به وی ارادت مخصوص یافتم. مردی دقیق، عمیق، حکیم، فاضل و در ادب فارسی استاد بود. زندگی ساده او نشان میداد که به مظاهر فریبای عالم خاک توجهی ندارد. با آنکه سخت به انزوا تمایل داشت خانه اش مرکز افاضه به ارادتمندانش بود و چه بسیار از فضلاء، ادباء و شعراء که به محضرش میشتافتند و استفاضه مینمودند. در هر انجمن ادبی حضور میافت از محضرش کمال استفاده میشد. سالها همراه جناب ذکائی بیضائی به انجمن ادبی طهران میرفت و اعضاء انجمن وجودش را مغتنم میشمردند. از وی اشعار نغز، پرمغز، عمیق و در اوج فصاحت در دست است که برخی از آنها در نشریات بهائی و از جمله مجلد چهارم تذکره شعرای قرن اول بهائی بطبع رسیده است. امید است مجموعه آثار ارزشمند او هر چه زودتر بزیور طبع مزین گردد. نگارنده در اوقات معاشرت و مصاحبت با حضرت ورتا گاه از احوال طاهره و بستگان او پرسشهایی مینمود و استفاده میکرد. موضوع ملاقات طاهره و مهد علیا مادر ناصرالدین شاه که در این کتاب آمده مستند به بیانات آن جناب است. ورتا همانگونه که مذکور گشت پسر معصومه خانم (نوه جناب طاهره) بود. پدرش حاج سید عزیزالله از دانشمندان و اعیان زمان خویش و اهل رضائیه (ارومیه) بود. حاج سید عزیزالله به طهران کوچ و در ساوجبلاق اقامت کرده بود. ورتا سیزده ساله بود که

پدرش را از دست داد. در ایام جوانی در اثر زیارت کتاب فرائد تألیف جناب ابوالفضائل به امر بدیع مؤمن شد. سالها از محضر فاضل و ادیب شهیر جناب عزیزالله مصباح استفاضه نمود. در سال ۱۲۹۹ شمسی به خدمت دولت در آمد و در چند وزارت خانه و سازمان دولتی در طهران و دیگر شهرهای ایران به خدمت پرداخت. در سال ۱۳۲۷ شمسی بازنشسته شد و پس از یک کسالت طولانی در سیام اردیبهشت سال ۱۳۴۲ شمسی به مملکت اهی صعود نمود. (۱۱) اما از برادران ناتنی (پدری) شیخ اسماعیل، نام میرزا حسین در مجلد پنجم مکارم الآثار (ص ۱۷۱۷) آمده است.

نام دختر طاهره سارا بود ولی به آسیه نیز شهرت داشت. (۱۲) از احوال وی آگاهی چندانی نداریم. آنقدر میدانیم که او نیز چون مادر گرامیش از جمال و کمال بهره کافی داشته و چند سال نزد مادر و نیز پدر بزرگ خویش حاج ملا محمد صالح تلمذ نموده است. و نیز میدانیم که نامزد او آقا سید عبدالهادی قزوینی (فرزند حاج سید صادق قزوینی) از علماء جوان و مشهور قزوین بوده و در شیراز به امر جدید ایمان یافته و بدستور حضرت باب عازم عراق شده و از اصحاب جناب طاهره گردیده است. (۱۳) آقا سید عبدالهادی سالها پس از شهادت طاهره حیات داشته و به جمال اهی مؤمن و در بغداد و سپس در عکا بحضور مبارک مشرف گشته است. وی سالیان دراز در طهران با احباب محشور بوده و سرانجام در همان شهر در سال ۱۲۹۳ هجری قمری (۱۸۷۶ میلادی) صعود نموده است. (۱۴) اما دختر طاهره با آنکه عاشق مادر بوده از موهبت ایمان محروم گشته است. وی اندکی پس از شهادت طاهره طاقت نیاورده و از جهان خاک رخت بر بسته است. (۱۵) آنچه مسلم است هیچیک از فرزندان طاهره به امر بدیع مؤمن نگردیده‌اند. مستند نگارنده در باب عدم ایمان فرزندان طاهره علاوه بر اقوال مورخان عصر قاجار از جمله دو بیان مبارک از حضرت عبدالبهاء نخست در کتاب تذکرة الوفاء و دوم در لوحی دیگر است. در تذکرة الوفاء میفرمایند: "و سه اولاد از ایشان تولد یافت. دو اولاد ذکور و یک دختر ولی هر سه محروم از موهبت مادر" (ص ۲۹۱). مراد از عبارت "محروم از موهبت مادر" بحقیقت محرومیت از موهبت ایمانی مادر است. مستند این عبد ترجمه عبارات فوق از

حضرت ولی‌امرالله در زیر نویس یکی از صفحات متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی است. (۱۶) اما حضرت عبدالبهاء در لوح دیگر میفرمایند: "قرّة العین که معروف آفاق است وقتی که مؤمن بخدا شد و منجذب بنفحات الهی گشت از دو پسر بزرگ خویش بیزار شد زیرا مؤمن نشدند و دیگر ابداً با آنها ملاقات نکرد و حال آنکه دو اولاد رشید او بودند و میگفت که احبّای الهی جمیع پسران من هستند ولی این دو پسر من نیستند و بیزارم." (۱۷) علیّ الوردی مؤلف کتاب لمحات اجتماعیّه مینویسد که طاهره در سال ۱۲۵۷ هجری قمری موافق ۱۸۴۱ میلادی در قزوین صاحب پسر سومی شد که نام او را اسحق نهاد. (۱۸) با توجه بتصریح حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء صفحه (۲۱۹) که میفرمایند از طاهره دو پسر و یک دختر پدید گشته است باید اعتقاد نمود که در صورت صحّت قول مؤلف مذکور پسر سوم در آغاز کودکی فوت کرده است. (۱۹)

ملاّمحمد شوهر طاهره در همان آغاز ازدواج برای تکمیل اطلاعات خود روانه عراق عرب شد و چند سال در آنجا اقامت نمود. ملاّمحمد هر سال یکی دوماه به قزوین میرفت و سپس به عتبات عالیات مراجعت مینمود. تنی چند نوشته‌اند طاهره نیز با وی در عراق بوده است. دکتر علیّ الوردی مینویسد که اندکی پس از ازدواج طاهره و همسرش ملاّمحمد برای ادامه تحصیل به کربلا عزیمت نمودند و مدّت سیزده سال در آنجا اقامت کردند. محلّ سکونت آن دو خانه‌ای در محله خیمگاه بود که غالب افراد خاندان برغان هنگام مسافرت به کربلا در آنجا اقامت مینمودند. دکتر وردی میگوید که آن محلّ را از نزدیک دیده است. (۲۰) بشرحی که خواهد آمد موضوع اقامت سیزده ساله طاهره در کربلا محلّ تردید است. در اوقات اقامت ملاّمحمد در عتبات عالیات طاهره ساها در خانه پدری و نزد مادر خویش بسربرده است. (۲۱) بهر حال اگرچه طاهره از ملاّمحمد مذکور صاحب فرزندان شده ولیکن از آغاز با وی توافقی نداشته و خصوصاً پس از آنکه طاهره در جرگه پیروان جناب سیّد کاظم رشتی در آمده این عدم توافق باوج خود رسیده است. البتّه معلوم است که بانوی دانشمند و روشن بینی چون طاهره که به اعتراف همه مورّخان گوی

سبقت در میدان معرفت از کثیری از رجال ربوده بوده نمی‌توانسته با مردی قشری و کوتاه بین و متعصب چون ملا محمد بسازد.

طاهره همچنان به تکمیل مطالعات خویش ادامه داد و در همان سنین آغاز جوانی در معارف اسلامی و از جمله تفسیر قرآن شریف، علم رجال، علم حدیث، اصول فقه، فلسفه الهی، ادب فارسی و عربی بسیار مطلع و بارع گشت. در هر مجلسی لب به سخن می‌گشود احدی جرأت اظهار نظر نداشت. ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در رساله مختصره شرح حیات طاهره مینویسد: " این فانی در مبادی جوانی کتاب قبسات را در فلسفه (۲۲) در خدمت مرحوم میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر حضرت قرّة العین تحصیل می‌کردم و اگر اشتباهی داشتم در غیر موقع درس رفته رفع اشتباه می‌کردم. روزی در فصل تابستان در حیاط خلوتی که داشت بخدمتش رسیدم از گرما لباس بسیار مخفّفی داشتند و تنها نشسته بودند. چون قدری نشستیم و مقام را مقتضی یافتم گفتم بارها می‌خواستم مطلبی را پرسم حیاء مانع میشد. حال اگر اجازه باشد گویم. گفت سؤال کن. گفتم چندان فضائل و کمالات قرّة العین در بین خلق اشتهار دارد که محیرالعقول است. کسی از آن جناب ابصر بحال او نیست. می‌خواهم بدانم صدق و کذب این مذاکرات چیست. سپس آهی کشید و گفت شما قرّة العین میشنوید، افسوس که ندیده بودید. همینقدر می‌گویم در مجلسی که او نشسته بود ابدأ امثال من قادر به تکلم در حضورش نبودیم. گویا جمیع کتب علمای سلف و خلف در نزدش حاضر بود. همینکه مطلبی را تحقیق مینمودند صفحه صفحه از عبارات کتب علماء از حفظ شاهد می‌آورد بنوعی که احدی قوه انکار نداشت. " (۲۳) میرزا عبدالوهاب برادر طاهره از دانشمندان ذیفنون و جامع معقول و منقول بود و این قولی است که جملگی برآند. از جمله محمد حسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب معروف المآثر والآثار در خصوص نامبرده چنین مینویسد: " خلف ارشد حاج ملا صالح برغانیست. تتبع وی در میان سلسله برغانیه احدی را نبود معقولاً و منقولاً... و بقزوین ریاستی معتد بها داشت و نزد حکام دیوان اعلی بسیار مطاع بود... الحق در طلاقت زبان و ملاحظت بیان و حلاوت لهجه و حسن تفهیم او بمر حال عموماً و به منبر خصوصاً در تمام ایران

احدی نرسید" (ص ۱۶۳). با توجه به آنچه اعتماد السلطنه در باب کمالات میرزا عبدالوهاب قزوینی نوشته توان قضاوت نمود که طاهره در چه درجه از فضل و کمال بوده است که امثال میرزا عبدالوهاب در محضر او جرأت اظهار نظر نداشته‌اند. (۲۴)

زیر نویس بخش چهارم

ازدواج جناب طاهره

۱- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- روت. طاهره. ص ۵۱ (به نقل از نوه طاهره).

ب- الوردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۲- فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد چهارم، ص ۴۹۶.

۳- لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۴- جناب ابوالفضائل در موضع دیگر از کشف الغطاء (و در همان ص ۹۲) به تحصیل طاهره در ایام شباب و آموختن مبادی زبان عرب و دیگر معارف دینی زمان و براعت در آن معارف اشاره کرده است.

۵- برای آگاهی از نظر براون رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol., 2, p. 311.

۶- روت. طاهره. صص ۵۴-۵۵.

۷- لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۸- مستند به اطلاعات مکتسبه از خاندان شهیدی قزوینی.

۹- برای آگاهی بیشتر از احوال پسران جناب طاهره از جمله رجوع فرمایند به:

الف- معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صص ۱۷۱۵-۱۷۱۶.

ب- اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. ص ۱۶۵.

پ- طهران. طبقات اعلام الشّیعه. صص ۲۳ و ۱۶۴.

۱۰- ورتا واژه پارسی و بمعنای گل یا گل سرخ است. شاید لفظ "ورد" در عربی از آن ریشه گرفته باشد. در این باره از جمله رجوع فرمایند به لغت نامه دهخدا ذیل کلمه "ورتا".

۱۱- در باب ملاقات جناب طاهره و مهد علیا برخی از اعضاء خاندان شهیدی و صالحی قزوین نیز نظر مثبت داده‌اند.

۱۲- مستند به اطلاعات مکتسبه از بستگان جناب طاهره (خاندان شهیدی) در قزوین.

۱۳- از صفحه ۲۷۳ کتاب Dawn Breakers مستفاد میشود که سید عبدالهادی نامزد دختر طاهره بوده است. متأسفانه در ترجمه فارسی کتاب مذکور بجای " نامزد دختر طاهره"، " داماد طاهره" بکار رفته است. مطالع الانوار. ص ۲۶۵.

۱۴- برای آگاهی بیشتر از احوال جناب سید عبدالهادی قزوینی از جمله رجوع فرمایند به تاریخ سمندر، صص ۱۳۷-۱۳۵ و ۱۷۴. از محتوای تاریخ سمندر مستفاد میشود که سید عبدالهادی با همسر نخست خود در بغداد بحضور جمال‌ابهی شرفیاب گشته و همسر نامبرده پس از اظهار امر جمال‌ابهی در باغ رضوان در طهران در گذشته است. یقیناً مراد از همسر نخست دختر جناب طاهره نیست زیرا دختر طاهره بعنوان نامزد سید عبدالهادی قبلاً مرحوم شده بوده است. همچنین از تاریخ سمندر روشن میشود که سید عبدالهادی بعدها با همسر دوم خود که دختر مرضیه، خواهر طاهره، و مؤمن بوده در عکا بحضور حضرت بهاء‌الله بار یافته است.

۱۵- روت. طاهره. ص ۵۱.

۱۶- Dawn Breakers. زیر نویس شماره ۲ صفحه ۸۱. عین عبارات انگلیسی چنین است : "Tahirih had two sons and one daughter, none of whom recognized the truth of the Cause."

۱۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۱۹- در کتاب "قرّة‌العین" که وسیله ازلیان و بمناسبت صدمین سال شهادت جناب طاهره انتشار یافته نیز فرزندان طاهره دو پسر و یک دختر تصریح شده است (ص ۲).



۲۰- محات اجتماعیه. جلد دوم، ص ۱۵۳.

۲۱- روت. طاهره. ص ۵۱.

۲۲- کتاب قبسات از تألیفات میر محمد باقر معروف به میرداماد، داماد شاه عباس کبیر، است.

۲۳- افنان. چهار رساله تاریخی ... صص ۶۸-۶۹.

۲۴- نیکلای فرانسوی نیز در تاریخ خود " سید علی محمد معروف به باب" به اعتراف میرزا عبدالوهاب قزوینی برادر طاهره در خصوص فضل و کمال و احاطه بینظیر بانوی نامبرده اشاره کرده است (ترجمه فارسی تاریخ نیکلا ص ۲۸۹).

بخش پنجم

گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه

پیش از بیان چگونگی گرایش طاهره به مکتب شیخیه لازم است که تاریخ پیدایش و معتقدات این شاخه از مذهب شیعی اثناعشری باختصار کاویده شود. مؤسس مکتب شیخیه جناب شیخ احمد احسائی (۱۲۴۱-۱۱۶۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۵- ۱۷۵۲ میلادی) است. شیخ در دهها کتاب از تألیفات خویش به تشریح عقائد جدید پرداخته و باب تازه‌ای در معارف اسلامی گشوده است. اصول دین به اعتقاد شیعی پنج است: توحید، نبوت، امامت، عدل و معاد. شیخ استدلال مینمود که عدل از صفات الهی است و صفات الهی بی شمار و درج صفات الهی در اصول دین مفهومی ندارد. معاد نیز از تعالیم قرآن شریف است. اعتقاد به نبوت رسول اکرم مستلزم اعتقاد به قرآن مجید و در نتیجه معاد است. لذا درج معاد در اصول دین ضروری نیست. شیخ به اصل دیگری بعنوان نائبیت امام اشاره مینمود و میفرمود که اصول دین چهار است: توحید، نبوت، امامت و نائبیت امام. در باب توحید عقیده داشت که تنها عرفان افعال و آثار حق میسر است و ممکن الوجود هرگز به عرفان ذات واجب الوجود (الوهیت) فائز نمیشود. حتی مظاهر الهیه نیز از عرفان ذات حق محروم‌اند. وی عقیده داشت که صفات حق غیر ذات‌اند. صفات حق قدیم‌اند و منفک از یکدیگر نیستند. بعقیده شیخ اعتقاد به وحدت وجود باوری بی پایه

است و اتصال و ارتباط مادی میان خالق و مخلوق ممکن نیست. شیخ در فلسفه به اصالت ماهیت و وجود هر دو اعتقاد داشت حال آنکه دیگر اندیشمندان اسلامی یا به اصالت ماهیت و یا به اصالت وجود عقیده دارند. به عقیده شیخ عرفان ذات واجب الوجود ممکن نیست. لذا عرفان مظهر الهی همان عرفان الوهیت است. رسول اکرم پیش از بعثت و ائمه نیز پیش از نیل به مقام امامت معصوم بوده‌اند. شیخ عقیده داشت که پس از پذیرش وجود الوهیت و عرفان دو مقام رسالت و امامت هر شیعی مؤمن صالح باید از مقام رکن رابع که واسط است میان امام و مؤمنین واقف شود. مقام رکن رابع که به حقیقت "شیعه کامل" است در هر عصر دون مقام امام است ولی در میان مؤمنان اعظم مقام است. رکن رابع باب امام است. شیخ نه اصولی بود و نه اخباری بل باعتباری جمع میان این دو عقیدت کرد. چون اخباریان به احادیث مقام رسالت و امامان عقیده فراوان داشت و لکن در ادراک این احادیث میزان عقل را دخالت بسیار می‌داد. در عرفان و تصوّف نیز جمع میان طریقت و شریعت نمود. مشرب شیخ در باب قیامت با دیگر علمای شیعی عصر تفاوت داشت. از آثار او مستفاد میشود که قیامت در عالم مثال است. بعبارت دیگر قیامت با جسد مثالی است. عالم مثال یا عالم هورقلیا عالمی است میان عالم روح و عالم جسم. جسد هورقلیائی لطیف‌تر از جسم و غلیظ‌تر از روح است. به عقیده شیخ معراج رسول اکرم با جسد هورقلیائی بوده و قائم موعود نیز با همین جسد در غیبت بسر میبرد. البته شیخ با نهایت حکمت به بیان عقاید خود میپرداخت و ظاهراً با عقاید عامّه شیعی موافقت مینمود. و لکن تعمق در آثار او مبین همه نکاتی است که معروض گردید. پس از صعود شیخ احمد احسائی شاگردش جناب سید کاظم رشتی ( ۱۲۵۹-۱۲۰۹ هجری قمری برابر ۱۸۴۳-۱۷۹۴ میلادی) بانتشار عقاید شیخ پرداخت و آثار ارزنده‌ای از خویش بیادگار گذاشت. جنابان شیخ و سید بشارات متعدده کتبی و شفاهی به ظهور حضرت باب و جمال ابھی داده‌اند و بحقیقت راه را برای ظهور موعود عالمیان گشوده‌اند. (۱)

با توجه به بداعت معارف شیخی و شادابی و طراوت این طریقه دینیّه در آن زمان معلوم است که بانوی حسّاس و نابغه‌ای چون طاهره پس از آشنائی با مکتب شیخیّه تا چه حدّ

شادمان و مجذوب میگردد. از قرائن بر میآید که طاهره در نوزده سالگی شیخی میشود. البته این عجیب بنظر میرسد. زیرا وی بحقیقت دانش پژوهی سخت کوش بوده است. چرا تا آن زمان با آثار جنابان شیخ و سید مانوس نگشته است معلوم نیست. با آنکه بستگان مادریش و از جمله دائیش جناب ملا عبدالوهاب قزوینی و نیز عموی طاهره جناب حاج ملا محمد علی برغانی شیخی بوده اند وی سالها از مطالعه آثار شیخ و سید محروم یوده است. شاید علت اصلی آن مخالفت وحشتناک عمویش ملا محمدتقی و شوهرش ملا محمد با عقاید شیخیّه بوده است. تفتیش عقاید در خاندان برغانی مانعی عظیم بشمار میرفت. پدر طاهره ملا محمد صالح نیز با عقاید شیخیّه مخالفی عجیب داشته و تا آنجا که ممکن بوده مانع نفوذ مکتب مذکور در بستگان خویش گشته است. بهر حال عموی دیگر طاهره جناب حاج ملا محمد علی از علماء برجسته شیخی بوده و لکن ظاهراً بخاطر مخالفت شدید برادران خود از هدایت طاهره می ترسیده است. اما سرانجام آنچه باید واقع شود رخ میدهد و طاهره به جماعت شیخیّه می پیوندد. ملا جوادولیان پسر خاله طاهره نخستین کسی بود که وسائل گرایش طاهره را به مکتب شیخی فراهم نمود. البته این باصرار خود جناب طاهره بود. ملا جواد که از علماء و واعظان معروف شیخی در شهر قزوین بود بعدها به امر حضرت باب نیز مؤمن گشت و لکن بشرحی که خواهد آمد پس از وقوع بداء در حادثه کربلا از امر بدیع اعراض نمود. پیوستن طاهره به جماعت شیخیّه تقریباً در سال ۱۲۵۳ هجری قمری (۱۸۳۷ میلادی) واقع گشت. جناب فاضل مازندرانی پس از تصریح بدان سال اشاره به لفظ "برغان" بعنوان تطبیق حروفی با عدد ۱۲۵۳ نموده است. (۲) شاید لفظ "برغان" مأخوذ از نوشته های خود جناب طاهره باشد. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره الوفاء داستان گرایش قلبی طاهره را به مکتب شیخی چنین نقل فرموده اند: "روزی جناب طاهره بخانه پسر خاله ملا جواد مهمان گشتند. در کتابخانه ملا جواد جزوه ای از تألیفات حضرت شیخ احمد احسائی یافت. جناب طاهره بیانات را بسیار پسندید و خواست که با خود بخانه برد ولی ملا جواد استیحا ش مینماید که پدر شما حاجی ملا صالح دشمن نورین نیرین شیخ احمد و آقاسید کاظم است اگر استشمام نماید که نفحه ای از گلشن معانی و

رسائل آن دو بزرگوار بمشام شما رسیده قصد جان من نماید و شما را نیز مغضوب نماید. در جواب جناب طاهره میگوید که من مدتی بود تشنه این جام بودم و طالب این معانی و بیانات. شما از اینگونه تألیف هرچه دارید بدهید ولو پدر متغیر گردد. لهذا ملاّجواد تألیف حضرت شیخ و حضرت سید را از برای او میفرستد. شبی جناب طاهره در کتابخانه نزد پدر رفته و از مطالب و مسائل شیخ مرحوم صحبت میدارد. بمجرد احساس که دختر از مطالب شیخ با خبر است زبان شتم میگشاید که میرزا جواد ترا گمراه نموده. در جواب میگوید که من از تألیف شیخ مرحوم این عالم ربّانی معانی نامتناهی استنباط نمودم و جمیع مضامین مستند به روایات از ائمه اطهار است. شما خود را عالم ربّانی مینامید و همچنین عمومی محترم خود را فاضل و مظهر تقوای الهی میدانید و حال آنکه اثری از آن صفات مشهود نه. باری مدتی با پدر در مسائل قیامت و حشر و نشر و بعث و معراج و وعید و عود و ظهور حضرت موعود مباحثه مینمود. ولی پدر از عدم برهان به سبّ و لعن میپرداخت. تا آنکه شبی جناب طاهره در اثبات مدّعی خویش حدیثی از حضرت جعفر صادق علیه السّلام روایت نمود. چون حدیث برهان مدّعی او بود پدر بسخریّه و استهزاء پرداخت. گفت ای پدر این بیان جعفر صادق علیه السّلام است چگونه شما استیحاّش نمودید و سخریّه مینمائید. من بعد دیگر با پدر مذاکره و مجادله نمود. خفّیاً به حضرت سید مرحوم مکاتبه میکرد و در حلّ مسائل معضله الهیهّ مخابره مینمود. این بود که سید مرحوم لقب قرّة العین باو دادند و فرمودند به حقیقت مسائل شیخ مرحوم پی برده" (صص ۲۹۴-۲۹۲). این بیانات مبارکه مفصّلترین شرحی است که در خصوص چگونگی گرایش طاهره به مکتب شیخیه در دست است و نگارنده عین بیانات را درج نمود تا هیچ نکته‌ای از قلم نیافتد. بهر حال از بیان جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء چنین مستفاد میشود که جناب طاهره در همان اوائل ازدواج با معارف شیخی آشنا شده است. قوله: "پس از تکمیل دروس بعقد مزاجت عموزاده خود ملاّ محمد... منعقد شد و در این اثنا بمطالعه کتب حضرت شیخ احسائی و حضرت سید رشتی قدس الله تربتهما منهمک شد و محبّت آن طریقت در قلبش راسخ گشت" (ص ۹۲). چنانچه نظر جناب فاضل مازندرانی را

در مورد سال گرایش طاهره به مکتب شیخیه (۱۲۵۳ هجری قمری برابر ۱۸۳۷ میلادی) صواب بدانیم نظر جناب ابوالفضائل باید تعدیل گردد. زیرا بعید است که شخص هوشیار و مشتاقی چون جناب طاهره بیش از پنج سال آثار شیخ و سید را مطالعه نماید و سپس به جماعت شیخیه بپیوندد. شاید بهتر باشد بگوئیم عبارت "در این اثناء بمطالعه کتب حضرت شیخ احسانی و حضرت سید رشتی" در بیان جناب ابوالفضائل ناظر به مطالعات جناب طاهره در باب مکتب شیخیه بلافاصله پس از ازدواج نیست.

آنچه مسلم است لقب قرّة العین را جناب سید کاظم رشتی به جناب طاهره داده است. زیرا حضرت عبدالبهاء بدین نکته تصریح فرموده‌اند. (۳) حضرت ولیّ امرالله نیز باستناد بیان حضرت عبدالبهاء در چند موضع از آثارشان بدین موضوع اشاره فرموده‌اند. (۴) علت تأکید و تصریح این نکته اینست که برخی گفته‌اند ملاّمحمدصالح برغانی پدر طاهره همیشه او را قرّة عینی خطاب میکرده است. (۵) لذا ممکن است این شبهه پیش آید که ملاّصالح به دختر خویش لقب قرّة العین داده است. جناب طاهره رساله‌ای در اثبات عقاید جنابان شیخ و سید نوشت و بحضور سید ارسال داشت. جناب سید پس از مطالعه آن رساله نامه‌ای در کمال لطف و رقت به طاهره نگاشت و در آغاز نامه خطاب به وی نوشت "یا قرّة العین و روح الفؤاد". (۶) از آن پس بود که بانو امّ سلمه ابتداء در جماعت شیخیه و سپس نزد عموم به قرّة العین مشهور گشت. (۷) وسیله ارسال و وصول مکاتیب جناب طاهره و جناب سید رشتی غالباً جناب ملاّمحمدعلی برغانی، عموی طاهره، بوده است. (۸)

اما اینکه جناب طاهره با جناب سید کاظم رشتی ملاقات کرده است یا خیر موضوعی است که باید دقیقاً کاویده شود. برخی گفته‌اند که طاهره پس از ازدواج با ملاّمحمد در سال ۱۲۴۴ هجری قمری موافق ۱۸۲۸ میلادی همراه وی به کربلا رفته و سیزده سال در آنجا مقیم بوده است. (۹) با پذیرش این نظر باید بگوئیم که طاهره پیش از دوازده سالگی در قزوین به جماعت شیخیه پیوسته است که منطقی بنظر نمی‌رسد. اگر بگوئیم طاهره سالها بعد در کربلا شیخی گشته است نیز با بیان صریح حضرت عبدالبهاء معارضت دارد.

بهرحال بسیاری از وقایع نگاران ملاقات جناب طاهره و جناب سید را در کربلا قطعی دانسته‌اند. در کتاب "قرّة‌العین" که وسیله ازلیان و بمناسبت صدمین سال شهادت جناب طاهره انتشار یافته چنین آمده است: "... (طاهره) اواخر عمر سید رشتی را درک کرده و بخوشه چینی از خرمن فضائل آن استاد پرداخت و از جانب سید به قرّة‌العین ملقب گردید و پس از تکمیل مطالعات خود و در گذشت سید مجلس درسی در کربلا ایجاد نموده و برای عدّه کثیری از طلاب از پس پرده تدریس میکرد. و باین ترتیب آوازه فضل و دانشش در کربلا نیز پیچید" (صفحه ۳). مؤلف کتاب "قرّة‌العین" عزیمت طاهره را به کربلا مدّتی (نه طولانی) پس از پیوستن او به جماعت شیخیّه دانسته (ص ۲) و همانگونه که قبلاً نقل گردید (ص ۳) این سفر را در "اواخر عمر سید رشتی" تصریح کرده است. نیکلای فرانسوی در باب ملاقات طاهره و سید رشتی مینویسد: " (طاهره) بعدها به کربلا مسافرت کرد و در مجالس درس سید کاظم رشتی حاضر میشد و با عشق افکار استاد را قبول کرد" (ص ۲۸۹ از ترجمه فارسی تاریخ نیکلا). دکتر علی‌الوردی نیز همین عقیده را دارد. (۱۰) مؤلف لغت نامه دهخدا نیز ذیل "طاهره" عقیده دارد که نامبرده با جناب سید کاظم رشتی در کربلا ملاقات کرده است. (۱۱) جناب سمندر در شرح حیات طاهره مینویسد که: "امّ سلمه خانم بعد از اینکه از تحصیل علمی که در قزوین ممکن بوده فارغ میشود قناعت به آن ننموده بصدد رفتن کربلا و نجف و تکمیل تحصیل در آنجا میشود. عمّش حاجی ملا علی مرحوم به ایشان میگوید خوب است تحصیل و تکمیل خود را در کربلا در محضر جناب حاجی سید کاظم شهیر رشتی قرار بدهید که ممتاز است در میان علماء. امّ سلمه خانم چندان اهمّیت نداده بدو با علمای بزرگی که در آن زمان بوده‌اند ملاقات و رسیدگی مینماید. اخیراً بخدمت سید رشتی میرسد و حالات و معلومات او را من کلّ الجهات ممتاز دیده تحصیل خود را در خدمت ایشان قرار میدهد. در ضمن تحصیل نظر بذهن و ذکاء و حدّت بصیرت و فطانت و دهائی که داشته جناب سید ایشان را در خطابات خود قرّة‌العین خطاب میفرمایند و به قرّة‌العین ملقبه میشوند. بعد از تحصیل و تکمیل، حین مراجعت و امتحان وقتی که علماء اوراق و اجوبه امتحانیّه او را ملاحظه مینمایند میگویند هر چند

الحقّ و الانصاف در مقام علم و فضل از دیگران اعلم و افقه هستيد و لكن مرسوم نيست كه بطايفه انائيه اجازه اجتهاد داده شود. خلاصه بعد از مراجعت، امّسلمه خانم ملقبه به قرّة العين را به پسر عمّش ملاّ محمد امام جمعه پسر حاجي ملاّ تقى ... تزويج مينمايند... تا اينكه قريب به سنه ستين ثانياً اين دو خواهر بزيارت عتبات عاليات مشرف ميشوند و غالباً منزلشان در بيت مبارک حضرت سيّد رشتي عليه سلام الله بوده و رتق و فتق امور بيت باجازه صاحب بيت بيشر با جناب قرّة العين بوده. جناب سيّد در اين بين صعود بعالم بقاء مينمايند". (۱۲) دانشمند رحمانى جناب فاضل مازندراني در مجلد سوم ظهور الحق ضمن بيان احوال جناب طاهره از قول جناب آقا محمد جواد عموجان فرهادى نقل ميكند كه: "جناب طاء (طاهره) يكي در زمان سيّد بجهت تحصيل به كربلا تشريف برده بودند و مراجعت نمودند ثانياً در عتبات بودند كه سيّد صعود فرمود. چند ماه بعد از صعود سيّد امر حضرت نقطه اشتهار پيدا نمود. جناب طاهره در عتبات ايمان آوردند و واقعه محرم بعداً اتفاق افتاد" (زيرنويس ص ۳۱۲). جناب محمدعلى ملك خسروى نيز در مجلد سوم تاريخ شهداى امر، صفحه (۱۳۴) باستناد قول عموجان فرهادى به سفر نخست طاهره به كربلا اشاره کرده است. بايد توجه داشت كه جناب فاضل مازندراني در متن كتاب ظهور الحقّ ذكرى از سفر نخستين طاهره به كربلا نكرده است. جناب ابوالفضائل در كتاب كشف الغطاء مينويسد: "امّسلمه بخانه پدر رجعت نمود و از پدر اذن توجه به كربلا و تكميل دروس خود طلبيد و در كربلا حوزه درسى تشكيل نمود و حضرت سيّد رشتي قدس الله تربته كتباً و لساناً او را به لقب قرّة العين مخاطب ساخت و او باين لقب مشتهر شد" (ص ۹۳). بهر حال غالب وقايع نگاران بتصريح يا بتلويح به ملاقات طاهره و سيّد رشتي در كربلا اشاره کرده اند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصى سيّاح ضمن توصيف كمالات جناب طاهره ميفرمايند: "در فنون شتى ماهره بود و در نطق و بيان محير عقول و افكار فحول اساتذه. در تفسير و حديث، كتاب مبين بود و در مطالب شيخ جليل احسائي آيت عظيم. در عتبات عاليات اقتباس مسائل الهي از مصباح كاظمى کرده" (ص ۳۲). از عبارت اخير بيان مبارک با توجه به نظر غالب وقايع نگاران شايد اينگونه استنباط شود كه

طاهره مدّتی در کربلا در محضر جناب سیّد رشتی تلمذ نموده است. ولکن پس از مراجعه به دیگر بیانات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله و تاریخ نبیل زرنندی محرز میشود که جناب طاهره بملاقات سیّد رشتی نائل نگردیده است. نبیل زرنندی تصریح میکند که جناب طاهره هنگامی به کربلا رسید که سیّد رشتی در گذشته بود. (۱۳) نظر نبیل زرنندی بحقیقت مطابق است با بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء آنجا که ضمن بیان احوال طاهره میفرمایند: "باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد و بجهت تشرّف بحضور حاجی سیّد کاظم رشتی توجّه به کربلا نمود ولی قبل از وصول به ده روز پیش حضرت سیّد صعود بملاً اعلی نمود. لهذا ملاقات تحقّق نیافت" (ص ۲۹۴). عبارت "لهذا ملاقات تحقّق نیافت" با توجّه به ترجمه حضرت ولیّ امرالله، از عبارت مذکور، (۱۴) بحقیقت گویای آنست که جناب طاهره با جناب سیّد هیچگاه ملاقات نکرده است. عبارت "باری جناب طاهره بجوش و خروش آمد" نیز میرساند که طاهره برای نخستین بار عازم ملاقات سیّد بوده نه آنکه قبلاً سیزده سال در کربلا در محضر سیّد افتخار تلمذ داشته است. اگر جناب طاهره بملاقات سیّد رشتی نائل گشته بود یقیناً حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال او در تذکرةالوفاء تصریح میفرمود. به سفر نخست طاهره به کربلا حتّی اشاره نفرموده‌اند. حضرت ولیّ امرالله نیز در کتاب *God Pases By* و حواشی ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی در این باب ذکری نفرموده و چنانکه شیوه مبارک بوده حدّ اقلّ قول تاریخ نگاری را نقل نکرده‌اند. با توجّه به آنچه معروض آمد مراد از بیان حضرت عبدالبهاء "در عتبات عالیات اقتباس مسائل الهی از مصباح کاظمی کرده" باید اصولاً استفاده طاهره از آثار کثیر جناب سیّد رشتی خصوصاً در کربلا باشد که هنوز غالباً بطبع نرسیده و در قزوین در اختیار نامبرده نبوده است. این نکته از کتاب جناب مارثا روت نیز بخوبی مستفاد میشود. (۱۵) بمرحال راه برای پژوهشگران آتی باز است و چنانچه مدارک قاطعی در باب سفر نخست طاهره به کربلا و ملاقات با جناب سیّد کاظم رشتی پیدا نمایند قول پژوهنده حاضر باید تعدیل شود. ولکن مجدداً تأکید میشود که امکان صحّت روایت سفر نخست طاهره به کربلا نزدیک به صفر است. زیرا اگر طاهره سالها در



کربلا اقامت داشته و از محضر سید رشتی استفاده مینموده با احتمال قوی به حضور حضرت باب نیز رسیده چنانکه برخی از نویسندگان این گمان کرده‌اند. (۱۶) اما میدانیم که نصوص مبارکه ملاقات حضرت باب و جناب طاهره را تأیید نکرده‌اند و بیان حضرت ولی‌امرالله در این مورد صریح است. (۱۷)

زیر نویس بخش پنجم

گرایش جناب طاهره به مکتب شیخیه

۱- برای آگاهی بیشتر از تاریخ و عقاید شیخیه از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۱۳۳-۱۰۴ و منابع مذکوره مربوطه در آن.

۲- ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۲.

۳- تذکرةالوفاء. ص ۳۹۴.

۴- از جمله در کتاب God Passes By (ص ۷) میفرمایند:

"And Surnamed Qurratul-Ayn( Solace of the eyes ) by Siyyid Kazem her Teacher."

و ملقب به قرّةالعين (آرامش چشم) وسیله سید کاظم معلمش (مفاد بیان حضرت ولی‌امرالله).

۵- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۱.

۶- نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۷۰.

۷- جناب فاضل مازندرانی موضوع رساله جناب طاهره را به توصیه جناب سید کاظم رشتی اثبات عظمت و عصمت جناب شیخ احمد احسائی تصریح میکند. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۲.

۸- رجوع فرمایند به کتاب "طاهره" جناب مارثا روت، ص ۵۴.

۹- رجوع فرمایند به:

Amanat. Resurrection and Renewal. p. 279.

۱۰- لمعات اجتماعیّه. جلد دوم، صص ۱۵۴-۱۵۳.

۱۱- جلد سی و دوم، ص ۱۰۹.

۱۲- تاریخ سمندر. صص ۳۴۶-۳۴۴.

۱۳- مطالع الانوار. صص ۲۶۱-۲۶۰.

۱۴- Dawn Breakers. زیر نویس شماره ۲ از صفحه ۸۱. عین عبارات حضرت

ولی امرالله که بحقیقت ترجمه بیان حضرت عبدالبهاء است این است:

From Qazvin she left for Karbala hoping meet Siyyid Kazim, but arrived too late, the Siyyid having passed away ten days before her arrival.

۱۵- رجوع فرمایند به کتاب " طاهره " ص ۵۶.

۱۶- از جمله رجوع فرمایند به: ناطق هما. ایران در راه یابی فرهنگی. ص ۶۳. عین عبارت

نویسنده چنین است: " چه بسا باب و طاهره، قرّةالعین، یکدیگر را در این دوره دیده باشند. در این باره حتی میتوان یقین داشت ". البته نویسنده مذکور باشتباه بسکونت

حضرت باب در سال ۱۸۴۳ در بیت سید کاظم رشتی اشاره کرده است.

۱۷- عین بیان حضرت ولی امرالله در خصوص عدم ملاقات حضرت باب و جناب طاهره

چنین است:

" . . . who, unlike her fellow-disciples, never attained the presence of the Bab  
( God Passes By p. 7. )

بخش ششم

سفر جناب طاهره به کربلا

جناب طاهره پس از پذیرش آرمای مکتب شیخی شب و روز بمطالعه آثار جناب شیخ احمد احسائی و جناب سید کاظم رشتی مشغول گشت و در اندک زمان بر معارف مکتب مذکور تسلط یافت. مکاتبات نامبرده با جناب سید کاظم و تشویقات مستمر سید و نیز جناب ملا محمدعلی برغانی، عموی طاهره، او را بجوش و خروش آورد و آهنگ ملاقات مرشد و استاد خود نمود. در آن اوقات مرضیه خواهر طاهره و شوهرش جناب ملا محمدعلی قزوینی، پسر دایی جناب طاهره و فرزند ملا عبدالوهاب قزوینی، که هر دو شیخی بودند قصد عزیمت به کربلا داشتند. لذا طاهره اغتنام فرصت کرده تصمیم به همراهی با آنان گرفت. با اذن پدر فرزندان خود را به شوهرش ملا محمد سپرد و عازم

کربلا گردید (۱۲۵۹ هجری قمری برابر با ۱۸۴۳ میلادی). طاهره ده روز پس از صعود جناب سید کاظم رشتی به کربلا ورود نمود. هنگامه‌ای بود. اصحاب سید در عزای در گذشت استاد خویش واقعاً داغدار بودند. تنی چند از اصحاب آن بزرگوار نیز با این اندیشه که ریاستی برای خویش فراهم نمایند دعوی وصایت سید داشتند. میرزا محیط کرمانی مدعی نظارت بر اموال جناب سید پس از در گذشت آن جناب بود. (۱) وی مردی بسیار باریک و بی اندازه بلند بود. مدتی داعیه رهبری شیخیه و وصایت سید داشت ولی سرانجام به حاج محمد کریم خان کرمانی پیوست. حضرت باب در مکه امر جدید را به میرزا محیط ابلاغ فرمودند. صحیفه بین الحرمین صادر از قلم حضرت باب در پاسخ پرسشهای اوست. نامبرده در آیام بطون (فاصله میان شهادت حضرت باب و اظهار امر جمال‌اهی در باغ رضوان) به تظاهر اقدام به تلافی مافات و قصد تشرّف بحضور حضرت بهاء‌الله نمود ولیکن نوعی که او میخواست در ساحت مبارک مقبول نگشت و اجازه تشرّف ندادند و میرزا محیط چندی بعد در نهایت خسران در گذشت. میرزا حسن گوهر نیز بگفته ابن کربلائی (از بایبان اولیه) مدعی بود که از سوی سید برای اجرای وصیت نامه او منصوب گردیده است. (۲) میرزا حسن مردی بسیار فربه بود و با آنکه میدانست شخص ظاهر پس از سیدرشتی باید از عیوب جسمانی میرا باشد (بتصریح خود سید) با وجود این ادعای جانشینی سید نیز داشت. باستناد نوشته ابن کربلائی (۳) در سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) هنوز دو تن از علماء شیخی، شیخ احمد مشکور نجفی و شیخ راضی قصیر از تابعان میرزا حسن گوهر بوده‌اند. جناب ملا حسین بشروئی با میرزا محیط کرمانی و ملا حسن گوهر مذاکرات مفصل نمود و نصایح جناب سید رشتی را بیاد آنان آورد و از نامبردگان خواست که همراه وی برای یافتن حضرت موعود عازم سفر شوند ولیکن هر دو امتناع نمودند و عاقبت با کمال خسران از جهان چشم بر بستند. زوجه جناب سید کاظم رشتی، که اصلاً شیرازی بود، خیلی زود به جناب طاهره ارادت کامل یافت و خانه و کتابخانه سید مرحوم یعنی دیوان الرشتی (۴) را در اختیار وی گذاشت. (۵) طاهره در خانه سید مستقر گشت و بساط تدریس آراست. حوزه درس طاهره بوجود گروهی از

مردان و زنان خصوصاً بزرگان علماء عراق و ایران مزین گشت که از میان آنان شیخ محمد شبل بغدادی، شیخ صالح کریمی، آقا سید احمد یزدی، سید محمد بایکانی، (۶) شیخ سلطان کربلائی و ملا ابراهیم محلاتی را توان نام برد. (۷) غالب این نفوس که به وفور علم و تقوی شهرت داشتند جناب طاهره را نقطه علمیّه الهیه پس از سید رشتی دانسته و اطاعتش را فرض شمردند.

جناب شیخ محمد شبل بغدادی از علماء شیعی اثناعشری و از شاگردان برجسته جناب سید رشتی و نماینده او در جامعه شیخی بغداد بود. هنگام مسجونیت جناب ملا علی بسطامی در زندان بغداد چند بار بحضور وی رسید و بامر بدیع مؤمن گشت و ما به احوال وی و فرزندش آقا محمد مصطفی قبلاً اشاره کرده ایم و در صفحات بعد نیز اشاره خواهیم نمود. جناب شیخ صالح کریمی نیز بشرحی که خواهد آمد در واقعه قتل عموی طاهره در مظان اتهام قرار گرفت و بدون گناه مقتول و شهید گشت. و ما شرح شهادت آن مظلوم را در صفحات آینده بیان خواهیم نمود. شیخ صالح اصلاً عرب بود و وسیله جناب طاهره فائز بایمان گشت. جناب آقا سید احمد یزدی از فضلاء شیخی و از شاگردان جناب سید کاظم رشتی بود و وسیله جناب ملا علی بسطامی فائز بایمان گشت. نامبرده با اتفاق فرزند خردسالش چند سال بعد در حوادث قلعه طبرسی بشهادت رسید. و ما به احوال سید احمد در مواضع دیگر این پژوهش اشاره خواهیم کرد. جناب سید حسین کاتب یزدی، ملقب به عزیز، فرزند جناب سید احمد است. اجداد جناب شیخ سلطان کربلائی از علماء و بزرگان کربلا بودند. نامبرده نیز از دانشمندان زمان خود و از شاگردان فداکار و مقرب جناب سید کاظم رشتی بود و در کربلا مژده ظهور از جناب طاهره شنید و مؤمن گشت. دختر شیخ سلطان بعداً حرم جناب میرزا موسی کلیم برادر جمال اقدس اهی گردید. جناب ملا ابراهیم محلاتی نیز از شاگردان شیخ و سید بود و وسیله جناب ملا علی بسطامی به امر بدیع مؤمن گشت و چند سال بعد در حادثه قتل عموی طاهره بشهادت رسید. باورود جناب آخوند ملا محمد حسین بشروئی، معروف در تاریخ امر مبارک به ملا حسین، (۸) از شاگردان برجسته و شجاع جناب سید کاظم رشتی به

کربلا این موضوع مطرح گشت که جناب سید در اواخر حیات در خصوص جانشین خود و اصولاً ظهور موعود چه فرموده است. شاگردان مخلص و با وفای سید همگی مذکور داشتند که جناب سید بارها توصیه فرمود که پس از صعودش در اطراف پراکنده گردند و در جستجوی موعود عظیم تلاش نمایند. جناب ملا حسین خطاب به شاگردان سید فرمود پس چرا همگی در کربلا مانده‌اید و تا کنون پراکنده نگشته‌اید. هشدار ملا حسین همه را بهیجان آورد و غالب شاگردان سید برای یافتن موعود عازم دیار دیگر گشتند.

زیر نویس بخش ششم

سفر جناب طاهره به کربلا

۱- رجوع فرمایند به رساله ابن کربلائی (فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم) ص ۵۱۰.

۲- عیناً مأخذ بالا.

۳- مأخذ بالا. ص ۵۰۸.

۴- دیوان الرشتی سالها بر قرار بود تا آنکه پس از قتل سید قاسم نوه جناب سید کاظم رشتی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری (۱۹۴۱ میلادی) منحل گردید.

۵- خانم دکتر نعل تجدد در کتاب "آلبوم آخرین معجزات Le Dernier Album Des Miracles" به بیان احوال "گوهر" خواهر زاده جناب سید کاظم رشتی میپردازد که در کربلا پروانه وار در حول وجود طاهره میگردیده و بعداً به امر جدید مؤمن شده است. مؤلف مینویسد که گوهر با طاهره به ایران نیز رفته و شاهد حوادث متعدده بوده و هنگامی که او را برای اعدام می برده‌اند وسیله اعوان یکی از شاهزادگان نجات یافته ولی پس از واقعه رمی شاه در خانه کلانتر زندانی شده و مجدداً وسیله شاهزاده رها گشته و به کربلا رفته و در آنجا بر اثر ابتلاء به وبا در گذشته است. رجوع فرمایند به نوشته خانم باهره راسخ در نشریه پیام بهائی شماره ۱۹۵، فوریه ۱۹۹۶، صص ۵۵-۵۳.

۶- اهل "بایک" از قراء تربت حیدریه.

۷- گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۹۳.

۸- برای آگاهی از احوال جناب ملاحسین بشروئی از جمله رجوع فرمایند به:

الف - ملاحسین ، تألیف جناب روح الله مهراجنانی.

ب - کتاب " حضرت باب " تألیف نگارنده سطور، صص ۴۷۰-۴۶۵.

بخش هفتم

ایمان جناب طاهره و قیام بانتهشار امر بدیع

برخی از شاگردان جناب سید با توجه به قرائن و امارات موجود در آیات قرآن شریف و روایات رسول اکرم و ائمه اطهار و اشارت خود سید برای یافتن موعود عازم اقلیم فارس گشتند. از جمله آیات قرآن شریف که به اقلیم و مردم فارس اشارت دارد آیه مبارکه زیر است: "و ان تتولّوا یستبدل قوماً غیرکم ثمّ یكونوا امثالکم". (۱) در این آیه خطاب به اعراب از مسلمین میفرماید که اگر روی بگردانید یعنی از حقّ اعراض کنید و یا آن چنانکه باید و شاید احکام الهی را بمنصه عمل نرسانید خداوند قوم دیگری را جایگزین شما خواهد نمود و آنها چون شما صاحب شریعت مستقلّه خواهند گشت. همه مفسّران اسلامی مراد از "قوم دیگر" را مردم فارس دانسته‌اند. زیرا رسول اکرم پس از نزول این آیه مبارکه در پاسخ نفوسی که از "قوم دیگر" سؤال نمودند به سلمان فارسی اشاره نموده فرمودند مراد قوم این مردند. (۲) روایات چندی در کتب حدیث در باب تولّد قائم موعود در فارس ملاحظه می‌گردد که اشهر آنها روایت "وقیل) یولد فی الفرس" است. (۳) گفته شده که قائم در فارس متولّد میشود).

از جمله نفوسی که راهی فارس گردیدند جناب ملاّ محمدعلی قزوینی پسر دائی و شوهر خواهر طاهره بود که عازم شیراز گشت تا شاید رائحه معطرّه بمشامش رسد و بحضور موعود عالمیان شرفیاب شود. طاهره سخت به ملاّ محمدعلی اعتماد داشت و مطمئن بود که وی با نهایت خلوص در پی محبوب خویش است و عوامل فریبای جهان خاک او را از مقصد شریفش باز نخواهد داشت. لذا عریضه‌ای بحضور موعود تقدیم نمود و آن را به ملاّ محمدعلی سپرد تا چون به محضر شریف صاحب الزّمان شرفیاب شود بساحت مبارکش دهد. ملاّ محمدعلی به شیراز رفت و وسیله ملاّ حسین بشروئی بحضور مبارک حضرت باب شرفیاب گردید و افتخار ایمان یافت. هنوز از تاریخ اظهار امر حضرت باب دو ماه نگذشته بود که عریضه طاهره به لحاظ انورشان رسید و بلافاصله او را از حروف حیّ

مَحْسُوب فرمودند. (۴) ملاّ محمدعلی فوراً مراتب را باطّلاع طاهره رسانید و این منقبت عظیمی را به وی ابلاغ داشت. موضوع ایمان اولیّه طاهره برای برخی از پژوهشگران مبهم بنظر میرسد. دکتر علی‌الوردی مینویسد که حضرت باب در شیراز بودند و قرّة‌العین در کربلا. چگونه میتوان تصوّر کرد که بی هیچ اتّصال وی به باب مؤمن شده باشد. (۵) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء کیفیت تصدیق جناب طاهره را بدین ترتیب بیان نموده و از ایمان اولیّه او یادی نکرده است: "در این اثناء سنه هزار و دویست و شصت (۱۲۶۰) در رسید و ید تقدیر نقشه عجیب تازه‌ای بر صفحه تاریخ کشید. جناب ملاّ علی بسطامی به عراق وارد شد و خبر مشرّف شدن به معرفت باب را ذکر نمود و ذکر ظهور و آثار مبارکش را منتشر فرمود. از جمله کسانی که از زیارت آثار نقطه اولی یکباره دل از دست دادند و فریفته بیانات مبارک‌ه‌اش شدند قرّة‌العین بود که پس از مطالعه آثار و اطّلاع بر اسرار بر حقیقت ظهور تصدیق نمود و در مجالس دروس بر ماسبق خطّ بطلان کشید. پرده برداشت و همت بر نشر آثار تازه گماشت. مجالس درس و بحث را به محافل تبلیغ و دعوت مبدّل نمود." (ص ۹۴). امّا از آنچه جناب نبیل زرنندی نوشته است روشن میشود که ایمان اولیّه طاهره ماهها پیش از زیارت آثار مبارک حضرت باب و از جمله قیوم‌الاسماء بوده است. (۶) نظر نبیل زرنندی مورد تأیید حضرت ولی‌امرالله است. حضرتشان در کتاب God Passes By (صص ۷ و ۷۳) به ایمان جناب طاهره پیش از تکمیل حروف حیّ در شیراز اشاره فرموده‌اند. زیرا آخرین نفسی که از حروف حیّ مؤمن به حضرت باب گشت جناب قدّوس بود و با ایمان وی واحد اوّل بیان تکمیل گشت. باستناد بیان حضرت ولی‌امرالله که البتّه خود به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة‌الوفاء (ص ۲۹۵) مستند است نخستین تماس و اتّصال طاهره با امر بدیع، بعبارت دیگر ایمان اولیّه طاهره، بر اثر استمرار در ادعیّه و مشاهده رویاء حاصل گردیده است. ایمان او از لحاظ عامل زمان یقیناً پیش از ایمان جناب قدّوس و در ماه دوّم پس از ظهور مبارک حضرت باب بوده است. با توجّه به آنچه معروض افتاد طاهره پس از زیارت کتاب مبارک قیوم‌الاسماء باوج ایمان و یا بمرحله ایقان رسیده است. آنچه جناب ابوالفضائل



در باب تصدیق طاهره مینویسد به مرحله ایقان او راجع است نه ایمان اولیّه که بر اثر تداوم در دعا و ملاحظه رویاء بوده است. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء داستان ایقان طاهره را در باب حقیّت امر جدید اینگونه توضیح فرموده‌اند: "اما سید مرحوم پیش از عروج، تلامذه خویش را بشارت بظهور موعود میدادند و میفرمودند بروید و آقای خویش را تحرّی نمائید. از اجلّه تلامذه ایشان رفتند و در مسجد کوفه معتکف گشتند و به ریاضت مشغول شدند و بعضی در کربلا مترصد بودند. از جمله جناب طاهره روز بصیام و ریاضات و شب به تجمّهد و مناجات مشغول بود. تا آنکه شبی در وقت سحر سر بیالین نماده از این جهان بی‌خبر شد و رؤیای صادقه دید. در رؤیاء ملاحظه نمود که سید جوانی عمامه سبز بر سر و عبای سیاه در بر دارد. پای مبارکش از زمین مرتفع است. در اوج هوا ایستاده و نماز میگذارد در قنوت آیاتی تلاوت مینماید. جناب طاهره یک آیه از آن آیات را حفظ مینماید و در کتابچه خویش مینگارد. چون حضرت اعلیٰ ظهور فرمودند و نخستین کتاب احسن القصص منتشر شد روزی در جزوه احسن القصص جناب طاهره ملاحظه مینمود آن آیه محفوظه را آنجا یافت. فوراً بشکرانه پرداخت و به سجود افتاد و یقین نمود که این ظهور حقّ است" (صص ۲۹۵-۲۹۴).

طاهره پس از وصول بمرحله ایقان عاشقانه به انتشار امر بدیع قیام نمود. مژده ظهور به همگان داد. احدی جرأت مقاومت در برابر وی نداشت. رودخانه عظیمی بود که به بحر معارف ظهور بدیع پیوسته بود. امواج بحر بیانش دشمنان امر جدید را مرعوب و مخلصان و نیکدلان را به وادی ایمان و ایقان هدایت مینمود. طاهره به ترجمه کتاب قیوم الاسماء پرداخت. هر روز آن کتاب را در مدرّس خویش تفسیر و تدریس مینمود. نخستین نفسی که در میان نسوان ساکن کربلا افتخار ایمان یافت زوجه شیرازی جناب سید کاظم رشتی بود. به همت جناب ملاعلی بسطامی نه تنها جناب طاهره به زیارت قیوم الاسماء فائز گشت اصحاب دیگر نیز این افتخار یافتند. غالب بایبان کربلا بر اثر تلاش مداوم جنابان بسطامی و طاهره فائز به ایمان گشته بودند و امرالله در عتبات عالیات شهرت و عظمت مخصوص یافته بود. طاهره و اصحاب بزرگوار در نهایت خضوع به عبادت میپرداختند و بفرموده حضرت

عبدالبهاء: "حتی از مستحبات چیزی فرو نمی گذاشتند". (۷) گروهی از علماء ساکن کربلا چون گذشته در مدرس او حضور می یافتند و از پس پرده از محضرش استفاده مینمودند. طاهره امر جدید را جهرأ بدانان ابلاغ مینمود. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد که: "... قرّة العین در مجلس درس نزد تلامذه نقاب نمی پوشید و مکشوف الوجه در مجلس درس جالس میشد و لکن در مجالس اُخری و حضور سائر علماء از پشت پرده با آنها تکلم مینمود و جمعی از علماء این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آنرا خرق اجماع و مخالف احکام اسلام شمردند. جمعی دیگر از علماء بحکم وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امّهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حجّ در مصاحبت حضرت خاتم الانبیاء علیه التّحیة و الثّناء در حین طواف بیت با آن همه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود مخدوری بر این کار مترتب نمی یافتند" (ص ۹۷). جمعی از نسوان نیز از محضر طاهره استفاده می نمودند که از جمله آنان مادر و خواهر جناب ملاحسین بشروئی بودند. خواهر جناب ملا حسین بی بی کوچک ملقب به ورقة الفردوس سبب شد که خورشید بیگم ملقب به شمس الضّحی (حرم جناب آقا میرزا هادی نهری) به محضر طاهره راه یابد و به اوج ایقان رسد. این نسوان محترمه همراه جناب طاهره به نشر نفعات الهیّه اشتغال یافتند. جناب طاهره با نهایت شجاعت و با کمال فصاحت و بلاغت به اثبات حقانیت حضرت باب مألوف بود. در روز اوّل محرّم بجای اجراء مراسم عزاداری شهادت حضرت امام حسین، تولّد حضرت باب را جشن گرفت و تجلیل نمود. (۸) جناب سمندر در تاریخ خویش مینویسد: "... و ماه محرّمی پیش می آید و چنانکه معمول بوده همه ساله در خانه مرحوم سیّد روضه خوانی میشده، جناب قرّة العین و همشیره شان بملاحظه اینکه حضرت نقطه اولی در شب اوّل محرّم تولّد شده اند حنا استعمال نموده و البسه رنگین پوشیده و قهوه و قلیان را که در آثار حضرت اعلی مکروه و مذموم و منہی بوده در مجلس نمی میفرمایند. دیگر معلوم است که از انتشار این گفتار و رفتار در محضر علماء اغیار چه قیامت و محشری پدیدار میگردد" (صص ۳۴۶-۳۴۷).

این بود که اهل غرض بهانه بدست آوردند و حکومت و عوام مردم را علیه آن جناب تحریک نمودند.

زیر نویس بخش هفتم

ایمان جناب طاهره و قیام بانتشار امر بدیع

۱- سوره محمد آیه ۲۸.

۲- در حاشیه قرآن شریف بخط نویسنده مشهور طاهرخوشنویس تبریزی که از روی قرآن سلطانی نوشته شده است ذیل عبارت "قوماً غیرکم" از آیه مبارکه قرآن چنین آمده است: "از ابوهریره است که گروهی از اصحاب پیغمبرص رسول، رسول را پرسیدند مگر این قوم که در این آیه ستوده است کیانند و سلمان در کنار پیغمبر نشسته بود. پس دستی بزنانوی سلمان نهاد و گفت مقصود از آنان این مرد و قوم او میباشند. سوگند بدان کس که جان من بدست اوست اگر ایمان به ثریا یعنی ستاره پروین آویخته باشد هر آینه دست بدان رسانند گروهی از فارس. و از ابی‌عبدالله صادق علیه‌السلام است بروایت ابو بصیر که گفت ای مردم عرب اگر شما روی گردانید خداوند قومی بجای شما خواهد گزید و آنان موالی باشند" (ایرانیان کنونی را در آن عصر بنام ابناء و موالی مینامیدند). رجوع فرمایند به صفحه ۳۱۰ از قرآن شریف، طبع طهران: کتابفروشی علمیّه اسلامیّه، سال ۱۳۷۷ هجری قمری. برای اطلاع از روایات اسلامی در این باب از جمله رجوع فرمایند به تفسیر صافی ملاً محسن فیض کاشانی (جلد پنجم، صص ۳۲-۳۱).

۳- این روایت علوی از جمله در کتاب "در المنظم" آمده است. نگارنده روایت مذکور را از قدیمی‌ترین نسخه خطی کتاب (موجود در کتابخانه مسجد سپهسالار، طهران) استنساخ نموده است. جناب میرزا محمد افشار در کتاب بحر العرفان (ص ۱۴۳) این روایت حضرت علی را نقل کرده است. جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد (صص ۵۱-۴۸) به برخی از اخبار مربوط به ظهور قائم موعود و اصحاب آن حضرت از شرق خصوصاً ایران اشاره کرده است.

۴- اینکه مؤلف کواکب الدرّیه (جلد نخست، صص ۶۲-۶۱) حامل عریضه تقدیمی طاهره به حضور حضرت باب را جناب ملاحسین بشروئی میداند نادرست و بر خلاف محتوای تاریخ نبیل زرندی است. متأسفانه میرزا حسین همدانی نیز در تاریخ خود حامل عریضه جناب طاهره را جناب باب الباب میداند (رجوع فرمایند به: New History, Tarikh-i-Jadid صص ۲۷۱-۲۷۰).

۵- عین عبارات دکتر وردی چنین است: "تجمع المصادر البایّیه و البهائیّه علی انّ قرّة العین كانت من أوائل ألدی اعتنقوا الدّعوة البایّیه حیث اصیحت من حروف الحی الثمانیّة عشر و أنّها اعتنقت الدّعوة یوم کان الباب لایزال فی شیراز یدعو الی نفسه سرّاً و هذا امر یصعب علینا تصوّره اذ کیف استطاعت قرّة العین ان تعلم بالدّعوة و هی فی کربلا و تقتنع بها دون ان تتصل بالباب او تعرف عنها شیئاً" (لمحات اجتماعیّه، جلد دوم، ص ۱۵۴). دکتر وردی سپس به نقل بیان حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء در خصوص کیفیت ایمان جناب طاهره میپردازد و البتّه به اقوال دیگر نیز اشاره میکند.

۶- مطالع الانوار. صص ۷۰-۶۹.

۷- تذکرة الوفاء. ص ۲۹۶. تقوی و احتیاط اصحاب طاهره بحدی بود که از ذبیح و طبیح سوق اجتناب مینمودند. زیرا در عقیدت آنان هر کس حضرت باب را سبّ مینمود ائمه اطهار و رسول اکرم را سبّ مینمود لذا طاهر نبود. پس از نزول رساله فروع عدلیّه چون نظر آل الله از مطهّرات محسوب گشت و اصحاب، جناب طاهره را مظهر فاطمه زهراء میشمردند ذبیح و طبیح سوق را میخریدند و بنظرش میرساندند تا مطهّر شود (تلخیص از مجلد سوم ظهور الحقّ، صص ۳۱۵-۳۱۴).

۸- تاریخ سمندر. صص ۷۸ و ۳۴۷-۳۴۶.

## بخش هشتم

### حوادث ایام کربلا و بغداد

جناب طاهره در کربلا نه تنها معرض مخالفت اعداء از شیعیان و شیخیان بود گروهی از بایبان نیز سبب زحمت آن شعله نار محبت الله بودند. عناد اعداء خارجی بس نبود که برخی از علمای بای ساکن کربلا نیز با کاربرد شیوه‌های انقلابی وی مخالفت آغاز نمودند. این مخالفتها سبب گشت که طاهره چند ماه مقیم کاظمین شود تا ضوضا تسکین یابد. دکتر علی‌الوردی در خصوص علت عزیمت طاهره به کاظمیه (کاظمین) و حوادث آنجا مینویسد که سبب اصلی انتقال موقت نامبرده به کاظمین در آگست ۱۸۴۶ مخالفت شدید میرزا محمدحسن گوهر از بزرگان شیخی با او بود. در کاظمین جمعیت انبوهی از طاهره استقبال نمودند. طاهره نخست در ضیافت سران آنان شرکت کرد و سپس برای اقامت به‌خانه سید صادق کشفی رفت که خانه‌اش محل ورود زائران شیخی بود. طاهره در کاظمیه نیز چون کربلا بتدریس پرداخت و شاگردان و شنوندگان را از قوت استدلال و حسن بیان خویش بشگفت واداشت. داستان افاضات او در بغداد شهرت یافت و مردم شیعی و غیر شیعی برای استفاضه از محضر او به کاظمیه شتافتند. (۱) دکتر وردی مینویسد که طاهره شش ماه در کاظمیه اقامت نمود و در ماه فوریه ۱۸۴۷ به کربلا باز گشت. بعقیده او پس از مراجعت به کربلا دیگر طریقه تقیه را کنار نهاد و بدعوت آشکار مردم پرداخت. بدین علت جماعت بایبان کربلا به دو گروه بخش گردیدند. نخست هواخواهان طاهره که به قرّتیّه شهرت یافتند و در میان آنان ملاّ باقر تبریزی حرف حیّ بود. گروه دیگر که با شیوه طاهره در ابلاغ جهری امر بدیع موافقت نداشتند بطرفداری از ملاّ احمد خراسانی (حصاری) که سرپرست بیت جناب سید کاظم رشتی بود پرداختند. دکتر وردی میگوید که نظریات او در خصوص انشقاق بابیه در کربلا مستند به دو مدرک مهم است. مدرک نخست کتاب "عقائد الشیخیّه" تألیف ملاّ احمد حصاری است که در آن از طاهره انتقاد نموده و او را بنت طالح (بجای بنت صالح) خوانده است. نسخه خطی این کتاب را

عبود صالحی از بستگان نزدیک جناب طاهره در اختیار وی نهاده است. مدرک دوم رساله شیخ سلطان کربلائی است. (۲) باید توجه داشت که این رساله در مجلد سوم کتاب ظهور الحق (صص ۲۵۹-۲۴۵) تألیف جناب فاضل مازندرانی آمده است. شیخ سلطان در این رساله بدفاع از جناب طاهره پرداخته و با ملا احمد و هواخواهانش مخالفت ورزیده است. دکتر وردی پس از مطالعه دقیق دو مدرک مذکور نکات مورد اختلاف طرفین را بدین ترتیب بیان نموده است:

- ۱- طاهره برخلاف ملا احمد معتقد بود که دیگر تقیه لزومی ندارد و باید امر بدیع را جهراً به نفوس ابلاغ نمود.
- ۲- ملا احمد عقیده داشت که محتوای کتب شیخ و سید هنوز باعتبار خود باقی است و باید از آن اتباع نمود. ولیکن طاهره عقیده داشت که پس از ظهور حضرت باب و نزول آیات آن حضرت آثار شیخ و سید منسوخ است.
- ۳- بعقیده طاهره حضرت باب همان ظهور موعود غائب و مراد از رجعت ائمه رجعت سابقین از مؤمنین است. حال آنکه ملا احمد چنین اعتقادی نداشته است.
- ۴- ملا احمد معتقد بود که طاهره اصحاب را از عزاداری بر مرقد امام حسین و اصولاً زیارت قبور ائمه باز میدارد و معتقد است که به ائمه صفات بشری چون موت و عطش نمیتوان نسبت داد و لذا ذکر عطش امام حسین در کربلا و یا قتل او معنی ندارد. (۳)
- ۵- طاهره و اصحاب او بکلی با شرب دخان مخالفت داشتند و آنرا مخالف با احکام صادره از قلم حضرت باب میدانستند. حال آنکه ملا احمد شرب دخان مینمود و میگفت بمنظور تقیه بدین امر مبادرت میکند.

دکتر وردی سپس صفحاتی چند از کتاب عقائد الشیخیه ملا احمد حصاری و رساله شیخ سلطان کربلائی نقل مینماید. اگرچه استنباط دکتر وردی در برخی از مواقع صحیح بنظر میرسد ولیکن موضوع دقیقتر از آنست که بدین صورت بیان شود. بهرحال جناب شیخ سلطان کربلائی بجهت رعایت حکمت در رساله مورد بحث موضوع رجعت ائمه را کفر محض میدانند. بدیهی است که در آن زمان هنوز بدین امور اعتقادی نداشته است. باری در

برگشت به کربلا مخالفت با طاهره کاهش نیافته بود. شیخ سلطان مخالفت ملاّ احمد را علّت اساسی بروز مشکلات برای جناب طاهره دانسته است. (۴) از مرقومات خود جناب طاهره معلوم میشود که این بانوی نابغه از همان ماههای اولّیه ظهور مبارک به بسیاری از حقایق و دقایق پی برده و معتقدات وی با مندرجات آثار بعدی حضرت باب منطبق بوده است. معتقداتی که حتّی شیخ سلطان کربلائی در آن زمان کفر محض مینداشته است. ه طاهره قلباً عقیده داشت که ظهور حضرت باب ظهوری مستقلّ و ناسخ شرع اسلام است و این اعتقاد را بتلویح به برخی از اصحاب القاء مینمود. بایان محافظه کار و یا اصحابی که با عقائد انقلابی طاهره همراه و همنوا نبودند با وی آغاز مخالفت و مناقشت نهادند. جناب ملاّ احمد معلّم حصاری یکی از آنان بود. ملاّ احمد پس از در گذشت همسر جناب سیّد کاظم رشتی که حدود یک سال پس از ایمان طاهره واقع گشت پیوسته تلاش داشت که دیوان الرشتی را مرکز اقدامات تبلیغی خویش نماید و سرانجام نیز توفیق یافت. ملاّ احمد مردی فاضل و متّقی بود. چه میشود کرد که با شیوه انقلابی طاهره موافق نبود. در اینجا لازم میدانند که باختصار به احوال ملاّ احمد اشاره نماید. وی در نامق از توابع ترشیز خراسان تولّد یافت و در آنجا نزد پدرش آخوند کربلائی اسمعیل که از علماء و خوشنویسان زمان خویش بود و نیز تنی چند از استادان محلّ تلمذ نمود و سپس جهت تکمیل مطالعات راهی عتبات شد و سرانجام مقام اجتهاد یافت. (۶) در آغاز از شیخیه دوری مینمود ولی بر اثر معاشرت با یکی از شاگردان جناب سیّد کاظم رشتی با عقائد شیخ آشنا گشت و بالاخره در جرگه هواخواهان و شاگردان سیّد در آمد. چون با زنی عرب ازدواج کرد استقرارش در کربلا تحکیم یافت. مدّتی فرزندان سیّد کاظم را تعلیم مینمود. از این جهت به معلّم شهرت یافت. چون این اخبار بگوش پدرش ملاّ اسمعیل رسید عازم کربلا شد تا از نزدیک در احوال پسر تحقیق نماید و چون از شیخی شدن پسرش اطمینان یافت به خراسان مراجعت و وی را از میراث و حقوق فرزندی محروم کرد. ملاّ احمد در ماههای اقامت حضرت باب در کربلا بارها زیارت آن حضرت نائل گشت و شاهد احترام و تجلیل سیّد رشتی از حضرتشان بود. از این همه احترام تعجّب

مینمود و پی بعثت اصلی نمی‌برد. پس از صعود سید رشتی چون جناب باب‌الباب برای تحقیق عازم ایران گشت ملا احمد از وی تقاضا نمود که در صورت توفیق و زیارت حضرت موعود فوراً مراتب را برای او بنویسد. این بود که باب‌الباب پس از ایمان در نامه‌ای که برای او فرستاد مژده ظهور جدید را نوشت. ملا احمد بی‌درنگ فائز بایمان گشت و قیام هدایت نفوس نمود و توفیق یافت. سپس راهی خراسان شد و برادران و خواهران خود را نیز به امر بدیع هدایت کرد. مدتی با باب‌الباب و برخی از دیگر اصحاب معاشر بود. آنگاه قصد مراجعت به عراق نمود و به تبلیغ و هدایت نفوس ادامه داد. پدر ملا احمد که اخبار بسیار در باب پسرش میشنید مجدداً به کربلا سفر کرد و این بار فرزند خود را بابی یافت. در آغاز نکوهش نمود ولی سرانجام رام شد و به تحقیق پرداخت و موفق بایمان گشت. ملا احمد پس از هدایت پدر به ایران رفت و به خدمات خود ادامه داد. در ماکو بحضور حضرت باب شرفیاب گشت. در این سفر کتاب بیان فارسی را از روی خط جناب سید حسین کاتب یزدی استنساخ کرد که حضرت باب برخی از مواضع آنرا تصحیح نمودند. ملا احمد با گروهی از همراهان عازم قلعه طبرسی شد ولیکن توفیق پیوستن به اصحاب قلعه نیافت. این بود که به خراسان مراجعت نمود و همچنان بخدمت پرداخت. ملا احمد حصار همانطور که قبلاً مذکور گشت چه در عراق و چه در ایران با شیوه انقلابی جناب طاهره در انتشار امر موافقت نداشت ولیکن با توجه به حمایت صریح حضرت باب از جناب طاهره عاقبت سکوت نمود. بهمت ملا احمد و بستگانش گروهی از مردم نامق و حصار در ظل امر پروردگار وارد شدند. وی بدیگر نقاط خراسان نیز سفرهای تبلیغی نمود. سالها پس از شهادت حضرت باب حیات داشت و سرانجام به جمال اقدس اهی نیز ایمان یافت و با حسن خاتمه صعود فرمود. (۷) باری غالب مخالفان بابی طاهره (جز ملا احمد حصار) نفوسی بودند که در واقعه بداء اجتماع کربلا از صراط مستقیم امر لغزیدند و گرفتار خسران و سوء عاقبت گشتند. اما خلاصه حادثه وقوع بداء در اجتماع کربلا این است که حضرت باب در آثار مبارکه به مؤمنین امر فرموده بودند که برای نصرت امر جدید در ارض مقدسه کربلا اجتماع نمایند و منتظر تعلیم مجدد آن



حضرت شوند. این وعده مبارک تحقق نیافت و در اجتماع کربلا بدهاء شد. در توقیعات نازله بعدی علل این بدهاء را توضیح فرموده‌اند. در توقیع مبارک مورّخ عاشورا سال ۱۲۶۱ هجری قمری (بیستم ژانویه ۱۸۴۵ میلادی) خطاب به ملاّ حسین میفرمایند که خداوند اذن سفر به حضرتشان نداده و علّت آن مخالفت شدید دشمنان امر در کربلا بوده است. در توقیع ملاّ عبدالخالق یزدی و توقیع جناب حاج سیّد علی خال اعظم نیز علل اصلیّه بدهاء در اجتماع کربلا را مخالفت علماء عراق ( شرک اهل کربلا) و حفظ مؤمنین از بروز فتن و ظلم و ذلّت احتمالی فرموده‌اند. (۸) وقوع بدهاء همانطور که حضرت باب از جمله در توقیع ملاّ عبدالخالق یزدی میفرمایند) عاملی برای افتتان عباد بود و سبب امتحان برخی از سست عنصران گشت. خلاصه اعدای داخلی و خارجی امر خصوصاً علمای شیخی کربلا که در میدان استدلال مغلوب طاهره بودند در تحریکات علیه طاهره مدخلی عظیم داشتند. علماء سوء در کربلا بتکفیر طاهره پرداختند و بحکومت شکایت نمودند. مأموران حکومت و برخی از علماء و طلاب برای دستگیری طاهره عازم گشتند. چون گمان مینمودند که در خانه شمس الضّحی است به خانه وی هجوم نمودند و بلعن و زجر او پرداختند. وی را کشان‌کشان از خانه به بازار بردند و با چوب و سنگ مجروح نمودند. در این بین جناب سیّد مهدی نهری ( پدر جناب میرزا هادی نهری) فریاد بر آورد که این زن طاهره نیست ولکن مأموران و دیگر مردم باور نداشتند تا آنکه ثابت گشت که قرّة‌العین شخص دیگر است. لذا شمس الضّحی را رها کردند. (۹) بفرموده حضرت عبدالبهاء در تذکرة الوفاء ( ص ۲۷۲) "در بین این ضوضا و غوغا شخصی فریاد بر آورد که قرّة‌العین را گرفتند لهذا از شمس الضّحی دست برداشتند". جناب طاهره به حکومت پیغام داد که من در خانه خود هستم به دیگران تعرّض ننمائید. لذا مأموران عازم مسکن طاهره شدند. فراشان حکومت مسکن وی را احاطه نمودند و دخول و خروج طاهره و افراد دیگر را از آن بیت ممنوع داشتند. (۱۰) موضوع اقدامات و فعّالیّت های جناب طاهره به والی بغداد و باب عالی (دربار عثمانی) گزارش گردید. سه ماه گذشت و پاسخی واصل نگشت. در این مدّت مأموران همچنان در اطراف بیت مراقبت داشتند.

جناب طاهره به حکومت مراجعه نمود و اظهار داشت که چون خبری از بغداد و استانبول واصل نگردیده ما خود به بغداد میرویم و در آنجا منتظر پاسخ باب عالی میشویم. حکومت با درخواست طاهره موافقت نمود و آن جناب همراه شمس الضحی، ورقة الفردوس و والده جناب باب الباب و گروهی از رجال مؤمنین عازم بغداد گشت و همراه نسوان در خانه جناب آقا شیخ محمد شبل فرود آمد. (۱۱) البته هنگام خروج از کربلا گروهی از مردم شریک تا مسافتی از دور آن جناب و همراهان را سنگسار مینمودند. جناب محمد مصطفی بغدادی (فرزند شیخ محمد شبل) علماء همراه جناب طاهره را از جمله ملا ابراهیم محلاتی، شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلائی و سید احمد یزدی میدانند. بغدادی مادر شمس الضحی را نیز از همراهان جناب طاهره دانسته است. (۱۲) پس از استقرار طاهره در بغداد مردم آن شهر فوج فوج بحضورش میشتافتند و استفاضه مینمودند. کثرت تردد جمعیت بحدی بود که دشمنان اعتراض نمودند و خانه شیخ محمد شبل نیز گنجایش آن نداشت لذا طاهره به خانه دیگر انتقال نمود. (۱۳) ولوله در شهر بغداد افتاد. طاهره به همه علماء بزرگ ساکن کربلا نامه نوشت و یا رساله مفصله ارسال داشت و آنان را پذیرش امر جدید دعوت و تشویق کرد. (۱۴) علمائی که ارزشی برای نسوان قائل نبودند و آنان را حتی تا حد حیوانات پائین میآوردند و فاقد روح انسانی میدانستند از مقابله با جناب طاهره عاجز بودند و تا آنجا که ممکن بود از مواجهه با جنابش احتراز می جستند. طاهره با علمای کاظمین نیز مخابره و مصاحبه و مباحثه مینمود و بدانان اتمام حجت میفرمود. گروهی از آنان بمخالفت پرداختند. طاهره نیز خود را برای مباحثه آماده نمود. (۱۵) ولکن علماء حاضر نشدند و فریاد مخالفتشان افزایش یافت. چون بیم ضوضاء عظیم میرفت نجیب پاشا والی بغداد (۱۶) طاهره را احضار و استنطاق نمود ولکن مدرکی مبنی بر محکومیت وی نیافت لذا آن جناب را با نسوان از همراهان به خانه فقیه برجسته شیخ محمود بن آلوسی مفتی شهر (۱۷) فرستاد تا مدتی در آنجا اقامت نمایند. (۱۸) همراهان جناب طاهره از جمله شمس الضحی و ورقة الفردوس بودند. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء در خصوص مذاکرات مفتی بغداد و جناب طاهره میفرمایند: "در ایام اقامت در خانه مفتی با

مشاراًلیه در اکثر اوقات بمکالمه و مذاکره مشغول بودند و اقامه براهین و حجّت قاطعه مینمودند و تشریح مسائل الهیه میکردند و بحث از حشر و نشر مینمودند و از حساب و میزان سخن میراندند و بیان معضلات حقائق و معانی مینمودند...". (ص ۲۷۳) کمالات طاهره فی الواقع سبب حیرت مفتی بغداد بود. در صورت شهادتی که از وی باقی است اعتراف به مقامات فضل، کمال، حیا، عصمت، عقل و درایت طاهره مصرّح است. (۱۹) جناب محمد مصطفی بغدادی در رساله شرح حیات جناب طاهره مینویسد که ابن آلوسی بحقیقت ظهور حضرت باب اذعان کرده است. (۲۰) برخی نوشته‌اند که حضرت باب توقیع مبارکی خطاب به ابن آلوسی نازل و او را بقبول امر جدید دعوت فرموده‌اند. (۲۱) جناب ابوالفضائل نیز بنقل از یکی از خدّام بیت ابن آلوسی به موافقت نامبرده با عقائد طاهره اشاره کرده است. عین نوشته ابوالفضائل چنین است: "یکی از اهل بغداد که والدش در اکثر مجالس قرّة‌العین و آلوسی مستخدم و حاضر بود حکایت مینمود که مرحوم آلوسی بغایت در تکلم از خوف انتقاد قرّة‌العین مراقب خود بود و بعربی نحوی فصیح تکلم مینمود و از لغت دارج اجتناب میکرد. از جمله روزی در موقعی ایستاده که کلام آنها را میشنیدم آلوسی در غایت خضوع میگفت "یا قرّة‌العین تألّله إنّی علی مذهبک ولکنّی اخاف سیوف آل عثمان". (۲۲) مفاد عبارات عربی اینست که ای قرّة‌العین سوگند بر خداوند که من با تو هم مذهبم ولکن از شمشیرهای عثمانیان میترسم. بهر حال آنچه مسلم است ابن آلوسی از محضر طاهره استفاضه نمیکرده و بفرموده حضرت عبدالبهاء: "به مباحثات علمیّه میپرداخت و سؤال و جواب میکرد و اظهار استیحاّش نینمود." ۲۳ حضرت عبدالبهاء در خصوص ایام اقامت جناب طاهره در بیت ابن آلوسی میفرمایند: "روزی ابن آلوسی حکایت رؤیائی از خویش نمود و خواهش تعبیر کرد. گفت در عالم رؤیا دیدم که علمای شیعه در ضریح مطهر سید الشهداء وارد گشتند و ضریح را برداشته و قبر منور را نبش نمودند جسد مطهر نمودار شد. خواستند هیکل مبارک را بر دارند من خود را بر جسد منور انداختم ممانعت نمودم. جناب طاهره گفتند تعبیر خواب اینست که شما مرا از دست علمای شیعه رهائی میدهید. ابن آلوسی گفت من نیز چنین تعبیر نمودم."

(۲۴) جناب طاهره در ایام توقّف در بیت ابن آوسی که حدود سه ماه طول کشید (۲۵) گاه در بیت جناب شیخ محمد شبل حاضر میگشت و با اصحاب و علماء دیگر مذاکره و مناظره میپرداخت. هنگام عزیمت به بیت جناب شبل همیشه دو تن از نسوان بابی و یک تن مأمور مخصوص ابن آوسی برای حفاظت همراه آن جناب بودند. در این مجالس جمعیت کثیری از اصحاب و نیز پیروان فرق و ادیان دیگر حاضر میشدند. محضر جناب طاهره آنچنان گرم و بیانش شیرین و دلنشین بود که همه را تحت تأثیر قرار میداد. هریک بگونه‌ای با وی مباحثه و مناظره داشت. فقهاء شیعی و شیخی ساکن بغداد، علماء سنی، کشیشان مسیحی و ملایان یهود نهایت کوشش مینمودند که آن جناب را از ادامه ترویج امر بدیع باز دارند و انواع تدابیر و شیوه‌ها را بکار میبردند و لکن سرانجام در میدان استدلال محکوم و منکوب میشدند. احاطه علمیه طاهره بحدّی بود که حاضران اگر در ظلّ امر جدید وارد نمیشدند به عظمت آن اعتراف مینمودند و مقام طاهره را در دل بسیار گرمی میداشتند. اگرچه بظاهر حسادت و عناد میورزیدند. (۲۶) جناب حکیم مسیح کلیمی که همراه محمد شاه در سفر شخص اخیر برای زیارت مقامات متبرّکه شیعی در عراق به کشور مذکور رفته بود اتفاقاً در بغداد پس از استماع اوصاف جناب طاهره به محضر آن جناب در بیت شیخ محمد شبل شتافت و مجذوب و بعدها مؤمن گردید. جناب سمندر در تاریخ خویش در این خصوص مینویسد: "وقتی این بنده نگارنده در طهران جناب مستطاب حکیم مسیح کلیمی مشهور علیه الرّحمة را ملاقات نمودم و این اوّل شخص کلیمی بود که این عبد در زمره دوستان دیدم و حالات انس و ایمان و جذب و محبّت ایشان موجب عجب و پرسش شد. عرض کردم با اینکه دین حضرت کلیم با این امر اعظم حکیم مسافت بسیار دارد جناب عالی چگونه و بچه وسیله این سبیل جلیل را طی نموده و بمنزل رسیده‌اید. فرمودند در ایام توقّف حضرت قرّة‌العین در بغداد از قضا من هم در بغداد بودم و بتقریب و مناسبتی در بعضی مجالس محاورات و مکالمات ایشان با علماء حاضر بودم و از طرز مکالمه و بیانات و گفتگو و مذاکرات ایشان متحیر و مبهور و متفکر و مجذوب شدم و بخیال تجسّس و

تحقیق و تفحص و تعمق در این امر دقیق افتادم. مقداری همان وقت در همانجا و مقداری از بعد در هر جا بفضل الله تعالی رسیدگی نموده تا مقصد رسیدم" (صص ۳۴۹-۳۴۸).

اما جریان ایمان جناب حکیم مسیح بدین شرح است که وی در سیاه چال طهران هنگام مداوای ایادی امرالله جناب میرزا علیمحمد ابن اصدق و بر اثر مذاکرات با ایادی امرالله جناب اسم الله الاصدق بشرف عرفان امر اعظم فائز گشته است. جناب اسم الله الاصدق (ملاً محمد صادق خراسانی) در سال ۱۲۷۸ هجری قمری موافق ۱۸۶۱ میلادی بدستور عموی ناصرالدین شاه، سلطان مراد میرزا والی خراسان و بر پایه فتوای قتل صادره از سوی هجده تن از علماء معروض خراسان دستگیر شده همراه کودک خردسال خویش و دو تن از دیگر احباء بنامهای ملاً علی اصغر و میرزا نصرالله با کُند و زنجیر به طهران اعزام گردید. در طهران دولت مرکزی نامبرده و همراهان را به زندان محکوم نمود. لذا نامبردگان مدت دو سال و چهار ماه در سیاه چال طهران مقید و محبوس گشتند. شذائد سجن کودک یازده ساله اسم الله الاصدق را سخت بیمار نمود. نام این کودک علی محمد بود که همان ایادی امرالله جناب ابن اصدق باشد. مشهدی علی نایب انبار (سیاه چال) که انسانی مهربان بود تلاش نمود که پزشکی بر بالین کودک معصوم حاضر شود و او را معالجه نماید. هیچ طبیبی مایل نبود که برای درمان یک کودک بابی به سیاه چال رود. اما جناب حکیم مسیح کلیمی بی درنگ خواهش زندانبان را پذیرفت و برای معالجه به زندان رفت. دو ماه تمام هر روز چند ساعت در زندان بود و به معالجه میپرداخت و از محضر جناب ملاصادق استفاضه مینمود. معالجات حکیم سرانجام نتیجه بخشید و علی محمد شفا یافت. حکیم مسیح که قبلاً تحت تأثیر عظمت مقام و فصاحت بیان طاهره قرار گرفته بود بر اثر مذاکرات با جناب ملاصادق باوج ایمان رسید و نخستین مؤمن به امر اعظم از خاندان خلیل گشت. در طی سالهای پس از ایام رضوان از قلم اهی چند لوح به اعزاز جناب حکیم مسیح نازل گردیده و لکن متأسفانه غالب آنها در دست نیست. (۲۷) از خاندان جناب حکیم مسیح رجال برجسته‌ای در جامعه پیروان اسم اعظم درخشیدند. نوه نامبرده جناب دکتر لطف الله حکیم (فرزند حکیم سلیمان) خادم باوفای حضرت ولی امرالله و عضو پیشین

بیت‌العدل اعظم الهی و برادرش دکتر ارسطوخان حکیم و پسر دکتر ارسطو جناب  
پروفسور منوچهر حکیم استاد ممتاز دانشگاه طهران و شهید مجید از آن جمله‌اند. (۲۸)

باری از این نفوس مخلصه بسیار بودند که در مجالس مناظره و مباحثه طاهره با علماء ادیان  
تحت تأثیر قرار گرفته‌اند و هرچه تاریخ امر مبارک بیشتر کاویده گردد این حکایات افزوده  
میشود. فصاحت کلام جناب طاهره و احاطه بی‌نظیر او بر معارف الهیه و محکومیت علمای  
ادیان خصوصاً شیعی و سنی بغداد و اصولاً عراق سبب گشت که آنان در نهایت حسادت  
و عناد به پخش شایعات بی‌بنیاد پردازند و آن جناب را در انظار عموم شخصی بی‌قید و  
لامذهب قلمداد نمایند. شیخ محمود ابن‌الوسی مفتی بغداد در شرحی که در خصوص جناب  
طاهره نوشته بدین نکته اشاره کرده و تصریح نموده است که شایعات مذکور کاملاً  
بی‌اساس است. (۲۹) عمده بهانه مخالفان این بود که طاهره بی‌پرده در میان مردان ظاهر  
میشود. حال آنکه طاهره با علماء ادیان و غیر بایبان از پشت پرده سخن میگفت و تنها  
بروایت برخی از وقایع نگاران در جمع بایبان نقاب بر چهره نداشت. (۳۰) معاندین این  
کشف نقاب انتسابی را خرق اجماع و مخالف با اسلام شمردند. (۳۱) حال آنکه پوشیدن  
صورت و دو دست در بسیاری از فتاوی اسلامی واجب نگردیده و در احادیث مرویه  
آمده است که نسوان اولیه در مصاحبت رسول‌الله در سفر حج و در میان جمعیت انبوه  
حجاب بر روی و دو دست خویش نداشته‌اند. بهر حال در اوان اقامت در کربلا و بغداد  
که اعداء امر بدیع بینهایت تلاش مینمودند تا حیثیت طاهره را لگه دار نمایند برخی از  
بایبان نیز با آن جناب آغاز مخالفت نمودند.

طاهره بانوئی انقلابی و معتقد باصلاحات اساسی جامعه بود و از همان روزهای نخست  
به حقائق مندمجه در آئین جدید پی برده بود. اما غالب اصحاب یا از آن حقائق ناآگاه بودند  
و یا با اظهار جهری آنها مخالفت داشتند. ملا احمد حصاری از دسته اخیر بود و در مخالفت  
با جناب طاهره براه افراط رفته بود. این امر علت مشاجرات بسیار میان دو گروه هواخواه  
طاهره و ملا احمد گردید. شیخ سلطان کربلایی مینویسد که شی با ملا احمد و تنی چند از  
هواخواهانش در بیت جناب سید کاظم رشتی اجتماع نمودیم تا رفع فتنه و قطع نزاع شود

ولکن مفید نیافتاد و ملاّ احمد خود داعیه رهبری داشت و جمعی را بگرد خویش فراخوانده خود را اعلم از معاصرین میشمرد. ۳۲ باید تصریح نمود که توقیعات حضرت باب که در ایام اقامت طاهره در کربلا، در پاسخ شکایات واصله، و سپس در بغداد و اصولاً سالهای بعد نازل گردیده همگی شامل حمایت آن حضرت از جناب طاهره است.

تهور و شهادت جناب طاهره در نشر عقاید خویش که اصولاً مبتنی بر روح آیات حضرت باب بوده (چنانکه این نکته بعداً بدیهی گردیده است) و اعتقاد بدین اصل که دیگر باید حقائق امر بدیع را بی پرده انتشار داد و احباب را افراط در تقیه نشاید، اصحاب محافظه کار و ناخشنود از شیوه انقلابی طاهره را بر آن داشت که اجتماع نمایند و پس از مشورت کافی شکایت نامه به محضر حضرت باب تقدیم نمایند. این بود که گروهی از آنان در قصبه کاظمیه اجتماع نمودند و اعلم ایشان که سید علی بشر بود عریضه‌ای شکایت آمیز وسیله نوروعلی خادم بیت جناب سید کاظم رشتی بحضور حضرت باب تقدیم داشت. (۳۳) در پاسخ سید علی بشر توقیعی از قلم مبارک حضرت باب نازل شد که وسیله همان نوروعلی به سید علی و یارانش تسلیم گردید. جناب شیخ محمد شبل بغدادی و گروهی از اصحاب بغداد به کاظمین رفتند و در جمعی که متجاوز از هفتاد تن از احباب بود توقیع مبارک حضرت باب زیارت گردید. در توقیع یاد شده خطاب به سید علی بشر پس از تحلیل وفیر از جناب طاهره آن جناب را بانوئی صادق، عالمه، عامله، طاهره و آگاه از حقایق امر بدیع دانسته و اتباع سید مذکور را از نامبرده فرض فرموده‌اند. (۳۴) این امر سبب تزلزل سیدعلی بشر و تنی چند از بایبان از جمله سید محمد جعفر، سید حسن، سید طه و کاظم صوفی گشت. ولکن باقی اصحاب اظهار مراتب سرور و ایقان نمودند و از آن پس ارادت قلبی آنان به طاهره بسی افزایش یافت. در آثار مبارکه حضرت باب خطاب به طاهره و یا در توقیعات دیگر اصحاب از آن جناب تحلیل فراوان گشته و اتهامات واهیه وارده بر او را ردّ فرموده‌اند. در توقیع ملاّ محمدعلی قزوینی حرف حیّ، شوهر خواهر طاهره، در حقّ طاهره میفرمایند که او ورقه طیّبه ایست که فوآدش مطهر است و خداوند بر اشخاصی که قدر او را میشناسند و سبب آزار وی نیستند رحمت مینماید. طاهره سبب عزّت خاندان

خویش است و اطاعت از وی عین شرف و منقبت است. (۳۵) در توقیع دیگری میفرمایند که هیکل مبارکشان دوست نمدارند احدی منکر مقام عظیم طاهره شود و اگر عقول اصحاب برای درک برخی از مطالب که طاهره بیان میکند نابالغ است باید صبر نمایند تا اراده الهی بانجام رسد. (۳۶) و در توقیع دیگری میفرمایند احدی مجاز نیست که در علم طاهره تردید نماید. او از واقعیات امر بدیع آگاه است و امروز وجودش موجب شرف است برای جماعت مؤمنین. هر کس سبب اذیت او شود مرتکب گناه عظیم گشته است. (۳۷)

باری از رجوع به حوادث کربلا پوزش میطلبیم. علت اصلی این است که حوادث کربلا و بغداد در کمال اتصال و ارتباطاند. طاهره در بغداد همچنان به نشر امر بدیع و مباحثه و مناظره با علماء و نیز طالبان تحقیق اشتغال داشت. شوهر و عموی طاهره وسیله یکی از متنفذین کربلا تلاش نمودند که حکومت عراق طاهره را به ایران برگرداند. این شخص از کربلا به بغداد رفت و هرچه از دستش بر میآمد انجام داد و سپس نامه‌ای به ملا محمد تقی برغانی، عموی طاهره، نوشت. عبود صالحی این نامه را به عربی ترجمه کرده و دکتر علی‌الوردی آن ترجمه را در کتاب لمحات اجتماعیّه. جلد دوم ص ۱۷۲ آورده است. در این نامه تصریح شده که جناب طاهره مورد احترام جمیع علماء و اعیان بغداد است و آنچه مخالفان در خصوص طاهره میگویند خلاف حقیقت است.

شیی پدر مفتی بغداد به خانه مفتی آمد و با طاهره به بحث پرداخت و با نهایت تعرض زبان به شتم و طعن گشود. مفتی از رفتار پدرش شرمنده و آزرده گشت و از طاهره بسیار پوزش خواست. پس از آن باطلاع او رساند که پاسخ گزارش پیشین در باب وی از استانبول (باب عالی) آمده و سلطان عثمانی امر به‌رهائی طاهره کرده است بشرط آنکه در حوزه امپراتوری عثمانی نماند. (۳۸) آن ایام روزهای آخر زمستان سال ۱۲۶۳ هجری قمری موافق ۱۸۴۷ میلادی بود. چون باب عالی دستور اخراج هواخواهان جناب طاهره را نیز صادر کرده بود دهها تن از رجال عرب و عجم همراه آن جناب عازم ایران گردیدند. محمد آقا یاور از نزدیکان نجیب پاشا والی بغداد مأمور گردید که جناب طاهره و اصحاب



را تا خانقین در مرز ایران همراهی نماید. از این عده سی‌تن از اصحاب عرب و برخی از آنان مسلح بودند و پیاده راه می‌پیمودند. به تصریح آقا محمد مصطفی بغدادی، شیخ صالح کریمی، شیخ محمد شبلی، شیخ سلطان کربلایی، سید احمد یزدی، سید محمد بایکانی، سید محسن کاظمی و ملا ابراهیم محلاتی از جمله همراهان بودند و برخی از آنان سواره حرکت میکردند. (۳۹) جناب طاهره صبح فردای روزی که از پاسخ باب عالی آگاهی یافت از خانه مفتی خارج گشت و به حمام رفت و آماده سفر شد. شیخ محمد شبلی بغدادی و شیخ سلطان کربلایی وسائل سفر را فراهم نمودند. از نسوان از جمله شمس الضحی، ورقه الفردوس و مادر آقا میرزا هادی نهری عازم همراهی با طاهره شدند. مصارف سفر همه با جناب شیخ محمد شبلی بود. سه روز پس از آگاهی از فرمان سلطان عثمانی طاهره و همراهان عازم ایران گردیدند. (۴۰) با خروج جناب طاهره و همراهان تلاش‌های مداوم بایان و شهرت آنان در بغداد بکلی کاهش یافت. تا آنکه سالها بعد پس از ورود جمال ابی بدان شهر اشتهار امرالله مجدداً سبب رعب قلوب و عناد مخالفان گشت. آقا محمد مصطفی بغدادی، فرزند شیخ محمد شبلی، نیز که در آن ایام تقریباً هفت سال داشت (۴۱) از همراهان طاهره بود و هم اوست که شرح اسفار طاهره را از بغداد تا قزوین در رساله معروفه خود نوشته است. بهر حال طاهره و همراهان از بغداد عازم ایران گشتند. چون به خانقین رسیدند محمد آقا یاور مأمور نجیب پاشا از طاهره اذن رجوع به بغداد خواست. در راه آنچنان مفتون و مجذوب فضائل، کمالات، شهامت و استقامت طاهره شده بود که با چشمانی گریان و قلبی بریان خدا حافظی کرده به بغداد مراجعت نمود.

زیر نویس بخش هشتم

حوادث ایام کربلا و بغداد

۱- لمحات اجتماعی. جلد دوم، صص ۱۵۸-۱۵۷.

۲- مأخذ بالا. صص ۱۶۸-۱۵۸.

۳- انتساب این مطلب به جناب طاهره پایه محکم ندارد و تصوّر میشود که قائلان از ماهیّت معتقدات جناب طاهره در آن ایّام آگاه نبوده‌اند. زیرا ذکر شهادت حضرت امام حسین بکرات در آثار جناب طاهره آمده است.

۴- باستناد مکتوب شیخ سلطان کربلائی مندرج در: فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۲۴۷-۲۴۵.

۵- مأخذ بالا. ص ۲۵۲.

۶- مأخذ بالا. ص ۱۵۷.

۷- از جمله رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۱۵۹-۱۵۷.

ب- محمدحسینی. حضرت باب. صص ۶۸۹-۶۸۷.

۸- برای آگاهی بیشتر در زمینه علل بداء در اجتماع کربلا رجوع فرمایند به فصل مربوط بدین حادثه در کتاب حضرت باب، صص ۲۴۶-۲۳۸، تألیف نگارنده سطور.

۹- تذکرة الوفاء. صص ۲۷۱-۲۷۲ و ۲۹۶.

۱۰- ملاّ احمد حصاری در کتاب عقاید الشیخیه مینویسد که مأموران طاهره را بازداشت نموده و در خانه حاج مهدی کمونه زندانی نمودند. عین عبارات چنین است: " و اخذها من بیت السیّد و حبسوها فی بیت حاجی مهدی کمونه، فمضت ایّام کانت هی فی الحبس... " (وردی. لمحات اجتماعیّه. جلد دوم، ص ۱۶۲).

۱۱- تذکرة الوفاء. صص ۲۹۷-۲۹۶.

۱۲- افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۲.

۱۳- تذکرة الوفاء. صص ۲۷۲-۲۷۳. مؤلّف کواکب الدرّیه (در جلد نخست صص ۶۳-۶۲) از قول جناب حاج محمود قصابچی مینویسد که جناب طاهره چندی در بغداد در خانه پدر او مقیم بوده است.

۱۴- God Passes By. ص ۷۳.

۱۵- لفظ مباهله در لغت عرب بمعنای لعنت و نفرین کردن بر یکدیگر و در اصطلاح دعوت حریف مقابل. میدان مبارزه و بحث و گفتگو و جانبازی. منظور اثبات خلوص عقیدت و ایمان واقعی شخص است.

۱۶- برای آگاهی از احوال نجیب پاشا از جمله رجوع فرمایند به:

الف- وردی. لمحات اجتماعی. جلد دوم، صص ۱۵۱-۱۱۲.

ب- کتاب Four Centuries of Modern Iraq بقلم S.M.Longrigg، ص ۲۸۳ به بعد.

۱۷- آلوس قریه ایست در کنار فرات. شهاب الدین سید محمود بن عبدالله آلوسی در سال ۱۲۱۷ هجری قمری (۱۸۰۲ میلادی) در بغداد تولد یافت. وی از برجسته ترین فقهای سنی عراق در قرن سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) بود. از وی چند کتاب عظیم و از جمله روح المعانی باقی است. سید محمود چهارده سال (۱۸۴۶-۱۸۳۲) مفتی بغداد بود. وی در سال ۱۲۷۰ هجری قمری (۱۸۵۳ میلادی) در گذشت (برای آگاهی بیشتر از احوال او از جمله رجوع فرمایند به مکارم الآثار معلم حبیب آبادی، جلد سوم، صص ۶۲۳-۶۲۵ و نیز به دو کتاب الاعلام و معجم المؤمنین). متأسفانه آقامحمد مصطفی بغدادی در رساله شرح حیات طاهره (چهار رساله تاریخی ص ۲۳) نام سید محمود آلوسی را باشتباه سید محمد نوشته است.

۱۸- God Passes By. ص ۷۴.

۱۹- برخی از عبارات شهادتنامه مفتی بغداد چنین است: "قال القرّتیة اصحاب إمراة اسمها هند لقبها قرّة العین. لقبها بذلك السید الكاظم الرّشتی فی مراسلاته لها اذ كانت من اصحابه و هی ممّن قلّدت الباب من بعد موت الرّشتی... و کم من بحث جری بینی و بینها... و قد رأیت من الفضل و الکمال فیها ما لم اره فی کثیر من الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیاء و صیانة و قد ذکرنا ماجری بیننا من المباحثات فی غیر هذا المقام و إذا وقف علیه یتبین لک ان لیس فی فضلها کلام". رجوع فرمایند به:

الف- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، ص ۳۱۶.

ب- گلبایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء ص ۹۵. باید توجه داشت که ابن آلوسی باشتباه نام اصلی طاهره را " هند " خوانده است.

۲۰- افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۳. باید توجه داشت که ابن آلوسی از جمله علماء حاضر در مجلس محاکمه جناب ملا علی بسطامی بود و فتوای تکفیر و قتل نامبرده را امضاء نموده بود.

۲۱- فقراتی از این توقیع انتسابی در کتاب منهاج الطالبین (صص ۳۴۶-۳۴۲)، تألیف حاج میرزا حسینقلی جدید الاسلام ( طبع بمبئی، سال ۱۹۰۲ میلادی) نقل گشته است. صحّت انتساب این توقیع به حضرت باب نیاز به تحقیق بیشتر در آتیه اوقات دارد.

۲۲- کشف الغطاء. ص ۹۶.

۲۳- تذکرة الوفاء. ص ۲۹۸.

۲۴- عیناً مأخذ بالا.

۲۵- مأخذ بالا. صص ۲۷۳ و ۲۹۸. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۹۵) به نقل از ابن آلوسی مدّت توقّف طاهره را در بیت او قریب دو ماه دانسته است. عین بیان ابن آلوسی چنین است: "إنّها(قرّةالعين) بقیت فی بیتی نحو شهرین".

۲۶- رجوع فرمایند به :

الف - God Passes By. ص ۷۳.

ب - Dawn Breakers. ص ۲۷۲.

۲۷- از جمله الواح مبارکه جمال اهی به اعزاز جناب حکیم مسیح لوح ذیل است که برای تبرّک و تیمنّ بنقل متن کامل آن مبادرت مینمائیم. قوله الاعلی:

ط جناب حکیم مسیح ک ل

بسم الله العليم الحكيم

أن يا حکيم کن محکماً في امر ربّک بحيث لا یحرّکک عواصف التّی تمرّ عن شطر الظّالمین. أن إستقم علی الامر بحول الله و قوّته. قل یا قوم الی متی تجتنون اثمار الغوی و تجتبون آثار الهوی علی الهدی. أما ترون من ینذهب منکم لایرجع و من تفرق لایجتمع. سیمضی ایاکم

الخالفة كما مضت أيامكم السالفة. اتقوا ربكم الرحمن. تالله أنه ما اراد لكم إلا ما يقربكم اليه و يدخلكم في ملكوت البقاء و أنه هو الغفور الرحيم. كلوا من اثمار سدرة الباقية حيث شئتم رغداً و من صار محروماً عنها أنه لفي حجاب غليظ. فأعلم باننا حبسنا في مقرّ الذی منعت الانظار عن النظر اليه و الآذان عن استماع ماينزل فيه من آيات الله المقتدر العليم الحكيم و ارادوا بذلك أن يمنعوا العباد عن استماع آيات الله ليطفى بذلك نوره بين عباده المقرّين ولكن الله ابي بقدره منه و ينزل مايشاء و يبلغه الى الذّين توجهوا اليه بوجه منير. أن أحفظ ما وصيّاك به. إن لك عند ربك شأن من الشّؤون. أن أشكره و كن من الشّاكرين. لا تحزن بما ورد علينا ثم ارض بما قضى الله لنا و نحن على فرح مبين و الحمد لله ربّ العالمين " ( مأخذ: نسخه موجوده در ارض اقدس حيفا).

۲۸- رجوع فرمایند از جمله به:

الف- ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد دوم، صص ۶۴-۶۳.

ب- پیام بهائی. شماره ۱۷۷. اگست ۱۹۹۴، ص ۲۳.

۲۹- عین بیان ابن آلوسی چنین است: "فقيل إنها كانت تقول بحلّ و رفع التكاليف بالكلية و انا لم احس بشيء من ذلك مع إنها بقيت في بيتي نحو شهرين" (كشف الغطاء ص ۹۵).

۳۰- از جمله رجوع فرمایند به نوشته آقا محمد مصطفی بغدادی (افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۳).

۳۱- پروفیسور براون مینویسد میرزا یحیی ازل گفته است که طاهره هرگز کشف حجاب کامل نکرده و گاه که هنگام ادای سخن حجابش را به کنار میزده پس از لحظاتی مجدداً صورت خود را میپوشیده است. رجوع فرمایند به:

Brown. A Traveller's Narrative. Vol. 2, p. 314 ( Note Q).

۳۲- فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۲۵۳-۲۵۲.

۳۳- بغدادی اقامحمد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی ص ۲۴).

۳۴- عین بیان مبارک چنین است: " و اما ما سئلت من المرأة التي زكت نفسها و اثرت فيها الكلمة التي إنقادت الأمر لها و عرفت بارئها فاعلم أنّها امرأة صديقه عاملة طاهرة و لا

تردّ الطّاهره في حكمها فاتّها أدري بمواقع الأمر من غيرها و ليس لك إلاّ إتباعها" ( ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۳۱).

۳۵- عين عبارات توقيع مبارك چنين است: " إنّ ما سئلت من حكم الطّاهره ... إنّها لدى لورقة طيبة ألّتي طهرت فوأدها عن رجس الحدود لرّبّها. فرحم الله أمراً عرف قدرها و لم يوذها بأقلّ شيئى. لآنها اليوم عزّ لذي قرابتها و شرف لاهل طاعتها في حكم الله ... " ( ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۳۱).

۳۶- عين عبارت توقيع مبارك چنين است: " و اما ما سئلت عن الطّاهره هي ألّتي آمنت برّبّها و خالفت نفسها و خشيت من عدل ربّها و راعت يوم لقاء بارئها ... إنّنى انا ما احبّ ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لايلغ به عقولهم و لايدركه نفوسهم فذروه في سبيله حتّى يقضى الله بالحقّ" ( ظهور الحقّ. جلد سوم، صص ۳۳۲-۳۳۱).

۳۷- عين عبارات توقيع مبارك چنين است: " و ليس على احد من الواردين من بيت العدل أن يرّد الطّاهره في علمها لآنها عرفت مواقع الامر من فضل الله و إنّها اليوم شرف لهذه الفئة و من اذاها في الدين فقد احتمل اثماً ميبناً" ( ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۳۲).

۳۸- تذكرة الوفاء. صص ۲۷۴-۲۷۳ و ۲۹۹.

۳۹- رجوع فرمايند به:

الف- تذكرة الوفاء. ص ۲۹۹.

ب- بغدادى آقا مصطفى. رساله ( چهار رساله تاريخى ص ۲۶).

۴۰- تذكرة الوفاء. ص ۲۷۴.

۴۱- باسناد شرح مختصر احوال او بقلم فرزندش على افندى احسان بغدادى. نامبرده تولّد پدرش آقا محمد مصطفى بغدادى را در سال ۱۲۵۶ هجرى قمرى موافق ۱۸۴۰ ميلادى و در بغداد نوشته است. جناب فاضل مازندراني تولّد آقا محمد مصطفى را در سال ۱۲۵۳ هجرى قمرى موافق ۱۸۳۷ ميلادى دانسته است ( ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۲۶۰).

## بخش نهم

### مراجعت جناب طاهره به ایران

جناب طاهره و همراهان پس از گذر از مرز امپراتوری عثمانی عازم کرمانشاه شدند و در راه عزیمت سه روز در کرد اقامت نمودند. طاهره با نهایت شجاعت امر جدید را به اهالی و از جمله خوانین و رؤسای آن حدود ابلاغ نمود. جماعتی از رؤساء و خانها اظهار ایمان نمودند. به انعقاد ضیافت و مهمانی پرداختند و حیوان قربانی نمودند. به طاهره اظهار داشتند که همه افراد قبیله ما (که از اهل حقّ اند) آماده فداء جان در راه امر بدیع اند و منتظر فرمان شما. جناب طاهره در حقّ همه آنان دعا نمود و فرمود که به محلّ خویش مراجعت نمایند و بخدمت امر مألوف گردند. (۱) پس از ورود به کرمانشاه مردان در یک خانه و نسوان در خانه دیگر سکونت نمودند. (۲) آقا محمد مصطفی در رساله خود مینویسد که جناب طاهره دستور داد سه خانه بزرگ تدارک شود. یک خانه برای خودش و دیگر نسوان و تنی چند از علماء، خانه‌ای برای دیگر اصحاب و یک خانه بجهت انعقاد مجالس تبلیغ و اعلان عمومی امر بدیع. (۳) دستور طاهره اجراء گردید و از روز دوم ورود، خانه مخصوص اعلان امر مفتوح گشت. جمعی از بزرگان و خوانین و تجار در آن خانه حاضر گردیدند و امر مبارک بدانان ابلاغ گشت. تعداد حاضران بحدّی زیاد بود که خانه مذکور با همه وسعتش گنجایش آن جمعیت نداشت. مجالس تبلیغ امر در آن خانه بسیار پر رونق و نتیجه بخش بود. در آن مجالس شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلایی، شیخ محمد شبلی و ملا ابراهیم محلاتی هریک بنوبه خود بتلاوت و ترجمه و تفسیر شرح کوثر نازل از قلم حضرت باب اشتغال داشتند و به پرسشهای علماء پاسخ لازم میدادند. در صدرشان جناب طاهره با نهایت فصاحت و نیز شهامت به ابلاغ امر مألوف بود. علمائی که از محضر طاهره در کرمانشاه استفاضه نمودند و یا بمباحثه و مناظره پرداختند برخی مجذوب و عدّه‌ای مبهوت گشتند. سرانجام والی کرمانشاه و گروهی از بزرگان نسوان آن شهر و از جمله همسر والی بحضور طاهره رسیدند و کلّ مفتون کمالات و فضائل آن جناب و مجذوب امر بدیع

گردیدند. امیر (والی) و همسرش بتصدیق امر مبارک فائز شدند. امیر کرمانشاه محب علی خان ماکوئی بود. محب علی خان بعلت همشهری بودن با حاج میرزا آقاسی صدر اعظم ایران بسیار مورد محبت او بود و بارها صاحب مقامات شده و در آن زمان بعنوان امیر کرمانشاه در حکومت بر مردم مطلق العنان بود. (۴) اما با جناب طاهره و اصحاب در نهایت محبت و شفقت رفتار نمود. همسر محب علی خان شاهزاده ماه باجی خانم دختر فتحعلی شاه قاجار و خواهر تنی شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله مؤلف تاریخ عضدی بود. برادر و خواهر اهل ادب و شعر دوست و هر دو شیفته معاشرت با بزرگان و استفاده از محضر آنان بودند. (۵) اقبال امیر و همسر او و برخی از بستگان آندو و نیز گروهی از مردم کرمانشاه اعم از شیعیان اثنی عشری و مردم اهل حق سبب حسادت علماء شهر گردید. هر روز جمعیت طالبان تحقیق افزایش می یافت بطوری که خانه های سه گانه گنجایش آنان نداشت. هر روز علماء و مردم عادی از حضور جناب طاهره کتبا و شفاهاً پرسشهایی میکردند و طاهره با سرعتی شگفت انگیز پاسخ مینوشت و بدانان تسلیم مینمود. کار بجائی کشید که علماء شهر به آقا عبدالله بهبهانی مجتهد اعظم کرمانشاه مراجعه نمودند و از وی خواستند تا به مرقومات طاهره پاسخ دهد و نظر خود را اعم از رد و یا قبول بتصریح اظهار نماید. آقا عبدالله بهبهانی از سلاله آقا محمد علی بهبهانی (۶) معروف به صوفی کُش بود. آقا محمد علی ( فرزند آقا محمد باقر بهبهانی مجتهد اصولی و معروف به وحید) (۷) چنانکه از عنوان " صوفی کش" بر میآید با صوفیه در نهایت عناد بوده ولی با اخباریان مخالفی نداشته است. اما آقا عبدالله بهبهانی معروف به کرمانشاهی هم با صوفیان و هم با اخباریان ضدیت مینموده و چون شیخیان و بابیان را اخباری میدانسته آنان را تکفیر میکرده است. در گذشت آقا عبدالله در سال ۱۲۸۹ هجری قمری (۱۸۷۲ میلادی) واقع گشت. (۸) باری آقا عبدالله که از مقابله با طاهره عاجز بود به امیر کرمانشاه مراجعه و تقاضای اخراج طاهره و همراهان را از کرمانشا نمود. امیر که خود از ارادتمندان طاهره و مؤمن به امر بدیع بود برای حفظ ظاهر به آقا عبدالله اطمینان داد که با طاهره مذاکره خواهد نمود و نتیجه را به وی اطلاع خواهد داد. امیر از طاهره دعوت کرد به



خانه وی رود. طاهره همراه چند تن از نسوان بابی و نیز شیخ سلطان کربلایی و ملا ابراهیم محلاتی به خانه امیر رفت. امیر از طاهره تقاضا نمود که به پرسش کلی آقا عبدالله پاسخ گوید و علت توقف خویش را در کرمانشاه بیان نماید. طاهره در پاسخ امیر گفت که بهترین جواب اینست که بگوئید طاهره بمنظور تبشیر بظهور قائم موعود و اثبات حقیقت او در کرمانشاه مقیم گشته است. به او بگوئید که دلیل حقیقت حضرت باب آیات نازله از قلم و لسان آن بزرگوار است. امیر به طاهره گفت که آقا عبدالله دلیل دیگری جز آیات میخواهد. جناب طاهره که دلیل آیات را اکبر برهان حقیقت رسول اکرم و حضرت باب اعظم میدانست فرمود حال که دلیل آیات این مجتهد را کفایت نمی نماید من با او مباحله میکنم. امیر کرمانشاه از پیشنهاد مباحله بسیار مسرور گشت و به آقا عبدالله اظهار داشت که وقتی را بدین منظور تعیین نماید تا با طاهره مباحله کند. آقا عبدالله تراض نمود و به خارج شهر نقل مکان کرد و در باغی پنهان شد. در این هنگام نامه‌ای شکایت آمیز به حاج ملا محمد صالح، پدر طاهره، و حاج ملا محمد تقی و حاج ملا محمد علی (عموهای طاهره) نوشت و از آنها خواست که برخی از خویشان خود را به کرمانشاه بفرستند تا طاهره را همراه خود به قزوین برند. ضمناً از آنها تقاضا نمود شرحی به سرتیپ صفرعلی خان قزوینی که فرمانده سپاه در کرمانشاه بود بنویسد که در اعزام طاهره به قزوین آنها را مدد نماید. پس از پانزده روز چهارتن از بستگان طاهره که همه از علماء متنفذ بودند به کرمانشاه وارد شدند و بدون اطلاع امیر با سرتیپ صفرعلی خان مذکور برای اخراج طاهره از کرمانشاه و اعزام نامبرده به قزوین به مشورت نشستند. پیش از طلوع آفتاب روز دوم ورود بستگان طاهره به کرمانشاه سه خانه مسکن آن جناب و اصحاب و سیله سرتیپ صفرعلی خان و سربازانش محاصره گردیدند. (۹) حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرة الوفاء تصریح میفرمایند که کدخدای محلّ با جمعی هجوم نمودند و اموال طاهره و اصحاب را تاراج کردند و آن جناب را در کجاوه بدون روپوش نشانند و همگی را از شهر اخراج و آنان را در بیابان بی‌زاد و توشه و بی‌سر و سامان رها نمودند. (صص ۲۷۴-۲۷۵ و ۳۰۰). آقا محمد مصطفی مینویسد که پس از هجوم سرتیپ صفر علی خان و سربازانش

، افسران نظامی وارد خانه‌ها شدند و همه وسایل و اثاثیه اصحاب را بغارت بردند. برای بردن جناب طاهره به قزوین نیز یک مکاری که بیست رأس قاطر داشت حاضر نمودند. طاهره بی‌آنکه از هجوم آنان وحشتی بدل راه دهد فوراً چادر خویش پوشید و در میان مهاجمان ایستاد و فریاد زد حضرت موعود و مظهر ربّ و دود ظاهر گشت و شما ای غافلان چون مردگان کور و کر گشته‌اید. سرتیپ صفرعلی خان و مأموران او بضر و آزار شیخ صالح کریمی، شیخ سلطان کربلایی و ملاّ ابراهیم محلاتی پرداختند. همه چیز را غارت نمودند و اصحاب عرب را در همان خانه‌ها زندانی نمودند و مأموران محافظ گماشتند تا کسی نتواند خارج شود. اما بستگان طاهره جز یکی که مردی هفتاد ساله و عاقل و نجیب بنظر میرسید همگی به طاهره اهانت و اصحاب را مضروب مینمودند. (۱۰) طاهره نامه ای به امیر نوشت و در آن پس از شرح وقایع اظهار داشت که ای امیر ما میهمان شما بودیم آیا میهمان سزاوار چنین رفتار است. چون نامه وسیله شیخ سلطان کربلایی (پس از تحمل زحمت بسیار) بدست والی رسید و از وقایع اطلاع یافت بسیار متأسّف گردید و به طاهره اطلاع داد که از آنچه واقع شده اصلاً آگاه نبوده و فوراً دستور داد که اصحاب زندانی را آزاد نمایند و اموال و جواهرات غارت شده را به طاهره و سایر احباب مسترد دارند. امیر کرمانشاه همچنین هدایائی بحضور طاهره تقدیم نمود. (۱۱) امیر در نامه خود به طاهره تقاضا کرد که همراه اصحاب به شهر مراجعت نماید و توضیح داد که همه این حوادث بتفتین آقا عبدالله رخ داده است. جناب طاهره دو باره به امیر نامه‌ای نوشت و او را به حسن خاتمه بشارت داد و سپاسگزاری نمود که وی به نصرت امر الهی قیام کرده است. طاهره و اصحاب سه روز در چادرهای مخصوص دور از شهر بسر بردند و سپس عازم همدان گردیدند. مدّت توقّف آنان در کرمانشاه بجز آن سه روز حدود چهل روز بطول انجامید. اصحاب عرب که از زندان رهائی یافته بودند نزد طاهره رفتند. مجدداً اصحاب گرد یکدیگر انجمن نمودند. سه نفر بستگان طاهره که به آزار اصحاب پرداخته بودند چون خود را تنها و بی‌یاور مشاهده کردند بعدرخواهی پرداختند و در برابر طاهره

بخاک افتادند و تقاضای بخشش نمودند. طاهره دستور داد که فوراً به قزوین برگردند و آنها از خوف خشم اصحاب سریعاً عازم شهر قزوین شدند.

طاهره و همراهان از کرمانشاه عازم همدان گردیدند. در میان راه دو روز در صحنه اقامت کردند. هنگام ورود به صحنه، اهالی که از مردم اهل حق بودند استدعا نمودند که بحضور طاهره رسند. نامبرده نیز بار عام داد و پس از اجتماع آنان آغاز سخن کرد و بشارت بظهور امر بدیع داد. اهالی جمعاً مفتون و مجذوب طاهره و امر جدید شدند و تقاضای قیام و همراهی با طاهره نمودند. جناب طاهره در حق همه آنان دعا نمود و لکن چون مصلحت ندید اجازه همراهی نداد و بدانان توصیه کرد که در همانجا بمانند و بخدمت امر پردازند. طاهره و اصحاب در مدّت اقامت در صحنه میهمان مردم آنجا بودند. پس از ورود به همدان جناب طاهره و نسوان از همراهان در یک خانه و شیخ صالح کریمی، ملاّ ابراهیم محلاتی، سیّد احمد یزدی و بقیه اصحاب در اماکن دیگر سکونت کردند. (۱۲) شهرت طاهره در همدان همگان را بتکاپو واداشت. مردم دسته دسته برای دیدار و استماع بیانات او در محضرش حضور می یافتند. نبیل زرندی مینویسد: "پیشوایان روحانی در همدان جمعی با او همراه و معدودی قلیل هم مردم را بمخالفت طاهره تحریص مینمودند. در مقابل دسته دیگری لسان بذکر فضائل و توسعه معارف و کثرت شجاعت طاهره گشودند. حتّی در منابر علنی به مردم میگفتند طاهره را ببینید چه مقام بلندی دارد. ما همه باید باو تأسّی کنیم. اسرار قرآن را که بر ما مجهول است از او پرسیم. باید از او درخواست کنیم که مشکلات کتب الهی را حلّ نماید. زیرا علم و دانش او مانند دریاست و نصیب ما از معارف و علوم قطره‌ای بیش نیست." (۱۳) به طاهره و همراهان در آغاز در همدان بسیار خوش گذشت. (۱۴) اقدامات جناب طاهره در همدان (مدّت دو ماه) سبب اقبال گروهی از مردم شهر شد و از جمله تنی چند از شاهزاده خانمها به آن جناب ارادت کامل یافتند. در اواخر ایام اقامت طاهره در همدان چند تن از منسوبان از جمله برادران وی از سوی پدر و عمو و شوهر طاهره مأموریت یافتند که طاهره را به قزوین برند. هنگامی که به همدان رسیدند طاهره پیشنهاد آنان را پذیرفت بشرط آنکه نه روز دیگر در همدان بمانند. (۱۵) از

جمله وقایع مهمه هنگام اقامت طاهره در همدان مباحثه و مناظره او با حاج میرزا علینقی همدانی است. در مجمعی از علماء (با حضور حاکم همدان) که بمنظور مذاکره با طاهره منعقد شده بود حاضران مجلس حاج میرزا علینقی را بعنوان سخنگو و طرف طاهره برگزیدند. (۱۶) جناب طاهره که از پشت پرده سخن میگفت مذاکرات را مشروط بر چند شرط نمود. نخست آنکه شرب دخان هنگام مذاکره موقوف گردد. دوم علماء در نهایت ادب و متانت بمذاکرات ادامه دهند و الفاظ رکیکه استعمال نشود. و سوم آنکه بحث اصلی در خصوص نبوت و بشارات مربوط بظهور جدید باشد و به اسناد و مدارک مربوطه اعتماد شود. مباحثات و مناظرات در آن مجلس باوج خود رسید و علماء که مغلوب و منکوب شده بودند بهیجان آمدند. یکی از علماء حاضر بنام ملا حسین باخشونت سخن میگفت. چون بیم بلوا میرفت حاکم همدان ملا حسین را تویخ و مجلس مذاکره را منحل نمود. گفته شده است که بهرحال حاج میرزا علینقی بسیار تحت تأثیر فضائل و کمالات طاهره قرار گرفته و از او تجلیل کرده است. (۱۷) از جمله نسوانی که در همدان بامر اعظم مؤمن شده‌اند دو شاهزاده خانم بنامهای نوآب حاجیه خانم مادر محمد حسین خان حسام الملک و حاجیه خانم همسر ناصر الملک بزرگ بوده‌اند. بانوی اخیر بعدها در بغداد بحضور جمال اهی شرفیاب شده و منجذب گردیده اشعار بسیاری در وصف آن حضرت سروده است. (۱۸) نوآب حاجیه خانم که مؤلف کواکب الدرّیه بنامش اشاره کرده همان زبیده خانم متخلّص به جهان و دختر بیست و هفتم فتحعلی شاه قاجار از ماه آفرین خانم است. همانگونه که احمد میرزا عضدالدوله در تاریخ عضدی نوشته زبیده خانم در میان فرزندان فتحعلی شاه بینظیر و زبیده عصر خویش بوده است. وی بعلت نیکوکاری و حسن خلق نزد شاهزادگان و مردم به فرشته معروف گشته است. زبیده خانم در تعمیر اماکن مذهبی همدان و بناهای تاریخی آن سهم بسزائی داشته است. نامبرده با علی خان نصرت الملک قراگوزلو ازدواج کرد. محمد حسین خان حسام الملک نتیجه این ازدواج بوده است. زبیده خانم اگرچه بر حسب ظاهر به حاج میرزا علینقی همدانی صوفی اردات میورزید ولکن انفاس قدسیّه جناب طاهره کاملاً او را منقلب کرده و تا پایان حیات

قبلاً به امر مبارک مؤمن بود. صعودش در سال ۱۳۰۵ هجری قمری (۱۸۸۷ میلادی) واقع گشت. زبیده خانم بانوئی شاعر و بمعنای واقعی کلمه عارف بود و در شعر "جهان" تخلص مینمود. شعر زیر از جمله اشعار زیبا و نغز اوست :

درده به من ای ساقی زان می دوسه پیمانه  
کز سوز درون گویم شعری دو سه مستانه  
خواهم که در این مستی خودنیز رود از یاد  
غیر از تو نماند کس نه خویش و نه بیگانه  
از عشق رخ جانان گشته است "جهان" حیران  
مستانه سخن گوید این عاشق دیوانه. (۱۹)

جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء مینویسد: "که من ذکر بودن حضرت طاهره را در همدان جز از مرحوم محمد مصطفی البغدادی رحمة الله علیه از سه نفر دیگر مسموع داشتم. اول . . . میرزا محمد رضای همدانی (فرزند حاج میرزا علینقی) . . . و ثانی در سنه ۱۳۰۵ هجریه که وارد همدان شدم از امیرزاده افخم مرحوم مؤیدالسلطنه حاجی محمد مهدی میرزا نجل مرحوم مؤیدالدوله طهماسب میرزا شنیدم که میفرمود چون قرّة العین به همدان ورود نمود عمّه محترمه من بدین ایشان رفت و من چون در سنّ دون بلوغ بودم نیز در خدمت عمّه محترمه بدیدن او مشرف شدم. ولی چون سنّ مقتضی نبود در مجالس مناظره حاضر نبودم. ولکن در همدان حکیم ایلیا والد حکیم رحیم که از اطّابای مشهور آن بلاد است مذکور میداشت که در بیت والی مجلس مناظره منعقد شد و من در مجلس حضور داشتم. والی بر کرسی نشسته بود و علماء بر زمین جالس بودند و من و چاکران همه ایستاده و قرّة العین در پس پرده در نهایت فصاحت تکلم میفرمود و هر چه علماء میرسیدند جواب میگفت تا آنکه علماء ساکت شدند. یکی از علماء که بطریقه شیخیّه معروف بود و چنان گمان میبرم که نام او را حکیم ایلیا میرزاعلی اصغر میگفت مذکور داشت که این عالم برآشفت و دشنام و یاوه گفتن آغاز کرد. والی بغایت متغیر شد و برخاست و فرمود آخوند خطا کردی و سفاهت را حجّت خود پنداشتی و حکومت را

اهانت نمودی. اگر پاس اهل عمام نبود تو را تأدیب مینمودم و حکم فرمود تا همه را از دارالحکومه اخراج نمودند" (صص ۱۲۰ و ۱۰۵). (۲۰)

باری جناب طاهره نامه مفصلی در نهایت فصاحت و بلاغت به رئیس العلماء اعلم علمای همدان نوشت و او را بپذیرش امر بدیع دعوت نمود. آن نامه را ملاّ ابراهیم محلاتی به مجتهد مذکور رساند. هنگامیکه ملاّ ابراهیم به خانه رئیس العلماء وارد شد نامه جناب طاهره را به او تسلیم نمود. سپس بزیارت فقراتی از آثار حضرت باب پرداخت و بر حقانیت امر حضرتشان استدلال نمود. اقدام ملاّ ابراهیم سخت بر مجتهد یاد شده گران آمد. خشمگین به حاضران دستور داد که وی را سخت تنبیه نمایند. علماء، طلاب و مردم حاضر نیز بجان آن مظلوم افتاده با مشت و لگد آنچنان او را مضروب و بدنش را خون آلود نمودند که مشرف بمرگ گردید. سپس پاهایش را گرفته کشان کشان به کوچه اش انداختند. شخص نیک اندیشی که از آن جا می گذشت بر وی ترحم نموده او را بر دوش خویش گذاشت و به مسکن جناب طاهره برد. هنگامیکه چشم طاهره بر بدن مضروب و خونین ملاّ ابراهیم افتاد به او اظهار عنایت فراوان نمود و فرمود خوشا بحالت که در سبیل محبوب تحمّل بلا نمودی. (۲۱) شدت عمل رئیس العلماء و خشونت برخی از علماء حاضر در خانه او و هیجان گروهی دیگر از علماء و مردم همدان موجب گشت که طاهره برای رعایت حکمت مسکن خویش را تغییر دهد و به خانه حکیم الیاهو کلیمی نقل مکان نماید. ایلعازر فرزند حکیم الیاهو قبلاً بحضور طاهره رسیده و مفتون و مجذوب نامبرده شده بود. هفت روز پس از حادثه مضروب شدن ملاّ ابراهیم نامبرده بهبود یافت و سرانجام طاهره و اصحاب قصد عزیمت به قزوین نمودند. در راه برادران طاهره نیز همراه شدند و با نهایت احترام و تجلیل نسبت به وی رفتار مینمودند. (۲۲) در این سفر علاوه بر تنی چند از نسوان (۲۳) و منسوبان طاهره گروهی از اصحاب و از جمله شیخ صالح کریمی، ملاّ ابراهیم محلاتی، سید احمد یزدی، سید محمد بایکانی، سید عبدالهادی قزوینی و میرزا (ملاّ) محمدعلی قزوینی همراه طاهره بودند. جناب طاهره امر فرمود که تنی چند از اصحاب عرب چون شیخ سلطان کربلائی، شیخ محمد شبل بغدادی و فرزندش آقا محمد مصطفی بعراق عرب مراجعت

نمایند. جمعی را نیز بعداً در قزوین امر به مراجعت به عراق کرد. به برخی از اصحاب ایرانی چون سید محمد گلپایگانی متخلص به طائر (و ملقب از لسان طاهره به فتی الملیح) نیز امر نمود که به اوطان خویش برگردند. (۲۴) اما پس از عزیمت طاهره از همدان شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی حدود یک ماه در همدان ماندند و بعداً بر خلاف امر طاهره راهی قزوین شدند. برخی از دیگر اصحاب نیز بدانان پیوستند. (۲۵)

زیرنویس بخش نهم

مراجعت جناب طاهره به ایران

۱- بتصریح حضرت ولی‌امرالله (بنقل از رساله آقا محمد مصطفی بغدادی) هزارودویست تن از افراد قبیله مذکور آمادگی خود را برای قیام و فداء جان در طریق رحمن اعلان نمودند (Dawn Breakers حاشیه ص ۲۷۲). جناب فاضل مازندرانی این تعداد را دوازده هزار تن نوشته است ( ظهور الحق ، جلد سوم ص ۳۱۸). جناب ابوالفضائل نیز بنقل از آقا محمد مصطفی دوازده هزار مینویسد (کشف الغطاء، ص ۹۹). در رساله آقا محمد مصطفی نیز این رقم دوازده هزار آمده است (افنان، چهار رساله تاریخی. ص ۲۶). بنظر میرسد که رقم دوازده هزار اغراق آمیز باشد.

۲- تذکرة الوفاء . صص ۲۷۴ و ۳۰۰.

۳- افنان. چهار رساله تاریخی. ص ۲۷.

۴- ژوزف فیلیپ فریر Joseph Philippe Ferrier افسر فرانسوی که چند سال در ایران بوده و در ارتش قاجار در زمان محمد شاه سمت تعلیم داشته و مدتی نیز با حسین خان آجودان باشی حاکم فارس همکاری مینموده از عمال حاج میرزا آقاسی و از جمله محب علی خان بعثت اعمال مستبدانه خویش انتقاد کرده است. در این باب از جمله رجوع فرمایند به متن انگلیسی کتاب او تحت عنوان :

Caravan Journey and Wandering in Persia, Afganistan, Turkistan and Baluchestan. London England. 1856.

۵- دوستعلی خان معیر الممالک در کتاب رجال عصر ناصری در خصوص شاهزاده ماه باجی خانم مینویسد: "وی خواهر تنی شاهزاده سلطان احمد میرزا عضدالدوله نویسنده تاریخ عضدی و همسر محب علی خان بود. شوهرش از ماکو و در حلقه مقربان درگاه سلطان بود. بانوی مزبور اندامی ریز و لاغر و چهره‌ای پهن و گندم‌گون داشت . . . با وجود پیری در گردشها و سفرهای بیلاقی یا در رکاب ناصرالدین شاه و یا همراه سرورالدوله همسر شاهزاده کامران میرزا نایب‌السلطنه بچالاکی بر زین می‌نشست و بر پشت اسب همه جا با آنان میرفت . . . ماه باجی خانم دلداده طبیعت و گل و سبزه بود. گل‌هایی که در آن عصر در ایران کمیاب یا نایاب بود بوسیله باغبانان چیره دست در گرنخانه‌ها و باغچه‌های خانه‌اش پرورانده میشد و باغ و اطاق‌های گلستان حقیقی بود. در سفرهای بیلاقی هر روز خود دسته‌ای چند گل‌های وحشی از کوه و درّه و کنار رود می‌چید و با سلیقه‌ای خاص درون گلدانهای چینی و بلور قرار داده خیمه خویش را بدان می‌آراست". صص ۲۶۴-۲۶۵.

۶- برای آگاهی از احوال آقا محمد علی بهبهانی از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد نخست، صص ۵۶۷-۵۶۱.

۷- برای آگاهی از احوال آقا محمد باقر بهبهانی معروف به وحید از جمله رجوع فرمایند به: معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد نخست، صص ۲۳۷-۲۲۰.

۸- اعتمادالسلطنه. المآثر والآثار. ص ۱۵۷.

۹- بغدادی، آقا محمد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۳۰-۲۹.

۱۰- مأخذ بالا. صص ۳۲-۳۱.

۱۱- رجوع فرمایند به:

الف- تذکرةالوفاء. صص ۲۷۵-۲۷۴ و ۳۰۱-۳۰۰.

ب- بغدادی آقا محمد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). صص ۳۳-۳۲.

۱۲- بغدادی آقا محمد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). ص ۳۴.

۱۳- مطالع الانوار. صص ۲۶۵-۲۶۴.



- ۱۴ - تذكرة الوفاء. ص ۳۰۱.
- ۱۵ - رجوع فرمایند به:
- الف - تذكرة الوفاء. صص ۲۷۵ و ۳۰۱.
- ب - بغدادی آقامصطفی. رساله ( در چهار رساله تاریخی). ص ۳۴.
- ۱۶ - اشراق خاوری. تاریخ امری همدان (خطی).
- ۱۷ - آواره کواکب الدرّیه. جلد نخست ص ۱۱۸.
- ۱۸ - مأخذ بالا. صص ۱۱۷-۱۱۸.
- ۱۹ - برای آگاهی بیشتر از احوال و اشعار شاهزاده زبیده خانم متخلص به "جهان" رجوع فرمایند به:
- الف - امین. اعیان الشّیعه. جلد ششم، ص ۴۳.
- ب - اعتماد السلطنه. خیرات حسان. جلد دوم، صص ۱۴-۱۱.
- پ - عضدالدوله. تاریخ عضدی. صص ۳۴-۳۰.
- ت - لغت نامه دهخدا ذیل زبیده.
- ث - رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صص ۶۶-۶۵.
- ۲۰ - شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه نیز که اصلاً شیخی بود به امر مبارک ایمان داشت و لکن او جز شاهزاده محمد مهدی میرزا مؤید السلطنه است. شاهزاده محمد حسین میرزا در ایام پادشاهی محمدعلی شاه قاجار بریاست شورای سلطنت رسید (فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد هشتم قسمت اول ص ۴۲۶).
- ۲۱ - بغدادی آقا محمد مصطفی. رساله ( در چهار رساله تاریخی). صص ۳۵-۳۴.
- ۲۲ - رجوع فرمایند به:
- الف - عیناً مأخذ بالا.
- ب - اشراق خاوری. تاریخ امری همدان (خطی).
- ۲۳ - جناب سمندر در تاریخ خود نسوان از همراهان جناب طاهره را از جمله شمس الضحی (خورشید بیگم) و مادر و خواهر جناب باب الباب میداند (ص ۳۵۰).

۲۴ - رجوع فرمایند به:

الف - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۶۵.

ب - بغدادی آقا محمد مصطفی. رساله (در چهار رساله تاریخی). ص ۳۵.

۲۵ - مأخذ بالا. صفحه ۳۵. آقا محمد مصطفی آنان را عبارت از درویش مگوئی و دامادش صالح و پسرش جواد، عبدالهادی زهیراوی، حسن حلاوی و سعید جباوی میدانند.

بخش دهم

ورود جناب طاهره به قزوین

جناب مارثا روت، جناب میرزا حسین همدانی و پروفسور براون مینویسند که طاهره خیال داشت به طهران رود و با محمد شاه در خصوص امر بدیع مذاکره و او را هدایت نماید. ولکن پدرش ملا محمد صالح که از این تصمیم آگاه گشته بود از طریق نفوسی که برای همراهی طاهره به قزوین فرستاده بود پیغام داد که از این خیال منصرف شود. (۱) طاهره بعد از ورود به قزوین که تقریباً حدود دو ماه پس از عبور حضرت باب از حوالی آن شهر و اقامت کوتاه مدت حضرتشان در قریه سیاه دهان بود، یکسر بخانه پدر رفت. اصحاب از سواره و پیاده در کاروانسرای اقامت نمودند. (۲) از قرائن بر میآید که برخی از اصحاب بعداً در اماکن خصوصی ساکن شده‌اند. از جمله شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی در خانه ای نزدیک بیت جناب طاهره مقرر گزیده‌اند. (۳) نبیل زرنندی در خصوص نخستین ایام اقامت طاهره در قزوین پس از مراجعت از عراق مینویسد: "ملا محمد شوهر حضرت طاهره که پسر ملا تقی بود و خود را بعد از پدر و عمویش تواناترین علمای ایران میشمرد چون از ورود حضرت طاهره که دختر عم و زوجه اش بود به قزوین خبر یافت به مشاراً الیها پیغام فرستاد که از منزل پدر به منزل شوهر انتقال کنید. واسطه این پیغام چند نفر از نسوان بودند. حضرت طاهره در جواب پیغام ملا محمد چنین فرمود. از قول من بآن نادان بی شعور بگوئید که اگر در ادعای قرابت و خویشاوندی بامن راه صداقت می پیمودی و علاقه قلبی واقعی داشتی در این مدت که من در کربلا بودم لا اقل بدیدن من می آمدی و در حین مسافرت از کربلا به ایران با من همراه میشدی. پیاده راه می پیمودی و با کمال

صمیمیت کجاوه مرا محافظت میکردی و تمام راه را بخدمت من میپرداختی. آن وقت چون صمیمیت تو را مشاهده مینمودم از خواب غفلت بیدارت میساختم و حقیقت امرهای را برای تو شرح میدادم. حال که چنین نکردی و مدت سه سال میگذرد که از هم جدا هستیم بهتر آنست که این مفارقت ابدی باشد. یعنی نه در این دنیا و نه در جهان دیگری برای ما ملاقات و اجتماع میسر نشود. آری جدائی ما ابدی و مفارقت ما دائمی است. من از تو چشم پوشیدم و دیگر مورد اعتناء نخواهی بود. این جواب که با نهایت شدت و سختی اداء شده بود چنان ملاً محمد را بهیجان آورد و بجدی ملاً تقی را برآشفته ساخت که بی محابا طاهره را کافر خواندند. این پدر و پسر پیوسته میکوشیدند که از جاه و مقام طاهره بکاهند و در شهرت و بزرگواری او رخنه‌ای ایجاد کنند. طاهره نیز با کمال شجاعت از خود دفاع می‌کرد و نقایص آن پدر و پسر را یکایک معلوم و مبرهن می‌ساخت. پدر طاهره ملاً صالح که برادر ملاً تقی و عموی ملاً محمد بود مردی عاقل و دانا و بی‌سر و صدا بود. خیلی کوشش کرد که شاید بتواند این نقار را برطرف کند ولی بمقصود نرسید و مکابره همچنان بین حضرت طاهره و عمو و عموزاده‌اش جریان داشت. (۴) گفته‌اند که عموی جناب طاهره (ملاً تقی) در حضور او به حضرت باب جسارت کرده و چند ضربه نیز به طاهره زده است. (۵) علت خصومت ملاً محمد تقی برغانی و پسرش ملاً محمد معلوم بود. طاهره شیخی از قزوین رفته بود و حال بابی برگشته بود. هر دو مرام برای پدر و پسر کفر محض بود. طاهره منظمماً در خانه برادر خود با نسوان از بزرگان شهر ملاقات و امر بدیع را بدانان ابلاغ می‌نمود. (۶) اندک اندک بهمت آن جناب و دیگر اصحاب نفوس تازه‌ای در ظلّ امر جدید در آمدند. ولوله در شهر افتاد. همه جا ذکر زرین تاج قرّة‌العین دختر حاج ملاً محمد صالح بود که بشارت بظهور جدید می‌فرمود. طاهره برای اصحاب احساس خطر می‌نمود لذا دستور فرمود که اصحاب وارد به قزوین به اوطان خود مراجعت نمایند. لذا جمعی عزیمت کرده و به اوطان خود برگشتند. طاهره در آغاز هر روز سری به بیت شیخ محمد شبل می‌زد و ساعتی توقف می‌نمود. غالباً چند تن از نسوان و نیز شاگردان ملاً محمد تقی بظاهر برای مراقبت و در واقع بمنظور جاسوسی همراه

وی بودند. بعداً آقا محمد مصطفی پسر شبلی که در آن ایام ده سال داشت واسطه مخبره طاهره با نامبرده (شبلی) بود. شبلی و آقا محمد مصطفی یک ماه در قزوین ماندند. روزی طاهره به آقا محمد مصطفی گفت که به اصحاب باقیمانده ابلاغ نماید که هر چه زودتر قزوین را ترک نموده عازم ارض مقدس طهران شوند. مفاد نوشته آقا محمد مصطفی در این خصوص چنین است: "... یک روز در وقت تشرّف امر فرمودند که به احبّا بگویم از قزوین خارج شده به طهران که محلّ تجلّی اسرار ظهور الهی است توجّه نمایند. روز دوم که مشرّف شدم فرمودند به پدرت ابلاغ کردی؟ عرض کردم فرمایش شما را ابلاغ کردم ولیکن طهران را به مقام طاهر و مقدّس تأویل کردند. فرمودند خیلی خوب برو و به آنها بگو بقصد قم عزیمت نمایند. دستور ثانی را که به آنها ابلاغ کردم گفتند مقصود حضرت طاهره از عزیمت به قم قیام بر نصرت امر الهی است. در یوم ثالث که زیارتشان کردم از من پرسیدند آیا پیام من را به آن جماعت ابلاغ کردی؟ عرض کردم بلی ولیکن عرض می کنند مقصود از توجّه احبّاء به قم قیام بخدمت امر الهی است. تبسّم فرموده فرمودند برو به آنها بگو عازم مشهد مقدّس در خراسان شوند. مراجعت کرده به آنها گفتم حضرت طاهره فرمودند به مشهد بروید. گفتند مقصود از توجّه به مشهد وصول به مقام مشهد نفس رحمانی است که محلّ شهود نفوس زکیّه است. روز چهارم مشرّف شدم فرمودند آیا به والد و همراهان پیام من را ابلاغ کردی؟ عرض کردم بلی ولیکن می گویند مقصود شما از توجّه آنان به مشهد وصول به مشهد ملکوتی و مشاهد نفوس است. از این حرف متغیّر شده و به این عبد فرمودند که به آنها بگویم جمیع از قزوین خارج شوید زیرا اتّفاق عظیمی در قزوین روی خواهد داد که از حدوث آن واقعه قزوین به لرزه خواهد افتاد و خون شما همه ریخته خواهد شد... همانروز ما با اتّفاق شیخ سلطان عازم طهران شدیم... بعد از پانزده روز قضیه قتل حاج ملاّ تقی رئیس علمای قزوین پیش آمد." (۷)

پیش از بیان چگونگی قتل ملاّ محمد تقی برغانی عموی طاهره بجاست که به بررسی علل و عوامل این حادثه پردازیم. قبلاً گفتیم که عموی طاهره با جناب شیخ احمد احسائی مباحثات بسیار کرد و او را تکفیر نمود. شیخ احسائی همانگونه که از پیش آمد نه اصولی

بود و نه اخباری بل باعتباری جمع میان دو مکتب نمود. در عرفان و تصوّف نیز باصطلاح جمع میان طریقت و شریعت نموده بود. در باب اصول دین نیز نظریّات تازه‌ای داشت و با آنکه اصول حکمت و تقیّه را بنهایت درجه رعایت می‌نمود در خصوص قیامت و معاد و معراج و غیبت حضرت قائم موعود مطالبی را اظهار می‌فرمود که با عقاید علماء مباینت داشت. توضیح وی در باب قالب مثالی و یا هورقلیا (۸) علّت اصلی تکفیرش وسیله ملاّمحمدتقی برغانی و هواخواهان اصولی وی و اساساً دشمنان شیخ احسائی بود. زیرا آنان معراج رسول‌الله و قیامت و معاد و غیبت امام را صرفاً جسمانی توضیح می‌نمودند حال آنکه قالب مثالی یا جسد مثالی شیخ جسدی بود غلیظتر از روح و رقیقتر از جسم. (۹) جناب سیّد کاظم رشتی نیز با نهایت حکمت عقاید شیخ را ترویج فرمود. (۱۰) لذا مورد تکفیر همان علماء اصولی قرار گرفت. در اینجا مجال بیان جزئیّات اختلاف مکتب شیخ و سیّد با اصولیون نیست. همین قدر می‌توان گفت که اعتقاد بنوعی معاد روحانی کافی بود که بهانه بدست قشریّون دهد و خون بی‌گناهی را بریزند. اینکه گزندگی بر شیخ احسائی وارد نگشت دو دلیل عمده داشت. دلیل نخست حمایت پادشاه ایران فتحعلی‌شاه قاجار و دهها تن از علمای برجسته ایران زمین از نامبرده و دلیل دوم رعایت اصول تحفّظ و حکمت در آثار شیخ بود. بهر حال اشارات شیخ به معاد روحانی و موضوع جسد مثالی و هورقلیا همانطور که مذکور گشت بهانه خوبی برای ملاّتقی بود تا شیخ را تکفیر نماید. ملاّتقی در مناظرات حضوری خود با شیخ احمد احسائی در قزوین مدارک کافی علیه شیخ بدست آورده بود. علّت دیگری که بر بغض و مخالفت ملاّتقی با شیخ افزوده بود این بود که شیخ در آخرین سفر خود به قزوین که بدعوت ملاّتقی به آن شهر انجام یافته بود چون گذشته در خانه حاج ملاّعبدالوهّاب قزوینی فرود آمد (حدود ۱۲۳۵ هجری قمری برابر با ۱۸۱۹ میلادی). جناب شیخ احمد احسائی هرگاه به قزوین سفر می‌فرمود مجلس درسی در خانه ملاّعبدالوهّاب دائر می‌کرد که ورود بدان برای همگان آزاد بود. حضرت باب هنگام اقامت کوتاه مدّت در قریه سیاه دهان توقیعاتی خطاب به حاج ملاّعبدالوهّاب، ملاّتقی برغانی، ملاّمحمد صالح برغانی و حاج سیّد تقی قزوینی ارسال فرمودند. در توابع

مذکور علمای نامبرده بتحقیق در امر بدیع و حمایت آن حضرت توصیه شده بودند. ملا محمدتقی توقیع مبارک را پاره کرد و کلمات زشتی نسبت به حضرت باب بر زبان آورد که چون باطلاع حضرت باب رسید کلمات قهریه اداء فرمودند. (۱۱) حاج ملا عبدالوهاب برای ملا محمد صالح (پدر طاهره) پیغام فرستاد و از او خواست که باتفاق به محضر حضرت باب شتابند و حقیقت امر را روشن نمایند. ولکن ملا محمد صالح در جواب گفت که دختران من و پسران شما بظهور بدیع مؤمن گشته‌اند و ما در محلّ اّتهمیم. لذا اگر در این امر دخالت نمائیم علماء مخالف ما را خوار نموده از درجه اعتبار ساقط می‌نمایند. ملا محمد صالح بمر ترتیب بود مانع اقدامات حاج عبدالوهاب گشت. (۱۲) بمرحال ملا عبدالوهاب بعداً قلباً به امر جدید مؤمن شد ولکن ظاهراً حکمت فرمود و به عامّه ابراز ننمود.

باری ملا محمد تقی برغانی بر بالای منبر با الفاظ رکیک به جناب شیخ احمد احسائی و هواخواهان او از جمله حاج ملا عبدالوهاب اهانت می‌نمود و این عمل هواخواهان شیخ را بکلی خشمگین کرده بود. حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال جناب طاهره در کتاب تذکرةالوفاء در این خصوص می‌فرمایند: "و سبب قتل حاجی ملاّتقی این شد که آن ظالم جهول روزی بر فراز منبر زبان بطعن و لعن شیخ جلیل اکبر گشود یعنی حضرت شیخ احمد احسائی ولی با نهایت بی‌حیائی که او آتش این فتنه بر افروخت و جهانی را بزحمت و آزمایش انداخت. بصورت جمهوری شتائم بسیار رکیکه بر زبان راند. شخصی از اهل شیراز از مبتدئین حاضر مجلس بود تحمّل طعن و لعن شیخ ننمود. شبانه به مسجد رفت و نیزکی در دهن ملاّتقی مذکور زد و خود فرار کرد" (ص ۳۰۲). مراد از "شخصی از اهل شیراز" در بیان حضرت عبدالبهاء میرزا عبدالله معروف به میرزا صالح شیرازی است. (۱۳) وی که در نخستین روز از ماه رمضان سال ۱۲۶۳ هجری قمری (۱۸۴۷ میلادی) وارد قزوین شده بود از هواخواهان بل عاشقان جنابان شیخ و سید بود. وی هنوز به امر بدیع مؤمن نشده بود و به قزوین آمده بود که راهی ماکو شود و بحضور حضرت باب شرفیاب گردد و امر مبارک را تحقیق و تحرّی کند. در اینجا مناسب است که آنچه را خود او

هنگام محاکمه در طهران در حضور صاحب‌دیوان گفته است نقل نمائیم: "من آن وقت‌ها بای نبودم. برای تحقیق امر حضرت باب عازم شدم که به ماه‌کو سفر کنم. چون به قزوین رسیدم دیدم شهر در نهایت اضطراب است. از هر طرف هیاهو بلند است. همان طوری که توی کوچه می‌رفتم دیدم مردم شخصی را گرفته‌اند عمامه‌اش را بگردنش انداخته‌اند کفش هم پایش نبود. در وسط کوچه و بازار او را می‌کشیدند. اذیتش می‌کردند، کتکش می‌زدند، لعنتش می‌کردند، تهدیدش می‌نمودند. پرسیدم چه خبر است. این شخص چه کرده است که این طور او را مجازات می‌کنید؟ گفتند گناه این شخص از کبائر است. قابل عفو و غفران نیست. گفتیم گناه او چیست؟ جواب دادند که این شخص علنی پیش مردم از شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی تعریف و تمجید کرده است و بشرح فضائل آن دو لب‌گشوده از این جهت ملاّ تقی حجّة الاسلام قزوین حکم بکفر او فرموده و امر کرده است او را از شهر بیرون کنیم. من این قضیه را شنیدم. خیلی تعجب کردم. با خود گفتم چطور می‌شود کسی که پیرو شیخ و سید باشد جزء کفار شود و مستحقّ این همه اذیت و آزار باشد. برای اینکه درست تحقیق کنم بینم آنچه شنیده‌ام راست است یا دروغ و آیا ملاّ تقی حقیقۀ این فتوی را داده یا نه به مجلس درس ملاّ تقی رفتم و از او پرسیدم آیا شما در باره این شخص فتوای کفر و ضرب و نفی داده‌اید؟ ملاّ تقی گفت آری خدائی که شیخ احمد بحرینی می‌پرستد خدائی است که من ابدأ معتقد نیستم. خود او و اتباعش همه در نظر من گمراه و خدا نشناسند. وقتی که این سخن را از ملاّ تقی شنیدم خواستم همان جا در حضور شاگردان سیلی سختی به صورت او بزنم لیکن هر طور بود خود داری کردم و با خدای خود عهد نمودم که با خنجر لبهای او را قطع نمایم. تا پس از این نتواند بچنین گفتاری لب باز کند. از محضر درسش بیرون آمدم. فوراً ببازار رفتم و خنجر و نیزه کوچکی که از بهترین فولاد ساخته شده بود و نهایت درجه حدّت و شدّت را داشت خریداری کردم و آنها را در بغل خود پنهان ساختم و مترصد فرصتی بودم تا مقصود خود را انجام دهم و آتش درونی خویش را بواسطه اخذ انتقام از ملاّ تقی خاموشی بخشم. ملاّ تقی معمولاً در مسجدش مرتّب باقامه صلوة یومیّه می‌پرداخت و امام جماعت بود. یک شب

رفتم در میان مسجد ملاّتی بیتوته کرده نزدیک فجر دیدم پیرزنی به مسجد وارد شد و سجّاده‌ای که همراه داشت در میان محراب بگسترده. پس از آن ملاّتی تنها وارد مسجد شد و در محراب بادای نماز مشغول گشت. هیچ کس هنوز در آنجا نبود. من آهسته از پشت سرش رفتم تا نزدیک او رسیدم و ایستادم وقتی که سر بسجده گذاشت نیزه کوچکی را که همراه داشتم بیرون کشیدم و با نهایت قوّت به پشت سرش فرو کردم ملاّتی فریادی هولناک کشید منم او را بیشت انداختم. خنجرم را بیرون آوردم و با قوّت هرچه تمامتر با عمق حلق او فرو بردم و به پشت و پهلویش نیز چند زخم زدم و همانطور او را در میان محراب انداختم و با سرعت تمام به پشت بام مسجد رفتم. بصدای داد و فریاد مردم گوش می‌دادم. جمعی بسیار آمدند و او را روی تخته‌ای گذاشتند و به منزلش بردند. قاتل معلوم نبود کیست. هنگامه‌ای در شهر پاشد. هر کس با هر کس دشمنی داشت او را بعنوان قاتل ملاّتی نزد حکومت معرفی می‌کرد. عدّه بسیاری را گرفتند و بزندان افکندند. قلب من مضطرب بود. فکرم راحت نبود. زیرا می‌دیدم جمعی بیگناه بتهمت قتل گرفتار حبس شدند. با خود گفتم بهتر آنست که نزد حاکم بروم و خود را معرفی کنم و بکرده خویش اقرار نمایم و علّت اقدام خود را باین عمل برای حکومت بیان کنم. بنزد حاکم شتافتم و باو گفتم اگر قاتل حقیقی را معرفی کنم قول می‌دهی که اشخاص بی‌گناهی را که محبوس ساخته‌ای رها کنی؟ حاکم با تأکید به من قول داد. من هم خود را قاتل معرفی کردم. تصدیق قول من برای آنها خیلی مشکل بود. هرچه می‌گفتم باور نمی‌کردند. گفتم پیرزنی که سجّاده ملاّتی را آورد و پهن کرد بگوئید بیاید و از او بپرسید. پیرزن را آوردند اقرار کرد که درست است من سجّاده آقا را هنگام فجر بردم و میان محراب افکندم. ولی حاکم بشهادت پیرزن قانع نشد. مرا به منزل ملاّتی بردند وقتی رسیدم که می‌خواست بمیرد. چون نزدیک رفتم تا چشمش بمن افتاد مرا شناخت و با طرز مضطربی با انگشت به من اشاره کرد یعنی قاتل من این شخص است و بعد با دست خود اشاره کرد که این شخص را از اینجا ببرید نمی‌خواهم صورت او را ببینم و بلافاصله وفات یافت. مراهم بزندان بردند ولی حاکم بوعده خود وفا نکرد و دیگران را که متّهم بقتل بودند رها ننمود." (۱۴)



جناب نبیل زرنندی پس از نقل گفتار ملاّعبدالله شیرازی می نویسد: " ملاّعبدالله این بیانات را که در طهران در وقت محاکمه برای صاحب دیوان شرح داد صاحب دیوان از خوش نیتی و نیک قلبی ملاّعبدالله خیلی خوشش آمد و بنوکرهای خود پنهانی سفارش کرد که طوری رفتار کنید ملاّعبدالله بتواند فرار کند و وسائل فرار او را فراهم نمائید. ملاّعبدالله از زندان فرار کرد و بمنزل رضاخان سردار که تازگی خواهر سپهسالار را گرفته بود پناهنده شد و در آنجا مخفی بود و هیچ کس هم نمی دانست تا حادثه عظیمه قلعه شیخ طبرسی اتفاق افتاد. ملاّعبدالله تصمیم گرفت که خود را باصحاب قلعه برساند. پس از نیل بمقصود با نهایت شجاعت در قلعه بیاری اصحاب مشغول بود. رضاخان سردار نیز از پی او بقلعه روان شد و جزء اصحاب قلعه گردید و این هر دو نفر در آن واقعه بشهادت رسیدند." (۱۵)

حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال طاهره در کتاب تذکرةالوفاء در خصوص میرزا عبدالله شیرازی می فرمایند: " روزی صاحب دیوان میرزا شفیع شخص قاتل را احضار نمود. گفت ای جناب شما یا اهل طریقتید یا اهل شریعت. اگر متمسک بشریعتید چرا چنین مجتهد پر فضیلت را چنین زخمی بدهان زدید. و اگر اهل طریقتید از شروط طریقت عدم اذیت است پس چگونه بقتل عالم پر حمیت پرداختید. در جواب گفت جناب صاحب دیوان یک حقیقتی نیز داریم بنده بحقیقت جزای عمل او را دادم" (صص ۳۰۳-۳۰۴). جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطا می نویسد: " و سبب قتل حاجی ملاّتقی این شد که او هر روز پس از نماز به منبر می رفت و مردم را موعظه می نمود و در ضمن خلق را از دخول در حزب شیخیّه ممنوع می داشت و از سبّ و لعن شیخ اجلّ و سیّد افخم قدّس الله تربتهما کوتاهی نمی کرد. جوانی شیرازی میرزا صالح نام که به شیخ و سیّد خلوصی وافر داشت بر قتل او عازم شد. تا آنکه او را وقتی تنها یافت و بقتلش اقدام کرد و اینکه بعضی نوشته اند که او در حین صلوة بقتل رسانید نزد من مقبول نیست زیرا اگر این عمل در مسجد و حین نماز واقع شده بود قاتل را مهلت اختفاء نمی دادند و همان حین او را مأخوذ می داشتند. چه مسلمست که چون حاجی ملاّتقی کشته شد شورش در شهر بر پا شد و جمعی گرفتار شدند و هر کس با نفسی دشمنی داشت او را بمشارکت در قتل متهم

می نمودند تا بحدّی که تعیین قاتل بر حکومت صعب شد. چون میرزا صالح شیرازی دید که فعل او موجب گرفتاری جمعی گردید شهادت و فتوّت او مانع شد که مردم را در این گرفتاری گذارد و گمان کرد که چون قاتل معلوم شود سبب خلاصی دیگران گردد. باین خیالات خود بیاب حکومت رفت و صورت حال را نخست بر فراشباشی و امثاله اظهار نمود. درباریان حکومت حیرت کردند و او را از این تهور ممنوع داشتند. چون دیدند وی در اعتراف راسخ است شرح حال او را بوالی عرض نمودند. میرزا صالح در حضور والی نیز انکار ننمود و در غایت جرأت حکایت قتل را معروض داشت. پیرمردانی که خود در آن وقت حاضر بودند از قبیل مرحوم میرزا محمد علی کدخدای قزوینی برای این عبد حکایت می نمودند که حسن تقریر و عدم خوف میرزا صالح موجب استعجاب والی شد و در اثنای مقال یکی گفت ای مرد چرا بر جوانی خود رحم نکردی و عالمی را که مسلم اهل قزوین است کشتی؟ میرزا صالح گفت عالم چه . نهایت اینست که او تلنگه غوره‌ای از باغ ابوحنیفه دزدیده بود. والی از این سخن بجنید و از بس از رشوئهائی که مقتول از مردم در فصل محاکمات و مرافعات می گرفت منزجر شده بود این حادثه را چندان منکر نمی دید" (صص ۱۰۹-۱۰۸). (۱۶)

در آن اوقات جناب طاهره در خانه پدرش ساکن بود ولکن در خانه برادرش بنشر معارف امر بدیع اشتغال داشت. جناب ملا حسین که عازم ماکو برای زیارت حضرت باب بود در قزوین و در خانه جناب آقا محمد هادی فرهادی با جناب طاهره ملاقات کرد. (۱۷) احتمالاً این ملاقات مجدداً در خانه یکی از دیگر اعضاء خاندان فرهادی واقع گردیده است. افراد خاندان فرهادی که مورد احترام مردم قزوین بودند در انتشار امر مبارک در آن شهر نقش حسّاس داشتند. این بود که پس از قتل ملا تقی معرض اّتهم بستگان وی قرار گرفتند. اعضاء خاندان فرهادی فرزندان دو برادر بنامهای حاج اللهوردی و حاج اسدالله بودند. حاج اللهوردی که از تجّار معروف شیخی قزوین بود پیش از ظهور حضرت باب در گذشت ولی برادر او حاج اسدالله فرهادی فائز بایمان و سرانجام در طهران شهید گشت. حاج اسدالله چهار دختر خود را به چهار پسر حاج اللهوردی داد و از جمله خاتون جان

زوجه آقا محمدهادی گردید. غالب اعضاء خاندان فرهادی به امر جدید مؤمن شدند. خاتون جان و آقا محمدهادی سرآمد آنان بودند که در نهایت عشق و وفاء قیام بخدمت نمودند. آقا محمدهادی هنگامی که مأموران دولت محمدشاهی حضرت باب را به تبریز می بردند در میانج خدمت حضرتشان رسید و اجازه خواست که آن حضرت را از دست سربازان رها نماید ولکن هیکل مبارک اذن نفرمودند و در حقیقت دعا فرمودند. نامبرده هنگام مراجعت جناب طاهره به قزوین مخارج همه اصحاب ملازم آن جناب را در اوقات اقامت در آن شهر تعهد نمود. همچنین مخارج اقامت جناب ملاجلیل ارومی را تقبل نمود و نامبرده حدود یک سال در خانه خواهر آقا محمد هادی ساکن و موفق بهدایت نفوس بود.

(۱۸)

ملا محمد فرزند ملا محمدتقی و شوهر طاهره که از طاهره دل خونینی داشت نخستین فردی را که در توطئه قتل پدرش متهم نمود او بود. پرفسور براون می نویسد که بر اثر شکایت شوهر طاهره جناب طاهره نزد حاکم قزوین احضار گردید ولکن چون دلیلی بر مجرمیت نامبرده یافت نشد از اتهام شرکت در قتل تبرئه گردید. (۱۹) ملا محمد، آقا محمد هادی فرهادی را نیز از عاملان اصلی قتل ملا تقی دانست. ملا محمد آنقدر تلاش کرد تا بکمک دیگر بستگانش طاهره را در خانه پدرش ملا محمد صالح محبوس نمود. طاهره در خانه پدر کاملاً تحت نظر بود. چند تن از نسوان را بعنوان مراقب او گمارده بودند که از اطاقش نیز خارج نشود مگر برای انجام امور بسیار ضروری. دشمنان طاهره می گفتند قاتل حقیقی ملا تقی طاهره است زیرا بدستور او این جنایت رخ داده است. از بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (صص ۳۰۲ و ۳۰۵) روشن می شود که حاج ملا محمدتقی مردی ستمگر، نادان معروف به علم، بی دین و بد زبان بوده است. ملا محمد پسر ملا محمدتقی نیز چون او بوده و لذا در واقعه قتل پدر همه خبائث وجود خود را نشان داده است. در خونخوارگی او همین بس که در قصاص خون پدرش به هیچ مظلومی رحم نکرد. از همه قرائن بر می آید که احدی جز میرزا عبدالله شیرازی در قتل ملا تقی دخالت نداشته است. (۲۰) این نکته ایست که مورد تأیید حضرت عبدالبهاء است. در کتاب

تذکره‌الوفاء پس از شرح اقدام میرزا عبدالله بقتل ملاّتقی می‌فرمایند: "صبحی احبّاء را گرفتند و نهایت شکنجه و زجر مجری داشتند ولی کلّ مظلوم و بی‌خبر. تحقیقی نیز در میان نبود. آنچه گفتند ما از این واقعه بی‌خبریم پذیرفته نشد." (۳۰۲). بفرموده مبارک: "جناب طاهره در قزوین بعد از قتل عموی بی‌دین در نهایت سختی افتاد. محزون و مسجون و از وقایع مؤلمه دلخون بود و از هر طرف نگهبان و عوانان و فرّاشان و چاووشان مواظب بودند" (تذکره‌الوفاء. ص ۳۰۵). عمر رضا کحاله می‌نویسد که طاهره در حرمسرای حاکم قزوین تحت مراقبت شدید مسجون گردید. (۲۱) جناب سمندر در تاریخ خویش ذیل عنوان "شهادت حضرت طاهره" می‌نویسد: "... تا اینکه فقره قتل حاجی ملاّتقی عمویشان واقع شده بود. ضوضای عظیمی و غوغای عقیمی در این شهر بر پا شده بود و اغلب خانه‌های مشهورین باین امر را برای اخذ صاحبان بیوت مزبوره جمعی از فرّاشان و میرغضب و یک نفر سیّد که سیّد محسن نام داشت می‌ریختند و جستجو می‌نمودند و یا با نردبان از بالای بامها می‌رفتند که تزلزل و اضطراب و اضطرار آن ایام و بلندی ناله و گریه و زاری زندهای این مردمان بدرجه‌ای نبود که باین مختصرها کوتاه شود و بزندهای احبّای الهی آن سیّد محسن که سرحلقه مجمع فرّاشان و میرغضبان بوده تکلیف می‌نموده که شوهرهای شما از دین خارج شده‌اند و شما طلاق لازم ندارید بفرمایید که بخواهید می‌توانید شوهر کرد... باری جمیع را از اصحاب جناب طاء علیها بھاءالله‌الاجبی از قبیل جناب مستطاب آقا شیخ صالح عرب و جناب آقا شیخ طاهر و حاجی ملاّابراهیم را گرفتند و بحکومت برده حبس نمودند و مرحوم حاجی اسدالله تاجر طاب‌ثراه را با بعضی دیگر نیز محبوس نمودند در حالت ناخوشی و مرض. و جناب طاء و یکی از خدمتکارهاشان که بایشان مربوط بوده و یک نفر دیگر همراهشان از اصحاب زنانه‌شانرا نیز بحکومت بردند و اسباب داغ و صدمه موجود نمودند و ابتداء شروع کردند باذیت آن... خدمتکار که باقرار آوردند چه ظنّشان چنین مقتضی بوده که جناب طاء علیها بھاءالله را سبب این کار می‌دانسته‌اند و دستهای آن زن را زیر اُرسی گذاشتند که مشغول اذیت شوند در این وقت جناب طاء علیها بھاءالله متوجّه‌الی‌الله و منقطعاً الیه سجده مانند بخاک نزدیک می‌شوند یعنی

سر خود را بزیر افکنده با دل مجروح و قلب پراکنده بمناجات سرّی بدربار حضرت قاضی الحاجات توجّه می نمایند. در این حین خبر می رسد که قاتل پیدا شد" (صص ۸۲-۸۰). و نیز جناب سمندر در تاریخ خود می نویسد: "فرّاشهای حکومت را مأمور بگرفتن مشاهیر احبّاء نمودند و جمعی از رجّاله و طلابّ به خانه حاجی اسدالله ریخته بتاراج مشغول شدند و مشارّالیه را با یک برادر زاده اش آقا مهدی نام که حاضر بوده گرفته با جمع دیگر بحبس شدید بردند. از جمله جناب آقا شیخ صالح عرب و حاجی ملاّ ابراهیم محلاتی و حاجی ملاّ طاهر شیرازی و غیره و غیره بودند. و بمر خانه که منسوب باحبّاء بود می ریختند. از جمله این بنده نگارنده طفلی بودم لیکن خوب بنظر دارم وقتی که سیّد محسن ملقّب به بابی کُش با جمعی فرّاش و میرغضب درب خانه ما را زدند و کسی باز نکرد از دیوار بالاآمده وارد خانه شدند و بشدّت تفحص و جستجو می نمودند و درهای بعضی اطاقها که بسته بود خواستند بشکنند اهل خانه باز می کردند و تمام اهل خانه از سطوت و قهر آنها مضطرب و پریشان و لرزان و هراسان بودیم. خلاصه از روز قتل حاج ملاّ تقی تا مدّتی مدید آن سیّد شقیّ عنید با جمعی فرّاش و میرغضب بمر خانه ای که احتمال بودن یکی از این طائفه را می دادند بدون خبر وارد می شدند و سیّد مزبور در بعضی خانه ها به زنها مذکور می داشتند که شوهرهای شما از دین برگشته اند و شما بدون طلاق می توانید بمر که بخواهید اختیار نمائید. باری اصحاب و احباب بعضی محبوس در زندان و جمعی مستور و پنهان و برخی فرار به کوه و بیابان نمودند ولی با این همه آتش قهر و غضب ملاّ محمد فرو ننشست و بگرفتاری این جماعت قناعت نکرد زیرا که چنین توهم و تصوّر کرده بودند که در خانه حاجی اسدالله باطّلاع جناب طاهره رؤسای بایّه انجمن نموده و بحکم آنها این قتل واقع شده لهذا از حکومت باصرار استنطاق و اذیت جناب طاهره را خواست و چون جناب طاهره را از حاجی ملاّ صالح پدرش خواستند و جواب صواب نشنیدند بناچار سکوت نمود و جناب طاهره را با خادمه اش کافیه نام و زن دیگر به دارالحکومه برده استنطاق نمودند. در جواب گفتند این قتل نه بامر و میل ما و نه باطّلاع و رضای ما واقع شده است. ملاّ محمد بشدّت و اصرار از حکومت اذیت و آزار ایشان را

خواستار شد. باین سبب باشاره حکومت میرغضب اسباب داغ از آتش و آهن حاضر نموده نخست برای احترام و ترساندن جناب طاهره دستهای کافیه خادمه را زیر اُرسی گذاردند که در بیرون اطاق داغ نمایند. در این احوال شدید خطیر که امید و رجای جناب طاهره از همه کس و همه جا بجز پروردگار عزیزِ قدیرِ مقطوع بود بسجده افتاده و توجّه و توسّل به حضرت ربّ اعلیٰ نموده بی حجاب حروف و کلمات بعرض حال و مناجات مشغول شد و در این حال که وصفش خارج از مقال است بغتّه بانگ بلند شد که قاتل پیدا شد لهذا توجّه کلّ باین مطلب شد که قاتل کیست و چگونه پیدا شده. باین جهت از صرافت داغ کردن افتادند و معلوم شد که آقا میرزا صالح نام شیرازی است که انقلاب و آشوب شهر و گرفتاری بی گناهان را دیده و اضطراب مظلومان را شنیده با پای خود به دارالحکومه آمده و بزبان خود اقرار نموده که بدست خود با سرنیزه به دهانش زده‌ام و همدست و همراه و هم رائی نداشته‌ام و این بندگان خدا را بی جهت زجر و حبس نموده و می‌نمایند. پرسیدند شخص عالم و مجتهد را چرا کشتی؟ گفت او عالم نبود بلکه یک خوشه کوچک غوره از باغ ابوحنیفه دزدیده بود. اگر عالم بود به پیشوا و مقتدای من جناب شیخ احمد احسائی و سیدرشتی در منبر سبّ و لعن نمی‌نمود و من بهمین سبب او را کشته‌ام. و چون در محضر حکومت ملاّمحمد با میرزا صالح روبرو شد و استنطاق و گفتگو کرد و با کمال فصاحت اقرار و اعتراف شنید گفت دروغ می‌گوید. گفت سرنیزه که با او بدهانش زده‌ام در زیر پل نزدیک مسجد است. رفتند فرّاشها و بهمین نشان سرنیزه را آوردند. ملاّمحمد با کمال تعیّر گفت این مرد قابل نیست که قاتل پدر من باشد. میرزا صالح گفت لباس فاخر و خرّقه خز بیاورید بپوشم تا قاتل پدرت متشخّص باشد. باری او را به زندان برده زیر زنجیر نشانند. مردم شهر که این امر عجیب را شنیدند دسته دسته درب زندان بتماشا می‌آمدند" (صص ۳۵۹-۳۵۶). جناب میرزا حسین همدانی در تاریخ خویش بدین مضمون می‌نویسد که چون پسران حاج ملاّمحمدتقی در زندان از میرزا صالح پرسیدند که چرا پدر ما چنین عالم جلیلی را بقتل رساندی و به او فحّاشی نمودند وی در جواب گفت که او عالم نبود و تنها از باغ ابوحنیفه میوه‌ای چند چیده بود. من او را به

دوزخ فرستادم و شما را نیز به دوزخ می‌فرستم. ناگهان بسوی آنان حمله نمود و زنجیر خود را درید. این بود که زندانبان در زندان را قفل نمود. با وجود اعتراف صریح میرزا صالح ملاح محمد شوهر طاهره دست بردار نبود و دائماً در اندیشه قتل مظلومان بود. (۲۲)

چون ملاح محمد برغانی قصد داشت طاهره و همه یاران او را ببهانه خونخواهی قتل پدر معدوم نماید به اعتراف میرزا عبدالله (میرزا صالح) شیرازی اعتناء ننمود. حکومت قزوین که وضع را چنین دید بایمان اسیر را به طهران اعزام داشت تا در پایتخت بدین موضوع رسیدگی شود. از جمله اعزام شدگان حاج اسدالله فرهادی، شیخ صالح کریمی، حاج ملا ابراهیم محلاتی، ملا طاهر شیرازی و قاتل ملا تقی میرزا عبدالله بودند. پس از ورود به طهران بلافاصله آنان را در خانه یکی از کدخدایان آن شهر زندانی نمودند. (۲۳) آقا محمد فرهادی نیز که متهم بتوطئه و حتی شرکت در قتل ملا تقی بود در آن احیان به طهران فرار کرده بود. حضرت بهاء الله پس از اطلاع از اوضاع زندانیان مذکور بعلت آشنائی که با کدخدای یاد شده داشتند به خانه او تشریف بردند تا وسائل راحت و سرانجام آزادی اصحاب را فراهم فرمایند. کدخدا که مردی طماع و مکار بود و از مراتب بخشش و جوانمردی جمال اهی خبر داشت از فرصت استفاده نمود و شرح مفصّلی از اوضاع اسفناک زندانیان و از جمله گرسنگی و برهنگی آنان بعرض مبارک رسانید. حضرت بهاء الله نیز وجه نقد قابل ملاحظه‌ای فراهم نموده نزد کدخدا فرستادند و دستور فرمودند آنان را آزاد نماید. کدخدا چند تن از اصحاب را که طاقت زندان نداشتند رها کرد و از سختگیری خود نسبت به دیگران کاست. اما طمع او را واداشت که موضوع کمک حضرت بهاء الله به زندانیان را به رؤسای خود گزارش کند تا هم خود را محبوب نماید و هم پول بیشتری بدست آورد. رؤسای کدخدا چون از مراتب کرم و بخشش جمال اهی آگاه بودند موقع را مغتنم دانسته و امر به احضار آن حضرت نمودند. پس از حضور حضرت بهاء الله بدان حضرت اعتراض کرده گفتند که چرا به زندانیان کمک کرده‌اند و اظهار داشتند که این کمک نشان می‌دهد که در توطئه قتل ملا تقی شرکت داشته‌اند. حضرت بهاء الله در پاسخ فرمودند که کدخدا بتفصیل از گرفتاریها و گرسنگی و برهنگی این مظلومان با من گفتگو کرد و به

بیگناهی آنان اشارت نمود و از من خواست که به بیچارگان کمک نمایم. من هم از کمک دریغ نکردم. متصدیان امور بمر حال بطمع مال حضرت بهاءالله را در همان خانه کدخدا زندانی نمودند. این نخستین بار بود که حضرتشان در طریق امر بدیع گرفتار زندان می شدند. پس از چند روز با تلاش جعفرقلی خان برادر میرزا آقاخان نوری و چند تن دیگر آن حضرت از خانه کدخدا رها شدند. متصدیان امور و رؤسای کدخدا از ترس جعفرقلی خان از رفتار خود نسبت به حضرت بهاءالله پوزش طلبیدند و با نهایت حسرت و افسوس پی کار خویش رفتند. بازماندگان ملاّتقی برغانی دائماً تلاش می نمودند که از اصحاب انتقام بگیرند. حتی نزد شاه رفتند و بزعم خود برای مجازات قاتلان ملاّتقی داد خواهی نمودند. ملاّمحمد شوهر طاهره نزد شاه پیراهن خود را پاره کرد و تقاضای انتقام و قصاص نمود. همچنین از شاه خواست که ملاّابراهیم محلاتی و ملاّطاهر شیرازی بعلامت تقصیر و عذرخواهی قبر ملاّمحمدتقی را طواف کنند. (۲۴) محمدشاه در پاسخ ملاّمحمد (وبستگان او) گفت مقام پدر شما از حضرت علی که بالاتر نبود. چون حضرت علی بدست ابن ملجم بشهادت رسید تنها ابن ملجم مجازات و معدوم گردید. شما به چه مجوز می خواهید گروهی را مقتول سازید؟ بروید قاتل حقیقی را بیابید تا من حکم اعدام او را صادر نمایم. در همان روز شاه ملاّمحمودطهرانی را مأمور نمود که در خصوص مدّعی ملاّمحمدبرغانی و بستگان او تحقیق نماید. ملاّمحمود پس از تحقیق از بی گناهی اصحاب متهم بقتل ملاّتقی اطلاع یافت و مراتب را بعرض شاه رسانید. (۲۵) ولکن ورثه ملاّتقی از پای نشستند تا شیخ صالح کریمی را قاتل حقیقی معرفی نمودند. شاه نیز ناچار فرمان قتل شیخ صالح را صادر نمود. (۲۶) ورثه ملاّتقی با نهایت سنگدلی جناب شیخ صالح کریمی را مقتول نمودند. شیخ صالح نخستین نفس مبارکی است که در ایران بشهادت رسیده است. هنگام ورود به مشهد فداء آثار شجاعت و سرور بی نهایت از سیمایش آشکار بود. آن چنان با دژخیم روبرو گشت که او را به شگفتی واداشت. مانند آنکه با یکی از دوستان صمیمی خویش دیدار دارد. در حین شهادت این کلمات از زبانش شنیده می شد: " ای مولای محبوب رجای من بتوست. به تو ایمان آورده ام و از غیر تو چشم پوشیده ام. از روزی



که ترا شناختم دل و دیده از آمال و معتقدات جهانیان برداشتم و پوشیدم". پس از شهادت وی در سبزه میدان (۲۷) جسدش در صحن حرم امامزاده زید در طهران مدفون گشت. (۲۸) شیخ صالح آن چنان مورد احترام و تجلیل جناب طاهره بود که برخی گمان می کردند مقام شیخ صالح تقریباً مشابه مقام جناب قدّوس است. (۲۹) باری ورثه ملاّتقی بقتل شیخ صالح اکتفاء نمودند و دائماً تلاش می نمودند که برخی از دیگر اصحاب را نیز مقتول نمایند. صاحب دیوان (۳۰) که از سوءنیت آنان آگاه بود موضوع را با حاج میرزا آقاسی در میان نهاد. حاج میرزا آقاسی نیز با آنان همراهی نمود. باید توجه داشت که عدم همراهی حاج میرزا آقاسی با ورثه ملاّتقی صرفاً بعّلت خصومت با آنان بود نه محبّت به بایبان. ورثه ملاّتقی چون از شاه و حاج میرزا آقاسی نا امید گردیدند به صدر اردبیلی که یکی از علماء و پیشوایان روحانی شیعی طهران و در ضمن بسیار متکبّر و مغرور بود متوسّل شدند و نامه ای بدین مضمون به وی نوشتند که متصدیان امور در حمایت از اسلام کوتاهی می کنند و بدین جهت قاتلین ملاّتقی به مجازات نرسیده اند. اگر این وضع ادامه یابد مردم جسور گشته نسبت به سایر مراجع دینی همین گونه رفتار خواهند نمود. حتّی ممکن است به خود شما نیز جسارت نمایند و حیاتتان معرض خطر قرار گیرد. صدر اردبیلی چون این نامه خواند سخت هراسان گشت. لذا تصمیم گرفت نامه ای به شاه بنویسد و برای تحویل اصحاب به ورثه ملاّتقی حيله ای بکار برد. زیرا می دانست که محمد شاه دیگر حاضر نیست فرمان اعدام احدی را باّتهم قتل ملاّتقی صادر نماید. در نامه خود به شاه نوشت که "چون ملاّتقی عالم جلیلی بود و وراث او نیز از نفوس محترمه هستند برای اینکه احترام آنها محفوظ بماند رجاء دارد اعلیحضرت پادشاهی اجازه فرمایند که ورثه ملاّتقی محبوسین را با خود به قزوین ببرند. وقتی که مردم دیدند قاتلین عالم مزبور محبوس و گرفتارند آن وقت ورثه ملاّتقی در ملأ عام اظهار خواهند کرد که ما از قاتلین پدر خود گذشتیم و آنها را بخشیدیم. اگر اعلیحضرت این درخواست آنها را قبول فرمایند نهایت عنایت را نسبت به آنها مجری خواهند فرمود". (۳۱) محمد شاه که از حيله صدر اردبیلی آگاه نبود به ورثه ملاّتقی اجازه داد که اصحاب زندانی را به قزوین برند و سپس آزاد نمایند

و نتیجه سلامت آنان را به شاه کتباً اطلاع دهند. اما وراثت ملاّتقی با اصحاب در نهایت سنگدلی رفتار نمودند. در همان شب نخست جناب حاج اسدالله فرهادی را شهید نمودند. حاج اسدالله همانگونه که قبلاً بیان شد از تجار متقی و مشهور قزوین بود. ورثه ملاّتقی چون می‌دانستند که قتل حاج اسدالله در قزوین دشوار است او را مخفیانه در طهران کشته و شایع نمودند که وی بر اثر بیماری درگذشته است. (۳۲) آشنایان قزوینی و دوستان حاج اسدالله جسد او را در بین شاه عبدالعظیم و بی‌بی‌زبیده مدفون نمودند. (۳۳) ملاّمحمدبرغانی و بستگان او حاج ملاّطاهر شیرازی و حاج ملاّابراهیم محلاتی را از راه برغان به قزوین بردند. دهقانان برغان در آن قریه بلایائی بر آن دو وجود بزرگوار وارد نمودند که قلم از شرحش عاجز است. سرانجام ملاّمحمد و دیگر ستمگران آن مظلومان را با وضعی فجیع در قزوین بشهادت رساندند. جناب سمندر در تاریخ خود در خصوص نحوه شهادت آن دو مظلوم چنین می‌نویسد: "... جناب آقای فیض‌الله... شرح یوم شهادت آن دو مظلوم را که بچشم خود دیده‌اند در صفحه‌ای نوشته‌اند و بنده بعینه عبارات و کلمات ایشان را از روی خطّ می‌نویسم... روزی از بازار به خانه می‌رفتم درب خانه حاجی ملاّتقی برغانی رسیدم دیدم جناب آقا شیخ طاهر واعظ شیرازی را فراشی از خانه حاجی ملاّتقی بیرون آورد لیکن در کنده و زنجیر بود و آن فراش شاهی که اصغر نام بود کنده و زنجیر را از جناب آقا شیخ طاهر برداشت و خواست بدرخت توتی به بندد جناب آقا شیخ طاهر فرمودند من وصیّتی دارم از اهل شیراز کسی هست وصیّت خود را بگویم. شخصی تاجر شیرازی حاضر بود جواب داد که وصیّت شما چه می‌باشد عمل نمایم. فرمودند یک جلد کتاب و ده تومان نقد در فلان محلّ دارم آنها را گرفته در شیراز در فلان محلّ عیالی دارم و دو طفل صغیر بآنها برسانید. آن شخص شیرازی قبول نمود. بعد از آن اصغر فراش جناب آقا شیخ طاهر را آورد به آن درخت توت سفید در کنار رودخانه بست و بعد با چوبی که در دست داشت بنای زدن را گذاشت و دیگران هم که در آنجا حاضر شده بودند به سنگ و چوب بسیار زدند تا آنکه از حال رفت. در بین اذیّت نمودن و چوب و سنگ زدن آنچه وارد آمد سخنی از آن جناب ظاهر نشد الاّ توجّه و تسلیم و

رضا. بعد را چند نفری خار و ورک زیادی جمع کرده آن جناب را آتش زدند تا آنکه آن ریسمان‌هائی که بسته بودند سوخت و آن جناب بر زمین افتاد یعنی بر روی آتش خارها قرار گرفت. بازهم خلق بسنگ و چوب زدن مشغول بودند تا آنکه روح مقدّسش پرواز نمود. بعد جناب حاجی ملاّابراهیم محلاتی را از خانه حاجی ملاّتقی بیرون آوردند با سر برهنه و کنده و زنجیر بنزدیک به رودخانه آب شخصی بود آقا نام نجّار آن هم از بازار به خانه می‌رفت و در دست تیشه‌ای داشت. احوال پرسید که این شخص کیست. یکی گفت قاتل حاجی ملاّتقی می‌باشد آورده‌ایم بقتل رسانیم. بعد تیشه نجّاری که در دست داشت انداخت بسر حاجی ملاّابراهیم الی دسته تیشه بر سر آن مظلوم جا گرفت. به آن یک ضربت سر از پادرآمده بر زمین افتاد و خلق با سنگ و چوب آنقدر زدند تا که روح مبارکش به آشیان قدس پرواز نمود. بعد بجسد مبارک آن دو بزرگوار اذیت نمودند و ریسمان پباهای هر دو بسته از شهر بیرون بردند و در گودالی معین انداختند. چند نفر از دوستان در پنهانی رفته در آن محلّ زمینی را حفر نموده جسدهای مطهّر را در یک محلّ گذارده و پوشانیده بعد خلق گفتند که حیوانات خورده‌اند. این وقایع را دیده عرض شد. حرّره فیض‌الله. و از جمله اذیت کنندگان آن دو جسد طیب قاسم نامی بوده است مارگیر که بعد از کشتن و سوختن و عروج نمودن رسیده بوده برای کسب ثواب چاقوی خود را برآورده به پشت یکی از اجساد مزبور می‌کشد و چند روزی نکشید که پسری ده دوازده ساله داشت از بام کاروانسرائی بزمین افتاده سرنگون شد و پشت پدرش را خم و جگرش را بسوخت. و جز این هم واردات بر او وارد شد و این یکی از آن جمع مودی بود... جمیع مودیان بجزای اعمال خود رسیدند و ثمره افعال خود را چیدند و آن دو بزرگوار بی‌تقصیر بدار باقی شتافتند و اگر هم کشته نگشته بودند تا بحال ارتحال فرموده بودند..." (صص ۱۱۳-۱۱۱).

حاج میرزا آقاسی پس از اطلاع از حيله صدر اردبیلی بسیار خشمگین گشت. علّت خشم او دلسوزی بحال اصحاب نبود. بلکه او دشمن نامبرده بود. این بود که مراتب را با آب و تاب برای محمد شاه تعریف کرد و شاه نیز صدر را به شهر قم تبعید نمود. (۳۴) اما شاه و

صدراعظم واکنشی نسبت به ستم ملامحمدبرغانی و بستگان او نشان ندادند. لذا ملامحمد جسورتر شده و این بار تصمیم گرفت که قطعاً طاهره را مسموم و معدوم نماید. طاهره که از مقصود او آگاه گشته بود نامه‌ای به وی که بتازگی بجای پدرش امام جمعه قزوین شده بود نوشت. نبیل زرنندی مضمون نامه را چنین نقل کرده است: " هرچه... کوشش کنید بی‌فایده است. نور الهی خاموش شدنی نیست... اگر این امر مبارک که ندای آن مرتفع گشته از طرف خداست و خدائی که من می‌پرستم همان آفریدگار جهان است بین من و تو این شرط برقرار باشد که تا نه روز دیگر وسائل خلاصی مرا از زندان ظلم شما فراهم فرماید و اگر نه روز گذشت و رهائی برای من حاصل نشد هر گونه مجازاتی که می‌دانید نسبت به من مجری سازید. زیرا در آن صورت بطلان اعتقاد و ادّعی من برای شما ثابت و مبرهن است." (۳۵)

زیر نویس بخش دهم

ورود جناب طاهره به قزوین

(۱) رجوع فرمایند به:

A- Root. Tahirih. p. 66.

B- Hamadni. New History. p. 273.

C- Browne. A Traveller's Narrative. Vol.,2,p.311.

(۲) رجوع فرمایند به:

الف- تذکرةالوفاء. صص ۲۷۶-۲۷۵ و ۳۰۱.

ب - نبیل زرنندی. مطالعالانوار. ص ۲۶۶.

(۳) بغدادی. رساله(در چهار رساله‌تاریخی) ص ۳۵.

(۴) مطالعالانوار. صص ۲۶۶-۲۶۷.

(۵) از جمله رجوع فرمایند به کتاب طاهره Tahirih جناب مارثا روت، ص ۷۰.

(۶) تذکرةالوفاء. ص ۳۰۱.

(۷) بغدادی. رساله(در چهار رساله‌تاریخی). ص ۳۶-۳۷.

(۸) مشرب شیخ در باب قیامت و معراج با دیگر علمای شیعی عصر تفاوت داشت. از آثار او مستفاد می‌شود که قیامت در عالم مثال است. بعبارت دیگر قیامت با جسد مثالی است. جسد مثالی یا هورقلیائی لطیف‌تر از جسم و غلیظ‌تر از روح است. اصطلاح جسد مثالی یا هورقلیائی قبلاً در آثار عرفای اسلامی آمده ولی شیخ احساسی بدان مفاهیمی جدید نیز داده است.

(۹) برای آگاهی بیشتر از عقاید جناب شیخ احمد احساسی و شرح حیات او از جمله رجوع فرمایند به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور (صص ۱۱۶-۱۰۴).

(۱۰) برای اطلاع از عقاید و احوال جناب سید کاظم‌رشتی از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا، صص ۱۲۴-۱۱۶.

(۱۱) از جمله رجوع فرمایند به: The New History (ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی) ص ۲۷۵.

(۱۲) تاریخ سمندر. صص ۹۹-۹۷.

(۱۳) آقا محمد مصطفی بغدادی در رساله خود نام قاتل ملا محمد تقی را با شتاب طاهر خباز شیرازی می‌نویسد (چهار رساله تاریخی. ص ۳۷).

(۱۴) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۰-۲۶۷.

(۱۵) مأخذ بالا. صص ۲۷۱-۲۷۰.

(۱۶) باید توجه داشت که ملا محمد تقی تنها ولی در مسجد و در حین نماز مضروب گشته است. رجوع فرمایند به:

الف - تذکرة الوفاء. ص ۳۰۲.

ب - نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۶۹.

(۱۷) رجوع فرمایند به:

الف - Dawn Breakers. زیر نویس ص ۲۸۵.

ب - گلپایگانی ابوالفضل. کشف الغطاء. ص ۱۱۰ ( بنقل از تاریخ ملا جعفر واعظ قزوینی).

(۱۸) از جمله رجوع فرمایند به:

الف- نییل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۸۳-۲۸۴.

ب - فاضل مازندرانی. ظهور الحق. جلد سوم، صص ۳۷۱-۳۷۷.

پ - تاریخ سمندر. صص ۹۵-۹۲.

ت - محمد حسینی. " حضرت باب ". ص ۳۹۹.

(۱۹) رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. Vol., 2, p. 311.

(۲۰) اینکه برخی از نویسندگان ( از جمله عبدالحسین نوائی در کتاب فتنه باب، ص

۱۰۱) جناب طاهره را متهم به توطئه قتل ملا محمد تقی برغانی نموده‌اند بی مبناست و

مدرک مستند ارائه نکرده‌اند.

(۲۱) اعلام النساء. جلد چهارم، صص ۱۹۸-۱۹۷.

(۲۲) رجوع فرمایند به: New Hisotry ( ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی)

صص ۲۷۶-۲۷۷.

(۲۳) رجوع فرمایند به:

الف- نییل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۲-۲۷۱.

ب - تاریخ سمندر. ص ۳۶۰.

(۲۴) رجوع فرمایند به:

Root. Tahirih. pp. 78-79.

(۲۵) مأخذ بالا. ص ۷۸.

(۲۶) نییل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۴-۲۷۲.

(۲۷) ملک خسروی. تاریخ شهدای ایران. جلد سوم، ص ۸۱.

(۲۸) نییل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۷۵-۲۷۴.

(۲۹) Dawn Breakers . ص ۲۷۱.

(۳۰) میرزا شفیع تویسرکانی ملقب به صاحب دیوان وزیر طهران و از دوستان جمال اقدس اهی بود ( ملک خسروی. تاریخ شهدای ایران. جلد سوم، ص ۸۷).

(۳۱) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. ص ۲۷۷.

(۳۲) مأخذ بالا. صص ۲۷۷-۲۷۸.

(۳۳) تاریخ سمندر. صص ۳۶۰-۳۶۱.

(۳۴) از جمله رجوع فرمایند به: نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۲۸۰-۲۸۱.

(۳۵) مأخذ بالا. ص ۲۸۲.

بخش یازدهم

عزیمت جناب طاهره به طهران

با آنکه ملا محمدبرغانی و بستگان او نهایت مراقبت را می کردند که طاهره از محل تحت نظر یعنی خانه پدر خود فرار نکند سرانجام اراده الهی بر رهائی او تعلق یافت که خلاصه داستان بدین گونه است. در ایام حبس طاهره در خانه پدرش، خاتون جان دختر بزرگ حاج اسدالله فرهادی که از فدائیان حقیقی طاهره بود با تدابیر مختلف و لباسهای متفاوت نزد وی می رفت. گاه بصورت فقیر متکدی و گاه بیهانه رخت آب کشیدن در خانه ملا صالح خود را به طاهره می رساند. گاه نیز مواد خوراکی به آن جناب می رسانید. زیرا طاهره قصد سوء ملا محمد و بستگان نزدیک او را دریافته بود و از بیشتر خوردنیهای خانه خودش اجتناب می کرد. در آن احوال جناب آقا سید احمد یزدی گرفتاری جناب طاهره را بعرض جمال اهی رسانید. حضرت بهاءالله در جشن عروسی یکی از شاهزاده خانمهای قاجار شرکت فرموده بودند و جمعی از بزرگان و اعیان کشور در آن مجلس حضور داشتند. سید احمد یزدی به محل انعقاد جشن رفت و با اشاره بعرض مبارک رسانید که پیغام مهمی برای آن حضرت دارد. چون امکان خروج جمال اهی در آن لحظه از مجلس عروسی میسر نبود به سید احمد ابلاغ گردید که تا خاتمه عروسی در انتظار بماند. پس از پایان جشن سید احمد خبر گرفتاری طاهره را بعرض مبارک رسانید. (۱) در آن اوقات آقا محمدهادی فرهادی که در طهران بود وسیله جناب سیدیحیی دارابی بحضور جمال اهی رسیده بود.

حضرت بهاءالله نامه‌ای خطاب به طاهره مرقوم فرموده به آقا محمد هادی عنایت نمودند تا با لباس مبدل به قزوین رفته نامه را به طاهره تسلیم کند و وسائل رهائی او را فراهم نماید. آقا محمد هادی بهمان ترتیب امر جمال اهی را اجراء نمود و به قزوین رفت و مرقومه آن حضرت را وسیله همسرش خاتون جان که بلباس یک زن متکدی در آمده بود به طاهره رسانید. طاهره که از مضمون مرقومه جمال اهی و نقشه رهائی آگاهی یافت به خاتون جان گفت شما بروید و من هرچه زودتر به شما ملحقّ خواهم شد. حدود یک ساعت بعد تأیید اهی رسید و مراقب او را خواب گرفت و طاهره از فرصت استفاده کرده خانه پدر را ترک نمود و همراه آقا محمد هادی که در نزدیک خانه پدری طاهره کشیک می کشید به خانه نامبرده رفت. از آنجا با اتفاق به خانه آقا حسن نجار رفتند. این آقا حسن دوست نزدیک و محرم آقا محمد هادی بوده است. چون شب فرا رسید طاهره و آقا محمد هادی بکمک آقایی نام از طریق برج سمت دروازه شاهزاده حسین از قزوین خارج و در سلاخ خانه سوار اسب هائی که قبلاً آماده گردیده بودند شده از راه کله درّه و اشتهارد راهی طهران گشتند. (۲) بتصریح جناب نبیل زرنندی (مطالع الانوار، ص ۲۸۳) حضرت بهاءالله به آقا محمد هادی فرموده بودند که: "به خاتون جان بگو برای اینکه بتواند این مراسله را در محبس به حضرت طاهره بدهد خود را بلباس گدایان در آورده و بیهانه گدائی بدرج منزلی که طاهره در آن محبوس است برود و مراسله را به مشارالیها بدهد و تو هم باید درج منزل بایستی تا حضرت طاهره از منزل خارج شود. بمحض خروج فوراً او را بطهران بیاور. و فرمودند من دستور می دهم که یک نفر از گماشتگانم با سه رأس اسب تند رو شبانه دم دروازه قزوین حاضر باشد. تو اسبها را در خارج شهر در محلّ معینی قرار بده و طاهره را بآن مکان ببر و هر دو سوار بر اسب شده از راه غیر معمول بطهران بیائید و سعی داشته باش که قبل از طلوع آفتاب بطهران برسی و بمحض اینکه دروازه طهران باز شد وارد شهر شوید و یک سره بمنزل من بیائید. خیلی مواظب باش که براز شما کسی پی نبرد". نبیل زرنندی تنها باجمال می نویسد که: "آقا محمد هادی بر حسب دستور مبارک با نهایت اطمینان از طهران به قزوین شتافت و حضرت طاهره را از محبس نجات داد و سالملاً با



هم وارد طهران شدند و در ساعت موعود بمنزل حضرت بهاءالله ورود نمودند" (مطالع الانوار. ص ۲۸۴). اما جناب سمندر همانطور که قبلاً منقول گردید در تاریخ خویش بتفصیل بیشتری واقعه را کاویده است. نامبرده داستان ورود طاهره را به طهران اینگونه ادامه می‌دهد: "ابتداء در باغ امامزاده حسن ورود نموده آقاقلی اسبها را متوجه شده می‌گرداند و جناب طاهره آسایش می‌فرمایند و آفاهادی بشهر برای اخبار ورود می‌رود. کربلائی حسن تاجر قزوینی از ورود جناب طاهره خبر شده بی‌باغ مذکور می‌رود. آقاقلی ندانست دوست است او را نمی‌نماید که پیش ما میا. او تبسم کنان می‌آید. آقاقلی دو سیلی به او می‌زند جناب طاهره از زدن می‌فرماید. هر دو را می‌خواهند و از میوه‌ها که آورده به آقاقلی هم می‌دهند. شب چند سوار آمده جناب طاهره را با همراهان با احترام تمام به بیت مبارک جمال قدم جلّ ذکره الاعظم می‌برند. " (۳) آقاقلی که برای نجات جناب طاهره و ایصالش به بیت جمال اهی در طهران تلاش کرده بود در بازار قزوین خربوزه فروش و دوست و راز دار آقا محمد هادی فرهادی بوده است. (۴) وی در شب ورود طاهره به بیت مبارک ابتداء از خوابیدن در رختخواب گرانبها و عالی سر باز زد و گفت با این لباس مندرس چگونه در این رختخواب بخوابم. جناب طاهره به او فرمود که در همان جای راحت بخوابد. بدو گفت که خداوند بعلمت خدمتی که کرده است اجر جزیل به وی عطاء خواهد فرمود. صبح فردای آن روز جناب طاهره با آقا محمد هادی به دهی در خارج طهران که احباب در آنجا اجتماع کرده بودند می‌روند. بعداً جمال اهی نیز همراه با آقاقلی به آن ده تشریف می‌برند. شب در آنجا می‌مانند. صبح زود جناب طاهره آقاقلی را احضار می‌نماید و می‌گوید تو هرچه زودتر باید به قزوین برگردی زیرا اگر نیروی فساد عظیمی برپا می‌شود. از قرائن بر می‌آید که خاندان آقاقلی از خاندان فرهادی نامبرده را (آقاقلی را) می‌خواسته‌اند. بمر حال جناب طاهره مقدار زیادی وجه نقد به آقاقلی می‌دهد و او را روانه قزوین می‌کند. آقاقلی شب بر می‌گردد به بیت جمال اهی و در آنجا با میرزا عبدالله شیرازی (میرزا صالح) ملاقات می‌نماید و سپس روانه قزوین می‌گردد. وی واقعاً بموقع به قزوین می‌رسد که اگر دو ساعت دیرتر رسیده بود فساد جدیدی بر پا می‌شد. زیرا خاندان

او در جستجویش بودند. دعاء جمال اهی و جناب طاهره اثر نمود و آقاقلی صاحب ثروت گردید. بعدها به طهران رفت و بخدمت میرزا موسی وزیر در آمد و بنایب قلی اشتهار یافت. وی در اواخر ایام بجرگه احباب پیوست. (۵) نیکلای فرانسوی در تاریخ خود راجع به نایب‌قلی مذکور می‌نویسد: "نایب‌قلی که بعدها در جرگه فرّاشان شاهی در آمد فرار طاهره را بدین طریق نقل می‌کند. من نیز از مستخدمینی بودم که همراه این زن حرکت کردند. همین که از شهر خارج شدیم شاهراه را ترک کرده و راه بلوک زهرای قزوین را پیش گرفتیم و طیّ طریق کردیم تا رسیدیم به اندرمان در حوالی شاه‌عبدالعظیم و در آنجا قرّة‌العین نامه‌ای به من داد که ببرم طهران به خانه میرزا بزرگ نوری و بدهم به میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ. صبح زود بود که به شهر وارد شدم و نامه را به صاحبش رسانیدم. پس از خواندن به من گفت که برگرد به اندرمان و خبر بده که من خودم بعد از ظهر به آنجا خواهم آمد و بالاخره پنج ساعت بغروب مانده میرزا حسینعلی با چند سوار که اسبهای زین کرده به یدک می‌کشیدند وارد شد. قرّة‌العین هم چند دقیقه برای تغییر لباس رفت و بعد سوار بر اسبی شد که دهنه آن طلا بود و هر یک از ما اسبی را سوار شده براه افتادیم. یک ساعت به غروب آفتاب بود که حرکت کردیم و دو ساعت بعد در خانه میرزا حسینعلی بودیم و در آنجا چند روزی توقّف کردیم. در آن مدّت اشخاص زیادی بدیدن قرّة‌العین می‌آمدند. تقریباً پنج روز پس از ورود ما روزی تعجّب فوق‌العاده به من دست داد چه دیدم که در آن خانه فقط یک نفر نوکر مانده و بقیّه همه رفته بودند. این نوکر برای من چای آورد و گفت اسبی زین کرده در طویله است سوار شو و برو به مسگرآباد نزدیک سرخه‌حصار. من هم سوار شدم و رفتم و قبل از ناهار بدانجا رسیدم که جمعیت زیاد و چادرهای متعدّدی بر پا بود. قرّة‌العین مرا احضار کرده و گفت آیا مایل هستی بابی شوی. جواب دادم نه. پس چند مشت پول به من داد و گفت امشب هم میهمان من هستی ولی فردا صبح دو باره برگرد به طهران. بعد از صرف شام با تمام جمعیت خود حرکت کرد و من نیز فردای آن روز با چند نفر نوکر که نخواستند بودند همراه آنها بروند به طهران برگشتم و در آنجا فهمیدم که قرّة‌العین می‌رود بطرف خراسان" ( )

ترجمه فارسی، صص ۲۹۶-۲۹۵). اگرچه آنچه نیکلا در این باب می‌نویسد با محتوای تاریخ نبیل زرنندی و تاریخ سمندر تفاوت‌هایی دارد با وجود این حاوی نکات تازه‌ای نیز هست. باری ملامحمدبرغانی شوهر طاهره و یارانش که شدیداً مراقب طاهره بودند از ناپدید شدن ناگهانی او دچار حیرت بسیار گردیدند. اصحاب نیز که از جریان آگاهی نداشتند بسیار وحشت نمودند زیرا فکر می‌کردند که طاهره را معدوم نموده‌اند. دوستان خیلی زود از داستان رهائی طاهره آگاه شدند و لکن دشمنان طاهره همه‌جا در جستجوی او بودند. آنقدر تلاش نمودند که خسته و مایوس گردیدند. برخی نیز تنبّه یافتند و دانستند که با اولیای حقّ ستیز نتوان کرد و این تنبّه سبب ایمان آنان گشت. بگفته جناب نبیل زرنندی: "از جمله نفوسی که در آن روز مؤمن شد میرزا عبدالوہاب برادر طاهره بود... و لکن خدمتی در امر مبارک از او ظاهر نشد و اقدامی نکرد که مثبت صدق اعتقاد او باشد". (۶) جناب طاهره چند روز در بالاخانه بیت مبارک جمال‌اهی در طهران اقامت نمود. (۷) در آن احوال که حکومت همه‌جا در جستجوی طاهره بود آن جناب در کمال عظمت و فصاحت با نفوسی که به بیت جمال‌اهی می‌آمدند از پس پرده بگفتگو می‌پرداخت. از مدارک موجود روشن می‌شود که جناب شیخ‌سلیمان هندیکانی نیز در آن ایام وسیله جناب طاهره فائز بایمان گشته است. (۸) از جمله نفوسی که در آن روزها با جناب طاهره ملاقات داشت جناب سیدیحیی دارابی ملقب به وحید بود. وحید بتصریح جمال‌اهی در کتاب ایقان "وحید عصر و فرید زمان خود بودند" (ص ۱۷۴). حضرت ولی‌امرالله او را متنفّذترین و فاضل‌ترین دانشمند در میان اصحاب حضرت باب شمرده‌اند. (۹) حضرت عبدالبهاء در خصوص کیفیت ملاقات طاهره و وحید در طهران و در بیت جمال‌اهی چنین مرقوم فرموده‌اند: "روزی جناب آقا سید یحیی وحید شخص فرید روح‌المقرّبین له الفداء حاضر شدند و در بیرون نشسته جناب طاهره و رای پرده نشسته و من طفل بودم و در دامن او نشسته بودم. جناب وحید آیات و احادیثی نظیر در فرید از دهان می‌افشاند. آیات و احادیث بسیار در اثبات این امر روایت فرمود. بغتّه طاهره بهیجان آمد. گفت یا یحیی فأت بعمل إن كنت ذا علم رشید. حالا وقت نقل روایت نیست. وقت جانفشانی در

سبیل الله است. عمل لازم است عمل". (۱۰) دشمنان حضرت بهاءالله که دائماً در کمین بودند تا آزاری بدان حضرت برسانند اندک اندک از وجود طاهره در بیت مبارک آگاه می شدند لذا جمال ایمی ترتیبی اندیشیدند تا نامبرده محفوظ ماند. طاهره را به خانه وزیر جنگ انتقال دادند. وزیر جنگ در آن اوقات میرزا آقاخان اعتمادالدوله نوری بود که چند سال بعد صدراعظم ایران شد. میرزا آقاخان مورد غضب محمد شاه قرار گرفته و او را به کاشان تبعید نموده بود. حضرت بهاءالله به خواهر میرزا آقاخان سفارش فرمودند که از طاهره پذیرائی و نگاهداری نماید. جناب طاهره نزد نامبرده بود تا آنکه در اجراء امر علیکم بارض الحاء عازم خراسان گردید. در حقیقت بفرموده حضرت عبدالبهاء: "جمال مبارک طاهره را با تهیه و تدارک مفصل از خدم و حشم به بدشت فرستادند." (۱۱) حضرت بهاءالله با جناب طاهره تودیع نمودند و به جناب میرزا موسی کلیم (برادرشان) سفارش فرمودند که با نهایت احتیاط و دقت طاهره و خادمه اش قاتنه را از دروازه شمیران خارج نمایند. زیرا مأموران کاملاً مراقب بودند و مسلماً خروج نسوان از دروازه آنان را بتحقیق بیشتر وامی داشت. جناب کلیم، جناب طاهره و قاتنه از دروازه شمیران گذشتند و خوشبختانه مأمورین هیچگونه پرسش و جستجو نمودند. پس از خروج از دروازه در دو فرسخی طهران به باغی رسیدند که در دامنه کوه بود و چشم اندازهای بسیار زیبایی داشت و آب فراوانی در آن جاری بود. ساختمانی نیز در وسط باغ بود ولکن احدی در آنجا سکونت نداشت. تنها پیرمردی از آن حفاظت می نمود. جناب کلیم سراغ مالک باغ را گرفت. پیرمرد پاسخ داد که در حال حاضر کسی در باغ ساکن نیست. زیرا بین مالک باغ و مستأجرینش نزاعی برخاسته لذا همگی برای فصل دعوی به طهران رفته اند. پیرمرد گفت که مالک باغ از او خواسته تا مراجعتش در آنجا سکونت نماید. جناب کلیم از او اجازه گرفت که در آنجا چندی سکونت نمایند و پیرمرد اجازه داد. وقت ناهار جناب کلیم پیرمرد را به تناول غذا با خودشان دعوت کرد. در حین صرف غذا به پیرمرد فرمود که من امروز عصر به شهر برمی گردم و از او خواست که از طاهره و قاتنه تا مراجعتش نگاهداری نماید. پیرمرد باغبان پذیرفت و قول داد که به طاهره و خادمه اش از دل و جان

خدمت نماید. جناب کلیم پس از مراجعت به طهران جناب ملا محمد باقر تبریزی حرف حیّ را با یک تن خدمتکار نزد طاهره فرستاد و سپس جریان را بحضور حضرت بهاءالله معروض داشت. حضرت بهاءالله پس از استماع جریان بسیار مسرور شدند و نام آن باغ را باغ جنّت نهادند و فرمودند خداوند این باغ و خانه را قبلاً آماده فرمود تا احبّای الهی در آن استراحت نمایند. جناب طاهره یک هفته در باغ جنّت بود. سپس همراه تنی چند و از جمله میرزا محمد حسن فتی القزوینی عازم خراسان گردید. جناب کلیم بامر جمال اهی جمیع وسائل و مخارج سفر جناب طاهره و همراهان را تأمین فرمود. (۱۲)

زیر نویس بخش یازدهم

عزیمت جناب طاهره به طهران

(۱) نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صص ۴۸۹-۴۸۸ (نقل از بیانات شفاهی جمال اهی).

(۲) از جمله رجوع فرمایند به:

الف - مأخذ بالا. صص ۲۸۳-۲۸۲.

ب - تاریخ سمندر. صص ۸۳ و ۳۶۳-۳۶۲.

نیکلای فرانسوی در تاریخ خود می نویسد: "قرّة العین هماندم سوار بر اسبی که حاضر کرده بودند شد و با همراهان از شکافی که در دیوار حصار شهر بود از قزوین خارج شد" (ترجمه فارسی، ص ۲۹۵).

(۳) ص ۳۶۴.

(۴) تاریخ سمندر. ص ۸۲.

(۵) مأخذ بالا. صص ۳۶۷-۳۶۴.

(۶) مطالع الانوار. ص ۲۸۴.

(۷) تذکرة الوفاء. ص ۳۰۵.

(۸) فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، ص ۳۰۱.

(۹) رجوع فرمایند به: Shoghi Effendi. The Dipensation of Baha'u'llah. p.9.

(۱۰) تذكرة الوفاء. ص ۳۰۶. برای آگاهی از احوال جناب وحید از جمله رجوع فرمایند  
به کتاب "حضرت باب" تألیف نگارنده سطور، صص ۲۶۱-۲۵۷ و نیز صص Index  
مذکور در ذیل وحید.

(۱۱) تذكرة الوفاء. ص ۳۰۶.

(۱۲) رجوع فرمایند به:

الف- نیل زرندی. مطالع الانوار. صص ۲۸۷-۲۸۶ و ۴۹۰-۴۸۹.

ب - مارثا روت. طاهره Tahirih . ص ۸۱.

بخش دوازدهم

جناب طاهره در احتفال بدشت

پس از صدور امر حضرت باب مبین بر عزیمت اصحاب به خراسان گروهی از بایان از نقاط مختلف ایران راهی آن دیار شدند. جمال اهی به جناب طاهره وعده داده بودند که بزودی به آن جناب ملحق خواهند گشت. لذا به جناب کلیم امر فرمودند که وسائل سفر حضرتشان را فراهم نماید. در ضمن به جناب کلیم سفارش عائله مبارکه را فرمودند. چندی بعد حضرت بهاءالله عازم خراسان گشتند. از آن سوی جناب قدّوس که همراه ملاّمحمدعلی قزوینی بتازگی از مشهد مراجعت کرده بود در بین راه با جناب میرزاسلیمانقلی نوری برخورد کرد. نامبرده داستان رهائی جناب طاهره از زندان قزوین و توجّهش به خراسان و نیز عزیمت حضرت بهاءالله را به آن دیار باطّلاع قدّوس رسانید. قدّوس همراه ملاّمحمدعلی قزوینی و میرزاسلیمانقلی عازم شاهرود شدند. در بین راه هنگام فجر به بدشت رسیدند و بملاقات جمعی از اصحاب نائل گردیدند. سپس بدشت را ترک نموده به شاهرود رفتند. مدّتی بعد از میرزا محمد حناساب شنیدند که حضرت بهاءالله، جناب طاهره و گروهی از اصحاب اصفهان و قزوین و دیگر بلاد در بدشت اند و قصد عزیمت به خراسان دارند. آقا محمد حناساب نیز به بدشت رفت و در آنجا توجّه جناب قدّوس را به شاهرود بعرض حضرت بهاءالله رسانید. هنگام غروب آفتاب حضرت بهاءالله همراه جناب ملاّمحمدعلی نوری از بدشت راهی شاهرود شدند و بامداد روز بعد باتّفاق جناب قدّوس به بدشت مراجعت فرمودند. اجتماع یاران در بدشت فرصت مناسبی گشت که حقایق امر بدیع بی‌پرده به اصحاب اعلان شود. در این اعلان جناب طاهره یکی از حسّاس‌ترین نقوش حیات ایمانی خویش را ایفاء فرمود که اینک در صدد توضیح آنیم. هدف اصلی انعقاد احتفال بدشت اعلان استقلال آئین بابی بوده است. (۱) هدف دیگر احتفال مذکور تدارک وسائل رهائی حضرت باب از زندان آذربایجان بوده که از آغاز با شکست روبرو گشته است. (۲) اعتقاد به استقلال شریعت حضرت باب نکته‌ایست که از همان آغاز ظهور

در آثار حضرت باب و مکاتیب و رسالات بزرگان عهد اعلی و از جمله جناب طاهره بتلویح و گاه بتصریح مطرح گردیده است. باید توجه داشت که بتصریح حضرت ولی‌امرالله در همان شب اظهار امر مبارک حضرت باب در شیراز جناب باب‌الباب به قائمیت حضرتشان اعتقاد کرده است. (۳) اگرچه در حقیقت باعتباری در کتاب قیوم‌الاسماء که در چهل روز اول ظهور مبارک نازل شده عمومیت و استقلال ظهور حضرت باب اعلام گشته است. (۴) ولکن باعتبار دیگر بعلت وجود تعصبات شدید و عدم آمادگی و جهل غالب مردم زمان، حضرت باب در تصریح مقامات عظیمه خویش نهایت دقت و حفظ و حکمت را مراعات فرموده‌اند. این است که حضرت عبدالبهاء تصریح می‌فرمایند که ایام حضرت باب زمان تقیه بود. (۵) اما استقلال ظهور مبارک حضرت باب در آثار نازله در ماکو بتصریح اعلام و سپس در احتفال بدشت و مجلس محاکمه حضرت باب در شهر تبریز جهره‌اعلان گشته است. (۶) نگارنده در دو پژوهش تفصیلی دیگر موضوع استقلال ظهور حضرت باب و نحوه اعلام تدریجی مقامات آن حضرت را کاویده است. (۷) و در این پژوهش نیز خلاصه آنرا نقل می‌نماید تا نقش حساس احتفال بدشت و طاهره جاودانه در اعلان استقلال آئین بابی روشن‌تر گردد.

جمال ابھی از جمله در لوح مبارک باعزاز جناب فتح‌اعظم (میرزا فتحعلی اردستانی) مراحل دعوت حضرت باب را بترتیب: اعلام مقام باییت علم الهی، قائمیت، رسالت و مظهریت الهیه تصریح فرموده‌اند. (۸) مراد از همه الفاظ و اصطلاحات مذکوره همان مظهریت الهیه است ولکن حقیقت امر با رعایت نهایت حکمت اعلام گشته است. حضرت باب از جمله در کتاب قیوم‌الاسماء (در سوره نود و چهارم) به این حکمت محضه در دعوت ناس اشاره فرموده‌اند. (۹) در سوره بیست و هشتم از آن کتاب عظیم می‌فرمایند که حقایق مربوط به مقامات عظیمه حضرتشان باید بنحو مجمل بیان و رشحه‌ای از آن به خلق جهان افاضه شود. (۱۰) در سوره چهل و هفتم از کتاب مذکور پس از تصریح به ضعف میزان عرفان عباد بتلویح می‌فرمایند که اگر مقامات حقیقی خویش را ظاهر فرمایند مؤمنین از گرد آن حضرت پراکنده خواهند گشت. (۱۱) حضرت باب در آثار نازله در سالهای نخستین



ظهور و از جمله در کتاب قیوم الاسماء مقامات حقیقی خویش را بصورت ظاهر و مستور بیان فرموده‌اند تا حکیمان بفهمند و بهانه نیز بدست جاهلان و متعصبان نیفتد. در کتاب دلائل سبعة در توضیح علل اظهار مقام باییت در آغاز ظهور می‌فرمایند:

نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر اتنی انالله چگونه خود را باسم باییت قائم آل محمد ظاهر فرموده... تا آنکه مردم مضطرب نشوند... و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند. علت انتساب آیات الهیه را به حجّت موعود شیعیان در آغاز ظهور ضمن مناجاتی حفظ مؤمنین از ستم معرضین می‌فرمایند. (۱۲) اگرچه مراد حقیقی از حجّت در همان اوقات نیز وجود مبارک حضرتشان بوده‌است.

برای تجسّم میزان ضعف عرفان عباد و عدم آمادگی ایشان برای پذیرش ظهور جدید و مراتب مدارا و مماشات حضرت باب با مردم زمان می‌توان از جمله به داستان اعراض و انزواء ملاعبدالخالق یزدی اشاره نمود. ملاعبدالخالق از علماء برجسته شیخی بود و شرح احوالش در غالب کتب تاریخ عصر قاجار آمده‌است. (۱۳) وی در آغاز ظهور به مقام باییت حضرت باب مؤمن گشت. حتّی فرزندش جناب شیخ‌علی بعداً در قلعه طبرسی بشهادت رسید ولیکن پس از آنکه یقین کرد حضرت باب اظهار قائمیت فرموده‌اند از امر بدیع اعراض نمود. اعراض او چند ماه پس از انعقاد کنفرانس بدشت بوده‌است. خلاصه حکایت این است که روزی در طهران جناب سیدیحیی دارابی (وحید) به حضور جمال اهی شرفیاب می‌شود و معروض می‌دارد که توقیعی از قلم حضرت باب باعزاز ملاعبدالخالق نازل گشته که باید بدو برساند. جمال اهی می‌فرمایند ملاعبدالخالق در خانه میرزایمان نوری ساکن است. توقیع را ببرید و برسانید. جناب وحید نقل نموده‌است که چون به خانه میرزایمان رسیدم دیدم ملاعبدالخالق مشغول وضو گرفتن است. لذا توقیع مبارک را در اطاق نزدیک وی نهادم تا زیارت نماید و از خانه خارج شدم. یک ساعت بعد خبر آوردند که پس از فراغت از نماز توقیع مبارک را زیارت نمود. چون بدین آیه مبارکه رسید که می‌فرمایند: "انا القائم الحقّ الذی انتم بظهوره توعدون" لوح را بکناری انداخت و فریاد

زد ای داد که پسر م بناحق کشته شد. (۱۴) جمال اهی در یکی از الواح در خصوص تزلزل ملا عبدالحالق می فرماید: "ملا عبدالحالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص بایت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت. از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آنکه لوحی مخصوص به او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی: ائنی انالکائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و باعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طاء بسبب او اعراض نمودند." (۱۵) و در لوح مبارک حسین که بامضاء خادم است در خصوص مراتب مامشات حضرت باب با خلق زمان و رعایت نهایت حکمت در اظهار مقامات حضرتشان چنین نازل گشته است: "حضرت اعلی نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و به حکمت تکلم فرموده اند... اگر... آنچه در آخر فرمودند اول می فرمودند شراره نار اعراض و انکار در اول وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد... بشأنی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را بعد بقیة الله نامیدند و این خلق دئی بآن هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز...". (۱۶)

باید توجه داشت که اصولاً مراد حضرت باب از بایت بقیة الله بحقیقت همان بایت ظهور یا مدینه حضرت مَنْ یُظهِرُ الله (جمال اهی) است که بجهت رعایت حکمت در آغاز ظهور بنحو منطبق با مقتضیات زمان بیان فرموده اند. حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح (صفحه سوم) بدین نکته اشاره فرموده اند. حضرت ولی امر الله نیز در توقیعات خویش تصریح می فرماید که حضرت باب هرگز بواقع مدعی نایبیت قائم موعود نبوده اند و مرادشان از بایت در حقیقت بایت حضرت مَنْ یُظهِرُ الله بوده است. (۱۷) ادعای مظهریت حضرت باب باستقلال و نزول آیات از همان سال اول ظهور در فتوای علمای شیعی و سنی مجتمع در مجلس محاکمه جناب ملاعلی بسطامی در بغداد و نیز کتب رسمی تاریخی عصر قاجار چون ناسخ التواریخ (مجلد سوم از مجلدات تاریخ قاجاریه، صفحه ۲۳۳) روضة الصفا ناصری (مجلد قاجاریه، صفحه ۳۱۰) و حقایق الاخبار ناصری (ضمن واقعات

سال ۱۲۶۵ هجری قمری) آمده است. باید تصریح نمود که خواصّ اصحاب حضرت باب از همان آغاز ظهور مقام عظیم آن حضرت را ادراک نموده بودند و این نکته از آثار قلمیّه آن اصحاب بزرگوار بخوبی روشن می‌شود. برای مثال از مکتوبی بقلم جناب طاهره که بسال ۱۲۶۱ هجری قمری مؤرخ است بر می‌آید که وی از همان آغاز ظهور باستقلال امر جدید عقیده داشته و حضرت باب را ظهور رسول مستقلّ الهی و صاحب آیات می‌دانسته است. در یک موضع از مکتوب مذکور در خصوص حضرت باب می‌نویسد: و حجّت و بیّنه ایشان... تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می‌باشد... و ماکان لرسول ان یأتی بآیة الاّ باذن الله. در موضع دیگر آن مکتوب می‌نویسد: سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست. (۱۸) اما عامّه بایّیه و حتّی گروهی از علماء از اصحاب با وجود آنکه حضرت باب در بیان فارسی و دلائل سبعة بتصریح به استقلال ظهور مبارکشان اشاره فرموده بودند تا پیش از احتفال بدشت از ماهیّت امر چنانکه باید آگاه نبودند. شاید علّت اصلی این بود که آثار مذکوره بقدر کفایت انتشار نیافته بود. بهر حال برای آماده نمودن این دسته از اصحاب بجهت پذیرش استقلال ظهور جدید به سه سال مدارا و مماشات و سرانجام اتّخاذ تدابیر حکیمانه نیاز بود. این بود که بر اثر مکاتبات مستمرّه میان حضرت بهاء الله و حضرت باب مقرر گشت که اصحاب عازم خراسان شوند و در آن دیار این مهّم انجام پذیرد و اجتماع یاران در بدشت این موقعیّت عظیم را فراهم نمود.

بدشت (۱۹) که بیلاقی اشراف بوده دهکده ایست کوچک و زیبا در دشت بدشت نزدیک ده ملاّ که با شاهرود و بسطام فاصله زیادی ندارد. ده ملاّ تیول ملاّ عبدالرحمن جامی شاعر و عارف مشهور قرن نهم هجری (پانزدهم میلادی) بوده است. در ایّام گذشته مسافرائی که از طهران عازم خراسان و مازندران بوده اند چون به ده ملاّ می‌رسیده اند مدّتی در بدشت استراحت می‌کرده اند. بدین روی آثار و خرابه های کاروانسراها و آب انبارهای قدیمی (خصوصاً شاه عباسی) در آن دیده می‌شود. بدشت در گذشته جزء بسطام بوده و لکن امروزه جزء دهستان استاق یازیراستاق از توابع شاهرود است. محصول عمده آن غلات، پنبه

و انواع میوه است. این دهکده از شمال به کوههای بسطام و دامنه کلاته، از مغرب به باغ زندان و شاهرود، از جنوب به قریه سعیدآباد و از مشرق به خیرآباد محدود است. فاصله‌اش تا شاهرود حدود هفت کیلومتر و جمعیت آن از هزار نفر کمتر است. (۲۰)

اصحاب حاضر در بدشت جز تنی چند اصولاً عاری از ثروت، قدرت و اعتبار ظاهری بودند. (۲۱) تعداد حاضران در احتفال بدشت علاوه بر جمال ابھی، جناب قدّوس و جناب طاهره هشتاد و یک تن از اصحاب حضرت باب بودند. (۲۲) جناب طاهره تنها بانوی حاضر در احتفال بدشت بود. (۲۳) از قرائن بر می‌آید که خادمه جناب طاهره نیز در بدشت بوده (۲۴) و یا در آن حوالی اسکان داده شده‌است. بهرحال نامبرده جزء اصحاب بدشت محسوب نگشته‌است. اما مشخصات برخی از مشاهیر و نفوس برجسته حاضر در احتفال بدشت علاوه بر جمال ابھی، جناب قدّوس و جناب طاهره بشرح زیر است:

ملاّمحمد باقر تبریزی (حرف حی) ملاّحسین دخیل مراغه‌ای، ملاّاحمد ابدال مراغه‌ای، شیخ ابوتراب اشتهاودی، ملاّمحمد معلّم نوری، حاج محمدنصیر قزوینی، میرزا سلیمانقلی نوری، حاج ملاّاسمعیل قمی، ملاّمحمدعلی قزوینی، میرزاهادی نهری، میرزا محمدعلی نهری، آقا محمدباقر نقش (پسر چهارده‌ساله میرزا محمدعلی نهری) سید عبدالرحیم اصفهانی، آقا محمدهادی فرهادی، آقا سید احمد یزدی، سید محمدعلی یزدی فرزند یازده‌ساله سید احمد مذکور، رضاخان ترکمان، ملاّعبدالخالق اصفهانی، میرزا عبدالله اصفهانی، میرزا عبدالله شیرازی (میرزا صالح) آقا محمد حنا سب، آقا محمد قاسم عبادوز اصفهانی، آقا محمد تقی بیدآبادی، محمدحسن قزوینی (فتی القزوینی) ملاّاحمد علاقه‌بند اصفهانی، آقا ابوالقاسم اصفهانی، آقا محمد مهدی اردستانی و میرزا جواد جولا اردستانی. (۲۵) برخی از وقایع نگاران جناب باب‌الباب را نیز در بدشت حاضر دانسته‌اند. مؤلف کواکب الدرّیه یکی از آنهاست. وی در جلد نخست کتاب مذکور ذیل عنوان قضیه بدشت در دو موضع (صفحات ۱۲۷ و ۱۳۱) بدین نکته تصریح دارد. از جمله می‌نویسد:

... چون اصحاب از طهران بجانب خراسان ره‌فرسا شدند یک دسته بریاست جناب قدّوس و باب‌الباب از جلو و دسته دیگر بریاست بهاءالله و قرّة‌العین از عقب می‌رفتند. دشت به

دشت رفتند تا به دشت بدشت رسیدند (صفحه ۱۲۷). جناب سمندر نیز در تاریخ خویش می نویسد:

بهر صورت اصل مطلب شرح احوال جناب طاهره بوده که باینجا رسید و بعد آنهم مسافرتی در رکاب جمال مبارک نموده اند که چگونگی او را مشروحاً نمی دانم و در دشت بدشت با حضرت قدّوس و جناب بابالباب و بعضی از اصحاب در حضور مبارک مشرف بوده اند (صفحه ۳۶۷). از تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی، صفحه ۳۰۵) نیز بر می آید که نامبرده بابالباب را در بدشت حاضر می دانسته است. حضور جناب بابالباب در بدشت مورد تأیید آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله و تواریخ مستند امری چون تاریخ نبیل زرنندی نیست. باید توجه داشت که جناب ملاحسین در ایام انعقاد احتفال بدشت میان راه خراسان و مازندران بوده است (۲۶). مؤلف کواکب الدرّیه همچنین شرکت جناب وحید را در بدشت محتمل دانسته است (جلد نخست، صفحه ۲۰۱) که مبنائی ندارد. گوینوی فرانسوی نیز علاوه بر ملاحسین بشروئی میرزایی ازل را در بدشت حاضر دانسته است (۲۷). ولکن در آثار مبارکه و تواریخ امریه ذکری از این موضوع نشده است. بدیهی است که علاوه بر نفوس نامبرده در بالا عدّه دیگری از اصحاب آذربایجان، اصفهان (خصوصاً اردستان) و مازندران و نیز دیگر نقاط ایران در احتفال بدشت حاضر بوده اند. زیرا حرکت دهها تن از نفوسی که در قلعه طبرسی حضور یافتند (از دیار خود) بقصد عزیمت به خراسان بوده و نه شرکت در حوادث طبرسی. برای مثال احبای اردستان با هم بقصد خراسان از آن قصبه عزیمت نمودند و چون مدارک موجود نشان می دهد که دایه های برادران ندّاف در بدشت حاضر گشته اند باید احتمال داد که میرزاحیدرعلی اردستانی، برادرش میرزاحمد، میرزاحمدحسین اردستانی و میرزاعلی محمد اردستانی (پسر میرزاحمدسعید فداء) نیز در آن احتفال حاضر شده باشند. بهر حال اظهار نظر دقیق تر احاله به پژوهش های آتی می شود.

از آنچه نبیل زرنندی در تاریخ خود نوشته است مستفاد می شود که اصحاب از روز نخست از ورود جناب قدّوس به بدشت آگاه بوده اند (۲۸). ولکن از بیان مبارک حضرت

عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (صفحه ۳۰۷) استنباط می‌شود که جناب قدّوس بنوعی پنهان در باغ اختصاصی خویش منزل داشته‌است. قوله‌الاعلی:

"در باغی جناب قدّوس... مخفیاً منزل داشتند". با توجه به قرائن و امارات موجود احتمالاً جناب قدّوس پنهان از دشمنان خود که در مازندران و حوالی بدشت می‌زیستند در آن باغ اقامت داشت و اصحاب برای استفاده از محضرش به باغ اختصاصی او می‌رفته‌اند.

بطوری که قبلاً معروض گشت حضرت باب به اصحاب امر فرمودند که عازم خراسان شوند. احتمالاً پس از مراجعت جناب قدّوس از مشهد و اطلاع اصحاب از اوضاع نابسامان خراسان بهتر دیدند که در همان مرز مازندران و خراسان یعنی دشت بدشت اجتماع نمایند. حضرت بهاءالله بیست و دو روز در بدشت تشریف داشتند (۲۹). لذا باید مدّت رسمی انعقاد احتفال بدشت را بیست و دو روز دانست. جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهورالحقّ (صفحه ۱۱۱) با آنکه گفته جناب نبیل زرنندی را از متن اصلی تاریخ او در مدّت اقامت جمال اهی در بدشت (بیست و دو روز) نقل نموده ولیکن در موضع دیگر همان مجلّد سوم کتاب (صفحه ۱۰۹) مدّت اجتماع اصحاب را در محلّ مذکور ده روز می‌نویسد. نامبرده مدرکی در این مورد ارائه ننموده‌است. احتفال بدشت در ماههای جون و جولای سال ۱۸۴۸ میلادی (اواخر رجب تا اواسط شعبان سال ۱۲۶۴ هجری قمری) و در زمانی که حضرت باب در قلعه چهریق زندانی و جناب باب‌الباب در مشهد و سپس در راه مشهد و مازندران بوده‌اند انعقاد یافته‌است. جمال اهی شخصاً جمیع مخارج اجتماع و سکونت اصحاب را در بدشت تقبّل و پرداخت فرموده‌اند. اجاره باغها و پرداخت وجه برای مواد غذایی بجهت بیش از هشتاد تن از اصحاب مستلزم تحمّل هزینه سنگینی بوده‌است. حضرت بهاءالله در وسط آب روان سه باغ در بدشت اجاره فرمودند (۳۰). بفرموده حضرت عبدالبهاء این باغها غبطه روضه جنان (۳۱) بودند. در یک باغ جناب قدّوس در دیگری جناب طاهره و در باغ سوم خود هیکل مبارک جمال اهی در خیمه و خرگاه سکونت داشتند. در میدان واقع در وسط باغها نیز اصحاب خیمه زده بودند (۳۲). بامر حضرت بهاءالله آقاممّدهادی فرهادی باغبانی و سرپرستی باغ جناب

طاهره و حاج‌نصیر قزوینی باغبانی باغ جمال اهی را بعهدہ داشتند. بتصریح حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرۃ‌الوفاء در ایام بدشت شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می‌نمودند. هنوز قائمیت حضرت اعلی اعلان نشده بود. جمال مبارک با جناب قدّوس قرار بر اعلان ظهور کلی و فسخ و نسخ شرایع دادند (صفحه ۳۰۷). آنچه مسلم است در این مذاکرات تفاهم کامل موجود بوده و جناب طاهره نیز شرکت داشته است. اما اخذ تصمیم نهائی با جمال اهی بوده است. از محتوای کتب تاریخ (امری و غیر امری) مستفاد می‌شود که تدابیر جناب طاهره اصولاً مورد تأیید حضرت بهاءالله و جناب قدّوس بوده است. آنچه نیکلای فرانسوی در این باب می‌نویسد اگرچه مستند نیست ولی بطور کلی رنگی از حقیقت دارد. بگفته نیکلا پیشنهاد طاهره برای اعلان استقلال آئین بابی به اصحاب مجتمع در بدشت مورد پسند قرار گرفت و آن این بود که اگر جناب طاهره پس از کشف حجاب مورد مخالفت و اعتراض همه اصحاب حاضر قرار گیرد بعنوان اینکه اشتباه نموده و ارتداد زن در اسلام موجب قتل او نیست و باید او را بعقل آورد و تعلیمش داد و گناه و خطایش را به او فهماند و به اسلامش برگردانید... و هرگاه در خطای خود اصرار ورزید... آن وقت است... که مستوجب قتل می‌شود" از گفتار خود توبه نماید و باصطلاح به اسلام راجع شود. سپس نیکلا بتفصیل می‌نویسد که طاهره توفیق یافت و بکمک قدّوس استقلال آئین بابی اعلان گشت و نیازی بتوبه طاهره نبود. نیکلا می‌نویسد که قدّوس بایان ناراضی از گفتار طاهره و کشف حجاب او را غیرمستقیم ترغیب نمود تا موافقت نمایند وی با طاهره. بمباحثه و مناظره پردازد. زیرا قدّوس چنین وانمود می‌کرد که با افعال و عقاید طاهره مبنی بر نسخ شریعت اسلام موافقت ندارد و مطمئن است که او را در استدلال محکوم می‌نماید. سرانجام نیکلا می‌نویسد که طاهره در حضور اصحاب با قدّوس بمناظره پرداخت و در خاتمه مجلس قدّوس مغلوبانه بلند شد و با صدای بلند اعلان کرد آنچه طاهره می‌گوید حقّ است و آنچه کرده درست و بجا بوده است. اصحاب چند روزی به جشن و شادی پرداختند و به یکدیگر تبریک گفتند و پس از آن اجتماع بدشت پایان یافت (۳۳). آنچه نیکلا در این باب نوشته ظاهراً مأخوذ از نظریات ایادی امرالله

جناب میرزا حسن ادیب العلماء طالقانی بوده است. نیکلا در کتاب خود سیدعلی محمد باب (صفحه ۴۳ ترجمه فارسی) تصریح می نماید که از جمله از بیانات شفاهی جناب ادیب در تألیف کتابش استفاده کرده است. جناب ادیب در رساله ای که بخواهش جناب سمندر در شرح احوال جناب طاهره نوشته است از جمله می نویسد: از بعضی ثقات شنیده شد که در آن سفری که جناب طاهره با جمال قدم حرکت کردند وارد مازندران شدند در وقتی بود که حکم شده بود هر یک از بایان که بتوانند خود را بطرف خراسان بکشانند و بحضرت بابالباب اول من آمن برسانند. حضرت قدّوس از مشهد بطرف مازندران حرکت کرده بودند پس جمال قدم و حضرت طاهره با جمعی دیگر نیز حرکت کردند و در بدشت با حضرت قدّوس و اصحاب تلاقی کردند. هر روز و شب در ترقی افهام و عرفان احباء می کوشیدند و بمواعظ حسنه ایشان را در طریق هدایت ثابت قدم می نمودند. همچنین در آن ایام حکم تجدید احکام رسیده بود. چون جمیع مردمانی بودند در حفظ قوانین شرعیّه نهایت مراقبت را داشتند و هیچ وجه تخطی نمی کردند لهذا کمال اشکال را داشت که چنین قومی تغییر احکام بدهند و چیزی را که سالها حلال می دانستند حرام بدانند و بالعکس و چنان تصوّر می شد که اگر ابرازی بشود ممکن اغلب متزلزل بشوند. پس جناب طاهره با جناب قدّوس و حضرت بهاءالله اظهار کرد که اجرای این امر بدست من آسان است. زیرا که در شرع اسلام هرگاه زنی کلمه کفری بگوید و بعد توبه نماید توبه اش قبول می شود. بخلاف مرد که توبه اش قبول نخواهد شد. بنابراین من آشکار این حکم را اظهار خواهم کرد هرگاه اسباب اختلاف و اعتراض شد و نتوانستیم هیچ قسم رفع نمائیم آن وقت من توبه می کنم از گفته خود باز بحالت اولیّه مماشات می کنیم تا استعداد نفوس زیادتر شود. پس در وقتی که اصحاب در پای موعظه و تعلیمات او حاضر و مجتمع بودند گفت همه بدانید که شریعت سابقه منسوخ شده و بشریعت جدید کلّ باید عامل شویم. بیک دفعه در بین اصحاب اختلاف پدید آمد. بعضی فوراً تصدیق نمودند و برخی دیگر گفتند ما ابداً از شریعت رسول الله دست بر نخواهیم داشت. بخدمت حضرت قدّوس شکایت بردند ایشان مردم را تسکین می دادند که گمان نداریم حضرت طاهره چنین اعتقادی داشته باشند و اگر



هم گفته باشد البته ایشان کسی نیستند که سخنی بی دلیل و مأخذ بگویند. باید در صدد کشف واقع باشیم. بالجمله در بین اصحاب مذاکرات بسیار شدید شد تا آنکه عاقبت قرار شد که مجلسی تشکیل شود با حضور رؤساء. حضرت قدّوس با حضرت قرّة العین در آن مسأله صحبت داشتند هرگاه قرّة العین از عهده دلیل برآمده فبها والاّ توبه نماید از گفته خود. پس با حضور جمع مباحثه بسیار نمودند و همه گوش می دادند تا آخر الامر قرّة العین بدلائل ساطعه و براهین قاطعه ثابت نمودند که این شرع ناسخ شرایع قبل است و این شرعی است جدید و امری بدیع. پس کلّ تصدیق نمودند و اعتراف کردند بر حسن رأی و اصابت خواطر و احاطه علمیّه ایشان و جمیع بکمال شوق و محبّت و مهر و دوستی با یکدیگر پیوسته و اخوان علی سرر متقابلین با هم نشستند و بانقطاع از ماسوی الله و اطاعت و انقیاد به او امرالله یکدیگر را ترغیب و تحریص می نمودند و هریک در مقام اطاعت از دیگری سبقت می گرفت (۳۴).

گوبینو فرانسوی در تاریخ معروف خود مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی برّد سخنان واهی لسان الملک سپهر مؤلّف تاریخ قاجاریّه (معروف به ناسخ التّواریخ) پرداخته و در خصوص نقش طاهره در احتفال بدشت چنین می نویسد:

لسان الملک مورّخ مسلمان که قسمتی از شرح این وقایع را برای من تهیه کرده است راجع به تشکیل دسته ای که همراه این زن با وجد و شور بود بطور مزاح چیزهائی به من می گفت و اصراری داشت که آنچه می گوید درست است. چون او معتقد بود که آئین باب و قوانین ناصواب او نمی تواند کسی را ولو هر که باشد بطرف خود جلب نماید. مخصوصاً می خواست هواخواهان این زن را مردمان عیّاشی قلمداد کند و اطمینان می داد که فدائیان قرّة العین همه عشّاق و خاطرخواه او بوده و کسانی نبودند که بعقاید او ایمان داشته باشند. ولی من گمان نمی کنم که کسی گفته های او را تصدیق و تأیید نموده باشد. چه اگر اینطور بود چگونه امکان داشت که تمام این جمعیت بطور یگانگی و اتّحاد در زیر یک پرچم جمع شوند و مسلماً نفاق و دودستگی در میان آنها روی می داد. اما هیچگونه قرائنی در دست نیست که ناسازگاری و نفاقی در میان این اردو بروز کرده باشد... خلاصه اینکه

این دسته‌ها در دهکده بدشت جمع شدند. قسمتی در خانه‌های دهقانان منزل کردند و قسمتی در باغها ماندند و هنوز هم کاملاً از ایالت خراسان خارج نشده‌بودند زیرا که از بسطام که سرحدّ ایالت خراسان است فقط یک فرسخ و نیم فاصله داشتند. بهر حال قرّة‌العین قبل از هرکار لازم دانست که همت و حرارت تمام مؤمنین را که در اینجا جمع شده‌اند با نطق و خطابه‌های خود تحریک و تهییج نماید... مستمعین با حرارت و شور و وجد و سرور در انتظار مواعظ و سخنرانی حضرت طاهره دقیقه‌شماری می‌کردند و خود را برای هرنوع اخلاص و فداکاری و جانبازی آماده نموده‌بودند. خلاصه این زن جوان شروع به سخنرانی کرد و برای اینکه مستمعین را متوجّه حقیقت بزرگی نماید به مقدمه‌ای پرداخت و پس از مقدمه گفت: موقع آن رسیده که آئین باب تمام سطح کره زمین را فرا گیرد و عبادات و طرز پرستش خدای یگانه باید بر طبق اصول آئین جدید باشد و با یک روح بی‌آلایش و طرح پسندیده نوین صورت گیرد. باید بدانید که روشنائی تازه‌ای پرتوافشان گردیده و قوانین جدیدی ایجاد شده و کتاب تازه‌ای قائم‌مقام کتاب کهنه قدیمی گردیده‌است و مسلماً چنین امر عظیمی صورت تحقّق نخواهد پذیرفت مگر اینکه نسل حاضر که مأمور ترویج آن است تحمل زحمات و مشقتهای طاقت‌فرسا و غیرقابل تصوّر را بنماید و قربانیهای زیادی در این راه بدهد. حتی زنان هم باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهیم شوند و تحمل مخاطرات و مشقّات را بنمایند. گذشت آن دوره که زنان باجبار باید در اندرونهای محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان عمر خود را بپایان رسانند و با دسترنج مردان ارتزاق نمایند. اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را بدور اندازند و بانجام وظائف انسانیّت پردازند. ضعف و ناتوانی که از هنگام تولّد به آنها نسبت می‌دهند و مخصوصاً ترس و بیمی که در روح آنها بمرور زمان جایگزین و طبیعی شده باید بکلی از خود دور نمایند و خود را با تمام معنی انسان تصوّر کنند و دوش بدوش مردان مراحل زندگانی را بپیمایند و در کارها به آنها مساعدت نمایند... من در اینجا نمی‌خواهم بجزئیّات و تفصیل نطق قرّة‌العین پردازم بلکه می‌خواهم مفهوم آن را خاطر نشان ساخته و برسانم که نطق او در کمال فصاحت و بلاغت بود... با اینکه مراتب

فضل و دانش و معلومات این زن اظهر من الشمس بود همیشه ساده و بی‌پیرایه حرف می‌زد. ولی در عین حال باندازه‌ای جالب توجه و مؤثر بود که اعماق روح مستمعین را تکان می‌داد و غالباً از شدت تأثر اشک از چشم‌ها مانند سیل جاری می‌گردید... (ترجمه فارسی، صفحات ۵۴ - ۱۵۱). اگرچه نمی‌توان گفت که گوینو بیانات طاهره را آن چنان که در بدشت اداء شده نقل کرده‌است و لکن مسلم است که بیانات منسوب به طاهره جوهر خطابات و مراسلات و اصولاً معتقدات اوست. از این نظر نوشته گوینو قابل تقدیر است. پس از نقل نظریات ایادی امرالله جناب ادیب طالقانی و بخشهایی از تاریخ نیکلا و تاریخ گوینو بجاست که به اقوال مورخان ایرانی معاصر طاهره نیز استناد شود. و لکن نوشته‌های آنان اصولاً آکنده از اتهامات نارواست و با چنان وقاحت شرم‌آوری آمیخته‌است که نقل آنها خلاف شئون ادب است. بهر حال طی تاریخ خود به برخی از حقایق مسلمه از جمله غایت فضل و کمال و نیز جمال بی‌نظیر طاهره اعتراف کرده‌اند و ما نظریات برخی از آنان را در این خصوص قبلاً نقل کرده‌ایم. در اینجا تنها بنقل یک فقره از نوشته میرزاتقی‌خان سپهر کاشانی که باحتفال بدشت ارتباط دارد می‌پردازیم. سپهر در تاریخ قاجاریه معروف به ناسخ‌التواریخ (مجلد سوم) در خصوص عزیمت طاهره به خراسان و شرکت او در احتفال بدشت می‌نویسد:

... به آهنگ خراسان بیرون تاخت. چون در منزل بدشت که یک‌فرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمدعلی هم از خراسان برسید و با قرّة‌العین یکدیگر را دیدار کردند و چند کُرّت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت بنشستند و در رواج دین میرزاعلی محمد باب رأی زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرّة‌العین منبری در انجمن نصب کرده بی‌پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برکشید و چهره تابنده را که مهر رخشنده بود با مردمان بنمود و گفت... آنگاه که میرزاعلی محمد باب اقالیم سبعة را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند بتازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد

گشت... (صفحات ۳۹ - ۲۳۸). دکتر مهدیخان زعیم‌الدوله نیز در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۸۱-۱۸۰ ترجمه فارسی) بهمین گونه اظهار نظر کرده است.

اینک وقت آن رسیده است که حوادث احتفال بدشت باستناد نصوص مبارکه و تاریخ معتبر نبیل زرنندی و دیگر تواریخ بهائی کاویده شود. جناب فاضل مازندرانی از قول ملاّاحمد علاقه‌بند اصفهانی نقل می‌کند که بکرّات اظهار نموده که در ایّام بدشت چنان پیش می‌آمد که جناب قدّوس سجّاده گسترده و در کمال روحانیّت باده نماز مشغول بود و طاهره ناگهان ظاهر می‌گشت و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که به وی اختصاص داشت به قدّوس خطاب کرده می‌فرمود این بساط را در هم پیچ که دور او را و سجّاده سپری شد و باید بمیدان عشق و فداء آماده گشت. ملاّاحمد همچنین نقل کرده که در بحبوحه اختلافات شدید طاهره هر وقت جناب طاهره به قدّوس خطابی می‌نمود قدّوس با عبارت "لبیک" و امثال آن جواب می‌فرمود. ملاّاحمد نقل نموده که طاهره در ایّام بدشت گاه "کلیجه ترمه که جمال اقدس اهی به وی عنایت فرموده بودند بر تن داشته است (۳۵). جناب فاضل مازندرانی همچنین در خصوص روابط ظاهری جناب قدّوس و جناب طاهره در بدشت می‌نویسد: جمعیت احباب عده‌ای پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدّوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین بحدّ شدّت رسید ولی پس از انقضاء ایّام بالفت و التیام و حسن ختام منتهی می‌گشت (۳۶). بشرحی که قریباً خواهد آمد بحقیقت میان قدّوس و طاهره اختلافی نبود و بنا بر مصالح و حکم مخصوص چنین وانمود می‌گشت. آنچه مسلم است طاهره بکرّات در جمع اصحاب ایراد سخن کرده است (۳۷). طاهره در اوج غلبات ذوق و شوق بشهادت حضرت عبدالبهاء ندای عرفانی "اّئی اناالله را در بدشت تا عنان آسمان" بلند نموده است (۳۸). ارتفاع این نداء باستناد نصوص مبارکه طلعات مقدّسه بهائی اوج محویّت و فناء فی‌الله است.

هر روز در بدشت لوح یا الواحی از قلم جمال اهی نازل و وسیله میرزا سلیمانقلی نوری ملقّب به خطیب‌الرّحمن (۳۹) در جمع یاران زیارت می‌گردید. در آن الواح که غالب اصحاب تصوّر می‌نمودند از ساحت حضرت باب صادر گشته است جمال اهی به هریک از

اصحاب حاضر در احتفال بدشت و از جمله خود هیکل مبارک لقبی جدید عنایت فرمودند (۴۰). بانو امّ سلمه که تا آن زمان به قرّة العین شهرت داشت لقب "طاهره" یافت و از آن پس بدین نام خوانده شد (۴۱). جناب حاج ملامحمدعلی بارفروشی از آن پس به "قدّوس" و خود هیکل مبارک جمال اهی به "بهاء" ملقب گشتند (۴۲). تواقیع نازله از سوی حضرت باب خطاب به آن نفوس مبارکه پس از واقعه اعطاء القاب جدیده بهمین عناوین بدیعه مصدّر بود (۴۳). ریاست احتفال بدشت با جمال اهی بود و اوقات اصحاب روزها صرف استماع بیانات جمال اهی، جناب قدّوس، جناب طاهره و دیگر بایان مطلق می گردید و شبها نیز جمال اهی با جنابان قدّوس و طاهره ملاقات و مذاکره داشتند تا تدابیری برای اعلان استقلال ظهور بدیع اتخاذ گردد. سرانجام در آن ملاقاتها مقرر گشت که استقلال ظهور حضرت باب و نسخ شریعت اسلام بتصریح در جمع اصحاب اعلان شود. (۴۴) این هدف با ابداع و مدیریت و هدایت جمال اهی (۴۵) و با ابتکار و کاربرد شیوه انقلابی جناب طاهره بمدد کشف حجاب (۴۶) و همراهی و همکاری جناب قدّوس (۴۷) تحقق یافت. جناب طاهره با کاربرد شیوه متهورانانه و انقلابی موظّف باجرا طرح و جناب قدّوس بعنوان نماینده اصحاب محافظه کار ظاهراً مأمور تعدیل نظریّات افراطی طاهره و چندتن بابی دیگر شد. (۴۸) جمال اهی اگرچه مبدع طرح مذکور بودند بنا بر مصالحی اراده نمودند که در مناظرات و مباحثات میان طاهره و قدّوس در جمع اصحاب برحسب ظاهر ابراز بی طرفی فرمایند. (۴۹) یک روز که جمال اهی را حکمة نقاهتی حاصل گشته بود (۵۰) قدّوس در کنار جمال اهی جالس گشت. بتدریج دیگر اصحاب نیز در محضر جمال اهی مجتمع گردیدند. پس از اجتماع اصحاب محمدحسن قزوینی (فتی القزوینی) به خیمه مبارک آمد و به جناب قدّوس گفت که جناب طاهره می خواهد با وی ملاقات نماید و از قدّوس خواست که همراه وی نزد طاهره رود. جناب قدّوس گفت من تصمیم گرفته ام که دیگر با طاهره ملاقات ننمایم. محمدحسن قزوینی مراتب را به طاهره اطلاع داد و مجدداً مأموریت یافت که نزد قدّوس برگردد و از وی بخواهد که به باغ طاهره رود. قدّوس این بار نیز از رفتن نزد طاهره استنکاف کرد. محمدحسن شمشیر خود را کشید و در برابر

قدّوس نهاد و گفت من بدون شما نزد طاهره باز نخواهم گشت. یا خواهش مرا اجابت کنید و یا با این شمشیر مرا مقتول نمائید. قدّوس با چهره غضبناک فرمود من هرگز با طاهره ملاقات نخواهم کرد و آنچه می‌گوئی انجام خواهم داد. محمدحسن نزد قدّوس بزانو درآمد و گردن خویش را حاضر نمود که قدّوس آن را با شمشیر از تن جدا نماید. ناگهان طاهره بی‌حجاب و زینت کرده در جمع اصحاب پدیدار گشت. (۵۲) اصحاب حاضر ترسان، حیران، حشمگین، ناتوان (۵۳) و پریشان (۵۴) شدند. جناب طاهره بی‌اعتناء به حالات اصحاب در کنار قدّوس جالس شد. در ایام بدشت برحسب ظاهر (بدلائلی که قریباً بیان خواهیم داشت) طاهره بکرات گفته بود که من قدّوس را شاگرد خود می‌دانم. حضرت باب وی را فرستادند تا در محضر من تعلیم گیرد. در حین جلوس در کنار قدّوس نیز به وی عتاب و خطاب فرمود که چرا چنین کرده‌اید و چنان نکرده‌اید. قدّوس در جواب فرمود که من آزاد هستم و آنچه را صواب و صلاح است بگری می‌سازم و شما مجاز بعتاب بر من نیستید. (۵۵) از لسان طاهره بیانات رشیکه مهیمنه خطاب به اصحاب صادر گشت. (۵۶) با صدای بلند و در نهایت فصاحت و بلاغت و بر نهج قرآن شریف خطابه‌ای اداء فرمود. آیه‌ای از قرآن مجید تلاوت فرمود که واقعاً مناسبت مقام داشت و اشارت به حضور متقیین (پرهیزگاران) در بهشت و در کنار نهر آب در حضور ملیک مقتدر می‌نمود (۵۷). در حین تلاوت این آیه اشاره به جمال ابھی و جناب قدّوس نمود. اشارت وی نوعی بود که بر حاضران مکشوف نگشت که مراد از ملیک مقتدر کدام یک از این دو وجود مبارک است. (۵۸) طاهره با صدای بلند می‌فرمود: این نقره ناقور است. این نفخه صور است. (۵۹) که البته اشاره به ظهور قیامت و انقضای دوره شریعت اسلام است. حضور طاهره در جمع رجال اصحاب بدون حجاب و ایراد بیانات متهورانه مبنی بر نسخ شریعت و انقضاء دور اسلام قیامتی پیا کرد. این بانوی مطهره که در نظر اصحاب مظهر عصمت و رجعت جناب فاطمه دخت مقام رسالت و مشاهده سایه وی نیز حرام بود در یک لحظه کوتاه در دید غالب آنان موجب ننگ شریعت حضرت منّان گشته بود. (۶۰) پس از کشف حجاب (۶۱) و ختم بیانات طاهره آن دسته از اصحاب که گرفتار

تقلید سابقه بودند و اکثریت جماعت حاضران را تشکیل می‌دادند از او فرار نمودند و گروهی به عمارت نیمه‌مخروبه و خالی از سکنه که در آن حوالی بود پناه بردند که از جمله آنان برادران نهری بودند. (۶۳) برخی بکلی از ایمان به امر جدید منصرف شدند و گروهی گرفتار شبهه و تردید گشتند. (۶۴) ملا عبدالخالق اصفهانی ناگهان آنچنان آشفته و ترسان و دیوانه گشت که گردن خویش برید و خون از آن بارید و در آن حال از منظر طاهره دور گشت. (۶۵) از آنان که گرفتار تردید گشته بودند برخی مراجعت نمودند. از میان آنان پاره‌ای مات و مبهوت و غرق سکوت شدند. برخی نیز روایت اسلامی را بخاطر آوردند که جناب فاطمه در روز قیامت بی‌حجاب از پل صراط خواهد گذشت. (۶۶) جناب قدّوس که ساکت نشسته بود بنظر می‌رسید منتظر فرصت مناسب است تا با شمشیری که در دست دارد ضربه‌ای بر طاهره زند. طاهره بی‌آنکه باز داشته و یا مضطرب شود با غایت شعف و با لحنی که مشابه لحن نزول قرآن شریف بود ضمن ایراد بیاناتی غرّاً خطاب به باقیمانده اصحاب در صحنه احتفال بدشت فرمود:

من آن کلمه‌ام که قائم بدان تفوّه خواهد نمود و بیانش موجب اضطراب و فرار نقباء ارض خواهد گشت. (۶۷) سپس طاهره اصحاب را دعوت نمود که یکدیگر را در آغوش فشارند و چنین حادثه عظیمی را جشن گیرند. (۶۸) پس از آن جمال اهی وساطت و هدایت و دلالت فرمودند و اصحاب فراری به صحنه احتفال باز گشتند. بدستور حضرت بهاء‌الله سوره واقعه از قرآن شریف تلاوت گردید. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: قاری سوره اذواقعت الواقعة را تلاوت نمود. اعلان دوره جدید شد و ظهور قیامت کبری گردید. (۶۹) حضرت ولی‌امرالله طرح اعلان استقلال ظهور جدید را در احتفال بدشت - "A Pre - Conceived" (۷۰) (طرح از پیش منظور گشته) فرموده‌اند و بتصریح حضرتشان در یکی از توقیعات مبارکه اقدام طاهره در بدشت مبنی بر کشف حجاب و اعلان استقلال آئین بابی با توافق کامل جناب قدّوس و تصویب قبلی جمال اهی انجام یافته‌است. اینکه جناب قدّوس ظاهراً خود را ناراضی و خشمگین نشان داده برای تسکین خشم آن دسته از اصحاب حاضر در بدشت بوده‌است که با شیوه متهورانه جناب طاهره موافق نبوده‌اند.

بعبارت دیگر در حقیقت اختلافی در اعمال این شیوه انقلابی میان قدّوس و طاهره نبوده است (مضمون بیان مبارک). (۷۱) باید توجه داشت اولین خطبی که از قلم جناب قدّوس در قلعه شیخ طبرسی صادر گردیده حائز اهمیت خاصّ بوده است. خطبه نخستین مخصوص حضرت باب و خطبه دوم در خصوص جمال ابھی بوده و خطبه سوم اختصاص به جناب طاهره داشته است. (۷۲) از این اقدام جناب قدّوس توان استفاده داشت که روابط ایمانی و عرفانی قدّوس و طاهره در چه حدّ از خلوص و تعشّق روحانی بوده است. جناب سیّد مهدی گلپایگانی بدین نکته که اعلان استقلال شرع بیان با توافق جناب قدّوس و جناب طاهره بوده بخوبی پی برده و آن را در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۲۱۱) بیان کرده است. این است عین قول آن دانشمند فرزانه: و حقیقت مناقشه بدشت که مابین یار و اغیار بزیا و زشت اشتهار یافته اینست که چون خیر اظهار قائمیت آن سیّد انام و نسخ شریعت و آئین اسلام بسمع قدّوس و طاهره رسید ابلاغ این خبر مدّش را بسائر اصحاب که تا آن زمان شخص باب را واسطه حجّت غائب و عبد حضرت صاحب می پنداشتند و تغییر دین فرقان را از حیّز امکان خارج می شمردند و بتمام آداب و احکام اسلامیّه عامل بودند چنین مصلحت دیدند که طاهره دعوی قائمیت و تجدید شریعت را اعلان سازد و قدّوس بانکار و تردید پردازد تا نفوس ضعیفه پراکنده و پریشان نگردند و نتیجه این تدبیر عاقبت رفع توهم و نفرت از قلوب ارباب ریب و شبهه گردید و دلهای رمیده از هیمنه نفخ صور فی الجمله آرمید و کلّ بر قبول کلمه قائمیت و لزوم تجدید شریعت اتّفاق نموده از اختلاف و شقاق دوری گزیدند. جناب سیّد مهدی در حاشیه آن صفحه می نویسد: سرّ انتخاب طاهره باعلان قائمیت و نسخ شریعت این بود که زنان در قانون اسلام در صورت کفر و ارتداد از حکم قتل معافند و توبه و رجوع ایشان را نیز مقبول می شمارند. "دکتر علی الوردی در کتاب لمحات اجتماعیّه تصریح می نماید که مؤتمر بدشت سبب اعلان آئین بابی بعنوان دیانت جدید گردید حال آنکه پیش از انعقاد آن غالب مردمان گمان می نمودند بایّت شاخه ای از مذهب شیخی است (جلد دوم، صفحه ۱۷۹).



جناب نبیل زرنندی در تاریخ خود می‌نویسد که پس از حادثه کشف حجاب "هر یومی از ایّام صنمی از اصنام مکسور و حجایی محروق...جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز رویهم می‌گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند... در آن روز اصحاب به سه رأی شدند. بعضی جناب طاهره را مفترض الطّاعة دانستند و بعضی حضرت قدّوس را بنوعی که حقّ واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلی دانستند و برخی هردو را حقّ و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار می‌دانستند...باری چندیوم باین منوال گذشت تا جمال اهی اصلاح ذات‌البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضراء نازل شده می‌رویم تا آن حضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره خضراء همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقالید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه ربّ الارباب حاصل گردید....(۷۳)

اصحاب بابی که تا ایّام احتفال بدشت نزد اهل حقیقت بکثرت اداء نوافل شهرت داشتند و هنگام اداء صلوّة اسلامی پیشانی بر یک مهر و بینی بر مهر دیگر می‌نهادند پس از اطلاع از حقیقت نسخ شریعت اسلام همانگونه که نبیل زرنندی تصریح کرده است آن مهرها بیکسو نهادند و بتدریج باجراء احکام عبادتی امّ‌الکتاب دور بابی، کتاب مبارک بیان، پرداختند. ولکن برخی از آنان نیز با تأسّف باید گفت که مفهوم حقیقی از نسخ شریعت اسلام را درک نکردند و از راه اعتدال خارج شدند. نبیل زرنندی می‌نویسد: بعضی از پیروان چون دیدند که حضرت طاهره حجاب صورت را بیکسو نهاده این طور نتیجه گرفتند که ممکن است بر حسب هوای نفس بمانهی و سیّئات مشغول شوند و از مسأله نسخ شریعت بخیال خود این طور تصوّر کردند که حرّیت مضرّه را پیشه خود سازند. از حدود آداب تجاوز کنند و باجرای هوای نفس خویش مشغول شوند. این خیال باطل و سودای خام که برای کوتاه نظران حاصل شده بود سبب شد که خشم خدا بر آنها نازل گردید و مورد غضب

پروردگار واقع شدند. باین معنی که در حین توجّه به مازندران چون به قریه نیالا رسیدند جمعیتی به آنها حمله ور شدند و بلای شدیدی از دست اعداء بر آن عده بی پروا که از روی هوای نفس بکسر حدود پرداخته بودند وارد شد. تا صاحب نظران بحفظ حدود الهی پردازند و شریعت الله بشرف و بزرگواری ذاتی خود محفوظ ماند. (۷۴) باید توجّه داشت که در متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی کلمات مناهی و سیئات نیامده و از عبارات انگلیسی مفهوم می شود که برخی از اصحاب از حدود اعتدال تجاوز نموده تا امیال خودپسندانه خویش را تشفی نمایند. عین عبارات متن انگلیسی (Dawn Breakers) بعّلت نهایت اهمّیت موضوع ذیلاً نقل می گردد:

"They viewed the unprecedented action of Tahirih in discarding the veil as a signal to transgress the bounds of moderation and to gratify their selfish desires" (صفحه ۲۹۸)

جناب سیدمهدی گلپایگانی که بدرستی دریافته اصحاب در بدشت بهیچ وجه مرتکب فسق و عصیان نگشته اند در کتاب کشف الغطاء (صفحات ۱۲ - ۲۱۱) چنین می نویسد: پس از حصول اطمینان بظهور قائم منتظر مأمول بوجد و سرور و تکبیر و تهلّیل مالک یوم النّشور همدل و همزبان گردیدند و نعره یا بشری یا بشری بعنان آسمان رسانیدند و باثر این های و هوی و شوق و شور که بحالت مستان و دیوانگان شباهت می داشت اهالی اطراف برایشان شوریده جمعیتشان را پریشان ساختند و آنچه معاندین امرالله در باره کسر حدود شهرت داده اند فقط عبارت از خرق حجاب و ترک صوم و صلوة و عبادات وارده در فرقانست نه ارتکاب فسوق و عصیان که بحکم عقل و وجدان در هر کور و دور ممنوع و در شریعت انسانیّت قبیح و منفور بوده و می باشد."

زیرنویس بخش دوازدهم

جناب طاهره در احتفال بدشت

۱ - God Passes By صفحه ۳۱.

۲ \_ عیناً مأخذ بالا.

۳ \_ مأخذ بالا. صفحه ۵.

۴ \_ مأخذ بالا. صفحه ۲۳.

۵ \_ مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد نخست، صفحه ۳۲۷.

۶ \_ God Passes By. صفحات ۱۷، ۲۱، ۳۱، و ۳۳.

۷ \_ رجوع فرماید به:

الف \_ یوسف بهاء در قیوم الاسماء. صفحات ۸۶ \_ ۳۸.

ب \_ حضرت باب. صفحات ۷۶ \_ ۹۷۰.

۸ \_ عین عبارات لوح مبارک در این خصوص چنین است:

فاذکروا یا قوم حین الّذی جائکم منزل البیان بآیات قدس بدیع و قال انا باب العلم و من  
يعتقد في حقّي فوق ذلك فقد افترى علی و اکتسب في نفسه اثماً عظيماً. ثمّ قال ائی اناالقائم  
الحقّ الّذی انتم بظهوره وعدتم في صحائف عزّ کریم. ثمّ قال عزّ ذکره بانّی انا نقطة الاوّلیّة و  
انّها لمحمد رسول الله كما سمعتم و شهدتم في الواح الله الملك الحکیم... (مجموعه آثار قلم اعلى.

شماره هجدهم، دارالآثار ملی بهائیان ایران، صفحات ۵۳ \_ ۲۵۲).۰

۹ \_ عین بیان مبارک چنین است: یا قرّة العین ادع الی سبیل الله الاعظم بالحکمة المحضّة....

باید توجه داشت که یکی از القاب حضرت باب در کتاب قیوم الاسماء قرّة العین است. لذا  
نباید لقب مذکور با لقب قرّة العین اعطائی جناب سید کاظم رشتی به جناب طاهره اشتباه  
شود. بدیهی است که ایمان جناب طاهره به حضرت باب پس از اتمام کتاب قیوم الاسماء  
بوده و نام طاهره در کتاب مذکور نیامده است.

۱۰ \_ عین بیان مبارک چنین است:

یا قرّة العین لا تجعل یدک مبسوطة علی الامر لانّ الناس فی سکران من السّر... فاطهر من السّر  
سراً علی قدر سمّ الابرّة فی الطور لیموتنّ الطور یون فی السیناء عند مطلع رشح من  
ذلک النور المهیمن الحمراء....

۱۱ \_ عین بیان مبارک چنین است:

يا قرّة العين لو كنت تعلّمت و تكلمت مع المؤمنين ممّا قد كنت عليه بالحقّ الاكبر لا  
نفصّوا المؤمنون من حولك... فارحم على المؤمنين بعفوّك فانّ الناس لن يبلغوا اليك الاّ كمثل  
بلاغ النملة الى التوحيد....

۱۲ \_ عين بيان مبارک چنين است: يا الهى قد نسبت آثارى بحجّتک الحىّ الاّ يظلم احد و  
لا يكذب... (فاضل مازندراني. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۶۸).

۱۳ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال ملا عبدالحق یزدی و منابع مربوط به زندگی او از  
جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت باب تألیف نگارنده سطور، صفحات ۸۰ \_ ۳۷۷ و  
نیز صفحات مذکور در Index ذیل نام او. همچنین به مجلد دوم کتاب مطلع الشمس تألیف  
محمد حسن خان اعتماد السلطنه (صفحه ۳۹۹) مراجعه شود.

۱۴ \_ فاضل مازندراني. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۱۷۳ (بنقل از متن اصلی تاریخ نبیل  
زرندي).

۱۵ \_ مأخذ بالا. صفحات ۷۴ \_ ۱۷۳.

۱۶ \_ مأخذ بالا. صفحات ۸۸ \_ ۱۸۷. و نیز حضرت بهاء الله در لوح دیگر می فرمایند:  
معلوم آن جناب بوده که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شد و این نظر بفضل بحت  
بوده که شاید اهل غفلت و جهل بجزروت علم صعود نمایند. چنانچه اکثری از مطالب  
مذکوره در آن از مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده و اگر از اولّ بما اراده الله نازل  
می شد احدی عمل نمی نمود و باقی نمی ماند. کلّ ذلک من فضله علی خلقه و جوده علی  
عباده. ملاحظه نمائید که اولّ امر آن حضرت به بایّت خود را ظاهر فرمودند. این نظر بآن  
بوده که طیور افنده انام در آن ایام قادر بر طیران فوق این مقام نبودند (فاضل مازندراني.  
اسرار الآثار. جلد پنجم، صفحه ۳۶۹). و در لوح دیگر می فرمایند: همین ادّعی بایّت  
حضرت اعلی روح ماسواه فداه مدّل و مظهر شؤون ناس بوده و هست... اگر خلق مستعدّ  
بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمی شد.  
چنانچه از بعضی از آیات مبارکه مستفاد می شود. بلی طفل رضیع را لحم مضرّ است....  
(اسرار الآثار. جلد دوم، صفحات ۱۳ \_ ۱۲).

- ۱۷ \_ از جمله رجوع فرمایند به *Unfolding Destiny* صفحه ۴۲۶.
- ۱۸ \_ فاضل مازندرانی. *ظهورالحق*. جلد سوم، صفحات ۴۸۷ و ۴۸۹.
- ۱۹ \_ بتصريح محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در کتاب *مطلع الشمس* نام بدشت در گذشته دور بزبش بوده است. اعتمادالسلطنه می نویسد که آبادی شاهرود بتدریج از آبادی بدشت کاسته است (جلد سوم، صفحات ۵۸ - ۲۵۷).
- ۲۰ \_ از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ محمدحسینی. حضرت باب. صفحه ۳۸۳.
- ب \_ نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۰۱.
- پ \_ لغت نامه دهخدا. جلد دهم، صفحه ۷۵۵، ذیل بدشت.
- ت \_ اعتمادالسلطنه. *مطلع الشمس*. جلد سوم، صفحات ۵۸ - ۲۵۷.
- ۲۱ \_ *God Passes By*. صفحه ۳۳.
- ۲۲ \_ مأخذ بالا. صفحه ۶۸.
- ۲۳ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۳.
- ۲۴ \_ رجوع فرمایند به صفحات ۲۸۶ و ۳۰۱ *مطالع الانوار* (تاریخ نبیل زرنندی). از نوشته نبیل (صفحه ۲۸۶) روشن می شود که هنگام خروج از دروازه شمیران طهران بقصد عزیمت به خراسان قانته (خادمه طاهره) همراه او بوده است. از موضع دیگر تاریخ مذکور (صفحه ۳۰۱) معلوم می گردد که طاهره و خادمه وی پس از خاتمه احتفال بدشت و واقعه نیالا در محضر حضرت بهاءالله عازم نور گردیده اند. جناب سمندر در تاریخ خود نام خادمه جناب طاهره را کافیه نوشته است (صفحه ۳۵۸) با احتمال قوی دو خادمه مذکوره در اوقات متفاوت در خدمت طاهره بوده اند. جناب محمدعلی ملک خسروی در مجلد سوم از تاریخ شهدای امر ضمن بیان احوال جناب طاهره می نویسد که: جمال مبارک طاهره را با نوکر او (حسن ملقب به فتی القزوینی) و یکی از زنان اهل نور در معیت آشیخ ابوتراب اشتهاردی بطرف نور اعزام داشتند (صفحه ۲۰۳).

- ۲۵ \_ نگارنده ضمن پژوهش در احوال برادران ندّاف و بررسی مدارک مربوطه اخیراً دریافت که جناب میرزا محمد مهدی و جناب میرزا جواد جولا دائی‌های برادران در واقعه بدشت شرکت داشته‌اند. میرزا محمد مهدی بعداً در حوادث قلعه شیخ طبرسی بشهادت رسیده‌است. برای آگاهی از احوال حاضران در احتفال بدشت از جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت باب‌تألیف نگارنده سطور، صفحات ۴۰۲ \_ ۳۹۰. احوال دائی‌های برادران ندّاف نیز در تاریخ امر بهائی در شهر قم (خطّی) تألیف دیگر نگارنده آمده‌است.
- ۲۶ \_ جناب ملا حسین بشروئی در تاریخ نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ هجری قمری (بیست و یکم جولای ۱۸۴۸) از مشهد عزیمت نموده‌است. جناب لطفعلی میرزا شیرازی در تاریخچه (خطّی) خود می‌نویسد که در دوازدهم رمضان سال ۱۲۶۴ هجری قمری در ده ملاّ بملاقات باب‌الباب فائز گشته‌است.
- ۲۷ \_ مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی (ترجمه فارسی) صفحه ۱۵۱.
- ۲۸ \_ مطالع الانوار. صفحات ۹۴ \_ ۲۹۳.
- ۲۹ \_ God Passes By. صفحه ۳۲.
- ۳۰ \_ سه باغ مذکور بعداً در تملک جامعه بهائی قرار گرفت (رجوع فرمایند به صفحه ۳۳۸ از کتاب God Passes By).
- ۳۱ \_ تذکرةالوفاء. صفحه ۳۰۷.
- ۳۲ \_ عیناً مأخذ بالا.
- ۳۳ \_ تاریخ نیکلا (ترجمه فارسی). صفحات ۳۰۵ \_ ۲۹۷.
- ۳۴ \_ افنان. چهار رساله تاریخی. صفحات ۶۶ \_ ۶۵. مفاد نظر جناب ادیب‌العلماء طالقانی بدون ذکر نام وی در مجلد نخست از کتاب کواکب‌الدّریه (صفحه ۱۳۰) نیز آمده‌است.
- ۳۵ \_ ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحات ۲۶ \_ ۳۲۵.
- ۳۶ \_ مأخذ بالا. صفحه ۱۰۹.

۳۷ \_ در کتاب قرّة العین تألیف از لیان (صفحه ۷) چنین مسطور است: گویند قرّة العین در بدشت همه‌روزه از پس پرده برای جماعت بایّه و عظم و نطقهای مهیج و غراء ایراد می‌کرده‌است. این نکته چنانکه در متن آوردیم مورد تأیید گوینوی فرانسوی است.

۳۸ \_ مکاتیب حضرت عبدالبهاء. جلد دوم، صفحه ۲۵۵. بتصریح حضرت عبدالبهاء در مأخذ یاد شده (صفحه ۲۵۴) جناب قدّوس نیز در تفسیر صمد این نداء را مرتفع فرموده‌است. باید توجه داشت که قدّوس در بدشت الواحی مرقوم داشته و از امر ابھی اخبار کرده‌است. (مأخذ: لوح مبارک سراج نازل از قلم اعلی).

۳۹ \_ برای آگاهی از احوال جناب میرزا سلیمان نقلی شهید از جمله رجوع فرمایند به: محمدحسین. حضرت باب. صفحات ۳۸۵، ۳۹۵، ۳۹۶ و ۸۲۴.

۴۰ \_ نبیل زرنندی در متن اصلی تاریخ خود می‌نویسد: هر یوم لوحی نازل می‌گردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب می‌خواند. بعد از انقضاء چند یوم از مصدر امر برای هر نفسی اسمی جدید عنایت شد بنحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلی مرقوم و مکتوم بر هر یک معروض که یکی را بردارد و بگشاید. بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بآن اسم موسوم است تا کلّ یکدیگر را با اسماء جدیده بخوانند (بنقل از مجلد سوم کتاب ظهور الحقّ جناب فاضل مازندرانی، صفحه ۱۱). عبارت بنحو قرعه قابل کمال دقت است و واقعه اعطاء القاب را از حوادث عجیبه احتفال بدشت می‌سازد.

۴۱ \_ طاهره قبلاً در عالم اسلام لقب جناب خدیجه حرم رسول اکرم و نیز جناب فاطمه زهراء دختر آن حضرت بوده‌است (رجوع فرمایند از جمله به لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ معین ذیل عنوان طاهره).

۴۲ \_ God Passes By. صفحه ۳۲.

۴۳ \_ اینکه جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم (جلد دوم، صفحه ۱۱۳۴) نوشته‌است:

در واقعه بدشت جناب قدّوس ابتداء لقب طاهره را به ایشان دادند و بعداً همین لقب از قلم حضرت اعلی نیز در باره ایشان نازل شد با توجه به بیان صریح حضرت ولی‌امرالله در God

Passes by (صفحه ۳۲) مبنائی ندارد. همچنین اینکه شاه سلطان خانم (عزیه خانم) همشیره پدری و معرض جمال اهی در رساله منسوبه به اوتنبیه النائمین (صفحه ۵) نوشته است که جناب طاهره نخستین بار لقب "بها" را به جمال اهی داده است بکلی برخلاف نصوص مبارکه و حقایق مسلمّه تاریخی است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف الغطاء (صفحه ۹۸) می نویسد که پس از وصول توقیع حضرت باب در پاسخ پرسش علمای مجتمع در کاظمیه: لقب آن سیده جلیله بلسان بایه و بهائیه طاهره اشتهار یافت". این نظر با توجه به بیانات مبارکه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله که قبلاً در متن کتاب نقل گردیده است باید تعدیل شود.

۴۴ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۷.

ب \_ God Passes By. صفحه ۳۱.

۴۵ \_ God Passes By. صفحه ۳۲.

۴۶ \_ مأخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۷ \_ مأخذ بالا. صفحه ۷۴.

۴۸ \_ عیناً مأخذ بالا.

۴۹ \_ بیان حضرت ولی امرالله مندرج در زیرنویس شماره یک صفحه ۲۹۴ Dawn

.Breakers

۵۰ \_ تذکرة الوفاء صفحه ۳۰۷.

۵۱ \_ عیناً مأخذ بالا.

۵۲ \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۶ \_ ۲۹۵.

۵۳ \_ God Passes By. صفحه ۳۲.

۵۴ \_ تذکرة الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۵۵ \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۹ \_ ۲۹۸. جناب سیدمهدی گلپایگانی در

کتاب کشف الغطاء (صفحه ۱۸۷) تصریح می نماید که... حضرت قدّوس در مناقشه بدشت



طاهره سلام الله عليها را بسبب خرق حجاب عایشه خطاب فرمود و پس از رفع غائله این کلمه را بعیش کننده تفسیر نمود. متأسفانه جناب گلپایگانی مأخذ و سند روایت این سخن را ارائه نکرده است. بنظر نگارنده سطور صحّت این سخن محلّ تردید است.

۵۶ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ God Passes By. صفحه ۳۲.

ب \_ نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۹۷.

۵۷ \_ عین آیه شریفه چنین است: انّ المتّقین فی جنّات و نهر فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر (سوره قهر آیات ۵۵ \_ ۵۴).

۵۸ \_ نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۹۸ \_ ۲۹۷.

۵۹ \_ تذکرة الوفاء. صفحات ۳۰۸ \_ ۳۰۷.

۶۰ \_ God Passes By. صفحه ۳۲.

۶۱ \_ در برخی از منابع غیر امری موضوع کشف حجاب و خطاب طاهره به قدّوس با محتوای تذکرة الوفاء، God Passes By و تاریخ نبیل زرنندی مغایرت دارد که باید تصحیح و یا تعدیل و با نصوص مبارکه تطبیق شود. نیکلا در تاریخ خود سیّدعلی محمد باب می نویسد: قرّة العین بنا بر معمول در مواقع سخنرانی پرده نازکی بتوسط ریسماها در مقابل خود می آویخت و در عقب آن صحبت می کرد. در این روز بهترین لباس خود را پوشید و نفیس ترین جواهراتی که داشت زیب پیکر خود ساخت و به دو خدمتکار خود امر کرد که در عقب او بایستند و مقراضی در دست داشته باشند و همین که به آنها اشاره کرد هردو با هم یکدفعه ریسماهای پرده را مقراض کنند تا پرده بیکبار بیافتد. پس از این مقدمات شروع به سخنرانی کرد... (صفحه ۳۰۰ ترجمه فارسی). نیکلا تصریح می کند که پس از اعتراض و مهممه اصحاب جمال اهی از بیم آنکه مبدا طاهره مورد هجوم مخالفان قرار گیرد و خونریزی شود فوراً عبای حضرتشان را بر سر قرّة العین انداخته او را به خیمه خود بردند (صفحه ۳۰۱). این مطالب در منابع موثّق امری تأیید نشده اند. از تاریخ نیکلا (صفحات ۳۰۵ \_ ۳۰۱ ترجمه فارسی) همچنین بر می آید که قدّوس هنگام کشف حجاب

حاضر نبوده‌است. در کتاب قرّة‌العین نوشته ازلیان نیز موضوع پاره کردن بندهای پرده حائل میان طاهره و اصحاب و عدم حضور قدّوس در هنگام کشف حجاب بهمان ترتیب مذکور در کتاب نیکلا آمده‌است (صفحات ۸ - ۷).

۶۲ - حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: در بدشت همه اصحاب فرار کردند مگر معدودی (زرقانی بدایع‌الآثار. جلد دوم، صفحه ۱۶۵).

۶۳ - نیل زرنندی. مطالع‌الانوار. صفحه ۴۹۱. برادران نهری سرانجام بهدایت و دلالت جمال اهی در همان احتفال بدشت به جمع ثابتان پیوستند.

۶۴ - تذکرة‌الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۶۵ - ملاّعبدالخالق بهدایت و دلالت جمال اهی در همان احتفال بدشت به جمع ثابتان پیوست. جناب طاهره او را به ذبیح ملقّب نمود. ملاّعبدالخالق سرانجام در وقایع قلعه طبرسی بشهادت رسید.

۶۶ - ظاهراً توجّه اصحاب به روایت معروف شیعی بوده‌است که بیان می‌کند در روز قیامت هنگام عبور فاطمه زهراء از میان جمع ندا می‌رسد که چشمان خویش را ببندید که فاطمه دختر رسول‌الله عبور می‌نماید. عبارت غضّوا ابصارکم (چشمان خویش را ببندید) گویای آنست که جناب فاطمه بی‌حجاب عبور می‌نماید. این روایت در چند کتاب شیعی آمده‌است. در مجلد هفتم کتاب بحارالانوار فی اخبارالائمة‌الاطهار ملاّمحمدباقر مجلسی ثانی مآلاً از رسول اکرم چنین نقل گردیده‌است: ثمّ ینادی مناد من بُطنان العرش یا معشرالخلائق غضّوا ابصارکم حتّی تمرّ بنت حبیب‌الله الی قصرها، فتمرّ فاطمة بنتی (صفحه ۳۳۶). مفاد روایت اینست که در روز قیامت منادی از میان عرش الهی ندا می‌کند که ای مردمان چشمانتان را ببندید تا دختر حبیب خداوند به قصر خویش رود. پس دخترم فاطمه بسوی قصر می‌رود. روایت مذکور در مجلد چهل و سوم همان کتاب مآلاً بنقل از امام جعفر صادق علیه بهاء‌الله بدین‌صورت ثبت گردیده‌است: اذ کان یوم القیامة قیل یا اهل الجمع غضّوا ابصارکم تمرّ فاطمة بنت رسول‌الله صلّ فتمرّ... (صفحه ۲۲۱). مفاد این روایت

گویای آنست که در روز قیامت خطاب به جماعت حاضر گفته می‌شود چشمان خویش را ببندید که فاطمه دختر رسول‌الله صل عبور می‌نماید. پس فاطمه عبور می‌کند.

۶۷ \_ شاید اشاره جناب طاهره به روایت مفصل منقول از حضرت امام جعفر صادق باشد که در کتاب بحار الانوار مجلسی آمده‌است. در این روایت ذکر ظهور حضرت قائم و سیصد و سیزده تن اصحاب مخصوص آن حضرت بعنوان حکام حقیقی ارض شده و سرانجام مذکور گردیده که قائم متکلم به کلمه ای خواهد گشت که برخی از اصحابش بدان کفر خواهند ورزید. در بخش آخر روایت می‌فرماید: فیجولون فی الارض... فیرجعون الیه واللہ انی لاعرف الکلام الذی یقولہ لهم فیکفرون به (مجلد پنجاه و دوم بحار الانوار، صفحه ۳۲۶).

۶۸ \_ God Passes By. صفحات ۳۳ \_ ۳۲.

۶۹ \_ تذکره الوفاء. صفحه ۳۰۸.

۷۰ \_ God Passes By. صفحات ۳۳ \_ ۳۲.

۷۱ \_ توقيع مبارک حضرت ولی‌امرالله مؤرخ ششم ژانویه ۱۹۳۳ میلادی خطاب به یکی از احباء مندرج در مجموعه Lights of Guidance (صفحه ۳۵۱). بعلت اهمیت موضوع عین بیان در این مقام درج می‌گردد:

"The Episode of Badasht was prearranged by Bahá'u'lláh, Táhirih and Quddus, that seeming difference between the last two was only to appease the more orthodox of the friends who found difficulty in accepting the changes advocated by Táhirih and Quddus was in reality in full sympathy with what she did. It could not be otherwise".

۷۲ \_ نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۳۶۱.

۷۳ \_ نقل از متن اصلی تاریخ نبیل زرنندی (فاضل مازندران. ظهور الحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۱).

۷۴ \_ مطالع الانوار. صفحه ۳۰۰.

بخش سیزدهم

ایام اقامت جناب طاهره در مازندران

پس از خاتمه احتفال بدشت اصحاب عازم مازندران گردیدند. بامر جمال اهی کجاوه‌ای فراهم گشت تا جناب قدّوس و جناب طاهره در آن سوار شوند. طاهره در میان راه اشعاری انشاد و با صوت رسا قرائت می‌نمود و یاران که در پی کجاوه پیاده (و تنی چند سواره) راه می‌پیمودند آن اشعار را با صدای بلند تعنی می‌نمودند. (۱)

صدای اصحاب در دشت و کوهساران می‌پیچید و گوئی نوید می‌داد که دور قدیم سررسید و ظهور جدید پدید گشت. آنان پس از عبور از شاهرود، شاهکوه، میانه‌سر و دزوار به نیالا رسیدند. (۲) چون این راه دراز آنها را بکلی خسته کرده بود در پای کوه بزرگی در نیالا خیمه‌ها برافراشته و شب را استراحت نمودند. هنگام سحر قریب پانصدتن از مردم متعصّب هزارجریب بدانان هجوم نمودند و اصحاب را تار و مار کرده اموالشان را بغارت بردند. حضرت بهاءالله داستان هجوم مردم را در نیالا برای شخص نبیل زرندی چنین تعریف فرموده‌اند:

وقتی که ما به نیالا رسیدیم برای استراحت در دامنه کوه فرود آمدیم. هنگام فجر از صدای سنگهائی که جمعیت مهاجمین از بالای کوه بطرف ما می‌افکندند بیدار شدیم. هجوم آنها بقدری شدید بود که همراهان ما گرفتار ترس و خوف گردیده فرار کردند. من لباسهای خودم را بجناب قدّوس پوشانیدم و او را به محلّ امنی فرستادم و خود می‌خواستم بعداً به او ملحقّ شوم. وقتی که به آن محلّ رسیدم قدّوس از آنجا رفته بود. در نیالا بجز جناب طاهره و جوانی موسوم به میرزاعبدالله شیرازی کس دیگری باقی نمانده بود. هجوم جمعیت شدید بود. خیمه‌ها را کردند. برای حفاظت طاهره جز همان جوان شیرازی دیگری را نیافتم. مشارالیه دارای شهامت و عزمی شدید بود. شمشیری بدست گرفته بود و با کمال شجاعت جمعیتی را که برای غارت کردن ااث ما هجوم می‌کردند جلوگیری می‌کرد. با آنکه چندین زخم برداشته بود برای حفظ اموال ما حاضر بود جان خود را فداء نماید. من در مقابل آن جمعیت قرار گرفتم و به نصیحت آنها پرداختم و به آنها فهماندم که قساوت و بدرفتاری خوب نیست. نصیحت من مؤثر واقع شد و بعضی از اموالی را که بغارت برده بودند مسترد داشتند. (۳)

حادثه نیالا در اواسط ماه شعبان ۱۲۶۴ هجری قمری (اواسط آگست ۱۸۴۸ میلادی) واقع گشت. پس از رهائی از حادثه نیالا حضرت بهاءالله با جناب طاهره و خادمه او به نور عزیمت فرمودند. در میان راه آن حضرت شیخ ابوتراب اشتهاوردی را برای حفاظت طاهره معین فرمودند و خود عازم بندر جز شدند. در آن اوقات طاهره قصد داشت که به آذربایجان برود و بحضور حضرت باب مشرف شود ولکن جمال ابھی خطرات این سفر را بدو گوشزد کرده و موافقت نفرمودند. (۴) بعدها نیز که پیغام فرستاد و از جمال ابھی تقاضا نمود که اجازه فرمایند با لباس مردانه به قلعه طبرسی رود صلاح ندانستند. (۵) جناب قدّوس پس از عزیمت از نیالا در میان راه گرفتار دشمنان شد و اندکی بعد در شهر ساری در خانه میرزا محمد تقی مجتهد ساروی زندانی گشت. بقیه یاران نیز پراکنده گشتند و بعداً غالب آنان به اصحاب قلعه طبرسی پیوستند. (۶) جناب طاهره در راه عزیمت به نور نخست به شهر بارفروش وارد گشت. در آن ایام که ماه رمضان بود طاهره در خانه مجتهد شهیر جناب ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر فرود آمد. نامبرده از شاگردان برجسته جناب شیخ احمد احسائی بود و از دیگر علماء شهیر زمان خویش نیز استفاده کرده بود. شریعتمدار نزد هردو جماعت اصولی و اخباری محترم بود و مردم بارفروش به وی نهایت مهر و ارادت می‌ورزیدند و از او معجزات و کرامات بسیار روایت می‌نمودند. این فاضل جلیل هنگام دعا و مناجات و تدریس و در سخن‌رانیهای خویش بسیار ساده و بلهجه مازندرانی سخن می‌گفت. سخنش آنقدر شیرین و دلنشین و شادی‌آفرین بود که جمعیت در مسجد حاج کاظم بیگ (محلّ وعظ و امامت او) موج می‌زد. در میان سخن همیشه چندبار حضّار را از ته دل بخنده می‌آورد و می‌فرمود عهد گریه بسرآمده و این عصر دور شادی و خنده است. شریعتمدار قلباً به امر بدیع مؤمن بود و پس از ظهور حضرت باب از محضر جناب قدّوس و جناب باب‌الباب استفاضه فراوان نمود. هنگام اجتماع اصحاب در قلعه طبرسی با آنکه قریب نودسال داشت با گروهی از یاران خود عازم پیوستن به اصحاب قلعه گشت ولکن چون راههای وصول به قلعه وسیله دشمنان بسته بود توفیق نیافت. امّا بکروسیله بود اصحاب قلعه را یاری می‌نمود. جناب قدّوس آثار خود (و از جمله تفسیر صادالصّمد) را نزد

وی فرستاد که محفوظ دارد. پس از شهادت اصحاب قلعه طبرسی شریعتمدار بر اجساد شهداء نماز خوانده آنها را دفن نمود و هم او بود که دستور داد قطعات جسد مطهر قدوس را جمع‌آوری نموده دفن نمایند. وی در حدود نودسالگی با مریم خواهر جناب قدوس ازدواج نمود تا از وی حمایت کامل نماید. سرانجام در سنّی متجاوز از صد بسال ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) به ملکوت اهی صعود نمود. چند اثر مهمّ از شریعتمدار باقی مانده که هیچ یک بطبع نرسیده‌است. در خاتمه و پیوست کتاب اسرارالشّهاده شرحی در حمایت از امر بدیع و احوال حضرت باب، جناب قدوس و جناب باب‌الباب نگاشته و بیادگار نهاده‌است. (۷)

باری طاهره در مسجد حاج کاظم‌بیک که محلّ وعظ و تدریس جناب شریعتمدار کبیر بود به وعظ و حلّ مسائل مشکله دینیّه علماء و اهالی شهر پرداخت. در صف نسوان می‌نشست و از پشت پرده به پرسش حاضران پاسخ‌گویا و کوبنده می‌داد. حتی گاه سخنان شریعتمدار را نقد می‌نمود و در باب آنها اظهار نظر می‌فرمود. شریعتمدار از وی تحلیل نموده کراراً می‌فرمود که شخص او و امثال او باید از طاهره استفاضه نمایند. تحلیل شریعتمدار و اشتیاق مردم بارفروش برای استماع بیانات او موجب حسادت سعیدالعلماء دیگر مجتهد معروف شهر گشت. تفتین نمود و مردم را علیه آن جناب شورانید. این بود که به پیشنهاد شریعتمدار جناب طاهره چندروزی در خانه سادات قاضویّه از ثروتمندان و بزرگان بارفروش اقامت نمود و سپس عازم آمل گردید. (۸) پس از گذشت از آمل به سعادت‌آباد رفت و از آنجا به دارکلا رسید. یک روز توقّف نمود و از آنجا عازم قریه واز در دل جنگلهای مازندران شد. دو هفته در آنجا ماند. پس از آن همراه جمال اهی به تاکر رفت و مدّتی در آنجا سکونت نمود. جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد: آورده‌اند خاتم خود را که بجمله ربّ الطّاهره ادرکها منقور و منقوش بود بیکی از زنان اهل نور که همراه وی بود ببخشید. (۹)

جناب میرزا محمدحسن برادر جمال اهی میزبان طاهره در تاکر بود و وسائلی فراهم فرمود که اصحاب از طاهره کمال استفاده نمایند. (۱۰) در آن ایام جمال اهی نیز در تاکر

تشریف داشتند و سپس به طهران مراجعت فرمودند. جناب فاضل مازندرانی می‌نویسد که پس از خاتمه اقامت در نور جناب طاهره عازم قلعه طبرسی گردید ولیکن اسیر مأموران و جاسوسانی شد که در اطراف قلعه کمین کرده بودند. پس از دستگیری او را به طهران اعزام داشتند. (۱۱) شاید مستند جناب فاضل مازندرانی بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکره الوفاء باشد که می‌فرماید:

اما طاهره بعد از پریشانی بدشت گیر کرد. او را در تحت نگهبانی عوانان به طهران فرستادند و در طهران در خانه محمودخان کلانتر مسجون شد (صفحات ۳۰۹ - ۳۰۸). از بیان مبارک حضرت عبدالبهاء نباید استنباط نمود که طاهره بلافاصله پس از واقعه بدشت دستگیر و به طهران اعزام گردیده است. شواهد و مدارک تاریخی نشان می‌دهد که حدود دو سال پس از واقعه مذکوره طاهره در مازندران دستگیر و به طهران اعزام گشته است. بهر حال اینکه بعضی نوشته‌اند جناب طاهره در حوادث قلعه طبرسی شرکت داشته است (۱۲) با محتوای تاریخ نبیل زرندی و دیگر منابع موثق امری موافقت ندارد. منابع ازلی به ملاقات مکرر طاهره با میرزایی ازل نیز در مازندران اشاره کرده‌اند. (۱۳) اما اقامت طولانی طاهره در تاکر میسر نبود زیرا مأموران میرزاتقی‌خان امیرکبیر همه‌جا در طلب دستگیری او بودند. لذا مجدداً راهی قریه واز گردید تا در دل جنگل از مزاحمت آنان در امان باشد. جناب نبیل زرندی می‌نویسد که طاهره در ماه ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری (حدود فوریه و مارچ ۱۸۵۰ میلادی) گرفتار و در خانه محمودخان کلانتر بوده است. (۱۴) در یک موضع دیگر از تاریخ خویش نیز تصریح می‌کند که طاهره در سال واقعه شهدای سبعه طهران (۱۸۵۰ میلادی) گرفتار و در خانه محمودخان کلانتر زندانی گردیده است. (۱۵) باستناد پژوهش محقق فقید جناب محمدعلی ملک‌خسروی طاهره تا حدود اواخر ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ هجری قمری (مارچ ۱۸۵۰ میلادی) در قریه واز بوده است. در کنار قریه واز رودخانه‌ایست که راه را قطع می‌نماید و چون طاهره از آن معبر گذشته بنام طاهره وزاوه‌نوز نیز معروف است. قریه واز ده کوچکی است از دهستان نائیج در اقلیم نور و تا شهر آمل کمتر از سی کیلومتر فاصله دارد. دهی است کوهستانی و

در میان جنگل با هوایی معتدل و مرطوب و هنوز راه وصول بدان مالروست. مالک قریه واز آقانصرالله گیلرد بوده که با کمال میل از طاهره حمایت کرده‌است. شهربانو خواهرزاده آقانصرالله میزبان طاهره بوده‌است. در ایامی که شهدای سبعة طهران بشهادت رسیدند میرزاتقی‌خان امیرکبیر جداً مصمم گشت که طاهره را بهر قیمتی هست بیابد و مقتول نماید. بطوری که معمرین قریه واز خصوصاً کربلانی حبیب‌الله (پیرمرد یکصد و سی‌ساله) برای جناب ملک‌خسروی تعریف کرده‌اند بین آقانصرالله گیلرد و شوهر خواهرش آقانصرالله نائیجی اختلاف شدیدی پدید می‌گردد. آقانصرالله گیلرد به حکومت نور که مرکزش در چمنستان بوده شکایت می‌برد و مأمورین به واز آمده آقانصرالله نائیجی را کت‌بسته به چمنستان می‌برند. نائیجی چندی در زندان بسر می‌برد و سرانجام فرار کرده یکسره به طهران می‌رود و موضوع اقامت طاهره را در قریه واز باطلاع میرزاتقی‌خان امیرکبیر می‌رساند. امیرکبیر فوراً دستور می‌دهد که مأمورین مخصوص همراه نائیجی به واز رفته طاهره را اسیر و آقانصرالله گیلرد را مقتول و اموالش را ضبط نمایند. دستور امیرکبیر بهمان ترتیب اجراء می‌گردد و طاهره را اسیر کرده به طهران اعزام و در خانه محمودخان کلانتر زندانی می‌نمایند. (۱۶) اینکه نیکلای فرانسوی در تاریخ خود (ترجمه فارسی، صفحه ۴۷۷) با یقین می‌نویسد که طاهره از مازندران به قزوین برگشته و در آنجا او را دستگیر کرده به طهران برده و در خانه کلانتر زندانی کرده‌اند با محتوای هیچ‌یک از تواریخ امری و غیرامری تطبیق ندارد و مسلماً اشتباه است. جناب ابوالفضائل در کتاب کشف‌الغطاء (صفحه ۱۱۰) می‌نویسد که جناب طاهره بامر شاه در بیت محمودخان کلانتر محبوس گشت. احتمالاً میرزاتقی‌خان امیرکبیر در تعقیب دستور ناصرالدین‌شاه طاهره را در خانه کلانتر محبوس کرده‌است.

زیرنویس بخش سیزدهم

ایام اقامت جناب طاهره در مازندران

۱ \_ نیل زرنندی. مطالع‌الانوار. صفحه ۲۹۹.

۲ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۱۱۲.



- ۳ \_ مطالع الانوار. صفحات ۳۰۱ \_ ۳۰۰.
- ۴ \_ رجوع فرمایند به:  
Root. Tahirih. P. 80
- ۵ \_ مأخذ بالا. صفحه ۸۸.
- ۶ \_ نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحات ۳۰۳ \_ ۳۰۰.
- ۷ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار جناب ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیر از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ زندگینامه او بقلم جناب شیخ عبدالکریم شریعتمداریان (خطّی) تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران.
- ب \_ محمد حسینی. حضرت باب صفحات ۶۰ \_ ۴۵۶.
- ۸ \_ فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحات ۲۷ \_ ۳۲۶ و ۴۳۶.
- ۹ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۲۷.
- ۱۰ \_ عیناً مأخذ بالا.
- ۱۱ \_ عیناً مأخذ بالا.
- ۱۲ \_ از جمله رجوع فرمایند به: معین محمد. فرهنگ لغت. جلد ششم (اعلام) صفحه ۱۴۵۲. وی می نویسد که طاهره: در جنگ قلعه طبرسی شرکت کرد و سپس دستگیر شد.
- ۱۳ \_ از جمله رجوع فرمایند به: کتاب قرّة العین صفحه ۹.
- ۱۴ Dawn Breakers. صفحه ۴۴۵.
- ۱۵ \_ مطالع الانوار. صفحات ۵۸ \_ ۶۵۷.
- ۱۶ \_ تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحات ۲۰۶ \_ ۲۰۵.
- بخش چهاردهم  
ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر

خانه کلانتر که اینک در بخش غربی خیابان بوذرجمهری طهران (در فاصله میان دو خیابان ناصرخسرو و سیروس) قرار دارد در ایام ناصرالدین شاه محبس گروهی از اصحاب بوده است. جناب طاهره بامر میرزاتقی خان امیرکبیر و سپس میرزا آقاخان نوری بیش از دو سال در آن خانه زندانی بود. مدتی در اطاق کوچکی، بحقیقت سلول کوچکی در طبقه فوقانی ساختمان خانه محمودخان واقع در ضلع شمال شرقی حیاط اقامت داشت که حتی جای دراز کردن پای بخوبی نداشت و چون فاقد پلکان نیز بود برای آمد و شد بدان اطاق می باید از نردبامی استفاده می شد. احتمالاً پس از مدتی بعلت کثرت رفت و آمد مردم برای زیارت آن بانوی دانشمند خصوصاً شاهزادگان از نسوان قاجار طاهره را به اطاق بزرگتری در همان طبقه منتقل نموده اند. (۱) نگارنده بارها افتخار زیارت خانه کلانتر را داشته و کسب روحانیت کرده است. محمودخان کلانتر بتوصیه امیرکبیر دستور داده بود که مأموران بر حرکات طاهره نظارت نمایند و هرگز اجازه ندهند که کاغذ و قلم نزدش باشد. اما این امر طاهره را از مکاتبه با دوستان و انشاد اشعار زیبا باز نداشت. با آب سبزی و چوب جارو بر صفحات کاغذ پاره‌هایی که پنیر و یا دیگر مواد خوراکی در آنها پیچیده شده بود نامه می نوشت و اشعار خویش مرقوم می داشت. (۲) از جمله نفوسی که با وی مکاتبه مستمر داشتند کریم خان مافی از اصحاب قزوین و متخلص به بهجت بود. با وجود موانع موجود و شدت عمل محمودخان کلانتر نسوان بابی بهربانه بود با جامه مبدل خصوصاً لباس تکدی خود را به طاهره می رساندند و مخابرات سریه برقرار بود. (۳) بتدریج همسر و بستگان محمودخان شیفته کمال و جمال و رفتار طاهره شدند و وسائل تشرّف نفوس متعدده خصوصاً شاهزاده خانمهای قاجار را بحضور طاهره فراهم نمودند. ارادتمندان طاهره در نقاط مختلف ایران برای رهائی آن قهرمان جاودان تلاش بسیار نمودند. نسوان خاندان فرهادی خصوصاً خاتون جان همسر آقا محمدهادی فرهادی تنی چند و از جمله حاج حسن زرگر و برادرش آقاعلی و کریم خان مافی (بهجت) را راهی طهران نمودند تا با اذن جمال ابھی برای رهائی طاهره اقدامات نمایند ولکن میسر نگشت. (۴) زیرا طاهره تحت نظارت شدید محمودخان و مأموران او بود. شیرزنی چون طاهره در قفس تنگ خانه کلانتر

نمی‌گنجید. آرزوی دیدار حضرت باب و دوری از اصحاب دل او را می‌فشرد و اشک از دیدگانش می‌فشاند. شاید زمزمه اشعاری چون ابیات زیبای زیر از اندوه او می‌کاست و توان روحانیش را می‌افزود.

گرتوافتم نظر چهره به چهره روبرو  
شرح دهم غم تو رانکته به نکته موبه‌مو  
از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام  
خانه به خانه در بدر کوچه به کوچه کو به کو  
می‌رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام  
دجله بدجله یم به یم چشمه بچشمه جو به جو  
....

مهرترا دل حزین بافته بر قماش جان  
رشته برشته نخ بنخ تار بتار و پو پو  
در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا  
صفحه بصفحه لا بلا پرده به پرده تو بتو (۵)

از جمله نفوسی که در خانه کلانتر بخدمت طاهره رسید و باوج عرفان نائل گشت شاهزاده حاجیه شمس جهان بود. وی فرزند شاهزاده محمد رضا میرزا (۷۷- ۱۲۱۱ هجری قمری برابر با ۱۸۶۰- ۱۷۹۶ میلادی) پسر سیزدهم فتحعلی شاه قاجار بود. شاهزاده محمد رضا میرزا مدتی حاکم گیلان بود. وی از هواخواهان طریقت شاه نعمت‌اللهی بود ولی در اواخر حیات بر اثر مذاکره با دختر خویش به حضرت باب ارادت یافته بود. محمد رضا میرزا اکثر ایام حیات را در سبزوار گذرانده بود و لذا به سبزواری اشتها داشت. بدیهی است که نامبرده نباید با میرزا محمد رضا سبزواری ملقب به مؤتمن السلطنه از مؤمنین عالی‌مقام خراسان اشتباه شود. اگرچه از جمله القاب شاهزاده محمد رضا میرزا نیز مؤتمن السلطنه بوده است. ولیکن شاهزاده محمد رضا میرزا اصولاً بعلت تخلص شعری افسر به نام اخیر

شهرت داشته‌است. از وی اشعار زیبایی بیادگار مانده‌است. از جمله ابیات ذیل از او نقل گردیده‌است. (۶)

بشنو چو خردمندان پند از من دیوانه  
نی دست ز ساغر کش نی پای زمیخانه  
خواهی نشوی رسوا بامن منشین ای شیخ  
ما رند و خراباتی تو عاقل و فرزانه  
آشفته زلفت دل، دل بسته حالت جان  
ای دانه تو چون دام وی دام تو چون دانه

باری شاهزاده شمس جهان که از قلم اعلی به ورقة الرضوان و فتنه البقاء تسمیه و لوح مبارک فتنه (۷) باعزازش نازل گردیده‌است بانوئی فاضله و شاعره بود که در خانه کلاتر بحضور طاهره رسید و بحقائیت امر بدیع عرفان یافت. از آثار شمس جهان (فتنه) از جمله یک مثنوی قریب به ششصد بیت در دست است که در آن به احوال خویش اشاره کرده‌است. (۸) مادر فتنه اهل نور بود. چنانکه در مثنوی گوید:

شکرالله مادرم از نور بود گوش جانم مستعدّ صور بود

فتنه پس از استماع خبر ظهور حضرت باب طالب تحقیق گشت ولکن تا مدتی توفیق دیدار اصحاب نیافت. خود گوید:

چون شنیدم قائم آل رسول کرده در شیراز از رحمت نزول  
هر کجا جو یا شدم کای مسلمین این چه غوغائست در روی زمین  
تا در آخر آن ملیح باوفا رهنمون گشتی مرا سوی خدا  
رحمت حقّ برچنین استاد باد حقّ پرستی را به من تعلیم داد

مراد از ملیح باوفا سید محمد گلپایگانی از اصحاب حضرت باب و شاگردان جناب طاهره است که مردی دانشمند و خود شاعر بوده است. جناب طاهره به وی لقب فتی الملیح داده بود. فتی الملیح مدّتی استادی شاهزاده فتنه را بعهدہ داشت و در آن احیان چون وی را مستعدّ و صاحب حسن نیت می‌دید به امر بدیع رهنمون گشت و به وی توصیه نمود که به

خانه کلانتر برود و بدیدار جناب طاهره نائل گردد. در مثنوی خود در باب زیارت طاهره چنین می گوید:

گفت اندر خانه محمودخان هست محبوبی که باشد به زجان  
پایره بنهاده بگذشتم ز جان تا رسیدم خانه محمودخان  
حیله ها انگیختم بهر لقاء صدمه ها دیدم از آن قوم دغا  
دیدم آن مه برج عقرب حبس بود همچو عیسی بود بر دار یهود  
پای آن برج ایستادم روبرو با زبان حال کردم گفتگو  
سر برآورد از دریچه آن قمر گفت نزدیک آی قدری بیشتر  
رفتم از شوق و شغف بر منظرش تا که جان سازم بقربان سرش  
گفتم ای خاتون عالم کیستی کاینچنین جذبه نمودی چیستی  
این چه غوغائیست در ملک جهان این چه محشر بود در مازندران  
او بفرمود آمده صاحب زمان ولوله افکنده در خلق جهان  
آنچه کردم عرض فرمودی جواب تا بمن بنمود این راه صواب  
ناگهان آگه شدند آن ملحدان که بود شمس و قمر در یک مکان  
بعد از آن اعوان محمود لعین جملگی جستند بیرون از کمین  
من چه گویم که چه کردند آن خسان با من و آن رشک خورشید جهان  
بعد فرمودی برو زینجا بدر گر بمانی هست بهر تو خطر  
نزد ما اجر عظیمی از تو هست عنقریب آن اجر می آری بدست  
پای او بوسیدم و بیرون شدم بهر آن لیلای خود مجنون شدم  
پای صدقم را خدا محکم نمود تا گذشتم ز آنچه میبود و نبود

فتنه (چنانکه در مثنوی خود گوید) در آغاز شیفته ازل می شود و از او دیدار می کند و پس از شهادت جناب طاهره و خروج جمال اهی و جمعی از اصحاب از ایران بقصد دیدار مجدد ازل به بغداد می رود. ولکن ازل از وحشت خود را مخفی می سازد و فتنه دل شکسته قصد مراجعت به ایران می نماید. در آن احوال که نالان و پریشان و محزون و دلخون بوده

بسوی حقّ راز و نیاز می کند و حین دعا به درگاه جمال اهی ملتجی می شود. میرزا آقاخان مژده اذن تشرّف می آورد و شاهزاده بحضور جمال اهی شرفیاب و بعرفان مقام شامخ آن حضرت نائل می گردد. شش ماه در جوار جمال اهی در بغداد اقامت می نماید و سپس بامر آن حضرت راهی ایران می شود. در این مثنوی همچنین به سفر جناب احمد یزدی (مخاطب لوح معروف احمد عربی) به ایران و اعلام مقام من یظهري جمال اهی و نیز مأموریت جناب منیب و جناب نبیل زرنندی و سرانجام معاشرت شاهزاده خانم با جناب مریم (ثمره) همسر برادر جمال اهی (و دختر عمّه و خواهر حرم آن حضرت) اشاره گردیده است. جناب فتنه در نهایت ایقان به جمال اهی به ملکوت بقاء عروج نمود. علیها رضوان الله و ثنائیه.

از دیگر نفوسی که در آن ایام با طاهره ملاقات نمود مهدعلیا (متولّد ۱۲۱۲ هجری قمری برابر با ۱۷۹۷ میلادی) نوه دختری فتحعلی شاه و مادر ناصرالدین شاه بود (۹). شاید ملاقات ناصرالدین شاه با طاهره او را بخینال این دیدار انداخته بود. نام اصلی مهدعلیا جهانیا جهان خانم بود و پس از جلوس پسرش بر تخت پادشاهی به مهدعلیا ملقب گشت. وی مانند شوهرش محمدشاه گرایش به تصوّف داشت. صاحب خطّی خوش و با ادب فارسی و عربی آشنا بود و خود نیز گاه شعر می سرود شعر زیر از اوست:

از مرد وزن آنکه هوشمند است      اندر همه حال سربلند است  
بی دانش اگر زن است اگر مرد      باشد بمثل چو خار بی ورد

گویند مهدعلیا سالها از مریدان جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای سبعه طهران بود و چون یقین یافت که نامبرده دل به حضرت باب سپرده است از پیرویش سرباز زد. وی بظاهر زنی شیرین گفتار بود و امثال و اشعار فراوان در حافظه داشت ولی صاحب صفاء قلب و خلوص نبود و خصومتش با اصحاب حضرت باب نیز اندازه نمی شناخت. چون اوصاف طاهره از شاهزاده خانمهای قاجار و تنی چند از همسران اعیان و بزرگان شنید بظاهر مشتاق ملاقات او گشت ولیکن قصدش تحقیر آن بانوی نادره و جاودانه بود. لذا در یکی از ایام مسجونیت جناب طاهره در خانه محمودخان او را به قصر مخصوص خویش برد تا در حضور میهمانان با وی مناظره نماید و بزعم خویش تسلط خود را بر وی آشکار

سازد. در قصر باشکوه او که همیشه چهارتن خواجه حرمسرا و بیست خدمتکار مخصوص با لباسهای فاخر جواهرنشان حضور داشتند و قلیانها، فنجانهای چای و قهوه، سینیها، قاشقها و همه ظروف از طلا و نقره بودند دههاتن از بانوان خاندان قاجار و بزرگان کشور حضور داشتند. از کیفیت مذاکرات آگاهی در دست نیست. ولیکن می‌توان احتمال داد که طاهره چگونه حاضران در مجلس را مبهوت جمال و کمال و قدرت استدلال خویش نموده‌است. مهدعلیا پس از حادثه رمی شاه بسیار تلاش نمود که جمال ابھی را معدوم نماید ولیکن این آرزو را بگور برد. اما بتفتین او و دیگر دشمنان امر و خوف میرزا آقاخان نوری صدراعظم جمعی از مظلومان و از جمله جناب طاهره (۱۰) جام شهادت سرکشیدند. مهدعلیا در سال ۱۲۹۰ هجری قمری (۱۸۷۳ میلادی) هنگامی که ناصرالدین‌شاه در فرنگ بود در طهران دیده از جهان فرو بست. جسدش را به قم برده در جوار جناب معصومه دفن نمودند (۱۱). امروز احدی از وی یاد نمی‌کند و کاخ مجلل او با خاک یکسان گشته‌است. ولیکن نام طاهره جاودانه و اوصاف عظمت مقامش زینت بخش کتب دوست و بیگانه است.

از برخی از منابع تاریخی بر می‌آید که میرزا تقی‌خان امیرکبیر در اوائل ایام اقامت طاهره در خانه کلانتر طاهره را احضار و با وی ملاقات نموده و ضمن استنطاق آن نابغه دوران را به تبری دعوت کرده ولیکن طاهره در نهایت فصاحت و بلاغت باثبات امر بدیع پرداخته‌است. بنوعی که امیرکبیر بعد از تفریق مجلس گفته قرّة‌العین نزدیک بود مرا نیز بابی کند (۱۲).

برخی از پژوهشگران نوشته‌اند که پس از دستگیری طاهره و اعزام او به طهران ناصرالدین شاه با وی ملاقات کرده‌است. این نکته مورد تأیید احفاد طاهره است. نگارنده با چندتن از احفاد طاهره در قزوین در این باب گفتگو داشته و همه آنان ملاقات میان آن دو را تصریح کرده‌اند. حتی یک تن از آنان عقیده داشت که شاه چندبار با طاهره ملاقات کرده تا وی را وادار به تبری نماید. این نکته ملاقات شاه را با طاهره در روز پیش از شهادت بیاور نزدیک‌تر می‌کند. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب طاهره Tahirih می‌نویسد

که: ...وقتی من در طهران بودم و با یکی از احفاد طاهره گفتگو داشتم او به من گفت که طاهره به ناصرالدین شاه گفته بوده که به حضرت بهاءالله ایمان دارد و حضرت بهاءالله به او دستور داده‌اند که ظهور یوم جدید را به عموم ابلاغ نماید. من (مارثاروت) پرسش خویش را از منسوب طاهره تکرار کردم و گفتم شاید مراد شما حضرت باب است ولی او برای بار دوم گفت نه طاهره به حضرت بهاءالله اشاره کرده‌است. یقیناً طاهره با بصیرت عمیقی که داشته مقام حضرت بهاءالله را در این آئین عظیم جهانی شناخته و افعال بعدی او این عرفان را ثابت نموده‌است (صفحه ۸۰) (۱۳). ناصرالدین شاه شدیداً تحت تأثیر جمال و جذبه طاهره قرار گرفته و به وزیر حاضر در محضرش گفته‌است که از هیئتش خوشم می‌آید بگذار زنده باشد. " (۱۴) فرمان شاه حدود دو سال شهادت طاهره را بتأخیر انداخت. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب خود (Tahirih) بنقل از یکی از بستگان جناب طاهره می‌نویسد که شاه نامه‌ای به طاهره نوشت و در آن مذکور داشت که اگر وی دست از محبت حضرت باب بردارد و به جامعه اسلامی باز گردد او را بانوی نخست (سرپرست بانوان حرم) دربار خویش سازد. طاهره در پشت نامه شاه و در پاسخ یک بیت از اشعار خود را نوشت و نزد شاه فرستاد:

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن خوش‌است تو درخوری و گر این بد است مرا سزا

شاه پس از خواندن ابیات مذکور که بحقیقت پاسخ منفی طاهره بود از تهور وی در شگفت گشت و گفت که تاریخ بانویی چون طاهره در خاطر نداشته و ندارد. (۱۵) در احوال اقامت طاهره در خانه کلانتر اعضاء خاندان جناب حجّت زنجانی که زجر و شکنجه بسیار دیده و از حادثه خونین زنجان جان بدر برده بودند چهل روز معاشر و هم‌سخن طاهره شدند. طاهره حرم حجّت و کودکان پابرنه و رنج‌دیده او را در آغوش محبت فشرد و آنان را دلجوئی نمود حال آنکه خویشان بنهایت محزون و دلخون بود. اخبار ناگوار حوادث نیریز و زنجان و شهادت مظلومان کم نبود و برای بانوی حسّاس عارف دقیقی چون طاهره طاقت فرسا بود. هر روز اخبار ناخوشی بگوشش می‌رسید. خبر



شهادت حضرت باب فوق طاقت اصحاب خصوصاً طاهره بود. برای او تحقّق آرزوی دیدار حضرت باب در این جهان پرییچ و تاب میسر نگشت. اگرچه ذرات وجودش گرد این اشتیاق می گشت.

شيفته حضرت اعلاستم      عاشق دیدار دلاراستم  
راهروی وادی سوداستم      از همه بگذشته ترا خواستم

پرشده از عشق تو اعضای من

هر روز تنی چند از بزرگان و شاهزادگان در خانه کلانتر با طاهره ملاقات داشتند. زن کلانتر عامل اصلی تحقّق این دیدارها بود. آنچنان شيفته طاهره گشته بود که سر از پای نمی شناخت. برخی از دیگر بستگان حتی پسر کلانتر نیز مجذوب طاهره بودند. با آنکه طاهره بظاهر فردی مسجون بود، زیبایی و نفوذ کلامش هوش از سر شاهزادگان قاجار می ربود. هرگاه بمناسبتی مراسم جشن و میهمانی در خانه کلانتر برگزار می گشت حاضران در بزم، رقص و نوا و شرب و هوی را فراموش کرده گرد طاهره انجمن می نمودند و از سخنان شیرین و دلنشین و استدالات محکم و متین او بهره می گرفتند. حضرت عبدالبهاء ضمن بیان احوال او در این خصوص می فرمایند:

زنان شهر بیهانه می رفتند و استماع کلام و بیان او می نمودند. از قضای اتفاق در خانه کلانتر جشنی واقع گشت و بزمی آراسته شد. سوره پسر کلانتر برپاگشت. زهای محترمه شهر از شاهزادگان و نساء وزراء و بزرگان بدعوت حاضر می شدند. بزم مزین جشن مکمل بود. ساز و آواز چنگ و چغانه و ترانه روز و شبانه مستمع بود. ولی طاهره بصحبت پرداخت. چنان زنان را جذب نمود که تار و طنبور را گذاشتند و عیش و طرب را فراموش نمودند. در پیرامون او جمع شده گوش بکلام شیرین او می دادند. (۱۶) گوبینو در تاریخ خود مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی" در خصوص ایام اقامت طاهره در خانه کلانتر می نویسد:

قرّةالعين ... در اندرون مخصوص کلانتر تحت مراقبت زنان بود. خود کلانتر بدفعات اما بدون شکنجه و آزار از او استنطاق می کرد. زیرا که او هم مانند سایرین بوجاهت صورت

و فصاحت بیان و نیروی جاذبه این زن که هیچکس در مقابل آن تاب مقاومت نداشت فریفته شده بود و با او باکمال احترام و مهربانی رفتار می کرد و در حالیکه کوشش داشت که به تکلیف خود عمل نماید مایل بود که رنج اسارت محبوس خود را تخفیف دهد و او را به آتیه امیدوار سازد. اما او اشتباه می کرد زیرا که قرّة العین احتیاجی به امیدواری نداشت و مخصوصاً وقتی که کلانتر در این موضوع با او صحبت می کرد فوراً سخن او را قطع می نمود و به تبلیغ می پرداخت و از عقاید مذهبی خود و حقایق و اشتباهات او صحبت می کرد و در صورتیکه هر لحظه انتظار داشت که پرده بالا رود و حکم قتلش را بیاورند طرز رفتار و گفتار او طوری بود که مخاطب از مشاهده روح آزاد و استحکام عقیده او کاملاً مبهور می گردید. یک روز صبح محمودخان از اردوی سلطنتی به شهر باز گشت و بمحض ورود به اندرون به قرّة العین سلام داد و گفت خبر خوشی برای شما آورده ام. قرّة العین تبسمی کرد و گفت می دانم چه می خواهی بگوئی و احتیاج بتکرار آن ندارم. محمودخان باز گفت ممکن نیست شما بدانید که قضیه چیست. من از طرف صدراعظم مأموریت دارم که به شما اختطاری بکنم و تردیدی ندارم که سلامتی و آزادی شما در پذیرفتن آن است. شما را به نیاوران خواهند برد و از شما می پرسند قرّة العین آیا شما بای هستید؟ شما فقط جواب می دهید نه و همین کافی است و با اینکه همه بطور یقین می دانند که شما بای هستید مایلند که بیش از این از شما چیزی نپرسند و فقط انتظار دارند که یک چندی بحال انزوا بسر برید و با مردم صحبت نکنید... قرّة العین با لحن جدی گفت ابداً چنین انتظاری را نداشته باش که من انکار عقیده کنم و امیدوار نباش ولو اینکه برحسب ظاهر و حتی برای یک دقیقه هم باشد من بچنین کاری تن در دهم آنهم برای یک قصد و نیت بیهوده ای که چندروز بیشتر این کالبد موقتی را که هیچگونه قدر و ارزشی ندارد حفظ کنم. ابداً من چنین کاری نخواهم کرد. و اگر از من بپرسند و البته خواهند پرسید جز اعتراف به آئین خود پاسخی به آنها نخواهم داد و بسی سعادت مندم که از حیات دست بکشم و جان خود را در راه خدا بدهم... (ترجمه فارسی، صفحات ۴۸ - ۲۴۶).

در اواسط ایام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم باتدبیر  
ولکن سفاک و سختگیر ایران بدستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان مقتول گردید.  
نامبرده پسر مشهدی قربان فراهانی (آشپز میرزا ابوالقاسم قائم مقام) بود و در حدود سال  
۱۲۲۲ هجری قمری (۱۸۰۷ میلادی) در یکی از قراء فراهان اراک تولد یافت. دوران  
کودکی را با فقر و پریشانی گذراند و در نوجوانی به تحصیل معارف زمان پرداخت و  
بکمک قائم مقام مذکور سمت مستوفی یافت. اندک اندک در دستگاه دولت قاجار ترقی  
نمود و به مقامات عالی رسید. مدتی در ارزنة الروم نماینده دولت ایران بود و سپس به ایران  
برگشت و تا هنگام مرگ محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بود. پس از جلوس ناصرالدین شاه  
بر تخت سلطنت نامبرده سمت و لقب امیرکبیر و اتابک اعظم گرفت و بعلاوه ازدواج با  
عزت الدوله خواهر شاه بی نهایت به دستگاه سلطنت تقرّب یافت. چون شاه جوان  
نوزده ساله و سرمست عیش و کامرانی خویش بود همه امور لشکری و کشوری در ید  
کفایت میرزاتقی خان قرار گرفت و بهر نوعی که می خواست عمل می نمود. با آنکه مردی  
با کفایت و درایت بود در سنگدلی و سفاکی نیز بی نظیر بود. بتدریج خود کامگی و  
استبداد او خاطر شاه را مکدر نمود و پس از چندی او را از مقام صدارت عظمی معزول  
داشت و دستور داد وی را به فین کاشان برند و معدومش نمایند. امیرکبیر با احتمال قوی  
در تبریز بحضور حضرت باب رسیده بود. بحضور جمال اهی نیز چندبار مشرف گشته بود. با  
جناب طاهره نیز دیدار داشت و از مظلومیت آن بزرگواران آگاه بود ولیکن این همه ستم  
نمود. در هجدهم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ هجری قمری (۱۸۵۲ میلادی) در حمام فین  
کاشان رگ او را قطع نمودند و پس از چند ساعت درگذشت. بر اثر امر و اقدام او  
حضرت باب جام شهادت کبری نوشیدند. اصحاب قلعه شیخ طبرسی به میدان فداء  
شتافتند. صدها تن در نیریز و زنجان بشهادت رسیدند. شهدای سبعة طهران شربت  
شهادت سرکشیدند. جناب طاهره اسیر زندان گشت. خانمانها ویران گردید. ظلم امیرکبیر  
بواقع وحشتناک بود. ستمکاری او در صفحات تاریخ مشهور گشت و عاقبت پرمال آن  
مرد سفاک نیز درس عبرت بجهت دیگر ظالمان بود. پس از امیرکبیر میرزا آقاخان

اعتمادالدوله نوری به مقام صدارت رسید (۱۷). میرزا آقاخان که قبلاً هنگام تبعید به کاشان و سیله حاج میرزا جانی شهیر تقاضای دعای حضرت باب را مبنی بر عودت به مقام سابق نموده و بنوعی اظهار ایمان نیز می نمود در آیام پس از شهادت حضرت باب و خصوصاً مرگ امیر کبیر تلاش می نمود که میان اصحاب و دولتیان التیام دهد. این امر نه بخاطر اعتقادش به ظهور بدیع بود. مقصودش این بود که مملکت آرام گیرد و او در مقام صدراعظم ایران دوام آورد. از سوی دیگر برخی از منسوبان او بشدت از امر بدیع متأثر شده و از ارادتمندان جناب طاهره محسوب می گشتند. خصوصاً دختر عمویش که همسر جناب میرزا محمدحسن برادر بزرگتر (پدری) جمال اهی بود. این آرزو تحقق نیافت و با حدوث واقعه رمی شاه نقشه هایش نقش بر آب گشت. این حادثه هائله سرانجام منجر به شهادت جمعی از اصحاب و از جمله جناب طاهره گردید.

زیرنویس بخش چهاردهم

آیام اقامت جناب طاهره در خانه کلانتر

۱ \_ از محتوای رساله جناب ادیب طالقانی که مستند به قول منسوبان کلانتر است روشن می شود که این اطاق جدید نیز در طبقه دوم خانه کلانتر بوده است (چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۱ - ۷۰).

۲ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق، جلد سوم، صفحه ۳۲۸.

ب \_ تاریخ سمندر. صفحه ۳۶۸.

۳ \_ مؤلف رساله قرّة العین می نویسد که عزّیه خانم (شاه سلطان خانم) خواهر بزرگ میرزاییی ازل خواهر دیگر خردسال خود و ازل، فاطمه خانم را که هشت نه سال داشته نزد طاهره به خانه کلانتر می فرستاده و از طریق او مکاتبات سرّیه برقرار بوده است. فاطمه خانم تعریف کرده که روزی طاهره از نردبام بالا می رفته تا به اطاق خویش رسد و رنج فراوان برده و محمودخان کلانتر را نفرین کرده است (صفحات ۱۳ - ۱۲).

۴ \_ تاریخ سمندر. صفحه ۳۶۹.

۵ \_ این غزل را برخی از طاهره دانسته‌اند ولیکن بشرحی که در گفتار سوم این کتاب آثار جناب طاهره آمده است از او نیست و طاهره گاه غزل مورد بحث را برای بیان سوز و اشتیاق درون خویش زمزمه می کرده است.

۶ \_ هدایت. مجمع الفصحاء جلد نخست، صفحه ۱۲.

۷ \_ جناب اشراق خاوری (در کتاب گنج شایگان، صفحه ۳۶) عقیده دارد که محلّ نزول لوح فتنه شهر بغداد است. ولیکن قرائن موجود در لوح نشان می‌دهد که پس از ایام رضوان و پیش از ایام انفصال یا فصل اکبر در ادرنه از قلم اعلی نازل گردیده است. مراد از ایام ظهور فتنه و ایام شداد در لوح مبارک همین ایام وقوع تفصیل کبری در ارض ادرنه است. در لوح فتنه بلزوم امتحان عباد پس از اظهار ایمان اشاره شده و مخالفت ازل و اعوان او با جمال ابھی (من یظهر ظاهر در زمن مستغاث) تصریح گردیده است. الواح دیگری باعزاز شمس جهان نازل گردیده که برخی فقرات آن در آثار جناب فاضل مازندرانی آمده است. (از جمله رجوع فرمایند به: اسرار الآثار. جلد چهارم، صفحه ۴۳۸).

۸ \_ برای آگاهی از محتوای بخشهایی از این مثنوی رجوع فرمایند به:

الف\_ بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۰۲\_۱۷۷.

ب \_ آواره. کواکب الدرّیه. جلد نخست، صفحات ۱۱ \_ ۳۱۰. مؤلف کواکب الدرّیه چنانکه خود گوید نسخه مثنوی ورقه الرضوان را از دکتر محمدخان تفریشی (متوفی بسال ۱۳۳۹ هجری قمری برابر با ۱۹۲۰ میلادی) فرزند میرزا حسین خان منجم تفریشی اخذ کرده است.

۹ \_ مستند به اطلاعات اکتسابی شخصی از جناب نعمت الله ورتا نواده جناب طاهره و برخی از دیگر بستگان طاهره.

۱۰ \_ از نوشته میرزایی ازل روشن می‌شود که مادر شاه نیز در صدور حکم قتل طاهره دخیل بوده است. رجوع فرمایند به: مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع (پیوست متن انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی) صفحه ۲۰.

۱۱ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال مهدعلیا رجوع فرمایند به:

الف \_ اعتماد السلطنة. خیرات حسان. جلد نخست، صفحات ۹۴ \_ ۹۲.

ب \_ رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صفحات ۲۹ \_ ۲۲۸.

پ \_ کحاله. اعلام النساء. جلد نخست، صفحه ۲۲۱.

ت \_ لغت نامه دهخدا ذیل مهدعلیا.

ث \_ معیر الممالک. رجال عصر ناصری. صفحات ۳۴ \_ ۲۳۳.

۱۲ \_ از جمله رجوع فرمایند به تاریخ جناب سمندر، صفحه ۳۶۸.

۱۳ \_ ترجمه عبارات از نگارنده سطور است.

۱۴ \_ رجوع فرمایند به:

A - Browne. A Traveller's Narrative. Vol.2 .P. 312.

B - Root . Tahirih. P . 95.

۱۵ \_ رجوع فرمایند به:

Root. Tahirih. P. 95

۱۶ \_ تذکرةالوفاء صفحه ۳۰۹.

۱۷ \_ نام اصلی میرزا آقاخان، نصرالله بوده است. وی در دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه

صاحب مقامات بوده است. پس از نیل به مقام صدارت و پس از واقعه رمی شاه بخاطر

حفظ مقام و شاید جان خویش در کشتار بایبان دخالت نموده است. وی سرانجام مورد

غضب ناصرالدین شاه قرار گرفت و تبعید گردید. مدتها در یزد تحت نظر بود تا در آنجا در

نهایت فلاکت و ناامیدی در ۱۲۸۱ هجری قمری (۱۸۶۴ میلادی) درگذشت.

بخش پانزدهم

شهادت جناب طاهره

پس از شهادت حضرت باب آزار و تعقیب اصحاب متوقف نگشت. بشهادت حضرت

عبدالبهاء بیش از چهارهزارتن از بایبان در سالهای ۶۷ \_ ۱۲۶۶ هجری قمری (۵۱ \_

۱۸۵۰ میلادی) در گوشه و کنار ایران بشهادت رسیدند. (۱) این کشتارهای بیرحمانه همه

ناشی از خودکامگی میرزاتقی خان امیرکبیر بود و همچو گمان می نمود که با شدت عمل

جماعت بایبان نابود خواهند گشت. حال آنکه بطلان تصور او آشکار گشت و پس از

شهادت حضرت باب و اصحاب مظلوم، امر بدیع در قلوب نفوس تازه دیگری از ایرانیان نفوذ یافت. (۲) میرزاتقی‌خان که از صدور دستور قتل حضرت باب پشیمان گشته بود و زمان قتل خویش را نیز نزدیک می‌دید تلاش می‌نمود که میان دولتیان و بایان الفتی ایجاد نماید. این بود که با جمال اهی ملاقات نمود ولکن دیگر دیر بود و تلافی مافات میسر نبود. جمال اهی در اوائل شعبان سال ۱۲۶۷ هجری قمری (جون ۱۸۵۱ میلادی) عازم کربلا شدند و هنوز در کربلا بودند که خبر قتل امیرکبیر بدیشان رسید. حدود سه ماه و نیم پس از قتل امیرکبیر عازم ایران بودند که نامه‌ای از میرزاآقاخان نوری که بتازگی بجای میرزاتقی‌خان صدراعظم ایران گشته بود دریافت فرمودند. در آن نامه از محضر مبارک تقاضای ملاقات و گفتگو کرده بود. میرزاآقاخان نیز در آغاز صدارت خویش تصمیم گرفت که میان بایان و دولتیان التیام دهد و تصور می‌نمود که بهترین طریق ایجاد این التیام مذاکره با حضرت بهاءالله است که بحقیقت رئیس بایان‌اند. حضرت بهاءالله در ماه رجب سال ۱۲۶۸ هجری قمری (اپریل - می ۱۸۵۲ میلادی) به طهران مراجعت فرمودند.

در ایامی که حضرت بهاءالله در کربلا تشریف داشتند چندتن از بایان در شهر طهران گردهم آمده مشورت در نحوه انتقام از مسؤولان شهادت حضرت باب می‌نمودند. این گروه از اصحاب تصور بل یقین داشتند که شخص ناصرالدین‌شاه (علاوه بر امیرکبیر که بتازگی مقتول گردیده بود) در آن واقعه هائله مقصّر و منشأ همه بلایای وارده بر اصحاب و شهادت هزاران تن از مؤمنین مظلوم و معصوم است. بانی این گردهمائی جناب ملاشیخعلی ترشیزی ملقب به عظیم بود. عظیم مردی شجاع و جسور بود و همواره می‌کوشید تا بنحوی و سائل رهائی حضرت باب را از سجن آذربایجان فراهم نماید و پس از شهادت آن حضرت خیال انتقام از امیرکبیر و شاه ایران داشت. لذا نقشه قتل شاه را طرح و چندتن بای دیگر و از جمله سلیمان‌خان تبریزی را با نقشه خود موافق نمود. جناب فاضل مازندرانی در مجلد چهارم ظهورالحقّ (خطّی) در خصوص طرح جناب عظیم و حوادث آن ایام چنین می‌نویسد: ... شیخ عظیم پس از شهادت ربّ اعلی استقرار در طهران جست و بایه در حولش مجتمع شدند و در چنان موقع پر از خطر که عمّال دولت پیوسته در تعقیبشان

بودند اجتماعات مخفیّه تأسیس کردند و از جهت مظالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب و احباب سخت در هیجان و آشفته شدند و میرزایی ازل نیز شیخ عظیم را همی تأیید کرده بلقب سلطان منصور بیان تشهیر نمود و اطاعتش را فرض خواند و همه نقاط ایران پنهانی نوشته رسول فرستادند و متهورین بایّه را در طهران مجتمع نمودند تا شیخ را در انجام مقصود خطیرش که مستند بمفهوم بیانات ربّ اعلی می کردند مساعدت کنند. لاجرم عده‌ای از مهمّین این طائفه که از تعرّضات عمّال دولت بسوی مرکز گریختند و یا از جنگ ظالمین نجات یافته در مرکز مقرّ گرفتند و یا خود حسب اشتیاق لقاء بزرگان این طائفه عازم پایتخت گشتند و یا بالاخره برای نصرت سلطان منصور بدانسو شتافتند در طهران اجتماع نمودند و از آن جمله حسین جان میلانی سابق‌الذکر شوری عجیب و هوسی غریب در دلها و سرها افکند چنانکه خون در عروق جمعیت می جوشید و او را در غایت خضوع و خشوع می ستودند و جمعی از مشاهیر بایّه امثال حاجی سلیمان‌خان تبریزی، میرزاسلیمانقلی نوری، ملاعبدالکریم قزوینی، حاجی میرزاجانی کاشانی، لطفعلی میرزا شیرازی و غیرهم در آن مجامع بودند و بخانه حاجی سلیمان‌خان در شهر و یا در دز آشوب و در دربند شمیران و غیرها انجمن تأسیس می گشت. و در آن هنگام که نیران فتنه در شرف التهاب بود از سران این طائفه فقط قرّة‌العین در خانه محمودخان کلانتر و آقاسیدحسین کاتب یزدی در انبار طهران می زیستند (صفحات ۶۲ - ۶۱). جناب فاضل بنقل از متن اصلی تاریخ جناب نبیل زرنندی در همان مجلّد چهارم ظهورالحقّ (خطّی) می نویسد جناب میرزاموسی کلیم که در آن احوال تلاش می نمودند که بایان مذکور را از اجراء طرح حمله به شاه باز دارند از رفتار برخی از آنان خصوصاً حسین میلانی بسیار مکدّر گشته‌اند و متأسّفانه در تفریق آن جماعت توفیق نیافته‌اند (صفحات ۶۴ - ۶۲).

بفرموده حضرت عبدالبهاء هوی و هوس میرزایی ازل، سیدمحمد اصفهانی و ملاجعفر نراقی نیز در وقوع حادثه رمی شاه تأثیر کلّی کرده و صفحه تاریخ آن ایام را تیره و تار و ذیل اطهر امر را آلوده نموده‌است. (۳) باری جناب عظیم پس از مراجعت حضرت بهاءالله از کربلا طرح خود را مبنی بر نقشه قتل شاه بعرض آن حضرت رسانید. حضرت بهاءالله او را



با سخنان قاطع از اجراء طرح بر حذر داشتند و عواقب شوم چنین قصد و طرحی را دقیقاً بدو خاطر نشان فرمودند. ولکن عظیم با آنکه ارادت و اعتقادش به حضرت بهاءالله عمیق بود بانذار مبارک گوش ننمود و نمود آنچه نمود. چندتن از بایبان غیر مسؤول تحت تأثیر افکار او حتی بی آنکه با وی مشورت نمایند در صبح روز بیست و هشتم شوال سال ۱۲۶۸ هجری قمری (پانزدهم آگست ۱۸۵۲ میلادی) در نیاوران با سلاح گرم و شمشیر به ناصرالدین شاه حمله نمودند. عناصر اصلی این حمله صادق تبریزی و فتح الله حکاک قمی بودند. البته شاه نجات یافت و جز خراشی چند در بدن آسیب کلی ندید. بفرموده حضرت عبدالبهاء در مقاله شخصی سیاح پس از حدوث واقعه رمی شاه بغتاً قیامت برپا شد (صفحه ۵۵). میرزا آقاخان نوری صدراعظم که از وحشت می لرزید بی درنگ در کنار شاه قرار گرفت و دستور داد که قوای سواره و پیاده دولتی اطراف قصر شاه را احاطه نمایند. طبلها و شیپورها بصدا درآمد. بدستور اردشیر میرزا حاکم طهران دروازه های شهر بسته و در همه گذرها و خیابانها مراقب گماشته شد. خیلی زود آثار و عواقب وحشتناک این واقعه آشکار گشت. عدّه کثیری از اصحاب دستگیر و اسیر زندان و زنجیر گردیدند. صدها تن از بایبان مظلوم و معصوم و از جمله گروهی از برجسته ترین اصحاب (در طهران و دیگر بلاد ایران) چون سلیمان خان تبریزی، سید حسین کاتب یزدی، ملا عبدالکریم قزوینی (میرزا احمد) و شیخ علی عظیم جام شهادت سرکشیدند. نفوسی را شمع آجین نمودند. چشمان گروهی از مظلومان را از حدقه درآوردند. پاره ای از آنان را با داس و ارّه پاره پاره نمودند. برخی را خفه کردند. گروهی را دم توپ نهادند. بر سینه ها و پاهای برخی از آنان میخ کوبیدند. عذابی نبود که بر آنان وارد نیاورند. با این حال اصحاب کوه استقامت و مظهر عشق و وفاء بوده با نهایت شادمانی به میدان شهادت گام می نهادند. جمال ابھی در این واقعه هائله متهم بدخالت و توطئه شدند و چهار ماه در سیاه چال طهران مسجون و معرض انواع محن و بلا یا گردیدند. اگرچه ابداً بدخالت و گناهی نداشتند و این امر پس از چهار ماه وسیله محاکم صالحه احراز گردید زیرا متجاسران بابی در نهایت نادانی برای قتل سلطان ایزاری بکار برده بودند که کارگر نبود و مثبت خودسری آنان بود. (۴) واقعه رمی

شاه همانگونه که از پیش گفتیم شهادت جناب طاهره را تسریع نمود. میرزا آقاخان نوری که قبلاً در ایام حیات حضرت باب اظهار موافقت با امر بدیع نموده و وعده حمایت از اصحاب داده بود و برخی از منسوبانش مؤمن به حضرت باب بودند از ترس جان و بجهت حفظ مقام خویش اقدام به اعدام بایبان نمود و مبتکر نحوه قتل آنان شد و هریک از اصحاب بنوعی معدوم گشتند. وی در نظر داشت که طاهره را به تبرّی از امر بدیع وادار نماید. این بود که نمایندگان خویش را برای مذاکره و غلبه بر وی به خانه کلانتر فرستاد. از جمله از دو تن علمای طراز اوّل طهران، ملاّعلی کنی و ملاّمحمد اندرمانی خواست که به خانه کلانتر بروند و طاهره را مجاب نمایند. آنان در هفت جلسه متوالی با طاهره به مباحثه و مناظره پرداختند. (۵) ولکن عاقبت محکوم گردیدند و فتوای قتل آن نابغه دوران را صادر نمودند.

ملاّعلی کنی (۱۳۰۶ - ۱۲۲۰ هجری قمری برابر با ۸۸ - ۱۸۰۵ میلادی) نخست در زادگاه خود کن تحصیل مقدمات نمود و در بیست سالگی به عراق رفت و سالها نزد شیخ محمدحسن نجفی، سیدابراهیم موسوی قزوینی و جناب شیخ مرتضی انصاری تلمذ نمود. وی از مشاهیر مجتهدین طهران بود و ثروتی سرشار اندوخته بود. اهل دیوان او را رئیس المجتهدین می نامیدند. ملاّعلی بسیار مورد توجه ناصرالدین شاه بود و هم او بود که با تنی چند از مجتهدین طهران از سوی شاه مأمور پاسخگویی به لوح مبارک سلطان گردید ولکن طفره رفت. علاوه بر جناب طاهره برخی از دیگر مظلومان بفتوای مجتهد مذکور جام شهادت سرکشیدند. ذکر ستمهای او در الواح جمال ابھی و حضرت عبدالبهاء بکرات آمده است. حضرت بهاءالله در یکی از الواح خطاب به او می فرماید که حضرت رسول اکرم از ظلم وی گریان است. (۶) شرح احوال او در تألیف خودش توضیح المقال (۷) و کتب شرح احوال علماء شیعی ایران (۸) آمده است. چنانکه معروف است ملاّعلی عمری مقام روحانی را وسیله جمع مال و نیل به آمال خویش کرده است. (۹) سیدصادق مجتهد در طهران او را ملاّعمر کنی می خوانده و این نام نزد دشمنان ملاّعلی بسیار مورد پسند بوده است. (۱۰)

اما ملا محمد اندرمانی، محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خصوص او در کتاب المآثر و الآثار (مجلد نخست، صفحه ۲۰۶) می نویسد: از درجه نخستین مجتهدین بود به بسط ید و نفاذ امر و قبول کلمه امتیازی بین داشت و از این جهت مدرسه فخریه طهران مدتها بدست وی بود. الحق مشارالیه انعم الله برضوانه علیه در ترویج شرع و اغاثه ملهوفین و قضاء حاجات مسلمانان و فصل خصومات از روی قوانین اسلام و موازین مذهب حق به عمر خود کوتاهی نکرد و غالباً بر کافه علماء دارالخلافه ریاست و تقدّم داشت. نورالله مرقده. و اندرمان قریه ایست از ری."

در احیائی که نام بابی بر کوه نماده می شد از وحشت نابود می گردید طاهره جاودانه در نهایت شجاعت برد اتهامات وارده بر حضرت باب و توجیه تعالیم مبارکه آن حضرت پرداخت و ملاعلی کنی و ملا محمد اندرمانی را محکوم و منکوب نمود. ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب طالقانی در رساله شرح حیات جناب طاهره در این خصوص می نویسد: از دو نفر خانمهایی که بسیار در خانه کلانتر مراوده داشتند شنیدم که در ایام حبس قره العین، کلانتر برای پسرش چند روز بزم عروسی چیده بود و جمیع اسباب عیش فراهم و هر روز طبقه ای از خانمهای مملکت دعوت می شدند. همین که بزم آراسته می شد چون قره العین زبان می گشود تمام از لوازم عیش منصرف می شدند و محو و مات و حیران طلاقت زبان و حسن بیان او می شدند. بنحوی که کسی باسباب طرب و عیش التفاتی نمی نمود و شیفته گفتار و کردار او بودند و تعجب می کردند چنین زنی چگونه کافر می شود. خلاصه همان قسم مشغول بود تا وقتی که به ناصرالدین شاه بعضی از بایبها تیر انداختند و جمیع این طایفه در معرض خطر افتاده و جمعی را بتفصیلی که در تواریخ مذکور است بقتل رساندند و جناب قره العین که زیاده از یک سال بود که در خانه محمودخان کلانتر محبوس نموده بودند حکم باعدام ایشان صادر شد. چون شاه و صدراعظم سرّاً اطلاع و آگاهی بر خلوص و محبت اغلب خواتین محترمه خاندانهای بزرگ داشتند علی هذا چنان تصور کردند که هرگاه بی مقدمه حکم قتلش داده شود یک دفعه شورش سختی از مخدرات حرمها برخیزد که جلوگیری ممکن نباشد. علی هذا حکم شد که حاجی ملاعلی کنی و حاجی ملا میرزا محمد

اندرمانی که اعلم و اشهر علمای طهران بودند با او صحبت و مباحثه نمایند و آنچه فتوی دهند در حقش مجری شود. چند مجلس آن دو عالم بزرگ در همان خانه محمودخان حاضر شدند و در هر مجلس مباحثات بسیار نمودند. بنوعی که حضرات عاجز می شدند. ولکن چون بطلان طریقه او را یقین داشتند عاقبت حکمی نوشتند که این زن ضالّه و مضلّه است و قتلش واجب و لازم. چون این حکم بدست دولت افتاد اولاً مضمون آنرا با مقداری اکاذیب و مفتریات در بین زن و مرد شایع نمود و بعد در قتلش مبادرت کردند. با وجود آن شیوعات از ترس در شب پنهانی بقتلش رساندند. (۱۱)

نیکلای فرانسوی در فصل دوازدهم کتاب خود سیدعلی محمدباب که اختصاص به شهادت جناب طاهره دارد در خصوص آخرین ایام حیات او و نیز مذاکراتش با ملاعلی کنی و ملامحمد اندرمانی می نویسد که طاهره پس از مسجونیت در خانه کلانتر (۱۲) با نفوس بسیاری ملاقات کرد و به آنان گوشزد نمود که آئین جدید به زنان آزادی مخصوص بخشیده است. بدین سبب در بسیاری از خانه ها در خصوص مقام زن گفتگو می گردید و غالباً مردان مغلوب می شدند (صفحه ۴۷۷ ترجمه فارسی). نیکلا سپس می نویسد: البته اگر میرزا آقاخان نوری بصدارت نرسیده بود این مباحثات بطول می انجامید. این صدراعظم جدید به حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملاعلی کنی امر کرد بروند نزد او و به آزمایش عقایدش پردازند. مابین این دو مجتهد و قرّة العین هفت جلسه صحبت واقع شد. قرّة العین با نهایت عشق و علاقه مباحثه می کرد و بثبوت می رساند که باب امام موعود و منتظر است. مدعیانش به او می گفتند که بموجب اخبار، امام موعود باید از جابلسا و جابلقا بیاید و او با کمال تشدد به آنها جواب می داد که این خبر کذب است و نویسندگان جعل کرده اند. ابداً چنین شهرهائی در روی زمین نیست و این افسانه ها از جمله موهوماتی است که شایسته مغزهای ناخوش است. مذهب جدید را تشریح می کرد و حقایق را از آن استخراج می نمود ولی همیشه بهمان مدرک جابلقا بر می خورد. بالاخره صبر و حوصله اش تمام شده گفت دلائل شما مانند دلائل بچه نادان و ابلهی است. تا کی شما پای بند این اکاذیب منافی با عقل هستید؟ پس کی افکار خود را متوجه شمس حقیقت خواهید کرد؟ حاجی ملاعلی از

این توهین رنجیده بلند شد و رفیق خود را در دنبال کشیده و گفت بیش از این نمی‌توان با این کافر مباحثه کرد. رفتند بمنزل یکی از این دو و حکمی نوشتند که ارتداد و امتناع از توبه‌اش محقق است و باید بنام قرآن محکوم بقتل باشد (صفحات ۷۸ - ۴۷۷ ترجمه فارسی). آنچه نیکلا می‌نویسد اگرچه بسیار ساده و ابتدائی است ولیکن گویای محتوای سخنان دو مجتهد مذکور و قوت استدلال جناب طاهره است. جان کلام همانست که حضرت ولی‌امرالله (در God Passes By صفحه ۷۴) می‌فرمایند که طاهره با کمال اشتیاق و بی‌خوف و احتیاط در هفت جلسه باثبات دعاوی حضرت باب و بیان خصائص تعالیم و احکام مبارکه آن حضرت پرداخت.

بر پایه برخی از روایات که به اقوال منسوبان طاهره مستند است (۱۳) و نگارنده نیز در جریان پژوهش از خویشان طاهره شنیده‌است پیش از شهادت طاهره شاه مجدداً با او بمنظور تشویقش بر تبرّی ملاقات کرده ولیکن ثمری نداشته‌است. زیرا طاهره عاشق بی‌قرار امر بدیع و اصل شجره الهیه و بی‌اعتناء به نصیحت محتسب و شیخ و شاه بوده‌است.

خال بکنج لب یکی طره مشکفام دو

وای به حال مرغ دل دانه یکی و دام دو

محتسب است و شیخ و من صحبت عشق در میان

از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو

شاه نیز فرمان قتل طاهره صادر کرده‌است. این نکته مستند به نصوص مبارکه است. حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات مبارکه در این خصوص می‌فرمایند: تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود. (۱۴) بدیهی است صدور فرمان قتل پس از واقعه رمی شاه بوده‌است. زیرا حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

تا آنکه حکایت شاه واقع شد فرمان بقتل او صادر". (۱۵) اینکه ایادی امرالله جناب مارثاروت نوشته‌است که قتل طاهره بدون اطلاع شاه بوده‌است (۱۶) باتوجه به بیانات حضرت عبدالبهاء باید تعدیل شود. شاید مراد نامبرده (که البتّه نظر او مبتنی بر اقوال منسوبان طاهره بوده) از عبارت بدون اطلاع شاه عدم اطلاع شاه از قتل طاهره بدان

سرعت و در فردای روز ملاقات بوده‌است. بهر حال در روز ملاقات شاه و طاهره نامبرده مجدداً به طاهره تکلیف نموده که از امر بدیع تبری نماید و طاهره در پاسخ آیه قرآن شریف را زیارت کرده که می‌فرماید:

لکم دینکم ولی دین (سوره کافرون، آیه ششم). شاه مدتی ب فکر فرو رفته و سکوت نموده و سپس اطاق را ترک کرده‌است. (۱۷)

روز شهادت طاهره دقیقاً معلوم نیست. یکی از نویسندگان ایرانی، عبدالرفیع حقیقت (رفیع) ضمن بیان احوال طاهره شهادت او را در روز اوّل ذوالقعدة سال ۱۲۶۸ هجری قمری می‌داند. (۱۸) در کتاب قرّة العین که از لیان بمناسبت یکصدمین سال شهادت جناب طاهره منتشر کرده‌اند روز شهادت نامبره بیست و نهم ذوالقعدة ۱۲۶۸ هجری قمری تصریح شده‌است. این تاریخ با چهاردهم سپتامبر ۱۸۵۲ میلادی برابر است. با توجه به مدارک موجود این تاریخ مبنائی ندارد. ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب طاهره Tahirih شهادت جناب طاهره را در آگست ۱۸۵۲ نوشته‌است (صفحه ۹۶). پروفیسور براون نیز شهادت طاهره را در ماه آگست می‌داند. (۱۹) جناب محمدعلی ملک خسروی نیز در مجلد سوم تاریخ شهدای ایران همین نظر را ابراز کرده‌است (صفحه ۲۱۴). (۲۰) از مدارک موجود روشن می‌شود که شهادت جناب طاهره چند روز پس از تیراندازی به ناصرالدین شاه و در همان ماه آگست واقع گردیده‌است. از توضیح حضرت ولی‌امرالله در زیرنویس شماره یک صفحه ۶۲۸ ترجمه انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی The Dawn Breakers نیز این نکته کاملاً مستفاد می‌شود. زیرا روز سوم پس از شهادت طاهره را داخل در ماه آگست دانسته‌اند. اما بیان دیگر حضرت ولی‌امرالله در یکی از توقیعات مبارکه روشن‌تر است و تصریح می‌نماید که جناب طاهره اندکی پیش از مسجونیت حضرت بهاءالله در سجن طهران بشهادت رسیده‌است. (۲۱) باید توجه داشت که حضرت بهاءالله روز شانزدهم آگست عازم اردوی شاهی شده و نخست در خانه همشیره مبارک نساءخانم در زرکنده ورود فرموده و اندکی پس از ورود بازداشت و سه روز بعد (۲۲) در نوزدهم آگست در سجن طهران محبوس گشته‌اند. از جمله مدارک دیگر که

شهادت جناب طاهره را در ماه آگست اثبات می‌کند گزارش‌های دو سفیر انگلستان و روسیه در طهران است، شاهزاده دالگورکف (دالگوروکی) سفیر روسیه در طهران در نامه مورخ بیست و سوم آگست ۱۸۵۲ خود به سینیاوین Seniavin خبر شهادت جناب طاهره و چندتن بای دیگر را اینگونه می‌نویسد: مدتها بود که یک زن بای تحت سرپرستی محمودخان کلانتر رئیس پلیس طهران در همین شهر زندانی بود. با آنکه محبوس بود هر روز با بسیاری از بایان ملاقات داشت. او را در حضور آجودان‌باشی در باغی خفه نمودند. بدنهای چهارتن دیگر را نیز بدونیمه نمودند. هنگامی که در گوشت بدن آنها شمع روشن کرده بودند در شهر و خیابانها می‌گرداندند... آنها با شکوه مخصوص ابراز شادی می‌نمودند زیرا یقین داشتند که این بلایا تاج شهادت بر سرشان می‌نهد. " (۲۳) شیل Sheil سفیر انگلستان در طهران نیز در نامه مورخ بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ خود به مل‌مزبری Malmesbury به شهادت طاهره اشاره نموده و می‌گوید این بانو که نزدبایان بعنوان یک نبیه مورد احترام بوده بدستور شاه خفه گردیده است. (۲۴) از مدارک یادشده روشن می‌شود که شهادت جناب طاهره یقیناً در فاصله روزهای پانزدهم تا بیست و دوم آگست ۱۸۵۲ میلادی و با احتمال قوی اندکی پیش از روز نوزدهم همان ماه واقع شده است.

از جناب طاهره تاکنون تصویر واقعی بدست نیامده است. تصویری که خانم جین هنریت پال راشل دیولافوی Jane Henriet Paule Rachel Dieulafo (که در فاصله سالهای ۱۸۷۰-۱۸۸۰ در ایران و عراق به سیر و سفر پرداخته) از طاهره تهیه و ارائه نموده و در برخی از نشریات بهائی و غیربهائی آمده است تصویر حقیقی او نیست. تصاویر دیگر نیز همه خیالی و غیرواقعی است. جناب میرزا محمود زرقانی در مجلد نخست کتاب بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) می‌نویسد هنگامی که حضرت عبدالبهاء در نیوهامپشایر (دوبلین) آمریکا تشریف داشتند عکسی که یکی از آلمانی‌ها با اسم جناب طاهره طبع نموده بود بحضور مبارک تقدیم شد فرمودند: ابدأ اصل ندارد. (صفحه ۱۶۸) وقایع‌نگاران در باب محل شهادت طاهره باختلاف نظر داده‌اند. جناب سمندر در تاریخ خویش می‌نویسد:

شنیده شد که در خانه کلانتر در بالاخانه‌ای منزل به ایشان داده بودند... و در آن محلّ تشریف داشتند تا زمانی که جهّال به ناصرالدین‌شاه تیر انداختند. در آن وقت بی‌گناه آن وجود مبارک را به میرغضب‌ها تسلیم نمودند و در باغ ایلخانی یا لاله‌زار خواستند چادر را از سر ایشان بردارند و خفه نمایند راضی نشده بودند و همان از روی چادر خفه نموده به چاه انداختند. (صفحه ۳۶۸) تردید سمندر در باغ ایلخانی یا لاله‌زار قابل توجه است.

پروفسور براون می‌نویسد که برخی محلّ شهادت طاهره را باغ لاله‌زار و گروهی باغ کاخ نگارستان دانسته‌اند. (۲۵) جناب میرزا حسین همدانی در تاریخ خود می‌نویسد که جناب طاهره را از خانه محمودخان کلانتر به باغ نگارستان بردند و پس از شهادت جسد او را در چاهی در آن باغ افکندند. (۲۶) گوینوی فرانسوی محلّ شهادت طاهره را ارک طهران نوشته‌است. آنچه گوینو در خصوص نحوه شهادت طاهره می‌نویسد در اصول با دیگر متون تاریخی موافقت ندارد. ولکن حاوی چند نکته مهمّ است. وی در کتاب مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی در این باب چنین می‌نویسد: بهرحال همانطوری که قرّة‌العین پیشگوئی کرده بود فردای همان روز او را به نیاوران بردند و در حضور شاهزادگان و اعیان و کارمندان عالی رتبه دولتی و محبوسین و مردم متفرّقه با کمال ملایمت و بدون آزار از او خواستار شدند که فقط بگوید من بای نیستم. امّا او بطوری که از پیش خبر داده بود بجای انکار باعتراف پرداخت و آنچه را که دلخواه او بود بزبان آورد. بنابراین او را به ارک طهران آوردند و روئندی که مدّتی بود از بکاربردن آن دست کشیده بود بصورتش آویختند و چون وارد ارک دولتی شدند او را در روی خرمنی از حصیر که در خانه‌ها در زیر قالی می‌اندازند قرار دادند و قبل از اینکه آن خرمن را آتش زنند میرغضببان پارچه کهنه‌ای به گلوی او فرو برده خفه‌اش کردند و جسد او را طعمه آتش نمودند و خاکسترهای آن را بیاد دادند (صفحه ۲۵۲ ترجمه فارسی). از نوشته گوینو روشن می‌شود که طاهره را پیش از شهادت به نیاوران برده و استنطاق کرده‌اند. اگرچه گوینو بحضور شاه در این بازجویی اشاره نمی‌کند ولکن حضور شاهزادگان را تصریح می‌نماید. نکته دوم شهادت بی‌نظیر طاهره در اعتراف بحقیقت امر بدیع است. نکته سوم نحوه



خفه کردن طاهره است. زیرا می‌نویسد دستمال را در گلوی طاهره فرو بردند. حال آنکه غالب تاریخ نگاران حتی جناب نبیل زرنندی (۲۷) نوشته‌اند که دستمال را دور گردن طاهره بسته او را خفه نمودند. (۲۸) آنچه مسلم است غلام‌سیاه مست عزیزخان سردار دستمال را در دهان طاهره فرو برده و او را خفه نموده‌است. حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء (صفحه ۳۱۰) در این خصوص می‌فرمایند: آن سیاه‌رو سیاه‌دل، سیاه‌خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود.

اقوال دیگر نیز در باب نحوه شهادت طاهره موجود است (۲۹) که باید با نصوص مبارکه تطبیق شود. باری در خصوص محلّ شهادت جناب طاهره نمی‌توان تردید کرد زیرا حضرت ولی‌امرالله بتصریح آن را باغ ایلخانی فرموده‌اند. (۳۰) جناب ابوالفضائل در کتاب کشف‌الغطاء (صفحه ۱۱۰) مدفن جناب طاهره را باغ ایلخانی واقع در خیابان علاءالدوله می‌داند. این خیابان بعداً به فردوسی تسمیه شده‌است. باغ ایلخانی در آن زمان در خارج دروازه شهر طهران قرار داشته‌است. (۳۱) گویا این باغ بعداً از املاک سردار اسعد بختیاری شده‌است. (۳۲) نیکلای فرانسوی در خصوص محلّ شهادت طاهره می‌نویسد: در مقابل سفارت انگلیس و سفارت ترکیّه میدان وسیعی بود که از سال ۱۸۹۳ ناپدید گردید. در وسط این میدان در امتداد خیابان پنج یا شش درخت با فاصله وجود داشت که محلّ قتل این زن دلاور بابی را نشان می‌داد. زیرا که در این موقع باغ ایلخانی تا آنجا امتداد داشت. در مراجعت من در سال ۱۸۹۸ میدان از میان رفته و در اطراف آن بناهای جدید ساخته شده‌بود و من نمی‌دانم که آیا خریدار تازه این زمین درختانی را که البتّه یک دست مقدّسی کاشته‌بود محترم شمرد یا نه. (۳۳) جناب محمدعلی ملک‌خسروی، جناب آقایدالله آل نذاف (عموی والده نگارنده) و نیز استاد فقید این عبد جناب فاضل مازندرانی (بنقل از قدمای احباب) ساختمان بانک ملی شعبه مرکز در خیابان فردوسی را محلّ باغ ایلخانی و مکان شهادت جناب طاهره تصریح می‌نمودند. محمدحسین رجی در پژوهش خویش تحت عنوان مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی و در طیّ بیان احوال جناب طاهره (صفحه ۱۹۰) محلّ شهادت او را "باغ ایلخانی" (محلّ فعلی بانک ملی ایران در خیابان

فردوسی) تصریح می نماید. اینکه برخی نوشته اند بقایای جسد جناب طاهره را هنگام تسطیح باغ ایلخانی به مکان دیگری انتقال داده اند صحّت ندارد. نگارنده بارها از تنی چند از احبّای قدیم (خصوصاً کارمندان بانک ملّی) شنیده است که مدفن طاهره نزدیک به محلّی است که اینک چاپخانه بانک ملّی مرکز در آن قرار دارد. بهرحال از قرائن بر می آید که مدفن طاهره در چاه پشت دیوار یخچال بوده است (۳۴) و یقیناً در آینده مکشوف خواهد گشت. حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک باعزاز جناب حاج ابوالقاسم دباغ (ناظریان) می فرمایند: مرقد جناب طاهره در چاه باغی است. آن نیز انشاءالله ظاهر و آشکار خواهد شد. (۳۵).

نیکلای فرانسوی در کتاب سید علی محمد معروف به باب بنقل از یکی از زنان خدمتگزار خانه کلاتر در خصوص آخرین روز حیات طاهره چنین می نویسد: ... بالاخره شبی بر حسب معمول از اطاق بیرون آمد. من بیدار بودم. رفت در حیاط و تمام بدن خود را شست و برگشت به اطاق و از سرتا پا لباس سفید پوشید و در حال زمزمه عطر بخود می زد. هرگز من او را اینطور شاد و بشاش ندیده بودم. از تمام زنانی که در این خانه بودند دیدن کرد و معذرت خواست که اگر زحمتی به آنها داده یا خطائی از او سرزده او را بیخشنند و درست مانند کسی که می خواهد مسافرت کند رفتار می کرد. همه از طرز رفتار امروزه او متعجب شده و از یکدیگر می پرسیدیم این رفتار یعنی چه و مقصودش چیست؟ چون شب شد چادری پوشید و کمر آنرا بست و چارقدی مانند کمر بند به کمر بست و بعد چاقچور پوشید و در حین اشتغال باین کارها بقدری خندان بود که ما بی اختیار بگریه افتادیم. زیرا که ما همه بواسطه مهربانی ها و محبت هائی که کرده بود او را دوست می داشتیم ولی او با خنده بما گفت: امشب من یک سفر بزرگ و بسیار طولانی خواهم کرد. در همین موقع در خانه را زدند. گفت بروید باز کنید مرا می خواهند. در باز شد و کلاتر آمد و رفته به اطاق او و گفت بیائید خانم شما را می خواهند. گفت بلی من می دانم و خوب می دانم بکجا مرا خواهند برد و می دانم نسبت به من چه خواهند کرد... پس همانطور

که لباس پوشیده بود با کلانتر بیرون آمد و ما ندانستیم که او را بکجا می‌برند. فردای آن روز فهمیدیم که او را کشته‌اند (صفحات ۸۰ - ۴۷۸ ترجمه فارسی).

نیکلا در همان کتاب در خصوص جریان شهادت جناب طاهره بنقل از یکی از برادرزادگان محمودخان کلانتر چنین می‌نویسد:

وقتی که حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملا علی کنی فتوای قتل حواری بابی را نوشته و برای شاه فرستادند. شاه امر بکشتن او داد. قضیه محرمانه و فقط دو نفر از کارکنان دولتی می‌دانستند. چند روزی بود که عموی من امر کرده بود که با دقت مواظب پلیس باشم و بتوسط گشتی‌های زیاد کاملاً اطمینان داشته باشم که پلیس‌ها در سر پست خود حاضرند یا نه و اعلان کردند که هیچ کس پس از سه ساعت از شب گذشته حق بودن در کوچه را ندارد. در این شب بمن امر شد که یک دسته پلیس را از خانه کلانتر تا باغ ایلخانی ردیف قرار دهم. من کسان خود را پنهان کرده بودم و به آنها امر دادم که هر کس از اعضاء و کارکنان ما نباشد فوراً دستگیر و بکشند. چهار ساعت پس از غروب آفتاب کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازمه را بجا آورده‌ام یا نه و نظر باطمینانی که باو دادم مرا برد بخانه. تنها در اندرون داخل شد و بلافاصله با قره‌العین برگشت و پاکت مهر کرده ای به من داد و گفت باید این زن را ببری به باغ ایلخانی و به عزیزخان سردار تسلیم نمائی و رسید بگیری. اسبی آوردند قره‌العین را سوار کردم. اما از ترس اینکه مبادا باینها از واقعه خبردار شوند شغل خودم را روی سر او انداختم که هر کس او را ببیند خیال کند مرد است. با یک مرکب تمام مسلحی براه افتادیم و در وسط کوچه‌ها می‌رفتیم. اما با وجود تمام احتیاطات لازمه که بعمل آورده بودیم و با وجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند یقین دارم که اگر بما حمله می‌شد تمام افراد ما فرار می‌کردند زیرا که باینها بقدری ترس و وحشت در توده تولید کرده بودند که حدی بر آن متصور نبود. همین که داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم. مجبوس را در اطای گذاردم که در دالان دم درب باغ بود و به سربازان امر کردم بدقت پاسبان درب باشند. بعد رفتم به طبقه اول عمارت برای دیدن سردار. او تنها بود و انتظار ورود مرا می‌کشید. نامه را به او دادم. خواند و گفت

کسی ملتفت نشد که اسیر کیست؟ گفتم هیچ کس در کوچه نبود. خواهش می‌کنم رسید آن را به من بدهید. گفت نه تو باید در اجرای قتل حضور داشته باشی بعد رسید خواهم داد. پیشخدمت ترکی داشت صدا زد. جوانی بود خوش صورت. سردار تعریف زیادی از او کرد و گفت. مدّت زیادی است که تو در خدمت من هستی و من بطوری که باید توجهی به تو نکرده‌ام. اما من تو را دوست دارم و می‌خواهم گذشته را تلافی کنم و بتو پاداشی بدهم. عجالتاً بگیر این بیست اشرفی را و هرطور دلت می‌خواهد خرج کن. عنقریب یک شغل خوبی برای تو تهیه خواهم کرد. فعلاً این دستمال ابریشمی را بگیر و با این افسر برو پائین. او ترا به اطاقی خواهد برد که یک زن کافری در آنجاست و مؤمنین را از طریقه اسلام بر می‌گرداند. با این دستمال او را خفه کن. البتّه خدمت خوبی است به خدا می‌کنی و من نیز بتو پاداش خوبی خواهم داد. پیشخدمت تعظیمی کرد و با من براه افتاد. من او را بردم به اطاق دیدم محبوس بسجده افتاده و دعا می‌خواند. پیشخدمت جوان به او متوجّه شد که مأموریت خود را انجام دهد. قرّة‌العین سر از سجده بلند کرده نگاه عمیقانه به او کرد و گفت ای جوان حیف است دست تو به آدم کشی آلوده شود. نمی‌دانم این کلام چه تأثیری در روح این جوان کرد که مانند دیوانگان پا بفرار گذارد. من هم در دنبال او دویدم و با هم رسیدیم نزد سردار. پیشخدمت گفت غیر ممکن است که من این کار را انجام دهم. البتّه می‌دانم از مرحمت شما محروم خواهم شد و بدست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌کنم. مع‌هذا نمی‌توانم به این زن دست بزنم. عزیزخان با تغییر او را از پیش خود راند و چندثانیه فکر کرد. بعد یکی از سوارانش را احضار کرد که مدّتی بود مغضوب واقع شده و برای تنبیه به خدمات آشپزی مشغول بود و چون حاضر شد، بطور دوستانه به او تغییر کرد و گفت خوب... گمان می‌کنم تنبیه تو کافی باشد البتّه عاقل شده ای و بعد از این با فکر کار می‌کنی و دست از دیوانگی خواهی کشید و مورد التفات من می‌شوی. می‌دانم در این مدّت خیلی سختی کشیده ای و بتو بد گذشته است بیا این استکان عرق را بگیر و بخور بتو اجازه می‌دهم. پس از آن دستمال تازه‌ای به او داد و همان امری که به جوان ترک کرده بود تجدید کرد. با هم رفتیم به اطاق بمحض ورود خود را

روی قرّة‌العین انداخت و دستمال را به دور گردنش پیچید و چندین دفعه بسختی کشید تا بالاخره نفس او قطع شد. بیچاره زن به زمین افتاد. دوباره یک زانویش را پشت او گذارده و دستمال را با تمام قوّت کشید و مثل اینکه از عمل خود می‌ترسید و مهلت جان‌دادن به او نداد و بفوریت جسدش را بلند کرده و برد تا عقب دیوار یخچال و در حالتی که هنوز کاملاً جان نسپرده بود در چاه انداخت. سردار نوکران را صدا کرده با عجله چاه را پر کردند که سفیده صبح نزدیک بود(صفحات ۸۴ - ۴۸۰ ترجمه فارسی).

ایادی امرالله جناب میرزا حسن ادیب در خصوص واقعه شهادت جناب طاهره چنین می‌نویسد: چون این فانی در مبادی جوانی که بتحصیل علوم مشغول و حریص در کشف حقائق بودم با آنکه تا آن وقت صدق این امر بمن واضح نبود بسیار میل داشتم که از حقیقت آن قضیه مطلع باشم. لهذا وقتی با یکی از بنی‌اعمام که با من کمال محرمیت را داشت و مردی ملاً و صوفی مسلک بود و در سنّ از من بزرگتر، گفتم تو از این قضیه چه اطلاع داری؟ گفتم من نیز اطلاع صحیحی ندارم لکن بسیار سهل است زیرا که پسر بزرگ کلانتر با من دوست و هم‌مسلک است. فلان روز من او را به مهمانی دعوت می‌کنم شما هم باشید و از او تحقیق می‌نمائیم. روز معهود چون مجلس آراسته شد از مشارالیه پرسیدم که واقعه کشتن قرّة‌العین را باختلاف شنیده‌ام البتّه جناب عالی از همه کس باخبرترید چه که در حبس شما بود. گفتم از بعد از ظهر روزی که شب آن کشته می‌شد مانند کسی که خبری داشته باشد از بالاخانه بزیر آمده خود را تنظیف نموده بود و تغییر لباس هم کرده بود. از اهل خانه یکان یکان عذر زحمت می‌خواست مانند مسافری که در شرف حرکت است با کمال خرمی و انبساط اوائل غروب بعبادت همیشگی در بالاخانه حرکت می‌کرد و آهسته چیزی تلاوت می‌کرد و ابداً با کسی صحبت نمی‌داشت تا سه ساعت از شب گذشته که غدغن بلیغ بود احدی از منزل خود خارج نشود والاّ مورد سیاست است پدرم وارد شد و به من گفتم آنچه لازمه احتیاط بود کرده ام و بجمیع نایب‌ها سپرده‌ام با غلام دلاورها نهایت مراقبت را داشته باشند در جمیع گذرها که مبادا آشوبی بشود. تو نیز با کمال احتیاط با غلامها این زن را باید به باغ ایلخانی برده تسلیم

سردار کلّ عزیزخان کنی و بایستی تا امر او را که انجام داد بیائی و مرا اخبار کنی که باید به شاه اطلاع بدهم. پس از آن برخاست و با من گفت بیا. پس با هم رفتیم همینکه به در بالاخانه رسیدیم او را مهیا دیدیم. پدرم به او گفت بفرمائید که به جایی باید بروید. فوراً روانه شد. چون به در خانه رسیدیم اسب پدرم حاضر بود او را سوار کردند و جبّه خود را بر سر او انداخت که کسی نفهمد آن سوار زن است. پس با جمعی غلام دلاور حرکت کرده همهجا رفتیم تا در باغ او را پیاده کردند و به یک اطاق تختانی که مال نوکرها بود او را وارد نمودند. من رفتم بالاخانه خدمت سردار او هم تنها و منتظر بود. پیغام و سلام پدرم را رساندم. گفت کسی در راه مطلع نشد؟ گفتم نه. پیشخدمتی را خواست و از حالش پرسید که در این سفر چیزی برای کسان خود فرستاده؟ گفت نه. پس یک مشت اشرفی بدست او ریخت. گفت اینها را عجالتاً برای آنها بفرست تا من بعد تلافی کنم و دستمال ابریشمی را که در دست داشت گفت بگیر و برو این زن بابی را که آورده‌اند به گلویش بپیچ که خفه شود که اسباب گمراهی است. او روانه شد منم با او آمدم. من در اطاق ایستاده او جلو رفت. همین که نزدیک شد قرّة‌العین نگاهی به او کرد و عبارتی گفت که دیدم کم کم آن پیشخدمت برگشت. سر بزیر انداخت. بترکی با خود چیزی می‌گفت از در بیرون رفت. من برگشتم به سردار واقعه را گفتم. قهوه خواست و فکری کرده پس از آن ناظر خود را طلبید گفت فلان سیاه که شرارت می‌کرد او را خارج نموده و بتو سپردم کجاست؟ گفت در آشپزخانه خدمت می‌کند. گفت او را بگو بیاید پس یک سیاه کثیفی با هیئت منکری وارد شد. گفت دیدی چطور گرفتار شدی. اگر توبه می‌کنی دیگر شرارت و هرزگی نکنی باز می‌گویم که بیائی بهمان درجه اول خودت مثل سایرین خوش بگذرانی. گفت دیگر من از فرمایش شما بیرون نمی‌روم. گفت بسیار خوب یقین این مدّت عرق هم زهرمار نکرده‌ای. برو آن اطاق یک پیاله زهر مار کن بیا تا بگویم لباس و اسباب تو را بدهند. رفت و برگشت گفت تو باین پهلوانی می‌توانی یک زن است پائین او را خفه کنی؟ گفت بلی و روانه شد. من نیز با او رفتم همین که رسید چیزی بگردن او انداخته چندان پیچید که بیحسّ شد و افتاد. پس چند لگد سخت به سینه و پهلوی او زد و

فرآشها آمدند با همان لباس او را برداشته بچاهی که در پشت باغ واقع بود انداختند از سنگ و خاک چاه را پر کردند. پس من به خانه برگشتم و به پدرم تفصیل را نقل کردم. (۳۶) نوشته جناب ادیب چون مستند به سخنان پسر کلانتر شاهد عینی شهادت جناب طاهره است از اهمیت بسیار برخوردار است. اگرچه نیکلا نیز یقیناً از اطلاعات جناب ادیب استفاده کرده است ولیکن نوشته اش در چند مورد با نوشته نامبره اختلاف دارد. بمرحال هر دو نوشته حاوی اطلاعات مهمی در باب شهادت جناب طاهره است. اما جان کلام در بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب تذکرةالوفاء است. قوله الاعلی:

... بعنوان خانه صدراعظم او را (طاهره را) از خانه کلانتر برون آوردند. دست و روی بشست و لباس در نهایت تزیین پوشید. عطر و گلاب استعمال نمود و از خانه برون آمد. او را به باغی بردند. میرغضبان در قتلش تردید و ابا نمودند. غلامی سیاه یافتند در حال مستی آن سیاه رو، سیاه دل سیاه خو دستمالی در فم مبارکش فرو برد و مخنوق نمود. بعد جسد مطهرش را در آن باغ به چاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند. ولی او بنهایت بشاشت و غایت مسرت مستبشر بیشارات کبری متوجه بملکوت اعلی جان فدا فرمود... (صفحات ۲۰ - ۳۰۹). در بیان دیگری تصریح می فرمایند به طاهره گفتند زوجه صدراعظم می خواهد او را در باغی ملاقات نماید لذا با مأموران عازم آن باغ گردید. در آن باغ برده سیاه پوستی با دستمال طاهره را خفه کرد و بدنش را در چاهی افکندند. (مفاد بیان مبارک) (۳۷).

اینکه جناب طاهره پیش از شهادت خود را زینت کرده بود مستند به بیان حضرت عبدالبهاء است. بفرموده مبارک، طاهره: در عمر خود زینت نمی کرد... ولیکن هنگام شهادت خود را زینت نمود. (۳۸) باید بخاطر داشت که طاهره از خاندان بسیار ثروتمندی بود و زینت آلات بسیار داشت ولیکن اصولاً از آنها استفاده نمی نمود. بتصریح حضرت ولی امرالله طاهره در بدشت نیز هنگام کشف حجاب زینت کرده بود. (۳۹) نبیل زرندی نیز در تاریخ خود ضمن توضیح واقعه بدشت می نویسد: ناگهان حضرت طاهره بدون حجاب با آرایش و زینت به مجلس ورود فرمود. (۴۰).. در تاریخ نبیل همچنین مذکور گردیده

(البته بنقل از زن کلانتر) که طاهره پیش از شهادت کاملاً زینت کرده بود. (۴۱) بنظر نگارنده با استناد به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء و بمصداق حاجت مشاطه نیست روی دلارام راطاهره بعلت زبائی خیره‌کننده نیازی به آرایش و پیرایش نداشته و تنها هنگام کشف حجاب در بدشت و چندسال بعد در لحظاتی پیش از شهادت زینت کرده‌است.

باری پس از عرض همه این نکات و نقل نظر وقایع‌نگاران بهائی و غیر بهائی و سرانجام نصّ حضرت عبدالبهاء در خصوص شهادت جناب طاهره بجاست که آنچه جناب نبیل زرنندی در این باب نوشته‌است نقل گردد تا مسک‌الختام شرح حیات این نابغه دوران باشد. زیرا آنچه نبیل نوشته‌است بالتّسبه جامع و تقریباً مصوّب است. (۴۲) البته چند نکته کوچک از تاریخ او در باب شهادت طاهره باید با محتوای کتاب تذکرةالوفاء اثر قلم حضرت عبدالبهاء و کتاب *God Passes By* اثر حضرت ولی‌امرالله تطبیق شود. نبیل زرنندی بنقل از برخی از دوستان نزدیک زن کلانتر داستان شهادت طاهره را برای نسل‌های آینده بخوبی تصویر کرده است. زن کلانتر برخلاف شوهر خویش ارادت شدیدی به جناب طاهره داشت و در نقش میزبان طاهره تا آنجا که امکان داشت و محمودخان دخالت نداشت و مسائل راحت طاهره و ملاقات او را با نسوان از شاهزادگان و دیگر بانوان طهران فراهم می‌نمود. زن کلانتر گفته‌است که در شب پیش از شهادت، طاهره مرا نزد خود احضار نمود. لباس بسیار زیبای سپیدی بتن کرده بود. اطاق او از بوی عطری که استعمال نموده بود چون باغ گل رضوان معنبر بود. به من فرمود خود را برای دیدار محبوبم آماده کرده‌ام. چون این شنیدم لرزیدم و بشدّت گریستم. با لحن مخصوص به من فرمود چند تقاضا از تو دارم. یکی آنکه پسرت را فردا با من بفرستی که ناظر صحنه شهادت من باشد. به او بسیار مراقبت کند که مأموران شهادت لباس از تن من بیرون نیاورند. دیگر آنکه به او بگو به مأموران بگوید بدن مرا پس از شهادت در میان چاهی افکنند و آنرا با خاک و سنگ انباشته سازند. سوم آنکه پس از شهادت من زنی نزد تو می‌آید این بسته را که بتو می‌سپارم به وی بده. چهارم آنکه از این هنگام به بعد به احدی اجازه مده که به اطاق من بیاید. می‌خواهم با محبوب آسمانی خویش راز و نیاز نمایم و تا ساعت شهادت روزه دار



باشم. در را ببند تا آنگاه که ترا صدا کنم. از تو تمنا دارم که راز شهادت خود را که به تو گفته‌ام با احدی در میان نگذاری. من در اطاق طاهره را بستم و به اطاق خود برگشتم. محزون و دلخون بودم. اندیشه شهادت طاهره خواب از چشمانم ربوده بود. در حق او دعا می‌کردم. آن شب و روز بعد چندمرتبه نزدیک در اطاق او رفتم و ساکت ایستادم. شنیدم طاهره با نوای دل‌انگیزی بنماز و راز و نیاز با خداوند بی‌انباز مشغول است. آنچه طاهره از من خواسته بود انجام دادم. پیغام او را به پسر دادم چهارساعت پس از غروب آفتاب هنگامی که شوهرم در خانه نبود مأموران عزیزخان سردار در زدند. پسرم در را باز کرد. مأموران برای بردن طاهره آمده بودند. چون در اطاق طاهره را باز کردم دیدم چادر بسر کرده در اطاق قدم می‌زند و کاملاً آماده رفتن است. تا مرا دید در آغوش کشید و بوسید و صندوقچه‌ای را با کلیددان به من داد و گفت این را برای یادگار بتو می‌دهم که هر هنگام در آن را باز کنی و اشیاء موجود در آن را ببینی بیاد من افتی. طاهره وداع نمود و همراه پسر من از خانه خارج گشت. آن دو و فرآشان سوار اسب شده رفتند. سه ساعت بعد پسرم در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود به خانه بازگشت. گفت که چون به باغ ایلخانی رسیدیم دیدیم سردار و معاونانش بنهایت درجه مستند و صدای قهقهه آنان بلند است. سردار در همان حال مستی دستور داد طاهره را خفه نمایند و جسدش را در چاه افکنند. (۴۳) بروایت نبیل زرنندی پسر کلانتر برای مادرش چنین حکایت کرده است: وقتی که به درب باغ رسیدیم حضرت طاهره پیاده شده به من فرمود نمی‌خواهم با سردار روبرو شوم. تو واسطه بین من و سردار باش. از قراری که می‌بینم آنها می‌خواهند مرا خفه کنند. چندی قبل برای همین مقصد و چنین وقتی دستمال ابریشمی تهیه کرده‌ام. آن را بتو می‌دهم و رجاء دارم بروی و آن مست مدهوش را راضی کنی که مرا با این دستمال خفه کند. من نزد سردار رفتم. دیدم در نهایت درجه مستی است. چون مرا دید فریاد کشید خوشی ما را از بین مبر و عیش ما را مکدر مساز. برو بگو آن زن بدبخت را ببرند خفه کنند و در میان چاه بیندازند. من از شنیدن این سخن و صدور این فرمان حیرت کردم و دیدم دیگر جای گفتگو نیست. لذا نزد دونفر از نوکرهای سردار که با آنها آشنا

بودم رفتم و دستمال طاهره را به آنها دادم. آن دونفر مطابق میل طاهره رفتار کردند. همان دستمال را دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند. فوراً نزد باغبان رفتم و برای دفن جسد طاهره محلی از او خواستم. گفت چاهی تازه کنده‌ایم و هنوز تمام نشده و برای این منظور خوبست. فوراً با کمک دیگران جسد طاهره را در آنجا افکندیم و آنرا همانطور که گفته بود با خاک و سنگ انباشتیم... من از شنیدن این واقعه که پسرم برایم نقل کرد گریان شدم و از شدت تأثر بیهوش روی زمین افتادم. چون بهوش آمدم دیدم پسرم هم مانند من متأثر است و در بستر خود افتاده گریه می‌کند و چون مرا بشدت متأثر دید گفت گریه نکن اگر پدرم گریه ترا ببیند ممکن است برای حفظ مقام و رتبه خود ما را ترک کند و قطع رابطه نماید و نزد شاه مرا و ترا متهم کند و گرفتار دشمن خونخوار شویم و شاه به اعدام ما فرمان دهد. مادام که ما با بی‌نیستیم و به امر باب ایمان نداریم چرا خود را بهلاکت و مصیبت اندازیم. فقط من و تو باید سعی کنیم که هرکس از طاهره بدگوئی کرد دفاع کنیم و محبت او را در قلب خود مستور داریم. (۴۴) بروایت نبیل زرنندی زن کلانتر گفته است که سه روز پس از شهادت طاهره زنی با همان نام و نشان که طاهره گفته بود نزد من آمد و بسته‌ای امانتی طاهره را بدو دادم و دیگر آن زن را هرگز ندیدم. (۴۵) برخی از وقایع‌نگاران عقیده دارند که این بانو شاهزاده شمس‌جهان متخلص به فتنه بوده‌است. (۴۶) زن کلانتر پس از شهادت طاهره صندوقچه‌ای اهدائی او را باز نمود. در آن صندوقچه یک شیشه عطر کوچک، یک تسبیح (سُبُحَه) یک گردن‌بند از مرجان و سه عدد انگشتری از فیروزه و عقیق یافت. (۴۷) یادگار شیرزنی که در طهارت و تقوی، در دانش و بینش و ذکاء و نیز در مراتب حق‌پرستی و جانبازی در میان نسوان عصر خویش بل در تاریخ قیام نسوان بجهت کسب آزادی بی‌نظیر بود. زنی که نصّ حقّ و تاریخ او را طاهره جاودانه خوانده‌است. این‌چنین ملاّعلی کنی و میرزا محمد اندرمانی فتوای قتل طاهره دادند. شاه نیز چنانکه قبلاً آمد روز پیش از شهادت فتوای قتل صادر نمود. این بود که فردای آن روز طاهره مست از باده جام‌الست در مذبح عشق حاضر گشت و به محبوب خویش پیوست.

عشق علم کوفت بویرانهام داد صلا بر در جانانهام  
باده حق ریخت به پیمانهام از خود و عالم همه بیگانهام  
حق طلبد همت والای من

ساقی میخانه بزم الست ریخت بهرجام چو صهبا زدست  
ذره صفت شده ذرات پست باده زمامست شدو گشت هست  
از اثر نشئه صهبای من

عشق بهر لحظه ندا می کند بر همه موجود صدا می کند  
هر که هوای ره ما می کند گر حذر از موج بلا می کند  
پا ننهند بر لب دریای من

زیرنویس بخش پانزدهم

شهادت جناب طاهره

۱ \_ مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۵۱.

۲ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۲ \_ ۵۱.

۳ \_ زرقانی. بدایع الآثار. جلد دوم، صفحه ۳۳۶.

۴ \_ برای مطالعه تفصیلی واقعه رمی شاه از جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت  
باب تألیف نگارنده سطور ذیل همین عنوان (صفحات ۶۴۰ \_ ۵۹۰).

۵ \_ God Passes By. صفحه ۷۴.

۶ \_ برخی از فقرات لوح مبارک چنین است: قد نزل للملأعلى كندی الذى يحكم فى الطأء  
هوالبطاش ذوالبأس الشدید. ان یا علی قد بکی رسول الله من ظلمک بما اتبعت الهوى و  
اعرضت عن الهدى. ان ربک لبالمرصاد. قد افتیت علی من آمن بالله فى هذاالیوم الذى فیه  
اسود وجهک و وجوه الذین نقضواالمیثاق. قد جائکم البشیر و بشرکم بهذاالظهور الذى منه  
اضئت الآفاق. انتم اعرضتم عنه...خف من الله و لا تستکبر علی الذى خلقک بامر من  
عنده. ان ارجع الیه. بخضوع و اناب... (کتاب مبین. خط جناب زین المقربین، صفحه  
۳۷۲).

۷ \_ عنوان کامل کتاب توضیح المقال فی علم الدرایة و الرجال است. از آثار دیگر او تحقیق الدلائل فی شرح تلخیص المسائل و نیز القضاء و الشهادات (در سه جلد) را توان نام برد.

۸ \_ از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ اعتماد السلطنه. المآثر و الآثار. صفحه ۱۳۸ و بعد.

ب \_ معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صفحات ۹۹ \_ ۶۹۶.

۹ \_ معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد سوم، صفحه ۶۹۸.

۱۰ \_ اصفهانی حاج میرزا حیدر علی. ترجمه احوال ابوالفضائل (خطّی) صفحات ۸۰ \_ ۱۷۹.

جناب حاج میرزا حیدر علی در این کتاب به قول معتمدالدوله فرهاد میرزا خطاب به ملاّعلی کنی اشاره می کند که می گوید: شما می شمارید ما را از اهل حکومت و ظالم و حرام خوار با اینکه خدام من از خوف من جرأت شرب خمر و قمار کردن ندارند و اما شما در خانهات خم های شراب و آلات و ادوات تقطیر شراب و تبدیلیش بجوهر و عرق موجود است و می توانم از خانهات بیرون بیاورم و رسوای خاصّ و عامّت کنم (صفحه ۲۲۳).

۱۱ \_ افنان. چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۰ \_ ۶۹.

۱۲ \_ نیکلا در تاریخ خود متأسّفانه باشتباه می نویسد که طاهره را آخرین بار در قزوین دستگیر کرده و به طهران برده و در خانه کلانتر زندانی نموده اند (صفحه ۴۷۷ ترجمه فارسی). بطوری که در متن کتاب حاضر بتفصیل گفته ایم مأموران میرزاتقی خان امیرکبیر طاهره را از قریه واز در دل جنگلهای مازندران به طهران برده اند.

۱۳ \_ رجوع فرمایند به: Root. Tahirih pp. 95 - 96.

۱۴ \_ نقل از خطابه حضرت عبدالبهاء که در تاریخ پانزدهم اپریل ۱۹۱۳ در تالار موزه ملی بوداپست اداء فرموده اند (اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹). در این خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء در خصوص شرح احوال طاهره چنین می فرمایند: ... در این امر بهائی نیز قرّة العین بود. در نهایت فصاحت و بلاغت ابیات و آثار قلم او موجود است. جمیع فصحای شرق او را توصیف نمودند. چنان سطوتی داشت که در مباحثه با

علماء همیشه غالب بود. جرأت مباحثه با او نداشتند. چون مروّج این امر بود حکومت او را حبس و اذیت نمود. ولی او ابداً ساکت نشد. در حبس فریاد می‌زد و نفوس را هدایت می‌کرد. عاقبت حکم بقتل او دادند. او در نهایت شجاعت ابداً فتور نیامورد. در خانه والی شهر حبس بود. از قضا در آنجا عروسی بود و اسباب عیش و طرب و ساز و نغمه و آواز و اکل و شرب جمیع مهیا. لکن قرّة‌العین چنان زبانی گشود که جمیع اسباب عیش و طرب و عشرت را گذارده دور او جمع شدند. کسی اعتنائی بعروسی ننمود. همه حیران و او تنها ناطق بود. تا آنکه شاه حکم بقتل او نمود. او با آنکه در عمر خود زینت نمی‌کرد آن روز خود را زینت نمود. همه حیران ماندند. به او گفتند چه می‌کنی؟ گفت عروسی منست. در نهایت وقار و سکون به آن باغ رفت. همه می‌گفتند او را می‌کشند. ولی او همان نحو فریاد می‌زد که آن صوت صافور که در انجیل است منم. با این حالت در باغ او را شهید کرده به چاه انداختند (صفحات ۵۰ - ۲۴۹ مأخذ بالا).

۱۵ \_ تذکرةالوفاء صفحه ۳۰۹.

۱۶ \_ رجوع فرمایند به: . Tahirih صفحه ۹۶. عین عبارات خاتم روت چنین است:  
"...and the next day they had her murdered without the Shah's knowledge:  
And he was very grieved when learned of it."

۱۷ \_ رجوع فرمایند به: . Root. Tahirih. pp..95-96.

۱۸ \_ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه بخش یکم، صفحه ۸۰. این قول ظاهراً مقتبس از نظر محمدقزوینی پژوهشگر معروف متأخر ایران زمین است. قزوینی (یادداشت‌های قزوینی، جلد هشتم، صفحه ۲۲۴) شهادت طاهره را در غرّه ذوالقعدة و دو سه روز پس از حادثه رمی شاه می‌داند.

۱۹ \_ رجوع فرمایند به:

Browne. A Traveller's Narrative. vol.2, p. 313.

۲۰ \_ جناب ملک‌خسروی شهادت جناب طاهره را در اوائل ماه ذوالقعدة سال ۱۲۶۸ هجری قمری دانسته است.

۲۱ \_ رجوع فرمایند به Citadel of the Faith صفحه ۹۳ و ترجمه فارسی آن وسیله جناب فؤاد اشرف علیه رضوان الله تحت عنوان حصن حصین امرالله صفحه ۱۲۳. عین بیان حضرت ولی امرالله چنین است:

"...The martyrdom of that incomparable heroine, Tahirih, which was immediately preceded by the imprisonment of Bahá'u'lláh in the subterranean Dungeon of Tihrán ...".

۲۲ \_ از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ مقاله شخصی سیّاح. صفحه ۵۷.

ب \_ فاضل مازندرانی. اسرار الآثار. جلد نخست، صفحه ۲۳۶.

پ \_ محمدحسینی. حضرت باب. صفحه ۶۰۱.

۲۳ \_ رجوع فرمایند به:

Momen. Bábí and Bahá'í Religions. p. 143.

۲۴ \_ مأخذ بالا. صفحه ۱۳۵.

۲۵ \_ رجوع فرمایند به:

Brown. A Traveller's Narrative. vol. 2. p. 313(Note Q).

۲۶ \_ رجوع فرمایند به Tarikh-i-Jadíd) New History صفحات ۸۴ \_ ۲۸۳.

۲۷ \_ مطالع الانوار. صفحه ۶۶۱. عین عبارات تاریخ نبیل زرنندی بنقل از پسر محمودخان کلاتر چنین است: ... آن دو نفر مطابق میل طاهره رفتار کردند. همان دستمال را دور گردنش پیچیدند و او را خفه کردند.

در متن انگلیسی نیز چنین آمده است: " The same kerchief was wound round her neck and was made the instrument of her martyrdom ". (Dawn Breakers. p. 326).

۲۸ \_ میرزایی ازل در پاسخ پروفیسور براون در نوشته خود مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع می نویسد بعضی روایت کرده اند که ریسمانی به گردن طاهره بسته و او را مقتول نموده اند.

۲۹ \_ دکتر علی‌الوردی در مجلد دوم کتاب لمحات اجتماعیّه (صفحه ۱۸۸) بنقل برخی از این اقوال پرداخته‌است. از جمله گفته محمدباقر الجلالی را در کتاب الحقائق الدّینیّه فی الرد علی العقیده البهائیة (طبع نجف، صفحه ۲۴) نقل می‌نماید که می‌گوید: اّنها وضعت فی فوهه مدفع و اطلقت علیها قبله مزقتها ارباً ارباً (در دهان طاهره گلوله توپ نهادند و او را پاره پاره نمودند). هیچ یک از مدارک موثّق تاریخی موجود این قول را تأیید نمی‌نماید.

۳۰ \_ God Passes By . صفحه ۷۵.

۳۱ \_ عیناً مأخذ بالا. در خصوص محلّ باغ ایلخانی و خیابان علاءالدوله از جمله رجوع فرمایند به کتاب دارالخلافة طهران تألیف ناصر نجمی، صفحه ۱۰۷. باید توجه داشت که سردار کلّ مدّتی در این باغ بانجام وظائف محوّله اشتغال داشته‌است. عزیزخان سردار کلّ (۸۷ \_ ۱۲۰۷ هجری قمری برابر با ۱۸۷۰ \_ ۱۷۹۲ میلادی) اصلاً سنّی و بسیار قسّی‌القلب بوده‌است (برای آگاهی از احوال او از جمله رجوع فرمایند به رجال ایران تألیف مهدی بامداد، جلد دوم، صفحات ۳۲۶ و بعد).

۳۲ \_ نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۰۶.

۳۳ \_ سیّدعلی محمد معروف به باب (ترجمه فارسی) صفحه ۴۸۴.

۳۴ \_ مأخذ بالا. صفحه ۴۸۳.

۳۵ \_ ملک خسروی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، صفحه ۲۱۵.

۳۶ \_ چهار رساله تاریخی. صفحات ۷۴ \_ ۷۰.

۳۷ \_ اصل بیان مبارک چنین است: کیفیة شهادة قرّة‌العین هو أنّهم اخبروها أنّ زوجة‌الصدر الاعظم تحبّ ان تلاقیها فی البستان و لما ذهبت معهم خنقها عبد اسود بالحرمة و رماها بالبئر (نقل از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء در مجلد چهارم اسرارالآثار تألیف جناب فاضل مازندرانی، صفحه ۴۹۶).

۳۸ \_ اشراق خاوری. مائده آسمانی. جلد پنجم، صفحه ۲۴۹.

۳۹ \_ God Passes By . صفحه ۳۲.

۴۰ \_ مطالع‌الانوار. صفحه ۲۹۶. عبارات متن انگلیسی تاریخ نبیل زرنندی چنین است:

"...When suddenly the figure of Táhirih, adorned and unveiled appeared before the eyes of the assembled companions" (Dawn Breakers. P. 294).

۴۱ \_ عین عبارات در این خصوص چنین است:

"... and found her fully adorned" (Dawn Breakers, P. 622).

۴۲ \_ برای آگاهی بیشتر از میزان سندیت تاریخ نبیل زرنندی از جمله رجوع فرمایند به دو پژوهش نگارنده:

الف \_ نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او. مندرج در نشریه بانگ سروش (طبع پاکستان) شماره‌های سالهای ۴۷ \_ ۱۴۶ بدیع.

ب \_ حضرت باب صفحات ۴۳ \_ ۳۵.

۴۳ \_ نقل به مضمون از مطالع الانوار. صفحات ۶۱ \_ ۶۵۸.

۴۴ \_ مأخذ بالا. صفحات ۶۲ \_ ۶۶۱.

۴۵ \_ مأخذ بالا. صفحه ۶۶۲.

۴۶ \_ از جمله رجوع فرمایند به اشراق خاوری. محاضرات، جلد نخست، صفحه ۳۱. باتوجه به اینکه زن کلانتر شاهزاده شمس جهان را بخوبی می‌شناخته و خود وسائل ملاقات شاهزاده‌خانها را با جناب طاهره فراهم می‌کرده‌است بعید بنظر می‌رسد که زن مورد بحث شاهزاده‌خانم مذکور باشد.

۴۷ \_ نبیل زرنندی. مطالع الانوار. صفحه ۶۲۲.

بخش شانزدهم

زیارتنامه جناب طاهره

از قلم جمال اقدس ایمی زیارتنامه‌ای بجهت جناب طاهره نازل گردیده‌است که در این مقام عیناً درج می‌نماید. (۱)

بسم الله العلی الاعلی

ان یا قلم الاعلی ما اخذک السرور فی ایام ربک العلی الاعلی لتغنّ به علی افنان سدره المنتهی بنعمات البهاء ولكن مستک المصیبة العظمی اذا ضجّ بین الارض و السماء ثم اذکر ما ورد علیک من شؤونات القضاء لیجری دموع من فی لجج الاسماء فی هذه المصیبة الّتی فیها



اهتزّ الرضوان و تزلزلت الاكوان و اضطربت حقائق الامكان و بكى عين العظمة على عرش  
اسمه الرحمن و قلّ اول رحمة نزلت من سحاب مشيئة ربك العلى الابهى و اول ضياء اشرق  
من افق البقاء و اول سلام ظهر من لسان العظمة فى ملكوت الامضاء عليك يا آية الكبرى و  
الكلمة العليا و الدرّة الثوراء و الطلعة الاحدية فى جبروت القضاء كيف اذكر مصائبك يا  
آيتها الورقة الحمراء تالله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اوراق سدرة المنتهى و  
انكسرت افنان دوحة البقاء و يبست اغصان شجرة الطوبى و استدمت قلوب الاولياء و  
اصفرت وجوه الاصفياء و تشبكت افئدة الاتقياء فى الجنة المأوى و ناح روح الامين على  
محضر الكبرياء و صاحب سكان الارض و السماء. انت التى كنت لوجنة الاماء شامة الهدى  
و لجبين التقوى غرة الغراء و بك شقت سبحات الاوهام عن وجه الاماء و بك زينت  
هياكلهن بطراز ذكر مالک الارض و السماء. انت التى اذا سمعت نداء الله ما توقفت اقل من  
آن و سرعت اليه منقطة عما سواه و آمنت به و بآياته الكبرى و عرفت مظهر نفسه فى  
آيامه بعد الذى فزع من فى السموات و الارض الا الذين امسكهم يد ارادة ربك العلى الابهى و  
نجاهم من غمرات النفس و الهوى. انت التى كنت غريبة فى وطنك و اسيرة فى بيتك و بعيدة  
عن ساحة القدس بعد اشتياقك و ممنوعة عن مقرّ القرب بعد شوقك و توجهك. انت التى  
لم تزل حرّكتك ارياح مشيئة ربك الرحمن كيف شاء و اراد و ما كان لك من حركة ولا  
من سكون الا بامرهم و اذنه طوبى لك بما جعلت مشيئتك فانية فى مشيئة ربك و مرادك فانياً  
فيما اراد مولاك. انت التى ما منعتك اشارت اهل التفاف عن نير الآفاق و لا اعراض  
الشفاق عن مالک يوم التلاق و قد وفيت الميثاق فى يوم تشاخصت فيه الابصار و انفض  
الفجار عن حول مظهر نفس ربك المختار الا قليلاً من الاخيار. فاه آه فى مصيبتك منع القلم  
عن الجريان و مرّت روائح الاحزان على اهل الجنان و بها انفصلت اركان كلمة الجامعة و  
ظهرت على صور الحروفات المقطعات فى اوائل سور الكتاب و بما اخذ العقول حكم القيود  
فى عالم الجبروت و لبس الهيولا ثوب الصورة فى ملكوت القضاء. فو حقك يا آيتها الورقة  
البقاية صعب على بان ارى الدنيا و لا اراك و اسمع هدير الورقاء و لا اسمع نغماتك فى  
ذكر ربك العلى الابهى. تالله بجزنك حزنت الاشياء عما خلق فى ملكوت الانشاء و لبس

مطالع الاسماء اثواب السّوداء فكيف اذكر يا حبيبة البهاء ايام التي فيها تغيّت على الافنان  
بفنون الالحان في ذكر ربك الرّحمن و بنعماتك في ثناء ربك العزيز المّنان ارتفع حفيف سدره  
البيان و هدير ورقاء العرفان و حرير ماء الحيوان و هزيز ارياح الجنان و زقاء ديك العرش في  
ذكر ربك العزيز المستعان. انت التي بتسيحك سبّح كلّ الوجود ربّه العزيز الودود و  
يبعدك تكلكت الورقاء و ركدت الارياح و خبت مصايح الفلاح و جمدت مياه التّجاج.  
عميت عين ما شهدت في وجهك نضرة الرّحمن و ما بكت بما ورد عليك من الاحزان و  
خرست لسان لا يذكر بين ملاء الاكوان. فيا بشرى لاّيام فيها تحرّكت على الشّجرة و  
تغيّت عليها بايات الاحديّة و استجذب به فؤاد كلّ امة خاشعة خاضعة التي ارادت ربّها  
بوجهة ناضرة ضاحكة مستبشرة. فوا حزنا لتلك الايام التي فيها غطىء وجهك و ستر  
ظهورك و منع لقائك. فآه آه يا ايتها الورقة الاحديّة و الكلمة الاوليّة و السّاذجة القديّة و  
الثّمرة الالهية و الطّلة العمائيّة و الآية اللاهوتيّة و الرّوح الملكوتيّة في مصيبتك منعت البحار  
عن امواجها و الاشجار من اثمارها و الآيات من انزالها و الكلمات من معانيها و السّماء من  
زينتها و الارض من انباتها و المياه من جريانها و الارياح من هبوبها و انى لو اذكر رزايك  
على ما هي عليها لترجع الوجود الى العدم و يرتفع صرير قلم القدم. لم ادر اى رزايك  
اذكره بين ملاء الاعلى. اذكر ما ورد عليك من احبائك او ما ورد عليك من اعداء الله ربّ  
الآخرة والاولى. انت التي حملت في سبيل مولاك ما لا حملته امة من القانتات و به جرت  
دموع القاصرات في الغرفات و خررن حوريّات الفردوس على وجه التّراب و عررن  
رؤوسهنّ طلعات الافريدوس. يا ورقة الحمراء بمصيبتك تعبّر وجه الظّهور و بدّل السرور و  
اضطربت اركان البيت المعمور و طوى رقّ المنشور. فآه آه. بمصيبتك قبل كلّ الوجود من  
الغيب و الشّهود حكم الموت بعد الحيوة و لبس مشيّة الاوليّة رداء الاسماء و الصّفات و لما  
انصبت رزايك على نهر الاعظم الذي كان مقدّساً عن الالوان تفرّقت و صارت اربعة اهار  
و اخذته الالوان المختلفة و الحدودات العرضيّة فلّما القيت على ركن الاوّل من كلمة النّقوى  
تأخّرت فيها حرف الاثبات لحزنها و استقدمت حرف النّفى و ظهر منها ما احترق به قلب  
البهاء و كبد البهاء. فلّما قرئت على النّقطة الاوليّة صاحت و اضطربت و تزلزلت الى ان

تنزّلت و ظهرت على هيئة الحروفات في الصّفحات. فلما سمعت نقطة العلم ضجّت و ناحت و اختلفت و تفرّقت و فصلّت و ظهرت منها علوم متفرّقات و مظاهر مختلفات و بها استكبرن مرايا على الله في يوم فيه شهد كلّ الذّرات بانّ الملك لله الواحد المقدر القهار. تالله بما ورود عليك من اعدائك كاد ان تستبق العدل فضل ربّك و القهر رحمة الّتي سبقت كلّ الاشياء. فآه آه يا كلمة البهاء و المستشهد في سبيل البهاء كم من ليالى بكيت على الفراش شوقاً للقاء البهاء و كم من ايام احترقت بنار الاشتياق طلباً لوصول البهاء و توجّهاً الى وجه البهاء الّذى لا يرى فيه الاّ الله العلى الاعلى و اّتك انت ما اردت من وجهه الاّ وجه ربّك و يشهد بذلك اهل ملاء الاعلى ثمّ اهل جبروت البقاء. عميت عين ما شهدت فيك آية التّوحيد و ظهور التّفريد. يا ايّها المذكور بلسان البهاء تالله حكم التّأنيث ينجل ان يرجع اليك يا فخر الرّجال. طوبى لك يا مظهر الجمال، طوبى لك بما طهّر كالله في ازل الآزال عن شبهات اهل الضّلال و حفظك عن الزلزال و اّنه هو العزيز المتعال و اليه يرجع حكم المبدء و المآل. اشهد بانّك كنت ورقة لم تنزل حرّكتك ارياح مشيئة الله و ما اخذتك اشارات اهل التّفاق الّذين نقضوا الميثاق و كفروا بالله مالك يوم التّلاق. طوبى لامة آنست بك و سمعت ذكرك و تمسّكت بجبل حبّك و استقربت بك الى الله موجدك و خالقك و الّتي ما ذاقت حبّك خالصاً لوجه ربّك اّنها صارت محرومة من عناية الّتي اختصّك الله بها و الجنّة لمن اقبل اليك و بكى عليك و زارك بعد موتك يا ايّتها المستورة في اطباق التّراب ان جسدك وديعة الله العزيز الوّهاب في بطن الارض و روحك استرقى الى الافق الابهى و الرّفيق الاعلى. اللهم يا الهى وال من والاها و عاد من عاداها و انصر من نصرها و ارزق من زارها خير الدّنيا و الآخرة و ما قدرته للمقرّبين من خلقك و المخلصين من بريّتك و اّتك انت مالك الملوک و راحم المملوك و في قبضتك ملكوت ملك الارض و السّماء. تفعل ما تشاء لا اله الاّ انت ربّ العرش و الثّرى و ربّ الآخرة والاولى. سبحانك اللهم يا الهى اسألك بمظهر نفسك العلى الاعلى و بظهوراتك الكبرى و باياتك الّتي احاطت الارض و السّماء ثمّ بهذا القبر الّذى جعلته اوعية حبّك و مقرّ ورقة من اوراق سدره ظهورك بان لا تطردني عن بابك و لا تجعلني محروماً عمّا قدرته لاصفيائك. اى ربّ اسألك بك و بها و بمظاهر الاسماء كلّها بان لا

تدعني بنفسى و هوائى و لا تجعلنى من الذينهم اعترضوا عليك و اعرضوا عنك فى يوم الذى فيه استويت على عرش رحمانيتك و تجليت على كل الاشياء بكل اسمائك. فاشربنى يا الهى من سلسيل عرفانك و كوثر عنايتك و اجعلنى منقطعاً عما سويك و مقبلاً الى حرم و صلک و لقائك و انك انت المقتدر على ما تشاء. لا اله الا انت المتعالى العزيز الوهاب. اى رب اسألك بنار التي اشتعلتها فى صدر هذه الورقة التي تحركت من ارياح مشيتك و نطقت على ثناء نفسك بان تشتعل قلوب عبادك من نار حبك لينقطعن عن الذينهم كفروا و يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الهى على و على عبادك المنقطعين و احبائك الثابتين خير الدنيا و الآخرة ثم اغفر لنا و لآبائنا و امهاتنا و اخواننا و اخواتنا و ذريتنا و ذواقربتنا من الذين آمنوا بك و بآياتك و كانوا مقررًا بوحدانيتك و معترفًا بفردانيتك و مدعنا بامرک و ناطقًا بشنائك و انك انت الذى لم تزل كنت قادراً و لا تزال تكون حاكماً لا يمنعك اسم عن اسم و لا صفة عن صفة كل الاسماء خادمة لنفسك و طائفة فى حولك و منقادة لسلطنتك و خاشعة عند ظهور آثار قدرتك و خاضعة لدى بوارق انوار وجهك و انك لم تزل كنت و تكون مقدساً عن خلقك و بريتك و بذلك يشهد نفسى و كل الذرات و كينونتى و كينونات من خلق بين الارضين و السموات. لا اله الا انت المقتدر المتعالى العزيز المنان.

زيرنوس بخش شانزدهم

زيارتنامه جناب طاهره

۱ \_ اين زيارتنامه اصلاً از قلم اعلى بجهت مريم ملقب به ثمره دختر عمه جمال ابهى (و خواهر حرم دوم فاطمه خانم ملقبه به مهدعليا) و همسر برادر پدرى حضرتشان ميرزارضاقلی حکيم نازل گردیده و جمال قدم آن را برای زیارت جناب طاهره نیز مقرر فرموده‌اند. در آغاز زیارتنامه چنین نازل گردیده‌است:

قد نزل للتي سميت بمريم. انها اشتعلت بنار حب ربها قبل ان تمسها و انا سترنا شأنها فى حياتها. فلما ارتفعت الى الرفيق الاعلى كشف الله الحجاب و عرفها عباده و من اراد ان يزور الطاء الكبرى التي استشهدت من قبل فليزور بهذه الزيارة.

## بخش هفدهم

### توقیعات حضرت باب باعزاز جناب طاهره

از قلم حضرت باب توقیعات متعدده باعزاز جناب طاهره صادر شده و یا در توقیعات دیگر اصحاب توصیف آن جناب گردیده است. فقراتی از توقیعات اصحاب که در باب طاهره بوده قبلاً در این کتاب نقل شده است و در اینجا نیز بتوضیح محتوای چند توقیع مبارک نازل باعزاز آن شهیده جاودانه مبادرت می‌ورزد.

الف \_ باب هفدهم از واحد پنجم کتاب الاسماء (۱) فی معرفة اسم المقلب باعزاز جناب طاهره است. شاید مراد از اسم الله المقلب اشارت به قدرت جناب طاهره در تقلیب صدها تن از علماء و شاهزادگان و بزرگان ایران و عراق باشد.

ب \_ توقیع دیگری از حضرت باب و خطاب به جناب طاهره در مجموعه منتشره وسیله دارالآثار ملی بهائیان ایران (شماره ۹۱، صفحات ۵۲ - ۱۴۵) درج گردیده است. در این توقیع مبارک می‌فرمایند: اللَّهُمَّ و لقد نزل علی ورقة مضيئة التي قد جلت و علت آیات مجدک فیها و زکت اشارتها فی البیان لا غیرها و ائتک لتعلم انها ورقة مبارکة عن الورقة المصفرّة عن الشجرة الحمراء. لا اله الا انت و لقد سئلت فیها ما عظمت عندک و جلت لیدیک و لا تسئل فیها الا ما خلقت و ربت لاجلها و هی کلمة البديعة.

پ \_ در توقیع دیگری باعزاز طاهره و همچنین بنوع دعا می‌فرمایند: و اسألك يا الهی ان تكتب للتي جعلتها نفساً خاشعاً لاوليائك و راضية بقضائك و صابرة فی بلائک، امتک التي قد ملئتها بديعاً من آیات الهامک لينفق فی سبیلک بما شئت. (۲)

ت \_ در توقیعی باعزاز آن جناب می‌فرمایند: هو المتكبر الجميل المحسن... اشكری الله فان کتابک مهوراً قد لاحظته فخلصک الله بمنه مما تخافه و تخدره فاعلمی بان من جواهر علمک قد ظهرت بواطن السنن و مواقع الفتن فصبراً صبراً... (۳)

ث \_ توقیع مبارک دیگری از حضرت باب باعزاز جناب طاهره نازل شده که با عبارات بسم الله الامنع الاقدس الله لا اله الا هو الافطر الافطر آغاز می‌شود. نسخه‌ای از این توقیع در ارض اقدس حیفا موجود است که بعثت مرور زمان در مواضع متعدده آسیب دیده است.

زیرنویس بخش هفدهم

توقیعات حضرت باب باعزاز جناب طاهره

۱ \_ کتاب الاسماء که به کتاب اسماء کلشیء و کتاب چهارشأن نیز اشتها دارد از آثار نازله در چهریق و حاوی نوزده واحد و هر واحد نوزده باب است. در هر باب اسمی از اسماءالله که مظهر آن یکی از افراد اهل بیان است منظور شده و در خصوص آن اسم به چهارشأن یا لحن (آیات، مناجات، خطب و صور علمیه) بیاناتی نازل گردیده است (برای آگاهی بیشتر از محتوای کتاب الاسماء از جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت باب تألیف نگارنده سطور، صفحات ۴۵ - ۹۴۳).

۲ \_ این توقیع مبارک جزء آثار خطی پروفیسور براون موجود در کتابخانه دانشگاه کیمبریج انگلستان است. رجوع فرمایند به:

Library of Cambridge University. Catalogue of Manuscripts. F.21 (9). No. 24. To Janáb-i-Táhirih (Qurrát l- Ayn) from Máku.

۳ \_ این توقیع مبارک منسوب به حضرت باب در کتاب مفتاح باب الابواب (صفحات ۹۹ - ۲۹۶ متن اصلی عربی) آمده است. کتاب مذکور چنانکه در گفتار نخست کتاب حاضر بیان شده تألیف دکتر محمد مهدی خان زعیم الدوله تبریزی است.

گفتار سوم

آثار جناب طاهره

بخش نخست

آثار منظوم

تاکنون دانسته‌ایم که جناب طاهره بانوئی بسیار فاضل و ماهر در معارف اسلامی و لغت و فنون ادب و شعر بوده است. در اینجا به بررسی و نقل آثار منظوم او می‌پردازیم. حدود یکصد و پنجاه سال است که اشعار طاهره سینه به سینه و یا در جنگ‌ها و متون کتب شرح حال او نقل گردیده است. بدیهی است که بسیاری از اشعار او بر اثر حوادث گوناگون از بین رفته است و تا آنجا که اطلاع داریم برخی از بستگان متعصب طاهره و

دشمنان امر پس از شهادت او آثارش را سوزانیده‌اند. در اینکه طاهره شعر نیکو بسیار سروده‌است اندک تردید نیست. ولکن برخی از اشعار شاعران دیگر نیز بنام او شهرت گرفته‌است. علت امر اینست که طاهره در انتخاب اشعار شیوا، گویا و متین شاعران سلیقه مخصوص داشته و برخی از زیباترین آنها را بحافظه می‌سپرده و یا صرفاً استنساخ می‌کرده و گهگاه در جمع اصحاب زمزمه می‌نموده‌است. ممرور ایام چنان تصوّر شده که آن اشعار نیز از او بوده‌است. طاهره باستقبال از آثار شاعران گذشته اشعاری سروده‌است و این امر گاه موجب شده که شعر اصلی را نیز باشتباه از طاهره دانسته‌اند. البته شاعری اشتغال اصلی طاهره نبوده و وی چنانکه قبلاً دانستیم در فلسفه و عرفان و معارف اسلامی بارع و سخن‌ران و سخن‌پردازی ماهر بوده و از آثار منظوری که بیادگار نهاده این نکته کاملاً مشهود است. با این حال جوهر و محتوای شعری آثار منظوم طاهره نشان می‌دهد که ذوق و احساس شاعرانه‌اش کمتر از مهارت فلسفی، عرفانی و علمیش نبوده و با آثار شاعران بزرگ عرب و عجم مأنوس بوده و با فنون و اوزان و بجزور شعری آشنائی کامل داشته‌است. بهرحال با کمال محویّت و صداقت معروض می‌دارد که در صحّت انتساب غالب اشعار منسوب به طاهره نگارنده تردید دارد. پس از عرض نکات بالا اینک برخی از اشعار طاهره و یا منسوب به او را نقل می‌نمائیم:

۱\_ گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

این شعر بی‌تردید از جناب طاهره است زیرا قلم اعلیٰ بدین نکته تصریح فرموده‌است قوله الحقّ: و از جمله نقطه جذیبّه علیها بهاء الله مدّتها با این عبد بوده و آنی لقاء این غلام را بملک دنیا و آخرت معامله نمی‌نمودند. و ما ارادت تفارق عنی اقلّ من آن ولکن قضی ما قضی و چه مقدار از آیات و اشعار که در این امر بدیع ذکر فرموده. از جمله در وصف طلعت ابھی غزلی گفته که یک فرد آن اینست:

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید (۱)

و نیز در نامه‌ای از جناب میرزاموسی کلیم خطاب به خاتون جان قزوینی چنین آمده‌است:

حضرت طاء روح ماسواه فداه اوّل وصفی که از قلمش جاری شده و در قلبش خطور نمود وصف جمال الهی بود. چنانچه الآن بخطّ خودشان موجود است:

گر براندازد بهاء از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید (۲)

محقق دانشمند جناب روح‌الله مهربانجانی در پیوست نامه مورّخ هشتم سپتامبر ۱۹۹۶ خطاب به این بنده نگارنده مرقوم فرموده‌است که ابیات دیگر این شعر جناب طاهره را از مجموعه خطّی متعلّق به جناب فاضل یزدی استنساخ و ارسال داشته‌است. بتصریح نامبرده این نسخه اصلاً به جناب حکیم الهی قزوینی تعلّق داشته و حکیم آنرا به جناب فاضل یزدی داده‌است. در حاشیه صفحه نوزدهم این مجموعه بیان طاهره چنین آمده‌است: یا اهل‌الله ان شاء‌الله صحائف در اعمال فرضیه و مذهبیّه خواهد مرسول گردید. سعی در ترقّی نمائید و قدر این اوقات را بدانید که یوم شهادت اکبر نزدیک است و بعد از شهادت نقطه دیگر مهلتی لاجل احدی نیست. و الحمدلله ربّ العالمین. تمام شد در یوم پنجشنبه بیستم شهر شعبان المعظم ۱۲۶۷. معلوم است که این مجموعه همان متنی است که ادیب ارجمند جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی ضمن بررسی اشعار جناب طاهره از آن یاد کرده‌است. (۳) نگارنده این مجموعه را نزد جناب بیضائی دیده و فقراتی از آن را استنساخ کرده‌است. همانگونه که بیضائی تصریح می نماید نسخه مورد استفاده وی وسیله جناب ابوالحسن نیریزی خوش‌نویس بهائی در سال ۱۳۴۱ هجری قمری (حدود ۱۹۲۲ میلادی) از روی نسخه مورّخه شعبان ۱۲۶۷ هجری قمری (حدود ۱۸۵۰ میلادی) استنساخ گردیده‌است. بهر حال ابیات بعدی شعر طاهره چنین است:

ذوالجناح آمد باجناح جناح معشر امضائیان ها الصّلاح

در صلاح آئید از جذب غفور پاک آئید از همه شأن نفور

تا که آید وجهه طلعت فطور در تظّهر از دیار ما ظهور

ختم فرمایم کلام از مشک تُر فتح بنمایم باشراق زبر

وین عجب رمزی است بارز از ظهور ختم و فتحش واحد آمد در صدور



نکته مهمه که باید یادآوری شود اینست که در اشعار جناب طاهره اوج و حسیض خاصی مشاهده می‌شود که یقیناً محصول عوامل محیط اجتماعی بلافصل زندان یعنی خانه کلانتر بوده‌است. شاید برخی از آثار او با شتاب در زمان کوتاه انشاد شده باشد. شعر بالا از آن جمله است. شاید هم ابیات یاد شده از او نباشد و به اشتباه بر بیت مورد بحث (گر براندازد بهاء...) ضم شده باشد به هر حال مجموعه یادشده در بالا حاوی بیش از چهارصد و هفتاد بیت است و همانگونه که جناب بیضائی تصریح کرده‌است برخی از اشعار جناب بهجت نیز در آن آمده‌است. بخش اعظم اشعار طاهره در این مجموعه خطاب به شخص اخیر است. بنظر این‌عبد نگارنده سطور بیت مورد بحث یک فرد از غزل و یا قطعه شعر دیگری از طاهره بوده که نامبرده آنرا بمناسبت خاصی به شعر دیگر نیز ضم کرده‌است.

۲\_ شمس ابھی جلوہ گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذرّہ رقصان آمده

این بیت از ابیات یکی از قصائد جناب طاهره وسیله جناب نبیل زرندی نقل گردیده‌است. نبیل در تاریخ خود در این باب چنین می‌نویسد: حضرت طاهره بیقین مبین بعظمت مقام حضرت بهاءالله مطلع و معترف بود... همانطوری که بدون وساطت غیر بمقام حضرت باب عارف و معترف شد، همانطور هم از راه فراست وجدانی بعظمت مقام حضرت بهاءالله پی برد. در سنه شصت که حضرت طاهره در کربلا بودند اشعاری سرودند مضمون اشعار آنکه عنقریب حقّ ظاهر خواهد شد و نسبت به حقّی که ظاهر خواهد شد اظهار ایمان کرده بودند. من خودم وقتی که در طهران بودم در منزل سیّد محمد فتی الملیح آن اشعار را که بخطّ خود طاهره بود زیارت کردم. در هر حرفی و از خلال هر کلمه‌ای نفحات ایمان و ایقان طاهره نسبت به عظمت مقام حضرت باب و حضرت بهاءالله متضوّع بود. (۴) از جمله اشعار آن قصیده این بیت است:

شمس ابھی جلوہ گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذرّہ رقصان آمده

حضرت طاهره در عظمت مقام حضرت بهاءالله در جمیع احیان با نهایت ثقه و اطمینان ناطق بود و به اعداء و مخالفین با کمال شجاعت این مسأله را مبرهن می نمود. (۵).

۳ \_ جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلاء

همه عاشقان شکسته دل که دهند جان بره ولا

اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتنم بنهد قدم

لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بما رضی

سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد به بستم

و اذا رأیت جماله طلع الصّباح کأنّما

نه چو زلف غالیه بار او نه چو چشم فتنه شعار او

شده نافه ای بمه ختن شده کافری به همه ختا

تو که غافل از می و شاهی پی مرد عابد و زاهدی

چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

بمراد زلف معلّقی پی اسب و زین مغرّقی

همه عمر منکر مطلق ز فقیر فارغ و بینوا

تو و ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری

اگر آن نکوست تو در خوری و اگر این بداست مراسم

بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن

فاذا فعلت بمثل ذا ولقد بلغت بما تشاء

غزل بالا در برخی از انطباعات بهائی بدرستی نقل گردیده است. (۶) پروفیسور ادوارد

براون نیز این غزل را بهمین ترتیب در کتاب موادّ لازمه برای مطالعه دیانت بابی

آورده است. (۷) ایادی امرالله جناب مارثاروت در پیوست شماره یک کتاب طاهره این

غزل را نقل کرده است. در این متن مصراع نخست از بیت دوم چنین آمده است: اگر آن

صنم ز ره ستم پی کشتن من بی گنه که البتّه گویا نیست و با احتمال قوی مصراع نخست

همان است که قبلاً نوشته ایم: اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتنم بنهد قدم در کتاب طاهره

جناب مارثاروت جای یکی دو بیت از ابیات آخرین غزل نیز عوض شده است. (۸) این شعر در برخی از دیگر متون امری و غیر امری نیز با تغییرات و کسر و اضافات به جناب طاهره نسبت داده شده است. (۹) سید محمدعلی گلریز در مجلد دوم کتاب مینودر یا باب الجنّه قزوین (صفحه ۴۸۷) غزل مذکور را از نبیل زرندی دانسته و لکن مدرکی ارائه نکرده است. سید احمد کسروی تبریزی در کتاب ردّیه خود به امر مبارک (بهائیکری) که گویای بی‌مایگی او در باب معارف بهائی است غزل مذکور را با غزل صحبت لاری که با مصراع لمعات و جهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلی آغاز می‌شود در هم آمیخته و در حاشیه صفحه ۸۲ گفته است که: این شعرها را از صحبت لاری شمرده‌اند و به آخر دیوان او نیز افزوده شده ولی من جستجوئی کردم و بودنش را از قرّة‌العین بی‌اور نزدیکتر دانستم. براون و دیگران یاد این شعرها را کرده‌اند ولی همه آنها را در دست نمی‌داشته‌اند. آنچه کسروی می‌گوید مغشوش است. زیرا تنها غزل مصدر به مصراع لمعات و جهک اشرف و شعاع طلعتک اعتلی در دیوان صحبت لاری آمده است. ضمناً کسروی بیتی از ابیات شاعر دیگری را در لابلای غزل اختلاطی نهاده و عقیده دارد که آن هم از طاهره است. آن بیت اینست:

تو کمان کشیده و در کمین که زنی بتیرم و من غمین

همه غم بود از همین که خدا نکرده خطا کنی

کسروی برای آنکه قافیه این بیت نیز با قوافی ابیات دیگر غزل اختلاطی جور گردد بجای عبارت خطا کنی نوشته است کنی خطا برخی گفته‌اند که این بیت جزء غزل هاتف اصفهانی (متوفی بسال ۱۷۸۳ میلادی) است که با بیت:

چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی

آغاز می‌گردد. (۱۰) نظر دیگری گویای آنست که این بیت (تو کمان کشیده و در کمین...) از عاشق اصفهانی (حدود ۱۷۶۷ - ۱۶۹۹ میلادی) است (۱۱). بهرحال کسروی در بیت:

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز وجود دم  
بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش فُنگ لا  
بجای تخلص صحبت تخلص طوطی آورده است. او گمان می کرده که طوطی تخلص طاهره  
بوده است. در کتاب قرّة العین تألیف ازلیان (صفحه ۲۶) نیز این بیت همراه غزل لمعات  
وجهک اشرفت... به غزل جذبات شوقک الجمّت... پیوست شده و لکن بجای تخلص  
طوطی همان تخلص طاهره آمده است. بهرحال بعضی گفته اند مراد از طوطی شاعرهای اهل  
شوشتر است. (۱۲) کسروی که خود را در باب معارف بهائی صاحب نظر می دانسته با  
نوشتن کتاب بهائیکگری بواقع نشان داده که در این زمینه بسیار بی مایه بوده است. نظر او  
در خصوص محتوای آثار طاهره نمایانگر آنست که نویسنده اثر برجسته تاریخ مشروطیت  
بعلت خودپسندی و تعصبات مخصوصه بتحقیق کافی در امر مبارک بدیع نپرداخته و  
بیمایگی خویش را آشکار کرده است. با وجود این در کتاب مذکور اقرار نموده  
که قرّة العین یکی از زنان کم مانند جهان بوده است. (صفحه ۸۱) ایادی امرالله جناب  
مارثاورت غزل دیگری را به جناب طاهره نسبت می دهد که از صحبت لاری (حدود  
۱۸۳۵ - ۱۷۴۸ میلادی) و در دیوان او تاج الدواوین بطبع رسیده است. (۱۳) غزل  
مذکور در دیوان صحبت لاری چنین آمده است:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست بر بکم نرنی بزنی که بلی بلی

بجواب طبل الست او ز ولا چه کوس بلا زدم

همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا

پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل کرو بیان

رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم زده الصلا

من و مهر آن مه خوبرو که چه زد صلا ی بلا براو

بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکربلا

چه خوش آنکه آتش غیرتی ز نیم بقله طور دل

فد ککته و سککته متد کد کا متزلزلا  
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من  
فاتی الی مهرولا و بکی علی مجلجلا  
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم  
بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش ننگ لا

این غزل با مختصر تغییرات در کتاب طاهره جناب مارثاروت آمده است. شاید علت اصلی انتساب این غزل به جناب طاهره این بوده که وی آنرا بارها در جمع اصحاب خوانده است. بهر حال جناب نبیل زرندی می نویسد که جناب طاهره: چون دانست که شوهر خواهرش میرزا محمد علی قزوینی عازم سفر است مکتوبی سر بمهر باو داد و از او درخواست کرد که چون حضرت موعود را بیابد و بحضورش مشرف شود آن مکتوب را تقدیم کند و این بیت را از قبل او بحضور مبارکش عرض نماید:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلی

ز چه رو الست بر بکم نزی بزن که بلی بلی

وقتی که میرزا محمد علی بحضور حضرت باب مشرف شد و جزء اهل ایمان درآمد مکتوب و پیام حضرت طاهره را بمحضر مبارک تقدیم کرد. حضرت باب مشارالیه را از حروف حی محسوب داشتند. (۱۴) شاید یکی از علل درج غزل بالا در کتاب طاهره همین امر باشد که نامبرده و یا نفوسی که اشعار طاهره را در اختیار وی نهاده اند تصور کرده اند که طاهره یک بیت از غزل خود را حضور حضرت باب معروض داشته است.

۴ \_ طلعات قدس بشارتی که جمال حق شده برملا

بزن ای صبا تو بساحتش بگروه غمزدگان صلا

هله ای طوائف منتظر ز عنایت شه مقتدر

مه مستتر شده مشتهر متبھیاً متجلجلا

شده طلعت صمدی عیان که پیا کند علم بیان

ز گمان و وهم جهانیان جبروت اقدسه اعتلی

بسری عزّت و فخر و شأن بنشسته آن مه بی نشان  
 زند این صلا به بلا کشان که گروه مدعی الولا  
 چو کسی طریق مرا رود کنمش ندا که خبر شود  
 که هر آنکه عاشق من شود نرهد ز محنت و ابتلا  
 کسی ار نکرد اطاعتم نگرفت جبل و لایتم  
 کنمش بعید ز ساحتم دهمش ز قهر بباد لا  
 صدمم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لاحدم  
 پی اهل افتده آمدم هلموا الی لمقبلا  
 قبسات نار مشیتی انا ذا الست برکم  
 بگذر بساحت قدسیان بشنو صفیر بلی بلی  
 منم آن ظهور مهیمی منم آن منیت بی منی  
 منم آن سفینه ایمنی و لقد ظهرت مجلجلا  
 شهدای طلعت ثار من بدوید سوی دیار من  
 سروجان کنیدنثار من که منم شهنشده کربلا

این غزل مانند برخی از دیگر آثار طاهره ناقم بنظر می‌رسد. معلوم نیست که در اصل  
 بهمین مقدار اکتفاء گردیده یا بمرور ایام بیت یا ابیات آخر آن از بین رفته‌است. از مؤلفان،  
 جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در مجلد سوم تذکره شعرای قرن اول بهائی (صفحه ۱۳۰)  
 غزل مذکور را بهمین ترتیب نقل کرده‌است. در کتاب طاهره جناب مارثاروت نیز این  
 غزل با چند تفاوت بسیار جزئی آمده‌است. اما در بیت آخر غزل در کتاب طاهره  
 لفظ "نار" بجای ثار که بمعنای خونخواهی و گاه خود خون است آمده‌است. بنظر می‌رسد  
 که کلمه ثار در این مقام اصالت دارد و نه نار. بهرحال ممکن است این امر ناشی از اشتباه  
 در انتقال و چاپ کلمه باشد.

پروفیسور براون این غزل را در نشریه جامعه سلطنتی آسیائی درج و به نثر انگلیسی ترجمه  
 کرده‌است. (۱۵) در کتاب "مواد لازم برای مطالعه دیانت بابی" نیز ابیاتی از آن را نقل

نموده است. در این کتاب لفظ "هلموا" بخطاهمو آمده است که شاید اشتباه مطبعه باشد. براون به ترجمه انگلیسی آن ابیات مبادرت نموده است. اما می گوید اگرچه گاهی غزل مذکور به قرّة العین نسبت داده می شود ولیکن غالباً آنرا از نبیل زرندی شاعر مدیحه سرای بارگاه حضرت بهاء الله دانسته اند. (۱۶) این غزل در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۸۹) آمده ولی ابیاتی از آن در متنی که ما آوردیم نیست و بجای آنها ابیاتی دیگر افزوده شده است. ابیات اضافی در کتاب طاهره جناب مارثاروت (صفحات ۲۶ - ۱۲۵) جزء غزل دیگری از جناب طاهره آمده است که اینک بنقل آن می پردازیم.

۵ \_ هله ای گروه عمائیان بکشید هلهله ولا

که ظهور دلبر ماعیان شده فاش و ظاهر و برملا

بزیند نغمه ز هر طرف که زوجه طلعت ما عرف

رفع القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجلی

برسید با سپه طرب صنمی عجم صمدی عرب

بدمید شمس ز ماغرب بدوید الیه مهرولا

فوران نار ز ارض فاء نوران نور ز شهر طاء

ظهران روح ز شطر هاء و لقد علا وقد اعتلا

طیرالعماء تکفکفت ورق البهاء تصفصفت

دیک الضیاء تذورقت متجملاً متجللاً

ز ظهور آن شد آله ز الست آن مه مالحه

شده آله همه واله بتغنیات بلی بلی

بتموج آمده آن یمی که بکربلاش بخرمی

متظهر است بهردمی دو هزار وادی کربلا

ز گمان آن رخ پروله ز کمند آن مه ده دله

دو هزار فرقه و سلسله متفرقاً متسلسلاً

جناب ابوالقاسم افنان در مجموعه چهار رساله تاریخی ابیات دیگر نیز بشرح زیر بر این غزل افزوده است.

همه موسیان عمائیش همه عیسیان سمائیش  
همه دلبران بقائیش متولها متدللا  
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه باصفا  
شده مضطرب شده در خفا مند ترا مترملا  
بجرالوجود تموّجت لعل الشهود تولّجت  
شفق الخمود تلجللت بلقائه متحملا  
زغم توای مه مهربان زفراقت ای شه دلبران  
شده روح هیکل جسمیان متخففا متخلخلا  
هیکل جمال ز طلعتش قلال جبال ز رفعتش  
دول جلال ز سطوتش متخشعا مترلزلا  
دلّم از دو زلف سیاه او زفراق روی چوماه او  
بتراب مقدم راه او شده خون من متبلبلا  
تو و آن تشعشع روی خود توو آن تلّمع موی خود  
که رسانیم تو بکوی خود متسرعا متعجلا  
۶ \_ بدیار عشق تو مانده ام ز کسی ندیده عنایتی  
بغریبیم نظری فکن تو که پادشاه ولایتی  
گنهی بود مگر ای صنم که ز سر عشق تو دمبدم  
اهجرتنی و قتلتنی و اخذتنی بجنایتی  
بنموده طاقت و صبر طیّ بکشم فراق تو تا بکی  
همه بند بند مرا چون بود ازغم تو حکایتی  
عجزالعقول لدر که نقص الحسوس لوصفه  
بکمال تو که برد رهی نبود بجز تو نهایتی



چوصبا برت گذر آورد ز بلاکشان خبر آورد  
رخ زرد و چشم تر آورد چه شود کنی تو عنایتی  
قدمی نمی تو به بستم سحری بناگهی از کرم  
بهوای قرب تو برپریم بدو بال و هم بجناحتی  
برهانیم چه از این مکان بکشانیم سوی لامکان  
گذرم ز جان جهانیان که تو جان و جانده خلقتی

این غزل بهمین نحو در کتاب طاهره جناب مارثاروت (صفحات ۲۹ - ۱۲۸) و با چند تفاوت جزئی در چهار رساله تاریخی جناب ابوالقاسم افغان (صفحه ۱۰۲) آمده است.

۷ - بخیالت ای نکو رو بمدام باشد این دل  
بجمالت ای نکو خو بکلام باشد این دل  
چه نموده ای بافسون بدل حزین پر خون  
که مسلسل از نظاره بهیام باشد این دل  
بجمال حسن رویت بتتار مشک مویت  
بحصار بزم کویت بمرام باشد این دل  
چه بخوانیش بمحضر بریش بعزّ منظر  
بجلال و شوکت و فرّ بنظام باشد این دل  
چه بجدب روی مهوش شده ام غریق آتش  
نشود دگر که سرخوش بغمام باشد این دل  
بتلطف و تکرّم بتعطف و ترّحم  
بربا ز ما توهم که همام باشد این دل  
چه ز ما سوی برانی ز خودش بخودرسانی  
ز بلاء خود چشانی بدوام باشد این دل  
ز دلم شراره بارد که نسب ز نار دارد  
ز چه رو ثمر نیارد که بکام باشد این دل

این غزل در مجلد سوم ظهورالحقّ (صفحه ۳۶۸) تألیف جناب فاضل مازندرانی از جناب طاهره دانسته شده است. در چهاررساله تاریخی جناب ابوالقاسم افغان نیز این شعر از آثار طاهره محسوب گشته است. اما جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در مجلد سوم کتاب تذکره شعرای قرن اول بهائی (صفحه ۱۲۷) در صحّت انتساب آن به طاهره تردید می‌کند.

۸ \_ چشم مستش کرد عالم را خراب

هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب

گردش چشم وی اندر هر نظر

می رباید جمله اهل لباب

گو چه آید زین دل مجنون محض

کو زده در خیمه لیلی قباب

خیمه آتش نشینان پر شرر

آتشی با شعله زد در هر حجاب

گر نباشد نار موسی در ظهور

از چه کلّ محوند و اندر اضطراب

خواهم از ساقی بجامم طفحه‌ای

تا بگویم با تو سرّ ما اجاب

هان نگر بر ما بعین باصره

تا ببینی وجه حقّ را بی نقاب

آمد از شطر عمائی در نزول

با تجلّی رخی چون آفتاب

این قطعه در مجلد سوم کتاب ظهورالحقّ (صفحه ۳۶۹) از اشعار طاهره محسوب گردیده است. جناب ذکائی بیضائی نیز در صحّت انتساب آن به طاهره تردید ندارد. (۱۷).

۹ \_ ای عاشقان ای عاشقان شد آشکارا وجه حقّ

رفع حجب گردید هان از قدرت ربّ الفلق  
 خیزید کایندم با بهاء ظاهر شده وجه خدا  
 بنگر بصد لطف و صفا آن روی روشن چون شفق  
 یعنی ز خلاقّ زمان شد این جهان حرّم جنان  
 روز قیام است ای مهان معدوم شد لیل غسق  
 آمد زمان راستی کجی شد اندر کاستی  
 آن شد که آن می خواستی از عدل وقانون و نسق  
 شد از میان جو رو ستم هنگام لطف است و کرم  
 ایدون بجای هر سقم شد جانشین قوت و رمق  
 علم حقیقی شد عیان جهل معدوم از میان  
 برگوبشیخ اندر زمان برخیز و برهم زن ورق  
 بود ارچه عمری واژگون وضع جهان از چند و چون  
 هان شیر آمد جای خون باید بگردانی طبق  
 گرچه باندار ملل ظاهر شده شاه دول  
 لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق  
 این قطعه از اشعار طاهره در مجلّد سوم ظهور الحقّ (صفحات ۶۷ \_ ۳۶۶) آمده و عیناً در  
 برخی از متون امری دیگر نیز دیده می شود (۱۸).

۱۰ \_ ای خفته رسید یار برخیز از خود بنشان غبار برخیز

هین برسر مهر و لطف آمد ای عاشق زار یار برخیز

آمد بر تو طیب غمخوار ای خسته دل نزار برخیز

ای آنکه خمّار یار داری آمد مه غمگسار برخیز

ای آنکه بهجر مبتلائی هان مژده وصل یار برخیز

هان سال نو و حیات تازه است ای مرده لاش پار برخیز

این قطعه در مجلّد سوم ظهور الحقّ (صفحه ۳۶۶) آمده است (۱۹).

۱۱ \_ هانصبح هدی فرمود آغاز تنفس

روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس

دیگر نشیند شیخ بر مسند تزویر

دیگر نشود مسجد دکان تقدس

بریده شود رشته تحت الحنک از دم

نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلس

آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات

آسوده شود خلق ز تخیل و توسوس

محکوم شود ظلم بیازوی مساوات

معدوم شود جهل ز نیروی تفرس

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق

تبدیل شود اصل تباین بتجانس

این قطعه در مجلد سوم ظهور الحق (صفحه ۳۶۷) آمده است (۲۰).

۲۱ \_ ای صبا بگو از من آن عزیزهائی را

این چنین روا باشد طلعت بهائی را

ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه می بارد

بر هیاکل مطروح محو سر هائی را

نسمه عراقیش می وزد بسی روحا

زنده می نماید او هیکل سوائی را

باب رکن غریبش شد مفتح ابواب

لطف او شده سائل اهل فتح طائی را

بایان نوریه جملگی برون آئید

از حجاب های عز بنگرید فائی را

طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز

مشنوی عزیز من نطق لن ترائی را

این قطعه در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۳۶۹) آمده و در برخی از متون دیگر نیز نقل گردیده است (۲۱).

۱۳ \_ در وصل تو می‌زنند احباب      افتتاح یا مفتح الابواب

چه شود گریه تو ره یابند کم بقوا ناظرین خلف الباب

تاکی از حضرت تو صبر و شکیب      طال تطوا فهم وراء حجاب

در پس پرده تابکی حسرت      ارحم نظرة بلا جلیاب

از تو غیر از تو مدعائی نیست      مالدهم سوالقاک ثواب

سکروا فی هوای تم صحوا      ما لهم من لدی سواک مثاب

از سبب‌ها گذشته‌اند و حجب      خرقوا الحجب و ارتقوا الاسباب

بنما آفتاب را بی ایر      بگشا از جمال خویش نقاب

تا بمانند عاقلان حیران      خشک مغزان شوند اولوالباب

با خود آیند بیخودان هوی      هوشیاران شوند مست و خراب

بنده و خواجه در هم آمیزند      لاعبیدیری ولا ارباب

این قطعه نیز در مجلد سوم ظهورالحق (صفحات ۶۸ - ۳۶۷) آمده است (۲۲).

۱۴ \_ یا ندیمی قم فان الدیک صباح      غن لی بیتاً و ناول کاس راح

لست اصبر عن حبیبی لحظة      هل الیه نظرة منی تباح

بذل روحی فی هواه هین      تحمد القوم السری عند الصباح

قاتلتنی لحظة من غیر سیف      اسکرتنی عینه من دون راح

قد کفتنی نظرة منی الیه      من بهائی فی غداة فی رواح

هام قلبی فی هواه کیف هام      راح روحی فی قفاه این راح

لم یفارقنی خیال منه قط      لم یزل هو فی فوادی لایراح

ان یشاء یحرق فوادی فی النوی      او یشاء یقتل له قتلی مباح

این قطعه شعر در مجلد سوم ظهورالحق (صفحه ۳۶۷) آمده است (۲۳).

۱۵ \_ حمد برافکننده از رویش نقاب جلوه گراز مطلع خود لاجواب

از ندای باصفای هبت لک میرباید رنگ وهم وارتیاب  
جمله را بنگر بنزد وی طریح اوفتاده مست و مدهوش و خراب  
حبّدا ای سرخوش از جام طهور آمده در بلج اشراق و جذاب  
میرباید جمله ذرّات صعیق از ترتمهای صادر از خطاب  
جملگی مدهوش اما وی بهوش از ترشّحهای فطری سحاب  
یا الها ظاهر آمد یا اله سرّ مخفی آنها سرّ عجاب  
از میان جمله اوراق ظهور گشته قائم هیکی با انجذاب  
میرباید از تعرّدهای خویش جمله ذرّات ربا استطاب  
یا الها بنگرم و جهش جمیل در تشعشع از طراز و از حجاب  
یا الها نیست غیرش را وجود تا بیاید در مقام مایجاب  
آفرین بر قدرت جان آفرین ظاهر آمد لاجواب و لانتقاب  
فاش بمر بهجتم آمد نزیل بر فراز صدر اعلی با جذاب  
میرباید جمله ارباب هوش از تغنیهای فردوس لباب  
جمله آید نازل از سطرالبداء وصف بهجت آنها سرّ عجاب

این قطعه بخطّ جناب روح الله مهربان و منقول از مجموعه استنساخ شده (در سال ۱۲۶۷ هجری قمری) در نزد نگارنده موجود بود که در اینجا عیناً درج گردید. مراد از بهجت مذکور در این شعر کریم خان مافی متخلّص به بهجت است که قبلاً احوال و ارتباط شعریش با طاهره در این کتاب بیان گشته است.

۱۶ \_ حبّدا ای بهجت فاء حبّدا حبّدا ای نزهت طاء مرحبا

مرحبا ای رشحه فطر بدیع در تطلّع از مرایا مرحبا  
مرحبا ای شارب از کأس طهور اوّل باعث باحیا مرحبا  
چون بیامد مرحبایت از عماء خواستی از هاء باهی مرحبا  
جمله ذرّات درهوش و صعیق یافتی آن کنز اخفی مرحبا

نازل آمد از خداوند جلیل      جوهری لامثل امرا مرحبا  
 هان بگير اين منظر باستتار      زان درخشان وجهه فا مرحبا  
 باش با ما در تغرد ای حبيب      تا بیای سر ایفاء مرحبا  
 آیدت اقرب زلمح العین عیان      کنز غیبی آشکارا مرحبا  
 بهجتت از بهجت باشد بهیج      وجه بهجت در مرایا مرحبا  
 این قطعه نیز از مجموعه فوق‌الذکر (استنساخ شده در سال ۱۲۶۷ هجری قمری) نقل  
 گردیده است (۲۴)

۱۷ \_ ابیاتی از مثنویات جناب طاهره (۲۵).

جلوه‌های لاحدی احمدی      شد ملئاً از حجاب سرمدی  
 طلعت هاء در هویت مستتر      گشت او از نقطه باء مشتهر  
 بجر اعظم هان بفوران آمده      نقطه غیبی بدوران آمده  
 سر لاتعطیل میپرس از قلم      کت بود محبوب و مقصود از رمم  
 ...

محو موهومات از افهام شد      صحو معلومات از الهام شد  
 جذب کردی هر صفت را در بیان      حدیث برداشتی هان از میان  
 سر وحدت را نمودی آشکار      کسرها بیرون نمودی از دیار  
 کشف استار جلالیات شد      هان که اظهار جمالیات شد  
 ...

غیر او مشهود نبود در عیان      محو موهومات شد اندر بیان  
 اسم اعلی از مسمی شد متین      شد برون فرقان حق از آستین  
 رب اعظم رب اعلی شأن او      رب اکبر روضه رضوان او  
 عرش‌ها با رفعت شأن بها      بس سرائرها مرفع از سماء

الله الله ای قدیم لم یزل قادر حی عطوف لامثل  
 یک نظر فرما بانظار رحیم      زنده گردان هذه العظم الرمیم

تا نمانم نطق از اسرار تو در تظّهر آورم اضمار تو  
جز توام مقصود نبود در بنا جز توام معبود ناید در ثنا  
سرّ وحدت را تو فرما آشکار چند گردم در سماء خورشیدوار  
ای حبیب حبّ محبوب بهاء جذب فرما این عبید مبتلا  
بر بساط عزّ وحدت مستقر ساز از الطاف خود بی حدّ و مرّ

...

طلعت حقّ است با عزّ و وقار گشته از استار عزّت آشکار  
هیكل با استواء با بهاء در تبلج از بروقات ثناء  
هان بنطق او آمد از جذب و دود جمله ابواب مغلق را گشود  
ها ندای باصفای هات لک می رباید رنگ ریب و وهم و شکّ  
ها اشارت های پنهانی عیان گشت از وی جلوه گر اندر زمان  
نار سینائی بدوران آمده نور فارانیت تابان آمده  
اسم اعظم با مسمّی شد عیان کرد واله جمله کروبیان  
جلوه گر بر کلّ اسماء آمده سوی بزم انس حقّ رهبر شده  
الله الله این چه لطف است و عطاء در تظّهر از هوّیات بهاء  
این چه قدر است و چه عزّ است و چه شأن گشت ظاهر بر حروف کن فکان  
نه غروب او را مصوّر نه طلوع نه اصول او را مقدّر نه فروع  
اصل ثابت بود از روز ازل بس مطّهر بود از حدّ و علل  
فیض او ظاهر ز آیات صمد اسم او بس مستقرّ اندر احد  
بس قمر از او ملّمع در عیان گشت سایر بر بروج آسمان  
چون بهر برجی رسید و وارheid جلوه اش را در مقام تازه دید  
از عناصر هیكل با استواء شد منطّق او به اسرار بهاء  
جلوه ربّانی انوار شد جذبه فارانی شرّار شد  
هان که امر میرمم ظاهر شده حکم محکم آیه قاهر شده



برکن الباس حدود و پس قیود      خویش را انداز در دریای جود

...

امر ما ظاهر شده از کاف و نون      گو من الله الیه راجعون

...

بشنو از ما بهجت اسراراله      تا کی آئی در ادای ما گواه  
در تغرد آدم از امر حق      با تو از شأن مضی و ماسبق

...

هان نگر ای بهجتم در منظره      تا ببینی وجه آیت مظهره  
پرسی از ما از سرائرهای سر      تا که آئی در مقام مستتر  
گوی ای با فر و عزت ظاهره      بهجت ای نور فؤاد طاهره

آرزوی حضرت آدم چه بود      سر او را ظاهر آور در وجود

هان شنو تفرید جذبان ما      تا بیای سر بدء و انتها

بهجتا دریاب اسرار حقیق      ریختم در جام تحقیق رشیق

هان بیار اسرار آدم را عیان      اول و ثانی باشراق بیان

...

یا ربا دریاب بهجت را کنون      تا که یابد سر اعیان الفنون

حرفی از این ورقه سینائیه      ناید او را محتجب در خافیه

یا الها شاهدی با نصر و فر      می رسانم سر آیات قدر

...

آمد او با جلوه های سرمدی      ظاهر او بنمود وجه احمدی

لیک غافل جمله ارباب هوش      از تغردهای جذبان سروش

احمد است اینکه نزیل آمد نزیل      از سماء عز بآیات جلیل

عالی را از شرر پرشور کرد      آدمی را او سراسر نور کرد

طاهره بردار پرده از میان      تا بیاید سر غیبی در عیان

گوئی الحمد هو ربّ جمیل      قد تشعشع من طرازات الجلیل

...

نیست حقّ جز واحد اندر شأن حدّ      لاله کفو و لا شبه احد  
هان نگر ای سامع آیات حقّ      آمدت امر الهی با نطق  
در نگر در راکبین فلکیه      عدّه عین احرف بس نوریه  
ریزد از ایشان شرار ناریه      نحن هو لیس سوانا باقیه  
ما شنیدیم و اطاعت کرده‌ایم      غیر ما انزل ز خود بریده‌ایم  
هان عیان ای زمره آفاقیان      گشته نازل امر ما از آسمان  
زانکه این نقطه بود سر بدا      نیست غیرش را وجود از مابدی  
اوست یاربّ باعث ایجاد کلّ      اوست یا حیّ باعث ارشاد کلّ  
به حتم باید که آئی در خروش      آیدت بحر ظهاریه بجوش  
زانکه او باشد بشأن کردگار      دیگرش ناید مثل اندر مدار  
هیکل او صنعت ربّ قدیم      فطرت او فطرت حیّ عظیم

...

قرّة العینم بیا اندر نوا      با نواهای نوای نینوا  
تا ربائی جمله ذرّات نور      ریزی از اشراق وجهی نارطور  
جان من برخیز با شور و شرر      درنگر با چشم ساقی درنگر  
کو فتاده جمله ذرّاتیان      در صعید وعده امّا صعقیان  
تا بکی در قعر یأسی طرحیه      تا بکی مانی تو سرّ خافیه

۱۸ \_ عید آمد عید آمد این عید مبارک باد

مبعوث جدید آمد این عید مبارک باد

شد عید خداوندی باشید بخرسندی

کز چرخ نوید آمد این عید مبارک باد

این عید سعید آمد از خلد پدید آمد

ایام وحید آمد این عید مبارک باد  
هان طرز دگر سازم این عید سعید آمد  
انوار خداوندی از پرده پدید آمد  
این عید مبارک پی‌ها نحن هنیئاً لک  
خلقی بوجودت حیّ‌ها نحن هنیئاً لک  
خلقی بنوا از تو جمعی به بهاء از تو  
وین فرّ و ضیاء از تو هانحن هنیئاً لک  
وه وه طربست امروز سرعجبست امروز  
دل در طلب است امروز هانحن هنیئاً لک  
ای ذات تو لامن شیء یکسان بتوموت و حیّ  
ظلمت بظهورت طیّ‌هانحن هنیئاً لک  
مستم زمی جامت دارم طرب از نامت  
آسوده در ایامت‌ها نحن هنیئاً لک  
طوبی لک طوبی لک جان از تو برون از شکّ  
برشو بنوا اینک‌ها نحن هنیئاً لک  
برخیز و طرب زا شو سرسلسله‌ما شو  
بیرون زمن و ما شو‌ها نحن هنیئاً لک  
مهمان سر خوانت جمعی ز دل و جانت  
جبریل مگس رانت‌ها نحن هنیئاً لک  
برگو بطرب هر دم با نغمه زیر و بم  
درمان ز تو شد دردم هانحن هنیئاً لک  
غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری  
گویند بمر سیری‌ها نحن هنیئاً لک  
ای قرّه بگو هر دم با قلب تهی از غم

کز طلعت شه خرم هانج هنیئا لک (۲۶).

۱۹ \_ دیگر آثار شعری منسوب به جناب طاهره:

تاکنون اشعاری که نقل کرده‌ایم باستناد تحقیقات پژوهشگران مختلف و بااحتمال زیاد از خود طاهره است. اگرچه این قول مستند قطعی نتواند بود و چه بسا که در آینده پژوهشگران برخی از این اشعار را در دواوین شاعران دیگر بیابند. زیرا همانگونه که قبلاً گفتیم طاهره غالباً اشعار شاعران دیگر را در جمع اصحاب می‌خوانده و گاه باستقبال آن اشعار می‌رفته‌است. شاید علت اصلی انتساب اشتباهی برخی از اشعار شاعران گذشته و یا معاصر طاهره به او همین امر باشد. این اشعار واجد زیبایی و ظرافت خاص‌اند که با طبع حسّاس و لطیف طاهره تجانس یافته‌اند و نامبرده احتمالاً بارها آن آثار منظوم را در مکاتبات خود نقل کرده و یا در جمع اصحاب خوانده‌است.

الف \_ گر بتو افتدم نظر چهره‌بچهره روبرو

شرح دهم غم ترا نکته به نکته مو بمو

از پی دیدن رخت همچو صبا فتاده‌ام

خانه بخانه در بدر کوچه بکوچه کوبه‌کو

می رود از فراق تو خون دل از دو دیده‌ام

دجله بدجله یم بیم چشمه بچشمه جو بجو

دور دهان تنگ تو عارض عنبرین خطت

غنچه بغنچه گل بگل لاله بلاله بویو

ابرو و چشم و حال تو صیدنموده مرغ دل

طبع بطبع و دل بدل مهر بمهر و خوبخو

مهر ترا دل حزین بافته بر قماش جان

رشته برشته نخ بنخ تار بتار و پوپو

در دل خویش طاهره گشت و ندید جز ترا

صفحه بصفحه لابلا پرده پرده تو بتو

این غزل زیبا دهها سال است که بعنوان سروده جناب طاهره در محافل احباب قرائت شده و گاه همراه با نواهای خوش موسیقی به همگان روح بخشیده و واقعاً ترجمان احوال و شور و عشق و انجذاب طاهره است ولی ظاهراً از او نیست و احتمالاً جزء آثاری است که طاهره بارها در جمع اصحاب خوانده است. بهمین علت ایادی امرالله جناب مارثاروت در کتاب طاهره (صفحه ۱۲۴) آنرا از جناب طاهره دانسته است (۲۷). علاوه بر تألیفات امری در برخی از آثار غیرهائیان نیز این غزل به طاهره منسوب گشته است (۲۸). دکتر محمد اقبال لاهوری شاعر و فیلسوف شهیر شبه قاره هند (۱۹۳۸ - ۱۸۷۷ میلادی) (۲۹) که از عشاق شخصیت روحانی و نیز کیفیت جانبازی جناب طاهره بوده است این غزل را از آن جناب می‌داند و آن را در کتاب جاویدنامه عیناً بنام او درج کرده است (۳۰). غزل مذکور در بخش غزلیات از کتاب کلیات اشعار فارسی اقبال نیز به جناب طاهره منسوب و عیناً نقل گردیده است (صفحه ۶۷). اقبال در بخش فلک مشتری از کتاب جاویدنامه تصریح می‌کند که روح طاهره به جاودانه‌ها پیوسته است (۳۱). در همان کتاب جاویدنامه ذیل عنوان طاهره (ضمن انتقاد از ستمگران) از او چنین تحلیل کرده است:

از گناه بنده صاحب جنون	کائنات تازه‌ای آید برون
شوق بی‌حدّ پرده‌ها را بردرد	کهنگی را از تماشا می‌برد
آخراز دارورسن گیردنصیب	برنگردد زنده از کوی حبیب
جلوه او بنگر اندر شهرودشت	تاپنداری که از عالم گذشت
در ضمیر عصر خود پوشیده است	اندرین خلوت چسان گنجیده است

علامه اقبال لاهوری در آثار خود از جناب طاهره بعنوان خاتون عجم تحلیل کرده است (۳۲).

باری در خصوص گوینده غزل گرتو افتدم نظر... اختلاف است و با احتمال قوی سروده طاهر کاشانی است. استناد نگارنده به جنگی از اشعار شاعران پارسی‌گوی است که در زمان فتحعلی شاه قاجار فراهم گشته و در کتابخانه ملک طهران موجود است. در این جنگ غزل مورد بحث با مختصر تفاوتی به محمد طاهر نقاش کاشانی متخلص به طاهر نسبت داده

شده‌است. طاهر کاشانی که گاه نقّاش نیز تخلّص می‌نموده از شاعران قرن یازدهم هجری (هفدهم میلادی) است. محمّدطاهر نصرآبادی در تذکره خویش در باب او می‌گوید: خامه فکرش چهره عروسان معنی گشاید و دیبای زربفت سخن را بی‌تأمّل نقش‌بندی نماید. طبعش نهایت لطف و دقّت دارد و بامر نقش‌بندی در کاشان مشغولست (صفحه ۳۷۰). برخی از ابیات سروده‌های طاهر کاشانی بعنوان نمونه در اینجا نقل می‌گردد:

شکن طرف کلاهش بنظرها نقّاش  
دامن خیمه لیلی است که بالا زده‌اند

...

گفتم از قطع‌نظر کوه کنم سودای زلف  
چشم‌حسرت حلقه‌دیگر بدین زنجیر بست

...

دانی که چیست بخیه زخم زبان خلق  
دندان ز درد بر سر دندان نهادنست

...

بی‌بصیرت راعنان در دست نفس سرکشست  
می‌برد هر جا که می‌خواهد عصاکش کور را

...

سررشته وجود و عدم بسته منست  
من در میانه همچو گره هیچ‌کاره‌ام

...

چون قدت خم گشت از تیر اجل غافل مباش  
کز برای گوشه‌گیری این کمان پیچیده‌است

جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در خصوص سراینده غزل گر بتو افتدم نظر... می‌نویسد:

در باره صاحب این شعر اقوال مختلف ذکر شده ولی قولی که بر سایر اقوال غلبه دارد اینست که این غزل از طاهرکاشی شاعر عصر صفویّه است که پس از مهاجرت به هندوستان و اقامت در دکن به شاه طاهر دکنی معروف شد و مقطع غزل نیز چنین است:

در دل خویش طاهرا گشت و ندید جز وفا

صفحه بصفحه سربسر پرده به پرده تو بتو

نگارنده نیز جُنْگی خطّی و قدیمی در اختیار دارم که این غزل بنام طاهر در آن مندرج است. این جُنْگ هرچند تاریخ ندارد ولی از وضع تحریر و کاغذ و انواع اشعاری که در آن نوشته شده معلوم می‌شود عمری دراز دارد که از یکصد و پنجاه سال لااقلّ کمتر نیست (۳۳). بطوری که ملاحظه می‌فرمایند جناب ذکائی بیضائی مراد از طاهر را شاه محمد طاهر دکنی دانسته است. باید توجه داشت که اجداد شاه طاهر دکنی اصلاً اهل انجمنان قم بوده‌اند ولیکن تولّد نامبرده در همدان واقع شده است (۳۴). شاه طاهر مردی حکیم، دانشمند، فقیه، ادیب، شاعر و عارف بود و از جانب شاه اسمعیل صفوی مأمور تدریس در کاشان شد. شاه طاهر پیشوای فرقه مؤمنیه از فرق اسمعیلیّه بود و پیروانش در ایران و عراق و سوریه و مصر پراکنده بودند. وی سرانجام بفرمان شاه اسمعیل محکوم بقتل گردید لذا به هندوستان رفت و در دکن ساکن شد. از او از جمله رساله در علم انشاء، حاشیه بر تفسیر بیضاوی، حاشیه بر الهیات شفاء، مجموعه منشآت و اشعار زیبایی بیادگار مانده است. وفات وی در حدود سالهای ۵۶ - ۹۵۳ هجری قمری (۴۹ - ۱۵۴۶ میلادی) بوده و با احتمال قوی بقتل رسیده است. مدفن نامبرده در عراق عرب است. وی بعثت اقامت در کاشان به طاهرکاشی نیز شهرت دارد. در اینجا نمونه اشعار او را می‌آوریم:

در غم او لذّت عیش از دل ناشاد رفت

خو بغم کردیم چندانی که عیش از یاد رفت

...

در دهر کسی که عشق را شاید نیست

یاری که از او دلی بیاساید نیست

صدگونه ملامت که نمی‌باید هست  
یک لحظه فراغتی که می‌باید نیست

...

برآمد گل از مطلع شاخ دیگر  
چو خورشید ازین کاخ فیروزه منظر  
عیان شد پس از ظلمت دی شکوفه  
کما ادبر اللیل و الصبح اسفر  
صبا جوید از عطسه خار نافه  
هوا گیرد از گریه بید عنبر  
در این روز فرخنده فال همایون  
که بر مرکز عدل می‌گردد اختر  
ندانم چرا می‌کند جور با من  
سپهر ستم پیشه سغله پرور

...

تا یک نفس از حیات باقیست مرا  
در سر هوس شراب و ساقیست مرا  
کاری که من اختیار کردم اینست  
باقی همه کار اتّفاقیست مرا

...

گمان مبر که بآخر رسد حکایت عشق  
چو هست حسن ترا ابتدای کار هنوز  
شراب بیخودی از سرگذشت طاهر را  
نشد خلاص ز درد سرخمار هنوز



پژوهشگران غیر بهائی که در باب احوال و آثار شاه طاهر دکنی تحقیق کرده‌اند ذکری از انتساب غزل گر بتو افتدم نظر... بدو نکرده‌اند (۳۵). شاید هم غزل مذکور از اوست و مؤلف جنگ موجود در کتابخانه ملک طهران باشتباه بجای طاهر دکنی این غزل را از نقاش کاشانی متخلص به طاهر دانسته‌است. بهرحال پس از بررسی آثار منظوم آن دو (طاهر دکنی و نقاش کاشانی) که نمونه‌ای از آنها عرضه گردید کار اخذ تصمیم نهائی با پژوهشگران و ادیبان آتی امر است. اگرچه در باب سراینده غزل مذکور نظریات دیگر نیز موجود است. برای مثال میرزا حسن وحید دستگردی عقیده دارد که اگرچه غالباً این غزل را از قرّة‌العین قزوینی می‌دانند ولی چون میرزا محمدصادق ادیب‌الممالک فراهانی در یادداشتهای خود آنرا به طاهره اصفهانیّه نسبت داده‌است قول اخیر ارجح است (۳۶). حاج فتح‌الله مفتون یزدی نیز در کتاب ردّیه خود می‌گوید جمعی این غزل را به نظیری نیشابوری و برخی به عطائی نسبت داده‌اند (۳۷).

ب \_ در رده عشقت ای صنم شیفته بلامنم

چند مغایرت کنی با غمت آشنا منم

پرده بروی بسته ای زلف بهم شکسته‌ای

از همه خلق رسته‌ای از همگان جدا منم

شیرتوئی شکر توئی شاخه توئی ثمر توئی

شمس توئی قمر توئی ذره منم هیا منم

نور توئی شفق توئی ماه توئی افق توئی

خوان مرا قنق توئی شاخه هند با منم

نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی

خواجه با ادب توئی بنده بیحیا منم

کعبه توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی

دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم

من زیم تو نیم نم بی نه کمم و هیچ هم

تا بتو متصل شدم بیحد و انتها منم  
شاهد شوخ دلبرا گفت به سوی من بیا  
رسته ز کبر و از ریا مظهر کبریا منم  
ماه عذار دلبرا طور تجلی تو را  
بی ارنی و لن تری مست می لقا منم  
طاهره خاک پای تو مست می لقای تو  
منتظر عطای تو معترف خطا منم

این شعر در منابع مهمّه امریّه به طاهره منسوب نگشته است. ولکن برخی از نویسندگان غیربھائی آن را از طاهره دانسته اند (۳۸). جناب فاضل مازندرانی عقیده دارد که این شعر از طائره شاعره عهد میثاق است (۳۹). فاضل شعر مذکور را تقریباً بهمین گونه که در بالا آمده نقل نموده ولکن در مقطع آن بجای تخلص طاهره طائره آورده است. نام اصلی جناب طائره عصمت و او دختر میرزا اسمعیل مستوفی آشتیانی بود. مادرش حبیبه خانم دختر میرزا عبدالکریم حکیم سیمای اصفهانی بود که این حکیم به امر حضرت باب ایمان داشت. طائره در سال ۱۲۸۲ هجری قمری (۱۸۶۵ میلادی) در طهران تولّد یافت. در دوازده سالگی با مهرعلی خان زنجانی نایب نسقچی باشی ناصرالدین شاه ازدواج نمود. شوهرش از ادد اعداء امر مبارک بود لذا نامبرده ساها مورد تعذیب و شکنجه او قرار داشت. مهرعلی خان زنجانی سرانجام بر اثر مساعی طائره به شرف ایمان فائز گشت. طائره در سال ۱۳۲۹ هجری قمری (۱۹۱۱ میلادی) در طهران به ملکوت جاودان صعود فرمود. دو داماد طائره، سرتیپ رضاخان وثوق نظام و میرزا علی اکبر روحانی میلانی محب السّلطان در ظلّ امر مبارک بودند و شخص اخیر ساها منشی محفل مرکزی ایران بود. این بانوی ادیب و خوش سخن ساها در تنویر افکار بانوان و تأمین آزادی آنان و نیز ابلاغ امر حضرت رحمن به مردمان تلاش نمود. طائره در سرودن شعر ذوقی سرشار داشت و آثار زیبائی از وی بیادگار مانده است. جناب ذکائی بیضائی مجموعه ای از آثار او بدست آورده (۴۰) و قطعاتی از اشعار نامبرده را در مجلد سوم تذکره شعرای قرن اوّل بهائی درج نموده

ولکن ذکری از انتساب غزل در ره عشقت ای صنم... بدین شاعره خوش قریحه  
نکرده‌است. در اینجا برای نمونه ابیاتی از سروده‌های طائره را می‌آوریم:

دیدم بسی جفا بامید وفای دوست  
نخل وفا نداشت بری جز جفای دوست  
با آنکه رانده از در خویشم بکام غیر  
بیگانه‌ام ز خویش و بجان آشنای دوست  
خلقی بمدعا و مراد خودند شاد  
ما را مراد نیست بجز مدّعی دوست  
ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل  
گردد ز کف چه شده همه عالم فدای دوست  
ما را رقیب خواست جدا از حبیب ما  
راضی شدیم از او بامید رضای دوست  
هر کس بکوی عشق هوایش در سراسر  
طائر بسر ندارد الا هوای دوست  
تا دلستان بجلوه ره گلستان گرفت  
صحرا و دشت رونق باغ جنان گرفت  
آن شهسوار حسن چو پا در رکاب کرد  
ارواح قدسیش بتظلم عنان گرفت  
از خوان نعمتش همه آفاق بهره‌مند  
از عدل و رأفتش همه گیتی امان گرفت  
ای شمع دل مزین ز محبت که برق عشق  
ما را بدل فتاد و تو را بر زبان گرفت  
از سوز شمع جز پر پروانه‌ای نسوخت  
ما سوختیم و آتش ما در جهان گرفت

تا جلوه گر شد آن رخ ابهای دلفریب  
یغمای عشق کشوردل در میان گرفت  
طائر بخاک درگه او جبهه‌سای شد  
فرخنده بخت آنکه بکویش مکان گرفت (۴۱).  
پ \_ خال بکنج لب یکی طره مشکفام دو  
وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو  
محتساب است و شیخ و من صحبت عشق در میان  
از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو  
حامله خم ز دخت رز باده کشان بگرد او  
طفل حرامزاده بین باب یکی و مام دو  
گر بغلاف اندرون گاه درون خم نهاد  
این دو روانه ماه را تیغ یکی نیام دو  
باده نهادم خم کنون بادف و چنگ وارغنون  
باده و راح و مام او طفل یکی و نام دو  
ساقی ماه روی من از چه نشسته غافلی  
باده بیار و می بده صبح یکی و شام دو  
وعده وصل می دهی لیک وفا نمی کنی  
من بجهان ندیده‌ام مرد یکی کلام دو  
هست دو چشم دلربا همچو قرابه پرزمی  
در کف ترک مست بین باده یکی و جام دو  
گویمش ای نگار من چیست دوزلف گردرخ  
گویدم ارندیده‌ای خواجه یکی غلام دو  
صید کند بغمزه گه گاه بتیغ ابروان  
جان ز کجا برد برون صید یکی حام دو

هر که بگوید این غزل بخشمش از سبیل جان  
توسن خوش حرام یک استرخوش لگام دو  
کان کرم جوادخان کز دل و از کفش برَد  
مایه جود هر زمان بحر یکی غمام دو

در برخی از مجموعه‌های خطّی امری این شعر به جناب طاهره منسوب گشته است و لکن هیچ‌یک از مشاهیر ادب بهائی چون جناب فاضل مازندرانی و یا جناب ذکائی بیضائی هنگام نقل اشعار طاهره بدین شعر اشاره‌ای نکرده‌اند. در برخی از تألیفات مطبوع غیر بهائی احتمال انتساب این شعر به طاهره رفته است. سید محمدعلی گلریز در مجلد نخست از کتاب مینو در یا باب‌الجته (صفحه ۴۸۸) می‌نویسد که این غزل: منسوب به قرّة‌العین می‌باشد. اما بعضی از او نمی‌دانند و ما هم نتوانستیم سراینده حقیقی آنرا بشناسیم. حاج فتح‌الله مفتون یزدی در کتاب ردّیه خود تصریح می‌نماید که این غزل از امّ هانی است (۴۲). علی‌اکبر دهخدا نیز در لغت‌نامه (جلد هشتم. صفحه ۲۱۹) ذیل امّ‌هانی این غزل را از نامبرده دانسته است. عبدالحسین نوائی هم با این نظر همراه است (۴۳). امّ‌هانی (در گذشته بسال ۱۲۳۶ هجری قمری برابر با ۱۸۲۰ میلادی) از زنان عالمه و شاعره یزد بوده و در سه سالگی جناب طاهره چشم از جهان فرو بسته است. پدر امّ‌هانی حاج عبدالرحیم‌خان بیگلربیگی یزد از منسوبان نزدیک جناب میرزا احمد یزدی مخاطب لوح معروف احمد (عربی) است. اجداد جناب احمد یزدی و امّ‌هانی همه از رجال برجسته شهر یزد بوده‌اند. از جمله محمدتقی‌خان معروف به خان بزرگ پدر بزرگ آنها (متوفی بسال ۱۲۱۳ هجری قمری برابر با ۱۷۹۸ میلادی) مدّتی حکومت یزد را بر عهده داشته است. اردشیر خاضع در کتاب تذکره سخنوران یزد پس از بیان شرح احوال امّ‌هانی و درج اشعار او غزل بالا را نیز نقل نموده و آن را از امّ‌هانی دانسته است (صفحه ۱۵). مؤلف می‌گوید که: مشهور است دوست علی‌خان ابرقوئی که از خوانین یزد و با امّ‌هانی از یک سلسله بوده و طبعی داشته غزل (یک و دو) را استقبال نموده و از آن جمله گفته است:

غیر دو زلف آن صنم بر رخ دلپذیر او

کس نشنیده در جهان صبح یکی و شام دو  
از امّهای نسلی پدید نگشته ولی اشعار زیبایی از او باقی مانده است. شعر معروف با شاه  
بیت:

در بوستان چو چشم تو آغاز ناز کرد  
سوسن زبان طعن بنگس دراز کرد  
از اوست. گفته اند که امّهای در هنگام مرگ انگشتر پربهایی در دست داشته و خدمتکار  
او قصد ربودن آن داشته که امّهای چشم باز کرده و این بیت شعر را گفته است:  
کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش  
پر می کنند بسمل در خون تپیده را (۴۴).

از عفت نسّابه نیز غزلی موجود است که برخی از ابیاتش مشابه غزل (یک و دو) منسوب  
به طاهره و یا امّهای است. نام اصلی نسّابه سکینه و او دختر میرزا عبدالله نسّابه شیرازی  
بوده است. تولّد عفت نسّابه در حدود ۹۲ - ۱۱۹۰ هجری قمری (۷۸ - ۱۷۷۶  
میلادی) واقع گشت. اگرچه برحسب ظاهر نزد استادان ادب تلمذ نمود و لکن اشعار زیبا  
و پرمغزی می سرود. شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما حاکم شیراز او را در اندرون حرم  
خویش بتعلیم و تربیت زنان و دخترانش گماشت. عفت نسّابه هرگز ازدواج نکرد. سال  
وفاتش بدست نیامد. از قرائن مستفاد می شود که تا حدود سال ۱۲۵۰ هجری قمری  
(۱۸۳۴ میلادی) زنده بوده است (۴۵). امّا غزل نسّابه که مشابه غزل منسوب  
به طاهره و یا امّهای سروده شده این است:

ساقی ماہرو یکی ساغر لعل فام دو  
از کف و لعل اوستان بوسه یکی و جام دو  
حال من و نگار من جسم دواست و جان یکی  
هست فسانه ای عجب شخص یکی و نام دو  
این دل و جان خسته را همره نامه کرده ام  
قاصد نیک پی ببر نامه یکی پیام دو

گوشه چشم او نگر خال سیاه مشک بو  
نافه به دشت چین یکی آهوی خوش حرام دو  
زلف تو بھر مرغ دل دام فکنده از دو سو  
آه که مشکل آمده صید یکی و دام دو  
محتسب است و شیخ و من قصه عشق در میان  
از چه کنم مجابشان پخته یکی و خام دو  
ت \_ جوانی چه آورد و پیری چه برد  
بت خوردسال و می سالخورد  
بت خوردسالی که یک جلوه اش  
ببرد از دل اندیشه خواب و خورد  
می سالخوردی که یک قطره اش  
نخورد آنکه مرد و نمردان که خورد  
ز یک خم دهد ساقی روزگار  
ترا صاف صاف و مرا دُرد دُرد  
هزاران اسیر ویند و یکی  
غبار علایق ز قلبش سترد  
نه بازی است رفتن بمیدان عشق  
که از صد هزاران یکی پا فشرد  
ز طوطی دعا دعوی از مدعی است  
بینیم تا گوی میدان که برد

ایادی امرالله جناب مارثاروت این شعر را از جناب طاهره دانسته است (۴۶). باید توجه داشت که تخلص طوطی ظاهراً می‌رساند که شعر از طاهره نیست. جناب ذکائی بیضائی در خصوص سراینده این شعر می‌نویسد: اینکه این قطعه از کیست و این طوطی از کجاست تحقیق و تجسس که تاحال درین باره کرده‌ام بجائی نرسیده‌است. ابونصر شیبانی

(فتح‌الله‌خان کاشانی) شاعر معروف و مشهور متوفی بسال ۱۳۰۸ هجری قمری در جنگی که آن را در سنوات ۱۲۷۵ قمری نوشته‌است سه بیت اول این قطعه را در جنگ مزبور بنام حکیم فردوسی ثبت کرده که مسلماً این انتساب نیز صحیح نیست ولی این نکته را می‌رساند که در صدسال قبل این شعر در افواه ادباء بوده و انتسابی هم به حضرت طاهره نداشته‌است. یک نفر شاعر بهائی نیز بتخلّص طوطی داریم که اسمش محمدحسین و اصلاً از اهل مراغه آذربایجان بوده و در باطوم می‌زیسته... زمان حیات او که تا این اواخر زنده بوده مدتها بعد از زمان ابونصر شیبانی است که بطوری که مذکور آمد سه بیت از این قطعه را در جنگ خود ثبت کرده‌است. در هر حال این قطعه نه از طاهره است و نه از طوطی مراغه‌ای (۴۷). باید توجه داشت که طوطی تخلّص یکی از بانوان شاعره اهل شوشتر نیز بوده‌است (۴۸). اما جناب طوطی مراغه‌ای که جناب بیضائی از او یاد کرده‌است از بهائیان مطلع و ادیب بوده و ساها در روسیه و چین بخدمت و تبلیغ امرالله اشتغال داشته است. جناب فاضل مازندرانی در مجلد هشتم تاریخ ظهورالحقّ ضمن بیان احوال بهائیان مراغه در باب او چنین می‌نویسد: دیگر آقامیرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب ناظم‌الشریعه بواسطه دو تن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه بسته چوب بسیار زدند و باطلاع حکومت تبعید کردند. لاجرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتبلیغ و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خاوه خدمت همی نمود (قسمت دوم، صفحه ۱۰۷). میرزا حسین طوطی مراغه‌ای صاحب برخی از مقالات بزبان فارسی است (۴۹).

ث \_ بظهور آن شه ماعرف عظمت شئون جلاله

بجهان جان شده از شرف حسنت و عزّمقاله

همه‌جا جمله‌انس و جان شده درقدوم وی ارمغان

بتعشّق آمده عاشقان و قطع سبیل وصاله

طلع‌البهاء و اشرفت ظهرالعلاء و المعت

قلل الوجود تسیرت فلکا لوجه جماله



همه آیه‌های مسلسل زلسان او شده نازله  
چو روانه شد بصف بلا پی کردن سرو جان فدا  
بره خدا زدر وفا بلغ العلی بکماله  
که زهول طیش سپه جنان چو برآمداز پی رزمگه  
همه چون و حوش جهان سیه کشف‌الدجی بجماله  
بر آن جماعت کینه‌جو پی جرعه‌ای شده روبرو  
که ز شرم آن همه گفتگو سکت الودا بسؤاله  
ز جنان مکارم خلق او ز چنان محاسن خلق و خو  
همه معترف که زهی نکوحسنت جمیع خصاله  
بتعیّش شه خسروان بدرود عترت سروران  
رسد از صوامع قدسیان صلّوا علیه و آله

این قطعه در برخی از جنگ‌های نسبتاً قدیمی به جناب طاهره منسوب گردیده‌است. نگارنده از جمله به جنگی خطّی در کتابخانه ملک طهران دست یافت که بسال ۱۳۲۵ هجری قمری (۱۹۰۷ میلادی) استنساخ گردیده‌بود. این شعر در جنگ مذکور به جناب طاهره نسبت داده شده‌بود. سیدمحمدعلی گلریز در مجلد دوم کتاب مینو در یا باب‌الجنته قزوین برخی از ابیات قطعه مورد بحث را از یک جنگ اشعار مربوط به سال ۱۳۱۳ هجری قمری (۱۸۹۵ میلادی) نقل کرده و گفته که صاحب جنگ شعر مذکور را به قرّة‌العین منسوب دانسته‌است (صفحه ۴۸۸).

ج\_اگر بیاد دهم زلف عنبرآسا را اسیر خویش کنم آهوان صحرا را  
و گربنرگس شهلا ی خویش سرمه کشم بروز تیره نشانم تمام دنیا را  
برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح برون برآورد آئینه مطلا را  
گذار من بکلیسا اگر فتد روزی بدین خویش برم دختران ترسارا

این قطعه در کتاب قرّة العین (صفحه ۲۶) از تألیفات ازلیان (مناسبت یکصدمین سال شهادت جناب طاهره) و نیز در لغت نامه دهخدا (مجلد سی و سوم، صفحه ۱۱۲) بدین نادره زمانه منسوب گردیده است.

جناب ابوالقاسم افغان نیز در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۴) آنرا نقل کرده است.

چـ بودسوی توام راز نهانی که زانم هست عیش و کامرانی

شدم چون آشنا ای یار جانی بیزم خالی از بیگانه تو

ای ماهرویم ای مشک مویم

یارم توئی تو ای شهریارم

بعرش جان چون تو جانانه ای بود که قهر از عارضت افسانه ای بود

بزیر دام زلفت دانه تو بدامم درفکند آن دانه تو

در محفل خود بارم ده ای یار

پیش رقیبان منما تو خارم

فراق رویت ای سلطان خوبان چو زلفت کرده عالم را پریشان

بهر بزمی درآیم همچو طفلان که شاید بشنوم افسانه تو

گر بر لب آری یکبار نامم

در خاک پایت صدجان فشام

ز درد عشقت ای ماه حبیبان رمیدند از مداوایم طبیبان

خوش آن دم که علی رغم رقیبان شرابی نوشم از پیمانۀ تو

ای دل ستانم جز تو ندارم

جانم نثارت ای تاجدارم

منم ای سرو قد دیوانه تو از آن دو نرگس مستانه تو

شدم از عارض جذبانۀ تو اسیر عشق جاویدانه تو

ای گلعدارم بردی قرارم

نالان ز هجرت همچون هزارم

تو دانی ای نگار ما هرويم گهي چوگان عشقت همچو گويم  
 بزلفانت زني چون شانه گويم که من ای کاش بودم شانه تو  
 مردم بکویت در آرزویت  
 جز وصل رویت قصدی ندارم  
 ز عشقت گربسوزد استخوانم بجز نام ترا بر لب نرانم  
 پيای آن کسی صدجان فشام که یک بارم بردبرخانه تو  
 گاه از وصلت شادم نمائی  
 گاه از فراق سازي نزارم  
 چنان گرم از میت ای دلستانم که دلسرد از بهشت جاودانم  
 من آن مرغ رمیده ز آشيانم که نشناسم بجز کاشانه تو  
 بازا به پیشم بين قلب ريشم  
 تاکی گذاری در انتظارم  
 شده هر موی زلفت یک کمندم که بر عشق تو کرده پای بندم  
 شدم ای دلبر بالا بلندم هلاک از غمزه فتانه تو  
 قد بلندت سرو روانم  
 زلف کمندت مشک تنارم  
 چنان ز ابر بقا بارید گوهر که افتاد از نظرها سنبل تر  
 ندارد قدر آنجا مشک عنبر که باشد سنبل ريحانه تو  
 چون پادشاهی گاهی نگاهي  
 بر این اسیرت ای شهسوارم

این مسمط و یا بگفته گویا تر ترجیع بند در کتاب قرّة العین (صفحات ۳۴ – ۳۲) و مجموعه  
 چهار ساله تاریخی (صفحات ۹۷ – ۹۶) و ابیاتی از آن در لغت نامه دهخدا (مجلد سی و  
 سوم، صفحه ۱۱۲) از طاهره دانسته شده است.

ح\_ای بسرزلف تو سودای من    وز غم هجران تو غوغای من  
لعل لبث شهد مصفاً من    عشق تو بگرفت سراپای من  
من شده تو آمده بر جای من  
گرچه بسی رنج غمت برده ام    جام پیایی زبلا خورده ام  
سوخته جانم اگر افسرده ام    زنده دلم گرچه زغم مرده ام  
چون لب تو هست مسیحای من  
گنج منم بانی مخزن توئی    سیم منم صاحب معدن توئی  
دانه منم صاحب خرم توئی    هیکل من چیست اگر من توئی  
گر تو منی چیست هیولای من  
من شدم از مهر تو چون ذره پست    وز قدح باده عشق تو مست  
تا بسرزلف تو دادیم دست    تا تو منی من شده ام خود پرست  
سجده گه من شده اعضای من  
دل، اگر از تست چرا خون کنی    ورز تو نبود زچه بجنون کنی  
دمبدم این سوز دل افزون کنی    تا خودیم را همه بیرون کنی  
جای کنی در دل شیدای من  
آتش عشقت چو بر افروخت دود    سوخت مرا مایه هر هست و بود  
کفرو مسلمانیم از من زدود    تا بخم ابرویت آرم سجود  
فرق نه از کعبه کلیسای من  
کلک ازل تا بوق زد رقم    گشت هم آغوش چو لوح و قلم  
نامده خلقی بوجود از عدم    برتن آدم چو دمیدند دم  
مهر تو بد در دل شیدای من  
دست قضا چون گل آدم سرشت    مهر تو در مزرعه سینه کشت  
عشق تو گردید مرا سرنوشت    فارغم اکنون ز جحیم و بهشت  
نیست بغیر از تو تمنای من

جرعه کش باده ربّانیم	باقیم از یاد خود و فانیم
سالک صحرای پریشانیم	سوخته وادی حیرانیم
جلوه کنان بر سر آن کوشدم	تا چه رسد بر دل رسوای من
او همگی من شدو من اوشدم	بر در دل تا ارنی گو شدم
مشعله افروز جهان روی تو	هر طرفی گرم هیاهو شدم
قبله دل طاق دو ابروی تو	من دل واو گشت دلارای من
عاشق دیدار دلاراستم	کعبه من خاک سرکوی تو
از همه بگذشته ترا خواستم	سلسله جان خم گیسوی تو
	زلف تو در دیر چلیپای من
	شیفته حضرت اعلاستم
	راهرو وادی سوداستم
	پر شده از عشق تو اعضای من
چند نمان بلبله پوشی کنم	تا کی و کی پند نیوشی کنم
	تا که شود راغب کالای من
باده بمینای بلور افکنم	خرقه و سجّاده بدور افکنم
بام و در از عشق بشور افکنم	شعشعه دروادی طور افکنم
	بر در میخانه بود جای من
داد صلا بر در جانانام	عشق علم کوفت بویرانام
از خود و عالم همه بیگانام	باده حق ریخت به پیمانام
	حق طلبد همت والای من
ریخت بمر جام چو صهباء از دست	ساقی میخانه بزم الست
باده ز ما مست شد و گشت هست	ذرّه صفت شد همه ذرات پست
	از اثر نشأه صهبای من
بر همه موجود صدا می کند	عشق بمر لحظه ندامی کند

هر که هوای ره ما می کند      گر حذر از موج بلا می کند  
 پا نهد بر لب دریای من  
 هندوی نوبت زن بام توام      طایر سرگشته به دام توام  
 مرغ شب آویز بشام توام      محو زخود زنده به نام توام  
 گشته زمن درد من و مای تو

این مخمّس نیز در کتاب قرّة العین (صفحات ۲۸ - ۲۶) مجموعه چهار ساله تاریخی (صفحات ۹۶ - ۹۴) و ابیاتی از آن در لغت نامه دهخدا (مجلد سی و سوم صفحات ۱۳ - ۱۱۲) به جناب طاهره منسوب گردیده است. مؤلف تاریخ کواکب الدریه (در مجلد نخست کتاب، صفحات ۳۳ - ۳۳۲) این مخمّس را از سلیمان خان تبریزی شهید (۵۰) دانسته و ابیاتی از آن را نقل نموده و یکی دو بیت دیگر نیز بر آن افزود است. وی می نویسد: اگر چه ابیات و منظومات مهمّهای از حاج سلیمان خان روایت نشده و روایت نگشته تنها یک مخمّس است که از هرجا و هر کس شنیده ایم آن را منسوب باو داشته اند. ولی قدر متیقّن این است که صاحب طبع و قریحه بوده و آن جوان صورتاً و سیرتاً از هر حیث آراسته و جامع بود... انتساب این مخمّس به جناب طاهره و یا جناب سلیمان خان تبریزی شهید مورد تردید است. بهر حال گوینده مخمّس مورد بحث با استقبال مخمّس صحبت لاری رفته است که اینگونه آغاز می شود:

ای به ولای تو توّلائی من      از خود و اغیار تبرّائی من  
 بود تو پیدائی پیدای من      گر بشکافند سراپای من  
 جز تو نیابند در اعضای من (۵۱)  
 هوالمحبوب

خ- بیا ساقی ای شاهباز فتوح      ایاغی کرم کن ز صهبای روح  
 یکی جام می باز سازم کرم      که سوزد سراپای من تا قدم  
 بیا ساقیا ده یکی جام می      که از دل رود جمله غمهای وی  
 حیاتی ز نو بخش بر مردگان      ایاغی کرم کن به افسردگان

سمندر صفت چون در این آتشم	کرم ساز ساقی می بی غشم
ز روی می افکن در این دم نقاب	در آ از در و ده تو جام شراب
ز جام طهورم تو سرشار کن	بجام تجلی از آن یار کن
چو موسی کنم منصعق خود ز نور	نماند کاین کوه تن همچو طور
بسوزان وجودم همه سر بسر	که از دو جهاتم نباشد خبر
به این غم نشین ساقیا می بیار	پریشان مدارم چو زلف نگار
ز صهبای دوشین خمارم اگر	ز جام دگر بر تو هوشم ز سر
بزلف تو ساقی چو دل بسته ام	زقید دو عالم همه رسته ام
مرا از ازل مذهب و دین نبود	بجز مهر تو هیچ آئین نبود
بعهد ازل من نمایم قرار	ز ایمان کنم حبّ تو اختیار
چو حبّ تو را کرده باشم قبول	بده جامی از می ندارم ملول
کرم ساز جام میم دم بدم	که مستغرقم من بدریای غم
نسازد کفایت مرا جام می	مرا بر تو ساقی سر بحر وی
که تا اندر آن بحر غوص آورم	فنا گشته از خویشتن بگذرم
ز عمّان دل بشکنم این صدف	من آن گوهر جان بیارم بکف
بیا ساقیا شد جهان نوبهار	زمین چون زمرّدشداز سبزه زار
بهار است بشکفته شد گلستان	بساطی بیفکن تو در بوستان
معنی نواز دنی و چنگ و رود	بعشاق دلخسته آرد سرود
برون شو تو ساقی ازین پیرهن	قمیص بهشتی در آور بتن
عبیر از سرگیسوی حوریان	بسوزان تو در مجمر زرفشان
به اهل جنان باب عشرت گشا	برضوانیان خود تجلی نما (۵۲).

این ساقی نامه در کتاب موادّ لازمه برای مطالعه دیانت بابی تألیف ادوارد براون به جناب طاهره نسبت داده شده و عین خطّ این بانوی فاضله شاعره گراور گردیده است (۵۳).  
 براون در این کتاب می نویسد:

نسخه خطی شعر زیر را شیخ احمد کرمانی داماد ازل و هواخواه او به من داده است. شیخ احمد به من گفت این شعر (که البته تا آنجا که می‌دانم نسخه خطی آن منحصر بفرد است) سروده قرّة العین است و این نسخه (که اکنون بطبع آن پرداخته‌ام) خطّ خود اوست. بی‌آنکه صحّت این اظهارات را تضمین کنم میل قلبیم اینست که آنها را تصدیق نمایم. زیرا مسلماً این شعر سروده یک شخص بابی است و نسخه خطی نیز باید خطّ بانوئی باشد که البته شباهت زیادی به نامه‌ای خطی از قرّة العین خطاب به ملا شیخ علی (ملقب به جناب عظیم) دارد که صبح ازل به من داده بود و گراور و متن چاپی آن را در ترجمه تاریخ جدید (صفحات ۴۴۱ - ۴۳۴) آورده‌ام... این شعر ... مثنوی است و از نوع ساقی‌نامه است... (۵۴). ابیاتی از این ساقی‌نامه که نقل گردید عیناً در گراور خطّ جناب طاهره آمده است ظاهراً این خطّ با خطوط دیگر جناب طاهره که موجود است شباهتی دارد. البته اظهار نظر قطعی در این باب کار امثال نگارنده سطور نیست و متخصصان خط‌شناس باید اظهار نظر فنی دقیق فرمایند. با این فرض که گراور مورد بحث از خطّ جناب طاهره باشد معروض می‌دارد که انتساب ابیات بعدی ساقی‌نامه که گراور نشده است به جناب طاهره نیز نیاز به پژوهش ژرفی در آینده ایّام دارد. بطوری که براون می‌نویسد خطّ جناب طاهره همراه نامه مورّخ نوزدهم سپتامبر ۱۸۹۲ شیخ احمد روحی کرمانی بدست او رسیده است. شیخ احمد به براون نوشته که بحسب خواهش او (شیخ احمد) از بایان ایران، آنان یک ورق از خطّ جناب طاهره که حاوی برخی از آثار او بوده نزدش ارسال داشته‌اند. بهر حال ابیات بعدی ساقی‌نامه خصوصاً چندبیتی که بزعم ازلیان در باب یحیی ازل است کمتر تجانس با ابیات گراور شده دارد (۵۵). لذا اصلاً اعتماد را نشاید.

د\_ یا الهاسو ختم ای کردگار از شراریات ربّانی نضار

یا الهی هیچ نبود غیر او اوست وجه الله حقّ بی گفتگو

یاریم دریاب از احسان وجود تا مشرفّ آیم از جذب الوجود

یا جمیل و یاعزیز و یاهماء اشرق اللّوح من النّار البداء

پاک بنما یا حبیب العارفین قلب را از آنچه نافی بالیقین



یاالها غیر تو نبود مرا      جز توام نبود نصیر از ماسوا  
 غیر وجه پاکت ای ربّودود      جمله عالم فنای صرف بود  
 یا الها از تفضّل‌های تو      یافتند این قدرت ابهای تو  
 زانکه ایشان اسبقندواشرفند      ذی وجود امنعد و ارفعدند  
 کرده‌ای ایشان مقام لامثال      برده‌ای ایشان الی بیت الجلال  
 یا الها در تنزه بایدم      ذکر تقدیسی زایشان شایدم  
 شایدم لطف نماید دستگیر      وارهم از این شؤونات حقیر  
 یا اله الحقّ ربّ العالمین      یا حبیب‌الصدق خیرالغافرین

این ابیات از مثنوی مفصل‌تری برگزیده شده که در کتاب قرّة‌العین (صفحات ۳۲ - ۳۱) به جناب طاهره منسوب گردیده‌است. از محتوای ابیات (و نیز برخی از آثار منشور جناب طاهره) روشن می‌شود که مراد نامبرده از لفظ ایشان تنها سابقین از اصحاب حضرت باب نیست و بتلویح به وجود جمال اقدس ابھی با کاربرد کلماتی چون "بهاء"، "قدرت ابھی" و "ایشان" اشارت کرده‌است.

زیرنویس بخش نخست

آثار منظوم طاهره

۱ \_ فاضل مازندرانی. اسرارالآثار. جلد چهارم، صفحه ۲۷۲.

۲ \_ عیناً مأخذ بالا. هواخواهان یحیی ازل مدعی‌اند که جناب طاهره در توصیف یحیی اشعاری سروده‌است. شعر ذیل در آثار ازلیان در این خصوص به طاهره منسوب گردیده‌است.

بخلق جهان ساقیا ده نوید      که شدشام‌غم‌صبح‌عشرت رسید

به غم‌دیدگان ده توجام صفا      بعشاق دلخسته برزن صلا

که عین ظهور ازل آمده      جمال خدائی هویدا شده

بدین مژده گرجان فشام رواست      از این مژده خوش وقت ربّ علاست

...

چو نور جمال تو آمد عیان ثمر خواندت از لطف ربّ بیان  
مراد از شجر نیست غیر از ثمر شجر از ثمر می شود جلوه گر  
بیان از تو تکمیل گردیده شد همه سرّ پنهان حقّ دیده شد  
(نقل از کتاب قرّه العین از تألیفات ازلیان، صفحات ۱۲ - ۱۱).

البته انتساب این شعر به جناب طاهره نیاز بارائه مدرک قابل استناد دارد. باوجود این  
بفرض که از جناب طاهره باشد احتمالاً در سال پنجم ظهور سروده شده که نام ازل  
برادره جمال اهی و حضرت ربّ اعلی بر حسب ظاهر اشتهاار یافته و مورد خطاب حضرت  
باب قرار گرفته است. باید دانست که بتصریح جناب فاضل مازندرانی (نسخه خطّی مجلّد  
چهارم تاریخ ظهور الحقّ، صفحه ۱۳) یحیی مدّتی در خدمت جناب طاهره بوده و آثار او را  
بذهن سپرده و از سبک و خطّ او تقلید می نموده است. لذا شاید برخی از ابیات شعر  
منسوب به طاهره از خود ازل باشد و یا ازل کلماتی از شعر را تغییر داده باشد.

۳ \_ تذکره شعرای قرن اوّل بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۲۰.

۴ \_ جناب فاضل مازندرانی در مجلّد سوم ظهور الحقّ (زیرنویس صفحه ۳۶۸) متن اصلی  
تاریخ نبیل زرنندی را این گونه نقل کرده است: از جمله قصائدی که بخطّ خود قرّه العین در  
طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سیّد محمد فتی الملیح بود در قصیده مطوّل که  
بردیف آمده مردّف است این بیت مذکور است:

شمس اهی جلوه گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

و از ابیات آن قصیده هویداست که چون مژده ظهور جمال اعلی را از شیراز استشمام  
نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند.

۵ \_ مطالع الانوار. صفحه ۲۸۵.

۶ \_ از جمله رجوع فرمایند به مجلّد سوم کتاب تذکره شعرای قرن اوّل بهائی تألیف جناب  
ذکائی بیضائی، صفحات ۳۰ - ۱۲۹. متأسّفانه لفظ جاحدر بیت چهارم در خطّ نویسی  
اشتباهاً جاهدنوشته شده است.

۷ \_ رجوع فرمایند به: Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí Religion. PP. 347-48.

مصراع دوم بیت هفتم از غزل طاهره مندرج در این متن چنین آغاز می‌شود: اگر آن خوش است تو درخوری... ضمناً در آخر غزل در این متن بیت زیر افزوده شده است:

"بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فناوطن  
فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء".

۸ \_ رجوع فرمایند به: Root .Táhirih. PP. 127 - 280

۹ \_ در منابع امری از جمله در مجلد نخست از کتاب کواکب الدریه (صفحه ۳۰۸) و مجموعه چهار رساله تاریخی، صفحات ۸۸ \_ ۸۷ آمده است. برخی از منابع غیر امری حاوی این غزل عبارتند از:

الف \_ کتاب قرّة العین تألیف از لیان. صفحات ۲۶ \_ ۲۵.

ب \_ لغت نامه دهخدا. ذیل طاهره.

پ \_ از صبا تا نیما تألیف یحیی آرین پور. جلد نخست، صفحه ۱۳۲.

ت \_ تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان تألیف عبدالرفیع حقیقت (رفیع) بخش یکم. صفحات ۸۱ \_ ۸۰.

۱۰ \_ بیضائی. تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۱۰.

۱۱ \_ نوائی. فتنه باب. صفحه ۱۰۶.

۱۲ \_ معلّم حبیب‌آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صفحه ۱۴۰۱.

۱۳ \_ ملا محمد باقر لاری متخلص به صحبت از شاعران و عارفان و فقیهان معروف ایران زمین در قوّت و جودت حافظه و احاطه بر معارف ادبی و دینی در زمان خویش کم‌نظیر بوده است. وی در آخر ایام نابینا گشته است. دیوان وی شامل سی هزار بیت است که برخی از آنها حاوی بشاراتی به قرب ظهور موعود است.

۱۴ \_ مطالع الانوار. صفحات ۷۰ \_ ۶۹.

۱۵ \_ رجوع فرمایند به:

Journal of the Royal Asiatic Society. Vol. 24. 1892, PP. 323-25.

۱۶ \_ رجوع فرمایند به:

Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí Religion. PP. 351 -52.

۱۷ \_ تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۹ \_ ۱۲۷. قطعه مورد بحث

علاوه بر این دو مأخذ در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۳) نیز آمده است.

۱۸ \_ از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ بیضائی. تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۲۸ \_ ۱۲۷.

ب \_ افنان. چهار رساله تاریخی. صفحه ۹۰.

۱۹ \_ در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۰) نیز نقل گردیده است.

۲۰ \_ در مأخذ بالا (صفحه ۹۱) نیز نقل گردیده است.

۲۱ \_ از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ بیضائی تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحه ۱۲۸.

ب \_ افنان. چهار رساله تاریخی. صفحات ۹۳ \_ ۹۲.

۲۲ \_ در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحات ۹۲ \_ ۹۱) نیز درج گردیده است.

۲۳ \_ در مأخذ بالا نیز نقل گردیده است (صفحه ۹۱).

۲۴ \_ ابیاتی از این شعر در مأخذ بالا (صفحه ۱۰۱) آمده است.

۲۵ \_ این ابیات از منابع زیر نقل گردیده است:

الف \_ یادداشت‌های نگارنده از مجموعه خطی سال ۱۲۶۷ هجری قمری.

ب \_ یادداشت‌های جناب روح‌الله مهراجنی از مأخذ بالا.

پ \_ مجلد سوم تذکره شعرای قرن اول بهائی (صفحات ۲۷ \_ ۱۲۱) تألیف جناب

نعمت‌الله ذکائی بیضائی. جناب بیضائی نیز ابیات مثنوی را از مأخذ بالا نقل کرده است.

ت \_ چهار رساله تاریخی جناب ابوالقاسم افنان (صفحات ۱۰۱ \_ ۱۰۰) و بنقل از همان

مجموعه خطی سال ۱۲۶۷ هجری قمری.

ث \_ رساله قرّة‌العین از تألیفات ازلیان صفحه ۴۸.

مثنویات دیگری نیز به جناب طاهره منسوب گشته که در حدّ مثنویات منقول در منابع یادشده در بالا نیست. برای نمونه جناب فاضل مازندرانی در پیوست صفحه ۹۸ مجلد چهارم ظهورالحقّ (خطّی) یکی از این گونه مثنویات را نقل کرده‌است که این چنین آغاز می‌گردد:

من کجا و هجر یاران از کجا      من کجا و درد هجران از کجا

نگارنده این سطور در صحّت انتساب غالب مثنویات منسوب به جناب طاهره تردید دارد زیرا از حیث صورت و ماهیّت در حدّ دانش و بینش و عرفان نامبرده نیست. ۲۶ \_ این قطعه در کتاب قرّة‌العین (صفحات ۳۵ \_ ۳۴) از مؤلّفات ازلیان آمده و در منابع زیر نیز نقل گردیده‌است:

الف \_ چهار رساله تاریخی (صفحات ۹۸ \_ ۹۷).

ب \_ نشریه پیام بهائی. شماره ۱۲۶ مورخ ماه می ۱۹۹۰ میلادی، صفحه ۱۷.

۲۷ \_ این شعر در برخی از دیگر تألیفات بهائی و از جمله مجموعه چهاررساله تاریخی (صفحه ۱۰۴) و مجلد نخست از تاریخ کواکب‌الدریّه (صفحات ۳۰۹ \_ ۳۰۸) نیز بعنوان اثری از طاهره نقل گردیده‌است.

۲۸ \_ از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ آرین پور یحیی. از صبا تا نیما. جلد نخست، صفحات ۳۳ \_ ۱۳۲.

ب \_ حقیقت عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان. بخش یکم، صفحات ۸۱ \_ ۸۲.

۲۹ \_ اقبال در دانشگاه‌های لاهور و کیمبریج انگلستان تحصیل کرده و در سال ۱۹۰۷ میلادی باخذ درجه دکتری در فلسفه ایران از دانشگاه مونیخ آلمان نائل گردیده‌است. وی از بزرگترین شاعران پارسی‌گوی اواخر قرن نوزدهم و نیمه نخست قرن بیستم مسیحی است. نامبرده صاحب آثار منظوم و منثور متعدّد است که غالب آنها بطبع رسیده‌است. اقبال به اردو اشعار و آثار ارزنده‌ای دارد. برخی از آثارش نیز بزبان انگلیسی است.

۳۰ \_ رجوع فرمایند به کلیّات اشعار فارسی علامه اقبال لاهوری، صفحه ۳۹۲.

۳۱ \_ اقبال در بخش فلک‌مشتی از کتاب جاویدنامه ارواح حلاج و غالب و طاهره را جاودانه خوانده‌است. مرادش از حلاج حسین بن منصور بیضاوی معروف به حلاج از بزرگان صوفیه است که در احیان جذبه عرفانی و وجد و استغراق در بحر رحمانی نداء انالحقّ از حلقوم بر می‌آورده‌است و بهمین سبب در سال ۳۰۹ هجری قمری (۹۲۲ میلادی) متعصبان قشری او را با کمال قساوت مقتول نمودند. بتفصیل بیشتر او را هزار تازیانه زدند و سپس دستها و پاهایش را بریدند و جسدش را سوزانیده خاکسترش را به دجله ریختند. مقصود اقبال از غالب، میرزا اسدالله خان نجم‌الدوله دهلوی متخلص به غالب (۸۶ \_ ۱۲۱۲ هجری قمری برابر با ۱۸۶۹ \_ ۱۷۹۷ میلادی) است وی از بزرگترین مشاهیر شاعران شبه قاره هند بوده و کلیات آثار اردو و نیز فارسیش چندبار بطبع رسیده‌است. آثار غالب واجد شور و حال و سوز و گداز مخصوص است. بدین جهت اقبال نام او را در کنار طاهره و حلاج آورده‌است.

۳۲ \_ از جمله در بخش فلک‌مشتی از کتاب جاوید نامه که طاهره و حلاج و غالب دهلوی را از جاودانه‌ها می‌شمارد می‌گوید:

پیش خود دیدم سه روح پاکباز      آتش اندر سینه‌شان گیتی گداز  
 در برشان حله‌های لاله‌گون چهره‌ها رخسند از سوز درون  
 در تب و تاب زهنگام‌الست      از شراب نغمه‌های خویش مست  
 گفت رومی این قدر از خود مرو      از دم آتش نوایان زنده شو  
 شوق بی‌پروا ندیدستی نگر      زور این صهبا ندیدستی نگر  
 غالب و حلاج و خاتون عجم      شورها افکنده در جان حرم  
 این نواها روح را بخشد ثبات      گرمی او از درون کائنات  
 (کلیات اشعار اقبال. صفحه ۳۹۰)

۳۳ \_ تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد سوم، صفحات ۱۲ \_ ۱۱۱.

- ۳۴ \_ در باب نام پدر طاهر دکنی اختلاف است. دکتر ذبیح‌الله صفاء او را فرزند رضی‌الدین دانسته‌است (تاریخ ادبیات ایران. بخش دوم از جلد پنجم، صفحه ۶۶۲) ولکن در لغت‌نامه دهخدا نام پدر شاه‌طاهر، سیدمهدی آمده‌است (مجلد سی و سوم، صفحه ۹۹).
- ۳۵ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار شاه‌محمد طاهر دکنی از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ صفاء ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران. بخش دوم از جلد پنجم، صفحات ۷۰ \_ ۶۶۲ و بخش سوم از جلد پنجم، صفحات ۳۳ \_ ۱۶۲۹.
- ب \_ لغت‌نامه دهخدا. مجلد سی و سوم. صفحات ۹۶ و ۹۹.
- پ \_ نصرآبادی محمدطاهر. تذکره نصرآبادی. صفحه ۴۷۰.
- ت \_ هدایت رضاقلی‌خان. ریاض‌العارفین. صفحات ۱۰۳ \_ ۱۰۲ و ۷۰ \_ ۱۶۹.
- ث \_ طهرانی‌الذریعه. جلد چهارم، صفحه ۲۸۰.
- ۳۶ \_ مجله ارمغان سال سیزدهم (۱۳۱۱ شمسی) شماره هفتم (مهرماه) صفحه ۴۸۲.
- ۳۷ \_ باب و بهاء را بشناسید. صفحه ۲۷۱. باید بیاد داشت که مؤلف در صفحه ۲۶۷ همین کتاب ردیه به علم و کمال جناب طاهره اعتراف کرده‌است.
- ۳۸ \_ از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ آیین پور \_ یحیی. از صبا تا نیما. جلد نخست، صفحه ۱۳۲.
- ب \_ لغت‌نامه دهخدا ذیل طاهره (مجلد سی و سوم، صفحه ۱۱۲).
- پ \_ حقیقت عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان. بخش یکم، صفحه ۸۱.
- ۳۹ \_ ظهورالحق. مجلد هشتم، قسمت اول. صفحات ۵۷ \_ ۴۵۶.
- ۴۰ \_ این مجموعه را مولود خانم دختر طاهره که همسر جناب میرزا علی‌اکبر روحانی (محب‌السلطان) بوده در اختیار جناب بیضائی قرار داده‌است.
- ۴۱ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال و اشعار جناب طاهره از جمله رجوع فرمایند به:
- الف \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد هشتم، قسمت اول، صفحات ۶۲ \_ ۴۵۱.
- ب \_ ذکائی بیضائی. تذکره شعرای قرن اول بهائی. جلد دوم، صفحات ۹۵ \_ ۲۸۲.
- پ \_ ارباب فروغ. اختران تابان. جلد نخست، صفحات ۹۱ \_ ۲۸۶.

۴۲ \_ باب و بهاء را بشناسید. صفحه ۲۷۱.

۴۳ \_ فتنه باب. صفحه ۱۰۶.

۴۴ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال و آثار امّ هانی یزدی از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ مدرّس تبریزی. ریحانة الادب. جلد هشتم، صفحات ۵۷ \_ ۳۵۶.

ب \_ طهرانی. الذریعه. جلد نهم، صفحه ۹۶.

پ \_ خاضع. تذکره شعرای یزد. صفحه ۱۵.

ت \_ لغت نامه دهخدا ذیل امّ هانی (جلد هشتم، صفحه ۲۱۹).

ث \_ رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صفحات ۲۲ \_ ۲۱.

۴۵ \_ برای آگاهی بیشتر از احوال و اشعار عفت نسّابه از جمله رجوع فرمایند به:

الف \_ رجی. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی. صفحات ۶۷ \_ ۱۶۶.

ب \_ کشاورز صدر. از رابعه تا پروین. صفحات ۷۲ \_ ۱۶۹.

پ \_ مهرآز. بزرگان شیراز. صفحه ۳۴۴.

ت \_ فسائی. فارسنامه ناصری. جلد نخست، صفحه ۱۱۰.

ث \_ طهرانی. الذریعه. جلد نهم، صفحه ۷۳۱.

۴۶ \_ رجوع فرمایند به:

Root. Tahirih. PP. 129 - 30.

۴۷ \_ تذکره شعرای قرن اوّل بهائی. جلد سوم، صفحات ۱۳ \_ ۱۱۲.

۴۸ \_ معلّم حبیب آبادی. مکارم الآثار. جلد پنجم، صفحه ۱۴۰۱.

۴۹ \_ از جمله رجوع فرمایند به مجله ایران شهر، سال سوم (۱۹۲۴ میلادی) صفحه ۲۴۶.

۵۰ \_ مؤلّف کواکب الدریه نام سلیمان خان تبریزی شهید را سلیمان خان افشار می نویسد

که البتّه این نکته سبب سوء تفاهم خواهد شد زیرا سلیمان خان افشار از سرداران سپاه

قاجار و از دشمنان امر بدیع الهی بوده است (برای اطلاع از احوال سلیمان خان افشار از

جمله رجوع فرمایند به کتاب حضرت باب نوشته نگارنده سطور، صفحات ۱۱۹، ۲۷۷،

۳۲۵، ۳۳۱، ۳۶۵).



۵۱ \_ برای خواندن تمام مخمس صحبت لاری از جمله رجوع فرمایند به: حقیقت عبدالرفیع (رفیع). تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریه. بخش یکم، صفحات ۲۵ \_ ۱۲۴.

۵۲ \_ بخشهایی از این شعر به انگلیسی ترجمه شده و در کتاب زنان شاعره جهان "Women Poets of the World"

که بهمت یونابانکیر Jonna Bankier و دیردی لشگری Deirdre Lashgari در سال ۱۹۸۳ بطبع رسیده آمده است. نکته جالب این است که نام جناب طاهره بعنوان سراینده این شعر در ایندکس شعری گرانجر Granger's Index to poetry درج گردیده است. این ایندکس بهمت William F. Bernhart و وسیله Columbia University Press در نیویورک بطبع رسیده است (طبع هشتم، سال ۱۹۸۶). در صفحه ۴۱۱ ایندکس چنین آمده است:

He the Beloved Sel Qorratu'l \_ Ayn Tr.Fr.  
Farsi by Deirdre Lashgari "Cupbearer, O Victorious Falcon, Come! ..."

و در صفحه ۱۶۳۶ در بخش Author Index آمده است.

Qorrat'ul- Ayn (Umm - i- Salma) He the Beloved, Sel.

اهمیت موضوع در اینست که ایندکس مذکور تنها به آثار مشهورترین شعرای جهان اشاره دارد.

۵۳ \_ رجوع فرمایند به: Browne E.G. Materials for the Study of the Bábí religion. PP 343 - 45.

۵۴ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۴۳. ترجمه از نگارنده سطور است.

۵۵ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۴۶. نویسنده کتاب قرّة العین (صفحات ۱۲ \_ ۱۱) از مؤلفان ازلی ابیات زیر را بنقل از ساقی‌نامه مورد بحث خطاب به یحیی ازل و یا در باب او می‌داند:

بخلق جهان ساقیا ده نوید که شد شام‌غم صبح عشرت رسید

به غمدیدگان ده تو جام صفا بعشاق دلخسته برزن صلا

که عین ظهور ازل آمده جمال خدائی هویدا شده

باین مژده گرجان فشانم رواست از این مژده خوش وقت ربّ علاست

چو نور جمال تو آمد عیان ثمرخواندت از لطف ربّ بیان  
مراد از شجر نیست غیر از ثمر شجر از ثمر می شود جلوه گر

...

کجامن کجا و صفت ای محترم عدم چون کند وصف ذات قدم  
همه شرک محض است توحید من منزّه تو هستی ز تحمید من

نگارنده از اهل انصاف می پرسد که آیا بنظرشان جناب طاهره با آن مقامات علمی و عرفانی و حدّ بصر میرزایی ازل را با آن سوابق و تلفیقاتی که از خود باقی گذارده است ذات قدم می نامد. مردی که بواسطه اعمال سوئش نه تنها ایمان نفوس مبارکه ای چون والده محترمه حضرت باب را سالها بتأخیر انداخت بل موجب رکود جامعه بای و استهزاء دشمنان امر بدیع گشت. این ابیات بفرض صدور از طبع جناب طاهره خطاب به جمال اهی است که ثمر حقیقی شرع رحمن بود و آثارش مکمل آیات بیان. مراد حقیقی جناب طاهره از محبوب جانش در همه آثارش مظهر الهی است. حضرت باب است. جمال اقدس اهی است. نه نفسی که جز تشفیّ اهواء شیطانی خویش آمالی نداشت. حتی ابیات انتسابی بعدی این حقیقت را آشکار می سازد. آنجا که می گوید:

توئی آنکه خلاق این عالمی خدایا تو قیوم و هم قائمی

مؤلف ازلی کتاب قرّة العین قطعه شعر دیگری از جناب طاهره درج کرده که بادّعی او در خاتمه یکی از مرقومات این بانوی فاضله آمده است (صفحه ۵۲). ظاهراً مؤلف مقصود از مقام "ازلی" را مقام میرزایی دانسته است و لکن از ابیات دیگر شعر معلوم می شود که اشارات به بهاء دارد که مراد جمال اقدس اهی است. بهمین روی جناب ابوالقاسم افغان شعر مذکور را در مجموعه چهار رساله تاریخی (صفحه ۹۹) از جناب طاهره دانسته است. شعر مذکور را با استفاده از دو منبع یاد شده در اینجا نقل می کنیم و لکن صحّت انتساب آن را به جناب طاهره تضمین نمی نمائیم.

بافته جان بولایش همه شاهد باشید ایستاده بوفایش همه شاهد باشید

روز اوّل که رسیدم بمقام ازلی محو بنموده سواش همه شاهد باشید

دورها کو زده این چرخ مدّور در حین ایستادم بوفایش همه شاهد باشید  
نیست مقصود مرا غیر رضایش باللّٰه آمدم عین رضایش همه شاهد باشید  
قرّة العین نگر با نظر پاک صفی کیست منظور بهایش همه شاهد باشید  
خواهم از فضل خداوندی قیوم قدیم ریزدم خون به بهایش همه شاهد باشید  
رنجهایی که کشیدم ز مرور ایام در ره قرب ولایش همه شاهد باشید  
نبودم ذره‌ای از پاک زکلّ مفقود از من از فضل و عطایش همه شاهد باشید  
خواهم از مدح برون آوردم از ابداع تا کنم جان بفدایش همه شاهد باشید

#### ۴ \_ اثبات حَقَّانیت حضرت باب:

نخست \_ توضیح این نکته دقیقه که دست خداوند بسته نیست و فیض الهی تعطیل ندارد. تشریح استمرار ظهورات خصوصاً در مرقومات سالهای سوم و بعد و در نتیجه اعلام مظهریت حضرت باب. حتی در رساله صادره در سال نخست از ظهور حضرت باب می نویسد: زیرا که سبک شمرده اند امر عظیمی را که ربّ عظیم عظیم شمرده و خیال نمودند که حقّ و سنّت متبدّله او همان است که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و بدقت نظر و صفاء بقباح و شناعت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم. دست پروردگار بسته نیست... (۱۳).

دوم \_ حجّیت آیات و اینکه حضرت باب صاحب آثار بدیعه اند. این دو نکته بارها در رسالات و مکاتیب طاهره بیان و تشریح گشته است (۱۴). حتی در رساله صادره در سال نخست به رسالت حضرت باب اشاره نموده و می گوید حضرتشان صاحب آیات است. عین عبارات طاهره چنین است: و حجّت و بیّنه ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می باشد... و ماکان لرسول ان یأتی بأیة الا باذن الله (۱۵).

در سال سوم ظهور خطاب به برخی از بایبان ضعیف الایمان می نویسد که شما آیات بدیعه حضرت باب را که از شجره سینا نازل شده است قرائت نکرده اید با آنکه مأمور بوده اید که از این رزق پاک و میوه های باغهای آثار حضرتشان بهره گیرید (مفاد بخشی از بیان طاهره) (۱۶). خطاب به همان نفوس می نویسد که اگر مردم بخواهند یک آیه از آیات بدیع را درک نمایند قادر نخواهند بود. چگونه توانند مثل آن آورند (۱۷).

سوم \_ بیان عظمت ظهور حضرت باب \_ جناب طاهره از جمله در رساله خویش خطاب به برخی از بایبان ضعیف الایمان می نویسد که امروز روزی عظیم و روز ساعت (قیامت) است. این بحر بجزی است عجیب و عمیق و حکم صراط الهی دقیق (مفاد بخشی از بیان

طاهره) (۱۸). در همان رساله می‌نویسد که امروز روزی است که همه ایام بگرد آن در چرخش است (مفاد بیان) (۱۹). در رساله مذکوره همچنین اشاره می‌کند که ادوار واکوار سپری شده تا مردمان آماده استماع اسرار این دور افخم و اسم اعظم گردیده‌اند. دوری که در خفیات بطون (در اسرار نازله در کتب مقدسه الهیه) بدان اشاره گشته‌است (۲۰).

۵ \_ اشارات به جمال اقدس ابهی \_ در آثار منثور طاهره اشاراتی به حضرت بهاءالله دیده می‌شود که بسیار حائز اهمیت است. این اشارات به حقیقت بشارات و گویای آنست که طاهره در عهد اعلیٰ بعظمت مقام حضرت بهاءالله پی برده‌است. در یکی از مرقومات خود که بنوع مناجات صادر شده و لفظ بهاء و برخی از مشتقات آن کلمه را در آن بکرات بکار گرفته‌است می‌نویسد: الهی که نقطه بهاء را در مقام استیدار آر و کنز اوفی را بمقام وفاء ثابت بدار (۲۱). در جای دیگری از مرقومه یادشده می‌نویسد: الهی که ممدود بنصرت و موعود بکرت سر محمد را از جمیع آفات حفظ فرما و یوم لقاء او را بارز نما (۲۲). که مراد از موعود بکرت سر محمد حضرت امام حسین علیه بهاءالله و بعبارت دیگر ظهور رجعت حسینی نفس جمال ابهی است. و در همان مناجات در خصوص جمال قدم می‌نویسد: الهی ورقات چند از نزد ایشان در نزول و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور (۲۳). که مراد از لفظ ایشان شخص جمال ابهی است. چنانکه در آن ایام معمول بوده که اصحاب از ذکر اسم امتناع نموده و حضرتشان را بعنوان ایشان یاد می‌کرده‌اند. در مرقومه دیگری اشاره به رجعت طلعت امام حسین کرده و آن رجعت را همان ظهور من یظهر الله دانسته‌است (۲۴).

۶ \_ پاسخ ایرادات ملاجواد برغانی \_ جناب طاهره در چند رساله به ایرادات ملاجواد برغانی پاسخ داده‌است. ملاجواد پسرخاله طاهره و چون غالب بستگان مادری آن جناب شیخی بود. و هم او بود که طاهره را با معارف شیخی آشنا نمود. ملاجواد برغانی (ولیان) در آغاز ظهور حضرت باب به جرگه بایان پیوست و لکن درک مقامات عالیه حضرتشان برای وی میسر نبود. جمعی از اصحاب را با خود به کربلا برد و در انتظار ورود حضرت

بود ولکن در اجتماع کربلا بداء گشت. این امر موجب تزلزل او شد. از آنجا به شیراز رفت و همراه ملاّ عبدالعلی هراتی و ملاّ ابراهیم شیرازی به جمع اصحاب پیوست. تزلزل او در درک مقامات حضرت باب و حسادتش نسبت به جناب باب‌الباب سبب اعراضش گشت و حضرت باب او را طرد فرمودند. ملاّ جواد همراه ملاّ عبدالعلی هراتی و ملاّ ابراهیم شیرازی بمخالفت با حضرت باب و جناب باب‌الباب و دیگر اصحاب قیام نمودند و سرانجام به هواخواهان حاج محمد کریم خان کرمانی پیوستند. جناب طاهره در مکاتبات خویش با ملاّ جواد که سخنگوی جمع مطرودان بود اعتراضات او را پاسخ گفت ولکن او بر اعراض افزود و سرانجام با سوء عاقبت از جهان رفت. حضرت باب در آثار مبارکه صدای او را خوار (صدای گاو) نامیده‌اند و از آن پس ملاّ جواد نزد بایبان به ملاّ جواد خوار شهرت گرفته‌است. از رساله جناب طاهره در جواب اعتراضات ملاّ جواد (مندرج در مجلد سوم ظهور الحق، صفحات ۵۰۱ - ۴۸۴) تا حدودی می‌توان سؤالات و ایرادات او را معین کرد. جناب طاهره در آغاز رساله می‌نویسد: ...نوشته کدورت سرشته‌ای از بعض اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلااعتبارش گردید. وین عجب که بسیاری حقّ حقّ را نشناخته شتافتند و چون خیالات شهوانیه خود را که دلیل از جهت معرفت آیت بدیعه غیبیه مصّور نیافتند لهذا در بوته امتحان گذاختند... زیرا که سبک شمرده‌اند امر عظیمی را که ربّ عظیم عظیم شمرده (صفحات ۸۵ - ۴۸۴). در همان صفحات اوّلیه رساله جناب طاهره در پاسخ ایراد ملاّ جواد در خصوص بداء در اجتماع کربلا می‌گوید که اصفیاء و اولیاء همواره بداء را در مقام اثبات تعلیم داده‌اند ولکن ما ضعیف و نادان هستیم و امر الهی را آنگونه که باید نمی‌شناسیم (صفحات ۸۶ - ۴۸۵). در جواب ایراد ملاّ جواد که چرا آثار حضرت باب عیناً مانند آیات قرآن نیست جناب طاهره از جمله می‌نویسد: اگر آیات آیه لاحقّه بمثل آیات آیه سابقه باشد و بهمان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آبائنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده‌اند در انکار حقّ... (صفحه ۴۸۶). به ملاّ جواد با خطاب ای مسکین می‌نویسد که خیالات واهیه او میزان درک حقیقت نیست و چنانکه پیشینیان معانی آیات قرآن شریف را که حجّت

واقعی است ادراک نمودند و از رسول اکرم الهی معجزات حضرت موسی و حضرت مسیح را طلب می نمودند او نیز بادراک معانی آثار حضرت باب پی نبرده طلب معجزات دیگر می کند (صفحه ۴۸۷). باید توجه داشت که ملاّجواد از حضرت باب استدعای نزول دعای بی نقطه کرده و آن حضرت امتناع فرموده‌اند. زیرا قصد ملاّجواد امتحان ربّ العباد و ابراز خود رأیی بوده‌است. ملاّجواد عدم نزول دعای مذکور را مورد ایراد قرار داده و ضمن اعتراضات خود به آن حضرت جسارت کرده‌است. جناب طاهره خطاب به او می‌نویسد: و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجّت از نقطه دایره ایجاد خواسته بودی عطاء فرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود. الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرش بیان نمودی (صفحه ۴۹۵). بدو می‌نویسد که بنظر اعتبار بنگرد به مدّعی حضرت باب و آنچه می خواهد در حدّ و تناسب با آن مدّعا باشد. بدو می‌گوید که عدم ورودش به بیت توحید بعلت ورود از غیر باب‌است (صفحه ۴۸۷). در همان رساله در کمال فصاحت و بلاغت ملاّجواد را توییح و نصیحت می‌نماید: آیا کسی چشم از حجّیت و محکمّیت صحیفه مکنونه پوشیده می‌دارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود می‌انگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجّت‌ها را نگرفتند که شما گرفتید... این که شخص قواعد صوریّه بی معنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریّه مستحبّه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه می‌باشد تکاهل ورزد این از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان... نمی‌دانم چه بنویسم با لسان کلّیل و قلب علّیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده‌ام که آیا چگونه می‌شود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را. نیست مگر از آنکه با غشاوه غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبّت و مودّت از افق جلال و عزّت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم (صفحات ۹۷ - ۹۶). در پاسخ ملاّعبدالعلی هراتی که آیات را حجّت حقّانیت مظهر الهی برای عامّه ندانسته و به حضرت باب اعتراض کرده‌است در همان رساله می‌نویسد پس چگونه قرآن شریف را بجهت عامّ و خاصّ حجّت

می‌شمارید. حال آنکه اگر عامّه کلمات حضرت باب را درک نمایند قرآن شریف را نیز درک نمی‌کنند. می‌نویسد: قرآن حجّتی است کامل و آیه‌ایست بالغ شامل در مقام حجّیت احتیاج به مبین ندارد (صفحه ۴۸۸). سپس می‌گوید البتّه مبین آیات، ائمه اطهار و حاملان اسرارند و هرکس نمی‌تواند نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشارات قرآن مطلق العنان نماید. از قرائن بر می‌آید که ملاّجواد ادّعی اتیان مثل آیات حضرت باب نموده‌است. طاهره در این خصوص خطاب به ملاّجواد می‌نویسد: نوشته‌بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بک. بسیار خوب اوّل تو می‌بایست معنی مثلّیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی برآئی. معنی مثلّیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشتگانه می‌باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآئی (صفحه ۴۹۳). سپس می‌گوید آیا تو ادّعا می‌کنی که سرّ اسرار، نور انوار، سرّ شجره طور، وصف حقّ، ظهور مطلق و ... هستی. اگر صاحب چنین مقامات نیستی بدان که قادر بانزال آیات نیستی. به او می‌نویسد: "ای آنکه چشم حقّ بینیت را غبار خودبینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حقّ واضح کالشمس فی رابعه‌النهار برآمدی و هیچ متألّم و متأثر اصلاً ابدأ نگریدی... اگر این بزرگوار حجّت‌الله نیست پس کیست؟... (صفحات ۹۴ - ۲۹۳). طاهره خطاب به ملاّجواد و یارانش می‌گوید که: این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان به غیب است نه مشاهده (صفحه ۴۹۱). بدین ترتیب آن مستان باده غرور را نصیحت می‌نماید که از مشعر فؤاد بهره گیرند و سپس با دلیل حکمت از طریق باب علم الهی داخل مدینه توحید شوند. ملاّجواد در پاسخ حضرت باب که از او پرسیده بودند که آیا به آیات حضرتشان مؤمن است یا خیر؟ عرض کرده بود بعضی از آیات را فهمیده و حقّ می‌دانم و بعضی را نمی‌فهمم. طاهره به ملاّجواد می‌نویسد: این کلام شما و انکارت از بابت افتؤمونون ببعض‌الکتاب و تکفرون ببعض می‌باشد. باید آنچه را فهمیده‌ای محکم قرار دهی و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است ردّ محکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی (صفحات ۹۲ - ۴۹۱). نکات متعدّده دیگری نیز در رساله جواب به ملاّجواد آمده که نقل همه آنها مباین با اختصار است.



۷ \_ تشویق و تحریض اصحاب در توجّه به خراسان \_ جناب طاهره در غالب مکاتیب خویش که در سالهای سوم و چهارم ظهور مرقوم داشته اصحاب را بتوجّه به خراسان و نصرت امر حضرت باب و باعتباری جناب بابالباب و دیگر یاران همراه او تشویق نموده است. از جمله در مکتوب خویش خطاب به اصحاب اصفهان می نویسد: قوموا لنصرت مولیکم واسرعوا الی ارض الخاء. فان الله قد شاء فی هذه الارض ماشاء... در همان مکتوب خطاب به یکی از بایان می گوید: یا اخی المحمود و صفوةالمعبوداسرع الی طرف حکم مولاک القديم فی ارض الخاء(۲۵).

در عبارات مذکور به اصحاب می گوید که برای نصرت مولای خویش قیام نموده به خراسان بشتابند زیرا خداوند برای آن ارض اراده واقعه یا امر مخصوص کرده است.

۸ \_ تشویق اصحاب به عشق و محبت به حقّ و به خلق خصوصاً یکدیگر \_ در این باب بیانات طاهره بحقیقت در توضیح بیانات مبارکه حضرت باب است. در یکی از مکاتیب خویش خطاب به بایان ضعیف الایمان می نویسد: لان الله ما جعل طریقاً للوصل الی ساحة عزّه و احسانه الاّ بالمحبة و المودة... ان الله قد جعل المحبة دیناً و علیه یدور عرش العلی. فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خطا السواء. ان الله یحبّ ان یكون قلوبکم مرآة لآخوانکم انتم تنعکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم(۲۶). در این بیان می گوید که خداوند برای وصول به ساحت عزّت و احسان خویش طریقی جز محبت و مودّت مقررّ نفرموده است. خداوند محبت را آئینی قرار داده که عرش اعلی بدور آن می گردد. خطاب به همان گروه از بایان می گوید که در دین الهی در نهایت مساوات با دیگر بایان برادر گردند. زیرا خداوند اراده نموده که قلوب مؤمنین آئینه ای بجهت برادران ایمانشان گردد تا در یکدیگر منعکس گردند.

۹ \_ تشویق اصحاب و معرضین به مجاهده و تضرّع و ابتهال در راه حقّ \_ در مکتوب خطاب به ملاّجواد برغانی می نویسد: باران بداء از سحاب امضاء باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان(۲۷). در همان مکتوب می نویسد: شناختن حجّت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهریّه نیست و حجّیت آیات حجّت الله در کش بمدارک

شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست. چشمی بمال و از خواب بیدار شو. نظر بسنت غیر متبدله حقّ نما تا برأی العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشدّ استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه می‌خواهد... و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرّعاً و خفیهً تا مقام معرفت حجّة الله بحقیقت ایمان حاصل شود... اینقدر بدان که معرفت حجّة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر در عالم عیان (۲۸). در مکتوب خویش در ردّ افتراء برخی از مدّعیان محبت می‌نویسد: غربال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما در دوران (۲۹). و نیز در همان مکتوب می‌نویسد: بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجّه این فئه قلیله اقلّ می‌باشد البتّه او را بخود رخنه مده (۳۰).

۱۰ \_ مناجاتهای جناب طاهره \_ که حاوی دقائق عرفانی و فلسفی بسیار است. بحث در محتوای آن مناجاتها و بداعت و لطافت تشبیهات و استعارات معموله و سیله طاهره نیاز به مجال و مکان فراوان دارد که برای رعایت اختصار از ورود در این وادی خودداری می‌کنیم و تفصیل آن را به پژوهش‌های ژرف آتی می‌سپاریم.

۱۱ \_ مرقومات طاهره خطاب به بستگان خویش \_ چند مرقومه از طاهره خطاب به پدر و عمویش موجود است. از محتوای مرقومات کاملاً روشن می‌شود که تا چه حدّ طاهره آرزوی ایمان آنان را داشته و بدانان توصیه مجاهده برای وصول به حقیقت کرده‌است. پس از عرض این مقدمات بنقل برخی از رسالات، مکتوبات و مناجاتهای جناب طاهره می‌پردازیم.

۱ \_ رساله جناب طاهره که در جواب اعتراضات و ایرادات ملاّجواد قزوینی و ملاّعبدالعلی هراتی در سال ۱۲۶۱ هجری قمری (۱۸۴۵ میلادی) نوشته‌است (۳۱).

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذی لم يجعل للخلق علی معرفة نفسه سبيلاً و علابعلاً ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً. والصلوة و السلام علی الحجاب المتألاً الذی خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الی غيره و جعله سراجاً منيراً و علی ذوی القربى الذین قرّبهم الله الی نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبّر عن

ولایتهم بالوهیة و جعلهم للخلق دالاً و دلیلاً و علی شیعتهم و ابواهم المتمحصین فی طاعتهم و السّارعین الی ولایتهم و المقتفین بآثارهم و الواقفین بباہم عباد مکرمون الذین کانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرًا منیراً خصوصاً علی المقبل بکله الیهم و المنقطع عما سواہم و الحامل لامرہم سرّالاسرار و نورالانوار الذی قد کان فی بحیوۃ الجمال خلف القاف ای قاف القلب مکنوناً و مخزوناً و لعنة اللہ علی من نظر الی جلالته بغيره كما قال الحجّة عجل اللہ فرجه فی تفسیره فلا تبتسوا بالاشارة الی فان الکلمة مطہرة عن الاشارة و نفيها و هو اللہ ربنا قد کان علی کلّ شیء شہیداً و شراہ بثمان بجنس و نسی حظہ فصار منکراً مسئياً و مذنباً غیبياً. اما بعد چنین گوید این امه خاطرہ جانیہ تراب اقدام جواری فاطمہ صلوات اللہ علیہا غرض از تحریر این کلمات بحسب اقتضای وجوب تکلیف این منغمره در بحر خطیبات آن است کہ نوشته کدورت سرشته از بعضی اصحاب رسید و سبب تراکم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گردید وین عجب کہ بسیار حقّ حقّ را نشناخته شتافتند و چون خیالات شہوانیہ خود را کہ دلیل از جهت معرفت آیت بدیعہ غیبیہ مصّور نیافتند لهذا در بوته امتحان گذاختند. یرید اللہ ان یصیبہم ببعض ذنوبہم انّہ کان ذوالبأس الشدید. زیرا کہ سبک شمرده اند امر عظیمی را کہ ربّ عظیم، عظیم شمرده و خیال نمودند کہ حقّ و سنّت غیر متبدلہ او همان است کہ در نزد ایشان مشہود و هویدا است و بدقت نظر و صفاء بقباح و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند کہ کفریست عظیم. دست پروردگار بسته نیست. بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح الغیب. لا یعلمہا الاّ هو و اورا علوم غیبیہ و امتحانات شدیده می باشد کہ اولیاء و اصفیای او کہ آیہ تطہیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند و ہمیشہ کلمہ بداء را در مقام اثبات بشیعیان خود فهمانیدند و ان شغنا لنذہبنّ و نأت بخلق جدید. و در نزد تراجمہ مشیّت و السنہ اراده او چه اسرار نفیفته نمان ما وصل الی الخلق الاّ الف غیر معطوفہ و الان كما کان سبحان اللہ کہ چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود کہ دست امام علیہ السلام را کہ ید اللہ است بسته می دانیم. سبحانہ سبحانہ هو المتصرّف فی الملک کیف یشاء بما یشاء و هو اللہ کان علیاً حمیداً. آہ آہ ما هكذا الظنّ بهم بأنّہم يتبعون اھوائہم و لا

يدخلون الباب سجّداً ليكونوا من الفائزين. واحسرة ثم واحسرة عليهم بان القوا انفسهم بايديهم الى التهلكه و اوردنا الى مهلكة العظيمة و هم لا يشعرون. هذه فتنة يضلل بها من يشاء و يهدى بها من يشاء انه عزيز حكيم. هرچند آن نوشته را در نزد اولي الالباب جوابي نبود لکن چون ردّ جواب واجب بعضی از مضامين خلاف آئينش را بر سبيل اجمال بيان مي نماييم و در مقام جواب بحول ربّي و قوّته بر مي آييم. هرچند بسياري از کلماتش مزخرفات مي باشد که بنگريستن باو فرائض مرتعش گرديده از جرأت کاتبش که از جهل ناشي شده. خلاصه سيحزيهم الله وصفهم. مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نورالانوار گرديدم مرد عربي در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب برآمد که من عربي هستم و از نزد اخبارين آمده ام تا شما را امتحان نمايم که آنچه را از مسائل موافق خيال من جواب فرمائيد تصديق شما نموده بجانب قوم خود رجوع نموده که ايشان نيز تصديق نمايند پس سؤال نمود از رکعتين اخيرتين صلوة جماعت که آيا حکم او جهر است يا اخفاست. حجة الله العظمى فرمودند اخفاست و شيخ از دليل سؤال نمود فرمودند آيه قرآن و لا تجهر بصلاتک. شيخ در مقام ردّ متّمم آيه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بين ذلک سبيلاً و بنای مجادله را از جهل خود با حقّ مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار(ص) در جواب او نسيت از لسان حقيقت نثار اظهار فرمودند و آن بيچاره فقير در مقام انکار برآمد چونکه موافق آن قاعده مصوّره در خيال خود را که ميزان قرار داده بود ندیده. اما جواب اولاً آنکه شيخ مي بايستی بضرورت مذهب و کتاب الله و احاديث آل الله و ادّعاي مدّعي و شاهد و آيت او که بر طبق مدّعا ادّعا مي نمايد و سنّت غير متبدّله حقّ در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر نمايد و اين را فهميده داشته باشد که امتحان حجة الله ميزانش در نزد خلق آشکار و هويدا نيست. لا يسئل عمّا يفعل موردش اينجا است. پروردگار آيه اي را که نسخ فرموده آيه ديگر نصب مي فرمايد و حجّت و بينه او را قرار مي دهد آنچه خود مي خواهد لاجراج الضّغايين و التّمحيص و الافتتان و تميز الانسان من غير الانسان. اگر آيات آيه لاحقّه بمثل آيات آيه سابقه باشد و بيمان قواعد موافق آيد پس ما وجدنا عليها آبائنا را چرا پيشينيان دليل خود قرار داده اند در انکار حقّ. و اگر علمي

از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم يحيطوا به علماً و ان نظنّ  
الّا ظنّاً و ما نحن بمستيقنين بچه سبب نازل گردید. ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات  
سابقه که از آیه سابقه بتو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده ای و مشهود نزد تو  
و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی بآن آلات و صور خیالیّه درک آیات بدیعه غیبیه  
نمائی پس چه می فرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا وقر و من بیننا و بینک  
حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم ینظرون الیک و هم لا یسمعون و این را  
فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق بمثل آب در جریان و اختلاف در  
سنت الهی نیست در امتحان و لایزالون ای الناس مختلفین الّا من رحم ربّک. پس بمذهب شما  
که الآن بر آن هستید آن کسانی که ردّ آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر  
نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمی فهمیدند حجّت نمی دانستند بخدمت رسول الله (ص)  
شافته آیه مسیح ع و معجزه کلیم ع طلب می نمودند. آن بزرگوار در جواب می فرمودند ان  
اتبع الّا ما یوحی الیّ و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان انا الّا نذیر مبین. معجزه من همین  
آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ان الله لغنی عن العالمین. و  
می گفتند آمنا به لولا انزل الیه آیه که مراد از این آیه آن آیه را می جستند که موافق قواعد  
ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند. آیا شیخ آیه و ما کان  
لرسول ان یأتی بأیه الا باذن الله را فراموش نموده و آیه یحواله مایشاء و یثبت و عنده  
ام الكتاب را نشنید مهلاً یا شیخ اولاً می بایست بنظر اعتبار بنگری که این مدّعی ادّعی چه  
مقام می نماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیّت. قد علم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما  
هُنالک لا یعلم الا بما هیئنا. آیا نه این است که این بزرگوار ادّعی مقام عبودیت محضه و  
اطاعت صرفه می فرمایند و حجّت و بیّنه ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه  
مکنونه می باشد... و ما کان لرسول ان یأتی بأیه الا باذن الله قالوا لولا انزل علیه آیه من ربّه  
قل ان الله یضلّ من یشاء و یهدی الیه من اناب. خلاصه مفتاح فهمیدن حقّ را حقّ در انابه  
قرار فرموده نه به یمین و یسار در ارض عادات دویدن. حقّ را حقّ تعالی شأنه و جلّت  
عظمته له الشکر و المنّه کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود. بان لیس کمثله شیء موافق

ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصدقاً لما معنا بر ما واجب است تسلیم تسلیم تسلیم و ردش سبب خلود جحیم. آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از مافوق عرش الی تخوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید. نفهمیدن و بمقصدنرسیدن از جهت ورود بیاب از غیر باب است که آن آیه ویرا که او باذن الله اظهار فرموده و بمشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران. بمثل قوم موسی ع ارنالله جهرةً گویان بهرجانب شتابان. آیه معرفت در اعلی مشعر فؤاد می خواهی بخیالات نفسانیّه درک نمائی شفاک الله ان کان فیک آیه مستوراً و نسیت. فرمودن سرّ الاسرار (ص) از بابت نسوالله فنسیهم ام تتبئونه بما لایعلم است. امام علیه السلام و شیعه خصیص او بتعلیم او کلّ احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید. خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی از نقص قابلیت شیخ است واگر نه حجّت الله کامل است. و سؤال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و باین (ص)... و مضمون دیگر آنکه سؤال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال می نمائید و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی بعمل نموده جسم می دانید و حدیث بشهادة کلّ موصوف انه غیرالصفه را فراموش می نمائید بعد طعن بر صوفیه ملاحظه می نمائید و خود را از عارفان بلسان نوران نیران بابان آخر صلی الله علیهما می شمارید. در کدام مقام این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است. سبحانه سبحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً. حجّة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را بیاطن مطالب ایشان می کشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر می آید. و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرّ الاسرار است نفهمیده ای. استغفر الله الذی لا اله الا هو. آیا که می تواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید. اگر دریاها مرکب شود و صف الف غیر معطوفه نخواهد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است. لکن آنچه را از تفضّل و احسان در مقام بیان باین اقلّ از ذره او دونها تجلّی

فرموده در مقام بی‌مقامی خود عرضه می‌دارم... نه آنکه با بین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است. کلاً ثم کلاً. الیوم آن دو بزرگوار را در صفحه امکان بجز این نقطه نقطه دایره وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشان را بمثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست. نظر بمحکّمات بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح احوال و چشم بمال و درک نما که این حرارت از محبت آندو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رحیم است که از عداوت می‌خواهد محلّد در نیرانت نماید. البتّه با هر کس از راهی که بتواند می‌آید وسوسه می‌نماید. خلاصه کلام ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله... و پاره‌ای از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید. هر چند ایرادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده‌بودی لهذا مذکور می‌شود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجّت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست. فرمودند که تفسیر و صحیفه مکنونه. فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. عرض نمود که عامّه خلق نمی‌فهمند آیات را از آن جهت حجّت عامّه نیست. فرمودند نبأ کبری ص که قرآن را عوام الناس نمی‌فهمند چه نوع حجّت آنرا یافته که کلّ انحاء علوم را در او مندمج و مندرج می‌دانی که از یک حرف سوره توحید کلّ احکام را مستخرج می‌دانی. عرض کرد که قرآن را با مبین حجّت می‌دانم زیرا که اهل بیت طهارت ص بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجّت است. اگر قرآن بنفسه حجّت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است. یا معشر اولی الابصار بنگرید بنظر اعتبار که بچه فهم و بچه نظر این محتجبین باستار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سرالاسرار. لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیه خود نموده‌اند. بیچاره مسکین تو که سرّ دین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر بعین اغیار هستی. حینی که نمی‌فهمی خودت که چه می‌گوئی... و بحقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب بر نیامدی تا عاقبت بدست خود خود را بمهلکه عظیم

افکندی. سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست می گوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده. قال الذین کفروا لولا انزل علیه آیه در جواب می فرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین. ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله. ای معشر جهّال پروردگار اجلّ شأناً و ارفع قدرّاً از آن است که حجّتی بجانب خلق خود فرستد تا حجّت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بیّنه او را ناقص عطاء فرماید. وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن یستطیعوا الجنّ والانس ان یأتوا بمثله می باشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجّیت آورنده خود نیست و ائما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است. حال سؤال می نمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیّه دلیل اثبات حقّیت نمی بود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب می نمودند که موافق خیال ایشان باشد آیه و ماکان لرسول ان یأتی بآیاته الا باذن الله لکلّ اجل کتاب ما ادری ما یفعل بی و لابکم فلا تظهر من الغیب را جواب می شنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب بودند و پروردگار عطاء نمی فرمود. حال قوم مقصّر هستند یا پروردگار ایشان را حیران گذارده بیان فرمائید. تعالی الله عّما یصف الظالمون فی آیاته علّواً کبیراً بلکه مقصّر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیّه و حرکات شیطانیّه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بیاب از باب داخل نمی شدند. ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ماکان عندهم مشهود. بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آورند. آه ثمّ آه که این آیه مبارکه حجّت را بر خاصّ و عامّ تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر می آمدند فان استطعت ان تبتغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأتیهم بآیه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکوّنن من الجاهلین. فاذا جائوک یجادلونک فکأنما یساقون الی الموت و هم یظنّون. نظر بنمائید بآیات قرآنیّه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینان بر می دارید. پس چرا ایشان را طعن و مذمت می نمائید. این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان می نماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقهٔ ایمان برسول الله آورده اند یا تابع کثرات و



نظرات نفسانیه می‌باشند... و جناب شیخ صلوات‌الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده‌است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام‌الله علیه می‌رسد. آن شخص خاص عرض کرد یابن رسول‌الله مگر وحی بر غیر رسول‌الله نازل می‌شود. فرمودند نه از آن بابت که بر رسول‌الله نازل می‌شد بر اینکه او رسول‌الله بوده بلکه می‌فرماید خداوند در کلام خودش که واوحینا الی امّ موسی و اوحی ربّک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار... یا قرّة‌العين فلا تظهر من الغیب شیئاً لیختلف الناس حول الباب فقل انّ حجّتی هذا الکتاب من عندالله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر. فو ربکم انّ حجّة‌الله لحقّ و هو اعظم الآیات من عندالله بالحقّ علی عبده و انّ حجّة‌الله بعد هذا الکتاب علی العالمین قد کان علی الحقّ بالحقّ الوفی بلیغاً. و ما کان الله لیظلم الناس بآیه ناقصة لا یدرکونها و لا یتعلّقونها بل کان الناس انفسهم یظلمون. ای مستان باده غرور باید از باب این دیار که فؤاد است با دلیل حکمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض و الامراض. یا اهل الارض اتقواالله فی ذلك الورقة المنبته من الشجرة الاحدیه هذا فانه بالحقّ لحقّ كما هو الله و اولیائه علی الحقّ لحقّ و ان یروا کلّ آیه لا یؤمنوا حتّی اذا جائوک یجادلونک. این مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ایمان بغیب است نه مشاهده. اُنک لا تهدی من احببت موردش اینجا است و انّ الله یهدی من یشاء فلا یظهر من الغیب احداً و هو یهدی الیه من اناب در این مقامات وارد گردیده. ای بیچاره‌ها شماها ادّعی معرفت می‌نمائید و خود را از اهل لسان بابان (ص) می‌شمارید. این مقام اختیار و تکلیف و خلق کینونات است باقتضاء قبول ایشان. هل من خالق غیرالله یعنی چه. لاجبر و لا تفویض بل امر بین الامرین مفادش کجا. خلاصه طول کلام مورت فهم شما نمی‌شود. انّ الله یهدی من یشاء و یضلّ من یشاء و قرآن حجّتی است کامل و آیه‌ایست بالغ شامل در مقام حجّیت احتیاج بمبین ندارد. زیرا که لیس کمثله شیء می‌باشد و حاکی از مقام متکلم او. اما بعد از اینکه مکلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانیه پوشانید و خود را عبد ذلیل و مولای جلیل را متصرّف دید و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع درآمده و جمال حجّیت قرآن را باّنه لیس کمثله شیء است بنظر فؤاد و حقیقت ذات خود

که مستمد از ربّ الارباب است پی برده دید و اقرار برسول و آورنده او نمود آن وقت بر او واجب است که نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حقّ بر ندارد و بداند که او را حامل و مبینی که محیط بکلّ احکام او باشد در هر عصری لازم لیعلم کلّ اناس مشرکیم. ای جاهل مقام حسبنا کتاب الله این مقام نیست و قائل این قول باطل و عاطل اظهار کفر و بغض خود را در این مقام نمود بلکه ابوجهل و سائر مشرکین ابراز نمودند. از جمله مطاعن شما بر بالاسریه خذ لهم الله آن بود که موارد کلام را نفهمیده خلط مبحثین می نمایند. چه شد شما را که مقام حجّیت و آیتیت قرآن را با آنکه او را مبینی و حافظی لازم است امتیاز نمی دهید. این مقام فأتوا بسورة من مثله او اشاره من علم من قبله می باشد آن مقام لایعلم تأویله الاّ الله و الراسخون فی العلم انما انت منذر و لکلّ قوم هاد است. خلاصه طول کلام مثمر ثمری نیست ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم... و از کلمات مسطرات حزن و کدورت اعتبارت آنکه بعد از سؤال و جواب با ربّ الارباب مظهر لطف و احسان ملک وهّاب در مقام آنکه ترا از ظلمات خیالات و حیرت استدلالات برآورده از جام وحدت سیراب نمایند تا آسوده شوی بلسان حقیقت نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داری و حقّ می دانی. جواب آنکه بعضی را فهمیده و حقّ می دانم و بعضی را نمی فهمم این کلام شما و انکارت از بابت افتؤننون بیعض الكتاب و تکفرون بیعض می باشد. باید آنچه را فهمیده ای محکم قرار دهی و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است ردّ محکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشی تا بفهمی و قول دیگرگت آنکه می شود که حقّ سبحانه حقّ را در غیر محلّش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بیلعم بن باعور عطاء فرمود که با عیسی ع درافتاد. الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتید. سبحان الله این چه نوع اعتراض است که نموده اید. جواب خود را خود گفته ای که بلعم با عیسی درافتاد و این همه نزاع و اختلاف که ولایزالون مختلفین الاّ من رحم ربّک مگر در غیر این مقام است که آن حقّی که امرالله و حکم اوست محلّ طیب و مظهر طاهر و عاری از شوائب غیریت می خواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجّت نباشد. تعالی الله عن ذلک که حقّ را در غیر

محلّ قرار دهد علّواً کبیراً بلکه حقّ را به محلّش قرار می‌دهد بعد از اظهار حامل حقّ کلمه حقّ را باقتضای مامن نبیّ الاّ اذا تمنى القى الشیطان فی امنیته صورتی. از آن حقّ بی‌معنی و مثالی بیجا اهل باطل متلبس می‌گردند و اما اللّذین فی قلوبهم زیغ فیهقونه فینسخ الله ما یلقى الشیطان ثمّ یحکم الله آیاته. بلعم باعور مادامی که مطیع بود و حقّ را می‌پرستید محلّ اسم اعظم بود. وقتی که مخالفت نبیّ الله کرد از او بگرفت و بخودش وا گذاشت و لکن محلّ حکم و دارای امرش عیسی بود. طیب اللّذات و حق‌پرست در اطاعت بودند و تابع حقّ و خبیث اللّذات در اطاعت بلعم بود و تابع شیطان. خلاصه این کلمات از بدیهیات مذهب است احتیاج بتسطیر و بیان ندارد. چونکه نوشته‌بودی در مقام جواب تسطیرش واجب گردید. حال از تو سؤال می‌نمایم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق رامهمل گذارده و بخود وا گذاشته بعد از آنکه چندین سال می‌باشد که نضح موادّ داده و بمرات‌های بسیار و زحمت‌های بی‌شمار اولیاء و صلحای بندگان او این بنیان را بیانات و استدلالات محکم نمودند... و چند نفر نیز این امر را قبول نمودند و واقف بباب و لائذ بجناب گردیدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشید و سنّت غیرمتبدّله او متبدّل و عادت غیر محوّله او متحوّل گردید. سبحانه سبحانه قالت الیهود یدالله مغلوله و اشهد انه انزل آیه مبارکه اکبر و اشرف من اختها و انه کلمه بدیعه لیس کمثله شیء. چنانچه سید اکبر و نور انور (ص) در اواخر می‌فرمودند که ای قوم نزدیک شد ارتحال ما و شما نفهمیدید مطالب ما را و درک ننمودید مقاصد ما را. بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد. ما مبشّر بودیم از آن امر عظیم. و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید. فرمودند لله امر هو بالغه. این کلام را علی‌السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست. سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند توهم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند. استدراک فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست. در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود و الله نمی‌رسد بمعرفت او کسی که بقدر ذرّه‌ای از حبّ دنیا در قلبش باشد. من طلبه وجده ثمّ کلامه

الشّریف. مراد از حبّ دنیا نظر و محبّت به آن قواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارک ساری و جاری و مشهود است ذلک الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتّقین الذین یؤمنون بالغیب. و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلاغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبابک. بسیار خوب اوّلاً تو می‌بایست معنی مثلّیت را بفهمی آنوقت در مقام اظهار خدائی برائی. معنی مثلّیت نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشتگانه می‌باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برائی. بلکه مثلّیت وقتی درست آید که در جمیع عوامل بآنطور و آن صقع صادق آید. حال بفرما تو ادّعی این مقام داری که اَنک سرّ الاسرار و نور الانوار و سرّ شجرة الطّور و وصف الحقّ و الظهور المطلق. قد قامت السّموات و الارض بوجودک و انت سرّ المستنیر فی قلب النبیّ و السّطر المسطر فی صدر الولی الامعی و ان من توقف فی امرک اقلّ من لمحّة العین حبسه الله علی الصراط سبع مائة و خمسين الف سنة. اگر این ادّعا را نداری پس مثل نیاورده‌ای. اگر داری ثابت بفرما. لله آه آه ثمّ آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی والله الذی لا اله الاّ هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان ننموده. ای والله که ننمود. آه ثمّ آه از آن ساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حقّ نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستی. والله الذی لا اله الاّ هو که خانه خود را خراب کردی. اگر بدانی که چه کرده‌ای اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمحّ العین از بدنت مفارقت خواهد نمود. ما هكذا الظنّ بک والله الذی لا اله الاّ هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادّعی ایشان این مقام عظیم را با آیه واحده از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدلالات است. خودت مطلع می‌باشی که در اوّل ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین (۳۲) بودم. محض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم. زیرا که بنظر خالی از اغیار بحول و قوه پروردگار نگریستم که این امر عظیم البتّه مظهر و محلی می‌خواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قریه ظاهره را بخلق فهمانیده و ایشان را بساحت قرب خود کشیده و از سماء علّو و رفعت رزق ایشان را بارانیده. پس بدلیل حکمت بر او

جلّ شأنه واجب است که ایشان را بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعمّ و احسان را اتمّ لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقّی است و ماکان لفیضه تعظیلاً. الحمدلله و المنة و الشکر که امر الان کماکان است که حجّة الله اعظم که وصفی از شیئیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه... ای آنکه چشم حقّ بینیت را غبار خودبینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حقّ واضح کالشمس فی رابعة النهار برآمدی و هیچ متألّم و متأثر اصلاً ابداً نگردیدی. واحسرة عليك ثم واحسرة که استحوذ عليك الشيطان فانساک ذکرالله. دریاب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلک هالکین و احسر خاسرین الان را گزیده چرا. و اگر این بزرگوار حجّة الله نیست پس کیست و در محضر ربّ الارباب بانکار عذرت چیست. اللهم الاّ اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه مافوق رتبه عبدین تو که با بین از جانب امام علیه السلام بودند ادّعا نمود. می فرماید مگر نصّی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان بتو رسیده که فوق مرتبه ایشان رتبه ای نیست و ایشان مستقلّ اند و حکم ایشان را تغییر و تبدیلی نیست. مگر آیه ولوشئنا لنذهبن بالذی او حینا الیک و نأت بخلق جدید را نشنیدی و مذهب یهود را نفهمیدی. اگر بگوئی که بدلیل حکمت می خواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل و حکمت شما را دلالت نمایم البتّه او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الاّ آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یكلف الله نفساً الاّ ما لیها می فرماید ربّ قادر قاهر. و استبدلت الذی هو خیر بالذی هو ادنی و قلت مقالة قوم موسى لن نصبر على آية واحدة ادع لنا ربک ینخرج من ارض عادتنا بدعوات آياتنا حقيقة القناء و من الخیالات الباردة السیالة و حقیقه الفوم من الاوهام التي زرنا فی ارض عادتنا الكاسدة الباطلة. و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم می باشد. ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریسته ای بقرآن بنگر و نظر نما یک آیه از احکام و یکی از قصص و یک آیه از کفر کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم می باشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگریستند که انکار رسول الله (ص)

نمودند. چشمی بمال و بهوش بیا. زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریسته‌ای و گرنه کلام امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویّه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الاّ رجل مفتر را بلند می نمودند و چون از سنّت غیر متبدله حقّ از اخبار انبیاء که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود بر ایشان می خواندند صدای ان هذا الاّ اساطیر الاولین بر گوش خلاق می رسانیدند و از آن جمله است کلام عثمان علیه اللّٰعنة و النّيران انّ فی القرآن لحناً صحّحته السنّته العرب و هو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجّت از نقطه دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطاء نفرمودند آن کان کرم و احسان باذن الله بود. الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرش بیان نمودی. والله که بارتکاب خیال یکی از این معاصی جلیله عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمی ماند سزاوار بود والله سزاوار بود. والله قد ثبت علی کلّ ذرّات الوجود من الغیب و الشّهود انه لعلی خلق عظیم. سلّم الله علیه و روحی له الفداء. ان الله لا یظلم النّاس شیئاً ولكن النّاس انفسهم یظلمون. و سکوت آن بزرگوار و معدن علم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تتذکر او تخیلی. آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان می دهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست. بحواله مایشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب و اینها متشابهات است نباید متشبّث گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی. انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجّیت تفسیر مبارک و محکمّیت او پوشیده می دارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه می گذارد و بمحو اثبات خطوط متشبّث می گردد در مقامی که باران بداء از سحاب امضاء باذن الله العلی الاعلی دائم در ریزش و سیلان و امرالله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرّم و مقتضی که دهری را آن و آنی را دهر می توان نمود و ما کانت یده مغلوله و لالفیضه تعطیلاً... آیا کسی چشم از حجّیت و محکمّیت صحیفه مکنونه پوشیده می دارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود می انگارد. اعتقاد چنان است

که احدی از پیشینیان این حجّت ها را نگرفتند که شما گرفتید. هوّالذی ارسل الیکم رسولاً لیعلّمکم الکتاب و الحکمة فاطیعوه حتّی تکنونوا من المفلحین. ای بندگان خدا الیوم حجّت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه می باشد. پروردگار اجلّ از آن است که خلق را مهمل و معطل گذارد. انیبوا الیه و تحافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفاً و طعماً حتّی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید. و اینکه شخص قواعد صوریه بی معنی چندی را مسّی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریّه مستحبّه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه می باشد تکاهل ورزد این از مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقه سالکان و حقیقت مذهب صوفیه ملاحظه است. ام من هو قانت آناء اللیل یحذر الآخرة و یرجو رحمة ربّه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهوته. نمی دایم چه بنویسم با لسان کلّیل و قلب علّیل. پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه می شود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را. نیست مگر از آنکه با غشاوه غفلات محبوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبّت و مودّت از افق جلال و عزّت بتجلی برآمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم. آه آه ثمّ آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللّهم ان کان هذا هو الحقّ فامطر علینا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده ای بعد از آنکه تأویل آیه شریفه لونشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الاّ اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیه مبارکه است ولو یؤاخذالله النّاس بما اکتسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة. اینقدر بفهم که ما و شما و کلّ موجودات از تخوم ارض الی مافوق سماوات وجود در جنب جلالت و عظمت ادنی بنده محبّان و مقربان امرالله الاعظم و سرّه الاکرم نداریم. اگر مضمون و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم نبود آنوقت قادر قهار می فهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آورده اید چنانچه نقطه غیب و سرّ لاریب در تفسیر مبارک این عمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرموده اند. الله اکبر که چه عملها در نقطه امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که بانفس الله العلیّی در مقام مجادله و مباحله برآئید. الله اکبر از وسعت رحمة کلمه تکبیر

سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثير عليه سلام الله العلي الكبير و الله الذي لا اله الا هو آن کسی که طالب حقّ باشد همین اعمال ردّيه شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجّتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلائق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشان را امتحان نمایند اگر موافق آراء خودشان بیان شنیدند قبول نمایند والا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نورالله را اطفاء بریح اهواء نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخيال خود نشستید. والله ثمّ والله العظيم کار نه از این قرار است بلکه ربقه تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد ربّ الارباب گسترده. آه ثمّ آه از غفلت. الله الله از این مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید. بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور يوم الحسرة. والله العظيم که کارت از دست رفت. واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد. شناختن حجّت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او پیا و دست ظاهریّه نیست و حجّیت آیات حجّة الله درکش بمدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال و از خواب بیدار شو نظر بسنت غیر متبدله حقّ نما تا برای العین بینی که قدم بقدم پیشینیان بل اشدّ استکباراً برداشتی. این در آخرت است و لقاء وجه الله الکریم. گریه می خواهد و گریه خضوع می خواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرّعاً و خفیةً تا مقام معرفت حجّة الله بحقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی. چنانچه سیّدساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه می فرماید اللهم و اتّباع الرّسل و مصدّقوهم من اهل الغیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الى المرسلين بحقائق الايمان في كلّ دهر و زمان.

اینقدر بدان که معرفت حجّة الله بحقائق ایمان است نه بدیده ظاهر در عالم عیان. خلاصه جوابهای مظهرالحقّ و الله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزّت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را بجا آوردم بوصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سرّ مستور بود. الویل ثمّ الویل ثمّ الویل لک که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و ایتّیّت محلّد گردیدی و



فضای رحمت بی‌انتهای حقّ را بر عالمیان تنگ کردی. چه نویسم که نوشتنم بهتر. خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشمم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده‌ای می‌افتد و نظر بمخاطب و مخاطب می‌افکنم عقل حیران و فکرم سرگردان می‌شود که چه شد شما را که چنان یکدفعه ربنه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی‌مبالات در میدان ردّ و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه انّ الانسان اکثر شیء جداً گردید و آنچه عرضه داشتیم در مقام اثبات کلمات سرّالاسرار صلّی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار می‌نمایم زیرا که کلام ایشان را نمی‌تواند بیان نماید الاّ ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه‌ای از طغح رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمی‌شود. سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت النّاعین تسبیحاً علیاً. الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سرّالمطلق و وصف الحقّ (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها بجز آنها کسی شریک نیست. می‌خواستم در مقام جواب کلّ بیانات برآیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم. اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حقّ برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی. ستار العیوب ستر عیوب فرماید و غفّار الذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و بخود پییدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دویدن و بکوی محبوب رسیدن. بما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است. الویل ثمّ الویل یا ربّنا ادرکنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب‌الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدر الفاخر المصباح النور فی اللیل الدیجور المؤید من الحقّ و اسبق من سبق المطهر عن کلّ شین و المصلی بقبلتین جناب مولا ملاحسین سلمه الله و عافاه و جعلنی من کلّ مکروه فداه مسطور نموده بودی اشهد الله و اولیائه بائی مؤمن به و بما انزل فی حقّه و انّه وجه معرفه المعبود و سلّم للصعود و اول مؤمن فی ذرّالایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقّه عظیم عظیم. و شهادت می‌دهم و شاهد می‌گیرم خالق کلّ موجودات و باری‌النسمات و داعی الدّحوات را که او مؤید بروح می‌باشد من عندالله و نطق نمی‌نماید

الّا باذن الله و او را مفترض الطّاعه می دنام و منصوص از قبل ولیّ متصرّف بر حقّ و منصوب من الحقّ و در ردّ و خلافش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم. نعوذ بالله و نستجیر به من الالحاد فی عظمته و الشّک فی سلطنته اوّلاً بجهت آنکه الیه یجئ لرسالته من یشاء و یعلمه ممّا یشاء لا یسئل عمّا یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئدة و الالباب جناب سیّد اکبر و التّورالانور روحی فداه جهان را از غیاب نفس شریعت تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیّات اهل سکر و غفلات از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلات و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم بمثل حیوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجتّ ظاهره نمی گذارد بعد از آنکه بخلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده. من طلبه وجده. چنانچه باب الله المقدم (ص) و روحی فداه فرموده بودند و این بزرگوار باب بالباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان بخراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان. این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زیون و مزاج شریفش دگرگون و صحّتش بسقم و سرورش بغم و الم مبدل گشته مرض شدیدی بجنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب الله المقدم در کلّ عروق و اعصابش ساری و جاری گردید تا آنکه خود را به مسجد کوفه کشانید بانواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربّانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه عالم السرائر و مجیب الدّعوات نداء با سوز و گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبتّ صادقش دید پس منتّ عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال کمال برداشته بتجلی برآمده او را از خود بیخود بخود رسانید. شهادت می دهم که آن جناب طالب بود حقیقه و صدقاً حیّی که طالبی نبود نمی شناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده. همین آیه بجهت اولی الالباب در وصف او نقاب حجاب مرتفع می نماید تا طالب بنظر صواب را درک نماید. یا ایّهاالباب خذ هذا و املاء نفسک من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحدیة الحماة بالنار القدیمة صلی الله علیه ثمّ صلی الله

علیه و شهادت می‌دهم در حقّ سابقین که ایشان مقربّ عندالله و فائز بفوز عظیم و در  
 مقام مرتفع‌اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند بظهورالتّور  
 علی الطّور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و حمله کتاب  
 مستور علیهم سلام الله الولی الشکور. آه ثمّ آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حقّ  
 معرفت ایشان. آیا چه بلاها در ظهور حقّ بجان نخریدند و چه مصیبت‌ها که ندیدند در  
 حالتی که ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم. اصلاً ابدأ بوی طلب بمشام ما  
 نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز می‌داشت که بر خدا است اظهار  
 حجّت اما آیات مترادفات حقّ را در بابت طلب حقّ در طاق نسیان گذارده بودیم. الذین  
 جاهدوا فینا لنهدیتهم سبلنا و ان الله یهدی من اناب. ابی الله ان یجری الاشیاء الاّ باسبابها من  
 بابه مفتوح للراغیین و نیله مباح للّسائلین. یامن اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه  
 مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نمی‌آید و پرده از  
 جمال نمی‌کشد. چنین بوده سنّت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت  
 خوابانیده بود. آیا نه این بود که خودت همیشه می‌گفتی که امر الهی عظیم است دیدی بغتّه  
 بیکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفرّی بجز تسلیم نیست... والحاصل حال  
 کلام خودت بخودت حجّت گردیده و شهادت می‌دهم که مودّت و محبّت و اطاعت  
 سابقین بر لاحقین لازم و واجب است بتأویل قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجرّاً الاّ المودّة  
 فی القربی و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کلّ  
 خلق بجهت اینکه ترقی شخص بفؤاد است. و تحقّق و ظهور فؤاد منوط بتصدیق این مقام.  
 پس آنها پیش از خلق و مع‌الخلق هستند... والحمد لله الذی الهمنی حکمه و لم یجعلنی من  
 الخاسرین و الصلوة و السّلام علی محمد و آله الطّاهرین و شیعتهم الانجبین و اسئله ان یتبتنا  
 بالقول الثّابت مع اهل الیقین و جعلنا لبطشه من المنتظرین و لدولة اولیائه من المترقّبین و اسئله  
 بحقّ نفسه القویّ المبین ان یحفظنا من شرّ الشیاطین لعنة الله علیهم اجمعین ابدالآبدین و  
 دهرالداهرین.

بساحت قدس مولى العالمين و الواقف على الطّنجين صلوات الله عليه مشرف شود.  
بسم الله العلى الجواد المحسن السلام من السلام على الذى اليه يرجع حكم السلام و السلام من  
ساحة قدسه على الذى استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الى غيره حقيقة العزّ و  
معدن السلام و السلام المشرق منه و اللامع عنه. هو الذى هو عنه و لا فرق بينه و هو الا انه  
نفسه و جنسه و مفرّج كربه و قاضى دينه و ينبوع الجلالة و مظهر القدرة و معدن السلام و  
منبع الكرامة و الفخام و التقديس المتشعشع و الصلوة المتلامع من حجاب المرتفع على الذين  
سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية و وصلوا الى بابه و عرفوا جنبه فماتوا بفنائهم و ما يشعرون  
ايان يبعثون بل دخلوا لجة الاحديّة و لا ير لهم وصف دون انفسهم العلية و هم بعين الله  
ناظرون صلوات الله عليهم و تعالى شأن مولا هم عما يصفون. الحمد لله الذى هدانا للذكر  
الاكبر و ما كنا لنهتدى لولا ان هدانا الله بالله ادخل و بالله انطق و بالله اقوم بين يدي حجته و  
لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم. سبحان الذى تفضّل على هذه الاقله مما يحصى و  
اصعدها فوق طور المنّة و البهاء و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه العلى الاعلى و الحمد  
لله الذى قد انجذبني الى ساحة قدسه و شرفني بطلعة ذكره و انغمسني في طمطم حبه و  
طهرني عن النظر الى غيره. له الحمد حمداً شعشعانياً و له الشكر شكراً متعالياً سرمدانياً.  
سبحان الله ما انا و ذلك المقام العظمى بعزته لولا يمسكن فضله لكنت في يوم الحضور  
معدوماً. مولاى و سيدي و كهفى و معتمدى يا من جلّ جلالتك عن البيان و عظم  
شرافتك عن التبيان. اشهد ان باب معرفتكم مسدود لاهل الامكان و مفتوح لمن هو واقف  
بباب البيان و ناظر بعين العيان بان الله قد طهركم عن المثلية و نزّهكم عن الشبهية و قدسكم  
عن الاقتران. طوبى ثم طوبى لمن فات بفنائكم و احبى بماء الذى نزل من سماء ثنائكم. طوبى لمن  
اسبقه العناية و وفد على بساط جلالكم و نظر الى آثار جمالكم و سمع نداء الورقاء على  
دوحات سدره المنتهى في فضلكم و بمائكم بابى و امى و ما في علم ربى. فما اجلى ذكركم  
ذكركم و اجلّ شأنكم شأنكم و اعلى قدركم قدركم. بكم اخذ روح القدس في جنان  
الصاغورة من حدائق باكورة الظهور و بكم نزل النور على الطور و بكم ظهر كتاب مسطور  
في رق منشور عليكم سلام الله العلى الغفور. اشهد ان قد اخذ عهد محبتكم من كل ذرات

الوجود و الزم طاعتكم على كل ما برز في عالم الشهود. يا سيدي و مولائي استغفرالله العظيم من الاقتران بوصفكم و التلجلج عند مطلع ذكركم بابي و ما في علم ربي. جذائيتك قد انطقتي و فضلك قد اقامني والا والله ما انا شيء حتى انفس عند طلعتك او اتحرك في محضرك و اسئل الله العفو من جودك يا مولائي. روح اهل الروح فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المنقترين يا حصن اللائذين يا حجة الله الملك العدل المبين و باب صفيه و حبيبه ديان يوم الدين. يا مولاي باي لسان ادعوك و قد اخرست المعاصي لسانى و باي وجه القاك و قد اخلقت الذنوب وجهى و كيف ادعوك و انا انا و كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً عند ساحة قدسك حين لاوجود لذكرى لديك و كيف كنت صامتاً تلقاء وجهك و قد انقطع دعوة سرّك و كيف كنت ساكناً و قد احرقني النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه النداء الساطعة من افق الثناء و ما هذالنور الذى تشعشع من طراز القدرة و البهاء يا سبحان الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار والله العلى العفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذالصوت الذى يحيى الاموات و يميت الاحياء الواقفين فى ارض الحسين. الله اكبر من جلالته و شوكتته و عظمته بعزته. قد وجد من نظرته عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و خرب بنقمته بنيان عالم الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدي يا حجة الداعى الى الحبيب الذى هو حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب. بابي و ما في علم ربي. ما هذالنار الذى قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل آناً و تصدر من عين حرف من كلامه بجور الانوار سبحان الله من هذالطلسم الاعظم و الرمز المنمنم الذى اتكأعلى بساط القدم و ينادى بصوت عال اتى انا نور منير و قدرة قدير. اتى انا آيه الله البصير. يا ملاء الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار. انا الذى على معرفتى يدور المدار. اسمعوا ندائى انا عين البيان و شجرة التبيان. انا باب الافتتان. انا الفرقان الذى به يمتاز اهل الاطمينان من الساجين فى لجة الخسران. انا الميزان الذى واقف بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفنى فقد عرف مولاه و من جهلنى فقد جهله و لا ينفعه عمل الذى قد اكتسب فى عز وجهه مولاي و سيدي يا باب الحجة و مقيم المحجة روحى و روح من فى الامكان فداء من احبك. قد انجذب هذالنور امتك الآبقة

الى طرفه و امرها بالاصغاء الى قوله. الله الله من حسن منطقته و حلاوة نظرتة... و قد اشار خفياً بانى انا هو لا فرق بينى و بينه فاعرف لحنى انا و على من نور واحد و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمزى انا الذى قد كنت جليسه حين لا وجود لشيء و كنت انيسه حين لاهمس لنفس. انا السابق لما سبق و الفائق لما ارتق و السر لما علق و الحرف الذى به استنطق و الاسم الذى به سكن و اشرق و ان لم اكن عنده والله ما ظهر امره و ما برز سره انا صاحب التفصيل و هو صاحب الاجمال. هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند مليك الفعال. فقد صرح بالمراد يا سيدي و فتح باب المراد و ظهر اسمه الشريف الجواد الحاكي في رتبة التبريع عن سبع المثاني لاهل السداد. سيدي سيدي يا باب الحجة و متمم النعمة صلوات الله عليك و تعالى شأن حبيك اول طراز لاح و لمع و اشرق و طلع و نطق و رفع و صمت و خشع لاستنطاق الطلائع و استخراج الضعائن ممن صدق و سمع و كذب و طمع صلوات الله عليه و سلامه عليك يا واقفاً على الطننجين و حامل السرين و برزخاً بين العالمين. قد كشف الحجاب و رفع النقاب و تلاً شمس معرفته من وراء السحاب بانى انا باب الباب و مفرق الكتاب يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبته ممتحنون بالصورة انا هو هو انا الناطق بي و انا الصامت له. انا الحبيب و هو المحبوب و انا الطالب و هو المطلوب بعزه ربي ما فارقتة باقل من ان الذى وردت الى عالم الامكان فهو قد كان اكبر منى بستة ايام و هو المستوى على عرش البيان و انا المعطى لكل ذي حق حقه فى كل آن. عميت عين الذى لا ترانى بانى قد طلعت من بيت نور الذى هو مع صورة المطهرة و الهيكل المنورة قد كان واحداً و هى له و لاجل سيرى فى مقامات الواحدية ظهر سرا الاحدية بعد كمالى و بلوغى تسعة و عشرا مولائى استغفر ربي العظيم من الاقتران بوصفه و التلجلج عند ساحة مجده مولائى يا من حياتى من نسيمات رياض قربك قد نشأت و ذاتى من قطرات سماء النازلة من سحاب مجدك قد ذوتت صلوات الله عليك و على من اتبعك. هل عرفت امتك سر ما هى مأمورة بمعرفته اولاً. فاطمئنى يا مولائى بذكرك و انجذبى الى ساحة قدسك. بعزته لئن طالبتنى بذنوبى لا طالبنك بكرمك مولائى. والله قد حرقت من نار دعوته و ما بقيت شيئاً. عرفنى نفسك الذى هو حامل لنوره و دال الى ظهوره. صلوات الله عليك و روحى فداء من

أحبّك. فقد اسمع بسمعك المودعة فيّ يا مولائي همس الطلائع و نطق السرائر بان  
ذكر الله العليّ الاكبر تعالى شأنه قد ادعى لنفسه الشريف مقامات فقبلناه و برز آيات فحملناه  
و كسر الحدود و اقمع بنيان القيود و جعل الآيات آية واحدة فسمعناه فما هذا التداء البديع  
الذي قد ملأ الاصقاع و يأخذ عهد ولاية ذوى القربى و من هذا الفتى الذي ما قرء من العلم  
حرفاً و قد اتخذ لنفسه حبيباً متى هو و هذا المقام العظمى و قد كان معه في هذا العالم بلبس  
التجارة مشهوداً. الله ربّي آمنت بك و بحبيبك و بوليّك و باوليائك النجباء و صدقت  
رسلك. وفقني لاطاعة امنائك و اتباع رسلك بحقّ محمد و آلك و بحقّ شيعة محمد تعالى  
ذكره و جلّ ثنائك يا مولائي يا من غرّني كرمك و انطقني فضلك استغفرك و اتوب  
اليك. عرفني نفسك فأتك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف حبيبك. فأتك ان لم تعرفني  
حبيبك لم اعرف حجّتك فأتك ان لم تعرفني حجّتك ضللت عن ديني يا سيّدي و مولائي  
صلوات الله عليك. اسئل العفو من جنابك و روح من في الامكان فداك. الحمد لله رب العالمين.

٣ \_ رساله جناب طاهره خطاب به برخي از بايان ضعيف الايمان پس از خروج از كربلا  
(٣٤)

بسم الله الرحمن الرحيم. بسمه العليّ الاعلى. احمدك يا من لك الجود و البهاء و العظمة و الثناء  
بقدرتك تفعل ماتشاء بلاشاء و بابداعك يظهر سرّ الانشاء فقد فتحت باباً من عالم العماء و  
ظهرت كينونتك الاعلى بلا كيفوفة قبلها مستدلاً بنفسها على نفسها لينجذب الحقائق الى  
ساحة عزّك الاعلى و يظهر رمزك المعنى و الصلوة الذي لا غاية لها على الذي اصطفيته في  
يوم الانشاء حين لم يك شيئاً مذكوراً. والسلام على الطائر المرفرف في عالم العماء و البارق  
بنوره آفاق السماء الذي ظهرت به آيات السماء في جوّ الهواء و على بروقاته اللامعة و قوائمه  
الساطعة و رموزاته الكاشفة و جواهره المتألّثة من عالم البهاء و على الدلالة العامّة و الكلمة  
التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضاء و التحيّة و الكرامة المنجبة الى دار المقامة التي لا  
يمسّ باهلها لغوب الاشارات و لا يصيبهم تعوب الدلالات على الداخلين في لجة الاحديّة و  
المطهرين دار الله عن اشارات النفسانيّة الورقات النازلة من شجرة الثناء و المحترقين بنار البيضاء  
و المتألّثين بنور الصفاء و المنغمسين في طمطام الحمراء و المترفرفين في كتيب الخضراء و

المتقلّبين بين يدى ربّهم الاعلى الخاشعين الذين لاتسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة الله على الذين غيروا فطرة الله و بدّلوا نعمة الله و اعرضوا عن الآية البديعة المتجلية المترفرة فى عالم العماء المعلّقة فى جوّ الهواء متشهقة منادية بان الملك لله العلى الاعلى. يا ايها الملاء لا تصبغوا هذه الآية البديعة بدماء انفسكم فانها آية الله الاعلى و لا تطرحوها فى مقام الذى لا يليق بشأها من قوالب الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلّكوها بالاشارات النفسانية و لا تحبسوها فى بيوت الطبعانية بل انظروا اليه بعينها فانها منزّهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لو شاء من حقائقكم فى كلّ آن بسرّ التّبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و لاتحرموا انفسكم من فيضها فانها لا تعطيل لها فى كلّ مكان و يستدلّ بنفسها الى البيان. ايّاكم يا ملاء الانوار فانّ الشمس والقمر بحسبان و يدور الامكان و يخرج ما فى الاضغان بسرّ الاكوان. يا اهل البيان و اولى الافئدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين الماء و التّراب الذين لشأنهم تسمية الانسان اسمعوا نداء هذه الافئلة ممّا يحصى من افق البيان و قوموا و انتبهوا من نوم الغفلة فانى ارى كلّكم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله العلى السبحان و ساجدون فى طمطام الخسران و ناظرون الى وجه قبيحة كدرة و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من ماء متعفنه فى دار النيران. اسمعوا ندائى و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فانّ هذا والله هو الميزان الذى به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما نبّه الرّب السبحان و الذين اجتنبوا الطّاغوت ان يعبدوها و انابوا الى الله فبشرّ عبادى و الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه فقد سمعت بعضاً من الاقاول من الذين يسمّون انفسهم من المؤمنين بآيات البدع و المصدّقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرني ما عليه حكمهم بلى هذه سنّة الله الّتى قد خلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بانّ باب الامتحان مفتوح للمدّعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين. الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون. فقد ارى بفضل ربّى انّ الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من المصدّقين بامر ربّ العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كلّ منهم فى مقامهم ندائهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالفرار الا انّ الحكم لله الواحد القهار. فبعض منهم صائحون بانّ الآية الّتى يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلى الاعلى تعالى ذكره قد كان عندنا مشهوداً و



موجوداً و بعض منهم يخافون من غير ربهم و ينجلون من نفوسهم و لا يجاهدون في سبيل ربهم على منهج الذي امرهم بل تشبسون بهواء انفسهم و مايعدهم الشيطان الا غروراً و بعض منهم يغتابون اخوانهم و يعرضون منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد شؤونات الناقصة و بيان آراء الفاسدة ربي شاهد على اني مستغن عنهم بفضل ربي و شأني ارفع عن التعرض بهم و هذا الاعتناء نشاء من عناية الله للضعفاء و الا هم ما يسمعون سواء عليهم ادعوتهم ام انتم صامتون. فقد تمسكوا بصور الناشئة في عالم الخيال و سموها آيات الجلال بعد الذي نزل امر الله و برز حكم الله و تجلّى آية البديعة من آفاق العماء و ينادى الخلق الى باب الرجعى هم على صور الباطل منجمدون و في ارض الخيال سائرون. انا لله و انا اليه راجعون و ها اناذا اسئل منه باي شئ قد دعاك ذكر الله تعالى ذكره و باي آية اطمأنت بها فقد اجابني بانني شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لما في ايدينا فقلت ان كنت عرفت حق الذي يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك مخالف للبيان الذي نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما عرفت شيئاً مما يدعو و حرفاً مما يتلو فقد ملاء آفاق السماء و تزلزل العرش و ما عليها و انشقت الارض من سطوات الآيات النازلة و بروقات الآيات اللامعة و قد دارت الادوار و كورت الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاثمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً في خفيات البطون و ما تنفس في حقها احد من اهل اللباب و العيون و ما اشار اليه احد و عبّروه بيوم الغد و قد كان عند الله مخفياً و مستوراً فانزله في وقت معلوم بقضاء محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف. فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فان الله لا يريد بما لديكم و لن يصبغوها احد بصبغ نفسه. فان هذا الصبغ ذنب عظيم و خطاء كبير. فقد يشرق هذا البيان في كل آن من شجرة التبيان و يكون بما عليه الانسان و ان قبل حكم ربه بطور الذي امره و لو يطء على الآيات حجبات الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فياللز و يرفرف و يستدير بنفسها على نفسها بلا كيفوفة قبلها و ينجذب الشؤونات الى ما اليه الرجعى و يستقر في الفردوس الاعلى ناظراً الى وجه ربه الاعلى و ناسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الآتيه من ربه و ينجمد على ما عنده من

الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احداً ولكن الناس انفسهم يظلمون. اما تسمع نداء ربك في كل من البيانات النازلة من شجرة لسيناء الجذب اهل السناء و ان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السبحات و رفض الاشارات جميعاً. فسبحان الذي قد بين آيات ذكره في حقائق كلشيئ لئلا يبعد نفس عند مطلع ذكره بشيئ والله قوى عزيز. ان اتق الله فان زلزلة الساعة شيئ عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ربك الا و قد وضع كل حمل قد اكتسب في غير وجهه و كان الله ربك على ما اقول شهيداً. فمن الذي يدعى انه قد آمن بذكر اسم ربه مستدلاً بالدلائل المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد في الاسماء و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيماً لان هذه آية بديعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطء عليها و لا عبارة بل اجتباها الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكل من اقر بالتقصير و اعترف بعدم التعريف و استقر في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحلة آية الاحدية و جزائه عنايته السرمدية و فاز بفيض الذي لا تعطيل لها و لا نفاذ. و ها اناذا اسئل منك بيان دواك. ان الذي ادعت بان العالم بهذا العلم الغيبى و الرمز الالهى الذي قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادعت مقام الربوبية في مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من الغيب شيئاً و ليس لاحد في هذا المقام تطرفاً و تمزناً و اما في مقام الباطن فقد ادعت مقام محمد رسول الله صلى الله عليه و آله لانه عند الرب و ما للغير حظاً و لانصيباً و اما في مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالى ذكره و دخلت نفسك في طمطام الظلمات و مالك نور و دليلاً و في مقام باطن التأويل الذي هو الدليل و السبيل فقد ادعت مقاماً عالياً و احتملت شأناً غالياً بانك الفريدة الظاهرة و الآية الباهرة و العالم بغير التعلم و الناظر بنور التوسم و انت الذي اشهدك الله خلق السموات و الارض و اتخذك عضداً و هذا مخالف لما يجرى من لسانك بانك من التابعين لا من المتبوعين. خف عن اليوم الذي يختم افواهكم و يتكلم ايديكم بما كنتم تكسبون و لا تعرض من حكم ربك و لا تنس نصيبك فقد كبرت كلمة قد خرجت من افواهكم بانا قد عرفنا حقيقة ادعا ذكر اسم الله الاعلى بما عندنا لا تسّموا انفسكم ارباباً من دون الله. لاعلم لاحد بما عند الله. لا تنزلوا الآيات عن مقام الذي رتبته الله له. لا تغفلوا في دينكم بالصعود الى غير مقامكم و الطيران الى

غير مأويكم فتقبلوا حاسرين و تنبّوها بذكر الله و تعلّموا بما علّمكم الله و ارتعشوا من خشية الله و انظروا بعين الّذى اتاكم و كلّفكم و اسمعوا بسمع الّذى اعطاكم فاستل عنها عنكم فأنّه لا يكلف نفساً الاّ ما آتيتها و الخلق فى لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصّعود الى ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم. انه هو الرزاق ذو القوّة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه. اسمعوا فاتى الله عليكم حبيب شفيق. اقتلوا انفسكم، انبيوا الى بارئكم و احضروا بين يدي ربّكم للحساب و خذوا حظكم منها فانّ العمر يمرّ مرّ السّحاب. اعلموا ان التماثيل الّتى اتم عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند تموّج بحر القدر بامر الله المالك المقدر لانّها اسماء بلا مسمّى و الفاظ بلا معنى و لا يقبل منك شيئاً الاّ امرك باتيائها فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى و هى شواهد الفطرة و عدم تغييرها بالشؤونات العرضيّة فتلطف المنظر وصف البصر. فان العمر قد قضت و الايام قد تصرّمت و اعرف مواقع القدر بسر مستسر و ارتع فى رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمر الطهور الصّافية و سر فى مسالك الغيوب و ادخل جنّة لا يمسك فيها نصب و لا لغوب. و اعرف يا اخى قدرك فانّ الله قد اجتباك و اعطاك ما لم يعط احداً من قبلك و لا تنس حظسك فانّك ذو حظّ عظيم و لا تغفل عن عظمة امر ربّك فانّ فضله اكبر عمّا كان الناس يظنون. هذا يوم يدور عليه الايام و يغنى الله كلاً من سعته. فاسئلوا ما شئتم من الآيات الرّبانيّة عن آية الالهام الّذى يلهمكم و يتألّأء فى كلّ آن من اعلى مشاعركم و لاتغفلوا عنها فانّ هذا والله فوز عظيم. آه ثمّ آه اين مقام قد اعدلنا و شؤونات النّفس الشّركيّة من اىّ اناء يمددنا يا ربّاه استلك بالقدرة الّتى احببت بها العباد ان تحبى قلوبنا بنور المداد اّتك رؤف بالعباد. فوا عجباً من هذه الفئة القليلة الّتى لا يكاد يوجد من قلتها فقد وقع بينهم التّشاجر و الاختلاف و نثر نظم الايتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جرى سنّته الله فيهم و لن تجد لسنّته الله تبديلاً و لا تحويلاً. نعوذ بقدرته و نستحى بعزّته من الالحاد و الشّك فى سلطنته. فبعضهم ما عرفوا الحقّ و سمّوا نفوسهم من اهل الامن و قعد مع الخوالف و طبع على قلوبهم و لا يجاهدون فى سبيل ربّهم بل فى طمطام الغفلة ساجون. فكلّ من اسبقه العناية و عرف اللّحن بسرّ الدّراية و يجاهد فى سبيل ربّه و يخرج من

بيته مهاجراً اليه يلعنه اللّاعنون و يوبّخه المسلمون بان دمه هدر لآته خالف ربّ القدر و  
هتك ستر التّقية بعدالذّي امرالله بهذا ووصل الينا من مولينا ذكر اسم ربّنا تعالى ذكره. مهلاً  
يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كنتم من اهل المآل يظهر امرالله العلى المتعال من افق  
الجلال بعدالذّي نزل و ظهر و بجزيرات الادبار قد ستر. فأمّا انت ما عرفت سرّ التّقية و ما  
علمت مواردّها بل سميت الشّؤونات الّتي تكوّنت من التّخويّفات الشّيطانيّة بالّستر و التّقية.  
الا انّ الشيطان يخوف اوليائه و اعلم ان امرالله قد نزل و حكمه قد ظهر بانالله ما ترككم  
سدى بل فتح لكم باب اليه الرّجعى. فاحمدوا ربّكم بالورود اليه و اشكروه باخذالرّزق  
الطيب من الهاماته و ترفرفوا الى ساحة عزّه واقطعوا النّظر عن غيره. فبعد الذّي عرفتم مواقع  
الصّفّة و بلغتكم قرارالمعرفة. خذوا ايدي الخلق فى يوم الصّعود و اجذبوهم الى وجهه المقصود.  
و أمّا فى مقام تمكين الظالمين و استيلاء الشّياطين فلا تصرّحوا بالمراد لحفظ دمائكم و لا تفتحوا  
باب الجور و الفساد على انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا فى سبيل ربّكم  
بالحكمة و احتجبوا الاسم بالتّقية لا بالمعنى الذّي انتم عيّنتم و قعدتم عن اظهار امرالله فقد  
الحدتم فى الاسماء و نسيتم عهدالمأخوذ فى عالم الاعلى فأتى ارى بفضل ربّي انكم فى اىّ مقام  
واقفون و باىّ وجهة ناظرون. فأمّا ما برز منكم فى مقام العمل انكم ما قرئتم الآيات البديعة  
المنزلة من شجرة السّيناء بعدالذّي انتم مأمورون باخذالرّزق الطيب من ثمرات جنّات عباراتها  
و الترفرف الى اغصانها بل ما نسخت بعدالذّي واجب عليك كتبها بمدادالذهب معتذر  
بالتّقية كما يقول ولكن النّجباء ليس لهم عدّة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر على  
اليقين و انهم حملةالدين و اوعية العلم و لولاهم لو تنزل السّماء مائه و لم يخرج الارض نباتها  
و لم يجر قلمى بحرف من الآيات. رزقنى الله لقائهم فى اىّ ارض امن و عزّ و انهم اناس لو  
يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مدادالذهب ثمّ يكتبون آياتالله و ينصرون امرالله و انهم  
قوم لو اجتمع اهل الارض على الرّد لا يجرّكهم العواصف و لا يتصرّف فيهم آيات القواصف  
كأنهم جبال احد فى الاستقامة على الارض صلواتالله عليهم. يا رجل اى مدخل للتّقية فى  
هذاالمقام. انّ الله قد خلقك و سوّاك و انت فى لبس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد  
يجرى من اكل شجرة الطّيبة الّتي اصلها ثابت و فرعها فى السّماء تؤتى اكلها كلّ حين باذن

رَبِّهَا فَقَدْ وَصَلَ إِلَيْكَ مَدَدُكَ الْجَدِيدَ وَكِتَابَ جَدِيدٍ وَ أَنْتَ مَأْمُورٌ بِأَخْذِ الرِّزْقِ عَنْهَا  
فَاعْرَاضُكَ لَمَّا ذَا لَمَّا مَا نَسِيتَ أَوْقَاتَ أَكْلِكَ وَ شَرِبِكَ يَوْمًا وَاحِدًا. آه ثُمَّ آه أَمَا تَسْتَجِيبُ مِنَ اللَّهِ  
فِي تَوْبِيخِكَ وَ تَعْيِيرِكَ عَلَى الْمُجَاهِدِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بَعْدَ الَّذِي كُنْتَ قَاعِدًا فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ  
عَلَى الْقَاعِدِينَ بِكُلِّ دَرَجَةٍ. اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ وَ انْسَاكَ ذَكَرَ اللَّهُ وَ اعْمَى  
بَصْرَكَ بِأَنَّكَ مَا تَرَى آيَةَ الْمُتَجَلِّيَّةِ مِنْ أَعْلَى مُشْعَرَكَ وَ اصْمُكْ بِأَنَّكَ مَا تَسْمَعُ نِدَاءَ رَبِّكَ  
بَعْدَ الَّذِي يَنَادِيكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ بِرَفْضِ الْقِيُودِ وَ الْإِشَارَاتِ وَ الزَّمِكْ وَ انْحَمِدْكَ بِأَنَّكَ مَا  
تَرْفَرُ إِلَى جَوْهُ الْهَوَاءِ لَوْ صَوْلَكَ إِلَى مَقَامِكَ الْأَعْلَى وَ اخْذِ الْمَلْعُونَ حِظَّهُ مِنْكَ وَ اسْتَوْلَى عَلَى  
مُشَاعِرِكَ بِأَنَّكَ مَا تَرَى جَلَالَتهِ مِنْ أَسْبَقِهِ الْعِنَايَةَ مِنْ رَبِّكَ وَ تَوَجَّهْ إِلَيْكَ لِانْجِدَابِكَ إِلَى  
مَقَامِكَ تَرْحَمًا وَ تَفَضُّلاً فَهَذَا إِذَا أَقْرَأَ عَلَيْكَ الْآيَاتِ فِي مَقَامِ الْحُدُودِ وَ الْإِشَارَاتِ وَالْأَعْدَاءِ عِنْدَ  
أَهْلِ الْبَيَانِ لِأَحَاجَةِ إِلَى التَّبْيَانِ بَلْ فَتَحْ لَهُمْ بَابَ الْإِيْقَانِ وَ يَعْرِفُونَ مَا عَلَيْهِ مَدَارُ الْإِحْسَانِ  
بِسِرِّ الْآيَةِ الْمُتَجَلِّيَّةِ عَلَيْهِمْ فِي كُلِّ آنٍ وَ يَمَعْنُونَ إِلَى مَا أَمَرَهُمْ رَبُّهُمْ وَ لَا يَلْتَفِتُونَ أَحَدًا يَا أَهْلَ  
الْقُرْآنِ إِنْ أَتَّبَعُوا حُكْمَ اللَّهِ ثُمَّ بَلَّغُوا مِثْلَ ذَلِكَ الْكِتَابِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ قَدْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ كَلِمَاتِهِ وَ  
كَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. إِنْ اتَّقَوْا اللَّهَ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ مِنْ يَوْمِ الْفَصْلِ فَاتَّكُم مَلَاقُوهُ وَ اتَّبَعُوا آيَاتِ اللَّهِ  
بِالْحَقِّ ثُمَّ اجْهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِتِلْكَ الْآيَاتِ عَلَى حُكْمِ مَا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ لَعَلِّكُمْ  
تَرْحَمُونَ وَ لَقَدْ فَرَضَ فِي حُكْمِ الْكِتَابِ لِلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ آيَاتِنَا أَنْ يَتْلُوا ذَلِكَ فِي كُلِّ شَأْنٍ لِثَبَتِ  
قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى صِرَاطِ عَزِيزٍ حَمِيدٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يُوصِي عِبَادَهُ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنْ يَجْمَعُوا عَلَى الْحُكْمِ ثُمَّ  
يُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْكَلِمَةِ الْحَكِيمَةِ وَ يَكُونُوا عَلَى صِرَاطِ قَوِيمٍ. فَاقْرَأْ يَا رَجُلَ  
آيَاتِ اللَّهِ وَ حَاسِبْ نَفْسَكَ فَأَنَّكَ فِي حِظٍّ عَظِيمٍ. وَ مَعْنَى الَّذِي تَصَوَّرْتَ فِي لَفْظِ التَّقِيَّةِ فَارْفُضْ  
وَ ارْجِعْ إِلَى حُكْمِ رَبِّكَ وَ أَقْرَأْ مِنَ الْآيَاتِ عَلَى شَأْنِ مَا نَزَلَ وَ اسْتَقِرَّ فِي الْحَلِّ وَ بَلِّغْ أَمْرَ  
رَبِّكَ بِأَمْرِهِ وَ لَا تَنْظُرْ إِلَى شُؤْنَاتِ النَّفْسَانِيَّةِ فَقَدْ أَهْلَكَتَكَ وَ أَنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ قُلْ أَقْرَأُوا عَلَى  
حُكْمِ مَا نَزَلَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَ اسْتَقِرُّوا فِي أَحْرَفِ آيَاتِهِ وَ لَا تَقْرَأُوا حَرْفًا مِنْهَا إِلَّا وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.  
يَا أَيُّهَا الْمَلَاءُ بَلِّغُوا آيَاتِ اللَّهِ إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمِثْلِ مَا قَدْ جَعَلَ اللَّهُ مَقَامَ أَمْرِهِ لَعَلِّكُمْ تَرْشُدُونَ.  
وَ اتَّبَعُوا حُكْمَ الْبِدْعِ فِي كِتَابِ الْآخِرِ فَأَنَّهُ لَصِرَاطٌ حَقٌّ شَكُورٌ وَ أَنْ فِي أَيَّامِ أَفْضَلِ كُلِّ الْخَيْرِ  
ذَكَرَ الْبِدْعَ وَ آيَاتِهِ فِي أَمِّ الْكِتَابِ لِمَسْطُورٍ. يَا أَيُّهَا الْمَلَاءُ صَلُّوا عَلَيْهِ إِذَا ذَكَرَ اسْمَهُ ثُمَّ أَرْسَلُوا إِلَيْهِ

ورقات العدل فيما اكتسبتم في أيام حكم ذلك الكتاب و اشكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين. الله اكبر من عظمته فيض الله و كبير لطفه و غفلتنا. فها اناذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام واقفون و عن حقيقته معرضون. اجيبوني ما معنى هذه الآيات من اى شأن من الشؤون عدلتم و باى مقام من الاشارات البديعة و صلتم و اى كتاب مذهبة من ورقات العدل الى موليكم ارسلتم و من اى واد من عوالم القشورية هجرتم و من اى اشارة من الشيطان اعرضتم بينوا و تبينوا ان كنتم صادقين. فقد ملاء الاصقاع و تلاطم بحر العماء و صعق من في الارض و السماء من عظمة حكم الله و سطوته و هييته و قدرته. الا يا ايها الملاء ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انتم غافلون. ان اتقوا الله في ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا الناس عظيم عظيم. الا ان هذا البحر انيق انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق دقيق ولو شاء الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يقدرن ان يأتوا بمثلها والله عليم حكيم. اوصيك في حكم السر في علم من قدر ولن تجدوا اليوم من اذن الله مفر و ان التي استقر على حكم الله في علم مستتر و ان ذلك السر في الكتاب لمستسر. ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكوئن من الساجدين . فها انا اذا اسئل منكم اجيبوني هل الذى عندكم من الدلالات المنجمدة و الصور المخترعة و الكلية المؤتفكة هو الذى عظمه رب العرش العظيم و نزه عن الاشارة و اوعد من اشار اليها و قرن بها بعذاب اليم و اسئل منكم يا علماء الراشدين و طائفة المهتدين اى قشر حطيتم و باى آية وصلتم و دخلتم باب الحطة ساجدين اربى ان كنتم صادقين. بعزة ربى ما ارى فيكم نوراً من الايمان و ما اشممت رائحة البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيك كل الناس اجمعون الذين الفوا آبائهم ضالين فهم على آثارهم يهرعون و لساداتهم و كبرائهم مقلدون و فى بئر الطبيعة مسجون. انا لله و انا اليه راجعون. فوالذى اقام العرش على الماء و حرف الهواء و علق الارحاء و نزل حكمه العظيم من آفاق السماء ما عرفتم شيئاً من حكم الله العلى الاعلى بل فى اصل اعتقادكم و ما عليه اعتمادكم شيئاً و لا ارى فيكم نوراً و كل من وصل الى حكم المنزل بعناية ربه الاجل و يظهر منه آية بدعا تقومون و تصيحون و تمهمون و تجزون و تخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون و لا تخافون من الذى يعلم خفيات البطون و

غمض الجفون و لا تنهون بخفى مكره و لا تتذكرون بل الى آثارالذين من قبلكم تهرعون ها  
انا ذا اسئل منكم ما معنى البدع و ما معنى العدل و ما معنى آيات التى قد نزل من باطن  
العرش و الكرسي و هذا من بيانات الواردة من انباء الغيب بانباء عبده و صفيه الذى آمن  
بآيات البدع و كان اول الساجدين و روح من فى ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله  
عليهم اجمعين و على المستنيرين بنورهم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد مكرمون  
و عرفاء مخلصون فقد وصل الى هذه الاقلة مما يحصى تعييركم و تكفيركم و فتوى الذى  
احريتم فى حق الذين اتبعوني بامر ربهم و من الزلات مطهرون و الى وجه ربهم ناظرون فقد  
ارتفع ندائكم و بلغ صياحكم الى المعاندين ما هذه الغوغاء و الضوضاء يا جماعة العلماء. فقد  
اغبرت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدى هل نزل عليكم صاعقة من شطر السماء و  
انقلبت الامور و ما انتم عليها تنبهوا و تذكروا بعظمة حكم الله فى حق اخوانكم الصالحين و  
البلغاء الراشدين فائكم والله لهاكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الى ساحة عزه و احسانه  
الا بالحببة و المودة و ما قدر سبيلاً الا بالمقارنة و المواصلة. الهى طلبت صاعتك فما وجدت الا  
فى حب احبائك و اعلمها ان الله قد جعل المحبة ديناً و عليه يدور عرش العلى فاصبحوا فى  
دين الله اخواناً على خط السواء. ان الله يحب ان يكون قلوبكم مرآة لاخوانكم انتم تنعكسون  
فيهم هم ينعكسون فيكم هذا صراط العزيز بالحق و هو الله كان غنياً حميداً و انظر بنظرة  
العيان الى اشارة الرحمن هذا صراط العزيز بالحق و اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق  
الخطابات فان هذا والله فخر عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون فى مقام الا دعاء حين  
الذى فتح الله باب الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب. اعلموا ان الله  
لن يبدل سنته بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين. فقد فتح باب الابتلاء  
بنزول ورقة مباركة من الشجرة المباركة الحمراء فى شهر الله العلى الاعلى و خاطب بالمقام  
بامره هذه الاقلة مما لا يحصى قل لبعلك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان  
يحق بتلك الآيات من عند ذلك اسم ربك للذين يكفرون بائمة العدل من قبل و الذين كانوا  
بآياتنا يعرضون. فاسبقنى عنايته و ما انا الا شىء قد اقامتنى قدرته و قرئت على المصدقين  
بعض الآيات المنصوصة فى حق الآيات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين

و نبهتهم بعظمة امرالله و طلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكركم بشؤونات المشاهدة من همزات الشياطين و بينت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لاعين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سماء منته و ينزل اليكم صافياً مطهراً في كل آن و حين فاعبدوا رب هذا البيت الذي قد اطمعكم نعم الفردوس في الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان علياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما في ايديكم لتكونوا من الآمنين و سيروا في مقام الحب مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين. لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة عدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين. فبعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الى الصورة و انجمدوا بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم. فبرز منهم ما ستروا في غياهب بواطنهم و ظهر طلائعهم و اشتعلوا نار العناد و هيجوا نائرة الموقدة في الرماد و اتسعوا جادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد. فكل فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلمنا قرئت عليهم من الآيات المحكمات و كتبت من العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقتحام في الدركات و التثبت بالشبهات و الاعراض عن الآيات المحكمات. فقد شهروا مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملاء و هتكوا ستر التقية و التقوى فبرز من ايديهم و الذينهم منهم ظلماً ما وقع في الاسلام شبهه و لا في الامكان مثله. دخلوا بيتي و نهبوا مالي و جروا عيالي و هم ما نصروني بل بهذه البلية العظمى فرحين فبعد الذي جسوني مدة معلومة. قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هي هذا بان يأخذوك مقيداً بالسلاسل مع من تبعك فاخرجي اتي لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معي و نزلت الى هذه الارض باذن ربي وحيداً غريباً اسيراً حزيناً. فواجب على كل من آمن و استسلم لحكم الله و اطمأن نصرى و اعانتى و اجابة استغاثتى. لان الامر قد نزل و الحكم وصل و انا اولى بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله في آناء الليل و اطراف النهار كمال قال الرضا عليه السلام من قتل دون ماله فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد. و ارى



انّ القضيّة انعكست و التّيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحان في بروز الاضغان من الالحاد و الطغيان بدلا من النّصر و الامان فقد احمداالله النّائرة السّابقة و ردّ كيدهم بنحرمهم و حاق مكرالسيء اهله فقد قاموا و استقاموا بوحي الشيطان و يسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائى يا اهل الامكان و الاكوان. انّى قد خرجت باذن ربّى لاعلاء كلمةالحقّ و اعرف منكم بمواقع البيان و اعلموا انالله ربّكم قد امركم بنصرى و الاجتماع معى فتقبلوا خاسرين. اسمعواالآيات المنزلة البديعة في هذاالشأن و لاتنسبوا الىّ و الى من معى من النّجباء الاتقياء كلمةالشيطان فانالله ربّى قد طهرنى من الزلل و اعصمنى عن الخلل بفضله العظيم و اعلموا ان كلّ ما صدر منّى و من الذين اتبعونى حقّ و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تنسوا نصيبيكم الذى يأتى في كلّ آن. اعلموا انالله قد امرنى رفع المتشابهات من الآيات بالمحكّمات اللامعات الشّارقات البارقات من افق العماء. فوالله انالامر عظيم و انتم لاتبصرون و لا تعقلون و لا تتفكرون بل اخترعتم لانفسكم تماثيل و بها عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون. لاوالله ما كان الحقّ كما انتم تتصوّرون و تجدون. اقرئوا من الآيات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد. واعلموا انالامر قد نزل و الحكم قد وصل و مابقى شىء منّى نزل بساحتكم فساء صباحكم انكم من المنذرين. فقد نزل من فوّارةالقدر بعدالذى انتم سميتموهم التّقيّة و من اعانة الحقّ هاربون. في جواب نفس سئل هذاالفظه الشّريف روحى و روح من في ملكوت الامر و الخلق فداه و كأتى ارى كلّالنّاس في ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بآياتالله و يتبعون امرالله و يجاهدون في سبيلالله و يبطلون اعمالالشّياطين و لا يخافون في دينالله من ذى صولة. فقد ملاء الورقات المباركات المنزلة و برز من آيات سبعمائة سورة محكمة اعانةالحقّ بالاموال و الانفس و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر. و اما ما تصوّرتم بالقاء الشيطان بان يأتى زمان و انتم في هذاالآن مأمورون باعانة الحقّ فهذا زور و خسران. اعلموا ان آيات الغيبة فيالذّوبان و يأتى الحكم من عند ربّكم. في كلّ آن واجب عليكم الاطاعة بسرّ البيان. يا سبحاء العلّى السّبحان انكم تسمعون انفسكم من العرفاء و ما خرجتم من عالم القشور والاعراض اقلّ من آن. اما تسمع نداء ذكر اسمالله العلّى السّبحان في شرح الكوثر: ها انا ذا انادى في جوّ العماء

و ليس في ما نزل في قلبي بداء القضاء. لعن الله الذين افتروا علي في الامضاء هل من مبارز يبارزني بآيات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من ذى صيصيته يقوم معي في ميدان الحرب بسيف اهل البيان و هل من ذى قوّة يكتب مثل الآيات في جحد الشمس و القمر بحسبان. الايا من في ملكوت الامر و الخلق ان هذا فتى عجمياً هذا قدر ركب فرس الجلال و جاء بآلات الحرب في ميدان الجدل و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكنهم. لم تفرون الى سم الحياض من مخافتكم. لم تدخلون بيت العنكبوت في قلل الجبال. لم تصمتون و لا تنطقون و لا تعتذرون في تلقاء الجمال اين الصيصيون من حكماء الاشراق و اين الفلستيون من علماء الوثاق و اين الغريون. الى ماشاء الله نزلت هذه الآيات في افق البهاء. فان لفظ التقيّة نشأ من البداء. اما تسمع انه جل ذكره يقول ها اناذا انادى في جوارع العلماء و ليس في ما نزل في قلبي بداء القضاء. آه من غفلتكم فان هذه الآيات نزلت لترفركم. جاهدوا في سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فاني والله لكم حبيب شفيق و مالي غرض الا جذبكم الى مقامات العالية. فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعى مقام المباهلة فيها اناذا انادى و لا اخاف من احد. اتى قد آمنت بآيات ربي و اكون من البالغين العارفين و كل ما صدر و يصدر مني و من خواص اصحابي فهو حق لا شك فيه و لا ريب يعتريه و كل من يقوم معي في ميدان الافكار فهاناذا بسم الله العلي العظيم.

٤ \_ خطاب كتيبي جناب طاهره به عموم شيعيان پس از مراجعت از كربلا (٣٥)

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي اصطفانا بمنه و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحاب الارتباب و عرفنا حكمه و طريق الصواب. و الصلوة على الذي استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الى غيره و على آله الذين هم هو لا فرق بينه و بينهم في الرجوع و الاياب و لعنة الله على الجاحدين للحق كل كافر مرتاب يا معشر الشيعة و المؤمنين. عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفى عليكم حال هذه المنقرة و المعتصمة بجبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد باثي ما خرجت من الارض المقدسة مع احبائي الابرار و النجباء الاخيار من النساء و الرجال و اولاد الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغاء لوجه ربي القادر القهار.

فمن زعم أنّي قد خرجت لا توسّل بغير ربّي و لا لاجل الدّفاع عنّي فقد خطاء و ربّي  
لأنّ الالتجاء بالمخلوق و الجزع عند النّوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحقّ كلّ من يشتكى  
الى مخلوق من مخلوق فقد اشرك برّبه. اللهم انت الشّاهد على أنّي توجهت الى جانبك  
الاعلى و اقبلت بكّلى اليك. لاجحة لى فى غيرك و انت تعلم حالى و تسمع مقالى  
لاخوفى الاّ منك و لا رجائى الاّ عنك و قد كنت بعزّتك عن من سوى قدرتك معرضاً و  
غنيّاً. اسمعوا ندائى يا معشر الشّيعه و اعرفوا أنّي ما خرجت من الارض المقدّسه الاّ لاجل  
الضعفاء فى امر دينهم و توضيح امر الله الواضحة المشرقة فى وسط السّماء و هذا من فضل الله  
عليكم لو كنتم تشكرون و اعلموا انّ الذين انكروا الحقّ و تشبّثوا بالباطل و اتّبّعوا اهوائهم  
اهون عندى من جناح بعوضة ميّته و خيالاهم المنسوجة اوهن من بيت العنكبوت انى هم و  
ماقدهم لا تعرض لهم و بارئى. بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع حجاب ما عليهم لاولى  
الالباب ولكن آه آه واحسرة للضعفاء الذين هم يعلمون ظاهراً من الحيوة الدّنيا و هم عن  
الآخرة غافلون. الذين كلّ ما يسمعون من الحقّ ما يرتجف فرائهم و ما ينقلب احوالهم و  
ما يدرون باىّ منقلب ينقلبون و ما يتفكّرون على ما بنى امر دينهم و ما يدور عليه مذهبهم و  
غافلون أنّهم الى الله راجعون و عن حكمه العظيم مسؤولون و لا يقبل منهم عدل و لا شفاعة  
و لا يؤذّن لهم فيعتذرون. آه ثمّ آه من عظمة امر الله و غفلة النّاس و سكرهم. يا قوم فوالذى  
اقام العرش على الماء و خرق الهواء و علق الارحاء و اضاء الضياء ما تحمّلت هذا البلاء  
العظمى الّتى مطوية كلّ المصائب فيها الاّ لاجلكم و ترحمّاً عليكم و الاّ بفضل ربّي انا عارفة  
بمواقع حكّم حكّم ربى و بالغة بما يريد منى و ان كنت مقصّراً لادائه فى كلّ المقامات فاعرفوا  
قدر هذه النّعمة العظمى الّتى قد اقبلت اليكم و لا تعرضوا من حكم ربّكم فانّ الحجّة تامّة  
عليكم و النّعمة مرادفة بكم من كلّ جانب و بعد هذا ما ارى لكم غير اتيان العذاب بغتة و  
انتم نائمون و ان تكونوا فى عذاب ولكن ما تشعرون. اىّ عذاب اعظم من انّ الله عزّ وجلّ  
قد استدرجكم و انتم لاتشعرون و لا تعقلون. فقد تمّ الحجّة عليكم و قام الحجّة عندكم و  
انتم عنه معرضون. فيها انا يا قوم اسمعوا ندائى... فقد تبينّ الحال باحسن المقال لربّى العلىّ  
المتعال فى كتابه الكريم و جعلنا بينهم و بين القرى الّتى باركنا قرى ظاهرة و قدرنا فيها السّير

سيروا فيها ليالى و أياماً آمينين. فيظهر لطالب الحقّ و محسّس خلال الدّيار من كلام الله الملك الجبّار معرفة قرية الظاهرة بطهارته عن كلّ الاغيار و تزيينه بحلية الاحيار... فانّ الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذرّ نقصاً. فالناجى من تمسّك بهذا العالم الرّبانيّ و النور الصّمدانيّ و سار معه في عوالم الغيبة و ظهر له كنوز المخفّية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التّوسّم و الهالك من تخلف عنه و تمسّك بما عنده من العلوم الّتي لا يدري مبنائها و لا يعرف مجريها. مثل كلمة طيّبة كشجرة طيّبة اصلها ثابت و فرعها في السّماء تؤتى اكلها كلّ حين باذن ربّها و هذا الاكل يجرى من عند الله عزّ و جلّ من شجرة طيّبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السّلام و الفرع و بابه و حجابها العالم الرّبانيّ و النور السّبحانيّ الّذي قلبه معلّقة بالملاء الاعلى و ليس له مقصد الاّ وجه ربّه الاعلى. فقد اختصر في هذا المقام وصف هذا العالم المفضّل الّذي بفقدانه ينهدم بنيان الحكمة و بكونه قد قام علائم الامامة و الولاية الّتي قد كان لله و لم يكن معه شريكاً. فقد كتب سيّدى و سندی و كهفيّ و معتمدى اعلى الله مقامه في وصف هذا النور المتألّق و الضياء المشرق و قد كتبت هذه الفقيرة في ورقة فواجب على طالب الحقّ في هذا اليوم العظمى النّظرة فيه و اعلموا يا معشر الشّيعّة مذهبيّ و ما اليه مهربيّ. فها انا قد اخبركم بما اختار سبباً لوقوع البلايا العظيمة علىّ و تحمّليّ و تجاوزي عنها و هواني بعد الّذي جاهدت في سبيل ربّي و اعرضت عن كلّ ما سواه. فقد اسبقني ربّي بالعباية و اخرجني بفضلها من ظلمات الغواية له الشّكر شكراً شكري الخلائق طراً على هذه النّعمة الجليّة الّتي لا يتصوّر في الامكان اعلى منه. فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسى مرهونة بعملى و قد قام القوم بلاسبب و داعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة في الرّماد و دخلوا بيتي و نهبوا بعضاً من اموالى و جرّوا اخواتي المؤمنات الصّادقات الى طرف السّوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصّغير و اجرّوا دمع الصّالحين. فقد حبسونى برهة من الايّام و كلّ من يسئل منهم ما سبب هذه الغوغاء و التّعريض للنّساء يقولون بعضاً من الاقاويل الباطلة و ينسجون خيالاتهم العاطلة و ينسبون الىّ فبعرّة ربّي انفطرت السّماء و انشّقت الارض و تزلزل الجبال. فقد بعث اليهم كلمة السّلام ما قبلوا و يصيحون باعلى صوتهم أنّها كافرة قد خرجت من الدين و اوجب حفظ الشّريعة عن شرّها

ربّي القادر الناصر شاهد على ما صدر منهم بالنسبة الى من الاذيات الشديدة و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لانّ كلّ ما فعلوا بعين الله العلىّ العلامّ و يسئلون منه يوم تبدى الضمائر و الآثام ولكن لتبين الامر للضعفاء توضيحة كالشمس في رابعة السماء اقول هذا الكلام الذى اقتصرت الجلود منها. هل من ناصر ينصرني باحضارهم و اجتماعهم لثبت ما عليه مدار امرهم ها اناذا قد كان في يدي حجة لامعة نازلة من عالم العماء من الالهامات الربانيّة و الحروفات السبحانيّة و التجلّيات الصمدانيّة و لن يقدر احد ان يأتى بمثلها. هل من معين يعينني في اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسّر رجل الذى ما تلهيه التجارة و لا البيع عن ذكر الله لا تفكر و لا سكون قلم بل يجرى بعناية ربّه .... ذكره من بحر الذى لا تعطيل لها. فقد كان عند هذه الاقلّة ممّا يحصى بعضاً في الاصول والفروع موجوداً و من اراد الله و دينه فلينظر اليها. يا رباة خذ بحقنا و انصرنا على من ظلمنا و العن من جحد وعدك و لا يخاف عدلك. فقد ضلّ و اضلّ الناس جميعاً يا سيّده قدّم صبرى الى متى اصبر و اسكت و اضجر بعد ما كان في يدي حجة لامعة ليس في يد احد غيرى. فقد اظهرت حكماً من باطن القرآن في وصف شيعة آلک المقربين الذين يستمدّ كلّ ما في الوجود من عكس عكوسات جهالمهم و اقام كلّ ما برز في الشهود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم. سبحان الله بارئهم عمّا يصف الظالمون في حقهم علّواً كبيراً. فقد فرّقوا دينهم و كلّ بما لديهم فرحون بعدالذى ما دينك الاّ واحداً. اعلموا يا معشر الشيعية انّى ما اخاف من احد و ارى كلّ الناس في ضلال النار الاّ الاقلون الذين يتبعون امرالله و يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون في دين الله من ذى صولة. افّ آلاف افّ على الذين اعرضوا من حكم الله و يسعون في الارض فساداً و ما عندهم شىء الاّ الاسدّ و الاحاد و الكذب و العناد فها اناذا قد جاوزت من الدنيا و زخرتها و زبرجها لربّي الحمد بالهام حكمه و توفيقى لاطهار امره. اعلموا انّى بذلت الرّوح في سبيل الله لاعلان كلمته فكلمما يجرى علىّ و على من معى من التابعين لطريق الصدق و الصلاح و الناظرين الى قسطاس الحقّ و الفلاح من القتل و النهب و الاسر فاتنا راضون. عن فضل الله مرجون بغفران الذنوب و سترالعيوب و ثبوت الاقدام و التّرفرف الى دارالسلام. يا معشر الشيعية باىّ دين انتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نساءكم و اطفالكم الصّغير بلاجرم

احترموا و لا ذنب اذنبوا و لا مكروه ارتكبوا و لا شريعة بدّلوا و لا كلمة حرّفوا. الله اكبر من غفلة الخلق و اصغائهم الى الباطل و تشبّثهم بالشىء المحتبث العاطل و تسميهم بانّهم من المسلمين. كلاًّ ثمّ كلاًّ قد فتنوا بمثل الذين خلوا من قبلهم و هم عنه غافلون. اعلموا يا قوم انّ هذه المخاطبات لا يجرى من الضعف و عدم التحمل للبلاء بل فضلاً على الضعفاء و حجّة على الذين يعرضون من حكم اتا الله و اتا اليه راجعون.

ه \_ مكتوب جناب طاهره كه براى اهل سنت و در دفع شبهات مفتى بغداد مرقوم فرموده است (۳۶)

بسم الله الرحمن الرحيم حمداً لمن ظهر امره و برز سرّه و جعل الناس سكارى و ماهم بسكارى ولكن عذاب الله شديد و الصلوة على سرّ التّحميد و حقيقة التّفريد و السلام على آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته التي لا تعطيل لهم في كلّ مكان و هم من الخلق غير بعيد و على من اتّبعهم و نّجّ منهم فحجم بهم الايمان بنور التّسيد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحقّ خطوطات مملّوة بالمتشابهات و مشحونة بالكدرات. هيهات ثمّ هيهات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبية و الاسرار الربّانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون. فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم جسيم ... و هم لا ينظرون الى الحقيقة ليعرفون الدّقيقة لسرّ الخليقة بل متشبّثون بقواعدهم الباطلة التي لا يسمن و لا يغنى من جوع كفتة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا بمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا التّور من افق البهاء لسرّ الاشياء. واجب على الكلّ الاعراض عمّا سوى وجه ربّه الاعلى فكلّ ما يعرفون فيشكرون و يحمدون و كلّ ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذي عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السّبيل و انّ عليه للهدى. فقد جرى سنّة الله لهذا و لن تجد لسنة الله تبديلاً و لا تحويلاً. اسمعوا يا قوم ندائي و اعرفوا حكم ربّكم العظيم. فبعزّته انّ الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعدّوا للجواب حين الذي ينادى المناد الله اذن لكم ام على الله تفترون. واعلموا انّ نصب الميزان قد كان بيد العلى السّبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان في كلّ عصر و زمان بتعليم الله عزّ وجلّ. اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا انّ الدهر يدور و الماء يبور و الجبال يسير و في هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلى الخبير. سنريهم آياتنا في الآفاق و في

انفسهم حتى يتبين انه الحق و ما يعقلها الا العالمون. ائما يخشى من عباده العلماء و هذا العلم الغيبى و الرمز الالهى الذى قد كان فى حقائق العالمين مستوراً. ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت هو الذى خلقكم من نفس واحدة. فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكّله الى مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الى دار السرور جنات عدن التى وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مآثياً. بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذى قد نصبه العلى المتان فى هذا اليوم العظمى و المشهد الكبرى هى شواهد الفطرة. فقد اظهر آية من افق الغيب و فتح باب التمحيص و الافتتان. الامان الامان اسرعوا الى حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هياء لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الى مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر على قلب بشر. فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم. فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم و اعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين. الله اكبر ان الله عزّ وجلّ اى مقام يريد فى نزول الآيات من باطن قرآن العظيم و الخلق فى اى واد يهيمنون. الله اكبر فقد نصب موازينهم المحتة عند ميزان الله المهيمن على ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم ائت باية موافقاً لما عندنا او بدّله و لم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنّته الله تبديلاً و لا تحويلاً. اسمعوا ندائى يا معشر المسلمين ان الله عزّ و جلّ قد فتنكم بمثل الذين حلوا من قبلكم. فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعم ما تمسّكتم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور الحمّدية عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائد هم و تمسّكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاءهم ما به يوعدون. يا قوم اعلموا ان القرآن ائما نزل بعلم الله و لا يعرف حدّ تفسيره و تأويله الا الله و الراسخون فى العلم. بتعليم الله لا تنفذ عجائبه و لا تبدى غرائبه و لا يزال ينزل من سحائب نكاته اسرار عجيبة و ما لها من نفاذ و القرآن

حجاب الله و صنعته القرآن خطاب الله و حكمته القرآن سرّ الله و رمزه القرآن نورالذی انزل بعلمه و فی حرف من تفسیره لو كان بجرالامكان مداداً لنفد قبل ان تنفذ. اشهد ان اسراره يتألّف في استار الغيبية و لا يعلمه احد. فقد اظهر رسول الله صلى الله عليه و آله احكامه لاهل البيان و اعلن برهانه لاهل العيان و قد ورد النص من جنابه صلى الله عليه و آله ان له عجائب مخفية و غرائب مطوية و ما يعقلها الا العالمون. فان في هذا الاوان قد طلع نورالبيان من افق التبين و يدعوكم الى ما به نجاتكم و يعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم تكونوا تعلمون. بئس ما اكتسبت ايديكم في سبيل حكم امامكم و انتم من تجليات البديعة غافلون.

٦ \_ مکتوب جناب طاهره در ردّ افتراء برخی از مدّعیان محبّت در حقّ او و اثبات کمال اخلاص و ایمان خویش به حضرت باب (٣٧)

بسم الله العلی العظيم لله الحمد حمداً شعشعانياً متلامعاً كما اثني الله على نفسه حمداً يفضل على كل شيء كفضل الله على خلقه و الصلوة على عبده الذي اصطفاه لولايته و اجتباة محبته و السلام على مبدء الاسماء و اول من سمى بآية معرفته و على انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عماء الصمدانية الدالة على وحدته و على الورقة المباركة من شجرة التي قد غرسها بيد قدرته و الثناء الابهي و البهاء المشرق من شمس الابداع على حملة الانوار السبحانية و الساجين في لجة الوجدانية و المؤمنين بآيات الطالعة من افق غيبه و لعنة الله على المعرضين و المستحقين لنقمته و غضبه. اما بعد عرضه مي دارد مفتقره الى الله و معتصمه بجبل ولايت آل الله عليهم السلام که نوشته ای از بعضی اخوان الدین رسید که در مقام استفسار از حقیقت حال برآمده. یا سبحان الله از عظمت امتحان و دقت افتتان که بلاسبب و داعیه نائره فتنه را در بین فئه قليلة اقلّ ممّا یکاد يوجد در انداختند. ها انا ذا اشهد الله و اولیائه بما اقول و کفی به شهيداً که این اقلّه ممّا لا یحصی ذرّه دون ممّا یدعی ادّعاء مقامی را ندارم بهیچ وجه من الوجوه. بلکه خود را داخل در زمره مصدّقین نمی دانم و اگر از فرقه مسلمین محسوم فرمایند و در مقام اداء این کلمه عظمی باز دارند همین فخر کبری ما را کافی است. بشنوید ندای مرا ای معشر مصدّقین بیوم الدین و مطیعین لامر رب العالمین و بذكر الله العلی الاعلی مطمئنّین که غربال افتتان در بین شماها در میان است و فلک امتحان لاجل شما



در دوران. یا مفضلّ اذا غاب المولى عن ابصارالناس فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصوره. یا ملاء الانوار لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحقّ. بشنوید ندای مرا و باز نگرید باعقاب خود و ساکن نشوید بعد از ایتلاف در مساکن اهل خلاف فاصبحوا فی دین الله اخواناً علی خطّ السواء فان الله یحبّ ان تكون قلوبکم مرآتاً ل اخوانکم. انتم تنعکسون فیهم و هم ینعکسون فیکم. هذا صراط الله العزیز بالحقّ و هو الله کان علیاً عظیماً. یا ملاء الاصحاب بلّغوا حکم الله الی من هو مثلکم حیراناً و سکراناً. من یدعو من دون الذکر حجّة لنفسه فقد ادّعی للرحمن ولداً. من اتّخذ من دونه و لبحته نفسه اتّخذ ارباباً من دون الله. فمن قال فی حقّه بعضاً من القول فقد ارتدّ عن دینه فیمت و هو کافر. الله اکبر که چه مقدار دقیق است این صراط و چه قلیل است قائم در تحت این فسطاط. هر چند سکوت در این مقام اولی زیرا که امر مفوّض الی الله است. احدی را یاری تنطقّ و تمّمّ نیست. انک لا تهدی من احببت شاهد بر این مدّعا است و لا تحرک لسانک لتعجل به ناطق بر مفهوم و حکمش باهر و هویدا است زیرا که یوم یوم او و مقام و مقامش. اکاد اخفیها لتجزی کلّ نفس بما تسعی ولكن در مقام شکایت از نفس متغلغل بین اطباق هوای خود در نزد اخوان صفا آمد که اصلاً ابدأ بوی طلب بمشامش نرسیده و از جام محبّت ننوشیده و حقیقت این حکم عظیم را باقتضای لا یکلّف الله نفساً الاّ وسعها نفهمیده بلکه در صحرای تیه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم. آه ثمّ آه که چه مقامی را طالبیم و در چه وادی رحل اقامت افکنده ایم. و اما شأن آیات نازله از عالم عماء باذن الله العلی الاعلی در حقّ این اقلّه ممّایحیی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقه از غیاهب کلمات این آیات در مقام خود است. و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله انداداً بحقّ الحقّ و بحقّ اولیائه السائرین الی الحقّ که بیزارم از کسی که نسبت محبّت بینده خاطعه جاهله دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطوط نماید که شاید کاتبه این ورقه در مقام اضمحلال نفس می باشد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است. بشنوید ندای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسّموا امة من اماء الله حجّة من دون حجّة الله و تحسبوه هنیئاً و هو عند الله عظیم. بدانید که مؤمن لا یوصف می باشد و مرتبه او عظیم عند الله است.

چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فداء من احبه که تفسیر سوره یوسف وصف یک مؤمن نمی شود. چرا بمحض شنیدن یا صلحاء النجباء غلو در دین خود می نمائید. او شاهد من است که کلّ مصدّقین را که تصدیق نموده اند حقیقه و صدقاً من ایشان را حجج الله و خلفاء الله و صفوة الله می دانم و در مقام ایشان اقتران بوصف را جائز نمی دانم و بنور الله منتظرم که در دعوی خود محقّم چرا اینقدر ظرفها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف می باشند. یا اهل العماء اتّقوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا ال معراج الحقائق. فانّ العمر قد قضت و الاّیام قد تصرمت و مابقی من المهلة شیئاً و سلام من الرحمن علی التّابعین لذكر الله العلی باحسان صلوة بدیعة علیهم فی کلّ حین و آن. انّ الحمد لله ربّ الانس و الجنّ یا کاتب الورقة یا احی و یا قرّة عینی البتّه قلب مبارک را مشوّش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و در نهایت رفق و محبّت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بنیان ایمان محبّت ایشان است. اگر از این نوع کلمات بشنوی سینه مبارک را تنگ مگردان. بدانکه مؤمن لایوصف است. و اگر بشنوی که مدّعی حجّت می باشد و در مقام اثبیت واقف او را بلسان خوش باحسن وجه ردع فرما. البتّه مگذار که ذرّات حزن و غبار بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله و می دارد شما را و از دعای خیر این حقیره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب بتو می باشد طلب فرما. ادعوه تضرّعاً و خفیةً و من یتّق الله يجعل له مخرجاً. اتّقوا الله یعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً. بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجّه این فتنه قلیله اقلّ می باشد. البتّه او را بخود رخنه مده و انّ کید الشیطان کان ضعیفاً.

۷ \_ مکتوب جناب طاهره خطاب به اصحاب اصفهان و تشویق بایمان با اجتماع در خراسان و نصرت جناب بابالباب (۳۸).

طراز اشراق من حجاب البهاء و جوهر طلع من بحر الثناء و نور لمع من افق الصفراء و ضوء سنامن غمام الّتی استوی الرّب علیها و ینادی فی جواهرها بانّی انا الکلمة المبارکة العلیا. انّی بیت الاخیره و سورها انا الّذی قد خرّ من نوری موسی صعقاً. انا الّذی سمّانی ربّی آیه

الكبرى و اهل العماء انظروا الى طلعتى من سرّ البهاء و اهل البهاء اسرعوا الى سبل الماء يا  
اهل النّناء السّاجين فى طمطام الصّفرء الطّالبن دلبل الذى يهدبكم الى طرف قدس وجهه  
الاعلى انظروا قد كان فى يدى ورقة المباركة فى آفة النّازلة من شجر الصّفرء يا اهل القشور  
الطّائفن حول ببء معمور انتم فى شكّ من دعوائى. اسمعوا نداء مولبكم الغفور فى حقّ الّى  
زكت نفسها من اشارات الغبور يا اهل العرش. اسمعوا ندائى فى هذه اللبلة السّوداء الظّلماء  
بانى انا الذى اءارنى ربّى لنفسه الاعلى و قد كنت ساجدة على عرشه و لا ارى جهرة و لا  
همساً حتى لا وجود لشفء عند ساعته. اسمعوا لى يا اهل العما انا الذى جعلنى ربّى حجّة  
علبكم بسرّ البداء فو عزة ربّى لا ارى غير طلعتة ذكره موجوداً و اعرفوا يا قوم و ارحموا على  
انفسكم فانّ الامر قد قضى لا ءبّبكم الاشارات و لا يضلكم الدلالات فى طلعة ربكم الحمب  
العلّى الاعلى. يا اهل العالفة و يا ابطل الّابئة و يا رجال الرّاسخة و يا جبال الرّاكدة قد مرّ  
ما مرّ و اسرعوا الى طرف مدّعاكم فانّ الامر قد قضى و ينزل الملائكة فى كلّ جانب و  
يقولون سلاماً سلاماً. يا عباد الله ارحموا على انفسكم ءالله الحقّ انّ الامر قد قضى فى صفوة  
الهبة لا سوء حظكم فو ربّ العرش و العماء انّ الامر قد قضى يا قوم لا ءقفوا فى حقّى كما  
وقفتم قبل هذا و لا ءصعّروا قدر ربكم الحمب العلى الاعلى. يا قوم ان ءعرفونى فءعرفونى و  
ان لم ءعرفونى انا اعرفكم نفسى الّى كوّنء من نور الامر النّازلة من خزانة العلبا انا الورقة  
المطّهرة الطّاهره الابهى. انا الّى قد شهد ربّى فى حقّى و شهد بءه ملائكة السّماء. يا قوم  
ااءصر لكم فى المقام لضيق المجال و على ربّى اءوكلّ اءه العلى المءعال. قدّم صبرى و قضى  
امرى فاحضرون باطاعة مولائى و مولبكم ذكر الله العلى الاعلى جلّ ذكره عن وصف اهل  
النّناء فقد ءوجّهنى بءاج الكرامة و ادخلنى دار المقامة و جعلنى من اهل السّلامة و امرنى روى  
فءاه بالعمل باقتضاء ما نزل من شجرة العلم الّى لا ءعطبل لها. يا قوم اسمعوا ندائى فانّى والله  
بحكم محبّ شفق قوموا لنصرة مولبكم و اسرعوا الى ارض الءاء فانّ الله قد شاء فى هذه  
الارض ما شاء و ما ارى لغيره خلقاً لا بءء. و يا اءى الهادى الذى آمنت برّبك قبل اءطع  
نظرءك عن اشارات الباطلة و اسرع الىّ ولو كان حبواً على الّثلج. فانّ هذه غاية الامر  
لءصبغ نفسك الذى فءر فى دبنها. اسمع و اطع فى امر ربك و لا ءكفر بشركك معه اءدا. يا

اخی المحمود و صفوةالمعبود اسرع الى طرف حکم مولاک القديم فی ارض الخاء فو ربک رب العرش و العماء ان الامر قد قضی و نزلت الالواح من سماء القضاء فی وصف فتی العربی الملیح الراكب علی ناقة الحمراء. یا اخی اسرع، یا سیدی لا تقف فان امر ربک الرحمن قد نزل و حکمه علی عرش البیان استوی. یا مولای التقی النقی الزکی یا ایها الرضا فانظر ماذا ترى من طلعتہ المشرقة الخضراء. اقبل الینا و لا تخف انا انت الاعلی و التی ما یمینک فانها حیة تسعى. والسلام من الرب الرحیم علی کل اهل الولاة و التسلیم... طوبی لهم ان لم یقفوا فی حق الذی ظهر من سرائها طوبی. ان اخرجوا لنصرة مولیهم و اسرعوا الی ارض الخاء. ایرب تثبتم و انصرهم نصراً عزیزاً و افتح لهم فتحاً سیراً و اجعل لهم من لدنک سلطاناً نصیراً. قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً. توبوا الی الله رب العالمین... رب الجنودی را بنده ایم که تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و علت نمود هر نابود. بزرگی او را سزاست و بس که بحکمت بالغه الهیه خود در هر عصری و زمانی در بحالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاص فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد و چون بعلم الهی می دانست که این جلوات صفاتی که در مجلای انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشیید پذیرد، لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعده منتظر آن هستند و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هرکسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر. هرکسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حق و حقیقت برکنار ماندند. از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم برکنار. محمود دهدار که از عرفای عالیقدر است در کتاب مفاتیح المغالیک که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل می کند که ان الله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت الارض جوراً و ظلماً فیملاء قسطاً و عدلاً و لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله حتی یخرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقی الانف، اکحل الطرف و علی خده الایمن خال

يعرفه. اسمه اسمى، و كنيته كنيى و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و يميت الله به كل بدعة و يحيى به كل سنته الى آخر الحديث كه در علامت قد و خد و چشم و بين بيان شده دليل ساطع و قاطع است كه محبوب عالميان همين صبح حقيقت است كه امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون. و در همان كتاب و همان مقام از كتاب جفر كبير نقل نموده كه خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم النبي من الانبياء و ينادى باسم صاحب الزمان فى ليلة الثالث و العشرين من شهر رمضان فلا يقى قاعد الا قام و لا قائم الا قعد. يخرج فى شوال و وتر من السنين اما فى تسع او فى سبع او فى خمس او فى ثلاث او فى احد. يبايعه بين الركن و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء و الابدال و الاخيار و كلهم شبان لا كهل فيهم. فيكون دار ملكه الكوفة و بعد يظهر صاحب الزمان. و روايت ديگر از ابن عباس کرده ان دنياكم هذه سبعة من اسابع الآخرة و انكم فى آخر يوم منه كما قال سبحانه و ان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون. و در روايت ديگر جمعه من جمع الآخرة و ان الله تعالى فى كل سبعة نبياً بمعجزات قاطعة و براهين ساطعة لرفع اعلام دينه القويم و ظهور صراطه المستقيم و امروز همان الف است كه الف قد تمام اديان ظاهر شده فقط بايست ديده گشود و ديد و السلام.

۸ \_ مرقومه جناب طاهره در پاسخ يکى از علماء (۳۹).

يا ذكرا لله الاكبر صلى الله عليك بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العليم الخبير الذى ليس كمثل شىء و هو السميع البصير. و العظمة و الثناء و الشكر و البهاء لله الذى قد علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه العلى الكبير و الصلوة و السلام على المقصود لدى الابداع و الحمود عند الاختراع الذى قد اقامه الرحمن فى جميع عوالمه من الامكان و الاكوان و الاعيان فى مقام الاداء لانه تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و على اوصيائه الكرام الذين اختصهم الله فى القدم للقيام على مقام نفسه الاكرم. هم باذن ربهم على كل شىء قدير. و على ابواهم و شيعتهم المعصومين عباد مكرمين الذين لا يسبقون مولاهم فى عالم الامر و التقدير و بذلوا انفسهم و اموالهم فى محبة مولاهم و حفظوا عمود الدين من التبديل و التغيير خصوصاً على سر الاسرار و نور الانوار سيف الله المشتهر و النفس المنتظر

آية الله العظمى و حجته الكبرى خاتم الابواب و رسول الثالث بعد الاثنين. و لقد ارسلنا اليهم اثنين و كذبوهما فعززناهما بثالث. و الآية العظيمة بعد الآيتين و ان نشاء ننزل عليهم آية من السماء فذلت اعناقهم لها خاضعين. و الحرف الرابع من اسم الله الاعظم و النقطة البدء الذى هى عين الختم و الرسم الاكرم مظهر التسبيح و هيكل التكبير عليه صلوات الله الملك الخبير و لعنة الله على المنكرين الذين قضى الله لهم الخزى و السيف فى عالم الكبير و اعد لهم فى الآخرة عذاب النار و بنس المصير. و بعد لا يخفى على السالكين الى الله و الرجال الذين لا تلهيهم الاهواء و الآراء عن ذكر الله ان الله العلى العظيم ما خلق هذا الخلق العظيم عبثاً و لم يتركهم سدى بل خلقهم لحكمة و انزلهم الى هذا العالم لمصلحة و ارادة التى هى المعرفة و العبادة. افحسبتم انما خلقناكم عبثاً و انكم الينا لا ترجعون. ما خلقت الجنّ و الانس الا ليعبدون. انا خلقناكم لنبلوكم ايكم احسن عملاً و لا شك ان المعرفة اصل و العبادة فرع و المعرفة روح و العبادة جسد بل كان العلم عين العمل و المعرفة عين العبادة لمن كان له عينان و من سنخ الانسان و لا ريب ان باب معرفة ذات اقدس مسدود لان الخلق بمحدود الامكانية محدود و عجزهم و شبيبتهم كان اوضح دليل بعدم الصعود الى المعرفة ذات القديم المعبود و آيات القرآن و السنة اولياء الرحمن شاهد الى هذا البيان كما قال المنان لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير. و قال مولاى امير المؤمنين صلوات الله عليه كلما ميزتموه باوهامكم فى ادق معانيه فهو مخلوق مثلكم و مردود اليكم. رجع من الوصف الى الوصف و دام الملك فى الملك. الباب مسدود و اطلب مردود. دليله آياته و وجوده اثباته. و كما قال الرضا عليه السلام فى جواب عمران حسين سئله بعد ان سدّ سلام الله عليه باب معرفة الذات باى شىء عرفناه قال بغيره فقال عمران اى شىء هو قال اسمه و صفته و كان لهذا الاسم و الصفة مظهراً و ظهوراً بانواع التجليات على حسب قوابل الممكنات فى كل عصر و زمان و على الله نصبه و اظهاره كما قال تعالى شأنه و على الله قصد السبيل لا تحرك به لسانك لتعجل به. ان علينا جمعه و قرآنه ثم ان علينا بيانه و ان علينا للهدى و لقد بعثنا فى كل امة رسولاً. ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت و ما كان ربك مهلك القرى حتى تبعث فيها رسولاً و ان من امة الا خلا فيها نذيراً. فالله تعالى يجتبي من عباده من يشاء و يجعله حجته و

بابه و نبيّه و ذكره و رسوله الى خلقه و داعياً اليه و سفيراً و دالاً بمعرفته و بطاعته لانّ كان من عمل المطيعين غنياً و لا مرّد لامره و هذه سنّة الله التي قد حلت من قبل و يجرى من بعد و لن تجد لسنّته الله تبديلاً بان يبعث في كلّ عصر و اوان آية و رسولاً للخلق ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حيّ عن بينة و لا يخفى عن اولى الابصار انّ سلطنة الله لا يختلف و امر الله و نوره لا يحتجب و لا فرق بين النبيّ و الوصيّ و الرسول و الباب حقيقة بل الوصيّ نفس الرسول و الباب يده و لا فرق بينه و بينه و الكلام في هذا المقام واضح لاولى الابصار... آه ثمّ آه من غفلة الناس و سكرهم و كفرهم و قولهم بانّ هذا الكتاب العظيم ما نزل من عند الامام عليه السّلام و ما صدر من لسان ناطق عن الله و الفيّاض في كلّ مراتب الوجود من الغيب و الشّهود عليه صلوات الله الودود و قل فأتوا بكتاب اهدى منه أتبعه ان كنتم من الصادقين. فان لم يستجيبوا فاعلم أنّهم يتبعون اهوائهم و من اضلّ ممن أتبع هواه يا اولى الابصار انظروا بنظر الاعتبار هل كان هذا الامر عبثاً و هذا الخطب سهلاً بان خرج من الامام كتاباً كريماً و صحيفة عظيمة. لو اجتمعت الانس و الجنّ على ان يأتوا بسورة من مثله لن يقدروا ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً. و فرّق مناد الامام باطراف العالم من شرق الارض و غربه و عراق العرب و العجم و خاطب صلى الله عليه كلّ الملوك و السلاطين بان اعزلوا انفسكم عن الملك و اتبعوا الذكر فانه قد كان من عندنا حاكماً و شهيداً. و توقيع الزلزلة في كلّ مكان و الولولة و الاضطراب في البلدان. سبحان الله قعودك بعد استماع هذا الامر العظيم و عدم فحصك عن هذا الخطب الجسيم مشعر بانّك قتلت نفسك و روح ايمانك باطاعة الشّهوات و دالّ بانّك محجوب بالمكنة و الغفلات و الاّ ما استقرّت ارضاً و نسيّت اكلاً و شرباً بل قمت للتّفحص عن هذا الامر العظيم الذي عظّمه ربّ العظيم. يا ايّها الناس اتّقوا انّ زلزلة الساعة شىء عظيم. و ان قعدت و خدعتك النفس الامّارة و بقيت في شكّ و ريب و ما نزهت عن الخلل و العيب بالجهاد و النّظر التي هي ضرورة المذهب و العلوم و الانوار التي برز منه صلى الله عليه و روحى فداه بعلىّ و حقّ من والاه ما كنت من اهل النّجات غداً كما قال الله قل ان كنتم آباءكم او ابناءكم او اخوانكم او عشيرتكم او اموال اقترفتموها و مساكن ترضونها احبّ اليكم من الله و رسوله و جهاد في سبيله فترّبصوا حتّى

يأتى الله بامرہ. و من کلماتہم الخبيثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار. بان الثعلب و النارجيل باى سبب علينا حرام و لا نترك سنة آبائنا و كنا لها عابدون و على آثارهم مقتدون. ايها المسكين الجاهل ذى الرأى الكاسد الباطل بم لا تسلم و لا تقبل هل عندك دليلاً او برهاناً من القرآن او السنة من اولياء الرحمن و العقل المودعة فى الانسان بحليته او وجوبه او استحبابه. هات برهانك ان كنت من العالمين. و ما اظن لك دليلاً الا ان تقول من اختراع الشيطان بمرور الايام و الزمان شاع و تواتر بمثل الخمر انه ما كان فى ايام الرسل و اوصيائهم بل اختراع الشيطان فى ايام الجاهلية كما قال الله عز و جل انه من عمل الشيطان.

۹ \_ مرقومه جناب طاہرہ کہ بنوع مناجات تحریر گشتہ و حاوی اشارات بوجود جمال اقدس اہمی است (۴۰).

اللہ هو الاعز الارفع المجیب ثنائیات مضمینات از حقائق اہل حقیقت در شعشعہ و ضیاء و بہائیات منیرات از ذوات ارباب محبت در لمعان و بہاء. آفرین بر جان آفرین کہ سوای او نیست تا آنکہ او را آفرین گوید و تحسین بر خالق تحسینی کہ او سزد او را تحسین نماید. ای جان آفرین کہ بخودی خودت بخداوندی خدائی و یا بدیعی کہ بدع را از روی خود نمائی. نظری تمام بر اہل ولایت بالتمام و صطلی از صطلات غمام بر اہل نظام. اہمی مشاهده می نمایم بعین العیان کہ ایشان مطہر از کل ماسوی آمدند و ملاحظہ می فرمایم کہ قابل عطیات کبری شدند. اہمی عطیہ نازلہ از مصدر قدرت الیوم سر ربوبیت است و آنچه قابل عطای اہیہ است آن عین الوہیت است. اہمی مشاهده می نمایم کہ در حقیقت مقدسہ ای در بروز و ملاحظہ می فرمایم کہ در حقیقت نقطہ ای در ظهور. اہمی بہجتم لایق عطای سرمدی و آنکہ دلیل اویم قابل عطای احمدی. اہمی صلوات تو نازل بر بہائیات ہمیہ و زفیرات سرمدیہ. اہمی ورقات چند از نزد ایشان در نزول و آیات بسیار از حقیقتشان در ظهور. اہمی توئی آن خداوندی کہ آنرا کہ خواست همان آن موجود و آنرا کہ نخواہی در حال ساقط از وجہ شہود. نظری نظری تا آنکہ امر تمام آید. مددی مددی تا حکم احکم باتمام بر آید. اشہدک یا اہمی کہ امر میرم کل امور و حکمت او مصرف لیالی و دہور. بعزّت کہ نقصی در ہیکل امر میرمت در بدء وجود او نبودہ و طرئی بروجہ حکم



احکمت از یوم ازل نازل ناموده. بل بعین ناقصین امرت ناقص و برأی همآزین حکمت زائد. الهی که باید براندازی حجاب را از وجه باقی دیمومی. و باید پبایشی ذرّات سحاب را از طلعت قائم قیومی تا آنکه اهل حقیقت از مرکز واحده باجتماع برآیند. و سرّ دعوت را از اظهار انبیت خود ابراز فرمایند. ای ملک وهّابی که لم یزل فواره قدرتت در رشحان و لایزال عین عنایتت بر اهل تبیان در جریان. اشهد که مدّ مدادم از نزدت نازل واری که سرّ توصلیل و دادم از حضرتت واصل. اینست شمس مضيئه که از ارض صادیه در شعشعه و ضیاء و اینست قمر منیره که بقمص احدیه در جبل طوریه بهاء اهی. الهی لک الحمد حمداعلی باظهار نقطهالبهاء از ارض قاف. ثمّ لک الشکر شکراً متباهی بابرار کنز او فی از مقام ائتلاف الهی که نقطه بهاء رادر مقام استیدار آر و کنز او فی را بمقام وفا ثابت بدار. الهی طائفین حول نقطتین را حفظ فرما و بامر اعظم خود ثابت نما. تا آنکه نقطه را مضيء بر حقائق خود مشاهده نمایند. و بهجتم را در هیچ امری تخلف نفرمایند. اشهدک یا الهی که امرت از هیکل نقطه در بروز و حکمت از کنز وقیه در هیکل بهجیه در ظهور. الهی تو آنی که آنچه را خواهی همان آن موجود و هرچه را ظاهر نمائی بمدد آنیه در هر آن ممدود. الهی که نظری از نظرات نمان بر جاذب که مجذوبم تا آنکه سرّ لطف بی پایان را مشاهده نمایم که طالب مطلوبم. الهی که ممدود بنصرت و موعود بکرتت (حسین) سرّ محمد را از جمیع آفات حفظ فرما و یوم لقاء او را بارز نما. الهی گواهی که مرا مقصودی جز وجه اعلایت نیست و مدادم از عین عنایت بمدودت اولیائت جاریست. الهی نظری بر منزل ورقه بیضاء و غصنی از اغصان شجره حمراء الذی سمیته بعلی الاعلی و انک کبیراً کبیراً.

۱۰ — برخی از مناجاتهای جناب طاهره (۴۱).

ای آنکه ثناء ببودیت ذات پاک لامثالت را شاید و بیان جز از کینونیت مقدّس عالیت از غیرت نیاید. ای معبود بی زوال و ای مقصود اهل حال چه عالمی را ابداع فرمودی که منزّه از وصف سواء و چه صنعتی اختراع نمودی که مقدّس از نعت اهل انشاء. الهی این عالم باجلال غیر تو را نشاید و این مقام علی عال سوایت را نباید. مشاهده می نمایم بعین عیان مگونه از نور بیان که این عالم را تو بانی و غیرت بطفحی از رشح اشراق امر او محروق. و

این بنیان را تو مبانی و سوایت بعکسی از قمص لم حکم او معدوم. الله اکبر کو چشمی که مشاهده نماید و کو گوشه که بشنود و کو قلبی که ادراک نماید و کو صدری که سماک فرماید که چه مقام اعلی و اعظمی است که از نو براء الوجود موجود فرموده و چه عالم امنع و اقدسی است که خلاق الوجود تازه بظهور آورده و چه ندای باصفای هوش زدائی است که از طلسم اکرم و هیکل مکرم و رمز منمنم و میزان اقوم از مکمن صدور بر افق طور و مطلع ظهور در اصدار و صدور است و کلّ لاهوتیان خلع اغماض نفی نموده و بندای هذا هو جذب کلّ ارواح جبروتیه نموده و چه هوای بانضار روح فزائی است که از قدرت قدار المنیع بوجود آمده که کلّ عماثیون از عالم انوار هیئتیه بعالم سکون سکین گردیدند و رفع احجاب هویت از طلعات جمالیات باآنا نحن القوامون فرمودند. الله اقدر نظری از نظرات بدعیّه من غیر استحقاق بل محض الاشراق و الاشفاق تا به آن نظره مبارکه اعلی که همان کاف منوجه از نور بهاء است منوجد آیم و مددی از امدادات حقیه یا رب الانفاق که همان مدد منوره ابهی عین نور مستنیره اعلی است تا ذائب گردم الهی بآن رحمتی که خلقم فرمودی حینی که جز او نبود که مرا مصور گردان بآن صورتی که سوایت نمود که مرا متحرک فرما تا آنکه از عالم سبحات بجزب انیت قدیمه تو بیرون آیم و از مقام اشارات بمحبت طلعت منیره تو برتر شوم. الهی مشاهده نمایم آنرا که تو کرده ای و اخذ نمایم همان را که تو داده ای و بیاورم آنچه را که تو خواسته ای و قرار گیرم در مقامی که تو مقرر فرموده ای تا آنکه نظر نمایم بجمالی که جز تو نبود. لا اله الا هو و محو آیم و طلب نمایم جلالی را که بسوایت نباید. لا اله الا انت و صحو آیم. الهی بایدت استجابت دعوتم و شایدت تفرّج کریم و آیدت قضای دینم و بنجاح امرم. انک انت الذی لاجل ذلک خلقتنی و بما هنالک ابدعتنی و انک انت خیر الشاهدین و ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و مجیب دعوة المضطّرين و انت الحمد لنفسک رب العالمین.

الی تو آنی که بود و سوایت را نه وجود تا آنکه تلقاء وجه جمالت لسان بانا گشاید یا آنکه در مقام بیان هوانا بیاید. نظری از نظرات الهیه تا آنکه بآن نظر سوایت را درهم سوزم و عنایتی از عنایات ازلیه که طریق علم حقیقت آموزم و آنرا که تو عنایت فرمائی اندوزم و

منافی آنرا ریزم. الهی آنچه را خود خواهی چنان کن و دردم را بدوای خودت درمان کن و مخلصم از این و آن و بروم از چنین و چنان کن. الهی دردی که از نزد تو آید که ورا درمان است و آنکه ترا جوید چه در بند این و آن. ای حبیب قلب عارفان و ای درمان درد طالبان خود آفریدی که احدی نبود پس تنزّم بعالم غیریت چه بود که سوزانم از نار و قود و طرحانم در بین اهل احدود و فجعانم از شؤون اهل قعود. الهی بعزّتت که از کشته تو خوف نیاید الاّ بسرود و از سوخته تو دود نیاید الاّ بوجود. دانم که منزلم کیست و مقصود از تنزّم چیست. خواهد که بیازماید و آنکه خواهد مصفی آید و آنکه خواهد زنده نماید و آنکه خواهد بزیاید و نگارد و برآرد و نگاهش دارد. الهی چه وجوهات محسنه از حجابات خفاء در تنزیل و چه آیات مستحسنه از طرازات بداء در تنزیل. الهی لک الحمد حمداً هو نفسک الاعلی که برداشتی پرده را و نمودی خود. کرده را بکن آنچه خواهی که آن محبوب است و بیاور آنچه داری که آن مطلوب است. الهی غیر از تو هم نبود مرا و جز حبت نبود دردم را دوا. الهی همه طالب استراحتند و من گریزان و کلاً شایق لقائند ولیکن من ترسان. زیرا که دانم چه خواهی و من ناقص انقص مشاهده می‌نمایم چه طالبی و من صمیّت احرس. الهی بحقّ رحمت مطلوب و آن سلطنت اغلب لامغلوب که از کشاکش نفسانیّه ما را خلاص فرما و بآن جلوه متجلّیه از مطرز غیوب که از چه و چون و چرا بیروم نما تا آن را که نموده‌ای نمایم و آنچه را فرموده ای فرمایم. بحقّ حروفات اعلی و طلعات حسنی و وجوهات ملائکه در عماء. انت جواد کریم و الحمد لله ربّ العالمین.

الله باین بال شکسته خواهم که طیران از جوّ عماء هویت نمایم و باین دل خسته از عالم رضوان و صفاء حکایت نمایم. البتّه جز توام نبود که نصیرم آید و غیرتوام نشاید که ظهیرم آید. ای آنکه ابداع فرمودی مرا مطهر از همه شأن و اختراع نمودی بلا این و آن و نمودی آنچه جز تو ننمودی و فرمودی آنرا که سوایت نبودی. آوردی بامری که جز خداوندیت نبود و ظاهر نمودی سرّی که سواء کبریائیت ننمود. الهی آدمی که بدیع فطرت تو بود مرّة اولی در همین نور موجود و باین طراز مصعود و باین نماط مرفود و باین تکیه‌گاه مشهود و از این شراب مسقی و از این جمال محکی بود. الهی که او را باقتضای مشیّت تنزل دادی و

برشته ارادتت کشیدی و از مقام قدر او را مصّور بعالم قضاء للاداء بازداشتی باینکه منم  
مرآت صفاء و آیه بهاء که بعد از انقضای اجل باذن الله اعلی خواهم از کتاب منقوشه که  
صحیفه مسطوره برشحات ذرّات وجود که مکّون از علّت شهود گردید خواند و حقایق  
منجمده شما را باشراق ضیاء و جمال ازل بذوبان آورد. الهی شهادت می‌دهم که اجل  
منقضی و سرّ وعده مسری آمده و آیه وعدیّه و طلعة حقیّه آمده و از مقام اعلی و منظر  
کبری مشرق گردیده بائی انالله لا اله الا انالله العلیّ الکبیر .

الهی الهی بحقّ ذات اعلاّیت که نفس مقدّس اوست و بجرمت کینونّیت ایهایت که ثمره  
فطرت اوست و بحقّ انّیت قدیمت که آیت قدرت اوست و بحقّ سلطنت عظیمت که همان  
مشیت اوست دریاب ما واماندگان تیه خسران را و بچشان بما لذّت عفو و غفران را. الهی  
بآن رحمتی که ما را بدان بود فرمودی و شیء جز او نبود که ما را براه آور و برضای خود  
برآور تا آنکه از کشاکش نفس اماره رهیم و مهیای لقای باصفایت گردیم. یا  
ارحم الراحمین رحمی رحمی رحمی. یا خیرالغافرین نظری نظری نظری که کار از دست رفت  
و کشتی غرق گردید صبح دمید و ما را مفرّی نیست و شأن اقبال و ادبار ما یک است.

الهی مشاهده می‌نمایم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی‌حدّی را مجال نیست که  
تنطق فرمایند. بل ختم بر السن و افواه و کنا بهما بین یدی ایشان گواه. الهی این تنطقم از  
اشراق جمال و فضل اکبر تو است و این تبلّج از ضیاء جلال امر احتم تو است که مرا  
وحده در گرفته و در مقام تلجلج باز داشته تا امرت چو نزیل و حکمت چو دلیل فرماید.  
الحمد لله ربّ العالمین و هو خیر ولیّ للصابرین. طاهره.

الهی آنچه مرا باید از تو آید و آنرا که تو شاید غیرت نباید. الهی ابداع فرمودی آنرا که  
خود خواستی و او را با نیت خود آراستی پس در مقام ادائش خواستی. الهی شهادت می  
دهم که قیام فرمود براستی و بیان فرمود آنچه خواستی. الله نصرتش از که و سرّ دعوتش از  
که جویم. الهی نمی‌بینم جز ذات پاک بی‌مثالت متمکّنی که از وی استعانت جویم و نمی‌یابم  
سوای وجه فعّالت مقتدری تا طلب فتح نمایم.

الهی تو ابداع فرموده‌ای و تو اختراع نموده‌ای. تو امر بقیام نموده‌ای و آنچه را خود خواستی آورده‌ای. باید نصر تمام و شاید انجام زمام و آیدت نظم انتظام ای ملوک علام و ای حبیب اهل مقام. نیست غیرت موجود تا لب بانا المقصود گشاید و سوایت نیست و نابود کی از او کار بود آید.

دریاب که نصر تو بر تو رواست و بگیر که حق تو تو را سزاست. ای بقدای محبان وجه جلالت که بجز تو و حب تو شیئی دیگر را نخواستند و بقربان عارفان بزم وصال که بجز تو نظر نمودند و شیئی دیگر نجستند. چون از مشعر مصفا که بهمان آن بدع فرمودی در آن لقاء ترا دیدند و از غیرت بالکلیه رهیدند و چون بمجذب الطرف در حین تمکنت بر مسند عطاء رسیدند و از کلّ فی کلّ وارهیدند زهی شرافت کبری و حبّذا از این سلطنت عظمی که مخصوص خصیصان گردید و بایشان از کرمات ملوک اعلی رسید. الله اکبر که بدء و انتهای لاجل فیوضات نازله از مصدر فضل ایشان غیرمقدّر و غایت بدائی از جهت نفاذ عطیّاتشان غیرمصور. لله الحمد حبیب العارفین که اظهار خداوندی خود فرمود و ابراز فیض لایتناهی خود نمود که احدی را از ذرات وجود از آشامیدن از کأس وجود از برکت احرف جود وانگذاشت و در نزد کلّ کائنات از انعام لایتناهی مشهود از فضل یوم موعود گذاشت. می گویم آنچه را گوئی و الحمد لله رب العالمین. طاهره.

۱۱ \_ مرقومه جناب طاهره به اصحاب ارض صاد (اصفهان) (۴۲).

هو الله الملك القادر العسوف. سبحان الذي ظهر امرالذی هو محتوم من عنده و نزله بقدر معلوم و الحمد لله الذي اخرج صحيفة التي هي في بيت الحجاب مكنون و بخاتم الرب محتوم و لا اله الا هو، ما عظم صنعه و كبر لطفه و عجب امره. قد افتن الذين اقساموا بالله جهد ايمانهم. لئن جاتهم آية من عند الله ليؤمنن بها و قد جاتهم و احاطت عليهم من كل الجهات و هم لا يشعرون و لا يعقلون و لا يلتفتون. الله اكبر ربّي القادر العسوف المقتدر الذي اظهر نورالمستور في هذه الليلة الظلماء الديجور ناطقاً بثائه ماحياً لآثاره و مجذب الذرات الى طلعة وجهه الغفور. فيالها من نورالذی كوّن كينونيته من طين ارض المقدسة التي كتب الله عليها الطهارة من كل الارجاس و المراقبة عن الانطماس في طمطام الزیغ و الادماس. فيالها من

ظهر الذى هو عين البطون و سر الكاف المستديرة البديعة فى النون. يا اهل البطون الذين  
طهركم الله عن ريب المنون و القلم و ما يسطرون. ما انا بنعمة ربكم بمجنون. اسمعوا ندائى  
واخرجوا من السجون و قفوا بباب الله الرفيع و اعرفوا رمز المكنون و احفظوا سر المصون.  
اسمعوا و اعرفوا و اصغوا و تنبهوا و لا تعرضوا فتحسروا. فان باب الفضل قد فتح عليكم مرة  
اخرى بعد الذى سدّيته من اشارات السوء و انظروا بنظرة المودعة فيكم الى طلعة الله المتجلية  
لما سوى آيات ربه العلى الاعلى و اعلموا انكم ظلمتم انفسكم باعراضكم عن تشعشع  
بروق جمال الازلية و هيكل السبوحية و مظهر الصمدية بعزة ربي. قد تجلّى عليكم نور الله  
البديع الذى كوّنت حقيقة من ماء الجارى من سحب المكفهرة من عماء الاحدية. بعزة ربي  
قد هلكتم انفسكم و القيتموها فى تيه البعد و حسرتم حسراتاً عظيماً. يا قوم قد طلع الفجر  
من افق السوداء الذى كوّنت من ادباركم. فانظروا بنظرة صافية بديعة و اعرفوا حكم ربكم  
فان الله قدمّ عليكم باخباركم و تذكركم بآياته المنيرة. يا ملاء الانوار تعلموا سبل العبودية  
من عبدالصالح و الثور اللائح و السر القاطع و الرمز الجامع الذى انقطع بكنهه الى الله و فاز  
بلقائه و طار بهواه فانه صلى الله عليه ما التفت الى احد و مضى حيث ما امر الله. يا اخوانى  
الصالحين ... الاكرمين بعزة مولاي ديّان الدين و رب العالمين ليس احد منّا مثله و ما كنّا  
شبهه. فقد كشف الله الغطاء و بصّرنا بما هو نحن عليه عاكفون يا اخوانى اشهد الله ربي و ما  
هو فى علمه ان هذه النملة قد شاهدت من هذا الطير المورق فى جوار العماء و المنغمس فى  
بحر المسك الحمراء نظراً صحيحاً مستقيماً و فطرة سالمة... اشهد الله ربي ما رأت عين الدهر  
بمثلته. مندكاً انيته، متلاشياً ظلمته، خارجاً عن بئر طبيعته، مخالفاً لهواه، تابعاً لرضاء مولاه.  
اتقوا الله يا اهل البيان و استغفروا ربكم يا اهل العيان بما قصرتم فى حقه و ما وصلتكم بامر ربه  
و لا تغفلوا عن سر الاعظم و رمز المنمنم و نمط الاوسط الاقوم. الله اكبر ربي كبيراً و سبحان  
ربي بكرةً و اصيلاً ما خفى مكره و ما اشدّ بطشه اى رب ادرك امتك الفقيرة و ادخلها  
برحمتك فى عبادك الصالحين. مولاي بعزتك ارى بروق سطوتك و تحرّك خيط غضبك.  
اى رب اجعلنى من اولياء وليك الذى لا يسرف فى القتل لاخذ نار شيعتك انه كان منصوراً  
من عندك. يا اهل النظر و الايقان و يا اهل الزكاوة و الاحسان زكّوا انفسكم عن غير

طلعة الله الملك العدل السلطان. ساداتى بابى انتم و امى و ما فى علم ربى لا تغفلوا عن حكم الشمس و القمر بحسبان و اعرفوا رايات التى رفعت لمعرفة الاركان و لا تجعلوا انفسكم سائرون فى وادالعسر و الحرمان بعزة ربى ان بجرالفتنة دائم الفوران و ما ينجو منها الا من اسبقه عناية ربه الملك الديان. موالى فضلكم قد انطقنى و نورانيتكم قد انجذبتنى و استقامتكم قد اقامتنى و الا بعزة ربى قد كنت فى زاوية مطروحة و خرساً من تهاجم اسهام الافتراء و الزور و تراكم ذرات الناشئة من اهل الغرور. فقد احيانى ربى و امرنى بالرجوع اليكم و اخذ عهدالموعود منكم. ارى بعزة مولاي القديم تلاطم طماطم القهارية و تموج البحار الجبارية. الله ربى ادرك امتك و خلصها مع من معها من اشارات البعيدة عند طلعة قمص حضرتك و انصرها بنصرك... اشهدك و ما هو فى علمك بان امتك ما ارادت فى شأن الا وجهك و ما خلجت فى قلبها بان من الآتات عصيانك و ان كانت وجودها ذنب و ما يصدر من الذنب ذنب و اظهارالذنب و الاشارة اليه ذنب على ذنب. فاشكرك يا ربى بهذه النعمة العظمى و احمدك بهذه العطية الكبرى و هى غوص فى بحر عصيانك و ذكرك المتجلية من سحاب غفرانك. بعزتك ارى فيضك الدائم الذى يجرى بانقلاب الماء ثم من بحر الذاهر المتلاطم باننى اناالله الملك القدوس القائم. قد خلقت الجنة لاهل التسليم و النار لاهل الجحيم الذين يتوجهون بزعمهم الى ساحة قدس الازلية بالاشارات البعيدة الموهومية و يغمضون ابصارهم عن تجليات البدعية و اشراقات الآفاقية و الانفسية باننى اناالحق المليك الفضال و امتحن الناس بايات الجلال المتألثة من صورة الانزعية و قمص الاحدية و سر الازلية. هاذا يا اهل البيان الذين هم ناظرون الى الميزان. اختم كلام الذى يفور من شجرة البيان و امسك القلم عن الجريان باذن الرحمن الذى استوى على السماء و هى دخان بما قال مولاي المحيط على ما فى الامكان روح من فى ملكوت الاسماء و الصفات فداء ذى طلعتته يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصارالخلق فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة بابى هو و امى و ما فى علم ربى قد كشف الغطاء لاهل العيان حين استوائه على عرش البيان. ان حديثنا هذه لتشماز منه قلوب رجال البيان. ان الحمد لله رب العالمين.

هو الله المقتدر الدائم الذي لم يخف الفوت فحلّم و علم الفقر اليه فرحم. بسم الله العلي العظيم  
لظهر اسمه الحميد العليم من قمص البهاء و مرآة الصفاء و نور البيضاء و سهواهواء و طرز  
الحمراء و طلعة الصفرء متلبساً بلباس الخضراء و ساكنة في جبل القاف بذكر اسم ربّه العلي  
الاعلى و مستديرة في وسط سماء الابداع لانجذاب اهل العماء و صعودهم الى طور السناء و  
قطعهم عمّا سوى يا اراضى الجرز و حروف الرمز و كتب المعطّلة و اوراق المتلاشية و  
اسطار المتفرّقة انظروا بنظرة المودعة واعرفوا آية الموهبة و اقرئوا حرف المسطرة في قمص شمس  
المنورة التي زكت و علت و تعالت و دارت و استدارت بان على نور الارضين. يا اراضى  
المقدّسة و البيوت المرفّعة و الجبال الراسخة و البثور المعطّلة اجيبوا داعى الله الذي يدعو الى  
بيت مطهّرة و رمز منمنمة بعزة ربّي القادر. قد قضى امر ربّي و ما اجد لحكمه من مردّ و لا  
لفيضه من نفاذ. فيا طوبى للواهين، هنيئاً للواصلين و يا فوزاً للمنقطعين الذين ما صغّروا عظمة  
ربّهم و راؤه قادراً مقتدراً يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد في كلّ حين. يا قوم الذين رديتم نور الله  
و ما احتملتم امانته بعد الذي اخذ منكم ولايته و نزل عليكم طهارته و قرء عليكم آياته  
و كشف عنكم غطائه بان الله ربّكم قد فتح باب العقل و النهى و انتم في حشر بديع. قد كنتم  
مبعوثاً فاطلبوا ما شئتم و لا تعرضوا عن فيض الذي لا تعطيل له و لا نفاذ. فقد عرفكم يا  
اخواني سر المودعة في الابداع و نبهكم بان الفيض تامّ في حين الانوجاد و ليس لتجلياته حدّاً و  
لا نفاذاً. اما ترون في الآفاق بنور الاشراق بان كلب الذي هو اصل الخبث و الرذالة بعد الذي  
يعرض عن الكليّة و يلقي نفسه في المملحة يصير زينة للاطعمة و الاغذية و ما يجاسبه ربّه بما  
مضى بقدر اقلّ من ذرّ ابدأ. اما وصل اليكم حكم الانفس حين طلوع صبح الذي تنفس بان  
حبّ على حسنة لا تضرّ معها سيئة و ما ارى لما ينزل من عند ربّي اختلافاً. يا اهل العالیه  
بابي انتم و امّی و ما في علم ربّي اما قال مولیکم القديم و اسم الله العلي العظيم جلّ ذكره و  
عظم شأنه و صلواة الله على من اتبعه فوالذي نفسى بيده لو ينطق احد من النصارى بالفطرة  
لكانت حجّة على الكلّ. آه ثمّ آه قد خوّفنا الشيطان و اوردنا مورد الخسران و اعرضنا عن  
طلعة جمال الله الملك الديان. واحسرتا ثمّ وا اسفا بعزة ربّي لو لم يدر كنا فضل ربّنا بديعاً لكنّا  
من الخاسرين الهالكين محسوباً و في ارض الخيال مع التماثيل مقيداً محبوساً. آه ثمّ آه الله ربّنا



ادركنا و نبهنا بامرک البدع و عرفنا حكمك و الحقنا بنور عزك الابهج لاكون لك مطيعاً  
و عن سويك منحرفاً. اى رب ادخلنا فى عبادك الصالحين الذين يقومون بامر رب العالمين  
لاخذ ثأرالذى هو قد كان عندك عظيماً. لانه عبدك الصالح المطيع الذى احتمل ما حملت  
و كان مظلوماً مجهولاً. اى رب احفظنا بحق نفسك العلى الاعلى حتى لانشماز من ذكرك  
المستور الخفى لعلك بذلك ترحمنا و توردنا مورد عبادك الصالحين. اى رب صل على آلک  
الذين طهرتهم عن رجس حدود الامكانية و نزهتهم عن قيود الزمانية و قد جعلتهم عندك فى  
اطراز العز مكيناً و ما جعل لاحد حظاً الى معرفتهم بل استخلصتهم لنفسك و لاداء ما  
عندك اميناً. اى رب صل على شيعتهم الذين هم منهم لا فرق بينهم و هم الا انهم عبادهم  
المكرمون الذين لا يسبقونهم بالقول و هم بامرهم يعملون بديعاً. يا رباه صل على عبدك الذى  
اصطفيته و الى ساحة عزك آويته و الى مقام قربك ادितه يا ولى الاولياء. اشهد انه محبوب  
عندك راجياً فضلك ناظراً الى وجهك و كفى فى فخره بانه الجامع الاسمين و صاحب  
القرنين و واقف باذنك من دون شك و مين. يا اخى الصديق و يا مولاي الوثيق صلى الله  
عليك على التحقيق و عظم الله اجرک بجرقة قلبك على الغريب عن الاوطان و حقيقة  
الابتلاء و الاحزان و عين البكاء و الحرمان. آه ثم آه الله الله الله ما هذه الضجرة التى انفطرت  
السّموات و انشقت الارض و حرّت الجبال هدأ. آه ثم آه يا رباه ادرك امتك و اقبض  
روحها فانها لا طاقة لها بمصيبتك. الله الله الله ربى ادركنى بالحق بان لا طاقة لى باداء  
الحقوق. اى رب ما ادرى باى شؤون النظر ابكى. بعزتك قد كوّن البكاء من هيبتك و قد  
جرى من عين عنايتك و الا بسطوتك يحرق ماسويك مولاي الغريب و سيدي الوحيد. بابى  
انت و امى و ما فى علم ربى ليس لى ناصر حتى ابكى عليك و لا لى معين باقامة العزاء لك  
آه ثم آه ارى كلهم سكارى و عن طلعتك محجوبين و فى ارض البعد اسارى. بعزّت ربى  
لويلعلمون ما اعلم لىكون عوض الماء دماً و يطرثون على رأسهم تراب الارض دائماً ابداً و  
يفرون من سطوة قهرالله فوق جبال الرواسخ و يضجّون و يصعقون و يحييهم الله بنظرته ثم  
يرون ما فعلوا و يفعلون الله اكبر الله اكبر الله اكبر ايها المظلوم الاسير و السلطان الجابر الكسير  
فاعف عن امتك و اجذبها الى جوار قدسك و ادخل برحمتك فى عبادك الصالحين يا اخى

الشفيق و مولاي على التحقيق لا يخفى عليك حالى و تسمع تغلغل احشائى لآتك نور بنور الرحمن وناظر بطلعة البيان. مولاي ادع ربك لفرجنا لعل يحدث بعد ذلك امراً و نلحق بمولانا روح من فى ملكوت الاسماء و الصفات فداء طلعتة. آه ثم آه ثم آه الى ماشاء ربى و الاسفاه آه واحسرتاه على ما فرطت فى جنب الله مولاي باي انت و امى يا جامع الاسمين و مظهر الرمزين ارجع الى ارض الصّاد و تبه اخوك بعظمة حكم رب العباد و بلغهم حكم الله و عرفهم امر الله. فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر بعزة ربى ليس هذا التّنبيه الاً فضلاً محضاً لو ارسل ربى ناراً فيحرقنا فى الحين لكنّابه مستحقاً لآنا غيرنا فطرة الله و كذبنا حجّة الله و اختلفنا فى امرنا بعدالذى جعلنا امّة واحدة و ديناً واحداً الله اكبر. نبههم يا سيدى و ذكرهم يا مولاي والله الحقّ تالله ذوالفيض المطلق ان الامر قد قضى و الكلّ مأمورون بالخروج و عدم الامهال آناً و دقيقةً. ذكرهم يا مولائى بالنظر الى كتاب الله الذى لا يأتيه الباطل و لا يقارنه العاطل حرفاً. و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لوليه سلطاناً فلا يسرف فى القتل انه كان منصوراً. و اكشف الغطاء عن بصائرهم باوصاف الذى ورد من آل الله جلّ جلالهم فى هذا الباب و قد صار محتوماً و تشعشع من مقام معلوماً بحيث لا يكون على وجهه رشح من السحاب ابداً. و من علامته الحركة اللوثة و قتل نفس المتحرّمة فى حرم المعظم و قتل نفس زكيّة اى نفس ازكى منه روحى فداه فى سلسلة الرعيّة و اى روح اعلى منه فى حجاب الحقيقة. الله ربى ادرك عبادك المنقطعين. اشهدك بانّ امتك بلغت حكمك و ما قصرت فى ادائها بفضلك و منك فادخل عبادك فى المنظر الاعلى بالرجوع الى طلعتك و السجود لوجهك الطّالع الاعلى و احفظهم عن الشك و الرين ... و السلام على اختى الكئيبة الحزينة التى مرّت يمّ الاحديّة صلى الله عليها وعليها بالسكون فى ارض الطّاء و البكاء على مولاي و مولاه خفيّة و السلام على كلّ اهل السلام. آه واشوقاه الى رؤية والدتى المكرّمة و شمس الطّالعة اسئل من فضل ربى ان يحركهنّ الى ارض الخاء و ان ما تيسر فالامر امر الله لعل يحدث امراً اينما تكونوا يأت بكم الله جميعاً. انا لله و انا اليه راجعون. مولاي (ص) ان رضيت المريم سلام الله عليها بالرجوع الى ارض الصّاد فارجعها انشاء الله ربى يجمع بيننا فى جنّات عدن كريم. ان الحمد لله ربّ العالمين.

١٣ \_ مرقومه جناب طاهره خطاب به يكي از اصحاب (٤٤).

بسم الله العلي العظيم. لله الحمد حمداً شعثعائياً متلامعاً متقدساً كبهاء ثناء الله على نفسه. حمداً يفضل على كل شيء كفضل الله على خلقه و الصلوة على عبده الذي اصطفاه لولايته و اجتباه محبة و جعله مقام سلطنته. والسلام على نوره و ظله الذي لا فرق بينه و هو. الا انه نفسه و يده و جنبه و آية معرفته و على اشهر المعلومة و العلائم المنصوبة و الامثال المضروبة و الآيات القاهرة النازلة من عماء الصمدانية و الدالين على وحدته و الثناء الابهي و البهاء الاسنى على شيعتهم الذين هم منهم و لا فرق بينهم و هم الا انهم عبادهم الطائفون حول ارادته و لعنة الله على اعدائهم المعرضون عن آية معرفته و السلام من الله العلام عليك يا طاهرة المطهرة و يا نجم الزاهرة و النور الباهرة و رحمته و بركاته. مولائي قد بلغ الينا كتابك و عرفنا لحن خطابك. شكر الله سعيك و جعل فردوس الاعلى مالک و اما ما سئلت من ما سئلت من امر عظيم و خطب جسيم اسئل من فضل ربي العظيم ان يوفقك لما يحب و يرضى و ينجذبك الى طرفه الاعلى و ينسيك ذكر ماسوى و يدخلك جنة التي لا ظل لها. يا اختي و قره عيني فاحفظ نفسك من اشارات التي يمنحك عن الدخول في بيت الجلال و يججبك عن سر المال فان سطوة آيات ربك قد احاط اليوم كل الرجال. يا ربا احفظنا من شر الذي ينشاء من النظر الى غير طلعتك فانك في هذا اليوم البديع المبارك الذي قد طلع شمس الوحدة في وسط الزوال و رجع نقطة البدء الى الختم و ظهر سر المال من ذوى الجلال و كشف القناع عن وجه الجمال و استنطق الحقايق بان لا اله الا الله العلي المتعال. قد جعلت الشرف العظمى و الكمال الكبرى محو الغير في طلعتك و التشرّف بحضرتك و الوفود بعنايتك و ما اردت من الخلق الا الطواف حول ارادتك و لا يكلف نفساً الا ما آيتها من فضلك و ما يريد من الخلق من رزق و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذوالقوه المتين. طوبى لمن عرف لحنك و غرق في طمطام محبتك و نجى نفسه من الهلكة الناشئة من تغيير فطرتك. قد افلح المؤمنون الذينهم في صلواتهم دائمون و الذين يؤتون ما اتوا من فضل ربهم و على ربهم متوكلون. آه ثم آه ما ادرى ما اقول. على ربي اعتمدو به اتوسل في الوصول الى المأمول انه العلي الغفور. جان خواهرجان من اي كسى كه خالص است نيت تو و صافي

است فطرت تو و متمکن است قابلیت تو و در ضیاء و اشراق است هویت تو صلی الله علیک بدان که این اقله مباحصی و منغمسه فی بحرالهُواء داعیه مقام و رتبه نیستم بنوع من الانواع پناه می برم بعزت او از الحاد در سلطنت او و از او می طلبم که محروم نفرماید ما را از فیض عظیم این یوم عظیم که باب الله گشوده گردیده و حجب مرفوع و استار مکشوف و منادی او در کلّ مقامات و انفس آیات بنطق آمده که الیوم یومه و المقام مقامه. اسرعوا الیه و ارفضوا غیره فانّ الفوز عظیم. فانّ الآیة قد طلعت و تنجذبت الی مقام الذی لا عین رأّت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر. آه ثمّ آه من عظمة الفیض و غفلة الناس بهماء صمّاء و وقوفهم فی ارض الحدود و سباحتهم فی طمطام الهوی. یا احتی بدان وفقک الله که سنت الهیه متغیّر و متحوّل نمی شود. قد علم اولوالالباب انّ الاستدلال علی ما هناک لا یعلم الا بما هیهنا. عزیز من عبادت در هر عالمی اقتضائی دارد.

عبادت عالم فؤاد محو غیر است در طلعت ربّ. عبادت عالم عقول امتیاز حقّ و باطل است. عبادت عالم ارواح سیر بسوی معرفت حقّ است. عبادت عالم مثل توجّه بسوی وجهه مقصود است. عبادت عالم اجسام این اعمال ظاهریّه وارده از شرع مطّهر است و این عبادت بدون معرفت و بنفسه مؤثر نیست. چنانچه می فرماید حجّة الله التّاطق و لیس الشرف فی الاعمال الطّیبة و الآثار الحسنه لانتها اثر فعل العبد. بلکه شرف عظمی جان خواهر من محو غیریت و رفع اثنیّت می باشد و عدم التفات بشیئیّت. آه ثمّ آه از قلوب مریضه و نفوس منقلبه و طبایع منعکسه. العجب که خود را از جمله مصدّقین می شمارند و چون القای قول طیب بر ایشان می شود بزعم خود و بنقصان قابلیت او را معوج و معکوس حکایت می نمایند. قسم بآن کسی که جانم در دست قدرت اوست که از حقّ چیزی نفهمیده اند و بنای فهمیدن را نیز ندارند. الی الله ربّی اشکوّمّا نزل بی منهم و اصبر و احتمل لرضائه. انه سمیع شکور... لعلّ الله یحدث امرأً انه جواد کریم. اسئل الله ان ینجینا من هذه المحنة انه عزیز غفور. دعای بجهت بگم خانم مرسل شد پروردگارم شفاء بخشد.

۱۴ \_ مکتوب جناب طاهره به یکی از بابیان (۴۵).

یا حیّ قیوم

قرّة العینم بیا اندر نوا      با نداهای نوای نینوا  
 تا ربائی جمله ذرات نور      ریزی از اشراق وجهی نارطور  
 جان من برخیز با شور و شرر      در نگر با چشم ساقی درنگر  
 کو فتاده جمله ذراتیان      در صعید وحده اما صعقیان  
 خیز از جانور چشم انظرم      یاب ایشان را به جذب اقدم  
 تابکی در قعر باشی طرحیه      تا بکی مانی تو سرّ خافیه

ای نور چشم اهل ولا و یا قابل ریزش رشّ حمراء البهاء اقدر از ملیک انصر بر حقیقت نورانیّت و ثناء انظر با جلوه نصر بر ذاتیّت سبحانیّت. بعد از وارستگی از خستگی حمل شؤونات اهل شأن در محشر و بعد از آزادگی از طریّات طره اهل غیر. بشنو ندای باصفای روح فرای کلمة الله الاعلی را از نقطه قلبیه پس نگاه دار آن قبه صطلیه را بگوش واعیه. پس در مقام اظهار اشراقی برآی و زنگ غبار طرئی از قلب فاء بزداى که جزاک الله احسن الجزاء ثمّ جزاک الله احسن الجزاء ثمّ جزاک الله احسن الجزاء. ای قرّة العینم فدایت شوم. البتّه قیام بامر نما و در مقام تربیت رفرقیات از مصدّقات برآی که صدرم در خروش و عقلم مدهوش گردیده. جان من بدانکه در این سبعة ایام قیامت قیام فرمود و تبلیغ احکام الهی بیانا بخاصّ و عامّ نمود و بدانکه صدمات عظیمه بر ما وارد آمد از ابخره اهل تبخیر و بلیّات مستصعبه بما رسید از تهاجم اهل تغییر. در هر حال شکر مر قادر فعّال را سزد و بمرحال حمد مر محبوب لازوال را شاید. خلاصه عزیزم آنچه را باید بفهمم فهمیدم. البتّه در مقام ترحم بر مصدّقات برآی و ایشان را امر بتزکیه و صفای نفس نما و البتّه ایشان را مطلق العنان... و امگذار که هنوز در مقام کمال نیستند. محبوب فؤادم ایشان را امر بصلوة در اوقات خمسہ بفرما که هر وقتی مظهر هیکلی از هیاکل قدیمه می باشد و در هر آنی امر بیک نهج از فواره قدرت ظاهر می گردد بگو که لعنت خداوند بر تارکین صلوة و تارکین حجّ و زکوة و بگو که حکم خداوند در هر دوره جدید و بدیع است و آن حکم جدید اقامه فرائض و سنن است و فرائض توجّه الی مبادی فیض و مبانی فضل است. سبحان الله که قلوب پر از خطر و صدور مملوّ از خوف بشر و وجوه از صدمه منافقین و مصدّقات در

مقام صفاء و وفاء آیند و قبسی از قبسات سینائیّه تا بآن تائبین و تائبات در هم سوزند. بگو ای حبیب قرّة العین که تصدیق امرالله محض تلفظ نیست. باید قول با فعل مطابق آید. لعنت خداوند بر مردی که از جان ناقابل خود ترسد و ادّعی تصدیق نماید. پس لعنت خداوند بر زنی که او را از اسیری باک باشد و ادّعی تسلیم فرماید. الله اکبر که در چه مقام واقفند متحیرین و بچه وجهه ناظرند مدّعین. الله انت نصری و انت مددی. فارحمنی برحمتک و اغفرلی بعنایتک و اجعلنی من الشّافعیین فی ذلک الیوم الاکبر عندک مذکوراً. و سلام ما را بکلّ اهل ولایت از مصدّقات برسان خصوص رضائیّه رضیه که باید در مقام حکایت کامل اکمل آید و کذا بانیس الزّاء جناب طلعة البهاء را بسلام بسیار متذکّر و کذا بزهر اجانم بفرمائید که برساند بمصدّقات که روزی هزار مرتبه ذکر لا اله الاّ الله واجب است. لعنت خداوند بر متمرّدین امر اعلی.

۱۵ \_ مکتوب جناب طاهره به یکی از بایان (۴۶).

هوالمحیّ. بدء صفحه مراد بنور جمال ذکر اسم قیوم مجدّیست که آنچه را خواهد بنار فعّال موجود و زیب نگاریه ابتداء حمد حمید دیموم محمدیست که آن را که خواسته بنور جمال خود مشهود. الهی انت کفانی من طلب الشّهود باینکه مرا جز تو مقصودی نیست و کلّ اشیاء الیوم نزد من کما بدء است. انهم لن یکوئن شیئاً موجوداً. الهی گواهی می گیرم که در روز ازل شهادت دادم بنفسانیت خود بوحدانیت و شاهدت می یابم که در سطر اوّل اقرار نمودم بذاتیت خود بفردانیت. زیرا که مرا از نو آراستی و از کینونیت اظهار خداوندی خود خواستی. الهی شاهد که نیندیشیدم از همزات و نترسیدم از لمزات. ایستادم بقوه تو قوی القوی و ظاهر نمودی از من سرّ ستیره خضراء. الهی می گویم آن کلمه ای را که از حقیقت مقدّسه حفیظه اوّلیّه مشعشع و از ستیره خلیقه ازلیّه ملّمع ان الحمد لله ربّ العالمین و تبارک الله حبیب العارفین الذی لا اله الاّ هو. لا نعبد الاّ ایاه و انه هوالمحیّ الحیّین. الهی گواهم فرمودی که از اشراق جمال ازلیّه هیاکل نوریه منوجد و از بروقات جلال آیات قدوسیّه مدّد. الهی گواهم که یکی از آیات مشرقه اقرار او بنور جمال قرّة العین عیانین آمد و هیکلی از هیاکل مقرّبین گردید. الهی گواهی که بانقطاع از ماسوی محبوب ما آمد و

بامتناعش از ماعدی قرّة العین اولیاء گردید. الهی بحقّ حقیق ازلیّه و بناهای آتش فشان صمدیّه که او را بمقام کمال رسان و از اهل اتّصال خواصّش گردان تا آنکه از شراب وحدت نوش فرماید و قلع بنیان کثرت را بنظری فرماید. پس دریابد سرّ حقیقت را که بسیار عظیم و بیابد کنز مخفیّه را که محبوب قدیم هو حقّ واحد است و حکم این واحد کما بناه الله غیر زائد است و کلّ موجودات از اشراق جمال بدیعه در وجود ولکن لا یشعرون. و مجموع کائنات از ضیاء قنّاع احدیّه در شهود و هم لا یفقهون. ای محبوب فؤاد طاء و ای انیس قلب زاء که محو از جام وحدت شدی و صحو از جذبه صرف ازلیّه آمدی. خواهم از خداوند غنیّ الذّات خود که کشف سبحات جلالت شود تا بجذب الاحدیّه داخل فردوس غیبیّه بعین شهودیّه شوی و مقام لامقام ربّ البریّه را مشاهده فرمائی که سوای نفس زکیّه و کلمه مبارکه علیّه احدی متقوم بقوام عدلیّه نیست و انوار وجود بریّه از عین العیان صادیّه جاری و مضیّء است. اشهد الله علی ذلک و کفی به شهیداً. ای محبوب فؤادم ورقه مبارکت را بالتمام دیدم و بنضایر لطایف مجردّات عروجیّه کلماتت رسیدم و خداوند قدیم المجد عالی الجدّ خود را شاکر آمدم. یا محبوب الفؤاد و یا مظهر انوار السداد که جمع فی الجمیع آنچه در سموات علی و ارض سفلی و ما بینهما معادل جزای شما نمی آید. ان شاء الله که جان آفرین خود از طلعت ازلیّه شما را جزا آید که کلف را از وجه ماه منیر بارسال ورقه منزله ازلیّه برداشتی و علم همت و سرافرازی برافراشتی ... خطّم غیرقابل و ورقه از تزیین ظاهریّه عاری و ان الله هو الجواد الوهاب المنیع....

۱۶ \_ مرقومه جناب طاهره به جناب شیخ علی عظیم ترشیزی (۴۷).

انت الاحبّ الاعظم من التّوصیف فی مرکز البیان سوياً. اشهد الله الحیّ الاحد الفرد فی هذه الورقة البیضاء. ان اسمه العظیم قد کان هیکلاً طلسمیاً و هو قد کان من احرف وجهه الحیّ لا اله الا هو فی سماء العزّ ضوئياً. فقد طهره الله من کلّ ما هو من نشأة الظلّیّه نشئياً و اصطفاه للمقام مقامه الحیّ الارفع الاعلیّ علیاً. الله هو اعظم من تعظیم اهل الانشاء کلّیاً و اعلی من بماء اهل الثناء جمیعاً. فقد صدق وعده و اتی ببعض آیته حتمیاً و اشرق الارض بنور وجهه و جعلها مرآة مصفیاً. فیا من اشهد الله خلق البدیع بدعیاً و اتّخذة لاقامة رکنه رفیعاً. فقد

كان الله جذبة سرّك و هو بنفسه الحيّ قد يتجلّى عليك في كلّ آن دورياً ضوئياً. ما للشؤونات الوصفية و البيان لوصفك و ما للاشارات النعتية و التبيان لشأنك. فانت انت انت بنفسك الحيّ قد كنت في سرائر القدس عظيماً علياً رفيعاً مضيئاً. فقد فرح قلب الزاء و نشطت حرف الفاء و اشرحت صدرالطاء لما رأت آياتك من ورقة الحمراء طليعاً. و هذه من فضل الله العظيم على و ان فضل الله على الشجرة قد كان عظيماً. فيانور النار و سرّ الاستيدار و حقيقة القرار. الى متى تأمرني بالاصطبار فقد ظهر الامر زهرياً و وصل الحكم حتمياً بحقّك العظيم الاعظم يا طلسم مكرم و رمز منمنم قد تمّ الصبر و القرار و ما بقى الا الزجر و الانزجار في هذه الآن العدلية قهرياً. يا احبّ المحبوب و يا جذبة الحبيب الى متى تشفع في حقّ هؤلاء السكريون و البهيميون جميعاً. بحقّك لن يؤمنوا بالآيات و ما ينفعهم النصح تحويلاً. فحينئذ الامر امره و الحكم حكمه كلياً بعضياً حرفياً جزئياً. فو عزتك يا جذبة السرّ و سرّ الامر في مركز البداء و قيف يكاد ان اشكو الى ربّي من اهل الحمود والجمود جميعاً. فقد نسوا سنّة الله و اخذوا الامر جزئياً. فلولا شفاعتك يا عين الاكرم ولو ما عنایتك يا وجه القدم لاخذهم الله بفقد حرف الزاء من هذه الارض الغبراء اياماً قبل هذا غرمياً. فها يا ها انهم ما يستقرّون ولايات الله ما يخضعون. فيرحمهم الله برحمته و يدخلهم في جنّة قربه حتمياً.

جواب ورقه ثانی، فقد استقرّ قلب الزاء بورودك و اطمأنّ نفسها بوفودك. فانت انت انت الحيّ القائم بامر الحيّ قوياً. فمنك السلام و انت السلام لاهل الاسلام جميعاً. بلغ السلام المتظّهر من حقيقتك الصافية على كلّ اهل السلام في هذا الآن الاعظم عظيماً. فانّ سلامك يصعد و يرفع و يستقرّ و يشعشع على الواح المصفية بنور الربّ بدعيّاً. فو نور المشعشع من وجه الاقتماص لو ينظر احد من اهل الاختصاص عين الله المودعة فيه في مقام الاقتباس ليرى في رجوع آياتاً على الحقّ بعين الحقّ مشهوداً. فقد ظهر سرّ القيام و جاء آن النظام من اسماء عزّ عظام الذين بقيامهم يجيئ الله العظيم رسمياً. فانت انت انت يا احبّ الحبيب اسم الاعظم و النور المنمنم المنور للظلم و مفرّج الهمّ في هذه القيام القائمة الربعية الرجعية حتمياً. بهائيات القميصات تطلع منك شرقياً و هويّات الطلعيّات تظهر عنك غربياً و كأسيات الخمریّات تدور بك زجاجياً و لحمیّات الشعريّات تكور لك حقياً و سرائر الرفعيّات ترفع لك



شعشعياً و مراكز الحقيّات تستقرّ بامرّك نورياً. فيا من حبه عالية و وجهه دانية و قربه و حليته و جذبة حقيّة و غمزه سكريّة و نشطه و لهيته و سكنته جلالية و طلعتة جمالية و حركته وصالية و قامته سوائية و منطقته روحانية. انّ الله هو الحىّ الآتى بوعدده الحىّ فى آن انقطاع الاكبر من الكلّ حقيّاً. فيا احبّ الحبيب لا تنسى الشجرة فى كلّ الحالات و اذكرها بالورقات السطريّات سرّياً جديّاً عيانياً خفائياً. فان الامر قد رشحت من مكفهرّات الكوريّة عليها صعبياً و ضاقت قلبها من اشارات البعدية جهتيّاً. فمن الحىّ الاحد اطلب بلسانه الحىّ العظيم الاعظم ليفرج عتاً فى هذه الآن بالنظر الى وجهه الحىّ و صليّاً. لله الحمد قد صدّقنا وعدده واورثنا الارض و هو الحىّ قد كان عطوفاً. فحينئذٍ تقولون لله الحمد قد صدّقنا وعدده واورثنا الجنة الآخرة كليّاً.

١٧ \_ مرقومه ديگرى از جناب طاهره (٤٨).

يا حقّ فريد بساحت عزّ من اظهره الله بالسّطوة الاكبر مترافع آيد. يا رافع الارتفاع ادركنى بشفاعة نفسك فى الحين و ارزقنى لقائك فى ارضك على وجه التمكين انك انت البانى للحمد لنفسك ربّ العالمين.

هو الحىّ لا اله الا هو الرفاع الرفيع

سبحان سبحان الله الاشهد الاشهد و الحمد لمليّك الاوحد الاحمد و لا اله الا الله الاحد الفرد الذى ما اتّخذ لنفسه صاحبة و لا ولد و هو على الحدّ و قديم المجد و بسيط اليد و منزل الحدّ من عين السرمد بلا تعطيل و حدّ. تعالى حدّ ربّنا ما اتّخذ صاحبة و لا ولد قد نظر كينونة الطاء بالشهادة الا شهد لله العلىّ الاعظم الاعلىّ و تلتلت ساذجية الفاء بانوار المثلثاء من وجه مليّك اقدم اهبى. الله اعظم تلقاء وجه الاشعشع تعظيماً بهياً اهبى. والله اعلىّ بقاء الحقّ الامنع الامنع عليّاً اعلىّ عليّاً. اشهد انّ السّماء قد انفطرت فطراً فطراً و الارض قد انشقت شقاً و الشجرة قد اخضرت خضراً خضراً و الثمرة قد نضجت حقاً. الله الله من تلتلاء النور الانور فى مشكوة البهاء و الله اهبى من تشعشع وجه المرآت بالصّفاء سبحان سبحان الذى قد اظهره الله بالضياء حين الذى لا ذكر سواه و الحمد هو الذى قد تقمص بالرداء لديه فى هيكال البهاء فى تلك الآن الذى لا وجود الا لله و كذلك قد نزل الامر من مليّك العماء و جبار

الارض و السماء بذلك الامر الاعظم الاعلى. احمدالله الملك الاقهر باظهار كنز مخزونه الذى حقّ عليه اظهاره و اسبح الله بوجه الانور بابرار امره الذى حقّ حقّ عليه ابرازه فقد عدت النفوس عدماً عدماً و انقلبت الوجوه قلباً قلباً والله هوالتصر الانصر لا اله الا هو الاقهر حقاً حقاً. فقد اسجدن لطلعة الطلعا طلعا طلعا و لا عفرنّ خدى تلقاء اللقاء عفرأ عفرأ. يا ايتهالنفس الزكيّة ارغمي انفك لمن وحدتك بتصديقه بما اظهره الله فى هيكلك الحسينيّة فى الحين صدقاً صدقاً.

۱۸ \_ يكي ديگر از مرقومات جناب طاهره (۴۹).

ای محبوب فواد اهل استعداد برسان بمعشر احباء که بترسيد از خدا و امرالله الاعظم را که دورها زد افلاک نور لاجل ظهور او. کوچک نشمريد بدانيد که امر بسيار لطيف و حکم از مثل و امثال مقدّس. چرا غافل آمديد و چرا تکاهل می ورزيد. بترسيد از خداوند اجبر اقهر که امر خود را اقرب از لمح بصر ظاهر می فرمايد و شماها را به مسامحه و ممانعه مؤاخذه می نمايد. عزيزان من چرا در تيه افتاده ايد. چرا از صراط گردیده ايد. چه می شود مرا که علامت های مؤمنان را در شما نمی بينم که تريهم رکعاً سجداً يبتغون فضلاً من الله و رضواناً بالشهادة و چه می آيد مرا که صوت شما را نمی شنوم باثنا کنا لله الحقّ قواماً. بدانيد پس بدانيد که خداوند را عاجز نمی فرمايد شىء نه در آسمانها و نه در زمينها و اوست مقتدر مهيمن قيومي که خواهد امری که خود بالغ او بود ظاهر فرمود و باب عدل انتقام خود را ان شاء الله گشود. در اين پرده يک رشته بيکار نيست. سر رشته بر ما پديدار نيست. چرا عمل به کتاب بيان نمی نمائيد الله اکبر چرا مرتکب منکر و فحشاء می شونيد. تالله الحقّ که سبب تعويق امر می آيند. بگو که توبه نمايند و به تضرّع و مناجات بکوشند و از طعام غيرممسوس نخورند و اين ماه اعظم را صائم آيند و بزيارت اوليای رحمن در هر ليله و يوم خمس مرّات مشرف شونيد. الله اکبر انه هو النصّار البديع.

۱۹ \_ مرقومه ديگر از جناب طاهره (۵۰).

الله اعظم يا الله الاشهد الاشهد يا مولای الاعظم و محبوبی الاقدم و مجدّد عهدالله فى ذلك اليوم الذى ينزل حکم المحکم بالحقم. قد شهدالله ان اضاق بك الفضاء و اخذ عليك

اقطار الارض و السماء فسمع منك النداء و اجاب عنك الدعاء و اشرقك من طلعة  
السحاب. فاسجد لوجه ربّي و ربّك و اكون و كن معي من الساجدين اعلم يا حبيبي  
انّ القول و الكلام لن يبدل و سنّته النقض و الابرام لن يحول... فقد جفّ القلم بانّ الله لا اله  
الا هو قديم بالعيان و بديع في الشان. سبحانك فلا تضيق خلقك و لا تحبس نفسك و كن  
في كلّ الاحوال نشاطاً فراحاً بلاجاً شراقاً. فانّ الله ربّك يحبّ لسمع كلامك الذي يفور من  
شجرة البهاء ... كن في كلّ الاحوال لله الاعلى ذاكراً باللسانين و لله شاكراً بالوجهين... الله  
يا ربّ صلّ على عبدك المتصر المظفر الذي بكره قد فرح كلّ ما هو في عالم الابداع... قد  
اسجد لطلعة الحسين الذي فد كرّم اخضع لوجه الاعظم الذي قد آمن به و استقرّ بانه  
هو النقطة الذي قد وعده الله... و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر انّ الارض يرثها عبادي  
الصالحون و لقد نزل بالبيان انه هو من يظهره الله. يا ربّ هل الذي يظهر هو قد كان غير من  
ظهر لا و عزّتك الاعزّ الاقهر. لانه قد ظهر بالبينات و الزبر و الاشرافات القدر... فيا ربّ  
اكشف الغطاء عن الكلّ ليشهدوا. و اسمع النداء من البعض فانّهم قد انقطعوا. و انك انت  
المتّم لما بدئت و انت المقوم لما اعليت و انت المظهر لما سوّيت. يا مالک القدر و جاعل  
البشر اللهم انك انت الاشهد بي و لتعلم بائي من احد لم استنصر بل انك انت نصرى. و  
تلك الآيات بالسطر للاشراقيات انوار الحسين. قد ظهر بانه هو الشفيع بالشفاعة الاكبر لدى  
الملك الاقدر الاقهر الاجبر و كذلك من الشفعاء قد كان حرفاً من احرف الحىّ بالعظمة  
مصور و بالقدرة مقدر و ذلك هو امره قد ظهر من مالک القدر و منشىء البشر... .

٢٠ \_ يکی از دیگر مرقومات جناب طاهره (٥١).

هو الحىّ الاجود. بسم الله القدوس الرفيع. شهد الله انه لا اله الا هو المليك العطوف و انه  
هو المقتدر المحيب. الحمد لله الذي قد اخرج النقطة من طرء الاول و استويها بسرّها على  
رفرف البيضاء. ثمّ انزلها في وادى لا يفقهون اهلها من بعض الدرّ شيئاً شيئاً. ثمّ الحمد لله الذي  
اسكنها برّبها الذي يتجلّى عليها من مطلع البهاء بنور الثناء في كلّ آن بديعاً و ينزل عليها من  
آيات التي هي قد كانت في خزينة القدس خفياً. احمده حمد الذي يشرق من شعشة جماله كلّ  
ما هو في ارض الابداع بليجا و اشكره شكر الذي يتلثاء هو من قمص الالهية المعيا بما قد

اقامنی فی ارض الطّنجین و اطرزنی بطراز الاطرزین و اجملنی بجمال الاطالعین و اظهرنی بوجه  
الاولین و اغردنی علی شجرة البهاء بلحن الاولین. انّ ربی هو لا اله الاّ هو القائم علی الطّنجین  
و التّازل بالوجهین و المنزل الآتین علی الجبلین. أنّه هو لا اله الاّ هو محبوب العارفين و ملیک  
الصّادقین حبیب الشّاكرین... و كذلك هو الرّب الاحد الفعّال لما یشاء فی کلّ حین و قبل  
حین و بعد حین... قد اشرقت الالواح بانوار الجمال و اشعشت الوجوه بجذب الفعّال... و  
اقام الهیاکل فی مقام الاستواء بالاعتدال. انّ الله ربّنا هو القدیم المتعال و البدیع الفعّال... و  
کذلك قد اصّلی علی احرف الحیّ آیات الجلال و علامات الفضال.

۲۱ \_ مرقومه دیگرى از جناب طاهره (۵۲).

یا کشف الکرّوب. الحمد هو ثناء الذی قد اشرق الالواح بنور کینونیه. هو بهاء الذی قد  
انور الوجود بعزّ ذاتیه. اشهد أنّه لا اله الاّ هو المتوحّد بوحدانیه الاوحد و المفرد بفردانیه  
السّرمد. و هو قد کان... قدیم المجد و بسیط الید و منزل المدّمن عین السّرمد بلا تعطیل و  
حدّ. بانه هو لا اله الاّ هو الذی ما اتّخذ لنفسه صاحبه ولا ولد. سبّوح سبّوح یا من من  
شعشعة جمالك زین الفردوس. قدّوس قدّوس یا من من المعیة جلالک تزهرت الافریدوس.  
انزل من عماء مجد ازلیتک رشحة حرقاء و تنزل من سماء فردانیتک درة بیضاء... یا مبدع  
البدایع بابداع لطیف و یا ملطّف النظائر بانوار شریف... فقد یجرق بذکری کلّ الحقائق و  
کیف اساکن فی تلقاء وجهک الاکرم....

۲۲ \_ یکی از دیگر مرقومات جناب طاهره (۵۳).

ای کتیز مخفی و یا وجه محکی و یا کوکب درّی و یا جوهر مضيئ سلام سلام از ملیک  
علام بر جنابت بالتمام علی التّمام. فدای همّت والایت که منقطع از ماسوی آمدی و از عین  
عنایت سرمدی نوشیدی. الله اعلی که قابل تحمّل بلی با قدر بلی شدی و از اطرز کرامت  
اعلی بید قدرت ایمی نوشیدی. ان شاء الله که تاج ولایت ترا بر سر و خلعت کرامت ترا در  
بر. خواهی در مقعد صدق عند ملیک مقتدر مصدّر آمد و از الطاف نهانیه لاخطر علی  
قلب بشر خواهی بهره مند گردید. فدای همّت والایت پس فدای وجه خضعايت که در حین  
تراکم انجره سجّین و در آن ولوله شیاطین متوسّل بجبل المتین بنور ربّ العالمین آمدی. پس

قابل استماع ندای غیبیه حقّ شدی و سرّ حقیقت را باجراء سنّت الهی در اولین یافتی که ایمان بغیب است و اطمینان بقلب. الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب. و اما ما سطرت بيدك الاشرف من امرالفرج فقد شاءالله فرجنا قريباً اقرباً. فدای چشم حقیقین اهل چشم. بنگر که چگونه کتاب جدید موعود حضرت قائم ظاهر گردید و امر بالغ خداوند بعالم وجود قدم نهاد. عزیز من بدان که بعد از تصفیه احباء و تزکیه امناء اقرب از لمح البصر ما وعدالله فی السّرر خواهد ظاهر گردید و آسمان برکات خود را و زمین گنجهای خود را خواهند بیرون ریخت. بحقّ حقیق حقّ که باقلّ از ذرّ محزون مباش و آینه دل مبارک را بخار خار غمّازین مخراش که تالله الحقّ شما بردید و عالمی باختند. الله اکبر که چه مقامات عالیات مرکوزه بجواهر را بدل کردند بخانهای پرغبار و چه وجوهات ملائکات را بدل نمودند بوجوه مغبره سوئی. الله اکبر که چه آلاء نعماء لابده انتها را گذاشتند و چه طرازهای باعزّ اهی را ریختند. الله اکبر که از بقاء گذشتند و بقاء صرف بصد هزار کدورت توامان گشتند. الله اکبر واحسرتا علی العباد. خلاصه ای جان جهان و ای ناصر دین خداوند مَنان بدان پس بدان که چادر فرح دوخته گردید و امر الهی باتمام رسید. باید که بقدر لمح بصر شما از ذکر حیّ داور غافل مباشید و در صدد تطهیر انفس برآئید که ملائکه نصر از آسمان در نزول و شمس حسابی در شرف افول. بگو آن کلمه را که عرش از آن پیا. لا قوّة الا بالله المهيمن القيوم و الحمد لله رب العالمين و سلام بجميع احباء برسان که ای حبیبان حقّ روح نازل است در نهایت لطافت و صفاء باشید و آنی از ذکر خدا غافل نباشید.

۲۳ \_ مکتوب دیگری از جناب طاهره (۵۴)

هو الله الملك القادر العسوف الجبار. نور اشرق من طراز البهاء و جوهر خرّ من عرش الثناء تجلی و استقرّ علی کرسی الانشاء منادياً متشهّقاً متلبلاً متلبساً بلباس السوداء الله اکبر من قبسات الّتی ینشیء من جذوات المکوّنة من حسرتة. سبحان الله من شدّته و حرقتة. بعزة ربّی قد انقلب ماسوی من تقلّب حرف الواو بالهاء. یا ملاء الانوار و یا اهل الدیار اسمعوا نداء هذه الذرة المندکة من مصیبة الّتی لم ترعین بمثلها و ما وقع فی الامکان بشبهها. لانتها قد خرجت من حجرة البهاء و لیست لها شبهاً و نظیراً بان الله ربکم قد اتاکم ما لم یعط احداً قبلکم.

فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم. بعزة ربّ العزيز المبين قد احاطت عليكم من كلّ جانب نور اليقين في هذا الايام المبارك الذى قد قام الناس لربّ العالمين و انتم اعرضتم عن تجليات البديعة و اغمضتم عن اشارات المنفعة و اوردتم انفسكم في مقام المهالكين . ياملاء الانوار اسمعوا ندائى و اخرجوا من القبور و حصوناً في خبايا النسيان مستور. اليس اليوم يوم النشور. اليس اليوم يوم الظهور. اما ترون فوران تنور النور من عين الكافور. اما ترون جمرة وجه الله العلى الشكور. اما ترون نزول ملائكة النصر و قوفهم بباب بيت معمور. اما ترون ان الفردوس قد تشهقت و الافريدوس قد تزلزلت عند صعود نور طلعة الاحدية الى سماء الظهور. يا ملاء الانوار ما تدرى هذا الاقلّ ممّا احاط علم ربّها الجبار. لايّ يوم انتم تنظرون و بايّ طلعة ناظرون. اما سلب منكم الاختيار عند استماع هذا البليات الّتى وصلت الى التّقباء الاخيار. بعزة ربّى قد انقلب الليل و النهار و تزلزلت الارض و ما عليه الدار. يا اخوان اسمعوا نداء هذه المظلومة الّتى ابتليت بكلّ المصائب الامكانيّة و جرت عليها مقادير الدهريّة بان الله قد امركم بالخروج و قطع النظر عن اشارات الشيطانيّة. فآه ثم آه من انجمادنا بعد الذى اطلع نار الله الموقدة. فوا اسفاه من وقوفنا في ارض الانبيّه و طلوع شمس الاحدية من مشرق الصمديّة. الله اكبر يا اخوان زكّوا انفسكم و القوا ما في يمينكم و اعرفوا قدر هذا الرّئات الّتى ينزل عليكم من عماء الفضل و البهاء ليحذبكم الى ساحة قدس ربّكم العلى الاعلى. يا قوم اسرعوا و لا تقفوا و لا تنظروا الى القفاء لعلكم تصعدون الى طور السّيناء و ترون مقام الذى لا عين رأت و لا اذن سمعت و ما خطر على قلب بشر مثلكم قبلها. يا قوم انظروا بنظرة العيان و تحرّكوا الى جبل فاران و لا تنجمدوا على الفاظ و القشور الّتى عارية عن نور البيان و اعرفوا حكم ربّكم الغنى السّبحان و طوفوا حول ارادته ان تريدون وجهه قولوا انّ الحمد لله ربّ العالمين .

٢٤ \_ مرقومه ديگرى از جناب طاهره (٥٥).

هو العلى الاعلى العظيم. ربّ الجنودى را بنده ايم كه تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود برحقّ جز او نيست. آن حقيقه الحقائقى را ستاينده ايم كه ابتهاج بذاتش باعث بر كشف اسرار وجود است و علّت نمود هر نابود. بزرگى او را سزاست و بس كه

بحکمت بالغه الهیه خود در هر عصری و زمانی در محالی انسانی و عناصر روحانی جلوه خاصّ فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد. و چون بعلم الهی می دانست که این جلوات صفاتی که در مجلّای انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشیید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعده منتظر آن هستند. و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هرکسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر. هرکسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حقّ و حقیقت برکنار ماندند. از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم برکنار... امروز همان الف است الف قدّ تمام ادیان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و دید. والسّلام.

زیرنویس بخش دوم

آثار منتشر

۱ \_ تاریخ سمندر. صفحه ۳۴۵.

ب ۲ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۷۰.

ب \_ فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۳۱۲.

۳ \_ فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۲۵۷. عین عبارات شیخ سلطان در مکتوبی که بسال ۱۲۶۳ هجری قمری (حدود ۱۸۴۶ میلادی) خطاب به بایان ایران نوشته چنین است: انّ الحاج محمد کریم خان کتب کتاباً راداً علی الذکر علیه السّلام و انّ قرّة العین کتبت علی رده رداً.

۴ \_ God Passes By. صفحه ۲۳.

۵ \_ رجوع فرمایند به:

الف \_ نبیل زرندی. مطالع الانوار. صفحه ۲۸۲.

ب \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحات ۲۲ - ۳۲۱ و ۳۲۸.

پ \_ تاریخ سمندر. صفحات ۸۴ و ۳۶۷.

ت \_ آواره. کواکب الدرّیه. جلد نخست، صفحه ۱۱۸.

۶ \_ برای نمونه در رساله صادره در جواب ایرادات ملاّجواد قزوینی و ملاّعبدالعلی هراتی می نویسد:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. الحمد لله الذی لم یجعل للخلق علی معرفة نفسه سبیلاً و علاّ بعلو ذاتیة عن وصف الانشاء لآته کان علیاً کبیراً (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۴۸۴).

۷ \_ برای نمونه در مکتوب خویش در ردّ افتراء برخی از مدّعیان محبّت می نویسد:  
بِسْمِ اللّٰهِ العَلِیِّ العَظِیْمِ. لله الحمد حمداً شعشعانیاً متلامعاً كما اثني الله علی نفسه حمداً یفضل علی کلّ شیء کفضل الله علی خلقه و الصلوة علی عبده الذی اصطفاه لولایتہ و اجتهابه لمحبتہ و السلام علی مبدأ الاسماء و اوّل من سمی بآیة معرفته و علی انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات التّازلة من عماء الصّمْدانیة الدّالّة علی وحدته و علی الورقة المبارکة من شجرة التّی قد غرسها بید قدرته و الثّناء الابهی و البهاء المشرق من شمس الابداع علی حملة الانوار السّبْحانیة و السّاجین فی لجة الوحْدانیة و المؤمنین بآیات الطّالعة من افق غیبه" (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۵۹).

۸ \_ فاضل مازندرانی. ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۶۰.

۹ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۶۱.

۱. \_ عین بیان طاهره چنین است: "اسمعوا ندائی یا اهل الامکان و الاکوان انّی قد خرجت باذن ربّی لاعلاء کلمة الحقّ و اعرف منکم بمواقع البیان. و اعلموا انّ الله ربّکم قد امرکم بنصری و اجتماع معی فتقبلوا خاسرین. اسمعوا آیات المنزلة البدیعة فی هذا الشّأن و لا تنسبوا الیّ و الی من معی من التّجباء الاتقیاء کلمة الشّیطان. فانّ الله ربّی قد طهرنی من الزّلل و اعصمنی من الخلل بفضلہ العظیم. و اعلموا انّ کلّ ما صدر منّی و من الذّین اتّبعونی حقّ و ان کان مخالفاً بما عندکم ... انّ الله قد امرنی رفع المتشابهات من الآیات بالمحکّات ..." (ظهورالحق. جلد سوم، صفحه ۳۵۰).



۱۱ \_ عين بيان طاهره چنين است: "انا الورقة المطهّرة الطّاهرة الالهى. انا الّتي قد شهد ربّي في حقّي و شهد بهذه ملائكة السّماء" (ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۳۶۳). در موضع ديگري از همان مکتوب می نویسد: "اسمعوا نداء مولیکم الغفور في حقّ الّتي زكت نفسها من اشارات الغيور".

۱۲ \_ فاضل مازندرانی. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحات ۵۰۱\_۵۰۰.

۱۳ \_ مأخذ بالا. صفحات ۸۵\_۴۸۴.

۱۴ \_ از جمله رجوع فرمایند به مأخذ بالا صفحات ۳۴۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۳ و ۴۹۵.

۱۵ \_ مأخذ بالا. صفحه ۴۷۸.

۱۶ \_ عين بيان طاهره چنين است: "انکم ما قرئتم الآيات البديعة من شجرة السّيناء بعد الّذي انتم مأمورون باخذ الرزق الطّيب من ثمرات جنّات عباراتها" (ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۳۴۵).

۱۷ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۴۷. عين بيانات طاهره چنين است: "ولو شاء النّاس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعنّ فكيف يدرنّ ان يأتوا بمثلها".

۱۸ \_ عين بيان طاهره چنين است: يا ايّها الملاء انّ هذا يوم عظيم فقد اتت السّاعة بالحقّ و انتم غافلون. ان اتقوا الله في ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا النّاس عظيم عظيم. الا انّ هذا البحر انيق و اتقوا الله لعميق عميق و انّ حكم هذا الصّراط دقيق دقيق (ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحه ۳۴۷).

۱۹ \_ اصل بيان چنين است: هذا يوم يدور عليه الايام (مأخذ بالا. صفحه ۳۴۳).

۲۰ \_ عين بيان طاهره چنين است: قد دارت الادوار و كوّرت الاكوار... و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً في خفيّات البطون... (مأخذ بالا. صفحه ۳۴۱).

۲۱ \_ آواره. كواكب الدرّيّه. جلد نخست، صفحه ۲۷۴.

۲۲ \_ عيناً مأخذ بالا.

۲۳ \_ عيناً مأخذ بالا.

۲۴ \_ عین بیان جناب طاهره چنین است: الله يا ربّ صلّ على عبدك المتّصر المظفر الذي بكره قد فرح كلّ ما هو في عالم الابداع... قد اسجد لطلعة الحسين الذي قد كرّ ثمّ اخضع لوجه الاعظم الذي قد آمن به و استقرّ بآئه هو النقطة الذي قد وعده الله... و لقد نزلّ بالبيان انه هو من يظهره الله (مأخذ نسخه مرجمي دائره مبارکه نصوص و الواح مركز جهاني امرالله).

۲۵ \_ فاضل مازندراني. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحات ۶۴ \_ ۳۶۳.

۲۶ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۴۸.

۲۷ \_ مأخذ بالا. صفحه ۴۹۶.

۲۸ \_ مأخذ بالا. صفحات ۹۸ \_ ۴۹۷.

۲۹ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۶۰.

۳۰ \_ مأخذ بالا. صفحه ۳۶۲.

۳۱ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۰۱ \_ ۴۸۴.

۳۲ \_ ظاهراً لفظ عراق در استنساخ‌های بعدی با اشتباه به قزوین بدل گشته است. زیرا جناب طاهره در آغاز ظهور حضرت باب در عراق بوده است.

۳۳ \_ فاضل مازندراني. ظهور الحقّ. جلد سوم، صفحات ۳۸ \_ ۳۳۴.

۳۴ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۲ \_ ۳۳۸.

۳۵ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۶ \_ ۳۵۲.

۳۶ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۹ \_ ۳۵۶.

۳۷ \_ مأخذ بالا. صفحات ۶۲ \_ ۳۵۹.

۳۸ \_ مأخذ بالا. صفحات ۶۶ \_ ۳۶۲.

۳۹ \_ آواره. کواکب الدرّیه. جلد نخست، صفحات ۲۷ \_ ۳۲۳.

۴۰ \_ مأخذ بالا. صفحات ۷۴ \_ ۲۷۲.

۴۱ \_ مأخذ: کتاب قرّة العین تألیف ازلیان. صفحات ۴۰ \_ ۳۶.

۴۲ \_ مأخذ بالا. صفحات ۴۲ \_ ۴۰.

۴۳ \_ مأخذ بالا. صفحات ۴۶ \_ ۴۲.

۴۴ \_ مأخذ بالا. صفحات ۴۸ \_ ۴۶. باسناد این مأخذ مرقومه جناب طاهره خطاب به شاهسلطان خانم (خواهر پدری حضرت بهاءالله) است که بعداً به ازل پیوسته و نزد ازلیان به عزیه مشهور گشته است.

۴۵ \_ مأخذ بالا. صفحات ۴۹ \_ ۴۸.

۴۶ \_ مأخذ بالا. صفحات ۵۲ \_ ۵۰.

۴۷ \_ مأخذ: ترجمه انگلیسی تاریخ میرزا حسین همدانی (New History) پیوست شماره چهار، صفحات ۳۷ \_ ۴۳۴.

۴۸ \_ مأخذ: نسخه موجوده در ارض اقدس حیفاء (مرحمتی دائره مبارکه نصوص و الواح).

۴۹ \_ مأخذ بالا.

۵۰ \_ مأخذ بالا.

۵۱ \_ مأخذ بالا.

۵۲ \_ مأخذ بالا.

۵۳ \_ مأخذ:

الف \_ فاضل مازندرانی ظهورالحق جلد چهارم (خطی).

ب \_ خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر. جلد سوم، صفحه ۱۵۱.

۵۴ \_ خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر. جلد سوم، صفحه ۱۵۰. در صدر این مکتوب مرقوم گردیده است:

سواد حکم ورقه مبارکه بر کلّ ارض از مسلمین ارسال فرمودند بامر حضرت ربّ العزّة. لا ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی.

۵۵ \_ مأخذ بالا. صفحه ۱۴۹. از جناب طاهره مرقومات دیگری نیز موجود است که از نقل آنها صرفنظر گردید تا حجم کتاب کاهش یابد. از جمله مرقومه‌ایست که با عبارات هوالسّطان المقتدر العسوف آغاز می‌شود و نسخه‌ای از آن را دائره مبارکه نصوص و الواح جهت این عبد ارسال فرموده‌اند. مکتوب مفصّل استدلالی دیگری وسیله مؤسسه جلیله

معارف بهائی نزد این عبد ایفاد گشته است. جناب فاضل مازندرانی نیز در مجلد چهارم ظهورالحقّ (خطّی) چند مکتوب از جناب طاهره نقل کرده است. مکتوب نخست با عبارات الله اعلى من مقامات مقومة قد بنيت مکتوب دوم با عبارات بسم الله الاوحد يا قوم لا تشتتوا آرائكم ان كنتم بالله توقنون و مکتوب سوم با عبارات الله اعلى سبحان الا شهد الا شهد و الحمد لله الاوحد الاحمد و لا اله الا هو الفرد الصمد آغاز می گردد. در مجلد سوم ظهورالحقّ نیز چند مکتوب بخطّ طاهره و خطاب به منسوبانش کلیشه شده است. همچنین جناب ابوالفضائل یکی از رسالات جناب طاهره را در آخر کتاب کشف الغطاء درج کرده است. بحقیقت در نظر داشته در آخر کتاب درج نماید و جناب سیدمهدی گلپایگانی بدین امر مبادرت نموده است. جناب ابوالفضائل در این خصوص در کتاب کشف الغطاء چنین می نویسد: این خلاصه و مختصر تاریخ حیات قرّة العین است که بدون تعصّب عرض شد. اما مقدار علم و فضل او اگرچه از آنچه سید آلوسی مفتی بغداد نوشته و در کتاب مقاله شخصی سیّاح مذکور گشته است بالاجمال معلوم می شود ولی نزد من رساله ایست عبری فصیح که قرّة العین آنرا در اثبات حقیقت امر نقطه اولی مرقوم داشته بحکم ان الاثر (یدل) علی المؤثر بر مقدار بلوغ او در معارف بهترین شواهد است. و اگر خدای تعالی خواهد و وقت اقتضاء نماید در آخر این کتاب مندرج گردد و نسخ این رساله را نخست تاجری از سگان اسکندرونه که مرحوم والدش از سکنه بغداد بوده و بخطّ خود استنساخ نموده برای من فرستاده و نسخه دیگر را میرزا فضل الله عراقی استنساخ کرده بخطّ کاتبی حبیب الله نام بمن عطاء فرمود (صفحات ۱۱ - ۱۱۰).

## BIBLIOGRAPHY

الف \_ کتب و مقالات فارسی و عربی

\* آواره عبدالحسین. الکواکب الدرّیه فی مآثر البهائیّه. جلد نخست، قاهره مصر: مطبعة السعاده، ۱۹۲۳.

\* ابن الفقيه همدانی احمد. اخبارالبلدان. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ (طهران).

\* ادیب حسن (ایادی امرالله). شرح احوال جناب طاهره. مندرج در چهاررساله تاریخی صفحات ۴۴ \_ ۶۵ (رجوع فرمایند به افنان ابوالقاسم).

\* ارباب فروغ. اختران تابان. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.

\* آرین پور یحیی. از صبا تا نیما (تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی) جلد نخست، طهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۰ شمسی.

\* اشراق خاوری عبدالحمید. پیام ملکوت. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

\* اشراق خاوری عبدالحمید. تاریخ امری همدان (خطی).

\* اشراق خاوری عبدالحمید رحیق مختوم. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع و جلد دوم، طهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.

\* اشراق خاوری عبدالحمید. گنج شایگان. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.

\* اشراق خاوری عبدالحمید. مائده آسمانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، جلد دوم، ۱۲۹ بدیع. جلد پنجم و هشتم ۱۲۱ بدیع و جلد نهم ۱۲۲ بدیع.

\* اشراق خاوری عبدالحمید. محاضرات. جلد نخست، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.

- \* اصفهانی حیدرعلی (حاج میرزا). ترجمه احوال ابوالفضائل (خطی). تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران، مجموعه شماره ۲۰ شهرالعیلاء ۱۳۲ بدیع.
- \* اعتمادالسلطنه محمدحسن. المآثر و الآثار. طهران ۱۳۰۶ هجری قمری و چاپ جدید بکوشش ایرج افشار، طهران ۱۳۶۳ شمسی.
- \* اعتماد السلطنه محمد حسن. تاریخ منتظم ناصری. جلد سوم، تصحیح دکتر محمد اسمعیل رضوانی. طهران: انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۷ شمسی.
- \* اعتماد السلطنه محمد حسن. خیرات حسان فی ترجمه مشاهیرالنسوان. سه جلد، طبع طهران، ۷ - ۱۳۰۴ هجری قمری.
- \* اعتماد السلطنه محمد حسن. مرآت البلدان ناصری. چهار جلد، طهران: دارالطباعه دولتی، ۱۲۹۴ هجری قمری.
- \* اعتماد السلطنه محمد حسن. مطلع الشمس. مجلدات نخست، دوم، و سوم طهران: فرهنگسرا، ۱۳۶۲ شمسی.
- \* افشار محمد. بحرالعرفان. تاریخ و محل طبع نامعلوم.
- \* افنان ابوالقاسم. چهاررساله تاریخی در باره طاهره قره‌الین. یادبود سومین مجمع ادب و هنر دوره طاهره (سپتامبر ۱۹۹۱). از انتشارات انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۸ بدیع.
- \* افنان محمد (دکتر). توفیعات حضرت نقطه اولی خطاب به جناب طاهره مندرج در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، جلد سوم (دوره طاهره). انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۹ بدیع (صفحات ۷۹ - ۶۷) و آثار منشور طاهره در همان مجلد صفحات ۱۰۶ - ۸۹.
- \* اقبال لاهوری محمد. کلیات اشعار فارسی. حواشی و تعلیقات از م. درویش. طهران: سازمان انتشارات جاویدان. چاپ دوم، ۱۳۶۱ شمسی.
- \* امین‌مسن. اعیان‌الشیعه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ده مجلد.

- \* انجیل (کتاب جلیل عهد جدید). لندن، انگلستان: انجمن پنخس کتب مقدّسه، ترجمه فارسی، ۱۹۰۴ میلادی.
- \* ایشیک آقاسی احمد. حدیقه الشعراء. با تصحیح، تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوائی، طهران: چاپ زرّین، ۱۳۶۴ شمسی.
- \* بامداد مهدی. تاریخ رجال ایران. جلد نخست، طهران: کتابفروشی زوّار. و جلد دوم (چاپ سوم) ۱۳۶۳ شمسی.
- \* بغدادی محمد مصطفی. شرح حیات طاهره. ترجمه جناب ابوالقاسم افنان و مندرج در چهار رساله تاریخی، صفحات ۴۴-۱۸ (رجوع فرمایند به افنان ابوالقاسم).
- \* بهاءالله (حضرت). کتاب ایقان. طبع مصر، ۱۹۳۳ میلادی.
- \* بهاءالله (حضرت). کتاب مبین (خطّ جناب زین‌المقرّبین) طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع.
- \* تاج‌السلطنه طوبی. خاطرات (خطّی) نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران.
- \* تنکابنی محمد. قصص العلماء. طبع طهران، ۱۳۰۴ هجری قمری.
- \* تورات (کتاب مقدّس عهد عتیق). لندن، انگلستان: انجمن پنخس کتب مقدّسه (ترجمه فارسی) ۱۹۰۴ میلادی.
- \* جدیدالاسلام حسینقلی. منهاج الطالبین. بمبئی، ۱۹۰۲ میلادی.
- \* جکسون ابراهیم ویلیام. سفرنامه (ایران در گذشته و حال) ترجمه فارسی، طهران: شرکت سهامی افست. ۱۳۵۷ شمسی.
- \* حقایق نگار محمدجعفر. حقایق الاخبار ناصری. جلد نخست، طهران: دارالطباعة دولتی، ۱۲۸۴ هجری قمری.
- \* حقیقت (رفیع) عبدالرفیع. تاریخ نهضت‌های فکری ایرانیان در دوره قاجاریّه. بخش سوم، طهران: شرکت مؤلّفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۸ شمسی.
- \* حمدالله مستوفی احمد. تاریخ گزیده. بکوشش عبدالحسین نوائی، طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲ شمسی.

\* خاضع اردشیر. تذکره سخنوران یزد. حیدرآباد دکن: کتاب فروشی خاضع، ۱۳۴۱ شمسی.

\* دائره مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی. بهائیه‌خاتم حضرت ورقه علیا. لانگه‌این، آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، ۱۴۲ بدیع.

\* درّی جهانگیر. مطالعات تاریخی بابی و بهائی در آثار مورّخین و نویسندگان روسیه. بخش اول: از آغاز تا انقلاب کبیر. مندرج در خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم (دوره نبیل اعظم) نشر آکادمی لندگ، سویس، ۱۵۳ بدیع، صفحات ۵۰ - ۱۲۵.

\* دهخدا علی اکبر. لغت‌نامه. در پنجاه مجلد، طبع طهران: سازمان لغت‌نامه، جلد هشتم (از ال تا ای یون) ۱۳۴۲ شمسی، جلد دهم (از باقرخان تا بژیر) ۱۳۴۳ شمسی، جلد بیست و هفتم (از ز تا ژیهلاوا) ۱۳۳۹ شمسی، جلد سی و سوم (از ط تا ظیقی) ۱۳۳۵ شمسی، جلد سی و هشتم (از ق تا قیه‌لی) ۱۳۳۹ شمسی و جلد چهل و ششم (از ملک‌شاه تا می‌نیز) ۱۳۵۰ شمسی.

\* ذکائی بیضائی نعمت‌الله. تذکره شعرای قرن اول بهائی. در پنج مجلد، جلد سوم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۶ بدیع.

\* رأفتی وحید. نبیل اعظم زرنندی مندرج در خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر، جلد هفتم، انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، صفحات ۵۷ - ۲۹ و تاریخ نبیل زرنندی در همان مجلد، صفحات ۸۵ - ۷۶.

\* رافعی قزوینی ابوالقاسم. التّدوین فی اخبار قزوین. نسخه عکسی موجود در کتابخانه ملی فرهنگ (طهران).

\* رجبی محمدحسن. مشاهیر زنان ایرانی و پارسی‌گوی از آغاز تا مشروطه. طهران: انتشارات سروش، چاپ نخست، ۱۳۷۴ شمسی.

\* رستگار نصرالله. تاریخ حضرت صدرالّصدور. طهران: لجنه ملی نشر آثار امری. ۱۰۴ بدیع.



- \* رشتی کاظم (سید). رساله اصول عقاید (و رساله در جواب محمدرضامیرزا) بخط محمدحسن رضوی. مجموعه شماره چهاردارالآثار ملی بهائیان ایران، ۱۳۳ بدیع.
- \* زرقانی محمود. بدایع الآثار (سفرنامه حضرت عبدالبهاء) جلد نخست، طبع لانگه‌این آلمان: لجنه نشر آثار امری بزبانهای فارسی و عربی، ۱۴۴ بدیع، جلد دوم، طبع بمبئی، ۱۹۲۱ میلادی.
- \* سپهر محمدتقی. تاریخ قاجاریه معروف به ناسخ التواریخ. تصحیح و تحشیه محمدباقر هبودی. مجلد سوم و چهارم، طهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۵۳ شمسی.
- \* سلیمانی عزیزالله. مصابیح هدایت. مجلدات دوم، پنجم و هفتم طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، بترتیب سالهای ۱۲۱، ۱۱۷ و ۱۲۹ بدیع، جلد سوم طبع طهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۹ بدیع.
- \* سمندر کاظم. تاریخ سمندر و ملحقات. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.
- \* شریعتمداریان عبدالکریم. شرح زندگی ملا محمد حمزه شریعتمدار (خطی) تکثیر دارالآثار ملی بهائیان ایران. ۱۳۲ بدیع.
- \* شیخ الاسلامی وحید (و دیگران). جغرافیای کامل ایران. طهران: شرکت چاپ و نشر ایران، چاپ نخست، ۱۳۶۶ شمسی.
- \* شیرازی لطفعلی میرزا. تاریخچه خطی.
- \* صدر حاج سیدجوادی احمد (و دیگران). دائرةالمعارف تشیع. طهران: بنیاد اسلامی طاهر، چهارمجلد، ۱۳۶۶ شمسی.
- \* صفا ذبیح‌الله. تاریخ ادبیات ایران. بخش های دوم و سوم از جلد پنجم، طبع طهران: انتشارات فردوس بترتیب سالهای ۱۳۶۹ و ۱۳۷۰ شمسی.
- \* طهرانی آقابزرگ. الذریعه الی تصانیف الشیعه. جلد ششم، نهم، یازدهم و شانزدهم، بیروت، ۱۴۰۳ هجری قمری.

\* طهرانی آقا بزرگ. طبقات اعلام الشیعه. قم: مؤسسه اسمعیلیان، ۵ مجلد، ۸۸ \_ ۱۳۷۳ هجری قمری.

\* عبدالهء (حضرت). النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء. لیدن Leyden هلند مطبعه بریل Brill، ۱۹۰۸ میلادی.

\* عبدالبهاء (حضرت). تذکرة الوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء. حیفاء: مطبعه عباسیه، ۱۹۲۴ میلادی.

\* عبدالبهاء (حضرت). خطابات. جلد دوم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.

\* عبدالبهاء (حضرت). مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

\* عبدالبهاء (حضرت). مکاتیب. جلد نخست، طبع مصر: مطبعه کردستان العلمیه، ۱۹۱۰ میلادی، جلد دوم طبع همان مطبعه ۱۳۳۰ هجری قمری، جلد سوم طبع مصر: مطبعه فرج الله زکی الکردی، ۷۰ بدیع، جلد هفتم طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

\* عزیزه خانم (شاه سلطان خانم). تنبیه النائمین. تاریخ و محل طبع نامعلوم.

\* عضدالدوله احمد (میرزا). تاریخ عضدی. کرج: انتشارات سرو، ۱۳۶۲ شمسی.

\* فاضل قائی محمد (ایادی امرالله). تاریخ بدیع بیانی (خطی و تصحیح تاریخ خطی جناب میرزا حسین همدانی). نسخه موجود در کتابخانه فتح اعظم (کتابخانه حظیره القدس ملی بهائیان ایران).

\* فاضل مازندران اسدالله. اسرار الآثار. (در پنج مجلد) طبع طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، جلد نخست و دوم ۱۲۴ بدیع، جلد سوم ۱۲۸ بدیع، جلد چهارم و پنجم ۱۲۹ بدیع.

- \* فاضل مازندرانی ظهورالحقّ. جلد سوم، طبع طهران: چاپخانه آزرندگان، ۱۳۲۲ شمسی(؟) جلد چهارم (خطّی) جلد هشتم، طهران: مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، قسمت اول ۱۳۱ بدیع و قسمت دوم ۱۳۲ بدیع.
- \* فوریه ژان باپتیسیت (دکتر) سه سال در دربار ایران. ترجمه عبّاس اقبال. طهران: انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۳ شمسی.
- \* فیض کاشانی محسن (ملاّ) تفسیر صافی. جلد پنجم، طهران. مکتبۃالصدر، ۱۳۷۴ شمسی.
- \* فیضی محمدعلی. حضرت نقطه اولی. طهران: مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع.
- \* قبادیانی ناصر خسرو. سفرنامه. طهران: چاپ آفتاب، ۱۳۶۶ شمسی.
- \* قرآن (کلام الله شریف). بخطّ طاهر خوشنویس تبریزی از روی قرآن سلطانی. طهران: کتابفروشی اسلامیّه، ۱۳۷۷ هجری قمری.
- \* قرّة العین. بیاد صدمین سال شهادت نابغه دوران. مؤلّف ازلی نامعلوم. محلّ طبع نامعلوم، ۱۳۶۸ هجری قمری(؟).
- \* کحاله عمر رضا. اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام. بیروت: مؤسّسه الرساله، پنج جلد، ۱۹۸۴ میلادی.
- \* کسروی احمد. بهائیگری. طهران: چاپ مرد امروز، ۱۳۳۵ شمسی.
- \* کشاورز صدر. از رابعه تا پروین (زنانی که به فارسی شعر گفته‌اند) طهران: بنگاه میرمحمدی، ۱۳۲۴ شمسی.
- \* گلریز محمدعلی. مینودر یا باب‌الجنه قزوین. جلد نخست، طهران: چاپخانه دانشگاه طهران، ۱۳۳۷ شمسی، جلد دوم از انتشارات طه.
- \* گلپایگانی ابوالفضل و سیّد مهدی. کشف الغطاء عن حیل الاعداء. طبع ترکستان ۱۹۱۹ میلادی(؟).
- \* گوینو جوزف آرتور. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی. ترجمه علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون). تاریخ و محلّ طبع نامعلوم.
- \* مجلسی محمدباقر. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار. طهران: چاپ اسلامیّه.

- \* محمدحسینی نصرت‌الله. پژوهش تحلیلی در باب حیات طاهره مندرج در خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر، مجلد سوم، انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۴۹ بدیع.
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. جناب فاضل مازندرانی مندرج در سالنامه جوانان بهائی ایران، طهران، ۱۷ - ۱۱۶ بدیع، صفحات ۱۰ - ۲۰۲.
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. تاریخ امر بهائی در شهر قم (خطّی).
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. تاریخ امری اردستان (خطّی).
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. منابع تاریخ امر بهائی مندرج در خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر، جلد هفتم (دوره نبیل اعظم) انجمن ادب و هنر، آکادمی لندگ، سویس، ۱۵۳ بدیع، صفحات ۱۲۴ - ۸۸.
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. "نبیل اعظم و تاریخ جاودانه او" مندرج در نشریه بانگ سروش، طبع پاکستان، شماره‌های سالهای ۴۷ - ۱۴۶ بدیع.
- \* محمدحسینی نصرت‌الله. یوسف بهاء در قیوم الاسماء. طبع دانداس، آنتریو (کانادا): مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ بدیع.
- \* مدرّس تبریزی محمدعلی. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب. جلد نخست، طهران: چاپ خیّام، ۱۳۶۹ هجری قمری.
- \* معلّم حبیب‌آبادی محمدعلی. مکارم الآثار. طبع اصفهان. چاپخانه نشاط، جلد نخست و دوم ۱۳۶۱ شمسی، جلد سوم ۱۳۵۱ شمسی، جلد پنجم ۱۳۹۶ هجری قمری و جلد ششم ۱۳۶۴ شمسی.
- \* معین محمد. فرهنگ لغت. جلد پنجم (اعلام) طهران: امیرکبیر ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۹۷۸ میلادی) جلد ششم (اعلام) در همان مطبعه، ۱۳۵۸ شمسی.
- \* معین‌السلطنه تبریزی محمد. تاریخ (خطّی) تکثیر دارالآثار ملّی بهائیان ایران.
- \* مفتون یزدی فتح‌الله. باب و بهاء را بشناسید. حیدرآباد دکن، ۱۹۵۱ میلادی.
- \* ملک‌الکتاب شیرازی محمد. تذکرة الخواتین. بمبئی: چاپ سنگی، ۱۳۰۶.
- \* ملک‌خسروی محمدعلی. اقلیم نور. طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.

\* ملک خسروی محمدعلی. تاریخ شهدای امر. جلد سوم، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

\* مودت نصرالله. کتاب قرن بدیع (ترجمه فارسی God Passes By اثر حضرت ولی امرالله). دانداس، آنتریو (کانادا): مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ بدیع.

\* موسوی خوانساری محمدباقر. روضات الجنّات فی احوال العلماء و السادات. طهران، ۱۳۰۷ هجری قمری.

\* مؤید حبیب (دکتر). خاطرات حبیب. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.

\* مهدوی مصلح‌الدین. تذکره شعرای معاصر اصفهان. اصفهان: کتابفروشی تأیید. ۱۳۳۴ شمسی.

\* مهربان‌ی روح‌الله. رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.

\* مهربان‌ی روح‌الله. زندگانی جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

\* مهراز رحمت‌الله. بزرگان شیراز. طهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸ شمسی.

\* معیرالممالک دوستعلی (خان). رجال عصر ناصری. طهران: چاپخانه نقش جهان، ۱۳۶۱ شمسی.

\* ناطق هما. ایران در راه‌یابی فرهنگی (۴۸ - ۱۸۳۴). پاریس: انتشارات خاوران، ۱۹۹۰ میلادی.

\* نبیل زرنندی یارمحمد. مطالع الانوار. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، نشر سوم، ۱۲۳ بدیع.

\* نجفی محمدباقر. بهائیان. طهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ شمسی.

\* نقطه‌الکاف. تاریخ منسوب به حاج میرزا جانی کاشانی و مطبوع بکوشش پروفیسور ادوارد گرنویل براون. لندن، انگلستان: لوزاک و شرکاء (Luzac and Co.) ۱۹۱۰ میلادی.

\* نوائی عبدالحسین. فتنه باب (حاوی تاریخ متنبیین تألیف علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه) طهران: چاپ مسعود سعد، ۱۳۵۰ شمسی.

\* نیکلا ای. ال. ام. سیدعلی محمد باب. ترجمه فارسی وسیله علی محمد فره‌وشی (مترجم همایون) محلّ و تاریخ طبع متن فارسی نامعلوم.

\* وردی علی. لمحات اجتماعیّه من تاریخ العراق الحدیث. جلد دوم، بغداد: مطبعة الارشاد، ۱۹۷۱ میلادی.

\* وردی علی. هکذا قتلوا قرّة العین. کلن: منشورات الجمل، ۱۹۹۱ میلادی.

\* ولی‌ام‌الله (حضرت). حصن حصین امرالله (Citadel of Faith) مجموعه توقیعات مبارکه حضرت ولی‌ام‌الله خطاب به جامعه بهائیان آمریکا (۵۷ - ۱۹۴۷). ترجمه جناب فؤاد اشرف، هوفهایم آلمان: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۵۴ بدیع.

\* هدایت رضاقلی. روضة الصفاى ناصری (مجلد دهم از مجلّات روضة الصفاء) قم: مطبعة حکمت، ۱۳۳۹ شمسی.

\* هدایت رضاقلی. ریاض العارفین. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۶ میلادی.

\* هدایت رضاقلی. مجمع الفصحاء جلد نخست، طهران: امیرکبیر، ۱۳۳۶ شمسی.

\* یاقوت حموی شهاب‌الدین. معجم البلدان. نسخه موجود در کتابخانه ملک طهران.

\* یزدانی احمد. مقام و حقوق زن در دیانت بهائی. طهران: لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۷ بدیع.

ب \_ کتب و مقالات انگلیسی (و سایر زبانهای اروپائی)

\* Algar Hamid. Religion and State in Iran (1785-1906). University of California Press, 1969.

- \* Amánat Abbás. Resurrection and Renewal. The Making of the Bábí Movement in Írán, 1844 - 50. New York: Cornell University Press, 1989.
- \* Bankier Jonna and Deirdre Lashgari Eds. Women Poets of the World. New York: MacMillan Publishing Company, 1983.
- \* Barney Laura Clifford. God's. Heroes. London. Kegan Paul, 1910.
- \* Bernhart William F.(ED). Granger's Index to Poetry. New York. Columbia University Press. Eight edition, 1986.
- \* Blomfield S. The Chosen Highway. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1967.
- \* Brown Sarah Graham. Images of Women. New York: Columbia University Press, 1988.
- \* Browne Edward Granville. A Literary History of Persia. 4 Vols. Cambridge, 1902-24.
- \* Browne Edward Granville. A Traveller's Narrative. 2 Vols. Vol. 1 Persian Text. Vol. 2 English Translation and Nots. Cambridge, England, 1891.
- \* Browne Edward Granville. A Year Amongst the Persians. London, England: A. and C. Black, 1893.
- \* Browne Edward Granville. Materials for the Study of the Bábí Religion. Cambridge University Press, 1918
- \* Browne Edward Granville. Selections of the Writings of E. G. Browne on the Bábí and Bahá'í Religions. ( Ed. Moojan Momen) Oxford, England: George Ronald, 1987.
- \* Browne Edward Granville. Some Remarks on the Bábí Texts. Edited by Baron Rosen. Journal of the Royal Asiatic Society, 1892, pp. 637-710.
- \* Browne Edward Granville. The Bábís of Persia. Their Literature and Doctrines. Journal of the Royal Asiatic Society, 1889, pp. 881-1009
- \* Browne Edward Granville. The Tárikh-i-Jadíd or New History of Mírzá Alí Muhammad the Báb. By Mírzá Husiyn of Hamadán, translated from the Persian, with introduction, illustrations. and appendices, Cambridge University press, 1893.
- \* Bályuzí H.M. Bahá'u'lláh: the King of Glory. Oxford, England: George Ronald, 1975.
- \* Bályuzi H. M. Edward Granville Browne and the Bahá'í Faith. Oxford, England: George Ronald, 1975.
- \* Bályuzi H. M. The Báb. Oxford , England: George Ronald, 1975.
- \* Cheyne Thomas Kelly. The Reconciliation of Races and Religions. London, England: A. and C. Black, 1914.
- \* Chirol Valentine. The middle Eastern Question. London, England: John Murray, 1903.

- \* Cobb Stanwood. The World-Wide Influence of Qurratu'l-ayn. The Bahá'í World. Vol. 2 (1926-28) p. 257.
- \* Constance Elizabeth Maud. The First Persian Feminist. In the Fortnight Review, 1913, London, England: pp. 1175-82.
- \* Curzon G. N. (Lord). Persia and the Persian Question. London, England: Longmans, Green and Co., 1892.
- \* Dolgrukov (Dolgrouki) D. (Prince). Excerpts from Dispatches Written During 1848-52. Translated into English by Dr. Fíruz Kázimzádi, World Order, Fall 1966, pp. 17-24.
- \* Edge Clara. Táhirih. Grand Paradise, Michigan: Edgeway Publications, 1964.
- \* Ferrier Joseph Philippe. Caravan Journey and Wandering in Persia, Afganistan, Turkistan and Baluchistan. London, England: 1856.
- \* Gail Marzieh. "The White Silk Dress." The Bahá'í World, vol. 9 (1940-44) pp. 814-21.
- \* Gail Marzieh. and Dimitri Amasianof. Therals of yearning Love: A Story of Tahirih. World Order, vol. 6 (1972) No. 4, pp. 7-42.
- \* Garis M. R. Martha Root: Lioness at the Thresholds. U.S.A. Bahá'í Publishing Trust.
- \* Gobineau Joseph Arthur. Des Religions et Philosophies dans l' Asie centrale. Paris, 1865.
- \* Hadi Hasan. A Golden Treasury of Persian Poetry. New Delhi: Indian Council for Cultural Relations, 1972, pp. 412-15.
- \* Hornby Helen. Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File. New Delhi: Bahá'í Publishing Trust, 1983.
- \* Hossain Hedayat. A Female Martyr of the Bábí Faith. In the Proceedings in the Idári-i-Maárif-i-Islámí (A convention held in Lahore In 1933).
- \* Ishaque M. Four Eminent Poetesses of Iran. Calcutta: Iran Society, 1981.
- \* Ishaque M. Qurrat'u'l-Ayn: A Bábí Martyr. Indo Iranica, Vol. 3 (1981) No.1 Ann Arbor, Michigan University.
- \* Khan Bahadur Muhammad. Some Notes on Bábism. English translation of parts of the unpublished history written by Ahmad Sharif Shirazi. Journal of the Royal Asiatic Society. July 1927, pp. 443-69.
- \* Kazem Beg Alexander. Báb et les Bábís, Journal Asiatique (1866).
- \* Lofts norah. Women in the Old Testament. New York: MacMillan Company, 1949.
- \* Longrigg Stephen Memsley. Four Centuries of Modern Iran. Oxford: Clarendon Press, 1925.
- \* Mahmudi Hoda. Tahira: An Early Iranian Feminist. Women and the Family in Iran. E. J. Brill.



- \* Mehrabkhani Ruhullah. Mullá Husayn: Disciple at Dawn. Los Angeles: Kalimat Press, 1987.
- \* Momen Moojan. The Bábí and Bahá'í Religions. 1844-1944: Some Contemporary Western Accounts. Oxford, England: George Ronald, 1981.
- \* Nabil Zarandi Muhammad. The Dawn Breakers: Nabil's Narrative of the early days of the Bahá'í Revelation. Translated from the original Persian and edited by Shoghi Effendi. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1974.
- \* Naqavi Alireza. Bábism and Bahá'ism: A Study of their History and Doctrines . In Islamic Studies, 1975, No. 14, pp. 147-217.
- \* Nicolas A.L.M. Seyyed Ali Mohammad di le Báb. Paris: Dujarric et Cie, 1905.
- \* Polak J.E. Persiens: Das Land und Seine Bevohner. Leipzig:, 1865.
- \* Renan Ernest. The Apostles. London, England: 1969 (English translation of "Les Apotres).
- \* Root Martha. Tahirih's Message to Modern World. The Bahá'í World, vol. 8 (1938-40) pp. 918-21.
- \* Root Martha. Tahirih the Pure. Revised edition with an intoductory essay by Marzieh Gail. Los Angles, California: Kalimat Press, 1981.
- \* Schimmel Annemarie. Introduction to Rabía the Mystic and her fellow saints in Islam. Cambridge University Press, 1984
- \* Schimmel Annemarie. Qurratal-Ayn Tahirih. The Encyclopaedia of Religion, New York: MacMillian Publishing Company, vol. 12, pp. 179-80.
- \* Sheil Mary L.W. Glimpses of Life and Manners in Persia. London, England: John Murray, 1856.
- \* Shoghi Effendi. Citadel of the Faith (Messages to America - 1947-1957).Wilmette Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
- \* Shoghi Effendi. God Passes By. Wilmette, Illinois: Bahá'í Publishing Trust, 1970.
- \* Tahirzadeh Adib. Revelation of Bahá'u'lláh. Vol. 3, Oxford, England: George Ronald, 1984.
- \* Watson R. Grant. History of Persia from the beginning of the Nineteenth Century to the year 1858. London, England: 1866.
- \* Younghusband Francis (Sir). Gleam. 1923.